

تألیف

آیة الله میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی

این مجلد که مربوط
بسند حدیث ثقلین است
شامل شرح حال ۱۱۱
نفر از بزرگان علما و
محدثین اهلسنت میباشد
که این حدیث شریف
را روایت کرده اند

جزء اول از مجلد دوازدهم

طبع دوم

در شش جلد با تعلیقات و فهارس

از انتشارات

مؤسسهٔ نشر نفائس مخطوطات اصفهان

۱۳۷۹ قمری - ۱۳۳۸ شمسی

عبقات الانوار

در اثبات امامت ائمهٔ اطهار

جلد اول از مجلد دوازدهم

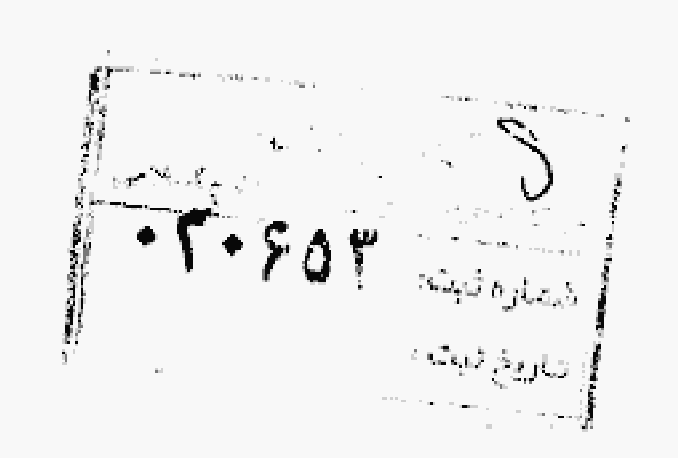
« سند حدیث ثقلین »

تألیف

آیة الله میر سید حامد حسین موسوی

نیشابوری هندی

متولد ۱۲۴۶ متوفی ۱۸ صفر ۱۳۰۶ مدفون در لکهنو





مؤسسهٔ نشر نفائس مخطوطات اصفهان

ازین جلد یکهزار نسخه در مطبعهٔ ربانی ـ اصفهان
روی کاغذ أعلای سوئدی ـ بطبع رسید
۱۳۸۹ قمری ـ ۱۳۴۸ شمسی

صفحه

فهرست مطالب

صفحه　　　　**فهرست مطالب**

صفحه	فهرست مطالب
۹۴	۲۴ ـ روایت ابو خیثمه زهیر بن حرب نسائی و ترجمهٔ حال او
۹۹	۲۵ ـ روایت ابوالفضل شجاع بن مخلد فلاس بغوی و ترجمه حال او
۱۰۱	۲۶ ـ روایت ابن ابی شیبه ابوبکر عبدالله بن محمد عبسی کوفی و ترجمه حال او
۱۰۵	۲۷ ـ روایت محمد بن بکار بن ریان هاشمی و ترجمه حال او
۱۰۶	۲۸ ـ روایت ابن راهویه اسحاق بن ابراهیم حنظلی و ترجمه حال او
۱۰۹	تفسیر «راهویه» ومعنی «ویه» التی تلحق بآخر بعض الاسماء
۱۱۰	«فائدة» خلف الوعد ثلث النفاق
۱۱۳	حكاية لطيفة فی سلوك العلماء والامراء
۱۱۵	« فائدة » وفاة ابن راهويه ومدة عمر
۱۱۷	اسحاق بن راهویه استاذ البخاری و امیر المؤمنین فی الحدیث
۱۱۸	۲۹ ـ روایت ابو محمد وهبان بن بقیهٔ واسطی و ترجمه حال او
۱۱۹	۳۰ ـ روایت احمد بن محمد بن حنبل شیبانی بطرق عدیده
۱۲۳	«حاشیه» ـ توضیح درباره مثل سائر «والعود أحمد»
۱۲۴	۳۱ ـ روایت نصر بن عبدالرحمن بن بکار ناجی و شاه کوفی
۱۲۴	۳۲ ـ روایت ابو محمد عبد بن حمید کشی و ترجمه حال او
۱۳۲	۳۳ ـ روایت عباد بن یعقوب رواجنی احدی شیخ روایت بخاری
۱۳۳	۳۴ ـ روایت نصر بن علی بن نصر جهضمی و ترجمه حال او
۱۳۷	۳۵ ـ روایت ابو موسی محمد بن المثنی العنزی و ترجمه حال او
۱۳۹	۳۶ ـ روایت ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن دارمی سمرقندی و ترجمه حال او
۱۵۲	۳۷ ـ روایت علی بن منذر طریقی کوفی و ترجمه حال او
۱۵۴	۳۸ ـ روایت مسلم بن حجاج صاحب « صحیح » و ترجمه مفصل او بنقل از مواضع بسیار
۱۵۷	«فائدة» لم یمکن البخاری بعد الوحشة بینه و بین الذهلی ترك الرواية عنه فروی عنه فی مقدار ثلثين موضعاً ولم يصرح باسمه
۱۵۸	«فائدة» يقع للبخاری الغلط فی اهل الشام و يظن الواحد اثنين و يفضل مسلم عليه بقلة الغلط
۱۶۴	«فائدة» ايراد مسلم احاديث البخاری فی صحيحه بالتفريق وجرئته فی ترك نسبتها اليه
۱۷۰	مرگ مسلم بسبب اکثار در خوردن خرما
۱۷۴	۳۹ ـ روایت ابو عبدالله محمد بن ماجهٔ قزوینی صاحب «سنن» و ترجمه حال او
۱۷۶	۴۰ ـ روایت ابو داود سجستانی صاحب «سنن» و ترجمهٔ او
۱۷۷	«فائدة» يكفی الانسان لدينه اربعة احاديث

صفحه

فهرست مطالب

صفحه	فهرست مطالب
۲۷۰	۶۳ ـ روایت ابو محمد دعلج بن احمد سجزی فقیه معدل و شرح حال او .
۲۷۴	۶۴ ـ روایت ابوبکر محمدبن عمر تمیمی معروف به ابن الجعابی .
۲۷۵	۶۵ ـ روایت امام طبرانی صاحب معجم کبیر و أوسط و صغیر بطرق عدیده و ترجمة او
۲۸۴	۶۶ ـ روایت أبوبکر احمدبن جعفر قطیعی و ترجمة او
۲۸۶	۶۷ ـ روایت ابو منصور محمد بن احمد ازهری لغوی و ترجمة او
۲۸۸	فی بیان احوال القرامطة
۲۹۲	۶۸ ـ روایت ابوالحسین محمدبن مظفر بغدادی و ترجمهٔ او
۲۹۵	۶۹ ـ روایت ابوالحسن علی بن عمر حافظ دار قطنی و ترجمهٔ او
۲۹۸	۷۰ ـ روایت ابوطاهر محمد بن عبدالرحمن مخلص ذهبی و ترجمة او
۳۰۰	۷۱ ـ روایت محمد بن سلیمان بن داود بغدادی
۳۰۰	۷۲ ـ روایت ابو عبدالله حاکم نیشابوری صاحب «مستدرک» و ترجمهٔ او .
۳۰۵	فی بیان اصطلاح ألقاب المحدثین
۳۰۶	۷۳ ـ روایت أبو سعد عبدالملک واعظ نیشابوری خرکوشی و ترجمه او
۳۰۷	۷۴ ـ روایت ابو اسحق احمد ثعلبی صاحب تفسیر و ترجمهٔ او
۳۱۰	۷۵ ـ روایت ابو نعیم اصفهانی صاحب « حلیة الاولیا » و ترجمهٔ او
۳۲۰	۷۶ ـ روایت ابو نصر عتبی صاحب «تاریخ یمینی» و ترجمهٔ او
۳۲۲	۷۷ ـ روایت ابوبکر بیهقی حافظ شهیر و ترجمه او
۳۲۵	فائدة ـ النقل عن ولد البیهقی و تلقیبه بشیخ القضاة
۳۲۶	فائدة ـ الروایة عن عمران بن حطان الخارجی
۳۲۶	۷۸ ـ روایت ابو غالب ابن بشران نحوی و مآخذ ترجمه او
۳۲۷	۷۹ ـ روایت ابوعمر ابن عبدالبر قرطبی صاحب کتاب «التمهید» و ترجمه او
۳۳۱	۸۰ ـ روایت خطیب بغدادی صاحب «تاریخ بغداد» و ترجمه او
۳۳۸	۸۱ ـ روایت ابو محمد غندجانی و ترجمه او
۳۳۹	۸۲ ـ روایت ابن المغازلی صاحب «مناقب» و ترجمه او
۳۴۲	۸۳ ـ روایت ابو عبدالله حافظ حمیدی صاحب کتاب «الجمع» و ترجمه او
۳۴۵	غلط ابن الاثیر فی وفاة الحمیدی فی « مختصر الانساب »
۳۵۸	۸۴ ـ روایت ابوالمظفر سمعانی صاحب « فضائل الصحابه» و ترجمه او
۳۶۰	۸۵ ـ روایت شیخ القضاة امام أبوعلی بیهقی و ترجمه او
۳۶۱	۸۶ ـ روایت ابوالفضل محمدبن طاهر مقدسی ابن القیسرانی و ترجمه او

صفحه　　　　فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحيم

پس ازستايش پروردگار توانا

ودرود برخاتم أنبيا و سرور أوليا وعترت طاهرة أصفيا

سلام الله عليهم أجمعين

مؤسسهٔ نشر نفائس مخطوطات اصفهان

مفتخراست که یکی ازبزرگترین آثارمذهبي وعلمی وتاریخی عالم تشیّع را که معرّف زحمت و کوشش ونتیجهٔ تحقیق وتتبّع فردی ازنوابغ علمی ومفاخر نامی این مذهب مقدّس است بنیکوترین وجهی که درحدود طاقت بوده تجدید طبع نموده ومورداستفاده قراردهد .

دانشمندان وگوهر شناسانی که بدیدهٔ إنصاف وتقدیر در این کتاب شریف نظر نمایند بخوبی بمیزان زحمت ورنجی کـه مؤلّف عالیمقام در تألیف این أثر بزرك تحمّل نموده پی برده و مجموعهٔ گرانبهایی از پرسود ترین مطالب صدها کتاب نفیس کمیاب را دربرابر خود مشاهده کرده بی إختیاربرهمّت والای نویسنده آفرینها خوانند ودرود ها فرستند ،آری ، مردان حقّ را همین بس که دربرابرعمل خود سرافراز باشند .

بعلّت همین أهمّیّت وعظمت کتاب ، نسخه های طبع أوّل بزودی نایاب وطالبین آن روز افزون گردیدند وبهیچ قیمت یافت نمیشد . از اینروی مؤسسه **باهتما م جمعی ازدانشمندان معظّم وفضلای محترم حوزهٔ علمی اصفهان ، أدام الله أیام افاضاتهم** در تجدید طبع کتـاب بهٔ اسلوبی نوین وسبکی مرغوب إقدام نموده وامیدوار است بیاری خداوند متعال و إستقبال علاقمندان بآثارعلمی ومذهبي مرتباً توفیق نشرسایر أجزاء کتابرا یافته خدمت خود را بسرحدّ کمال رساند ،بمنّه وتوفیقه

ضمناً به إطلاع میرساند که شرح حال مبسوط ومفصّلی ازمؤلّف جلیل القدر وشرح آثار علمي او و همچنین تعلیقات مفیدي راجع بدورهٔ حدیث ثقلین تهیّه شده که إنشاءالله تعالی بافهرستهای متنوّع کتاب ، ضمیمهٔ جلد آخربطبع خواهد رسید.

موضوع بحث در این مجلدات :

حدیث ثقلین :

این حدیث را متجاوز از سی نفر صحابهٔ پیغمبر أکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آنحضرت روایت نموده، و بیش از دویست نفر علماء بزرگ أهل سنت آن را بألفاظ مختلف در کتب خود ضبط کرده اند ؛ اینك یکی از ألفاظ حدیث :

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم:

« انی تارك فيكم الثقلين ،
« ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدی ،
« أحدهما أعظم من الاخر ،
« كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض ،
« وعترتی أهلبيتی ،
« ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض ،
« فانظروا كيف تخلفونی فيهما ! »

صفحه ۲۵ همین جلد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الّذی دعانا بمنّه الجمیل إلی التّمسّك بالثّقلین، ووقانا بلطفه الجزیل عن الارتباك فی العَمه والغین. هو الّذی کشف عن قلوبنا سجوف الرّیب والرّین، وأنقذنا بولاء أهل البیت علیهم السّلام من غَمرات الرّدی والحین، ونجّانا بلطفه وکرمه من شَفا جُرف الزّیغ القائد إلی الزّور والمَین، وصاننا بإیضاح السّبل وإرسال الرّسل عن الرّکون إلی الشّنار والشین.

وصلّی الله علی من أرسل علی طول هَجعة من الأُمم واعترام من الفتن المقبلة بالمَذل والأین، وآله الکرام الأطهار وحامته العظام الأخیار النّاهجین لقم الصّواب والزّین، لاسیّما أخیه وصهره أفضل الخلیفتین، المصلح لذات البین، کریم الأبوین، شریف الوالدین، ابن العلمین، أمثل من وُلد بین هاشمیّین، أکمل الأفخرین، زاکی الأصغرین، وعالی الأکبرین، ووافد الأضخمین، ومُحرز الأنفسین، وباسط الأفضلین، وماضی الأقطعین، وارث المشعرین، وقائد العسکرین، المبجّل بالأبطحین، المفخم فی الحرمین، المهاجر بالهجرتین، المبائع بالبیعتین، والمصلّی إلی القبلتین، الّذی لم یکفر بالله طرفة عین، المفرّق جمع الورق والعین، واللاّطم وجه النّضار واللّجین، المُعرض المُشیح بوجهه عن الحجرین، مبسوط الرّاحتین، المؤدّی للطّاعتین، السّابق بالشّهادتین، المجرّد للسّیف تارتین، کاسر الصّنمین، وجاذّ الوثنین، وقاتل العمرین، وآسر العمرین، وهازم الفیلقین ومفرّق الجحفلین، راسخ القدمین، الصّارع کلّ منازل للفم والیدین، قاصم الکفر ببدر وحُنین، الضّارب بالسّیفین،

الطّاعن بالرّمحين ، الحامل على قوسين ، المتهجّد ليلة الهرير بين الصّفّين ، أسمح كلّ ذي كفّين وأفصح كلّ ذي شفتين ، وأسمع كلّ ذي أذنين ، وأبصر كلّ ذى عينين ، وأهدى كلّ من تأمّل النّجدين ، أنسب من في الأخشبين ، وأعلم من بين اللاّبتين ، وأقضى من في الحرّتين ، صاحب الكرّتين ، الّذى ردّت له الشّمس مرّتين ، القاسم للفريقين ، المميّز بين الحزمين ، حجّة الله على المشرقين والمغربين ، وآيته العظمى بين النّشأتين ، إمام الحرمين ، ونظّام الخافقين ، صنو سيّد الكونين ونفس رسول الثّقلين ، ونور سراج الدّارين ، وشاهد الشّاهد على أهل العالمين ، منجز الوعد وقاضي الدّين و صاحب الكنز وذى القرنين ، أوّل الحجج المجتبين ، و أقدم الأئمة المصطفين ، و والد الرّيحانتين ، و أبي السّبطين الحسن والحسين ع ؛ صلوة ناجحة ناجعة نافعة شافعة عند الحشر والنّشر والبعث والقيام والموتتين والنّفختين ، خالدة آبدة دائمة باقية بدوام الملوين ، واختلاف العصرين ، و كرّ الجديدين ، و تعاقب الفئتين ، و توالي الحرسين ، وطلوع النّيّرين ، ولموع القمرين ، وسفور الأزهرين ، واصطحاب الفرقدين ؛ وارتفاق النّسرين ، وجري الرّافدين ، ووكوف الهاطلين .

و بعد ؛ فيقول العبد القاصر العاثر حامد حسين بن العلامة السيد محمد قلى عفا عنهما الرّب الغافر : هذا هو المجلّد الثّاني عشر من مجلّدات المنهج الثاني من كتاب « **عبقات الانوار ، في امامة الائمة الاطهار** » نقضت فيه كلام **عبد العزيز بن ولى الله الدهلوى صاحب « التحفة »** على حديث الثّقلين ، و قد جعله الحديث الثاني عشر من الأحاديث الدّالّة علي إمامة علىّ عليه السلام وأتى في جوابه بما يحيّر الأفهام حبّاً لترويج ملفّقات أسلافه الأعلام وشغفاً بمخالفة طريقة أهل البيت عليهم السّلام وولهاً بالعدول والجنوح عن جادّة الحقّ المعتام ؛ ومن الله الملك المنعام المفضل بالنّعم الجسام أستمدّ في البدء والختام والأخذ والإتمام .

قال المحدث النحرير : [حديث دوازدهم : روايت زيد بن أرقم عن النّبي

صلّى الله عليه وسلّم « إنّي تارك فيكم الثّقلين ما إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا بعدي ،

أحدهما أعظم من الآخر : كتاب الله وعترتي » . واين حديث هم بدستور أحاديث سابقه

بامدّعى مساس ندارد ، زيرا كه لازم نيست كه متمسّك به‌صاحب زعامت كبرى باشد، سلّمنا ، ليكن اينحديث هم صحيح است : « عليكم بسنّتي و سنّة الخلفاء الرّاشدين المهديّين من بعدي ، تمسّكوا بها وعضّوا عليها بالنّواجذ»سلّمنا؛ وليكن عترت در لغت عرب بمعنى أقارب است ؛ پس اگر دلالت بر إمامت كند لازم آيد كه جميع أقارب آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم أئمّه باشند واجب الاطاعة ، على الخصوص مثل عبدالله بن عبّاس ومحمّد بن الحنفيّه وزيدبن علي وحسن مثنّى وإسحاق بن جعفر الصّادق وأمثال ايشان از أهل بيت. و نيز در حديث صحيح وارد است: «خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء» وأشارة بعائشه فرمود،و«اهتدوا بهدي عمّار»، و«تمسّكوا بعهد ابن أمّ عبد»،و«رضيت لكم ما رضي لكم ابن أمّ عبد»، و«أعلمكم بالحلال والحرام معاذ بن جبل» وأمثال ذلك كثيرة خصوصاً قوله : « اقتدوا بالّذين من بعدي أبي بكر وعمر» كه بدرجهٔ شهرت و تواتر معنوي رسيده،پس لازم آمد كه همهٔ اين اشخاص إمام باشند. واگر اينحديث دلالت بر إمامت عترت نمايد حديث صحيح مروي از حضرت أمير كه نزد شيعه متواتر است : « إنّما الشّورى للمهاجرين والأنصار » چگونه درست شود؟ . همين قسم حديث «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح ، من ركبها نجى ومن تخلّف عنها غرق» دلالت نميكند مگر بر آنكه فلاح وهدايت مربوط بدوستى ايشان و منوط باتّباع ايشانست،و تخلّف از دوستى وإتباع ايشان موجب هلاك . واينمعنى بفضل الله تعالى محض ،نصيب أهلسنّت است وبس از جميع فرق إسلاميّه و خاصّست بمذهب أهل سنّت لا يوجد في غيرهم ، زيرا كه ايشان متمسّكند بحبل وداد جميع أهل بيت و برقياس كتاب الله كه «أتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض» و در رنگ ايمان بالأنبيا كه «لا نفرّق بين أحد من رسله» با بعض؛ محبّت و ايمان ، و با بعض؛ بغض و كفران نميورزند ، بخلاف شيعه كه هيچ

فرقة ایشان جمیع أهلبیت را دوست ندارد ، بعضی یك طائفه را محبوب میسازند و بقیه را مبغوض میدارند ، وبعضی طائفۀ دیگر را ، وهمینست حال إتباع که أهل سنت یك طائفه را خاص نمیکنند ؛ ازهرهمه‌روایات دین خود می‌آرندوبدان تمسك میجویند ، چنانچه کتب تفسیر وحدیث وفقه ایشان برآن گواه است . و اگر کتب أهل‌سنت را إعتبار نکنندمرویات شیعه‌را که‌ازعقائدإلهیه گرفته‌تا فروغ‌فقهیه موافق أهلسنت درین رساله نقل کرده شدچه جوابست؟

ودرینمقام بعضی از خوش طبعان شیعه‌تقریری دارد خیلی دلفریب ، لابد ذکر آن تقریر وحل آن‌تزویر نموده آمد.گفته‌است که تشبیه أهلبیت درینحدیث‌بسفینه إقتضا میکند که محبت جمیع أهلبیت و إتباع کل ایشان در نجات وفلاح ضرور نیست . زیرا که اگر شخصی دریك کنج کشتی جا گرفت بلا شبهه از غرق‌اورا نجات حاصل شد، بلکه دوران درتمام کشتی و گاهی بکنجی نشستن و گاهی بکنج دیگر معمول و عادی نیست . پس شیعه چون متمسك ببعض أهل بیت شدند و إتباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلا شبهه ناجی‌باشند وطعنی که أهل سنت برایشان بابت‌إنکار بعض أهل بیت مینمایند دفع شد.

و الحمدلله أهل سنت درینجواب او بدو وجه سخن دارند :

اول بطریق نقض آنکه : درینصورت إمامیه را باید که زیدیه و کیسانیه و وناووسیه وأفطحیه راگمراه ندانند و ناجی ومفلح‌إنگارند؛ زیرا که هریکی ازین فرق مذکوره و أمثال ایشان کنجی ازین کشتی وسیع گرفته ودرآن کنج جای خود ساختة و یك کنج کشتی برای نجـات از غرق‌کافیست بلکه درین صورت تعین أئمة إثنا عشر نیز مخدوش گشت ، زیرا که هر کنج کشتی در نجات بخشیدن ازموج‌دریا کافیست ، و معنی امام همینست که إتباع او موجب نجات آخرت باشد وتمام‌مذهب

إثنا عشريّه بلکه إماميّه برهم شد . واگر این کلمه را زیدیّه گویند همین حرف در مقابلهٔ آنها گفته خواهد شد ، پس تعیین مذهبی برای خود هیچ فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب را باید که حق دانند و صواب انگارند، حال آنکه درمیان مذاهب اینها تناقض و تضادّ واقعست و هردو جانب تناقض راحق دانستن در غیر إجتهاديّات قائل باجتماع نقيضين شدنست که بديهي الإستحاله است .

دوم بطریق حلّ آنکه : جا گرفتن در یك کنج کشتی وقتی نجات بخش از غرق دریاست که در کنج دیگر از آن کشتی رخنه نکند . وچون دریك کنج نشست ودر کنج دیگر رخنه کردن آغاز نهاد بلاشبهه غرق خواهد شد، وهیچ فرقه از فرق شیعه نیست إلاّ دریك کنج این کشتی نشسته و در کنج دیگر رخنه پیدا کرده. آری أهلسنّت هرچند در کنجهای مختلفه سیر ودور مینمایند أمّا کشتی ایشان سالمست در هیچ کنج دیگر رخنه نکرده اند تا از آن طرف موج دریا درآید و غرق کند ؛ والحمد لله. و باختیار روش أهل سنّت إلزام توان داد و نواصب را در إنکار این دو حدیث که بدلیل عقلی در صحّت این هردو قدح کرده اند و گفته اند که مفاد این هردو حدیث تکلیف بممتنعات عقليّه است که بالبداهة محالست زیرا که اگر تمسّك بجميع أهلبيت نموده آید و بلاشبهه در عقائد و فروع ایشان إختلاف و تناقض رو داده میباید که أمّت مکلّف باشد بجمع بين النّقيضين، وهو محال بالبداهة . واگر تمسّك ببعض ایشان کرده آید یا بتعيّن خواهد بود ویا بغیر تعيّن . در شقّ أوّل ترجيح بلامرجّح لازم خواهد آمد ؛ و درروايات تعيّن حقّ بجانب خود نیز اینهارا اختلاف واقعست باز همان آش اجتماع نقيضين درکاسه می‌آید یا ترجیح بلامرجّح . واگر شقّ ثانی مراد باشد لازم آید تجویز عقائد مختلفه و شرائع متفاوته در یك دین واحد از خود شارع ؛ حال آنکه « لکلّ جعلنا منکم شرعة ومنهاجاً » صریح مخالف

این تجویزست و بضرورت دینیّه إستحالهٔ آن ثابت، وهیچ فرقه از فرق شیعه از عهدهٔ جواب این خدشهٔ آن أشقیا نمیتواند برآمد إلاّ چون روش أهل سنّت إختیار کند].

أقول مستعيناً بلطف الملهم الخبير: برأصحاب أفکار صائبه وأرباب أنظار ثاقب، وطالبین حقّ ویقین وسالکین طریق صواب رزین وشاربین رحیق تحقیق متین، مخفی ومستور نیست که حدیث ثقلین در باب خلافت بلافصل جناب أمیر المؤمنین وإمامت دیگرأئمهٔ طاهرین صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین وصحّت مذهب مُقتفیان حضرات معصومین؛ ازعمدهٔ دلائل باهره وبراهین قاهره وحجج زاهره وبیّنات ظاهره وشواهد ساطعه ووثائق لامعه ومؤیّدات بالغه ومسدّدات سابغه، وبرای إبطال وتوهین مذاهب خصام و ردّ تهجین طرائق منحرفین از أهل بیت علیهم السّلام از جلائل مُفحمات قاطعه ومُلزمات رائعه ومنبّهات قادعه وموقظات رادعه ومُبکّتات وافیه ومسکّتات کافیه ومُصطلمات شافیه و مستأصلات شافه جماعهٔ جافیه است که بعد ملاحظهٔ آن أهل حقّ وصواب وإیقان را نهایت ثلج فؤاد و بردیقین و إطمینان، وأرباب حقدوشنآن و أصحاب ضغن وعدوان را نهایت إنکسار وإنضجار و هوان حاصل، وأنواع وساوس مُردیه وأقسام هواجس مُغویه وصنوف لواعج شکوک مخترعه وشئون بدائع تسویلات مبتدعه یکسر مضمحل وزائل میگردد.

و مخاطب با کمال اگرچه تاب و مجال قیل و قال وبحث وجدال درصحّت اینحدیث شریف نیافته، شاءَ أو أبی، چار وناچار طوعاً و کرهاً، و طریقهٔ دیرینه ذمیمه؛ و شیمهٔ معتادهٔ قدیمهٔ خود که جرح و قدح وطعن ولمزوعیب و غمزو ثلب وقصب فضائل عظیمه و مناقب فخیمهٔ أهلبیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین است گذاشته، لکن باقتفاء آثارجماعتی از أسلاف بإنصاف خود که دراینحدیث داد تحریف وتبدیل وتزویق وتسویل داده اند همّت عالي نهمت خودرا بتخدیعات عجیب و تلمیعات غریب گماشته ودرپرده إظهار ولا وصفا آهنگ نواصب معادین قادحین ونغمهٔ مخالفین معاندین جارحین که از کمال خلاعت ونهایت جلاعت بهر اینحدیث شریف علاوه برإعراض وصدّ، درصدد قدح وردّ برآمده اند برداشته.

و اول تخدیعی که از مخاطب درینجا سرزده اینست که: با وصف مروي بودن حدیث تمسّك؛ باعتراف أکابر محقّقین بطرق کثیره ازبیست صحابه بلکه زیاده که أضعاف عدد تواترست ، صرف از روایت زید بن أرقم ذکر نموده تا معارضهٔ آن بروایات آحاد موضوعهٔ أهل سنّت کـه در جواب ذکر کرده؛ در نظر عوام صحیح شود .

دوم آنکه ذکری ازتواتر اینحدیث شریف برزبان بلاغت ترجمان نیاورده، حال آنکه درما بعد بعون الله المنعام کالشّمس في رابعة النّهار واضح وآشکار خواهد شد که اینحدیث شریف ازأشهر متواترات وأجلای قطعیّاتست .

سوم آنکه تخدیعاً للعوام وتغریراً للأغثام باظهار استفاضهٔ آنهم دل نداده ، وکاش که اگر بمزید إخفاء حقّ وإلطاط صدق لب باظهار تواترش نگشوده بود ؛ أقل مرتبه إعترافي بمستفیض بودنش مینمود !

چهارم آنکه إشارهٔ إجمالیّه هم بتعدّد طرق وتنوّع أسانید اینحدیث شریف نکرده ، نه در نقل تقریر أهل حقّ ونه در مقام جواب، حال آنکه تعدّد طرق وتنوّع أسانید آن از إفادات أئمّهٔ أعلام وأساطین عظام سنّیه عنقریب برناظر خبیر واضح ومستنیر خواهد شد .

پنجم آنکه تصریح صریح بصحّت وثبوت آن نیز أصلاً ننموده ، نه در نقل تقریر أهل حقّ ونه درمقام جواب ، حال آنکه نهایت ثبوت وصحّت آن باتفاق شیعه وسنّی از کلام خودش درآخر باب چهارم ظاهر وواضحست .

ششم آنکه تحرّزاً عن الإذعان و التّصدیق تصریحی بحَسن بـودن اینحدیث شریف هم نکرده برای أولیای خود مجالی **ولو أضیق من کفة حابل** درباب دفع عیب وعار وذبّ شین وشنار ستر وکتمان از حضرت رفیع المکانش نگذاشته! .

هفتم آنکه تفسیر **عترتی** را بأهل بیتي که در صحیح ترمذی ، که ازأشهر کتب حدیثست واقـع شده ودر غیر آن نیز مروّی و مأثور میباشد حذف نموده تا إدخال جمیع أقارب در آن صورت بندد و إمـامت أئمه علیهم السّلام بزعمش

ثابت نگردد .

هشتم آنكه فقرهٔ « لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض » را كه نصّ صريح برعصمت أهلبيت عليهم السّلام بود باوصف آنكه در «مسند أحمد» و «صحيح ترمذی» وديگر كتب معتمده مذكور ومسطور است نياورده.

نهم آنكه ديگر جملات مفيده وفقرات سديده كه در طرق كامله وسياقات شاملهٔ اينحديث شريف از جناب رسالتمآب عليه و آله الأطياب آلاف السّلام من الملك الوهّاب وارد شده ودلالت آن بر كمال عظمت منزلت وجلالت مرتبت أهلبيت عليهم السّلام عموماً و جناب أمير المؤمنين عليه السلام خصوصاً كالصّبح المسفر والشّمس المنيرة ساطع ولامعست نيز ذكر نفرموده باين صنيع بديع، كمال إنهماك خودرا درتفريط وتضجيع افزوده وعذرعدم إطلاع باوصف دعاوي طول باع كه أتباع وأشياع مخاطب مطاع تبعاً لنفسه دارند غيرقابل إستماعست، اگرچه درنفس الامر صحيح بوده باشد .

دهم آنكه تقرير أهل حقّ متضمّن دلالت اينحديث شريف برإمامت جناب أمير المؤمنين عليه السلام كه بوجوه عديده و توضيحات سديده در كتب أعلام كرام أحلّهم الله دارالسّلام مذكور است ذكر نكرده ، وذكر آن وجوه در كنار؛ إشارهٔ إجماليّه بآن هم ننموده ا.

الى غير ذلك من الصّنائع المبهرة المعجبة و البدائع المنكرة المغربة .

وتحيف أوّلاً بعون الله ومزيد لطفه وحسن توفيقه و نهاية تسديده للحب الحقّ وسلوك طريقه : أسامي جمعی از أساطين محقّقين وشيوخ معتمدين وجهابذهٔ معتبرين وعظماء متقدّمين ونبهای مستندين وأجلّهٔ معروفين وأعاظم مشهورين و أفاخم مبجّلين وأماثل مجلّلين أئمّهٔ سنّيه كه بايراد اينحديث شريف، أسفاردين و إيمان خودرا زيب وزينت بخشيده ، وبنشر وإشاعت وترويج وروايت آن محرز ذخيرهٔ جميله گرديده انه بيان ميكنم ؛ و بعد آن ألفاظ روايات ونصوص عبارات اينحضرات را ذكرمينمايم ، وبعد آن آتش شرر بار برسينهٔ أرباب حسد و اضرار وأرباب زيغ

وخسار وخائفين غمار بوار وجالبين أصناف تباب وتبار؛ كه پی سپر وادي جحود وإنكار گرديده اند مى افشانم .

پس بايد دانست كه اينحديث شريف را جمعى كثير و جمّى غفير از نقّاد تحارير وأثبات مشاهير ذكر كرده اند .

مائة ثانيه مثل: سعيدبن مسروق الثورى (سنه ١٢٦ «١») وركين بن الرّبيع ابن عميلة الفزاري أبو الرّبيع الكوفي (سنه ١٣١) وأبو حيّان يحيى بن سعيد بن حيّان التيمى الكوفي (سنه ١٤٥) وعبدالملك بن أبى سليمان ميسرة العرزمى (سنه ١٤٥) وسليمان بن مهران الأسدى الكاهلى المعروف بالأعمش (سنه ١٤٧) ومحمّد بن إسحاق بن يسار المدنى (سنه ١٥١) وإسرائيل بن يونس السبيعى أبو يوسف الكوفي (سنه ١٦٠) و عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة بن مسعود الكوفى المسعودي (سنة ١٦٠) ومحمدبن طلحة بن مصرف اليامي االكوفي (سنه ١٦٧) و أبوعوانه وضّاح بن عبد الله اليشكري الواسطى البزاز (سنه ١٧٥) وشريك بن عبدالله القاضى (سنه ١٧٧) وحسّان بن إبراهيم بن عبدالله الكرمانى (سنه ١٧٦) وجرير بن عبد الحميد بن قرط الضّبّي الكوفي (سنه ١٨٨) وأبو بشر إسمعيل بن ابراهيم بن مقسم الأسدى البصرى المعروف با بن علية (سنة ١٩٣) وأبو عبدالرّحمن محمد ابن فضيل بن غزوان الضّبّى الكوفي (سنة ١٩٤) وعبدالله بن نمير الهمدانى (سنه ١٩٩).

مائة ثالثه و محمد بن عبد الله أبو احمد الزّبيري الحبّال (سنه ٢٠٣) وأبو عامر عبد الملك بن عمرو العقدى (سنه ٢٠٤) و أسود بن عامر شاذان الشّامى (سنه ٢٠٨) ويحيى بن حمّاد بن أبى زياد الشّيبانى (سنه ٢١٥) و أبوجعفر محمد ابن حبيب الهاشمى البغدادى (سنه ٢٢٥) وأبوعبدالله محمد بن سعد الزّهرى البصرى (سنه ٢٣٠) وأبو محمد خلف ابن سالم المخزمى المهلبى مولاهم السّندي (سنه ٢٣١) و زهير بن حرب بن شدّاد أبوخثيمة النّسائى (سنه ٢٣٤) و أبوالفضل شجاع بن مخلّد الفلاّس البغوى (سنه ٢٣٥) وأبوبكر عبد الله بن محمد المعروف بابن أبى شيبه (سنه ٢٣٥) و محمد بن بكّار بن الرّيّان الهاشمي (سنه ٢٣٨) وأبو يعقوب

«١» تاريخهاييكه بعد از هر اسمى گذارده شده، سال وفات نامبردگانست(م).

إسحق بن إبراهيم بـن مخلّد بن إبـراهيم بن مطر الحنظلي المعروف با بن راهويه (سنة ٢٣٨) وأبومحمد وهبان بن بقيّة بن عثمان الواسطي (سنه ٢٣٩) وأحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (سنه ٢٤١) ونصر بن عبدالرحمن بن بكّار النّاجي الكوفي الوشّاء (سنة ٢٤٨) وأبومحمد عبد بن حميد الكشّي (سنه ٢٤٩) وعباد بن يعقوب الرّواجني الأسدي (سنه ٢٥٠) ونصر بن عليّ بن نصر بن علي الجهضمي (سنة ٢٥٠) ومحمد بن المثنّى أبوموسى العنزي (سنه ٢٥٢) وأبومحمد عبدالله بن عبدالرّحمن ابن بهرام الدّارمي السّمرقندي (سنة ٢٥٥) وعلي بن المنذر الطريقي الكوفي (سنة ٢٥٦) ومسلم بن الحجّاج القشيري النيسابوري (سنه ٢٦١) وأبو داود سليمان بن أشعث السّجستاني (سنة ٢٧٥) وأبوقلابه عبدالملك بن محمّد الرّقاشي البصري (سنه ٢٧٦) و أبوبكر محمد بن أحمد بن أبي العوّام بن يزيد بن دينار الرّياحي التّميمي (سنة ٢٧٦) وأبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة التّرمذي (سنه ٢٧٩) وأبوبكر عبدالله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس الاموي البغدادي المروف بابن أبي الدّنيا (سنة ٢٨١) وأبو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (سنه ٢٨٥) وأبوبكر أحمد بن عمرو ابن أبي عاصم النبيل المعروف بابن ابي عاصم الشيباني (سنة ٢٨٧) وأبوعبدالرحمن عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني (سنة ٢٩٠) وأبوالعبّاس أحمد بن يحيي الشيباني البغدادي المعروف بثعلب (سنة ٢٩١) وأبوبكر أحمد بن عمر بن عبدالخالق البزّار (سنة ٢٩٢) وأبونصر أحمد بن سهل الفقيه القباني (سنه ٢٩٢).

مائة رابعه وأبوعبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علي النسائي (سنة ٣٠٣) و أبويعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى التّميمي الموصلي (سنه ٣٠٧) وأبوجعفر محمد بن جرير الطبري (سنه ٣١٠) وأبوبشر محمد بن أحمد الدولابي (سنه ٣١٠) وأبوبكر محمد بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري (سنه ٣١١) و أبوبكر محمد بن محمد بن سليمان بن الحارث الباغندي الواسطي البغدادي (سنه ٣١٢) و أبوعوانه يعقوب بن إسحق بن إبراهيم بن زيد النيسابوري ثم الإسفرائني (سنه ٣١٦) وأبوالقاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز البغوي (سنه ٣١٧) و أبوعمر احمد بن محمد بن

عبد ربه القرطبي (سنه٣٢٨) وأبوبكرمحمد بن القسم بن محمد بن بشّار المعروف بابن الانباري (سنه٣٢٨) وأبوعبدالله حسين بن اسماعيل بن محمدالضّبي المحاملي (سنه٣٣٠) وأبوالعبّاس أحمد بن محمد بن سعيد المعروف بابن عقده (سنة ٣٣٢) وأبومحمد دعلج بن أحمد بن دعلج السّجزي المعدّل (سنه٣٥١) وأبوبكر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التميمي المعروف با بن الجعابي (سنه ٣٥٥) وأبوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني (سنة ٣٦٠) و أبوبكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك بن شبيب القطيعي (سنة٣٦٨) وأبومنصور محمد بن احمد بن طلحة الأزهري اللّغوي (سنة ٣٧٠) و أبوالحسين محمد بن المظفّر بن موسى بن عيسى البغدادي (سنه ٣٧٩) وأبوالحسن على بن عمر بن احمد الدار قطني (سنه ٣٨٥) وأبوطاهر محمد بن عبدالرحمن المخلص الذّهبي (سنه ٣٩٣) ومحمد سليمان بن داود البغدادي.

مائة خامسه وأبو عبدالله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (سنه٤٠٥) وأبوسعدعبدالملك بن محمد الواعظ النيسابوري الخركوشي (سنة ٤٠٧) وأبواسحق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي (سنة٤٢٧) وأبونعيم أحمد بن عبدالله الاصفهاني (سنة ٤٣٠) وأبونصر محمد بن عبد الجبار العتبي، وأبوبكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (سنه ٤٥٨) وأبوغالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي المعروف بابن بشران (سنه ٤٦٢) وأبوعمر يوسف بن عبدالله المعروف بابن عبدالبرّ النّمري القرطبي (سنه٤٦٣) وأبوبكرأحمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي (سنه٤٦٣) وأبو محمد حسن بن احمد بن موسى الغندجاني (سنة ٤٦٧) وابوالحسن على بن محمد بن الطيّب الجلابي المعروف بابن المغازلي (سنه٤٨٣) وأبوعبدالله محمد بن فتوح بن عبدالله بن حميد بن يصل الازدي الحميدي (سنة٤٨٨) وأبوالمظفّر منصور ابن محمد السّمعاني (سنه٤٨٩).

مائه سادسه و أبوعلي إسماعيل بن أحمد بن الحسين البيهقي (سنه٥٠٧) وأبوالفضل محمد ابن طاهر بن أحمد بن علي الشيباني المقدسي المعروف بابن القيسراني (سنه ٥٠٧) وأبوشجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسر الدّيلمي

الهمداني (سنه ٥٠٩) وأبو محمد حسين بن مسعود الفرّاء البغوي المعروف عندهم بـمحيي السّنـّه (سنه ٥١٦) وأبوالحسين رزين بن معاوية العبدري (سنه ٥٣٥) وأبوالبركات عبدالوهاب بن المبارك بن احمد الانماطي البغدادي (سنه ٥٣٨) و قاضي ابوالفضل عياض بن موسى اليحصبي (سنه ٥٤٤) وأبومحمّد أحمد بن محمّد بن علي العاصمي وأبوالمؤيّد موفق بن أحمد المكّي المعروف بأخطب خوارزم (سنه ٥٦٨) وأبوالقاسم علي بن الحسين بن هبة الله المعروف بابن عساكر (سنه ٥٧١) ومحمّد بن عمر بن احمد بن عمر الاصبهاني المعروف بأبي موسى المديني (سنه ٥٨١) وأبوعبدالله محمّد بن مسلم بن أبي الفوارس الرّازي، وسراج الدّين أبي محمّد علي بن عثمان بن محمّد الأوشي الفرغاني الحنفي (سنه ٥٩٦)

مائة سابعه وأبو الفتوح اسعد بن محمود بن خلف العجلي الاصفهاني (سنه ٦٠٠) ومبارك بن محمّد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الاثير الجزري (سنه ٦٠٦) وفخر الدين محمّد بن عمر الرازي (سنه ٦٠٦) وأبو محمّد عبدالعزيز بن الأخضر الجنابذي البغدادي (سنه ٦١١) وأبوالحسن علي بن محمّد بن محمّد بن عبدالكريم المعروف بابن اثير الجزري (سنه ٦٣٠) وضياء الدّين محمّد بن عبدالواحد المقدّسي الحنبلي (سنه ٦٤٣) وأبو عبد الله محمّد بن محمود بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن النّجار (سنه ٦٤٣) و رضي الدّين حسن بن محمّد الصغاني (سنه ٦٥٠) وأبوسالم محمّد بن طلحة القرشي النّصيبي الشافعي (سنه ٦٥٢) وشمس الدين ابوالمظفّر يوسف بن قزغلي سبط ابن الجوزي (سنه ٦٥٤) وأبوعبد الله محمّد بن يوسف بن محمّد الكنجي الشافعي (٦٥٨) وأبوالفتح محمّد بن محمّد بن أبي بكر الأبيوردي الشافعي (سنه ٦٦٧) و أبو زكريّا يحيى بن شرف النّووي (سنه ٦٧٦) ومحبّ الدّين أبوالعبّاس احمد بن عبد الله الطّبري المكّي الشافعي (سنه ٦٩٤) وسعيد الدّين محمّد بن احمد الفرغاني (سنه ٦٩٩) ونظام الدّين حسن بن محمّد بن حسين القمي النّيسابوري المعروف بالنّظام الأعرج .

مائة ثامنه و جمال الدين أبوالفضل محمّد بن مكرم الانصاري الافريقي المصري (سنه ٧١١) و صدرالدين أبو المجامع ابراهيم بن محمّد بن المؤيّد الحموئي (سنه ٧٢٢) ونجم الدّين أبوالعبّاس أحمد بن محمّد بن مكّي بن ياسين القمولي (سنه ٧٢٧)

و علاء الدين علي بن محمد بن ابراهيم البغدادي المعروف بـالخازن (سنه ٧٤١) و فخرالدين الهانسوی، وولی‌الدين ابو عبدالله محمد بن عبدالله الخطيب، و أبوالحجاج يوسف بن عبدالرحمن بن يوسف المزّی (سنه ٧٤٢) و حسن بن محمد الطّيبی (سنه ٧٤٣) و شمس‌الدّين محمد بن المظفر الشّاه دودی الخلخالی (سنة ٧٤٥) وشمس‌الدّين أبو عبدالله محمد بن احمد الذّهبی (سنه ٧٤٨) وجمال‌الدين محمد بن يوسف بن الحسن الزرندی المدنی‌الانصاری (سنة بضع وخمسين وسبمائة) و سعيدالدّين محمد بن مسعود بن محمد بن مسعودالکازرونی (سنه ٧٥٨) و اسمعيل بن كثير بن ضوء القرشی‌الدمشقی (سنه ٧٧٤) و سيّد علي بن شهاب‌الدّين الهمدانی (سنه ٧٨٦) و سيّد محمد طالقانی و سعدالدين مسعود بن عمرالتفتازاني (سنة ٧٩١) و حسام‌الدين ابو عبدالله‌حميدبن احمد المحلّی.

مائه تاسعه و نورالدّين علي بن أبی بكربن سليمان الهيتمی«سنه٨٠٧» و مجدالدين محمد ابن يعقوب الفيروز آبادی الشيرازی «سنه ٨١٧» و محمد بن محمود الحافظی‌البخاری النقشبندي‌المعروف بخواجه‌پارسا «سنة ٨٢٢» وملك‌العلماء شهاب‌الدين بن شمس‌الدين‌الزّاولی الدّولتابـادی «سنه ٨٤٩» و نورالدّين علی بن محمدالمعروف بابن‌الصّبّاغ‌المالکی «سنه ٨٥٥» و ابوالخير محمدبن عبدالرحمن‌السخاوی «سنه ٩٠٢» و حسين بن علی‌الکاشفی «سنه ٩١٠» و جلال‌الدين عبدالرحمن بن‌أبی‌بكر‌السّيوطی «سنه ٩١١» و نورالدّين علي‌بن عبدالله‌السمهودی «سنه ٩١١»و فضل‌بن روزبهان‌الخنجی‌الشيرازی ، وشهاب‌الدين‌أحمد بن محمد‌القسطلانی‌الشافعی «سنه ٩٢٣» و شمس الدّين محمد العلقمی «سنه٩٢٩» و حاجی عبدالوهاب بن محمدبن رفيع الدين البخاری «سنه ٩٣٢» و شمس‌الدّين محمد بن‌يوسف‌الدّمشقی‌الصّالحی«سنه٩٤٢» و محمدبن أحمدالشّربينی‌الخطيب«سنه٩٦٨»وشهاب‌الدّين‌أحمدبن‌محمدبن‌علی‌بن‌حجر‌الهيتمی‌المکی (سنه ٩٧٣)و علی بن حسام‌الدّين المتّقی «سنه ٩٧٥» ومحمّدطاهر‌الفتنی‌الکجراتی «سنه ٩٨٦» وعبّاس بن‌معين‌الدّين‌الشهير‌بميرزامخدوم‌الجرجانی ثم الشيرازی «سنه ٩٨٨» و شيخ بن عبدالله‌بن شيخ بن عبدالله العيد روس‌اليمنی «سنه ٩٩٠» و کمال‌

الدّين بن فخر الدّين الجهرمي، و محمّد بن أحمد بن مصطفى بن ابراهيم الصّوفي المدعوّ بعبد الدين الرّومي، وعطاء الله بن فضل الله الشيرازي المعروف بجمال الدّين المحدّث «سنه ١٠٠٠».

مائه حاديه عشر و علي بن سلطان محمّد الهروي المعروف بعلي القاري «سنه ١٠١٣» وعبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوي «سنه ١٠٣١» وملاّ يعقوب البنباني اللاهوري ونور الدين علي، بن ابراهيم بن احمد بن علي الحلبي الشافعي «سنه ١٠٣٣» و أحمد بن الفضل بن محمّد با كثير المكّي «سنه ١٠٣٧» ومحمود بن محمّد بن علي الشّيخاني القادري المدني، وسيّد محمّد بن سيّد جلال ماه عالم البخاري، وشيخ عبد الحق الدهلوي «سنه ١٠٥٢» و شهاب الدين احمد بن محمّد بن عمر الخفاجي المصري الحنفي «سنه ١٠٦٩» و علي بن أحمد بن محمّد بن ابراهيم العزيزي البولاقي الشافعي «سنة ١٠٧٠».

و علاّمه صالح بن مهدي بن علي المقبلي الصنعاني «سنه ١١٠٨» و احمد افندي الشهير بالمنجّم باشي «سنه ١١١٣» و محمّد بن عبد الباقي بن يوسف الازهري الزرقاني المالكي «سنة ١١٢٢» **مائه ثانيه عشر** وحسام الدين بن محمّد بايزيد بن بديع الدّين السّهارنپوري، وميرزا محمّد بن معتمد خان الحارثي البدخشي، ورضي الدين بن محمّد بن علي بن حيدر الحسيني الشامي الشافعي «سنه ١١٤٢» و محمّد صدر العالم، وولي الدّين بن عبد الرحيم الدهلوي «سنه ١١٧٦» و محمّد معين بن محمّد أمين السّندي و محمّد بن اسمعيل الامير اليماني الصّنعاني «سنه ١١٨٢» و محمّد بن علي الصّبّان، و أبو الفيض محبّ الدّين محمّد مرتضى الواسطي الزبيدي الحنفي، وأحمد بن عبد القادر بن بكري العجيلي الشّافعي «سنه ١١٨٢».

مائه ثالثه عشر و محمّد مبين بن محبّ الله اللكهنوي «سنـه ١٢٢٠» ومحمّد إكـرام الدين بن محمّد نظام الدّين بن محبّ الحقّ الدّهلوي، وجمال الدين ابو عبد الله محمّد بن عبد العلي المعروف بميرزا حسن علي المحدّث اللّكهنوي، وعبد الرحيم بن عبد الكريم الصّفي پوري، وولي الله بن حبيب الله اللّكهنوي «سنه ١٢٧٠» و رشيد الدّين خان الدّهلوي و عاشق عليخان اللّكهنوي، وشيخ حسن العدوي الحمزاوي المعاصر، والشيخ سليمان بن

ابراهيم المعروف بخواجه كلان الحسينى البلخى القندوزى المعاصر، والمولوى صديق حسن خان المعاصر، والمولوى حسن الزمان المعاصر.

﴿ ١ - أما روايت سعيد بن مسروق الثورى ﴾

حديث ثقلين را، پس مسلم در «صحيح» خود آورده: [حدّثنا محمّد بن بكّار ابن الرّيّان. ثنا: حسّان؛ يعنى ابن إبراهيم، عن سعيد، و هو ابن مسروق، عن يزيد بن حيّان، عن زيد بن أرقم. قال: دخلنا عليه فقلنا له: لقد رأيت خيراً لقد صاحبت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم و صلّيت خلفه. وساق الحديث بنحو حديث أبي حيّان غير أنّه قال: ألا! وإنّي تارك فيكم الثّقلين أحدهما كتاب الله هو حبل الله من اتّبعه كان على الهدى ومن تركه كان على الضّلالة. وفيه: فقلنا مَن أهل بيته؟ نساؤه؟ قال: لا، أيم الله، إنّ المرأة تكون مع الرّجل العصر من الدّهر ثم يطلّقها فترجع إلى أبيها وقومها، أهل بيته: أصله وعصبته الّذين حرموا الصّدقة بعده].

وسعيد بن مسروق از أعاظم ثقات و أفاخم أثبات سنيّه ميباشد.

ترجمهٔ سعيد بن مسروق ثورى

محمد بن طاهر مقدسى در «رجال صحيحين» گفته: [سعيد بن مسروق ابن عدي الثّوري، من ثور بن عبد مناة بن أدّ بن طابخة التّميمي الكوفي، والد سفيان الثّوري، سمع عباية بن رفاعة و عبدالرّحمن بن أبي نعيم عندهما، ومنذر الثّوري عند البخاري، وأبا الضّحى وسلمة بن كهيل والشّعبي ويزيد بن حيّان وخيثمة عند مسلم. روى عنه ابنه سفيان وشعبة وأبو الأحوص عندهما. وأبو عوانة و عمر بن عبيد عند النجاري، وحسّان بن إبراهيم وابنه عمر بن سعد وإسماعيل بن مسلم وزائدة عند مسلم. قال أحمد بن حنبل: بلغني أنّه مات سنة ثمان وعشرين و مائة].

وذهبى در «كاشف» گفته: [سعيد بن مسروق الثورى، عن أبي وائل والشّعبى وعنه ابناه وأبو عوانه، ثقة توفي سنة ١٢٦].

وابن حجر عسقلانى در «تهذيب التّهذيب» گفته: [سعيد بن مسروق الثّورى روى عن إبراهيم التّيمي و خيثمة بن عبد الله و سعيد بن عمرو بن أشرع وسلمة بن

كهيل و أبى وائل والشّعبى وعباية بن رفاعة وعبدالرّحمن بن أبى نعيم وأبي الضحى ومنذرالثّورى ويزيد بن حيّان وعون بن أبي جحيم وعدّة ، وعنه الأعمش و هو من أقرانه وأولاده سفيان و عمرو المبـارك وشعبة وأبو الأحوص وزائدة وربعي بن علية وأبوعوانة و جماعة. قال ابن معين وشعبة بن الحجّاج و أبوحاتم والعجلى والنّسائى: ثقة . و قال ابن أبى عاصم : مات سنه ١٢٦ . و قال أحمد : بلغنى أنّه مات سنه ١٢٨. قلت : و أرّخه ابن قانع سنة سبع ؛ ذكره ابن حبّا ن في الثّقات وأرّخه سنة ثمان؛ ونقل ابن خلفون توثيقه عن ابن المدينى] .

ونيز ابن‌حجرعسقلانى در « تقريب » گفته : [ع-سعيدبن‌مسروق ا لثّورى ، والدسفيان ، ثقة من السّادسة ، مات سنة ست و عشرين ، وقيل بعدها] .

فهذا سعيد بن مسروق عمدةأصحاب الرّكون والوثوق، قدروى هذاالحديث الشّهي الموموق، و آثر ذاك الخبر العليّ المرموق، الزّارى برفعتـه على السّماك والعيّوق، السّابق بنوره على الشّمس حين الشّروق ، القالع من المعاندين قاطبةالاجذال والعروق ، القاطع من الجاحدين سائر الأعناق والحلوق ؛ فاصطلم والحمدلله بتحديثه حوباء أهل النّصب والمروق ، واستوصل بروايته‌خضراء ذوي‌الغيّ والفسوق ، وبسرت وجوه المنكرين الهاربين من‌العدوان في‌المهامه والخروق ، و نضرت وجوه المقبلين الشّاربين من رحيق الايقان للصّبوح والغبوق .

﴿٣.أما روايت ركين بن الربيع بن‌عميلةالفزارى ابوالربيع الكوفى﴾

حديث ثقلين را ، پس أحمد در « مسند » خود گفته : [حدّثنا الاسود بن‌عامر ثنا : شريك ، عن‌الرّكين ، عن‌القسم بن حسّان ،عن‌زيد بن ثابت ، قال : قال رسول‌الله صلّى الله عليه و سلّم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتا ب الله و عترتى أهلبيتى و إنّهما لن يتفرّقا حتّى‌يرداعليّ الحوض] .

وروايت كردن ركين اينحديث شريف از طريق ديگر « مسند أحمد » نيز واضح وظاهرميشود ، كماستطّلع عليه فيما بعد إنشاء الله تعالى .

و ركين ، رُكن رَكين وثاقت وعمدۀ أساطين عدالت نزد سنّيّه ميباشد .

أبوحاتم محمد حبان التميمي البستي در « كتاب الثقات » كه نسخه عتيقهٔ آن بعنايت رب البريات پيش نظر قاصر حاضرست گفته : [الرّكين بن الرّبيع بن عميلة الفزاری الكوفی ، يروی عن ابن الزّبير وابن عمر، روی عنه الثّوری وشريك ، مات سنة احدی وثلثين ومائة].

ترجمهٔ رکین بن ربیع فزاری

ومحمد بن طاهر مقدسی در كتاب «أسماء رجال الصّحيحين» گفته : [الرّكين ابن الرّبيع بن عميلة أبوالربيع الفزاري الكوفي ، سمع أباه في الأدب، روى عنه معتمر ابن سليمان وجرير بن عبدالحميد] .

وأبوسعد عبدالكريم بن محمد السمعانی در نسبت فزاری گفته :[والرّكين ابن الرّبيع بن عميلة الفزاری الكوفي، يروی عن ابن عمرو ابن الزّبير، روی عنه الثّوری وشريك ، مات سنة إحدی وثلثين ومائة .

وذهبی در « كاشف » گفته : [ركين بن الرّبيع بن عميلة الفزاری ، عن أبيه وابن عمرو ، عنه حفيده الرّبيع بن سهل وشعبة ومعتمر. وثّقه أحمد].

وابن حجر عسقلانی در « تهذيب التهذيب » گفته :[ركين بن ربيع بن عميلة الفزاری أبوالرّبيع الكوفي، روی عن أبيه وابن عمرو ابن الزّبير وأبی الطّفيل وحصين ابن قبيصة وقيس بن مسلم وعدی بن ثابت ويحيی بن معمر وغيرهم ، وعنه الرّبيع بن سهل بن الرّكين وإسرائيل وزائدة وشعبة والثوری ومسعر وجرير بن عبدالحميد و شريك وعبيدة بن حميد ومعتمر بن سليمان وعدّة . قال أحمد و ابن معين والنّسائی: ثقة ، وقال أبوحاتم : صالح . قلت : وذكره ابن حبّان في الثّقات وقال : مات سنة ۱۳۱ و كذا أرّخه الهيثم وابن قانع وقال يعقوب بن سفيان : كوفيّ] .

ونيز ابن حجر عسقلانی در « تقريب التّهذيب» گفته : [ركين ، بالتّصغير، ابن الرّبيع بن عميلة ، بفتح المهملة الفزاری أبوالربيع الكوفي ثقة من الرّابعة مات سنة إحدی وثلثين] انتهی .

وهذا ركين بن الربيع ابوالربيع النّاقد البارع الخبير القريع ، قد روی ذاك الحديث الأثير الرّفيع ، الخطير المنيع ، السّنی السّنيع ، الأنيق البديع، المزری

بنفحاته زهر الرّبيع ، الفائق بفوحاته الرّوض المريع ، فسرّ كلّ مخابر قائم بتلك الصّناعة ضليع ، وساء به كلّ مكابر هائم في بيداء الخلاعة كالخليع ، وأردى كلّ مشاقق حائد بحتف ذريع ، وجدح لكلّ مُراغم عائد كأساً من ذعاف نقيع ، فأصبح وهو على عفر الهوان مطروح صريع ، وبات وليس طعام إلاّ من ضريع .

﴿ ۳ـ أما روايت أبوحيان يحيي بن سعيد بن حيان التيمي الكوفي ﴾

حديث ثقلين را ، پس درما بعد إنشاء الله تعالى از طرق « مسند أحمد » و « صحيح مسلم » واضح ولائح خواهد گرديد .

و**أبوحيان** از أكابر ثقات أعيان وأجلّهٔ أثبات والاثبات ميباشد .

أبوحاتم محمد بن حبان بستي در « كتاب الثقات » گفته : [يحيى بن سعيد ابن حيّان التّيمي ، من أهل الكوفة ، يروي عن الشّعبي ، روى عنه الأعمش والثّوري والكوفيّون ، مات سنة خمس وأربعين و مائة ، وقد قيل : يحيى بن سعيد بن التيمي سحيم ، والأوّل أصحّ] .

و**محمد بن طاهر مقدسي** در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته : [يحيى بن سعيد بن حيّان أبوحيان التّيمي ، تيم الربّاب الكوفي ، سمع أبـازرعة والشّعبي عندهما و يزيد بن حيّان ، روى عنه اسمعيل بن عليّة و أبوأُسامة و وهيب بن خالد عندهما ، و ابن المبارك و يحيى القطّان و محمّد بن أبي عبيد عند البخاري ، ومحمّد بن بشر وعلي بن مسهر وعبدالرّحيم بن سليمان وجرير ابن عبدالحميد وأيوب السّختياني وعمّار بن فضيل و عبدالله بن نمير و سفيان الثّوري و عيسى بن يونس وعبدالله بن ادريس عنه مسلم] .

ترجمهٔ ابوحيان يحيى بن سعيد تيمى

و**علامه شمس الدين ذهبى** در « تذهيب التّهذيب » گفته : [يحيى بن سعيد بن حيّان أبو حيّان التّيمي ، تيم الربّاب الكوفي ، عن أبيه و أبي زرعة والشّعبي و عمّه يزيد بن حيّان وجماعة ، وعنه أيّوب السّختياني ومات قبله ، و شعبة وسفيان ووهيب و ابن المبارك و يحيى القطّان و محمد بن بشر ويعلى بن عبيد و أبو أسامة و خلق ، وكان الثّوري يعظّمه و يوثّقه. قال أحمد بن عبدالله العجلي : ثقة صالح مبرّز صاحب

سنة . وقال ابن حبّان : مات سنة خمس وأربعين ومائة ، وقدمرّ لابی حیّان فی ترجمة محمّدبن سوقة منقبة حسنة].

و نیز ذهبی در « تذهیب التّهذیب» بترجمۀ محمّد بن سوقه گفته : [وقال ابن عُيينة : بالكوفة ثلاثة لوقيل لاحدهم ؛ إنّك تموت غداً! لم يقدر أن يزيد فی عمله: محمّدبن سوقة ، وأبوحيّان التّيمی . وعمربن قيس الملائي، ومحمّد بن سوقة كان لا يحسن أن يعصي الله].

و نیز ذهبی در « کاشف » گفته : [يحيى بن سعيدبن حيّان أبوحيّان التيمی، عن أبی زرعة والشّعبی ، وعنه يحيى القطّان و أبوأسامة ، إمام مات سنة ١٤٥] .

و نیز ذهبی در « عبر » دروقائع سنۀ خمس و أربعين و مائة گفته : [وفيها يحيى بن سعيدالتّيمی مولی تيم الرباب الكوفی، وكان ثقة إماماً صاحب سنة روی عنه الشّعبی ونحوه] .

و یافعی در « مرآة الجنان » در وقائع سنۀ خمس وأربعين ومائه گفته :[و فيها : يحيى بن سعيد التّيمی الكوفي، وكان ثقة إماماً صاحب سنة] .

و ابن حجر عسقلانی در « تقريب» گفته:[ع- يحيى بن سعيدبن حيّان بمهملة و تحتانية ، ابوحيّان التّيمی الكوفي ، ثقة عابد من السّادسة، مات سنة خمس وأربعين].

وشیخ عبدالحق دهلوی در« رجال مشكوة » گفته : [يحيى بن سعيدبن حيّان أبوحيّان التّيمی الكوفي ، من تيم الرّباب ، قال يحيى : ثقة ، وقال العجلی: ثقة صالح مبرّز صاحب سنة ، وقال أبوحاتم : صالح ، وذكره ابن حبّان في الثّقات ، وقال محمّدبن فضيل : حدّثنا و كان صدوقاً ،يروی عن ابيه وعن أبي زرعة والشّعبی ، وعنه يحيى القطّان وحمّادبن سلمة والثوری وغيرهم، كان إماماً ثبتاً، مات سنة خمس وأربعين ومائة، انتهى].

فهذا أبوحيان قد أحيى برواية هذا الحديث الجليل الشان الجلیّ البرهان قلوب أهل الايمان ، وسرّ أفئدة أصحاب العرفان ، وشرح صدور أرباب الايقان ، و أردى نفوس المتّسمين بالزّيغ والعدوان؛ وأوهن منن الموصومين بالضّلال والخسران و أشجى حلوق المنحرفين بالبغی والشّنآن، و أسخن عيون الغارين في الغي والطّغيان].

﴿ ۴. اما روايت عبدالملك بن ابی سليمان ميسرة العرزمي ﴾

حديث ثقلين را ، پس أحمد در« مسند » خود آورده : [ثنا : ابن نمير . ثنا: عبدالملك ، يعنى ابن أبى سليمان ، عن عطيّة ، عن أبى سعيد الخدرى ، قال : قال رسول‌الله صلّى‌الله عليه و سلّم : إنّى قد تركت فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الاخر، كتاب‌الله عزّ وجل حبل ممدود من السّماء إلى الارض و عترتى أهلبيتى ، ألا إنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض] .

وعبدالملك بن أبى سليمان اين حديث شريف را بألفاظ ديگر نيز روايت كرده، كما لايخفى على ناظر « مسند أحمد » و« كتاب المناقب » له و « التّفسير للثّعلبى » وستأتى عبارات هذه الكتب إنشاء الله فيما بعد مستوفاة فانتظر !.

وعبدالملك بن أبى سليمان از أعاظم موثقين رفيع‌المكان است. أبوحاتم بستى در « كتاب الثقات» گفته : [عبدالملك بن أبى سليمان العرزمى ، مولى فزارة، عم محمّد بن عبدالله العرزمى ، و اسم أبى سليمان ميسرة و كنية عبدالملك أبوعبدالله، يروى عن سعيد بن جبير وعطاء ، روى عنه الثورى وشعبة و أهل العراق و ربّما أخطأ ، حدّثنى محمّد بن المنذر ، قال : سمعت أبا زرعة الرازى يقول :سمعت أحمد بن حنبل و يحيى بن معين يقولان : عبدالملك بن أبى سليمان ثقة . قال أبوحاتم : كان عبدالملك من خيار أهل الكوفة و حفّاظهم ، و الغالب على من يحفظ و يحدّث أن يهم ، وليس من الانصاف ترك حديث شيخ صحّت عدالته بأوهام يهم في روايته ، ولو سلكنا هذا المسلك للزمنا ترك حديث الزّهرى و ابن جريج و الثّورى وشعبة ، لانّهم أهل حفظ و إتقان وكانوا يحدّثون من حفظهم ولم يكونوا بمعصومين حتّى لايهموا فى الرّوايات ، بل الاحتياط والاولى في مثل هذا قبول مايروى الثبت من الرّوايات وترك ما صحّ أنّه وهم فيها ما لم يفحش ذلك حتّى يغلب على صوابه، فاذا كان كذلك استحقّ التّرك حينئذ. ومات عبدالملك سنة أربعين و مائة . حدّثنى محمّد بن إسحاق الثّقفى،قال : سمعت محمّد بن عبدالعزيز بن أبى زرعة ، قال : سمعت على بن الحسين بن شقيق،يقول : سمعت عبدالله بن المبارك، يقول : سئل سفيان الثورى عن عبدالملك بن أبى سليمان ،فقال:ميزان].

ترجمة عبدالملك بن أبى سليمان العرزمى

فائدة جليلة في الحفظ و التحديث

و **محمدبن طاهرمقدسی** در کتاب « أسماء رجال الصّحیحین » گفته : [عبد الملك بن أبی سليمان الفزاری العرزمی الكوفي ، يكنّى أبا عبدالله ، واسم أبیسليمان ميسرة عمّ محمّدبن عبيدالله مولی فزارة ، ويقال : عرزم؛إنسان أسود مولی النّخع ،سمع سعيدبن جبير و عطاء بن أبی رباح و أباالزّبير و سلمة بن كهيل و عبدالله بن عطاء المكّي و أنس‌بن سيرين وعبدالله مولی أسماء ومسلم‌بن نياق، روی‌عنه يحيی القطّان و ابن‌المبارك و ابن أبی زائدة و ابن نمير وعبد الرّزاق و إسحاق بن يوسف و هشيم و خالدبن عبدالله و عيسی‌بن يونس و يزيدبن هارون و علیّ‌بن مسهر وحفص‌بن غياث و عبدالرّحيم‌بن سليمان] .

و **عبدالكريم بن محمدالسمعانی** در کتاب «الانساب» درنسبت‌عرزمی گفته: [أبوعبدالله بن عبدالملك بن‌أبی‌سليمان‌العرزمی،مولی‌فزارةعم محمّدبن عبدالله العرزمی و اسم أبی سليمان ميسرة ، يروی عن سعيدبن جبير وعطاء ، روی عنه‌الثوری وشعبة و أهل‌العراق . وربّما أخطأ، و وثقه أحمدبن‌حنبل و يحيی‌بن معين . قال أبوحاتم بن حبّان : كان عبدالملك من خيار أهل‌الكوفة وحفّاظهم ، والغالب علی مـن يحفظ و يحدّث من حفظه أن يهم و ليس من الانصاف ترك حديث شيخ ثبتت عدالته بأوهام يهم في روايته ولوسلكنا هذاالمسلك للزمنا ترك حديث‌الزّهری و ابن جريج والثوری و شعبة لانّهم‌أهل حفظ و إتقان، وكانوا يحدّثون من‌حفظهم ولم يكونوا معصومين‌حتّی لايهموا في الرّوايات (بل الاحتياط والاولی في مثل هذا قبول مـا يروی الثبت من الرّوايات .صح . ظ) وترك ما صحّ أنّه‌وهم فيها مالم يفحش ذلك منه حتّی يغلب علی صوابه ، فاذا كان ذلك استحق التّرك حينئذ . ومات عبدالملك سنة خمس و أربعين‌و مائة ، وسئل سفيان الثوری عن عبدالملك بن‌أبی‌سليمان فقال : ميزان.قال‌ابن‌ماكولا: أبوعبدالله العرزمی ، مولی بنی فزارة،نزل جبانة عرزم بالكوفة ، فنسب اليها روی. عن أنس‌بن مالك وعطاءبن أبی رباح‌وسعيدبن‌جبيروسلمة بن كهيل و أنس‌بن‌سيرين وغيرهم، روی‌عنه سفيان‌الثوری وشعبةبن الحجّاج‌ويحيی‌بن سعيد وعبدالله بن‌المبارك و خالدبن عبدالله الطّحان وجريربن عبدالحميد و إسحاق‌بن يوسف الازرق وعبدةبن

ابن سليمان ويزيدبن‌هرون ويعلى‌بن عبيد وغيرهم . قال سفيان‌الثوري :حفاظ‌الناس: إسماعيل‌بن خالد وعبدالملك‌بن سليمان العرزمي ويحيى‌بن سعيدالانصاري ، وكان‌شعبة يعجب من حفظه . قال أبوداود السجستاني: قلت‌لاحمد: عبدالملك بن أبي سليمان ، قال : ثقة . قلت :يخطئ؟ قال : نعم ! وكان شعبة‌يعجب من حفظه من‌أحفظ أهل‌الكوفة الاّ أنّه رفع أحاديث من عطاء ، مات في ذي‌الحجة سنة خمس و أربعين مائة].

وعبدالغني بن عبدالواحد مقدسي در كتاب « الكمال» بترجمهٔ او گفته : [روى عن أنس‌بن مالك وعطاء‌بن أبي‌رباح وسعيدبن جبير و أنس‌بن سيرين وسلمة ابن كهيل و أبي‌الزّبير و عبدالله بن عطاء المكّي و عبدالله مولى أسماء بنت أبي‌بكر و مسلم بن يناق ، روى عنه سفيان‌الثّوري و شعبة و عبدالله‌بن مبارك ويحيى‌بن‌سعيد القطّان و خالد بن عبدالله الطّحّان و هشيم بن بشير وجرير‌بن عبدالحميدوإسحاق ابن يوسف‌الأزرق و عبدة بن سليمان و يزيدبن هارون و يعلى‌بن عبيدالطّنافسي و عبدالله بن ادريس . قال سفيان : هوثقة متقن فقيه . وقال يعقوب‌بن سفيان : فزاريّ من أنفسهم ثقة . وقال سفيان‌الثّوري : هومن‌الحفّاظ . وقال صالح بن أحمدبن‌حنبل: قال أبي :هو من‌الحفّاظ إلا أنّه كان يخالف ابن جريج في أسنادأحاديث،وابن‌جريج أثبت منه عندنا . و قال عبدالله بن أحمد بن حنبل : قال أبي : ثقة].

و نيز دركتاب«الكمال» بترجمهٔ او گفته :[و قال أحمد بن عبد الله : ثقة ثبت في‌الحديث . ويقال إنّ سفيان الثّوري كان يسمّيه:الميزان] إلخ .

وذهبي در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [عبد الملك بن أبي سليمان الفزاري الكوفي‌الحافظ الكبير ، حدّث عن‌أنس بن مالك وسعيد بن جبيروعطاء بن أبي رباح وطائفة ، وعنه جرير‌الضّبّي وإسحق‌الازرق وحفص بن غياث ويحيى‌القطّان وابن‌نمير وعبدالرّزّاق وخلق ، وكان من‌الحفّاظ الأثبات . وقال عبدالرحمن بن مهدي : كان شعبة يتعجّب من حفظ عبد الملك . و قال أحمد بن حنبل : ثقة ، و كذا و ثّقه النسائي، وأمّا البخاري فلم يحتجّ به بل استشهد بـه . توفّي سنة خمس و اربعين ومائة وقد شاخ].

ونيز ذهبى در « كاشف » گفته : [عبد الملك بن أبى سليمان الكوفي، عن أنس وسعيد بن جبير وعطاء ، وعنه القطّان ويعلى بن عبيد . قال أحمد : ثقة يخطى ، من أحفظ أهل الكوفة ، ورفع أحاديث عن عطاء، توفّي ١٤٥].

و نيز ذهبى در « عبر » در وقائع سنة خمس وأربعين ومائة گفته : [وفيها عبد الملك بن أبى سليمان الكوفي الحافظ أحد المحدّثين الكبار ، وكان شعبة مع جلالته يتعجّب من حفظ عبد الملك ، وروى عن أنس فمن بعده] .

و يافعى در « مرآة الجنان » در وقائع سنة خمس وأربعين و مائة گفته : [وعبد الملك بن أبى سليمان الكوفي أحد المحدّثين الكبار، كان شعبة مع جلالته يتعجّب من حفظ عبدالملك] .

وابن حجر عسقلانى در « تهذيب التهذيب » گفته : [خ . ت . م . د ؛ عبدالملك بن أبى سليمان واسمه: ميسرة ، أبو محمد ويقال : أبوسليمان ، وقيل: أبوعبدالله العرزمي ، روى عن أنس بن مالك وعطاء بن أبي رباح وسعيد بن جبير وسلمة بن كهيل وأنس بن سيرين و مسلم بن دينار وابن الزبير و عبد الله بن عطاء المكّى وأبى حمزة اليامي و زبيد اليامي وعبدالله بن كيسان مولى أسماء و عبدالملك بن أعين ، وعنه شعبة والثورى وابن المبارك والقطّان وعبد الله بن إدريس وزهير بن معاوية وزائدة وحفص بن غياث وإسحاق الازرق و خالد بن عبد الله وعبد الله بن نمير وعلى ابن عيسى بن يونس وأبوعوانة وهشيم ويحيى بن أبى زائدة ويزيد بن هارون وعبدالرّزاق وآخرون .و قال ابن مهدى : كان شعبة يعجب من حفظه. وقال ابن المبارك عن سفيان: حفّاظ النّاس : إسماعيل بن أبى خالد و عبدالملك بن أبى سليمان ، وذكر جماعة . وقال ابن عيينة عن الثّورى: حدّثنى الميزان عبدالملك بن أبى سليمان. وقال ابن المبارك: عبدالملك ميزان . وقال أبوداود كان عن أحمد . و قال الحسن بن حبّان: سئل يحيي بن معين عن حديث عطاء عن جابر في الشّفعة ، فقال : هو حديث لم يحدّث به أحد إلاّ عبدالملك و قد أنكره النّاس عليه ولو أتى عبد الملك بآخر مثله لرميتُ بحديثه، وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه : هذا حديث منكر وعبدالملك ثقة صدوق

وقال صالح بن أحمد عن أبيه : عبدالملك من الحفّاظ إلاّ أنّه كان يخالف ابن جريج وابن جريج أثبت منه عندنا . وقال الميموني عن أحمد : عبدالملك من عيون الكوفيّين. و قال اُميّة بن خالد : قلت لشعبة : مـالك لاتحدّث عن عبدالملك بن ابى سليمان؟ وقدكان حسن الحديث . قال : من حسنها فررت ! وقال أبو زرعة الدّمشقي : سمعت أحمد ويحيى يقولان : عبدالملك بن أبي سليمان ثقة . و قال إسحاق بن منصور عن يحيى بن معين : ضعيف وهوأ ثبت في عطاء من قيس بن أبي سعيد. وقال عثمان الدّارمي : قلت لابن معين: أيّمـا أحب اليك: عبد الملك بن ابى سليمـا ن او ابن جريج ؟ قال : كلاهما ثقة حجّة . وقال ابن عمّار الموصلي : ثقة حجّة . وقال العجلي : ثقة ثبت في الحديث . وقال يعقوب بن سفيان أيضاً : عبدالملك فزاري من أنفسهم ثقة : و قـا ل النسائي: ثقة . قال أبوزرعه لابأس به. قال الهيثم بن عدي : مات في ذي الحجّة سنة ١٤٥ وفيها أرّخه غيرواحد . قلت . منهم ابن سعد ، وقال : كان ثقة مأموناً ثبتاً . وقال السّاجي صدوق روى عنه يحيى بن سعيد القطّان خبراً صحيحاً ، قـا ل التّرمذي : ثقة مأمون لانعلم أحداً تكلّم فيه غير شعبة ، وقال : قدكان حدّث شعبة عنه ثمّ تركه . ويقال: إنّه تركه الحديث الشفعة الّذى تفرّد به ، وذكره ابن حبّان في الثّقات وقال : ربمّا أخطأ وكان من خيار أهل الكوفة وحفّاظهم والغالب على من يحفظ ويحدّث أن يهم وليس من الا نصا ف ترك حديث شيخ ثبت صحّت عدالته بأوهام يهم فيها والأولى فيه قبول مايروي الثّبت وترك ماصح أنّه وهم فيه مالم يفحش فمتى غلب خطاؤه على صوابه استحق التّرك] انتهى .

فالحمدلله المنعم المنّان ، حيث وضح وبان على أرباب الأسماع والأعيان ، وأصحاب الحلوم والأذهان ، من رواية عبد الملك بن أبي سليمان ، أنّ هذا الحديث الوثيق البنيان ، معتمد أهل الاتقان ، ومستند ذوي الإمعان ، العارفين بهذا الشان ، والسّابقين في ذاك الميدان ، المشيّدين لتلك الاركان ، المصيبين خصل السّبق في هذا الرّهان . فالطّاعن فيه محتقب للوزر والخسران ، والمرتا ب فيه منقلب بالاخفاق والحرمان ، والمارق عنه زاهق هالك مهان ، والجاحد له مقموع بمقامع الذل والخزى

والهوان . والله العاصم عن سلوك مسالك الرّيب والادهان ، وهوالواقي عن الارتباك في شباك الوهي والإيهان .

﴿ ه‍ـ أما روايت سليمان بن مهران الاسدي الكاهلي المعروف بالاعمش ﴾

حديث ثقلين را ، پس بسيارى از علماء إثبات آن نموده اند ، دربنجا إقتصار برعبارت « صحيح ترمذى » ميرود ، وهي هذه: [حدّثنا علي بن منذر الكوفي . نا : محمّد بن فضيل . نا : الأعمش ، عن عطيّة ، عن أبي سعيد ، والأعمش عن حبيب بن أبى ثابت، عن زيد بن أرقم ؛ قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم : إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى ، أحدهما أعظم من الآخر : كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض وعترتى أهلبيتى ولن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما . هذا حديث حسن غريب].

و محتجب نماند كه أعمش از أكابر موثّقين رفيع المراتب وأعاظم مبجّلين غزير المناقب وأجلّهٔ ناسكين زهّاد وأفاخم خاشعين عبّاد نزد سنّيه ميباشد .

ترجمهٔ سليمان بن مهران أعمش

أبوحاتم محمد بن حبّان بستى در « كتاب الثقات » گفته : [سليمان بن مهران الأعمش مولى بنى كاهل كنيته أبومحمّد ، كان أبوه من سبى دنباوند ، رأى أنس ابن مالك بواسط ومكّة ،روى عنه شبيهاً بخمسين حديثاً ولم يسمع منه إلاّ أحرفاً معدودة ، وكان مدلّساً أخرجناه في هذه الطبقة لأنّ له لُقيّ وحفظا وإن لم يصحّ له سماع المسند من أنس، ولد في السنة التي قتل فيها حسين بن على عليه السلام سنة إحدى وستّين ، وقد قيل : إنّه وُلد قبل مقتل الحسين عليه السلام بسنتين ، وكان فيه دعابة ، مات سنة ثمان وأربعين ومائة ، وقد قالوا : سنة سبع وأربعين ، وقد قيل : سنة خمس وأربعين] .

ومحمدبن طاهر مقدّسى دركتاب « أسماء رجال الصحيحين » گفته : [سليمان بن مهران الكاهلى ، أبومحمد ـ ن ـ الأعمش الأسدى ، مولاهم الكوفي ويقال : أصله من طبرستان من قرية يقال لها «دباوند» ، جاء به أبوه حميلا إلى الكوفة فاشتراه رجل من بنى كاهل من بنى أسد فأعتقه . سمع أبا صالح ذكوان وأبا وائل

وإبراهيم النّخعي ومجاهداً ومسلماً البطين والشّعبي و سعيد بن جبيروزيدبن وهب عندهما ، وأبا سفيان وإسماعيل بن رجاء وعديّ بن ثابت وعبدالله بن مرّة وأبا ظبيان حصيناً وسليمان بن مسهر وأبا حازم وإبراهيم التيمي وزيـاد بن الحصين والحكم بن عتيبة وأبارزين مسعوداً وثابت بن عبيد ومنذر الثّوري وسالم بن أبي‌الجعد وتميم بن سلمة وسعد بن عبيدة ومسعود بن مالك وخيثمة بن عبدالرحمن وعبدالعزيزبن رفيع وموسى بن عبيدالله وعمارة بن القعقاع وسلمة والمختاربن صيفي وأبا عمروالشّيباني سعداً ويحيى بن عبيد وأبا يحيى مولى جعدة ومالك بن الحرث عند مسلم . روى عنه شعبة والثّوري وابن عيينة و أبو معـاوية محمد وأبوعوانة وجرير وحفص بن غياث عندهما ، وشيبان بن عبدالرّحمان وعيسى بن يونس وجرير وعليّ بن مسهروعبدالله ابن‌نمير و وكيع وأبوخلد وعثير وعبدالله بن ادريس وأبان بن تغلب وعمّاربن زريق واُسامة بن‌زيد وزهير ومفضّل ومحمّد بن فضيل وهريم وعبدة بن سليمان وأبوالأحوص ويحيى بن زكرّيا و يزيد بن عبد العزيز و محمّد بـن بشر وأسباط بن محمّد ويعلى بن عبيدة وقطبة بن عبد العزيز وأبو عبيدة بن معن وأبو إسحـا ق الفزاري و يحيى بن عبدالملك وحميد بن عبدالرّحمن وسليمان القرم ويحيى بن عيسى عند مسلـم . قال عمرو بن علي : ولد عمر بن عبد العزيز مقتل الحسين بن علي سنة إحدى و ستّين و ولد معه الأعمش ، ومات سنة ثمان و أربعين ومائة] .

و عبد الكريم بن محمد سمعاني در « أنساب» گفته : [الكاهلي- هـذه النّسبة إلى بني كاهل ، والمنتسب إليه أبو محمّد سليمان بن مهران الأعمش الكاهلي من أئمة الكوفة كان أبوه من سبي دنباوند ، رأى أنس بن مالك بواسط ومكّة ، روى عنه شبيها بخمسين حديثاً ولـم يسمع منه إلاّ أحرفاً معدودة . و لد في السّنة الّتي قتل فيها حسين بن علي عليه السلام سنة ستّين ، وقيل : إنّه ولد قبـل مقتل الحسين عليه السلام بسنتين وكانت فيه دعابة،مات سنة ثمان و أربعين ومائة] .

وعبد الغني بن عبدالواحد مقدسي در كتاب « الكمال » گفته : [سليمان ابن مهران أبومحمد الأسدي الكاهلي‌الكوفي الأعمش ، وكاهل هـو ابن أسد بن

خزيمة ، يقال أصله من طبرستان من قرية يقال لها « دباوند » جاء به حميلاً إلى الكوفة فاشتراه رجل من بني أسد فأعتقه . رأى أنس بن مالك و روى عن عبد الله ابن أبي أوفى ولم يثبت له من واحد منهما سماع ، وسمع أباوائل والمعرور بن سويد وزيد بن وهب الجهني وأبا صالح ذكوان وسعيد بن جبير ومجاهد بن جبر وإبراهيم النخعي وإبراهيم التيمي وخيثمة بن عبدالرحمن وعبد الله بن مرّة الخارفي و عمرو ابن مرّة الجملي والمنهال بن عمرو بن منذر الثوري وأبا رزين مسعود بن مالك و عبدالعزيز بن رفيع وموسى بن عبدالله الخطمي و عمارة بن عمير ويحيى بن عبيد البهراني أبا عمرو وأبا يحيى مولى جعدة وملك بن الحرث وتميم بن سلمة وأباظبيان حصين بن جندب واسماعيل بن رجاء الزبيدي و سليمان بن مسهر وأبا جهمة زياد بن الحصين وعدي بن ثابت و أبا عمرو سعد بن أياس الشيباني و سعد بن عبيدة ويزيد الرقاشي وحبيب بن أبي ثابت وسالم بن أبي الجعد وأبا حازم سلمان الأشجعي وعامر الشعبي وإسماعيل بن أبي خالد وأبا داود نفيع بن الحرث الأعمى وأباسبرة النخعي ومسلماً البطين وحكيم بن جبير وعطيّة بن سعد وثمامة بن عقبة وأبا قيس الأودي وأبان بن أبي عيّاش.روى عنه أبوإسحاق السبيعي وسليمان التيمي والحكم بن عتيبة وزبيد الأيامي وسهيل بن أبي صالح والثوري وشعبة وأبومعاوية شيبان وزائدة وأبو إسحاق الفزاري ويحيى بن زكريا بن أبي زائدة وأبو معاوية الضرير وعيسى بن يونس ووكيع وعبدالرحمن المحاربي ويحيي بن عيسى وهريم بن سفيان وأسباط بن محمد وأبان بن تغلب وعثير بن القسم أبوزبيد وزهير بن معاوية وعبدالواحد ابن زياد وقطبة بن عبدالعزيز وحفص بن غياث و جرير بن عبد الحميد و عبدة بن سليمان وعبد الله بن إدريس وأبو عبيدة بن معن و يحيى بن عبدالملك بن أبي عيينة وإسماعيل بن أبي زكريا وعلي بن مسهر ومحمد ويعلي وعمر وبنو عبيد ويحيى القطان وأبو أسامة حماد بن أسامة وجرير بن حازم و عمار بن زريق و سفيان بن عيينة وأبو نعيم الفضل بن دكين وعبد الله بن نمير وأبوخالد الأحمر وأبويحيى الحماني ومحمد بن فضيل ومفضل بن مهلهل، أخبرنا أبوطاهر بركات بن ابراهيم،أنبأ أبوالحسن

على بن أحمد بن منصور الغساني، أنبأ أبونصر الحسين بن أحمد بن طلاب ، أنبا أبوبكر محمد بن أحمد بن عثمان بن أبى الحديد ، أنبأالحسن بن على الشعرانى ، أنبأ أبوصالح البصرى شيخ قدم علينا ؛ قال : سمعت السّري بن عاصم يقول : كنّا عند محمد بن فضيل فسئله رجل ؛ أوسألته : يا أباعبد الرّحمن ! الأعمش رأى أنس بن مالك ؟ فوقف فقال : لاأدري ! فقلت له : حدّثني عيسى بن يونس ، عن الأعمش أنّه رأىأنس بن مالك يصلّي فلمّا رفع رأسه من الرّكوع استوى قائماً فرأيت محمد بن فضيل أعجبه ذلك وسرّبه ، و قال على بن المدينى : الأعمش عن أنس إنما رآه يخضب ، وقال يحيى بن معين: كلّما روى الأعمش عن أنس فهومرسل ، وقال الخطيب : لم يسمع من أنس شيئاً مرفوعاً ، وقال أحمد بن جعفر المناوي : قد رأى الأعمش أنس بن مالك إلاّ أنّه لم يسمع منه و قد رأى أبابكرة الثقفى وأخذ له بركابه ، فقال له : يابني ! إنّما أكرمت ربّك عزّوجلّ !. قال اسحاق بن راشد : قال لى الزهرى : بالعراق أحد يحدّث؟ قلت : نعم! هل لك أن آتيك بحديث بعضهم؟ فقال لى: نعم!فجئته بحديث الأعمش فجعل ينظر فيها و يقول : ما ظننت أنّ بالعراق من يحدّث مثل هذا ! قال : قلت : وأزيدك:هومن مواليهم ، أخبرنا زيد بن الحسن ، أنبأ عبدالرحمن بن محمد ؛ أنبأ أحمد ابن على بن أبي ثابت ، أنبأ محمد بن طاهر ، أنبأ أحمدبن ابراهيم بن الحسن، ثنا:عبدالله ابن محمد البغوى ، حدّثنى أحمد بن زهير ، قال : سمعت ابراهيم بن عرعرة ، قال : سمعت يحيى القطّان إذا ذكر الاعمش قال : كان من النّسّاك وكان محافظاً على الصّلاة فى الجماعة و على الصّف الأوّل ، قال يحيى : وهوعلامة الاسلام، و به : ثنا: أحمدبن على أنبأ ابن زريق ، أنبأعثمن بن أحمد ، ثنا : حنبل بن اسحاق ، ثنا :محمد بن داودالحدائي، ثنا : عيسى بن يونس ، قال : لـم نرنحن ولاالقرن الّذين كانوا قبلنا مثل الأعمش و مارأيت الأغنياء والسّلاطين عند أحد أحقر منهم عندالأعمش مع فقره و حاجته ! قال يحيى بن معين : كان جرير إذا حدّث عن الأعمش قال: هذاالدّيباج الخسرواني اوكان شعبة إذا ذكر الأعمش قال : المصحف ! المصحف ! و قال عمرو بن علي :كان الأعمش يسمّى المصحف من صدقه . أخبرنا أبواليمن ، أنبأ ابو منصور ، أنبأ أبوبكر أحمدبن

علي الحافظ، أنبأ البرقاني، أنبأ أبو الفضل بن حميرويه، أنبأ الحسين بن إدريس، قال: سمعت ابن عمّار يقول: ليس في المحدّثين أثبت من الأعمش ومنصور بن المعتمر وهو أفضل من الأعمش والأعمش أعرف بالمسند وأكثر مسنداً منه. وقال أحمد بن عبدالله العجلي: كان الأعمش ثقة محدّث أهل الكوفة في زمانه، يقال: إنّه ظهر له أربعة آلاف حديث ولم يكن له كتاب، وكان يقرء القرآن، رأس فيه. قرأ علي يحيى بن وثاب؛ وكان فصيحاً؛ وكان أبوه من سبي الدّيلم وكان مولى بني كاهل فخذ من بني أسد، و كان عسراً سيّيء الخلق؛ وكان لا يلحن حرفاً، و كان عالماً بالفرائض، ولم يكن في زمانه من طبقته أكثر حديثاً منه، وكان فيه تشيّع، ولم نحتم على الأعمش إلاّ ثلثة نفر: طلحة بن مصرف وكان أفضل من الأعمش و أرفع سنّاً منه وأبان بن تغلب النّحوي و أبو عبيدة بن معن بن عبدالرّحمن، و روى عن أنس بن مالك حديثاً واحداً في دخول الخلاء، ويقال: إنّ أبا الأعمش شهد قتل الحسين (ع) و إنّ الأعمش ولد قتل الحسين و ذلك يوم عاشوراء سنة إحدى وستين، وراح الأعمش إلى الجمعة وعليه فرو وقد قلب فروها جلدها على جلده وصوفها إلى خارج؛ وعلى كتفه منديل الخوان مكان الرّداء. وقال شعبة: الأعمش أحبّ إليّ من عاصم، وقال شعبة أيضاً: ماشفاني أحد في الحديث ما شفاني الأعمش، وقال أبو زرعة: الأعمش إمام، وقال هشيم: ما رأيت بالكوفة أحداً أقرأ لكتاب الله عزّ و جل من الأعمش ولا أجود حديثاً ولا أفهم ولا أسرع إجابة لما يُسأل عنه منه، و قال أبو حاتم: يحتجّ بحديثه، وقال أبو علي: له نحو ألف و ثلثمائة حديث، وقال وكيع: كان الأعمش قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الأولى وأختلفت إليه قريباً من سنتين ما رأيته يقضى ركعة. أخبرنا زيد بن الحسن؛ أنبأ عبدالرّحمن بن محمّد؛ أنبأ أبوبكر الحافظ، أخبرني الحسن بن علي الجوهري؛ أنبأ على بن محمّد الورّاق، ثنا: محمّد بن سويد الزّيّات، حدّثني أبو يحيى النّاقد، حدّثني محمّد بن أحلف التّيمى، قال: سمعت أبا بكر بن عيّاش يقول: كنّا نسمّي الأعمش «سند المحدّثين» وكنّا نجيء إليه إذا فرغنا من الدّوران فيقول: عند من كنتم؟ فنقول: عند فلان، فيقول: طبل مخرق! ويقول: عند؟ من فتقول: عند فلان، فيقول طير طيّار! و يقول: عند من؟ فنقول: عند فلان،

فيقول : دف ! وكان يخرج إلينا شيئاً فنأكله . قال: فقلنا يوماً: لايخرج إليكم الأعمش شيئاً إلاّ أكلتموه! قال: فأخرج إلينا شيئا فأكلناه وأخرج فأكلناه فدخل فأخرج قنينة فشربناه فدخل فأخرج إجّانة صغيرة وقتاً فقال: فعل الله بكم وفعل، أكلتم قوتي وقوت امرأتي وقنيتها؟! هذا كلوا علف الشاة! قال: فمكثنا ثلاثين يوماً لانكلّمه فرقامنه حتى كلّمنا إنسانا عطّاراً كان يجلس إليه ، فكلّمه لنا . قال أبونعيم : مات الأعمش وهو ابن ثمان وثمانين ، و ولد سنة ستّين ، ومات سنة ثمان وأربعين ومائة في ربيع الأوّل بعد منصور بست عشرة سنة : وقال العجلي : مات سنة تسع وأربعين ومائة ، وكان ثقة ثبتاً في الحديث ، وقال في موضع آخر: سنة ثمان. قال الخطيب: الصّحيح أنّه مات سنة ثمان وأربعين ومائة و روى له الجماعة] .

وابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبومحمد سليمان بن مهران ، مولى بني كاهل من ولد أسد ، المعروف بالأعمش الكوفي الامام. كان ثقة عالما فاضلا وكان أبوه من دنباوند و قدم الكوفة وامرأته حامل بالأعمش فولدته بها. قال السّمعاني : وهو لايعرف بهذه النّسبة بل يعرف بالكوفي ، وكان يقارن بالزّهري في الحجاز ، و رأى انس. و روى عن عبدالله بن ابي أوفى حديثا واحداً ، و لقي كبار التّابعين ، وروى عنه سفيان الثّوري وشعبة بن الحجّاج وحفص بن غياث وخلق كثير من جلّة العلماء ، وكان لطيف الخلق مزّاحاً ،جاءه أصحاب الحديث يوما ليسمعوا عليه فخرج إليهم و قال : لولا أنّ في منزلي من هو أبغض إليّ منكم ما خرجت إليكم ! وجرى بينه وبين زوجته يوما كلام فدعا رجلاً ليصلح بينهما فقال لها الرّجل: لاتنظري إلى عمش عينيه وحموشة ساقيه فانه إمام وله قدر ! فقال له: أخزاك الله ماأردت إلاّ أن تعرّفها عيوبي ! وقال له داود بن عمر الحائك : ما تقول في الصّلوة خلف الحائك ؟ فقال: لابأس بها على غير وضوئه ، فقال : ما تقول في شهادة الحائك ؟ فقال : تقبل مع عدلين ! و يقال : إنّ الامام أبا حنيفة رضى الله عنه عاده يوما في مرضه فطوّل القعود عنده ،فلمّا عزم على القيام قال له : ما أراني إلاّ ثقلت عليك ، فقال: والله إنّك لثقيل عليّ وانت في بيتك ! وعاده أيضا جماعة فأطالوا الجلوس عنده فضجر منهم

فأخذ وسادته وقام وقال : شفى الله مريضكم بالعافية ! وقيل عنده يوماً : قال صلى‌الله عليه وسلّم : من نام عن قيام اللّيل بال الشّيطان في اُذنه ، فقال ما: عمشت عيني إلاّ من بول الشّيطان في اُذني . وكانت له نوادر كثيرة ، وقال أبو معاوية الضّرير: بعث هشام بن عبدالملك الى الأعمش أن اكتب لي مناقب عثمان ومساوي عليّ ! فأخذ الأعمش القرطاس وأدخلها في فم شاة فلاكتها وقال لرسوله : قل له هذا جوابك ؛ فقال له الرّسول : إنّه قد آلى أن يقتلني إن لم آته بجوابك ، وتحمّل عليه بإخوانه، فقالوا له : يا أبا محمّد ! نجّه من القتل ، فلمّا ألحّوا عليه كتب له :

« بسم‌الله الرحمن الرحيم. أما بعد ياأميرالمؤمنين ! فلو كانت لعثمان رضي الله عنه مناقب أهل الارض ما نفعتك ، ولو كان لعلي رضي‌الله عنه مساوي أهل الارض ما ضرتك ، فعليك بخويصة نفسك والسلام ! » .

ومولده سنة ستّين للهجرة ، وقيل إنّه ولد يوم مقتل الحسين رضي الله عنه وذلك يوم عاشوراء سنة إحدى وستّين ، وكان أبوه حاضراً مقتل الحسين عليه‌السلام ، وعدّه ابن قتيبة في كتاب « المعارف » في جملة مَن حملت به اُمّه سبعة أشهر ، وتوفّي في سنة ثمان وأربعين ومائة في شهر ربيع الاوّل ، وقيل : سنة سبع وأربعين ، وقيل : سنة تسع وأربعين ، رحمه الله تعالى . وقال زائدة بن قدامة : تبعتُ الأعمش يوماً فأتى المقابر فدخل في قبر محفورة فاضطجع فيه ثمّ خرج منه وهو ينفض التّراب عن رأسه ويقول : وا ضيق مسكناه !. و« دنباوند » بضم الدّال المهملة وسكون النون وفتح الباء الموحّدة وبعد الألف واو مفتوحة ثمّ نون ساكنة وبعدها دال مهملة ، وهي ناحية من رستاق الرّي في الجبال ، وبعضهم يقول « دماوند » والأوّل أصحّ وقد تقدم ذكرها قبل هذا] .

وعلامهٔ ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [الأعمش الحافظ الثّقة شيخ الاسلام أبو محمّد سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي مولاهم الكوفي ، أصله بلاد الري، رأى أنس بن مالك وحفظ عنه وروى عنه وعن ابن أبي أوفى وأبي

وائل و زرّو أبی عمرو الشّيباني والمعرور بن سويد و إبراهيم النخعي و خلق كثير ، وعنه شعبة والسّفيانان و زائدة و وكيع و عبيد الله بن موسى ويعلى بن عبيد و أبو نعيم و خلائق . قال ابن المديني : له نحو من ألف و ثلثمائة حديث ، وقال ابن عيينة : كان الأعمش أقرءهم لكتاب الله وأحفظهم للحديث و أعلمهم بالفرائض ، وقال الفلاّس: كان الأعمش يسمّي المصحف من صدقه ، وقال يحيى القطّان: الأعمش علامة الاسلام ، و قال الخريبي : ما خلف الأعمش أعبد منه لله ، و قال وكيع : بقي الأعمش قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الأولى ، وسيرة الأعمش يطول شرحها وهي مذكورة في تاريخي الكبير وفي « طبقات القرّاء » ويقع عواليه في « صحيح البخاري » وفي « جزء ابن عرفة » و ابن الفرات و « الغيلانيات » وكان رأسا في العلم النّافع والعمل الصالح . توفّي في ربيع الأوّل سنة ثمان و أربعين ومائة ، وله سبع وثمانون سنة ، رحمه الله تعالى] .

و نيز ذهبي در « كاشف » گفته : [سليمان بن مهران أبو محمد الكاهلي الأعمش ، أحد الأعلام ، عن ابن ابي أوفى وزرّو أبي وائل ، و عنه شعبة ووكيع . قال ابن المديني : له ألف وثلثمائة حديث ، عاش ثمانياً وثمانين سنة وقال أبو نعيم: مات في ربيع الأوّل سنة ١٤٨] .

و نيز ذهبي در « عبر » دروقائع سنهٔ ثمان وأربعين ومائه گفته: [و في ربيع الأوّل توفّي الامام أبو محمد سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي ، مولاهم الأعمش ، روى عن أبي وائل و ابن أبي أوفى والكبار ، وكان محدّث الكوفة وعالمها . قال ابن المديني : للأعمش نحو ألف وثلثمائة حديث ، وقال ابن عُيينة : كان أقرءهم لكتاب الله وأعلمهم بالفرائض وأحفظهم للحديث ، قال يحيى القطان : هو علاّمة الاسلام ، وقال وكيع : بقي الأعمش قريباً من (سبعين . ظ . م) سنة لم تفته التكبيرة الأولى ، قال الخريبي : ما خلف أعبد منه] .

و يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنهٔ ثمان واربعين ومائه گفته : [وفيها الإمام محدّث كوفة وعالمها ابومحمد سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي

مولاهم الأعمش، روى عن ابن ابى أو فى وأبى وائل والكبار ، قال يحيى القطّان : هو علاّمة الاسلام ، وقال وكيع : بقى الاعمش قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى ، وقال غيره : الاعمش الكوفى الامام المشهور كان ثقةً عالماً فاضلاً ، وقال السّمعانى : كان يقارن بالزّهرى فى الحجاز ، ورأى أنس بن مالك رضى الله عنه وكلّمه لكنّه لم يسمع عليه وما يرويه عنه فهو إرسال أخذه عن أصحا به ولقى كبار التابعين ، وروى عنه سفيان الثّورى وشعبة بن الحجّاج وحفص بن غياث وخلق كثير من جلّة العلماء ، وكان لطيف الخلق مزّاحاً ؛ جاءه اصحاب الحديث يوماً ليسمعوا عليه ، فخرج إليهم وقال : لولا انّ في منزلى من هو ابغض إلىّ منكم ما خرجت ! وجرى بينه وبين زوجته كلام يوماً فدعا رجلاً ليصلح بينهما ، فقال لها الرّجل: لاتنظرين إلى عموشة عينيه وحموشة ساقيه فا نّه إمام وله قدر! فقال له : ماأردت إلاّ أن تعرّفها عيوبى ! وقال له داود بن عمر الحائك : ما تقول في شهادة الحائك ؟ فقال: تقبل مع عدلين ! و عاده جماعة في مرضه فأطالوا الجلوس عنده، فأخذ وسادته وقام وقال : شفا الله مريضكم بالعافية ! وقيل يوماً عنده : قال صلّى الله عليه وسلّم : من نام عن قيام اللّيل بال الشّيطان في أذنه . فقال : ما عمشت عيني إلاّ من بول الشيطان في أذني و قال أبومعاوية الضّرير : بعث إليه هشام بن عبدالملك أن اكتب إليّ مناقب عثمان و مساوي علي . فأخذ الاعمش القرطاس وأدخله في فم شاة فلاكته وقال لرسوله : قل له : هذا جوابك ! فقال له الرّسول : إنّه آلى أن يقتلنى إن لم آته بجوابك ، وتحمّل عليه باخوانه ، فقالوا له : يا أبا محمّد نجّه من القتل ! فلمّا ألحّوا إليه كتب : «بسم الله الرّحمن الرّحيم . أمّا بعد ! فلو كانت لعثمان مناقب أهل الارض ما نفعتك ، ولو كانت لعليّ مساوى أهل الأرض ما ضرّتك ، فعليك بخويصة نفسك ، و السّلام » ! . وقيل : إنّه وُلد يوم قتل الحسين رضي الله عنه يوم عاشوراء سنة إحدى وستّين] .

و ولى الدين خطيب در « أسماء رجال مشكوة » گفته : [الأعمش اسمه : سليمان بن مهران الكاهلى الاسدي ، مولى بني كاهل بطن من بنى أسد خزيمة .

و لد سنة ستين بأرض الرّي فجيء به حميلاً إلى الكوفة فاشتراه رجل من بني كاهل فأعتقه، وهو أحد الاعلام المشهورين بعلم الحديث‌والقراءة، وعليه مدار أكثر الكوفيّين، روى عنه خلق كثير، مات سنة ثمان وأربعين ومائة].

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته: [سليمان بن مهران الاسدي الكاهلي، مولاهم أبو محمّد الكوفي الأعمش. يقال: أصله من طبرستان و وُلد بالكوفة وروى عن أنس ولم يثبت له منه سماع وابن أبي اوفى؛ يقال إنّه مرسل و زيد بن وهب وابن ابي وائل وابن عمرو الشيباني و قيس بن أبي حازم وإسماعيل بن رجاء و أبي صخرة جامع بن شدّاد وابي ظبيان بن جندب وخيثمة بن عبدالرّحمن الجعفي و سعد بن عبيدة وابن حازم الاشجعي وسليمان بن مسهر وطلحة ابن‌مصرف وأبي سفيان طلحة بن نافع و عامر الشّعبي وإبراهيم النّخعي وعبد الله ابن‌مرّة وعبد العزيز بن رفيع و عبدالملك بن عمير و عديّ بن ثابت و عمّار بن عمير وعمارة بن القعقاع ومجاهد بن جبر و أبي الضّحى ومنذر الثّوري‌وهلال بن يساف وخلق كثير، وعنه الحكم بن عتيبة وزبيد اليامي وأبوإسحاق السّبيعي وهومن شيوخه وسليمان التّيمي وسهيل بن ابي صالح وهومن أقرانه ومحمّد بن واسع وشعبة والسّفيانان وإبراهيم بن طهمان و جرير بن أبي‌حازم وأبواسحاق الفزاري وإسرائيل وزائدة وأبوبكر بن عيّاش وشيبان النّحوي و عبد الله بن إدريس و ابن المبارك و ابن نمير والحربي و عيسى بن يونس وفضيل بن عياض و محمّد بن عبدالرّحمان الطّفاوي وهشيم وأبوشهاب الخيّاط وخلائق من أواخرهم أبو نعيم و عبد الله بن موسى،قال ابن المديني: لم يسمع عن أنس، إنّما رآه يخضب و رآه يصلّي. وقال ابن معين: كلّما روى الاعمش عن أنس؛ مرسل. وقال أبوحاتم: لم يسمع من ابن أبي‌أوفى ولا من عكرمة. وقال ابن المنادي: قد رأى‌أنس بن مالك إلاّ أنّه لم‌يسمع منه ورأى أبوبكرة الثّقفي وأخذ له بركابه، فقال له: يا بنيّ! إنّما اكرمت ربّك وقال وكيع عن الاعمش: رأيت أنس بن مالك وما منعني أن أسمع منه إلا استغنائي بأصحابي. وقال ابن المديني: حفظ العلم على أمّة محمّد صلّى الله عليه و سلّم عمرو

ابن دينار بمكّة و الزّهري بالمدينه وأبو إسحاق السّبيعى والاعمش بالكوفة وقتادة ويحيى بن ابى كثير بالبصرة . و قال ابوبكربن عيّاش عن مغيرة : لمّا مات إبراهيم اختلفنا إلى الاعمش في الفرائض . وقال هشيم : ما رأيت بالكوفة احداً آخذلكتاب الله منه . و قال ابن عُيينة : سبق الأعمش أصحابه بأربع كان أقرأهم للقرآن و أحفظهم للحديث و أعلمهم بالفرائض ؛ وذكر خصلة اخرى . و قال يحيى بن معين : كان جرير إذا حدّث عن الاعمش ، قال : هذا الدّيباج الخسرواني . وقال شعبة : ماشفاني أحد في الحديث ما شفاني الاعمش و قال عبد الله بن داود الخريبى : كان شعبة إذا ذكر الاعمش قال : المصحف . وقال عمرو بن علي: كان الاعمش يسمّى المصحف لصدقه. وقال ابن عمار: ليس في المحدّثين اثبت من الاعمش ومنصور أثبت ايضاً إلاأنّ الاعمش أعرف بالمسند منه. وقال العجلى : كان ثقة ثبتاً في الحديث وكان محدّث اهل الكوفة في زمانه ولم يكن له كتاب وكان دائباً في القرآن عسراً سيّيء الخلق عالماً بالفرائض وكان لايلحن حرفاً وكان فيه تشيّع ، و يقال : إنّ الاعمش وُلد يوم قتل الحسين عليه السلام وذلك يوم عاشورا سنة ٦١. وقال عيسى بن يونس : لم يرمثل الاعمش ولارأيت الاغنياء والسّلاطين عند أحد أخفّ منهم عند الاعمش مع فقره و حاجته . وقال يحيى بن سعيد القطّان : كان من النّسّاك وهوعلاّمة الإسلام . و قال وكيع: إختلفت إليه قريباً من سنتين ما رأيته يقضي ركعة و كان قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الأولى . وقال الخريبى : مات يوم مات وما خلف احداً من النّاس أعبدَ منه وكان صاحب سنة . وقال ابن معين : ثقة . وقال النسّائي : ثقة ثبت . وقال أبوعوانة وغيره : مات سنة ١٤٧ وقال أبونُعيم : مات سليمان ١٤٨ في ربيع الاوّل وهو ابن ٨٨ سنة، وفيها أرّخهُ غير واحد ؛ إلى أن قال ابن حجر : وحكى الحاكم عن ابن معين أنّه قال:أجود الاسانيد الاعمش عن إبراهيم عن علقمة عن عبد الله . فقال له انسان : الاعمش مثل الزّهرى فقال : تريد من الاعمش أن يكون مثل الزّهرى ؛ الزّهري يرى العرض والاجازة و يعمل لبنى أُميّة ، والاعمش فقير صبور مجانب للسّلطان ورع عالم بالقرآن . وقال الخليلي : رأى أنسا ولم يرزق السّماع منه، و ما يرويه عن أنس فقيه ارسال ، وقول

ابن المنادي الّذي سلف أنّ الاعمش أخذ بركاب أبى بكرة الثقفى غلط فاحش لأنّ الاعمش ولد إما سنة ١٦١ أو سنة ٥٩ على الخلف في ذلك ، وأبوبكرة مات سنة إحدى أو اثنتين و خمسين،فكيف يتهيّأ أن يأخذ بركاب من مات قبل مولده بعشر سنين أو نحوها وكانّه ؟!كان والله أعلم أخذ بركاب ابن أبى بكرة فسقطت ابن و ثبت الباقي ، وإنى لاتعجّب من المؤلّف مع حفظه ونقده كيف خفى عليه هذا ؟!] .

وجلال الدين سيوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته : [سليمان بن مهران الاعمش الاسدى الكاهلي مولاهم أبومحمد الكوفي أحد الأعلام ، رأى أنساً وأبا بكرة وروى عن عبد الله بن أبي أوفى وزيد بن وهب وأبي وائل وزرّ بن حبيش ومجاهد وخلق ، وعنه أبوحنيفة وأبو إسحاق السّبيعى وشعبة والسّفيانان وخلائق . قال ابن المديني : حفظ العلم على اُمّة محمّد صلّى الله عليه وسلّم بالكوفة أبوإسحاق السّبيعى والاعمش . وقال العجلى : كان ثقة ثبتا في الحديث وكان محدّث أهل الكوفة في زمانه . وقال وكيع : كان لاعمش قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى، مات سنة ثمان وأربعين ومائة وهوابن ثمان و ثمانين سنة].

وعبدالوهاب شعراني در « لواقح الانوار» گفته : [ومنهم : سليمان بن مهران الاعمش رضى الله تعالى عنه . كان الاغنياء والسّلاطين يكونون في مجلسه أحقر الحاضرين و هو مع ذلك محتاج إلى رغيف ! وكان يقول : نقض العهد وفاء بالعهد لمن ليس له عهد ! وكان إذا قام من النّوم فلم يصب ماء وضع يده على الجدار فتيمّم حتّى يجد الماء محافظة على الطّهارة ، وكان يقول : أخاف أن أموت على غير وضوء فانّ الموت يأتي على غير ميعاد . ومكث قريبا من سبعين سنة لم تفته التّكبيرة الاولى ، وكان يقول : أما يخشى احدكم إذا عصى الله تعالى أن يثور من تلك المعصية دخان يسوّد وجهه بين النّاس ؟! وكان رضى الله عنه يقول: إذا فسد النّاس أمر عليهم شرارهم . و كان يقول : إذا أنامتّ فلا تعلموا بى احداً واذهبوا ابى إلى ربّى فاطرحوني في اللّحد، فإنّى أحقر من ان يمشى احد فى جنازتي و كان رضى الله عنه يقول : والله لوكانت نفسى فى يدى لطرحتها فى الحشّ !

رضى الله تعالى عنه] .

وشيخ عبدالحق دهلوى در « رجال مشكوة » گفته: [الاعمش هو أبومحمد سليمان بن مهران الأعمش الكاهلى الاسدى الكوفي مولى بني كاهل بطن من أسد خزيمة ، ولد سنة ستين بأرض الرى ، و قيل : أصله من طبرستان فجيء به حميلا إلى الكوفة فاشتراه رجل من بنى كاهل فأعتقه . رأى انس بن مالك و يقال : إنه سمع منه شيئاً . وقال يحيى : ما روى الاعمش عن أنس فهو مرسل ، وروى عن عبدالله ابن أبي أوفى وأبي وائل مرسلا ، وسمع خلقا من التابعين ، وروى عنه النخعي وشعبة ووكيع والثوري وابن عيينة . وهو احد الاعلام المشهورين بعلم الحديث والقرائة ، وعليه مدار الكوفيين . قال صدقة بن عبدالرحمن : ما أحد أعلم بحديث ابن مسعود من الاعمش . قال ابن المديني : له ألف وثلثمائة حديث . وقال يحيى بن معين : كان جرير إذا حدث عن الأعمش قال : هذا الديباج الخسرواني ! وقال احمد : ما شفاني أحد في الحديث ما شفاني الاعمش! ويقال: إن أبا الاعمش شهد قتل الحسين عليه السلام و إن الاعمش ولد يوم قتل الحسين (رض). قال العجلي : كان أعلم الناس بالفرائض وكان فيه تشيع . وقال عيسى بن يونس : لم نرنحن ولاالقرن الذى قبلنا مثل الاعمش وما رأيت الاغنياء والسلاطين عند أحد أحقر منهم عندالاعمش مع فقره وحاجته . و قال يحيى بن القطان : هو علامة الاسلام و قال وكيع : كان الاعمش قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى . و قال ابن خلف : كان سيدالمحدثين . و قال النسائى : ثقة ثبت وله مناقب رحمه الله] .

فهذا سليمان بن مهران الاعمش قدأغاظ بروايته قلوب اهل البغى وأحمش ، وأسبل على أبصارهم ظلاماً تحندس في أيهمه وأغطش ، وذرالقذى في أعين كل متعام منهم أعشى أو أخفش ، فانقشعت بحمد الله تلميعات كل من نمق لفلا له وبرقش ، وانحسرت تخديعات كل من نمنم بتزويره ورقش ، وانقطت آمال كل من وكم الشيطان في صدره فمشش ، وانخزلت أغمال كل من وغر الشنان في قلبه فافحش !.

﴿ ٦ . أما روايت محمد بن اسحاق بن يسار المدنى ﴾

حدیث ثقلین‌را، پس علامه ابن منظور انصاری افریقی در « لسان العرب » درلغت (عترت) گفته : [وقال‌الازهری رحمه الله : وفی حدیث زید بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: إنّی تارك فیكم الثّقلین خلفی كتاب الله وعترتی فإنّهما لن‌یتفرقا حتّی یردا علیّ الحوض . و قال : قال محمّد ابن اسحاق : هذا حدیث صحیح ورفعه نحو زید بن أرقم و أبوسعید الخدری ، وفی بعضها : إنّی تارك فیكم الثّقلین كتاب الله وعترتی أهلبیتی ، فجعل‌العترة أهل‌البیت] .

و علامه محمد بن اسحاق یگانهٔ آفاق و محرز محامد مبهرة‌الاتّساق و مقتنی مفاخر زاهرة الایتلاق نزد اینحضرات میباشد .

ترجمهٔ محمد بن اسحاق بن یسار مدنی

أبو حاتم محمد بن حبان بستی در « كتاب الثّقات » **گفته** : [محمّد بن إسحاق بن یسار ، مولی عبدالله‌بن‌قیس‌بن‌مخرمة القرشی من‌أهل المدینة كنیته‌أبوبكر وكان جدّه من سبی عین‌التّمر، وهوأوّل سبی دخل‌المدینة من العراق یروی عن الزّهری و نافع ، روی عنه الثّوری وشعبة والنّاس. مات سنة إحدی أو اثنتین وخمسین ومائة ببغداد ، وقد قیل : سنة خمسین ومائة ، وله أخوان : موسی ویسار وعبدالرّحمن بن یسار، وتكلّم فی‌ابن إسحاق رجلان : هشام بن عروة ومالك بن أنس ، فأمّا هشام بن عروة فحدّثنی زیاد الزّیادی . ثنا : ابن أبی شیبة . ثنا علی : ابن المدینی ، قال سمعت یحیی القطّان یقول : قلت لهشام بن عروة : إنّ ابن إسحاق یحدّث عن فاطمة بنت المنذر . قال : وهل كان یصل إلیها ؟ قال أبوحاتم : هذا الّذی قال هشام لیس ممّا یجرح به الانسان فی‌الحدیث ، وذلك أنّ التّابعین مثل الاسود وعلقمة من‌أهل‌العراق وأبی سلمة وعطاء ودونهما من أهل الحجاز قد سمعوا من عائشة من غیر أن ینظروا إلیها بعد أن سمعوا صوتها ، وقبل‌النّاس أخبارهم من غیر أن یصل أحد إلیها حتّی ینظر إلیها عیاناً ، فكذلك ابن إسحاق كان یسمع من فاطمة والسّتر بینهما مسبل او بینهما حائل من حیث یسمع كلامها ، فهذا سماع صحیح ، والقادح فیه غیرمنصف وامّا مالك فإنّه كان ذلك منه مرّة ثمّ عاده إلی ما یجب وذاك أنّه لم یكن

بالحجاز أحد أعلم بأنساب النّاس وأيامهم من محمد بن اسحاق ، وكان يزعم أنّ مالك من موالى بنى أصبح وكان مالك يزعم أنّه من أنفسهم فوقع بينهما لهـذا مفاوضة ؛ فلما صنّف مالك الموطّأ قال ابن اسحاق : ايتونى به فانّي بيطاره ! فنقل ذلك إلى مالك فقال : لايسكت هذا دجّال من الدّجاجلة! يروي عن اليهود. وكان بينهم مايكون بين النّاس حتّى عزم محمد بـن إسحاق على الخروج إلـى العراق فتصالحا حينئذ و أعطاه مالك عندالوداع خمسين ديناراً ثمن ثمرته تلك السّنة ولم يكن يقدح مـالك فيه من أجل الحديث ، إنّما كان ينكر عليـه تتبّعه غزوات النّبي صلّى الله عليه وسلّم عن أولاد اليهود الّذين أسلموا أوحفظوا قصّة خيبر وقريظة والنّضير وما أشبهها من الغزوات عن أسلافهم وكان ابن إسحاق يتتبّع هذا عنهم ليعلم من غير أن يحتجّ بهم ، وكان مالك لايرى الرّواية إلا عن متقن صدوق فـاضل يُحسن مـا يروى ويدري ما يحدّث .

حدّثني محمد بن عبدالرّحمن الدّغولى . ثنا : ابن فهر . ثنا : على بن الحسين ابن واقد ، قال : دخلت على ابن المبارك وإذا هو وحده فقلت : يا أباعبدالرّحمن ! كنت أشتهى أن ألقاك على هذه الحالة ! قـال : قلت ما تقول في محمد بن إسحاق ؟ قال : إنّا وجدناه صدوقاً ثلث مرّات سمعت محمد بن إسحاق الثّقفى يقـول : سمعت المفضّل بن عسان الغلابى يقول : سمعت يحيى بن معين ، يقول: كان محمد بن اسحاق ثبتاً في الحديث قال أبوحاتم : لم يكن أحد بالمدينة يقارن محمد بن اسحاق ولايوازنه في علمه وجمعه ، وكان شعبة و سفين يقولان : محمد بن إسحاق آية المحدّثين ، أو : آية المؤمنين فى الحديث ، وهو من أحسن النّاس سياقاً وأحسنهم حفظاً لمتونها وقد أتى ماأتى لأنّه كان يدلّس عن الضّعفاء فوقع المناكير في روايته من قبل اُولئك ، فأمّا إذابيّن السماع فيما يرويه فهو ثبت يحتجّ بروايته ، سمعت محمد بن إسحاق بن خزيمة يقول: سمعت محمد بن يحيى الذّهلى وسأله كرخويه عن محمد بن اسحاق ، قال : سمعت على بن المديني يقول : محمد بن إسحا ق صدوق والدّليل على صدقه أنّه مـا روى عن أحد من الاجلّة إلاّ وروى رجل عنه ، وهذا يدلّ علي صدقه . و قـال أبوحاتم : كان محمد بن إسحاق

يكتب عن من فوقه ومثله ودونه لرغبته في العلم وحرصه عليه، فربّما يروي عن رجل قد رآه ويروي عن آخر عنه في موضع آخر، فلو كان ممّن يستحلّ الكذب لم يحتج به بل كان يحدّث عن من رآه ويقتصر عليه ؛ وهذا ممّا يدلّ على صدقه وشهرة عدالته في الرّوايات و إنّما نمعن الكلام في هذا الفصل عند ذكرنا إيّاه في كتاب الفصل بين النّقلة إن قضى الله ذلك وشاء] .

و علامه سبط ابن الجوزى بعد ذكر حديث وفات جناب فاطمة زهرا عليها السّلام گفته : [فان قيل : الحديث ضعيف في إسناده ابن اسحاق كذّبه مالك ، وفيه أيضاً علي بن عاصم متروك ، ثمّ الغسل إنّما يكون لحدث الموت فكيف يصحّ قبله ؟ والجواب : قد أخرجه أحمد في الفضائل ، وأمّا ابن اسحاق ؛ فقد قال أحمد : يقبل قوله في المغازي والسّير ، وأثنى عليه جماعة من العلماء وكان إماماً كبيراً وإنّما طعن مالك لأنّه لمّا صنف «الموطّأ» قال : أروني إيّاه فأنا بيطاره ؛ فبلغ ذلك مالكاً فشقّ عليه وقال : ذاك دجّال من الدّجاجلة ! وقد أخذ واعلى مالك في هذا فإنّه لايقال: من الدّجاجلة؛ بل من الدّجّالين ، و أمّا قولهم : الغسل لحدث الموت قلنا : يحتمل أن تكون مخصوصة بذلك وقد ذكر هذا الحديث ابن سعد في «الطّبقات» عن يزيد عن إبراهيم بن سعد عن محمّد بن إسحاق] .

و علامه ابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبوبكر ، وقيل : أبوعبد الله محمّد بن إسحاق بن يسار بن جبّار ، و قيل : سيّار بن كوتان المطّلبي بالولاء المدني صاحب المغازي والسّير . كان جدّه يسار مولى قيس بن مخرمة بن المطّلب بن عبد مناف القرشي ، سباه خالد بن الوليد من عين التمر ، وكان محمّد المذكور ثبتاً في الحديث عند أكثر العلماء ، وأمّا في المغازي والسّير فلاتجهل إمامته. قال ابن شهاب الزّهري : من أراد المغازي فعليه با بن إسحاق ، وذكره البخاري في تاريخه ؛ وروى عن الشافعي رضي الله عنه . قال : من أراد أن يتبحر في المغازي فهو عيال على ابن إسحاق . وقال سفيان بن عيينة : ما أدركت أحداً يتّهم ابن اسحاق في حديثه ، وقال شعبة بن الحجّاج : محمّد بن اسحاق أمير المؤمنين ؛ يعني في الحديث.

ويحكى عن الزّهري أنّه خرج إلى قرية له فأتبعه طلاّب الحديث فقال لهم : أين أنتم من الغلام الأحول ؟! أو: قد خلفت فيكم الغلام الأحول ، يعني ابن اسحاق . وذكر السّاجي أنّ أصحاب الزّهري كانوا يلجؤن إلى محمّد بن اسحاق فيما شكّوا فيه من حديث الزّهري ثقة منهم بحفظه . وحكى عن يحيى بن معين وأحمد بن حنبل ويحيى ابن سعيد القطّان أنّهم وثّقوا محمّد بن اسحاق واحتجّوا بحديثه وإنّما لم يخرج البخاري عنه وقد وثّقه وكذلك مسلم بن الحجّاج لم يخرج عنه إلّا حديثاً واحداً في الرّجم من أجل طعن مالك بن أنس فيه وإنّما طعن مالك فيه لأنّه بلغه عنه أنّه قال : هاتوا حديث مالك فأنا طبيب بعلله ! فقال مالك : وما ابن اسحاق ؟ إنّما هو دجّال من الدّجاجلة ! نحن أخرجناه من المدينة ، يشير والله أعلم إلى أنّ الدّجّال لايدخل المدينة . وكان محمّد بن اسحاق قد أتى أبا جعفر المنصور وهو بالحيرة فكتب له المغازي فسمع منه أهل الكوفة بذلك السبب ، وكان يروى عن فاطمة بنت المنذر بن الزّبير وهي امرأة هشام بن عروة بن الزّبير ، فبلغ ذلك هشاما فأنكره وقال : أهو كان يدخل على امرأتي ؟! وحكى الخطيب أبوبكر أحمد بن على بن ثابت في « تاريخ بغداد » أنّ محمّد بن اسحاق رأى أنس بن مالك رضي الله عنه وعليه عمامة سوداء والصّبيان خلفه يشتدّون ويقولون . هذا رجل من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وسلّم لايموت حتّى يلقى الدّجّال ، وتوفي محمّد بن اسحاق ببغداد سنة احدى وخمسين ومائة ، وقيل : سنة خمسين ، وقيل : سنة اثنتين وخمسين ، و قال خليفة بن خيّاط : سنة ثلاث وخمسين ، وقيل : اربع و أربعين ، و الله اعلم ، والأوّل أصحّ ، رحمه الله تعالى . ودفن في مقبرة الخيزران بالجانب الشرقي وهي منسوبة إلى الخيزران أمّ هارون الرّشيد وأخيه الهادي و إنّما نسبت إليها لأنّها مدفونة بها وهذه المقبرة (أقدم المقابر.صح . ظ) الّتي بالجانب الشرقي . ومن كتبه أخذ عبدالملك بن هشام سيرة الرّسول صلّى الله عليه وسلّم وقد تقدّم ذكره ، وكذلك كلّ من تكلّم في هذا الباب فعليه اعتماده و إليه إسناده ، و المطّلبي نسبة إلى المطّلب بن عبد مناف المذكور أوّلا ، وقد تقدّم الكلام على عين التّمر في ترجمة

أبی العتاهية] .

و علامه مزی در« تهذيب الكمال » على ما نُقل عنه بترجمهٔ او گفته : [قال يحيى : ثقة و كان حسن الحديث ، وقال ابن‌المديني : مَدارحديث رسول الله صلّی الله عليه وسلّم على ستّة ، فذكرهم ثم قال : صار علم السّتّة عند إثنی عشر أحدهم ابن إسحاق . وقال الزّهری : لايزال بالمدينة علم‌جمّ ماكان فيهم ابن‌اسحاق .وقال: ابن اسحاق: أحفظ النّاس . و قال ابن المديني : سمعتُ سفيان وسُئل عن ابن اسحاق قيل له : لم يرو عنه أهل المدينة ، فقال سفين : جالسته منذ بضع و سبعين سنة و ما يتّهمه أحد من أهل المدينة ولا يقول : فيه شيء . و قال أحمد : حسن الحديث] .

و نيز در« تهذيب الكمال » على ما نقل عنه بترجمهٔ اومذكورست :[وقال شعبة : ابن اسحاق أمير المحدّثين بحفظه. و قال أبوزرعة الدّمشقي : ابن إسحاق رجل قد اجتمع الكبراء من أهل العلم على الأخذ عنه ، منهم السّفيانان والحمّادان وشعبة وابن المبارك ، وقد اختبره أهل الحديث فرأوا خيراً وصدقاً مع مدحة ابن شهاب‌له، وكلام مالك‌فيه ليس‌للحديث إنّماهولأنّه اتّهمه بالقدر. وقال‌ابن‌المديني: حديثه عندی صحيح] .

و نيز در « تهذيب‌الكمال » على مانقل عنه بترجمهٔ او مذكورست: [و قال العجلى : ثقة] .

و نيز در «تهذيب‌الكمال» بترجمهٔ او مذكورست : [قال ابن عدی : قد روى عنه‌الائمة‌الكبار و لم أجد في أحاديثه مايتهيّأ أن نقطع عليه بالضّعف و ربّما أخطأ أويهم فی‌الشيء بعدالشّيء كما يخطی غيره ولم يتخلّف فی‌الرواية عنه‌الثّقات‌والأئمة و هولا بأس به . و قال سعيد غير مرّة : ابن اسحاق أمير‌المحدّثين ، فقيل له : لم ؟ فقال: بحفظه] .

و ذهبی در «كاشف» گفته : [محمد بن إسحاق بن يسار أبوبكر ، و يقال : أبو عبدالله المطّلبی ، مولاهم‌المدنی الامام صاحب المغازی ، رأى أنساً و روى عن

عطاء و طبقته، وعنه شعبة والحمّادان والسّفيانان و يونس بن بكير وخلق، و كان من بحور العلم صدوقاً وله غرائب في سعة ماروى ، واختلف في الاحتجاج ، وحديثه فوق الحسن وقد صحّحه جماعة . قال ابن سعد وجماعة : ماتسنة إحدى وخمسين ومائة . وقيل:سنة اثنتين .]

و **عبدالوهاب سبكي** در «طبقات شافعيه» درصدر كتاب بعد ذكرحديث ضمام ابن ثعلبه گفته : [محمّد بن إسحاق- قال شعبة : هو أمير المؤمنين في الحديث. وقال أحمدبن حنبل : حسن الحديث . قلت : والعمل على توثيقه وأنّه إمام معتمدولااعتبار بخلاف ذلك].

و **يافعي** در «مرآة الجنان» در وقائع سنهٔ إحدى وخمسين ومائه گفته: [فيها توفّي شيخ البصرة و عالمها الإمام عبدالله بن عوف والإمام محمّد بن اسحاق بن يسار المطّلبي مولاهم المدني صاحب السّيرة وكان بحراً من بحور العلم ذكيّاً حافظاً طلابة للعلم أخبارياً نسّابة ثبتاً في الحديث عند أكثر العلماء، و أمّا في المغازي والسّير فلا يجهل إمامته ، قال ابن شهاب الزّهري : من أرادالمغازي فعليه بابن اسحاق؛ ذكره البخاري في تاريخه ، و روي عن الشافعي أنّه قال : من أراد أن يتبحّر في المغازي فهو عيال على ابن اسحاق . وقال سفيان بن عيينة : ماأدركت أحداً يتّهم ابن اسحاق في حديثه ، وقال شعبة بن الحجّاج : محمّد بن أسحاق أمير المؤمنين ، يعني في الحديث و حكي عن يحيى بن معين و أحمد بن حنبل و يحيى بن سعيدالقطّان أنّهم وثقوا محمّد بن اسحاق واحتجّوا بحديثه و إنمّا لم يخرج البخاري عنه وقدوثّقه وكذلك مسلم ابن الحجّاج و لم يخرج عنه إلاّ حديثاً واحداً في الرّجم؛ من أجل طعن مالك بن أنس فيه ، وإنمّا طعن فيه مالك لانّه بلغه عنه أنّه قال : هاتوا حديث مالك فأنا طبيب لعلّته . وتوفي ببغداد (رح) ودفن في مقبرة الخيزران بالجانب الشرقي ، وهي منسوبة إلى الخيزران اُمّ هارون الرّشيد وأخيه الهادي ، وإنمّا نسبت إليها لأنّها مدفونة فيها، وهي أقدم المقابر الّتي في الجانب الشرقي .ومن كتب ابن اسحاق المذكور أخذ عبدالملك ابن هشام سيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم و كذلك كلّ من تكلّم في هذا الباب فعليه

اعتماده وإليه اسناده] انتهى .

فهذا محمد بن اسحاق ، الثقة الفرد المرحول عليه من الآفاق، و قد روى هذا الحديث الطيّب المزرى بعرف الرحاق، وصرّح بصحّته إكمالا للإثبات و الاحقاق ، فأرغمت والحمدلله آناف أهل الخلاف والشقاق، وجدعت معاطس ذوى الزّيغ والنّفاق واجتثّت أصولهم والاعراق ، واصطلمت نفوسهم بالتّعنية والارهاق ، و عاجلتهم حوائج الارداء والايباق ، و بادرتهم فوارع الإفناء والازهاق.

﴿ ٧ . أما روايت اسرائيل بن يونس أبويوسف الكوفي ﴾

حديث ثقلين را، پس أحمد در «مسند» خود آورده : [ثنا :أسودبن عامر. ثنا: إسرائيل ، عن عثمان بن المغيرة، عن علىّ بن ربيعة،قال : لقيت زيدبن أرقم وهوداخل على المختار أو خارج من عنده ، فقلت له : سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ،إنّى تارك فيكم الثقلين؟قال: نعم] .

و ازحديثى كه سبط ابن الجوزي آنرا در «تذكره» نقلاً عن «كتاب الفضائل» لاحمد آورده نيز روايت كردن إسرائيل حديث ثقلين را واضح وآشكارست ،كماستسمع إنشاءالله تعالى .

و اسرائيل بن يونس السبيعي از مشاهير ثقات و أساطين أثبات سنّيه ميباشد . سابقاً در مجلّد حديث غدير بعض مفاخر او از «كتاب الثقات» ابن حبّان و «طبقات الحفّاظ» جلال الدين سيوطى شنيدى ، درينجا نيز بعض عبارات أرباب رجال بايد شنيد .

ترجمهٔ اسرائيل بن يونس سبيعى

محمد بن طاهر مقدسي در كتاب «أسماء الرجال صحيحين» گفته : [أسرائيل ابن يونس بن ابى إسحاق السّبيعى ، أخو عيسى بن يونس ، يكنّى أبايوسف سمع ،جدّه أبا إسحاق و منصوراً عندهما ، و عاصماً الأحول و أباحصين والأعمش عندالبخارى ، وسماك بن حرب ومغيرة بن مقسم وفراتاً القزاز و اسماعيل السّدى و زياد بن علاقة و عبد الملك بن عمير عند مسلم. وروى عنه يحيى بن آدم والنّضربن شميل و عبيدالله بن موسى و محمد بن يوسف الفريابى

عندهما ، وشبابة عندالبخاري ، و وكيع و إسحاق بن منصور و مصعب بن المقدام و يحيى بن زكريا بن أبي زائدة و أبو أحمدالزّبيرى و أبو نعيم الملائى وعثمان بن عمر عند مسلم . ولد سنة مائة ومات سنة ستّين ومائة].

ومزى در «تهذيب الكمال» على مانقل عنه گفته : [قال «س» : لابأس به،وقال أحمد مرّة:ثبت الحديث،كان يحيى القطّان يحمل عليه في حال أبى يحيى القتّات . وقال يعقوب بن شيبة : صالح الحديث فيحديثه لين، كنيته أبو يوسف الكوفي ، وقال أحمد مرّة.إسرائيل عن أبى إسحاق فيه لين ، سمع منه بآخره . وقال يحيى والعجلى : ثقة ، و قال أبو حاتم : ثقة صدوق من أتقن أصحاب أبى إسحاق ، و قال : إسرائيل أصح حديثاً من شريك].

و ذهبى در«تذكرة الحفّاظ» گفته : [إسرائيل بن يونس بن أبي إسحاق السّبيعى الإمام الحافظ أبو يونس (أبو يوسف . ظ) الكوفي ، سمع جدّه وجوّد حديثه وأتقنه و زياد بن علاقة وسماك بن حرب ومنصور بن المعتمر وجماعة ، وعنه عبدالرّحمن بن مهدى و أبو نعيم و محمّد بن يونس الفريابى وعبدالله بن رجاء الغدانى وأحمد بن يونس و علي بن الجعد وخلق كثير ، وكان حافظا صالحاً خاشعاً من أوعية العلم ولاعبرة بقول من ليّنه فقد احتجّ به الشيخان . توفّى سنة اثنتين وستّين ومائة ، وقيل : توفّى سنة إحدى و ستّين.أبنأنا الفخر على .

«فائدة» لاعبرة بقول من لينه فقد احتج به الشيخان

أنا : ابن الطبرزد ، أنا : عبدالوهّاب الأنماطى . أنا : أبو محمّد الصّريفينى ، أنا عبدالله بن محمّد ، أنا : أبوالقسم البغوى ، نا : على بن الجعد : نا : إسرائيل ، عن ابى إسحاق ، عن معدي كرب ، عن عبدالله ، قال : لايأتمّ قوم يتحدّثون ويلغون . قال عيسى بن يونس قال أخي : كنت أحفظ حديث أبى إسحاق كما أحفظ السّورة من القرآن . قال يحيى ابن معين : إسرائيل ثقة . وقال علي بن المدينى : قال يحيى بن سعيد : إسرائيل فوق أبي بكر بن عيّاش . فقيل ليحيى : إنّ إسرائيل روى عن إبراهيم بن مهاجر ثلثمائة و عن أبى يحيى القتّات ثلثمائة . فقال: لم يؤت منه أتى منهما جميعاً . أبنأنا ابن قدامة وغيره ، قالوا : نا : عمر بن محمّد ، أنا : ابن الحصين ، نا : ابن غيلان ، نا : أبو بكر

الشّافعي نا : إبراهيم بن عبدالرّحمن بن دنوقا ، نا : عبدالله بن صالح العجلي ، ثنا : إسرائيل، عن أبي إسحاق ، عن عبد الرحمن بن يزيد ، عن ابن مسعود ، قال : أقرأني رسول الله صلّى الله عليه وسلّم « إنّي أنا الرّزّاق ذو القوّة المتين » قد كان اسرائيل من العلماء العاملين ، فعن شقيق البلخي قال : أخذت الخشوع عن إسرائيل ، كنّا حوله لا يعرف مَن عن يمينه ولا مَن عن شماله يتفكّر في الآخرة ، فعلمت أنه رجل صالح].

و نيز ذهبى در « كاشف » گفته : [اسرائيل - ع - بن يونس بن أبي إسحاق السّبيعي ، عن جدّه و زياد بن علاقة و آدم بن علي ، وعنه يحيى بن آدم و ابن مهدى و محمّد بن كثير و اُمم . قال : أحفظ حديث أبي إسحاق كما أحفظ السّورة ، وقال أحمد: ثقة ؛ وتعجب من حفظه ؛ وقال أبو حاتم: هو من أتقن أصحاب أبي إسحاق ؛ وضعّفه ابن المديني . توفي ١٦٢].

و ابن حجر عسقلانى در « تهذيب التهذيب » گفته : [اسرائيل بن يونس ابن أبي إسحاق السّبيعي الهمداني أبو يوسف الكوفي ، روى عن جده وزياد بن علاقة وزيد بن جبير وعاصم بن بهدلة وعاصم الاحول وسماك بن الحرب والاعمش واسماعيل السّدّي ومجزاه بن زاهر الاسلمي وهشام بن عروة ويوسف بن أبي بردة و خلق ، و عنه ابن مهدى وأبو أحمد الزّبيري والنّضر بن شميل وأبو داود وأبو الوليد الطّيالسيان وعبدالرزاق ووكيع ويحيى بن آدم ومحمّد بن سابق وأبو غسّان النّهدي وأبو نعيم وعلى ابن الجعد وجماعة . وقال ابن مهدى عن عيسى بن يونس : قال لي اسرائيل : كنت أحفظ حديث أبي اسحاق كما أحفظ السّورة من القرآن . وقال على بن المديني عن يحيى القطّان : إسرائيل فوق أبي بكر بن عيّاش . وقال حرب عن أحمد بن حنبل : كان شيخاً ثقة ، وجعل يتعجب من حفظه . و قال صالح بن أحمد عن أبيه : إسرائيل عن أبي اسحاق: فيه لين ، سمع منه بآخره . و قال أبو طالب : سئل أحمد: أيّما أثبت: شريك أو إسرائيل ؟ قال : إسرائيل كان يؤدّي ماسمع ، كان أثبت من شريك. قلت: من احبّ اليك : يونس أو اسرائيل في أبي إسحاق ؟ قال : اسرائيل لأنّه كان صاحب كتاب. وقال أبو داود: قلت لاحمد بن حنبل: إسرائيل إذا تفرّد بحديث يحتجّ به؟ قال :

إسرائيل ثبت الحديث، كان يحيى القطّان يحمل عليه في حال أبي يحيى القتّات. قال: روى عنه مناكير. قال أحمد: ما حدّث عنه يحيى بشيء. و قال الدوري عن ابن معين: سئل يحيى بن معين عن اسرائيل، فقال: قال يحيى بن آدم: كنّا نكتب عنده من حفظه. قال يحيى: كان إسرائيل لا يحفظ ثم حفظ بعد. وقال أيضا: إسرائيل أثبت في أبي اسحاق من شيبان. وقال أيضا: إسرائيل أثبت حديثا من شريك. و قال أبوحاتم: ثقة صدوق من أتقن أصحاب أبي إسحاق وقال العجلي: كوفيّ ثقة. وقال يعقوب بن شيبة: صالح الحديث و في حديثه لين. وقال في موضع آخر: ثقة صدوق وليس في الحديث بالقوى ولا بالسّاقط. وقال عيسى بن يونس: كان أصحابنا سفيان وشريك؛ و عدّ قوما إذا اختلفوا في حديث أبي إسحاق يجيئون إلى أبي فيقول: إذهبوا إلى ابني اسرائيل فهو اروى عنه منّي وأتقن لها منّي هوكان قائد جدّه. وقال شبابة بن سوار: قلت ليونس بن أبي إسحاق: أمل عليّ حديث أبيك! قال: اُكتب عن ابني اسرائيل فانّ أبي أملا عليه. قال محمّد بن الحسين بن أبي الحسين: سمعت أبا نعيم سُئل أيّهما أثبت: اسرائيل أو أبوعوانة؟ فقال: إسرائيل. و قال أبوداود: اسرائيل أصحّ حديثا من شريك. و قال النسائي: ليس به بأس. وروى ابن البراء عن علي بن المديني: إسرائيل ضعيف. و قال دبيس بن حميد: ولد سنة مائة و مات سنة ٦١. و قال أبونعيم و غيره: مات سنة ١٦٠. وقال خليفة وابن سعد. مات سنة ١٦٢ قلت: ؟ قال ابن أبي خيثمة قيل ليحيى، يعنى ابن معين: روى عن ابراهيم بن المهاجر ثلثمائة وعن أبي يحيى القتات ثلثمائة. فقال: لم يؤت منه أتى منهما جميعا انتهى. فهذا ردّ لتضعيف القطّان له بذلك. وقال محمّد ابن عبدالله بن نمير: ثقة. وقال ابن سعد: كان ثقة وحدّث عنه النّاس حديثاً كثيراً ومنهم من يستضعفه. وقال ابن معين: زكريا وزهير واسرائيل حديثهم في أبي اسحاق قريب من السّواء إنّما أصحاب أبي إسحاق: سفيان وشعبة. وقال حجّاج الأعور: قلنا لشعبة: حدّثنا حديث أبي اسحاق؛ قال: سلوا عنها إسرائيل فانّه أثبت فيها منّي و قال ابن مهدي: اسرائيل في أبي اسحاق أثبت من شعبة والثّوري. وقال أبوعيسى الترمذي: اسرائيل ثبت في أبي اسحاق، حدّثني محمّد بن مثنّى، سمعت ابن مهدي

يقول : ما فاتني الّذى فاتني من حديث الثّورى عن ابن إسحاق إلاّ لما اتّكلت به على اسرائيل لأنه كان يأتي بـه أتمّ. وطوّل ابن عدى في ترجمته وسرد له أحاديث إفراداً ، وقال: هو ممن يحتجّ به. وذكره ابن حبّان في الثّقات وأطلق ابن حزم ضعف إسرائيل وردّ به أحاديث من حديثه ، فما صنع شيئاً. وقال عثمان بن أبى شيبة عن عبدالرحمان بن مهدى : إسرائيل لصّ يسرق الحديث].

و نيز ابن حجر در « تقريب التهذيب » گفته : [إسرائيل بـن يونس ابن أبى إسحاق السّبيعى الهمدانى أبو يوسف الكوفي ، ثقة تكلّم فيه بلاحجّة ، من السّابعة مات سنة ستّين ، وقيل بعدها] انتهى .

فهذا حافظهم الجليل ، و إمامهم النّبيل ، وحبرهم العادم الفاقد للمثيل والعديل ، الموثق المزكّى عند أصحاب الجرح و التّعديل ، قد روى هذا الحديث العريق الأصيل ، ، فظهر بعون الله المنعم المنيل ، أنّ هذا لخبر الوثيق الأثيل ، ممّا لايعتريه تضعيف ولاتعليل ، ولايضع من شأنه تزييف أهل الإرجاف والتّهويل ، فطاحت والحمد لله تخديعات أرباب الأضاليل ، وباحت والمنّة له تلميعات أصحاب الأعاليل وثبت أنّهم رهناء خدع وتسويل ، وأنّ مكرهم وكيدهم في تضليل.

﴿ ٨ - اما روايت عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة بن مسعود الكوفي المسعودى ﴾

حديث ثقلين را ، پس ازعبارت آتيهٔ « معجم صغير طبرانى » انشاء الله تعالى بظهور خواهد رسيد .

و محتجب نماند كـه مسعودى ازأعيان أرباب وثاقت وأركان أصحاب عدالت نزد سنّيه ميباشد : محمّد بن طاهر مقدّسى در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته : [عبد الرّحمن بن عبدالله بن مسعود الهذلى الكوفى ، سمـع مسروقاً ، روى عنه ابنه معن عند هما ، قـال ابن حنبل : مات ابن مسعود وعبدالرحمن بن مسعود سنة ستّين أونحوذلك].

ترجمهٔ عبدالرحمن كوفى مسعودى

وعبدالغنى بن عبد الواحد مقدسى در كتاب « الكمال » بترجمهٔ او گفته: [قال أبوبكر الأثرم : سمعت أباعبد الله يسأل عن أبي عميس والمسعودى : أيّهما

أحبّ إليك ؟ قال : كلاهما ثقة ، المسعودى عبدالله من أكثرهما حديثا . قال : حديث عبدالرّحمن كثير . قلت : هوأخوه؟ قال: نعم هو أخوه.قلت له :همامن ولد عبدالله بن مسعود أومن ولد عتبة ؟ قال لي : هما من ولد عبدالله بن مسعود.وقال يحيى بن معين المسعودى ثقة إذا حدّث عن عاصم وسلمة بن كهيل وكان حديثه يصحّح عن القاسم ومعن ابن عبدالرحمن] .

و ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [المسعودى الإمام الفقيه أبومحمّد عبدالرّحمن بن عبدالله بن عتبة بن عبد الله بن مسعود الكوفي ، وهو أخو أبي العميس عتبة ، حدّث عن عون بن عبدالله و عليّ بن الأقمر وعلقمة بن مرثد وسعيد بن أبي بردة وزياد بن علاقة و عمرو بن مرّة وطبقتهم ، حدّث عنه ابن المبارك وابن عيينة و عبدالرّحمن بن مهدي وأبومغيرة الحمصى ويزيد بن هرون وجعفر بن عون وأبوداود أبويعمرو المقري وعليّ بن الجعد وخلق؛ إلى أن قال: وثّقه أحمد بن حنبل وابن معين وابن المدينى] إلخ .

و يافعى در « مرآة الجنان » در وقايع سنة ستّين ومائة گفته : [وفيها توفي المسعودى عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة بن مسعود الكوفي،روى عن الحكم بن عيينة وعمرو بن مرّة وخلق . وقال أبوحاتم : كان أعلم زمانه بحديث ابن مسعود] .

وابن حجر عسقلانى در« تهذيب التهذيب » گفته : [خت . عو. عبدالرّحمن بن عبدالله بن عتبة بن مسعود الكوفي المسعودى ، روي عن أبي إسحاق السّبيعى و أبي إسحاق الشّيبانى والقاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود وعليّ بن الأقمر وعون بن عبد الله بن عيينة بن مسعود وعلقمة بن مرثد وعلى بن مسعدة وسعيد بن أبي بردة و حبيب بن أبى ثابت و أبى صخرة جامع بن شدّاد بن زياد بن علاقة و عبدالرحمن بن قاسم بن محمّد بن أبي بكر ومحمّد بن عبدالرّحمن مولى أبى طلحة وأبى بكر بن عمرو بن جرير والوليد بن الغيرار وغيرهم. وعنه السّفيانان وشعبة ، وهم من أقرانه وجعفر بن عون وأبوداود الطّيالسى وعبد الله بن زيد المعدى وعاصم ابن على وخالد بن الحرث وأبونعيم والنّضر بن شميل ووكيع ومحمّد بن عبدالله الانصارى

ویزید بن زریع ویزید بن هارون وعبد ابن المبارك وعمرو بن مرزوق و علی بن الجعد وخلق . قال الأثرم : سمعت أباعبدالله یسأل‌عن أبی عمیس والمسعودی ، قال: کلاهما ثقة والمسعودی أکثرهما حدیثاً . قلت : هوأخوه ؟ قال : نعم] .

و نیز ابن حجر در «تهذیب» بترجمهٔ او گفته:[قلت . علّم علیه‌المصنّف علامه تعلیق‌البخاری ولم أرله فی «صحیح‌البخاری» شیئاً معلّقاً ، نعم له فی الاستسقاء زیادة رواها عنه سفیان و تبیّن من سیاق‌الحدیث أنّها لیست معلّقة ، قال البخاری : حدّثنا عبدالله بن محمّد ، ثنا : سفیان ، عن عبدالله بن أبی بکر ، سمع عبّاد بن تمیم ، عن عمة : خرج‌النّبی صلّی‌الله علیه وسلّم‌إلی‌المصلی یستسقی واستقبل‌القبلة وصلّی رکعتین‌وقلب رداءه. قال سفیان :وأخبرنی‌المسعودی عن‌أبی‌بکر قال: جعل‌الیمین علی‌الشّمال‌انتهی. وقوله.قال سفیان : وأخبرنی‌المسعودی فی جملة الحدیث موصول عنده عن عبدالله بن محمّد عن سفیان ، وهذا ظاهر واضح من سیاقه ، والظّاهرأنّ‌البخاری لم یقصدالتّخریج له و إنمّا وقع اتّفاقاً وقد وقع لغیر ذلك فی عمربن عبدالمعتزل و عبدالکریم‌بن أبی‌المخارق وغیرهما] انتهی .

فهذا المسعودی حافظهم‌المسعود ، وجهبذهم المنقود ، قد أرغم بروایة هذا الحدیث آناف أهل‌الجحود ، وأضرم بتحدیثه لإحراقهم النّار ذات‌الوقود ؛ و أوری القبس للمتنوّرین السّالکین إلی‌النّهج‌المحمود ، وقدح الزّناد للمتبصّرین‌النّاهجین لقم‌الحق‌المقصود، والله‌العاصم عن‌زیغ کلّ متجاهل عنود ، وهوالواقی عن حیف کلّ مکابرحیود میود .

﴿۹ ـأما روایت محمد بن طلحةبن مصرف‌الیامی‌الکوفی﴾

حدیث ثقلین را ، پس‌درمابعد إنشاءالله تعالی ازعبارات «مسند أحمد »وکتاب «المناقب» ابن‌المغازلی « وفرائدالسّمطین » حموئی‌خواهی دانست .

و بر ناظر کتاب « الکمال » عبدالغنی بن سعیدالمقدسی و « تهذیب الکمال » أبوالحجّاج مزّی و« تذهیب‌التّهذیب » محمّدبن أحمدذهبی و« تهذیب‌التّهذیب»و«تقریب التّهذیب»ابن‌حجرعسقلانی ، مآثرومفاخرمحمّدبن طلحهٔ‌یامی ظاهروواضحست. وکافی‌است

از براى شموخ قدر و علوّ فخر او اينكه أرباب « صحاح ستّه » جميعاً أخذ روايت او كرده اند .

فهذا كابرهم الجليل محمّد بن طلحة اليامى ، المحرز عندهم للفضل النّاشى النّامى ، قد روى هذا الحديث السّامق السّامى ، وآثر ذلك الخبر الطافح الطّامى ؛ المروى بنميره غلّة العاطش الظامي ؛ الحارس ثغر الصواب كالذائد المحامى ؛ فلايجحده إلاّ الأعفك المتعامي ، ولاينكره إلاّ الجاحد الكامى ، ولايقدحه إلاّ من تاه من الضّلال فى موحشة المهامه والموامى ، ولايطعنه إلاّ من جاب من الغي قاصية السّباسب والمعامى .

﴿١٠ - أما روايت أبو عوانه وضاح بن عبدالله اليشكرى الواسطى البزاز﴾

حديث ثقلين را ، پس درمابعد إنشاء الله تعالى از عبارت «خصائص نسائى» و «مستدرك على الصّحيحين» حاكم و «كتاب المناقب» اخطب خوارزم واضح وآشكار خواهد شد .

و جلالت شأن وسموّ مكان أبوعوانه وضّاح نزد ناقدين رجال صحاح، محتاج إظهار و إيضاح ومحلّ إستبانت وإقتراح نيست .

محمد بن طاهر مقدسى در «اسماء رجال صحيحين» گفته [الوضّاح، أبوعوانة يقال : ابن عبدالله اليشكري ؛ و يقال : الكندى مولى يزيد بن عطاء البزّاز ، سمع

ترجمهٔ أبوعوانه وضاح يشكرى

عبدالملك بن عمير وقتادة وغير واحد عندهما . روى عنه قتيبة وحامد بن عمر و يحيى بن حماد عندهما ، وموسى بن إسماعيل و عبدالرّحمن بن المبارك وعارم ومسدد عند البخارى ، وغير واحد عند مسلم، قال عبدالله ابن أبي الأسود : مات سنة ستّ وسبعين ومائة] .

ومزى در «تهذيب الكمال» بترجمه او على مانقل عنه گفته : [قال أبوطالب : سئل أحمد : أيّهما أثبت : أبو عوانة أو شريك ؟ فقال: إذا حدّث أبوعوانة من كتابه فهو أثبت ، وإذا حدّث من غير كتابه فربّما وهم . وقال أبو حاتم : كتبه صحيحة و إذا حدّث من حفظه غلط كثيراً و هو ثقة صدوق ، و قال احمد ويحيى : ماأشبه حديثه بحديث الثّورى وشعبة] .

وذهبی در «تذهیب‌التهذیب» گفته: [ع. الوضّاح بن‌عبدالله، أبوعوانة‌اليشكری الواسطی، أحدالأعلام؛ مولى يزيدبن عطاء من سبي جرجان؛ رأى‌الحسن وروى‌عن قتادة وابن‌المنكدر و عمروبن دينار والأسود بن قيس وإسماعيل السّدی وأشعث‌بن أبي‌الشعثاء و أبی بشر وهلال الوزّان و زيادبن علاقة والحكم بن عتيبة و سماك بن حرب و منصور بن المعتمر ومنصوربن زاذان وعمروبن أبي سلمة وخلق، وعنه‌شعبة وشيبان بن فروخ و خلف بن هشام وحبّان بن هلال و عفّان وعبيدالله‌القواريري و قتيبة و محمّد بن عبيد بن خشاب و مسدّد و يحيى بن يحيى ولوين وجبارة بن المغلس‌و خلائق. قال هشام بن عبيدالله: سألت‌ابن‌المبارك‌من‌أروى‌النّاس عن مغيرة وأحسنهم حديثا، قال: أبوعوانة. وقال عبدالرّحمن‌بن مهدی: كتاب أبي عوانة أثبت من حفظ هشام. وقال مسدّد: سمعت يحيى القطّان: مأأشبه حديث أبي‌عوانة بحديثهما، يعنی سفيان وشعبة. وقال عفّان: كان‌أبوعوانة صحيح الكتاب كثيرالعجم والنّقط، كان ثبتا وهو في جميع حاله أصحّ حديثا عندنا من شعبة. وقال ابن معين: حديث أبي عوانة جائز وحديث مولاه يزيد بن عطاء ضعيف. وقال أبوزرعة: ثقة إذا حدّث من كتابه. وقال أبوحاتم: كتبه صحيحة وإذا حدّث من حفظه غلط كثيراً وهوثقة وهو أحفظ من‌حمّاد بن سلمة. وقال ابن عديّ: كان مولاه قدخيّره بين الجزية وبين كتابة الحديث فاختار الحديث على الجزية وكان مولاه قد فوّض إليه التجارة فجاءه سائل فقال: درهمين! فإنّي أنفعك. قال: وماتنفعني؟ قال سيبلغك! فأعطاه، فدارالسّائل على رؤساء البصرة‌وقال: بكّروا على يزيد بن عطاء فإنّه أعتق أبا عوانة. فاجتمع إليه النّاس فأنف من أن ينكرقوله، فأعتقه حقيقة. قال: وكان أميناً ثقة وكان من‌إتقانه يفزع من سعة فأخطأ سبعة من‌حديث الوضوء. وقال‌عن مالك بن عرفة وإنّما هوخالد ابن علقمة فتابعه أبوعوانة. وقال محمّد بن محبوب البناني: مات في ربيع الأوّل سنة ستّ و سبعين ومائة، وقيل: سنة خمس. قال الخطيب: حدّث عنه شعبة والهيثم‌بن سهل وبين موتهما أكثرمن مائة سنة].

و نیز ذهبی در «تذكرة الحفّاظ» گفته: [أبوعوانة‌الوضّاح بن عبد الله

مولى يزيد بن عطاء اليشكري الواسطي البزّاز الحافظ ، أحد الثقات ، رأى الحسن وابن سيرين وحدّث عن قتادة والحكم بن عتيبة وزياد بن علاقة وأبي بشر وسماك وطبقتهم ، فأكثروأطاب ، حدّث عنه حيّان بن هلال وعفّان وسعيد بن منصور ومسدّد ومحمّد بن أبي بكر المقدسي وقتيبة وشيبان بن فروخ ، وقال عفان : هو أصحّ حديثا عندنا من شعبة . و قال أحمد بن حنبل : هو صحيح الكتاب و إذا حدّث من حفظ ربّما يهم . قال عفّان : كان كثير الضّبط والنقط . وقال يحيى القطّان : ما أشبه حديثه بحديث شعبة وسفيان ، وقال عفّان : قال لناشعبة: إن‌حدّثكم أبوعوانة فصدّقوه قال تمتام : سمعت ابن‌معين يقول : كان أبوعوانة يقراء ولايكتب ، وقال عباس وابن معين : كان أبوعوانة أميناً يستعين بمن يكتب له وكان يقرأ الحديث . وقال حجاج ابن‌محمّد:قال‌لي‌شعبة: إلزام‌أباعوانة . وقال جعفربن أبي عثمان : سئل ابن معين‌من لاهل البصرة مثل سفيان ؟ قال : شعبة .قيل: من لهم مثل زائدة؟قال: أبوعوانة .قيل: من لهم مثل زهيربن معوية ؟ قال : وهيب. وقال‌ابن مهدي : أبوعوانة وهشام كابن أبي عروبة وهمام . و قال يحيى بن سعيد : أبو عوانة من كتابه أحبّ إليّ من شعبة من حفظه وقال أحمد بن حنبل عن ابن المديني : كان أبوعوانة في‌قتادة ضعيفاً ذهب كتابه وكان يحفظ من سعيد (سعته . ظ) وقد أغرب فيها أحاديث . و قال يعقوب بن شيبة : هو أثبتهم في مغيرة وهو في قتادة ليس بذلك . و قال عبيد الله العيشي : قال شعبة لأبي عوانة : كتابك صالح و حفظك لايساوي شيئاً ، مع من طلبت الحديث ؟ قال : مع منذرالصّيرفي . قال: منذر صنع‌بك هذا ! . مات في‌شهرربيع‌الاول سنة ستّ وسبعين ومائة بالبصرة] .

و نيز ذهبي در « كاشف » گفته : [و ضّاح بن عبد الله الحافظ أبوعوانة اليشكري مولى يزيد بن عطاء ، سمع قتادة وابن‌المكندر،وعنه عفان وقتيبة ولوين، ثقة متقن‌الكتابة ، توفي سنة ۱۷٦] .

وابن حجر عسقلاني در« تقريب التهذيب » گفته : [وضّاح بتشديدالمعجمة ثمّ مهملة‌إبن عبدالله اليشكري بالمعجمة الواسطي البزاز ، أبوعوانة، مشهوربكنيته،

ثقة ثبت من السّابعة . مات سنة خمس او ستّ وسبعين] .

وعلامه جلال الدين سيوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أبوعوانه الوضّاح ابن عبدالله اليشكري الواسطي ، عن الأعمش وابن المنكدر و أبي الزّبير وسماك بن حرب وخلق ، وعنه شعبة وابن مهدي وابن المبارك و خلق . قال عفّان : كان صحيح الكتاب كثير العجم والنّقط ثبتاً مات سنة ستّ وسبعين ومائة] انتهى .

وهذا أبوعوانة الوضاح المتّصف عند ناقديهم بالثّقة والتّثبّت والصّلاح ، قد أعان بروايته الحق الصّراح ،وأبان بتحديثه الصّدق الوضاح ، فانصرح ولاح وانصاح وباح أنّ الزّائغ عن الإذعان به بطر آشر ذو مراح ، والزّائغ عن الايقان به خدع غمر ذو جماح .

﴿ ١١ - أما روايت شريك بن عبدالله القاضی ﴾

حديث ثقلين را ، پس بحمد الله تعالى از عبارت ماضيهٔ « مسند أحمد » ظاهر و باهر گرديد .

و شريك قاضی از أفاخم أعيان وأعاظم أركان سنّيه ميباشد .

محمد بن طاهر مقدسی در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته : [شريك بن عبدالله بن سنان بن أنس ، و يقال : شريك بن عبد الله بن أبى شريك ، يكنّى أبا عبد الله ، سمع زياد بن علاقة وعمّار الدّهني و هشام بن عروة وسعيداً و يعلى بن عطاء و عبدالملك بن عمير وعمارة بن القعقاع وعبدالله بن شبرمة ، و روى عنه ابن أبى شيبة وعليّ بن حكيم ويونس بن محمّد والفضل بن موسى ومحمّد بن الصّباح و علي بن حجر . ولد بخراسان و ذكر أنّه قال : ولدت ببخارا مقتل قتيبة بن مسلم سنة خمس وسبعين . ولي القضاء بواسط سنة خمسين ومائة ثمّ ولي الكوفة بعد ذلك ومات بها بسنة سبع أو ثمان وسبعين ومائة] .

ترجمهٔ شريك قاضی سنانی

و عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی در كتاب « الكمال » گفته : [شريك ابن عبدالله بن أنس . ويقال : شريك بن عبد الله بن أبى شريك ، وهو أوس بن الحرث ابن الأزهر بن وهبيل ، وقيل : هسل بن سعد بن ملك بن النّخع الكوفي ، أبوعبدالله

ولد بخراسان نيسابور ، و يقال : ببخارا مقتل قتيبة بن مسلم سنة خمس و سبعين . أدرك عمر بن عبدالعزيز وسمع أبا إسحق السّبيعي وعبدالملك بن عمير وسماك بن حرب وإسماعيل بن أبي خالد وسلمة بن كهيل و الأعمش وحبيب بن أبي ثابت و منصور بن المعتمر وعليّ بن الأقمر وأبا صخرة جامع بن شدّاد وزبيد اليامي وعاصماً الأحول وعبدالله بن محمّد بن عقيل ومخول بن راشد وهلالاً الوزّان وأشعث بن سوار وداود بن يزيد الأزرق وشعبة بن الحجّاج و عاصم بن عبيد الله وأباالیقظان عثمان ابن عمير وأبا ربيعة الإيادى وعثمان بن القعقاع وعاصم بن أبى النّجود وهشام بن عروة وبيان بن بشر البجلي وعطاء بن السّائب و شبيب بن غرقدة وحكيم بن جابر وعليّ بن نديمة وعمّار الدّهني وجابر الجعفي وعثمن بن أبى زرعة . روى عنه يحيى ابن سعيد القطّان وعبدالله بن المبارك ووكيع بن الجرّاح وعبدالرّحمن بن مهدى و محمّد بن إسحاق بن بشّار و أبوعبد الله بن سلمة بن تمام القرشي وهشيم بن بشير وإبراهيم بن سعد والنّضر بن عربى وحاكم بن إسماعيل و يزيد بن هارون و أبونعيم وعبّاد بن العوّام وإسحق بن يوسف الأزرق ويحيى بن عبدالحميد الحمّانى وأبوبكر بن أبى شيبة و أبوالوليد الطّيالسى وأبوالرّبيع الزّهرانى و محمّد بن عيسى ابن الطّباع وعليّ بن الجعد وخلف بن هشام ومحرز بن عون و بشر بن الوليد و عبدالله بن عون الخرّاز وطلق بن غنام وجبارة بن المغلس والحرث بن عبدالله الهمدانى ومنصور بن يعقوب بن أبى نويرة و منصور بن أبى مزاحم و محمّد بن سليمن لوين والفضل بن موسى السّينائي وعبد الله بن عامر بن زرارة ومحمّد بن خالد الواسطيّان وغسّان بن الرّبيع وإسماعين بن موسى الفزارى و إسحاق بن إبراهيم المروزى وابنه عبدالرحمن بن شريك و عبدالسّلام بن حرب . أخبرنا زيد بن الحسن ، أنبأ عبدالرّحمن بن محمّد بن منصور، أنبأ أحمد بن على بن ثابت الحافظ ، أنبأ الأزهرى أنبأ عبيدالله بن عثمن بن يحيى ، أنبأ مكرم بن أحمد ، حدّثنى يزيد بن الهيثم البلدى، قال : قلت ليحيى بن معين : زعم إسحق بن أبى إسرائيل أنّ شريكاً أروى من الكوفيين من سفيان وأعرف بحديثهم ، فقال : ليس يقاس بسفيان أحد ، ولكن شريك أروى

منه في بعض المشايخ، الرّكين والعبّاس بن ذريح و بعض مشايخ الكوفيّين ؛ يعنى أكثر كتاباً . قلت ليحيى : فروى يحيى بن سعيد القطان عن شريك ؟ قال لم يكن شريك عند يحيى بشيء وهو ثقة ثقة ، وقال يزيد بن الهيثم . سمعت يحيى يقول : شريك ثقة وهو أحبّ إليّ من أبى الأحوص وجرير ، ليس يقاسون هؤلاء بشريك ، وهو يروى عن قوم لم يروعنهم سفين. وقال أبو يعلى أحمد بن على المثنّى الموصلي :قلت ليحيى ابن معين: أيّما أحبّ إليك: جرير أو شريك؟ قال: جرير. فقيل له: أيّما أحب إليك: شريك أو أبو الأحوص ؟ فقال : شريك أحبّ إليّ . ثم قال : شريك ثقة إلاّ أنه لاينقد ويغلط و يذهب بنفسه على سفين وشعبة . وقال عثمن بن سعيد : قلت ليحيى بن معين : شريك أحبّ إليك في منصور أو أبو الأحوص ؟ فقال: شريك .وقال أبو عبيدالله معوية بن صالح: و سمعت عن يحيى بن معين :شريك صدوق ثقة إلاّ أنّه إذا خالف فغيره أحبّ إلينا منه. قال معوية بن صالح: وسمعت عن أحمد بن حنبل شبيهاً بذلك. وقال وكيع بن الجرّاح: لم نر أحداً من الكوفيّين مثل شريك .وقال عمرو بن علي :كان يحيى لايحدّث عن شريك، وكان عبد الرّحمن يحدّث عنه ،وقال عبد الجبّار بن محمّد الخطابي : قلت ليحيى بن سعيد : إنّ شريكاً إنّما اختلط بآخره ؟ قال : مازال مختلطاً . وقال أحمد بن حنبل : سمع شريك من أبي إسحاق قديماً وشريك في أبي إسحاق أثبت من زهير وإسرائيل . وقال أبوزرعة :كان كثير الغلط صاحب وهم يغلط أحياناً . قال فضل بن الصّائغ : إنّ شريكاً حدّث بواسط أحاديث بواطيل ، فقال أبوزرعة : لاتقل بواطيل! وقال أحمد بن عبدالله العجلى : كوفي ثقة وكان حسن الحديث وكان أروى النّاس عن إسحق بن يوسف الأزرق الواسطى سمع منه سبعة آلاف حديث . وقال أحمد بن عبدالله أيضا : سمعت بعض الكوفيّين يقول : قال شريك : قدم علينا سالم الأفطس فأتيته ومعي قرطاس فيه مائة حديث فسألته عنها فحدّثني بها وسفين يسمع ، فلمّا فرغ قال سفين : أرني القرطاس فأعطيته إيّاه فخرقه فرجعت إلى منزلي فاستلقيت على قفائي حفظت منها سبعة و تسعين وذهب عنّي ثلثة. و قال أبو أحمد بن عدى : ولشريك حديث كثير من المقطوع والمسند و أصناف و إنّما ذكرت من حديثه و أخباره طرفاً منه و في بعض مالم أتكلّم عليه من حديثه

بعض الإنكار والغالب علي حديثه الصّحة والإستواء ، والّذى يقع فى حديثه من النّكرة إنّما أتى فيه من سوء حفظه لا أنّه يتعمّد شيئاً ممّا يستحق شريك أن ينسب فيه إلى شيء من الضعف . و قال ابن عدى أيضاً : سمعت ابن حمّاد يقول : قال السّعدى : شريك سيّيء الحفظ مضطرب الحديث مائل ، وقال ابن منجويه : ولي القضاء بواسط سنة خمسين ومائة ثم ولي الكوفة بعد ذلك و مات بالكوفة سنة سبع أوثمان و تسعين ومائة ، روى له الجماعة إلاّ البخارى ؛ روى له مسلم في المتابعات].

و ابن خلكان در «وفيات الأعيان» گفته : [أبوعبدالله شريك بن عبدالله بن أبى شريك النّخعي وهو الحرث بن أوس بن الحرث بن الأذهل بن وهبيل بن سعد بن مالك بن النّخع، و بقية النّسب فى ترجمة إبراهيم النّخعى في أوّل الكتاب. تولّى القضاء بالكوفة أيّام المهدى ثمّ عزله موسى الهادي . وكان عالماً فقيهاً فهماً ذكيّاً فطنا ،جرى بينه و بين مصعب بن عبدالله الزّبيرى كلام بحضرة المهدى فقال له مصعب : أنت تنقص أبابكر وعمر رضى الله عنهما ؟!فقال القاضى شريك : والله ما أنتقص جدّك وهو دونهما! و ذكر معاوية بن أبى سفيان عنده ووصف بالحلم فقال شريك : ليس بحليم من سفّه الحقّ و قاتل عليّ ابن أبيطالب رضى الله عنه . وخرج شريك يوماً إلى أصحاب الحديث ليسمعوا عليه فشمّوا منه رائحة النّبيذ فقالوا له : لو كانت هذه الرّائحة منّا لاستحيينا! فقال:لأنّكم أهل ريبة !ودخل يوماً على المهدى فقال له : لابدّ أن تجيبنى إلى خصلة من ثلاث خصال ؛ قال : وماهنّ يا أمير المؤمنين ؟ قال:إمّا أن تلي القضاء أوتحدّث ولدى و تعلّمهم ، أو تأكل عندي أكلة ، وذلك قبل أن يلي القضاء و فكّر ساعة ثمّ قال : الأكلة أخفّها على نفسي!فأجلسه وتقدّم إلى الطّبّاخ أن يصلح له ألوانا من المخّ المعقود بالسّكّر الطّبرزد والعسل وغير ذلك ، فعمل ذلك وقدّمه إليه فأكل ، فلمّا فرغ من الأكل قال له الطّبّاخ : والله يا أمير المؤمنين ليس يفلح الشيخ بعد هذه الأكلة أبداً ! قال الفضل بن الرّبيع : فحدّثهم والله شريك بعد ذلك وعلّم أولادهم وولى القضاء لهم ، ولقد كتب له برزقه على الصّيرفى فضايقه في النّقد فقال له الصّيرفى: إنّك لم تبع برّاً! فقال له شريك : بل والله بعت به أكثر من البرّ؛ بعت به دينى !

وحكى الحريري في كتاب «درة الغواص» أنه كان لشريك جليس من بني أمية فذكر شريك في بعض الأيام فضائل علي بن أبيطالب رضي الله عنه، فقال ذلك الأموي: نعم الرجل علي! فأغضبه ذلك وقال: ألعلي يقال: نعم الرجل ولايزاد على ذلك!؟ فأمسك حتى سكن غضبه ثم قال: يا أبا عبدالله! ألم يقل الله في الإخبار عن نفسه: فقدرنا فنعم القادرون؟ و قال في أيوب عليه السلام: إنا وجدناه صابراً نعم العبد إنه أواب وقال في سليمان: ووهبنا لداود سليمان نعم العبد؛ أفلا ترضى لعلي بما رضي الله به لنفسه ولأنبيائه!؟ فتنبه شريك عند ذلك لوهمه وزادت مكانة ذلك الأموي من قلبه و كان عادلاً في قضائه كثير الصواب حاضر الجواب؛ قال له رجل يوماً: ماتقول فيمن أراد أن يقنت في الصبح قبل الركوع فقنت بعده؟ فقال: هذا أراد أن يخطىء فأصاب. وكان مولده ببخارى سنة خمس و تسعين للهجرة، و تولى القضاء بالكوفة ثم بالاهواز، و توفي يوم السبت مستهل ذي القعدة سنة سبع و سبعين ومائة بالكوفة، وقال خليفة بن خياط: مات سنة سبع و ثمان وسبعين و مائة رحمة الله تعالى، وكان هارون الرشيد بالحيرة فقصده ليصلي عليه فوجدهم قد صلوا عليه فرجع. والنخعي بفتح النون والخاء المعجمة وبعدها عين مهملة هذه النسبة إلى النخع وهي قبيلة كبيرة من مذحج. قلت: هكذا وجدت نسبه في «جمهرة النسب» لابن الكلبي ثم وجدت في نسخة أخرى أن ابن أبي شريك أوس بن الحرث بن ذهل بن وهبيل والله أعلم بالصواب].

و ذهبي در «تذكرة الحفاظ» گفته: [شريك بن عبدالله القاضي أبو عبدالله النخعي الكوفي أحد الأئمة الأعلام، حدث عن أبي صخرة جامع بن شداد وجامع بن أبي راشد وسلمة بن كهيل و أبي إسحاق و زياد بن علاقة وسماك بن حرب وعدة، و عنه أبان بن تغلب و محمد بن إسحاق وهما من شيوخه و من المتأخرين قتيبة وعلي بن حجر و إسحق بن أبي إسرائيل و أبو بكر بن أبي شيبة و أخوه عثمان و هناد بن السري وخلائق. وذكر إسحق الأزرق أنه أخذ عنه تسعة آلاف حديث. وقال ابن المبارك هو أعلم بحديث أهل بلده من سفين. و قال النسأي: ليس به بأس. وقال عيسى بن يونس: ما رأيت أحداً قط أورع في علمه من شريك. وقال أبو إسحاق الجوزجاني:

كان شريك سيّئ الحفظ . قلت : كان شريك حسن الحديث إماماً فقيهاً و محدّثاً مكثراً ليس هو في الإتقان كحمّاد بن زياد وقد استشهد به البخارى و خرّج له مسلم متابعة ووثّقه يحيى بن معين، مات في ذي القعدة سنه تسع وسبعين ومائة وله اثنتان وثمانون سنة رحمه الله . ووقع لى من عواليه وحديثه من أقسام الحسن] .

و **نيز ذهبى** در «كاشف» گفته: [شريك بن عبدالله النّخعى أبوعبدالله القاضى عن زياد ابن علاقة وسلمة بن كهيل وعلى بن الأقمر ، وعنه أبوبكر بن أبى شيبة و على بن حجر. وثّقه ابن معين ، وقال غيره : سيّئ الحفظ ، وقال النّسائى : لابأس به وهو أعلم بحديث الكوفيّين من الثّورى . قاله ابن المبارك . توفي ۱۷۷ وله ۸۲].

و **نيز ذهبى** در «عبر» در وقائع سنه سبع وسبعين ومائة گفته : [وفيها شريك ابن عبدالله النّخعى الكوفي القاضى أبوعبدالله ، أحد الأعلام، عن نيّف وثمانين سنه . روى عن سلمة بن كهيل والكبار، سمع منه إسحاق الأزرق سبعة آلاف حديث . قال ابن المبارك : هو أعلم بحديث بلده من سفيان الثّورى .وقال النّسائى: ليس به بأس . وقال غيره : فقيه إمام لكنّه يغلط].

و **يافعى** در « مرآة الجنان » دروقائع سنه سبع وسبعين ومائة گفته : [وفيها شريك بن عبدالله النخعى الكوفى القاضى أحد الاعلام ، وله نيف وثمانون سنة] .

وعلامه **جلال الدين سيوطى** در « طبقات الحفّاظ » گفته : [شريك بن عبدالله بن أبي شريك القاضى النخعى أبوعبد الله الكوفي ، أحد الأعلام ، روى عن زياد بن علاقة وبيان بن بشر وحبيب بن أبى ثابت و أبى إسحاق السّبيعى و خلق ، وعنه عبد بن العوّام وابن المبارك وعلى بن حجر وأبوبكر بن ابى شيبة وخلق. وقال ابن معين : صدوق ثقة إلاّ أنّه إذا خالف فغيره أحب إلينا منه . ولد سنة خمس و تسعين ، ومات سنة سبع وسبعين ومائة] انتهى .

فهذا قاضيهم الندس الحنيك ، شريك بن عبد الله بن شريك ، المحرز عندهم لمحاسن لايعتريها ريب ولا تشكيك ، المقتنى لمآثر لايعتبر نظمها انحلال ولا تفكيك ، قد روى هذا الحديث المزرى بالذّهب السّبيك ، الفائق في سناعته على الوشى

الحبيك ، فلا يرتاب في شأنه ذورأي مسيك ، ولا يشكّ في وثاقته إلاّ مأفون أفيك ، ولا يأشر عن إذعانه إلاّ مأفوك عفيك ، والله الصّائن عن نوازعه وهو القاهر المليك .

« ۱۳. اما روايت حسان بن ابراهيم بن عبدالله الكرماني »

حديث ثقلين‌را، پس‌بعون‌الله‌تعالى ازعبارت‌ماضيهٔ «صحيح مسلم »بمعرض ثبوت رسيده ودرمابعد إنشاء الله تعالى ازعبارت « مستدرك على‌الصّحيحين » حاكم بوضوح وظهورخواهد رسيد .

وحسّان ، از أفاخم أثبات أعيان وأعاظم ثقات أركان سنّيّه‌ميباشد.

ترجمهٔ حسان بن ابراهيم كرماني

محمد بن طاهر مقدسى در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته : [حسّان ابن إبراهيم العنزى الكرماني أبوهشام، سمع يونس بن يزيد عند هما ، وسعيد بن مسروق عند مسلم . روى عنه علي بن المديني و محمّد بن أبي يعقوب عندالبخاري ، وسعيد بن منصوروعلي بن‌حجرو محمّد بن بكّار عند مسلم].

و ذهبى در « كاشف » گفته : [ح . م . د . حسان بن إبراهيم الكرماني العنزى ، قاضى كرمان، عن‌إبراهيم الصّائغ و سعيد بن مسروق و عاصم الأحول ، و عنه علي بن حجر و ابن المديني ، ثقة . قال‌النسائي : ليس بالقوى ، توفى ۱۸۲ وله مائة] .

و نيز ذهبى در« عبر» در وقائع سنه ست وثمانين ومائه گفته: [وفيها۔ حسان ابن‌إبراهيم الكرماني ، قاضي كرمان ، روى عن عاصم بن‌الاحول وجماعة].

وابن حجر عسقلانى در « تهذيب التهذيب » گفته : [ح . م . د . حسّان بن ابراهيم بن عبدالله الكرماني ، أبو هشام العنزي ، قاضى كرمان ، روى عن سعيد بن مسروق وابنه سفيان بن‌سعيد الثّوري وعاصم الأحول وليث بن أبي‌سليم وابن‌عجلان وزفربن الهذيل وعبيد الله بن عمر ويوسف بن أبي إسحاق و يونس بن يزيد الاملي وغيرهم ، وعنه حميد بن مسعدة وعفّان وعبيد الله العيشي وأحمد بن عبده والأزرق

ابن علی وابن الطبّاع وداود بن عمرو الضبّي وسعيد بن منصور وعلی بن حجر و محمّد بن أبی يعقوب الكرمانی وإسحاق بن أبی إسرائيل وغيرهم . قال حرب الكرمانی: سمعتُ أحمد يوثّق حسّان بن ابراهيم و يقول : حديثه حديث أهل الصّدق . و قال عثمان الدّارمی وغيره عن ابن معين : ليس به بأس . و قال المفضّل الغلاّبی عن ابن معين : ثقة . وقال أبوزرعة : لابأس به . وقال النّسائی : ليس بالقوي . وقال ابن عدی: قد حدّث بأفراد كثيرة وهو عندی من أهل الصّدق إلاّ أنّه يغلط في الشيء ولايتعمّد و قال عبدالله بن أحمد : سمعت شيخاً من أهل كرمان يذكر أنّه ولد سنة ستّ و ثمانين ومات سنة ١٨٦ ، وذكر أنّه مات وله مائة سنة .قلت: وجاء أنّ أحمد أنكر عليه بعض حديثه . وقال العقيلی : في حديثه وهم . وقال ابن المدينی:كان ثقةً وأشدّ النّاس في القدر . وقال ابن حبّان في الثّقات : ربّما أخطأ . وذكر ابن عدیّ أنّه سمع من أبی سفيان طريف ، عن أبی نضرة ، عن أبی سعيد الخدری حديث « مفتاح الصّلوة الوضوء » فحدّث به مرّة عن أبی سفيان ولم يسمعه ، ومرّة ظنّ أنّه أبوسفيان الثّوری فقال : ثنا : سعيد بن مسروق . قال ابن مصاعد : هذا وهم من أبي عمر الجوصي على حسّان . وقال ابن عدّی : الوهم فيه من حسّان فانّ حبّاب بن هلال حدّث به عن حسّان مثل الجوصی وحدّث به العيشی عن حسّان فقال : عن أبی سفيان على الصّواب] .

فهذا حسان بن ابراهيم ، كرمانيّهم المتلقّی بالقبول والتّكريم ، قد أبان بروايته الحقّ الأبلج السّليم ، و أهان بحديثه الباطل اللّجلج السّقيم ، فلايخلع ربقة الايقان والاذعان والتّسليم، إلاّ حائد مائد بالعمه والزّيغ مليم ، ولا يقابله بالرّد والابطال والتّكذيب والتّوهيم ؛ إلاّ حائل مائل على الزّور والبهت مقيم .

﴿ ١٣ - أما روايت جرير بن عبدالحميد بن قرط الضبی الكوفی ﴾

حديث ثقلين را ، پس مسلم در« صحيح » خود بعد روايت اين حديث شريف بروايت اسماعيل گفته : [حدّثنا أبوبكر بن أبي شيبة . ثنا : محمّد بن فضيل (ح) وحدّثنا إسحاق بن إبراهيم ، أنا : جرير ، كلاهما عن أبی حيّان بهذا الإسناد نحو حديث

إسماعيل وزاد في حديث جرير: «كتاب الله فيه الهدى والنّور من استمسك به وأخذ به كان على الهدى ومن أخطأه ضلّ»].

و نيز روايت نمودن جرير بن عبدالحميد حديث ثقلين را درمابعد إنشاء الله تعالى از عبارت «مستدرك على الصّحيحين» حاكم بوضوح خواهد پيوست.

و جرير؛ ثقةٌ ثبت نحرير، و حافظ متفرّد معدوم النّظير نزد سنّيه ميباشد.

ترجمه جرير بن عبدالحميد ضبى اصفهانى

محمد بن طاهر مقدسي در كتاب «أسماء رجال الصّحيحين» گفته: [جرير بن عبدالحميد بن جرير بن قرط بن هلال بن أنس الضّبّي أبو عبدالله الرّازي؛ أصله من الكوفة و سمع سليمان الأعمش و مغيرة ومنصور وإسماعيل ابن أبي خالد و أبا إسحاق الشّيباني عندهما؛ و عمارة بن القعقاع و سهيلاً و هشام بن عروة والحسن بن عبدالله والمختار بن فلفل وعبدالملك ابن عمير وهشام بن حسّان وسليمان التّيمي و موسى بن عائشة و محمّد بن شيبة وحصيناً و إبراهيم بن محمّد بن المنتشر و عبدالعزيز بن رفيع و يحيى بن سعيد و بيان بن بشر و فضيل بن غزوان و مطرفاً وأبا فروة الهمداني وعاصماً الأحول و أبا حيّان التّيمي وركين بن الرّبيع وطلق بن معاوية والعلاء بن المسيّب عند مسلم، روى عنه قتيبة بن سعيد و يحيى بن يحيى و عثمان بن أبي شيبة عندهما، وعلي بن المديني ومحمّد بن سلام عند البخاري، و أبو خيثمة و إسحاق و علي بن حجر و أبوبكر بن أبي شيبة وأبو غسّان محمّد بن عمرو؛ عند مسلم. ولد في السّنة الّتي مات فيها الحسن سنة عشر و مائة، ومات سنة سبع و ثمانين بالرّي].

ومزي در «تهذيب الكمال» على مانقل عنه بترجمه او گفته: [قال ابن سعد: كان ثقة كثير العلم يُرحل إليه. وقال محمّد بن حمّاد: كان حجّة وكانت كتبه صحاحاً و سُئل أبو خيثمة: أكان جرير يدلّس؟ قال: لا. و قال أبوحاتم: ثقة يحتجّ به. ولد سنة سبع ومائة، وقيل: سنة عشر. و قال العجلي: كوفي ثقة نزل الرّي. و قال «س»: ثقة].

و **ذهبی** در «تذكرة الحفاظ» گفته : [جرير بن عبد الحميد الحافظ الحجّة أبو عبد الله الضبّي الكوفي محدّث الرّي، ولد سنة عشر و مائة وسمع من المنصور بن المعتمر وحصين بن عبد الرّحمن و بيان بن بشر وسهيل والأعمش و عدّة، وقرأ القرآن على حمزة ،حدّث عنه علي بن المديني و إسحق وقتيبة و يوسف بن موسى القطّان وأحمد ابن حنبل و علي بن حجر وعثمان بن أبي شيبة و محمّد بن حميد وخلق كثير . رحل إليه المحدّثون لثقته وحفظه وسعة علمه . قال ابن معين : سمعته يقول : عرض عليّ بالكوفة ألفا درهم يعطوني مع القرّاء فأبيت ثمّ جئت أطلب ماعندهم . قال يحيى بن معين : طلب جرير الحديث خمس سنين فقط . توفّي جرير بالرّي في سنة ثمان وثمانين ومائة وحديثه عالٍ في جزء ابن عرفة] .

و **نیز ذهبی** در « كاشف » گفته : [جرير بن عبد الحميد الضبّي القاضي، عن منصور وحصين و عبد الملك بن عمير ، و عنه أحمد و إسحق و ابن معين ،له مصنّفات مات ۱۸۸] .

و **نیز ذهبی** در «عبر» در وقائع سنه ثمان وثمانين ومائه گفته : [وفيها توفّي محدّث الرّي الحافظ أبو عبد الله جرير بن عبد الحميد الضبّي ،وله ثمانون سنة ،روى عن منصور وطبقته من الكوفيّين ورحل إليه النّاس لثقته وسعة علمه] .

و **يافعی** در «مرآة الجنان » در وقائع سنه ثمان وثمانين ومائه گفته : [فيها توفّي محدّث الرّي الحافظ أبو عبيد الله جرير بن عبد الحميد الضبّي وله ثمانون سنة].

و **ابن حجر عسقلانی** در «تهذيب التّهذيب» گفته : [جرير بن عبد الحميد بن قرط الضبّي أبو عبد الله الرّازي القاضي ، ولد بقرية من قرى إصبهان و نشأ بالكوفة و نزل الرّي ،روى عن عبد الملك بن عمير وأبي إسحاق الشّيباني و يحيى بن سعيد الأنصاري و سليمان التّيمي والأعمش و عاصم الأحول و سهيل بن أبي صالح و عبد العزيز بن رفيع و عمارة بن القعقاع و إسماعيل بن أبي خالد و منصور بن المعتمر و مغيرة بن مقسم و يزيد بن أبي زياد و أبي حيان التّيمي و عطاء بن السّائب وخلق كثير ، و عنه إسحاق بن راهويه . و أنبأ ابن أبي شيبة و قتيبة و عبدان المروزي و أبو خيثمة و

محمّد بن قدامة بن أعين المصيصى و محمّد بن قدامة الطّوسى و محمّد بن قدامة بن إسماعيل السّلمي البخارى و على بن المدينى و يحيى بن معين و يحيى بن يحيى و يوسف بن موسى القطّان و أبوالرّبيع الزّهرانى وعلى بن حجر وجماعة ، وحدّث لله ،وقال يوسف ابن عمّار الموصلى : حجّة كانت كتبه صحاحاً ،وقال محمّد بن عمروزنيج : سمعت جريراً قال: رأيت ابن أبى نجيح و جابرالجعفى و ابن جريج فلم أكتب عن واحد منهم.فقيل له : ضيّعت يا أبا عبدالله ! فقال : لا ، أمّا جابر فكان يؤمن بالرّجعة : و أمّا ابن نجيح فكان يرى القدر ، وأمّا ابن جريح فكان يرى المتعة . وقيل لسليمان بن حرب: أين كتبت عن جرير ؟ فقال : بمكّة أنا و عبدالرّحمان ، يعنى ابن مهدى، وشاذان . وقال علي بن المديني: كان جرير صاحب ليل . وقال أبوخيثمة : لم يكن يدلّس. وقال يعقوب بن شيبة ، عن عبدالرّحمان بن محمّد ، عن سليمان الشّاذ كونى : حدّثنا عن مغيرة عن إبراهيم في طلاق الأخرس ، ثمّ حدّثنا به عن سفيان ، عن مغيرة . ثمّ وجدته على ظهر كتاب لابن أخيه عن ابن المبارك ، عن سفيان ، عن مغيرة . قال سليمان : فوقفته عليه فقال لي:حدّثنيه رجل عن ابن المبارك عن سفيان عن مغيرة عن ابراهيم . و قال حنبل : سئل أبوعبد الله : من أحبّ إليك : جرير أوشريك ؟ فقال : جرير أقلّ سقطاً من شريك ، شريك كان يخطي . و كذا قال ابن معين نحوه . وقال العجلى : كوفيّ ثقة نزل الرّي . وقال ابن أبى حاتم : سألت عن أبي الأحوص وجرير في حديث حصين فقال : كان جرير أكيس الرّجلين، جرير أحبّ إليّ .قلت: يحتجّ بحديثه ؟ قال: نعم، جرير ثقة وهو أحبّ إليّ في هشام بن عروة من يونس بن بكير. وقال النّسائي: ثقة . وقال ابن خراش : صدوق . وقال أبوالقاسم اللاّلكائى : مجمع على ثقته . وقال حنبل عن أحمد : ولد سنة ١٠٧ . وقال محمّد بن حميد عن جرير: ولدت سنة ١٠٥ قال : ومات جرير سنة ١٨٨ و قال مطين في تاريخ وفاته وزاد في شهر ربيع الأوّل . قلت : فان صحّت حكاية الشّاذ كونى فجرير كان يدلّس . وقال أحمد بن حنبل : لم يكن بالزّكي اختلط عليه حديث أشعث وعاصم الأحول حتّى قدم عليه نمير فعرّفه ، نقله العقيلى . و قد قيل ليحيى بن معين عقب هذه الحكاية : كيف تروي عن جرير ؟ فقال : ألا تراه

قد بيّن لهم أمرها ؟ و قال البيهقي في «السنن »: نسب في آخر عمره إلى سوء الحفظ . و ذكر صاحب « الحافل » عن أبي حاتم أنّه تغيّر قبل موته بسنة فحجبه أولاده ، و هذا ليس بمستقيم فانّ هذا إنّما وقع لجرير بن حازم فكأنّه اشتبه على صاحب «الكافل » وقال ابن حبّان في الثقات : كان من العباد الخشن . وقال أبوأحمد الحاكم : هو عندهم ثقة. وقال الخليلي في « الارشاد » : ثقة متّفق عليه . وقال قتيبة : ثنا : جرير الحافظ المقدّم لكنّي سمعته يشتم معاوية علانية] .

ونيز ابن حجر در « تقريب التهذيب» گفته : [جرير بن عبدالحميد بن قُرط بضمّ القاف وسكون الرّاء ، بعد ها طاء مهملة- الضبّي الكوفي نزيل الرّي و قاضيها ثقة صحيح الكتاب ، قيل :كان في آخر عمره يهم من حفظه . مات سنة ثمان وثمانين وله إحدى وسبعون سنة انتهى] .

فهذا جرير بن عبدالحميد ، حافظهم المحمود الحميد ، و حجّتهم الممدوح المفيد ، وجهبذهم البارع الفريد ، قد نصر الصّدق الرّشيد ، وهصر البهت الشّريد ، ونفى ريب كلّ حارد طريد ، وعفى جهة كلّ جاحد عنيد، فمن أقبل بعد هذا الحديث على الحقّ السّديد ؛ فهو ظافر محظوظ مجدود سعيد ، وليهنئاه العيش الرّغيد، والرّزق العتيد ، ومن أدبر عنه بالتّهوين والتّفنيد ، فهو خاسر حائر في الضّلال البعيد، وليتبوّء مقعده في العقاب المديد والعذاب الشديد .

﴿ ١٤- أما روايت أبو بشر اسماعيل بن ابراهيم بن مقسم الاسدى البصرى المعروف بابن عليه ﴾

حديث ثقلين را ، درمابعد إنشاءالله تعالى از تخريج أحمد در « مسند » ومسلم در « صحيح » بمعرض تحقيق خواهد رسيد .

وعلامه ابن عليه ازأعاظم فقهای بارعين سُبّاق وأفاخم نُبهاي ماهرين حذّاق نزد سنّيّة ميباشد .

محمد بن طاهر مقدسى در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته : [اسماعيل بن ابراهيم بن سهم بن مقسم الاسدي البصري مولى بني أسد بن خزيمة

ترجمهٔ ابن عليه بصرى

يكنى أبا بشر و اُمّه علية مولاة لبني أسد ، سمع أيّوب و عبدالعزيز وروح بن القاسم عندهما ، ويحيى بن سعيدالتّيمي وابن أبي عروبة و خالد الحذّاء والجريري سعيداً و منصور بن عبدالرّحمان ويونس ابن عبيد وداود بن أبي هند وغيرواحد عند مسلم . روى عنه على بن المدينى وصدقة وقتيبة عندالبخارى ، وابن أبي‌شيبة وزهيروعلى بن حجر وغيرواحد عندمسلم . ولد سنة عشرومائة ، وتوفي سنة ثلث أوأربع وتسعين ومائة ببغداد] .

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ اوعلى ما نقل عنه گفته : [قال شعبة : هو ريحانة الفقهاء ، وقال أحمد : إليه المنتهى في التّثبّت بالبصرة ، وقال ابن مهدى : هو أثبت من هشيم ، وقال القطّان : هو أثبت من وهيب ، و قال « د » : ما أحد من المحدّثين إلاّ قد أخطأ إلاّ ابن عليّة وبشر بن المفضّل ، وقال عفّان عن داود بن سلمة: كنّا نشبّه ابن عليّة بثوير بن عبيد ، وقال غندر : نشأت في الحديث وليس أحد يقدّم في الحديث على ابن عليّة ، وقال يعقوب بن شيبه عن الهيثم بن خالد ، قال: إجتمع حفّاظ البصرة وحفّاظ الكوفة فقال لهم أهل الكوفة : نحّوا عنّا إسماعيل وهاتوا من شئتم! و قال ابن زياد بن أيوب : مارأيت لابن عليّة كتاباً قطّ . قال عمر بن زرارة : صحبت ابن عليّة أربع عشرة سنة فما رأيته ضحك فيها وصحبته سبع سنين فما رأيته يتبسّم فيها . قال ابن معين : كان ثقة مأموناً صدوقاً مسلما ورعاً تقيّاً ، وقال « س » : ثقة ثبت] .

و **ذهبى** در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [إسماعيل بن عليّة الحافظ الثّبت العلاّمة أبوبشر إسماعيل بن إبراهيم بن مقسم الأسدى مولاهم البصرى أحدالأعلام وعليّة هي اُمّه ، سمع أيّوب السختيانى وعلى بن جدعان ومحمّد بن المنكدر وعبدالله بن أبي نجيح والجريرى وعطاء بن السّائب وحميداً وخلقا كثيراً ، حدّث عنه ابن جريج وشعبة وهما من شيوخه وعبدالرّحمان بن مهدى و على بن المدينى وأحمد وإسحاق وبندار وموسى بن سهل الوشّاء واُمم سواهم . ولد سنة عشرومائة ، وكان يقول : سمعت من ابن المنكدر أربعة أحاديث . قلت : هو أكبر شيخ له ، قال غندر :

نشأت في الحديث وليس يقدّم فيه أحد على ابن عليّة ، وقال أبوداود : ماأحد إلاّ وقد أخطأ إلاّ ابن عليّة و بشر بن المفضّل ، وقال ابن معين : كان ابن عليّة ثقة ورعاً تقيّاً ، قال يونس بن بكير : سمعت شعبة يقول : ابن أبي عليّة سيّد المحدّثين ، وكان حمّاد ابن سلمة يشبّه شمائل ابن عليّة بشمائل يونس بن عبيد ، و قال يزيد بن هارون : دخلت البصرة و ما بها خلق يفضّل على ابن عليّة في الحديث ، وقال زياد بن أيّوب ما رأيت لابن عليّة كتاباً قطّ و قد ولي ابن عليّة القضاء فبعث ابن المبارك بأبيات يعنّفه على الولاية ، وقيل : إنّه دخل على الأمين يشتمه و همّ به لكونه قال كلمة يفهم منها أنّه يقول بخلق القرآن فانّه سئل عن حديث « تجيء البقرة وآل عمران تحاجّان عن صاحبهما » فقيل : ألهما لسان ؟ قال : نعم ، فقالوا : قال بخلق القرآن وإنّما غلط في التعبير وتاب ممّا قال ، توفّي في ذي القعدة سنة ثلاث وتسعين ومائة وحديثه في الغيلانيات في السّماء علوا] .

و نيز ذهبي در « كاشف » گفته : [إسماعيل بن إبراهيم بن عليّة الإمام أبوبشر ، عن أيوب وابن جدعان وعطاء بن السّائب ، وعنه أحمد وإسحاق وابن معين وأمم ، مات ١٩٣ ، إمام حجّة] .

و نيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنهٔ ثلاث و تسعين ومائة گفته : [و فيها في ذي القعدة توفّي الإمام العلم أبوبشر إسماعيل بن عليّة الأسدي مولاهم البصري واسم أبيه إبراهيم بن مقسم وعليّة أمّه ، سمع أيّوب وطبقته . قال يزيد بن هارون : دخلت البصرة وما أحد في الحديث يفضّل على ابن عليّة ، و قال أحمد : إليه المنتهى في التّثبّت بالبصرة ، وقال ابن معين : كان ثقة ورعاً تقيّاً ، و قال شعبة : ابن عليّة سيّد المحدّثين] .

و يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنه مذكوره گفته : [وفيها توفّي الإمام العالم أبو بشر إسماعيل بن عليّة البصري الأسدي مولاهم ، قال شعبة : ابن عليّة سيّد المحدّثين ، وقال يزيد بن هارون : دخلت البصرة وما بها أحد يفضّل في الحديث على ابن عليّة] .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [إسماعیل بن ابراهیم ابن مقسم الاسدی مولاهم أبوبشر البصری المعروف بابن عليّه، روی عن عبدالعزيز بن صهيب وسليمان التيمي وحميد الطويل وعاصم الأحول وأيّوب وابن عون وأبي ريحانة والجريري وابن أبي نجيح و معمّر وعوف الاعرابي وأبي التّياح حديثاً واحداً ويونس ابن عبيد وخلق كثير، وعنه شعبة و ابن جريج وهما من شيوخه، وبقيّة وحمّاد بن زيد وهما من أقرانه، وإبراهيم بن طهمان وهو أكبر منه، وابن وهب والشّافعي وأحمد ويحيى وعلي بن اسحاق والفلاّس و أبومعمّر الهذلي وأبوخيثمة وابنا أبي شيبة وعلي ابن حجر وابن نمير وخلق آخرهم: أبوعمران موسى بن سهل بن كثير الوشّاء. قال علي بن الجعد عن شعبة: إسماعيل بن عليّة ريحانة الفقهاء، و قال يونس بن بكير عنه: ابن عليّة سيّد المحدّثين، وقال ابن المهدي: إبن عليّة أثبت من هشيم، وقال القطّان: ابن عليّة أثبت من وهيب، وقال حمّاد بن سلمة: كنّا نشبّهه بيونس بن عبيد، وقال عفّان: كنّا عند حمّاد بن سلمة فأخطأ في حديث وكان لايرجع إلى قول أحد قد خولف فيه فقيل له فيه فقال: من؟ قالوا: حمّاد بن زيد، فلم يلتفت، فقال له إنسان: ابن عليّة يخالفك، فقام فدخل ثمّ خرج فقال: القول ما قال اسماعيل. وقال أحمد: إليه المنتهى في التّثبّت بالبصرة، وقال أيضاً. فاتني مالك فأخلف الله عليّ سفيان و فاتني حماد بن زيد فأخلف الله عليّ إسماعيل بن عليّة. و قال أيضاً: كان حمّاد بن زيد لايعبأ إذا خالفه الثّقفي ووهيب وكان يفرق من اسماعيل بن عليّة إذا خالفه. وقال غندر: نشأت في الحديث يوم نشأت و ليس أحد يقدم على إسماعيل بن عليّة وقال ابن محرز عن يحيى بن معين: كان ثقة مأموناً صدوقا مسلّماً ورعاً تقيّاً. وقال قتيبة: كانوا يقولون: الحفّاظ أربعة: إسماعيل بن عليّة وعبدالوارث و يزيد بن ربيع ووهيب. وقال الهيثم ابن خالد: إجتمع حفّاظ أهل البصرة فقال اهل الكوفة لاهل البصرة: نحّوا عنّا إسماعيل وهاتوا مَن شئتم! وقال زياد بن أيّوب: مـا رأيت لابن عليّة كتاباً قطّ، وكان يقال ابن عليّة يعدّ الحروف. وقال أبوداود السّجستاني: ما أحد من المحدّثين إلا قد أخطأ

إلاّ إسمعيل بن عليّة وبشر بن المفضّل . وقال النّسائي : ثقة ثبت . وقال ابن سعد : كان ثقة ثبتاً في الحديث حجة ، وقد ولي صدقات البصرة و ولي ببغداد المظالم في آخر خلافة هارون ، وعليّة أمّه . و قال الخطيب : زعم عليّ بن حجر أنّ ابن عليّة حدّثه أنّها أمّ أمّه . قال أحمد وعمرو بن علي : ولد سنة عشر ومائة ومات سنة ٩٣ وكذا قال زياد بن أيّوب وغيرواحد في تاريخ وفاته . وقال يعقوب بن شيبة: إسماعيل ثبت جدّاً ، توفّي يوم الثّلاثاء لثلاث عشرة خلت من ذي القعدة . قلت : كان يقول : من قال ابن عليّة فقد اغتابني ، وقال ابن المديني : ماأقول إنّ أحداً أثبت في الحديث من ابن عليّة . و قال أيضاً: بتّ عنده ليلة فقرأ ثلث القران، وما رأيته ضحك قطّ . وقال أحمد بن سعيد الدّارمي : لايعرف لابن عليّة غلط إلاّ في حديث جابر في المدبّر جعل اسم الغلام اسم المولى واسم المولى اسم الغلام . وقال ابن وضّاح : سألت أباجعفر السّبتي عنه ، فقال : نظري ثقة وهو أحفظ من الثّقفي ، وحكى ابن شاهين في الثّقات عن عثمان بن أبي شيبة: ابن عليّة أثبت من الحمّادين ولا أقدّم عليه أحداً من البصريّين لايحيى ولاابن مهدي ولابشر بن المفضّل . وقال العيشي: ثنا : الحمّادان أنّ ابن المبارك كان يتّجر ويقول : لولا خمسة ما اتّجرت: السّفيانان وفضيل وابن السّماك وابن عليّة فيصلهم فقدم سنة فقيل له : قد ولي ابن عليّة القضاء فلم يأته ولم يصله فركب ابن عليّة إليه فلم يرفع له رأسا فانصرف فلمّا كان من غد كتب إليه رقعةً يقول : قد كنت منتظراً لبرّك وجئتك فلم تكلّمني فما رأيته منّي. فقال ابن المبارك : يأبى هذا الرجل إلاّ أن تقشر له العصا ! ثمّ كتب إليه :

يا جاعل العلم لـه بازيا	يصطاد أموال المساكين !
إحتلت للدّنيا ولذّاتها	بحيلة تذهب بالدّين!
فصرت مجنوناً بها بعدما	كنت دواءً للمجانين!
أين رواياتك فيما مضى	عن ابن عوف وابن سيرين؟!
اين رواياتك في سردها	في ترك أبواب السّلاطين ؟!
إن قلت: أكرهت، فذا باطل	زلّ حمار العلم في الطّين !

فلمّا وقف على هذه الأبيات قام من مجلس القضاء فوطى بساط الرّشيد وقال: ألله ! ألله ! إرحم شيبتى فإنّي لاأصبرعلى القضاء . قال : لعلّ هذا المجنون اعتراك ؟! ثمّ أعفاه ووجّه إليه ابن‌المبارك بالبصرة . و قيل : إنّ ابن‌المبارك إنّما كتب إليه هذه‌الأبيات لمّا ولي صدقات البصرة ، وهوالصّحيح . وقال إبراهيم الحربى : دخل‌ابن عليّة على‌الأمين فحكي قصّة فيها أنّ إسماعيل روى حديث « تجيء البقرة وآل عمران كأنّهما غمامتان يحاجّان عن صاحبهما » فقيل له : ألهما لسان ؟ قال : نعم ! فكيف تكلّم،فشغّوا عليه أنّه يقول:القرآن مخلوق ، وهولم يقله وإنّما غلط فقال للأمين : أنا تائب إلى الله . وقال عليّ بن خشرم : قلت لوكيع :

شرب ابن علية النبيذ

رأيت ابن عليّة يشرب النّبيذ حتّى يحمل على‌الحمار يحتاج من‌يردّه . فقال وكيع: إذا رأيت‌البصريّ يشرب‌النّبيذفاتّهمه، و إذا رأيت الكوفيّ يشرب فلا تتّهمه . قلت : وكيف ذاك ؟ قال :

الكوفي يشرب النبيذ تديناً!

الكوفي يشربه تديّناً والبصري يتركه تديّنا . وقال الفضل بن زياد : سألت أحمد بن حنبل عن وهيب وابن عليّة ، قال : وهيب أحب إليّ ، مازال ابن عليّة وضيعا من الكلام الّذى تكلّم به إلى أن مات . قلت : أليس قد رجع‌وتاب على‌رؤوس‌النّاس ؟ قال : بلى ! إلى‌أن قال : وكان لايتّصف بحديث الشّفاعات ، و كان منصور بن سلمة الخزاعى يحدّث مرّة فسبقه لسانه فقال : ثنا:إسماعيل بن عليّة ، ثمّ قال : لاولا كرامة ؛ بل أردت‌زهيراً . ثم قال : ليس من قارف الذنب كمن لم يقارفه ، أنا و الله استتبت ابن عليّة ، قرأت بخطّ الذّهبي هذا من‌الجرح المردود . وقال عبد الصمد بن يزيد بن (ظ) مردويه : سمعت ابن‌عليّة يقول : القرآن كلام الله غيرمخلوق . وذكره ابن حبّان فى الثّقات وقال : مات سنة ثلث أو أربع و تسعين و مائة ، و قاله فى أربع أبوموسى العنبرى فى تاريخه ، ونقل عنه البخارى فى تاريخه وخليفة و ابن أبى عاصم و إسحاق القزّاز الحافظ و الكلاباذى و غيرهم] .

وسيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته : [إسماعيل بن إبراهيم بن عليّة ،

وهی أمّه ، وجدّه مقسم الأسدی مولاهم البصری أبوبشر ، روی عن حبیب بن شهید وأیّوب السّختیانی وحمید الطّویل وداود بن أبی هند وشعبة والثّوری ، وعنه الحسن ابن عرفة وأحمد بن حنبل وابن راهویه وابن المدینی وبندار ومسدّد ویعقوب الدّورقی وغیرهم . قال شعبة: ابن علیّة سیّد المحدّثین وریحانة الفقهاء . وقال أحمد: إلیه المنتهی فی التّثبّت بالبصرة . وقال غندر: لیس أحد یقدّم فی الحدیث علیه . وقال ابن معین: کان ثقة مأمونا صدوقا ورعا تقیّا . وقال قتیبة: کانوا یقولون: الحفّاظ اربعة : ابن علیّة و عبدالوارث و یزید بن زریع ووهیب . و قال أبوداود : ما أحد من المحدّثین إلّا قد أخطأ إلّا ابن علیّة و بشر بن المفضّل ، مات ببغداد سنة ۱۹۳، و مولده سنة ۱۰۱] انتهی .

فهذا ابن علیة اسمعیل بن ابراهیم ، حافظهم الثّقة الثّبت الفقیه القویم ، قد روی هذا الحدیث العلیّ المنیف الشریف الکریم ، المزري بکلماته علی اللّؤلؤ المسجور و الدّر النّظیم ، فالحمد لله العلي العظیم ، حیث ظهر حیف کلّ منکر یذري الرّوایات إذراء الرّیح الهشیم ، وأصبحت شبهاته الواهیة مجتثّة محصودة کالصّریم ، وأدبر کلّ جاحد وهو مکلوم هزیم ، وولّی کلّ مارد وهو مقموع هضیم ، فلاینکر الخبر بعد ذا إلّا مکابر مجادل خارج عن خطة النّصف بترك الحریم ؛ ولایجحده إلّا مثابر مخاتل في بوادی العسف یجول ویهیم ، والله العاصم عن حیف کلّ منابذ محائد ملیم ، وهو الصّائن عن زیغ کلّ مثاور ومعاند عریم .

﴿ ۱۵ - أما روایت أبو عبد الرحمن محمد بن فضیل بن غزوان الضبی الکوفی ﴾

حدیث ثقلین را ، پس درماسبق ازعبارت ماضیهٔ « صحیح مسلم » و « صحیح ترمذی » ثابت ومتحقّق گردیده ، و در ما سیأتی نیز إنشاء الله تعالی از عبارت « اُسد الغابة » ابن أثیر جزري واضح وآشکار خواهد شد ، فکن من المتربّصین »

ومحمد بن فضیل از أجلّهٔ ثقات حفّاظ و أکابر أثبات أیقاظ سنّیه میباشد وبخاری ومسلم وبقیّهٔ أرباب « صحاح ستّه » ازوروایت مینمایند .

محمد بن حبّان بستي در « كتاب الثقات » گفته : [محمّد بن فضيل بن غزوان ابن جرير الضّبّي . من أهل الكوفة ، كنيته أبوعبدالرّحمن ، و كان مولى لبني ضبّة ، يروى عن يحيى بن سعيد الأنصاري والأعمش ، روى عنه أحمدبن حنبل وأهل العراق ، مات سنة خمس وتسعين ومائة وكان يغلو في التشيّع (۱)] .

ترجمه محمد بن فضيل ضبى

ومحمد بن طاهر مقدسي در « رجال صحيحين » گفته : [محمّد بن فضيل بن غزوان أبوعبدالرحمن الضّبّي ، مولاهم الكوفي ، سمع إسماعيل بن أبي خالد والأعمش وأباه وغيرواحد عند هما ، روى عنه محمّد بن نمير و إسحاق الحنظلي وابن أبي شيبة ومحمّد بن سلام وقتيبة و عمران بن ميسرة وعمرو بن علي عندالبخاري ، وعبد الله بن عامر وأبو كريب ومحمّد بن طريف و واصل بن عبدالأعلى وزهير و ابوسعيد الأشجّ ومحمّد بن المثنّى ومحمّد بن يزيد أبوهشام الرّفاعي و أحمد الوكيعي و عبدالعزيز بن عمر بن أبان عند مسلم . قال أبوعيسى : مات سنة أربع وتسعين ومائة . وقال ابن نمير مثله] .

وأبوسعد عبدالكريم سمعاني در «أنساب» درنسبت ضبّي گفته : [والمنتسب إليهم ولاءً : أبوعبدالرّحمن محمّد بن فضيل بن غزوان بن حرب الضّبّي من أهل الكوفة ، وكان مولى بني ضبّة ، يروى عن يحيى بن سعيد الأنصاري والأعمش ، روى عنه أحمد ابن حنبل وعلي بن المنذر الطّريقي وأهل العراق ، مات سنة خمس وتسعين ومائة ، وكان يغلو في التشيّع] .

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ اوعلى مانقل عنه گفته : [قال يحيى : ثقة ، وقال أبوزرعة : صدوق من أهل العلم ، و قال « د » : كان شيعيّاً محترقا ، و قال أبوحاتم : شيخ ، وقال « س » : ليس به بأس ، و ذكره ابن حبّان في « كتاب الثّقات » وقال : كان يغلو في التّشيّع] .

---

(۱) سيتضح حقيقة الامر فيما بعد انشاء الله تعالى من كلام الذهبي في «التذهيب» و «التذكرة» والعسقلاني في «التقريب» و كيفماكان فهو من رواة الصحاح (۱۲ ن).

و ذهبي در « تهذيب التهذيب » گفته : [محمد بن فضيل بن غزوان بن جرير الضبّي مولاهم الكوفي ، أبوعبدالرّحمان الحافظ ، عن أبيه مغيرة بن مقسم ويزيد بن أبي زياد والمختار بن فُلفُل وعاصم الأحول والعلاء بن المسيّب وحصين بن عبدالرّحمان السّلمي وبيان بن بشر ومطرف بن طريف وحبيب بن أبي عمرة وليث بن أبي سليم و يحيى بن سعيد الأنصاري وعاصم بن كليب وخلق كثير ، وعنه سفيان الثّوري وهو أكبر منه وأحمد بن حنبل وأبوبكر بن أبي شيبة وإسحاق بن راهويه والفلاّس وأبوسعيد الأشجّ وابن نمير وأبو كريب ومحمد بن طريف العجلي وأحمد بن بديل و أحمد بن عبدالجبّار العطاردي وعليّ بن حرب وخلائق . وقال أحمد : كان يتشيّع وكان حسن الحديث . و قال عثمان الدّارمي عن ابن معين : ثقة (ط .) . وقال أبوزرعة : صدوق من أهل العلم . وقال أبوداود : كان شيعياً محترقاً . وقال النسائي : ليس به بأس . وقال أبوداود : مات في أوّل سنة أربع وتسعين ومائة . وقال البخاري : خمس و تسعين . قلت : كان شيعياً شديد المحبّة ولم يكن يسبّ وقد قرأ القرآن على حمزة الزّيّات ودخل على منصور بن المعتمر فعاده وهو مريض] .

و نيز ذهبي در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [محمد بن فضيل بن غزوان المحدّث الحافظ أبوعبدالرّحمان الضّبّي مولاهم الكوفي مصنّف « كتاب الزّهد » و « كتاب الدّعاء » وغير ذلك ، حدّث عن أبيه وبيان بن بشر و إبراهيم الهجري و حبيب بن أبي عمرة وحصين بن عبدالرّحمان و عاصم الأحول وخلق سواهم ، حدّث عنه أحمد وإسحاق و أحمد بن بديل والحسن بن عرفة وأبو سعيد الأشجّ والفلاّس وعلي بن حرب وأحمد بن عبدالجبّار العطاردي وأمم سواهم ، وكان من علماء هذا الشّان وثّقه يحيى بن معين . وقال أحمد : حسن الحديث شيعيّ . قلت : كان متوالياً فقط ، قرأ القرآن على حمزة و قد دخل على المنصور وليسمع منه فوجده مريضاً . قال أبوداود : كان شيعياً محترقاً . قلت : مات سنة خمس وتسعين ومائة ، وقيل : سنة أربع] .

و نيز ذهبي در « كاشف » گفته : [محمد بن فضيل بن غزوان الضّبّي مولاهم

الحافظ أبوعبدالرّحمن ، عن أبيه ومغيرة وحصين ، وعنه أحمد وإسحاق والعطاردی ، ثقة شيعيّ ، مات ۱۹٤] .

وابن حجر عسقلانی دره تقريب التّهذيب » گفته : [محمّد بن فضيل بن غزوان بفتح المعجمة وسكون الزّاء - الضّبّي مولاهم أبوعبدالرّحمان الكوفي ، صدوق عارف رُمي بالتّشيّع ، من التّاسعة ، مات سنة خمس وتسعين] .

وعلامه جلال الدين سيوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [محمّد بن فضيل ابن غزوان الضّبّي مولاهم أبوعبدالرحمن الكوفي ، روى عن أبيه والأعمش وعطاء وخلق ، وعنه أحمد وابن راهويه وابنا أبي شيبة وخلق ، قال أحمد: كان يتشيّع وكان حسن الحديث ، مات سنة ۱۹٤] انتهى .

فهذا محمد بن فضيل بارعهم السّبيغ الذّيل ، قد روى هذا الحديث فوزاً بالنّيل ، و أثبت هذا الخبر غير نكس ولا فيل ، فجازى المنكرين كيلاً بكيل ، وثقف من لددهم كلّ صعر و ميل ، و غافض الحائرين وقد طمّ السّيل ، وبادر الخاسرين و قد حق الويل ، فالحمد لله ما أضاء نهار و ادلهمّ ليل .

﴿ ١٦ أما روايت عبدالله بن نمير الهمدانى ﴾

حديث ثقلين را ، پس و ازعبارت «مسند أحمد» كه سابقاً بحمدالله تعالى گذشته دانستی که او اینحديث شريف را ازعبدالملك بن أبی سليمان روايت نموده ودرمابعد از عبارت ديگر « مسند » ازعبارت « كتاب المناقب » أحمد نيز اينمعنى بمعرض ثبوت خواهد آمد انشاءالله تعالى .

و **ابن نمير** از أفاخم موثّقين و أعاظم معتمدين سنّيّه ميباشد

محمد بن طاهر مقدسی در « أسماء رجال صحيحين » گفته : [عبدالله بن نمير أبوهشام الخارفي - من خارف الهمداني (همدان.ظ) - سمع إسماعيل بن أبي خالد وهشام ابن عروة وعبدالله بن عمر وغير واحد عندهما ، روى عنه ابنه محمّد عندهما ، و أبوقدامة السّرخسي و زكريّا البلخي و علي ابن مسلم و إسحاق غير منسوب عند البخاري ، وأحمد بن حنبل و أبو كريب و زهير

ترجمه عبدالله بن نمير همدانی

وغير واحد عنه مسلم . قال أحمد بن أبي رجاء: مات سنه تسع وتسعين ومائة] .

ونيز در «تهذيب الكمال» بترجمهٔ او على ما نقل عنه گفته : [قال عثمان الدارمي : قلت ليحيى: ابن إدريس أحب إليك في الاعمش أو ابن نمير؟ قال: كلاهما ثقة. وقال أبوحاتم : كان مستقيم الامر ، وقيل : إنّه ولد سنة خمس عشرة ومائة] .

وذهبي در « تذكرة الحفاظ » گفته : [عبدالله بن نمير الحافظ الامام أبو هشام الهمداني ، ثم الخارفي الكوفي والد الحافظ الكبير محمد، حدث عن هشام بن عروة والاعمش و أشعث بن سوار و اسمعيل بن أبي خالد و يزيد بن أبي زياد و عبيدالله بن عمرو عدّة ، وعنه أحمد و ابن معين و إسحاق الكوسج والحسن بن الفرات والحسن ابن علي بن عفان و خلق . وثّقه يحيى بن معين وغيره، وكان من كبار أصحاب الحديث توفّي في سنة تسع وتسعين و مائة وله أربع وثمانون سنة] .

و نيز ذهبي در «كاشف» گفته : [عبدالله بن نمير الهمداني أبو هشام ، عن هشام ابن عروة والاعمش ، وعنه ابنه و أحمد وابن معين حجّة، توفي ١٩٩] .

و نيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنهٔ تسع وتسعين ومائة گفته :[وفيها عبدالله ابن نمير أبو هشام الخارفي الكوفي ، أحد أصحاب الحديث المشهورين ، روى عن هشام ابن عروة وطبقته ، وعاش بضع وثمانين سنة] .

و ابن حجر عسقلاني در « تهذيب التّهذيب » گفته:[عبدالله بن نمير الهمداني الخارفي أبوهشام الكوفي ، روى عن اسماعيل بن أبي خالد والاعمش و يحيى بن سعيد وهشام بن عروة وعبيدالله بن عمر وموسى الجهني و زكريّا بن أبي زائدة وسعد بن سعيد الانصاري وحنظلة بن أبي سفيان وسيف بن سليمان والاوزاعي وعثمان بن حكيم والثّوري وعمرو بن عثمان بن موهب ومجالد بن سعيد و ابن أبي ذئب و عبدالعزيز بن سياه ومالك بن مغول وفضيل بن غزوان وطائفة ، وعنه ابنه محمد وأحمد و أبوخيثمة و يحيى بن يحيى وعلي بن المديني وأبوبكر وعثمان ابنا أبي شيبة و أبوقدامة السّرخسي وأبو كريب وأبوموسى وأبو سعيد الأشجّ وهناد بن السّري وأبومسعود الرّازي وعلي ابن حرب الطّائي ويحيى بن يحيى و علي بن المديني وغيرهم . وقال أبونعيم : سئل

سفيان عن أبي خالد الأحمر، فقال : نعم الرّجل عبدالله بن نمير ، وقال عثمان الدّارمي ليحيى بن معين : ابن ادريس أحبّ إليك في الأعمش أو ابن نمير ؟ فقال : كلاهما ثقه ، وقال أبوحاتم : كان مستقيم الأمر، قال ابنه محمّد وغيره : مات في سنة تسع وتسعين ، و قيل : إنّه ولد في سنة خمس عشر ومائة . قلت : وذكره ابن حبّان في الثّقات ، وقال العجلي : ثقة صالح الحديث صاحب سنّة ، وقال ابن سعد : كان ثقة كثير الحديث صدوق] .

ونيز ابن حجر در «تقريب التّهذيب» گفته : [عبدالله بن نمير ـ بنون مصغراً الهمداني ، أبوهشام الكوفي ، ثقة صاحب حديث من أهل السّنة من كبار التّاسعة، مات سنة تسع وتسعين] .

وسيوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته : [عبد الله بن نمير الهمداني الخارفي أبوهشام الكوفي ، روى عن الأعمش و هشام بن عروة و يحيى الأنصاري وخلق ، وعنه ابنه محمّد وأحمد بن حنبل وابن معين وابن المديني وأبوكريب وخلق ، مات سنة تسع وتسعين ومائة] انتهى.

فهذا عبد الله بن نمير ، حافظهم المتعب نفسه بالسّرى والسّير ، قد أثبت هذا الحديث المحرز لأصناف الهدى والخير ، الماحي من الضّلال كلّ قائم و دير ، فنفى عن ذراه كلّ ضرر وضير ، و أوضح أنّ الجاحد له ناكب عن الصراط لاغير .

﴿ ١٧ ـ أما روايت محمد بن عبدالله أبوأحمد الزبيري ﴾

حديث ثقلين را ، پس أحمد در « مسند » خود گفته : [حدّثنا أحمد الزبيري ، ثنا : شريك ، عن الرّكين ، عن القسم بن حسّان ، عن زيد بن ثابت ؛ قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله و عترتي أهلبيتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض جميعاً] .

وابواحمد حبال از كبار أرباب فضل و كمال و أجلّة أصحاب وثاقت نزد ناقدين رجال سنيه ميباشد .

ترجمهٔ أبوأحمد زبيرى حبال

محمد بن طاهر مقدسى در «رجال صحيحين» گفته: [محمّد بن عبدالله بن الزّبير الأسدي مولاهم الكوفي، ويقال الزّبيرى نسب إلى جدّه هذا، سمع الثّورى و إسرائيل عندهما، ومسعراً و عمرو بن سعيد و عيسى بن طهمان عندالبخارى، و شيبان بن عبدالرّحمن وقيس بن سليم وحمزة بن الزّيات وسعيد بن حسّان و عمّار بن رزين و مالك بن مغول ومحمّد بن الوليد بن جميع عند مسلم. روى عنه أبوبكر بن شيبة ونصر بن على عند هما، و أبو عبدالله المسندى و محمود بن غيلان و محمّد بن عبدالرحيم وأبوموسى ويوسف القطّان عندالبخارى، ومحمّد بن رافع وحجّاج بن الشّاعروزهيروعمروالنّاقد وعبيدالله القوار يرى و محمّد بن عمرو بن جبلة عند مسلم. و قال أحمد بن أبى رجاء: مات سنة ثلاث ومائتين].

ومزى در «تهذيب الكمال» بترجمهٔ اوعلى مانقل منه گفته: [قال ابن نمير: صادق وهو فى الطّبقة الثّالثة من أصحاب الثّورى، ما علمت (منه . ظ) إلاّ خيراً، مشهوربالطّلب ثقة صحيح الكتاب. وقال نصربن علي: سمعت الزّبيرى يقول: لاأُبالى أن يُسرق منّي كتاب سفيان، إنّى أحفظه كلّه! و قال أحمد: كان كثيرالخطاء في حديث سُفين، وقال يحيى: ثقة، و قال العجلى: كوفي ثقة و كان يتشيّع، وقال أبوحاتم: حافظ للحديث عابد مجتهد، له أوهام، وقال أبوزرعة وابن خراش: صدوق، وقال «س»: ليس به بأس].

و ذهبى در «تذكرة الحفّاظ» گفته: [أبو أحمد الزّبيرى محمّد بن عبدالله ابن الزّبير الحافظ الثّبت الأسدي الزّبيرى، مولاهم الكوفي الحبّال. روى عن يونس ابن أبى إسحاق وعيسى بن طهمان وفطر وسفين وطبقتهم، وعنه أحمد ومحمود بن غيلان وأحمد بن الفرات ومحمّد بن رافع وخلق. قال نصر بن على: قال أبوأحمد: لاأُبالى أن يُسرق منّى كتاب سفين إنّي أحفظه كلّه، و قال بندار: مارأيت رجلاً قطّ أحفظ من أبي أحمد، وقال العجلى: ثقة يتشيّع، وقال أبوحاتم: حافظ عابد مجتهد له أوهام، وقيل: كان يصوم الدّهر].

و نیز ذهبی در « تهذیب التهذیب » گفته : [محمّد بن عبدالله بن الزّبير بن عمر بن درهم ، أبو أحمد الأسدی ، مولاهم الزّبيري الكوفي الحبّال ، عن فطر بن خليفة وعيسى بن طهمان ويونس بن أبي إسحاق ومسعر وعمربن سعيد بن أبی حسين والثّوری وإسرائيل وحمزة الزيّات وخلق ، وعنه‌أحمد بن‌حنبل وأبوبكربن أبی‌شيبة وعمروالنّاقد ومحمّد بن رافع ومحمود بن غيلان وبنداروأحمد بن الفرات وخلق كثير قال نصر بن علی : قال أبوأحمد الزّبيری : لا اُبالي أن يُسرق منّي كتاب سفيان ، إنّی أحفظه كلّه، وقال أحمد بن خيثمة عن ابن معين : ثقة ، و قال العجلي الكوفي ثقة يتشيّع ، وقال بندار : مارأيت رجلاً قطّ أحفظ من أبی أحمد الزّبيري ، و قال أبوحاتم : حافظ للحديث عاقل مجتهد ، له أوهام ، وقال النسائی وغيره : ليس به‌بأس وقال ابن أبي خيثمة عن محمّد بن زيد : كان محمّد بن عبد الله الأسدی يصوم الدّهر وكان إذا تسحّر برغيف لم يصدع و إذا تسحّر بنصف رغيف صدع من نصف النّها ر إلى‌آخره وإن لم يتسحّرصدع يومه أجمع . قال أحمد بن حنبل : مات بالأهو از سنة ثلاث ومائتين] .

و نیز ذهبی در« كاشف » گفته : [محمّد بن عبدالله أبوأحمد الزّبيري الكوفي الحبّال ، عن فطر بن خليفة و مسعر وخلق ، و عنه أحمد و محمود بن غيلان و أحمد بن الفرات وخلق . قال بندار : ما رأيت أحفظ منه ، وقال آخر : كان يصوم الدّهر ، مات سنة ٢٠٣] .

و نیز ذهبی در « عبر » در وقائع سنهٔ ثلاث ومائتین گفته : [وفيها أبوأحمد الزّبيری ، محمّد بن عبد الله بن الزّبيری الأسدی ، مولاهم الكوفي ، روى عن يونس ابن أبی إسحا ق و طبقته ، و قا ل أبوحاتم : كا ن ثقة حا فظاً عـا بد اً مجتهداً له أوهام] .

ویافعی در « مرآة الجنان » دروقائع‌سنهٔ ثلث ومائتين گفته : [وفيها أبوأحمد الزبيری محمّد بن عبدالله بن الزّبير الأسدی ، مولاهم الكوفي ، قال أبوحاتم : كان ثقةً حافظاًعابداً مجتهداً].

و ابن حجر عسقلانی در « تقریب التّهذیب » گفته : [ع - محمّد بن عبدالله بن الزّبیر بن عمرو بن درهم الأسدی أبوأحمد الزّبیری الکوفي، ثقة ثبت إلاّ أنه قد یخطی في حدیث الثّوري ، من التّاسعة ، مات سنة ثلث ومائتین] .

و علامه جلال الدین سیوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أبو أحمد الزّبیری ، محمّد بن عبدالله بن الزّبیر بن عمر الأسدی ، مولاهم الکوفي ، روی عن أبیه وأبان البجلي ومالك والثّوری و إسرائیل وطائفة ، و عنه أحمد وابن نمیر وابن المثنّی وخلق . قال أبوحاتم : حافظ للحدیث عابد مجتهد له أوهام ، وقال أحمد: کثیر الخطاء في حدیث سفیان ، مات بالأهواز سنة ۲۰۳] انتهی .

فهذا أبو أحمد الزبیری الجبال ، إمامهم الحافظ المجتهد الرّحّال الجوّال، الموصوف عندهم بمآثر أثیرة لاتنال ، قد أخجل بروایته أرباب الضّلال ، وشوّر بتحدیثه أصحاب الشّمال ، ودمّر علی سربهم بالبوار والنّکال ، وشتّت شملهم بالتّبدید والاخمال، فلا یجحد الحدیث بعد روایة الجبّال ، إلاّ من فتل حبل الغدر محتقباً للوزر والوبال ، و بسط شباك الخدع والغرر وألقی فی الطّریق الحبال ، فانتکث علیه فتله و ظهر أنّ طینته طینة خبال ، و الله المنعم المتکرّم المفضال ، یعصم و یقي عن خدع کلّ شاحن محتال .

« ۱۸ - أما روایت أبوعامر عبدالملك بن عمرو العقدی »

حدیث ثقلین را ، پس در ما بعد إنشاء الله تعالی از عبارت « کتاب المناقب » ابن المغازلی بوضوح خواهد پیوست .

و حافظ أبو عامر محرز جلائل مآثر و عقائل مفاخر نزد منقدّین این قوم می باشد .

محمد بن طاهر مقدسی در کتاب « أسماء رجال الصّحیحین » گفته: [عبدالملك ابن عمرو بن قیس أبوعامر العقدي القیسی البصري ، نسب إلی العقد وهو مولی الحرث ابن عبّاد من بني قیس بن ثعلبة . سمع سلیمان بن بلال وقرّة بن خالد و شعبة وغیر واحد عندهما، روی عنه أبو قدامة عبید الله بن سعید و محمّد بن المثنّی عندهما ،

وعبدالله المسندي وإسحاق الحنظلي وبندار عند البخاري، وعبد بن حميد وأبو أيوب سليمان الغيلاني و عقبة بن مكرم و أحمد بن خراش و محمد بن عمرو بن حيلة و حسن الحلوائي وأبوبكر بن نافع وأبومعن عند مسلم. قال محمد بن سعد: مات سنة أربع ومائتين].

و **عبدالكريم بن محمد السمعانى** در «أنساب» در نسبت عقدى گفته: [والمشهور بهذا الانتساب أبوعامر عبدالملك بن عمرو العقدى، يروي عن شعبة و ابن المبارك (۱)].

وعبد الغني بن عبدالواحد المقدسي در كتاب «الكمال» گفته: [عبدالملك ابن عمرو بن قيس أبوعامر العقدى البصرى، سمع مالك بن أنس وسفيان الثّورى وكثير بن سليم وأيمن بن نابل وهشام الدّستوائى وهمام بن يحيى وعبدالرّحمن بن أبى الموال وشعبة وعلي بن المبارك وأفلح بن حميد و فليح بن سليمان وعبدالله بن جعفر المخرمي وهشام بن سعد وقرّة بن خالد والمغيرة بن عبدالرّحمان وقريش بن حيّان و كثير بن عبدالله بن عمر بن عوف ورباح بن أبى معروف وابن أبى ذيب و كثير بن عبد الله بن عمر وإبراهيم بن طهمان و سليمان بن بلال وعكرمة بن عمّار وعمر بن زائدة وداود بن قيس وعبدالعزيز بن أبن سلمة وإبراهيم بن نافع. روى عنه أحمد بن حنبل ويحيى بن معين و إسحاق بن راهويه وعلي بن المديني وعلي ابن مسلم الطّوسى ومحمد بن شعبة بن جواب وحجّاج بن الشّاعر وأبومسعود.

الى أن قال: وسئل عنه أبوحاتم فقال: صدوق، وقال أبوزكريّا الأعرج كان إسحاق بن راهويه إذا حدّث عنه قال: ثنا: أبوعامر الثّقة الأمين، وقال سليمان بان داود القزّاز: قلت لأحمد بن حنبل: اُريد البصرة، عمّن أكتب؟ قال: عن أبى عامر العقدى ووهب بن جرير. قال أبوداود: مات سنة خمس ومأتين، وقيل: سنة أربع. روى له الجماعة].

---

(۱) مات أبو عامر عبدالملك بن عمرو العقدى سنه ۲۰۴ وقيل: سنه ۲۰۵ وهو من كبار حفاظ الحديث (۱۲. هكذا وجد بخط ميرزا محمد البدخشي على النسخة الحاضرة)

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمۀ اوعلى ما نقل عنه گفته : [قال يحيى : ثقة ، وقال أبوحاتم : صدوق ، وقال « س » : ثقة مأمون . قال السّراج : والعقد ، قوم من قيس وهم صنف من أزد ، وكان لايخضب ، عن إبراهيم بن طهمان و إبراهيم بن نافع المكّي وحمّاد بن سلمة والثورى وشعبة وعمر بن أبى زائدة و مالك ، و عن أحمد وإسحاق وعبّاس الدّورى وابن المديني ويحيى بن معين والجهضمي] .

و ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [العقدى الحافظ الإمام الثّقة أبوعامر عبدالملك بن عمرو القيسي العقدي البصرى ، حدّث عن قرّة بن خالد وأفلح بن حميد وزكريّا بن إسحاق وأيمن بن نابل وشعبة بن الحجّاج وطبقتهم ، فأكثر وجوّد ، روى عنه أحمد وإسحاق وزهير وإسحاق الكوسج واحمد بن الفرات ومحمّد بن الشّداد المسمعى ومحمّد بن يحيى الذّهلي والكديمي وخلق كثير. قال النسائى : ثقة مأمون ، وقال غيره: كان أحد حفّاظ البصرة ، وقال محمّد بن سنان القزّاز : هو مولى العقد بطن من بني قيس وكان لايخضب . قال ابن سعد : مات سنة أربع ومائتين . أنبأنا ابن غيلان وابن أبى عمر ، قال : أنا : عمر بن محمّد ، أنا : ابن الحصين ، أنا : ابن غيلان ، أنا : أبوبكر البزّاز ثنا : محمّد بن شدّاد المسمعى ، نا : أبوعامر العقدى ، نا : قرّة ، عن الحسن ، قال : جاء مسيلمة الكذّاب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلّم فلمّا قام من عنده قال : هذا يبعث هلكة لقومه] .

و نيز ذهبى در « كاشف » گفته : [عبدالملك بن عمرو القيسى أبوعامر العقدي البصرى الحافظ ، عن قرّة و عمر بن ذرّ ، وعنه بندار وعبد و ابن الفرات ، توفي ٢٠٤] .

وابن حجر عسقلانى در « تهذيب التهذيب » گفته : [عبدالملك بن عمرو القيسى أبوعامر العقدي البصرى ، روى عن أيمن بن نابل و سخامة بن عبدالرّحمان الأصمّ وعكرمة بن عمّار وقرّة بن خالد وفليح بن سليمان وأفلح بن حميد وإبراهيم بن طهمان وإبراهيم بن نافع المكّي وإسرائيل وأفلح بن سعيد والمغيرة بن عبدالرّحمان الحزامي وداود بن قيس ورباح بن أبى معروف و زهير بن محمّد التّميمي والثّورى و شعبة و

عبّاد بن راشد وعبد الله بن جعفر المخرمی وعبد العزيز الماجشون وعمر بن أبي زائدة وسليمان بن أبي بلال ومالك وابن أبي ذئب وهشام‌الدّستوائی وغيرهم ، وعنه أحمد وإسحاق وعلي ويحيى والمسندي وأبوخيثمة و عبّاس القشيرى وأبو موسى و بندار وعقبة بن مكرم وأبوقدامة السّرخسي وحجّاج بن الشّاعر وإسحاق بن منصور الكوسج وأحمد بن الحسن بن دلاس و الحسن بن على الخلاّل وسليمان بن عبيدالله وعبيد بن حميد و محمّد بن عمرو بن حلحلة و أبوبكر بن نافع و أبومعن الرّقاشي والذّهلی وأبو قلابة وعبّاس الدّوری والكديمي ومحمّد بن شداد المسمعی وآخرون . قال سليمان بن داود القزاز : قلت لأحمد : أريد البصرة ؛ عمّن أكتب ؟ قال : عن أبی عامر العقدي و وهيب بن جرير ، وقال عثمان الدّارمی عن ابن معين : صدوق ، وقال أبوحاتم : صدوق ، وقال النسائی : ثقة مأمون ، وقال ابن‌مهدی : كتبت حديث ابن أبي ذيب عن أوثق شيخ أبی عامر العقدی ؛ رواه أبوالعبّاس السّرّاج عن محمّد بن يونس ، عن سليمان بن الفرج ، عن ابن مهدي . قال السّرّاج : والعقدة بطن من‌قيس وصنف من‌الأزد . و قال أبوزكريّا الأعرج النّيسابوری : كان إسحق إذا حدّثنا عن أبي عامر قال : حدّثنا أبوعامر الثّقة الامين . قال محمّد بن سعد و نصربن على : مات سنة أربع‌ومائتين ، وقال‌أبوداود بن حيّان : مات سنة خمس‌قلت : وقال ابن‌سعد : كان ثقة ، وذكره ابن حبّان في « الثّقات » ، وقال ابن شاهين‌في « الثّقات » : قال عثمان‌بن أبی شيبة : أبوعامر ثقة عادل] .

و نيز ابن حجر در « تقريب التّهذيب » گفته : [عبد الملك بن عمرو القيسي أبوعامر العقدی بفتح المهملة والقاف ثقة من التّاسعة ، مات سنة أربع أوخمس ومائتين] .

وسيوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أبو عامر العقدي عبد الملك بن عمرو القيسی البصري الحافظ ؛ روى عن بن نابل و أفلح بن حميد و هشام الدّستوائی وشعبة وخلق، وعنه أحمد ويحيى وإسحاق وابن المدينی والذّهلی وخلق مات سنة٢٠٥] انتهی.

فهذا أبوعامر العقدي، العامر عندهم رباع البراعة، العاقد أجلهم ألوية الصناعة، الراقي من الحفظ والإتقان يفاعه المتفرع من التثبت و الإمعان تلاعه، قد روى هذا الحديث الشريف المبهر بالسناء والسناعة، المتسنم زروة الإعتلاء والمناعة، فبان أن جاحديه بالغون في القحة والجلاعة، ووضح أن منكريه سادرون في العمه و الخلاعة!.

﴿ ۱۹- أما روايت أسعد بن عامر شاذان الشامى ﴾

حديث ثقلين را، پس درماسبق بحمدالله تعالى ازعبارت سابقهٔ «مسند أحمد» ثابت ومتحقق گرديد.

و أسود بن عامر شاذان، عامر رباع حفظ وإتقان، ومحيى شعاير تثبت و إمعان، نزد ناقدين ايشان ميباشد.

أبوحاتم محمد بن حبان بستي در «كتاب الثقات» گفته: [الأسود بن عامر أبوعبدالرحمن، ولقبه شاذان أصله من الشام وسكن بغداد يروى عن حماد بن يزيد وشريك، روى عنه ابن أبي شيبة وأهل العراق، مات ببغداد أول سنة ثمان ومائتين].

ترجمهٔ أبوعبدالرحمن شاذان شامى

ومحمدبن طاهر مقدسى در «رجال صحيحين» گفته: [الأسود بن عامر، يلقب شاذان، أصله شامي سكن ببغداد، يكنى أبا عبدالرحمن، سمع شعبة عندهما وعبدالعزيز بن أبي سلمة عندالبخارى، وزهير بن معاوية وحماد بن سلمة عند مسلم، روى عنه محمد بن حاتم بن بزيع عندالبخارى، والناقد وهارون بن عبدالله وابن أبى شيبة وزهير عند مسلم، وحديثه عن زهير فى الحج غريب فى ترجمة أبى الزبير عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس قصة المحرم].

ومزى در كتاب «تهذيب الكمال» بترجمهٔ او على مانقل عنه گفته: [قال أحمد وابن المدينى: ثقة، وقال يحيى: لابأس به، وقال ابن أبى حاتم عن أبيه: صدوق صالح، وقال ابن سعد: صالح الحديث].

وذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته: [الأسود بن عامر أبوعبدالرحمان

الحافظ شاذان ، أحد الأثبات ، عن هشام بن حسّان و طلحة بن عمرو شعبة والثوری وجریر بن حازم وطبقتهم ، وعنه أحمد وعلی وأبوثور وأحمد بن الخلیل البرجلانی والحرث بن أبی إسامة وأبومحمّد الدّارمی وخلق . وثّقه علی وغیرة وقدروی عنه بقیّة بن الولید مع تقدّمه . مات فی أوّل سنة ثمان ومائتین ببغداد].

و نیز ذهبی در « کاشف » گفته : [-ع- الأسود بن عامر شاذان ، هشام بن حبّان وکامل بن العلا و اُمم ، وعنه الدّارمی والحرث بن أبی اُسامة، توفی ۲۰۸].

و نیز ذهبی در « عبر » در وقائع سنة ثمان ومائتین گفته : [وفیها -توفّی الأسود بن عامر شاذان أبوعبدالرّحمن ببغداد ، روی عن هشام بن حسّان بن شعبة و جماعة وسعید بن عامر الضّبیعی] .

و ابن حجر عسقلانی در « تهذیب التّهذیب » گفته : [الأسود بن عامر شاذان أبو عبدالرّحمن الشّامی ، نزیل بغداد ، روی عن شعبة و الحمّادین والثّوری والحسن بن صالح وجریر بن حازم وجماعة ؛ وعنه أحمد بن حنبل و ابنا أبی شیبة وعلیّ بن المدینی وأبوثور وعمرو النّاقد وأبوکریب والصّغانی والدّارمی والحرث ابن أبی اُسامة خاتمة أصحابه وغیرهم ، و روی عنه بقیّة و هو أکبر منه . قال ابن معین : لابأس به ، و قال ابن المدینی : ثقة ، و قال أبوحاتم : صدوق صالح ، وقال ابن سعد : صالح الحدیث ، مات سنة ۲۵۸. قلت : وذکره ابن حبّان «فی الثّقات» وقال : مات أوّل سنة ثمان]

و نیز ابن حجر در « تقریب التّهذیب » گفته : [- ع - الأسود بن عامر الشّامی ، نزیل بغداد ، یکنّی أباعبدالرّحمن ویلقّب شاذانّ ، ثقة من التّاسعة ، مات فی أوّل سنة ثمان ومائتین] .

وعلامه جلال الدین سیوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أسود بن عامر شاذان أبوعبدالرّحمن الشّامی نزیل بغداد، روی عن جریر بن حازم والحمّادین والثّوری ، وعنه عبّاس الدّوری والدّارمی وابن المدینی ، کان ثقةً صالحاً صدوقاً ، مات سنة ۲۰۸] إنتهی .

فهذا أسود بن عامر ، ثقتهم المتقن الكابر ، وحافظهم الثبت الفاخر، قد روى هذا الحديث الزّاهى الزّاهر، وأخبر بهذا الخبر اللاّمع الباهر، الدّالّ على الهدى كلّ تائه حائر ، والمرشد إلى السّداد كلّ عامه خاسر ، فساق بتحديثه حتف المنكر المناكر، وجلب باثباته حمام الجاحد المكابر ، فبان على أرباب النهى والبصائر، ووضح على أرباب الذّكاء والمشاعر ؛ أنّ جحد الجاحدين حيف بائر، وعناد المعاندين صفن فائر .

﴿ ۴۰- أما روايت يحيى بن حماد بن أبي زياد الشيباني ﴾

حديث ثقلين را ، پس درمابعد إنشاء الله تعالى از كتاب « الخصائص » نسائى و « مستدرك على الصّحيحين » حاكم وكتاب « المناقب » أخطب خوارزم ، واضح ولائح خواهد گرديد ، **فانتظر هنيئة!**

ويحيى بن حماد از أفاخم حفّاظ عبّاد ، وأعاظم ثقات زهّاد نزد سنّيّه ميباشد .

محمد بن طاهر مقدسي در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته : [يحيى ابن حمّاد الشيباني ، مولاهم البصرى يكنّى أبابكر وسمع أبوعوانة عندهما ، وشعبة وعبد العزيز بن المختار عند مسلم ، روى عنه البخارى في ذكر الخواص وغير موضع، روى عن الحسن بن مدرك عنه في الحيض والرّقاق ، وروى مسلم عن أبى موسى و بندار وإبراهيم بن دينار و إسحق الحنظلى وإسحق بن منصور في مواضع . قال البخارى : حدّثنى الحسن بن مدرك ، قال : مات سنة خمس عشرة ومائتين] .

ترجمهٔ يحيى بن حماد شيبانى

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ او على ما نقل عنه گفته : [قال محمّد بن سعد : ثقة كثير الحديث ، و قال أبوحاتم : ثقة ، و ذكره ابن حبّان في « كتاب الثقات » و قال محمّد بن النّعمان عن عبد السّلام : لم أر أعبد من يحيى بن حمّاد وأظنّه لم يضحك] .

و ذهبى در « تذهيب التهذيب » گفته : [خ . م . خد . ت . س . ق . يحيى بن

حمّاد بن أبي‌زياد الشّيباني مولاهم البصري أبوبكر ، وقال : أبومحمّد ، ختن أبي عوانة ، و روى عن شعبة وعكرمة بن عمّار وحمّاد بن سلمة وعبدالعزيز بن المختار وجرير ابن‌حازم وطائفة ، وعنه « خ » وإسحاق بن راهويه وبندار وإسحاق الكوسج و بكّار ابن‌قتيبة والدّارمي وإسحاق بن يسار والكديمي وخلق ، وثّقه أبوحاتم وغيره . قال محمّد بن النّعمان بن عبدالسّلام : لم أر أعبد من يحيى بن حمّاد ، و أظنّه لم يضحك ، قيل : توفّي سنة خمس عشرة ومائتين] .

و نيز ذهبي در « كاشف » گفته : [خ . م . خد . ت . س . ق . يحيى بن‌حمّاد الشيباني ، مولاهم ختن أبي عوانة ، ورواويته عن عكرمة بن عمّار وشعبة ، وعنه «خ» والدّارمي والكديمي ، ثقة متألّه ، توفي ٢١٥] .

وذهبي در « عبر » دروقائع خمس عشرة ومائتين گفته: [وفيها ـ يحيى‌بن‌حمّاد البصري الحافظ ، ختن أبي عوانة ، سمع شعبة وطبقته] .

و يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنة خمس عشرة ومائتين گفته : [وفيها الحافظ يحيى‌بن حمّاد البصري الحافظ] .

وابن حجر در « تقريب التّهذيب » گفته : [خ . م . خد . ت . س . ق . يحيى بن حمّاد بن زياد الشّيباني مولاهم البصري ، ختن أبي عوانة ، ثقة عابد من صغار التّاسعة ، مات سنة خمس عشرة و مائتين انتهى] .

فهذا يحيى بن حماد ورعهم المتعبّد المتألّه ذوالسّداد ، و حافظهم المتقن الحري بالاعتماد ، و ثبتهم الممعن القمين بالاستناد ، قد روى هذا الحديث الصّحيح المتن والاسناد ، وحدّث بهذاالخبرالفاتح لأبواب‌الهدى والارشاد ، فخاب والحمدلله مسعى‌أهل‌الجحود واللّداد ، وضلّ سعي أصحاب‌الشحناء والعناد ، ووهن كيدالمضطغنين بكوامن الأحقاد ، وتبّ مكرالمثيرين للفتنة والفساد .

﴿ ٢١ـ أما روايت أبوجعفر محمد بن حبيب الهاشمي البغدادي ﴾

حديث ثقلين را ، پس دركتاب « المنمّق » كه نسخهٔ عتيقهٔ آن بـا يمنت پروردگار پيش نظر خاكسارحاضراست گفته : [وقال رسول الله صلّى‌الله عليه وسلم :

تركت فيكم كتاب الله وعترتى لن تضلّوا ما تمسّكتم بهما] .

وعلامه ابن حبيب بارع اديب وحافظ صدوق ومبجّل و موثوق نزد ناقدين سنّيّه ميباشد ، ونهايت إعتماد وإعتبار وغايت معروفيّت و إشتهار او برناظر كتب وأسفار أعلام وأحبار اينفرقه مخفى ومحجوب نيست .

ترجمهٔ أبوجعفر محمدبن‌حبيب‌هاشمى بغدادى

علامه سيوطى در « بغية الوعاة في طبقات اللّغويّين والنّحاة » گفته : [محمّد ابن‌حبيب أبوجعفر ، قال ياقوت : من علماء بغداد ، عارف باللّغة و الشّعر والأخبار والأنساب ، ثقة مؤدّب . إلى‌أن قال السّيوطى : وقال ثعلب: حضرت مجلسه فلم يمل ، و كان حافظاً صدوقاً ، وكان يعقوب أعلم منه ، وكان هو أحفظ للأنساب والأخبار ، وله من التّصانيف : النسب . الانساب على أفعل . أخبار قريش ، ويسمّى « المنمّق » . غريب الحديث . الأنواء . المشجّر . الموشّى . المختلف والمؤتلف فى‌أسماء القبائل . طبقات الشعراء . نقائض جرير والفرزدق . تاريخ الخلفاء . كنى الشعراء . مقاتل الفرسان . أنساب الشّعراء . الخيل . النّبات . مَن استُجيب دعوته . ألقاب‌القبائل كلّها . شعرلبيد . شعرابن‌الصمة . شعرالأقيسر . وغيرذلك ، مات‌بسامرّاء فى‌ذى‌الحجّة سنة خمس وعشرين ومائتين] .

و محتجب نماندكه أكابر علما وأعاظم نبهاى فرقهٔ سنّيّه ازمحمّد بن حبيب بغدادى درمؤلّفات ومصنّفات خود نقلها مى‌آرند وبا ثبات‌إفادات و إفاضات اودرأسفار دينيّهٔ خود همّت برإظهار جلالت مرتبت وعظمت منزلتش مى گمارند .

علامه أبوالمؤيد موفق بن أحمد المعروف بأخطب خوارزم در كتاب « المناقب » گفته : [الصفات ـ عن‌أبى إسحاق ، قال : لقد رأيت‌عليّاً عليه السلام أبيض‌الرّأس واللّحية ضخم البطن ربعة من‌الرّجال ، وذكر ابن مندة أنّه كان شديد الأدمة ثقيل العينين وعظيمهما ذابطن أجلح أصلع و هو إلى القصر أقرب أبيض الرّأس و اللحية ، وزاد محمّد بن حبيب البغدادى صاحب المحبر الكبير فى‌صفاته: أدم حسن الوجه ضخم الكراديس والباقى سواء] .

وأبوالعباسأحمد بن عمر بن إبراهيم الأنصاری القرطبی در « مفهم شرح صحیح مسلم » گفته : [وقول أبی سفیـان : لقد أمر أمر ابن أبی کبشة أنّه لیخافه ملك بنی‌أصفر.أمری أعلا وعظم ؛ وهومن « أمرالقوم » إذا کثروا ، ومنه قوله‌تعالی : « أمرنا مترفیها » فیمن قرأه بالتّخفیف علی أحدالوجوه ونسبة النبيّ صلّی الله علیه وسلّم لابن أبی کبشة . قـال فیه أبوالحسن الجرجانی : النّسّابة نسبتهم إیّاه لابن أبی کبشة عداوةّ له إذلم یمکنهم الطّعن فی‌نسبه الشّهیر ، وکان وهب بن أبی عبدمناف ابن زهرة جدّ أبوأمّـه یکنّی أبا کبشة و کذلك عمـرو بن زید بن أسد النّجاری أبوسلمی اُمّ عبدالمطلب کان یدعی أبا کبشة ، وکذلك أیضاً في‌أجداده من قبل اُمّه أبوکبشه جزبن غالب بن الحرث ، وهو أبوقبیلة اُم وهب بن عبد مناة أبي اُمّه‌آمنة علیه‌السّلام ، وهو خزاعیّ وهوالّذی‌کان یعبدالشّعری ، وکان أبوه من‌الرّضاعة یُدعی أبا کبشة وهوالحارث بن‌عبدالعزّی‌السّعدی ، وقال مثل‌هذا کلّه محمّد بن‌حبیب‌البغدادی وزاد أبونصربن ماکولا : أبو کبشة عمرو والد حلیمة مرضعته ، وقیـل : إنّما نسبوه لأبي کبشة لأنّه خرج من دین العرب کما فعل أبوکبشة الّذی عبدالشّعری العبور وإنّما عبدها لأنّه رآها تقطع السّماء عرضاً بخلاف سائرالنّجوم] .

و جلال‌الدین سیوطی در مؤلف ثالث « إثبات نجـات والدین جناب رسالتمآب صلّی الله علیه وآله وسلّم » گفته : [وقد أخرج ابن‌حبیب في تاریخه عن ابن عبّاس رضی‌الله عنهما ، قال : کان عدنان ومعد وربیعة ومضر وخزیمة وأسد علی دین إبراهیم (ع) فلاتذکروهم إلاّ بخیر] انتهی .

فهذا علامتهم الادیب ، ذوالفضل الرّحیب ، والمجدالقشیب، أبوجعفرمحمّدبن حبیب ، قداستأهل بإثبات‌الحدیث للتّأهیل والتّرحیب ، واستوجب بإحقاقه‌للتّنویل والتّرجیب ، فلایعدلُ عن الاذعان به ذوخبرلبیب ، ولا ینکل عن‌الإیقان به ذوبصر أریب ، فمن‌حاد عنه فهوفي‌إیمانه مسلوب حریب ، ومن ضلّ عنه فهولعُدوانه مخذول تریب ؛ فالحمد لله المهیمن الرّقیب، المجـازی الحسیب ، حیث انجزل الجاحدون فمازادهم جحدهم غیرتتبیب ، وحیل بینهم وبین مایشتهون کما فعل بأشیاعهم من قبل

إنّهم كانوا في شك مريب .

« ۲۳ - أما روایت أبوعبدالله محمد بن سعدالزهری البصری »

حدیث ثقلین را ، پس سیوطی در «درّ منثور» گفته : [وأخرج ابن سعد و أحمد والطّبراني عن أبي سعيد الخُدري ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : أيّها النّاس ! إنّي تارك فيكم ماإن أخذتم به لن تضلّوا بعدي أمرين أحد هما أكبر من الآخر : كتاب الله حبل ممدود مابين السّماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

وعلامه ابن سعد ازأجلّهٔ علماي مجدودين‌مسعودين وأفاخم كبراي ممدوحين محمودين نزد ناقدين سنّيه است .

ترجمهٔ محمد بن سعد زهری کاتب واقدی

عبد الکریم سمعانی در « أنساب » گفته : [وأبوعبد الله محمّد بن سعد بن منيع الكاتب الزّهري ، مولى بني هاشم ، وهو كاتب محمّد بن عمر الواقدي أيضاً ، سمع سفيان بن عيينة و إسماعيل بن عليّة و محمّد بن أبي فديك و أباضمرة أنس بن عياض و معن بن عيسى والوليد بن مسلم ومن بعدهم وكان من أهل الفضل والعلم وصنّف كتاباً كبيراً في طبقات الصّحابة والتّابعين والصّالحين إلى وقته فأجاد فيه وأحسن.روى عنه الحارث ابن ابي أسامة والحسين بن فهم وأبوبكر بن أبي الدنيا ،وحكى عن يحيى بن معين أنّه رماه بالكذب ، ونقل النّاقل غلط أو وهم لأنّه من أهل العدالة و حديثه يدلّ على صدقه فانّه يتحرّي في كثير من الرّوايات ، وقال ابن أبي حاتم الرّازی : سألت أبي عن محمّدبن سعد، فقال : لصدق روايته جاء إلى القواريري ، وسألته عن أحاديث فحدّثه وحكى ابن إبراهيم الحربي قال أحمد بن حنبل يوجّه في كلّ جمعة بحنبل بن إسحاق إلى ابن سعد يأخذ منه جزئين من حديث الواقدي ينظر فيهما إلى الجمعة الأخرى ثمّ يردّها ويأخذ غيرها . قال إبراهيم : ولو ذهب وسمعها كان خيراً له ، ومات في جُمادى الأُخرى سنة ثلثين ومائتين ببغداد و هو ابن اثنتين و ستّين سنة ، وكان كثير العلم والحديث والرّواية وكتب الحديث وغيره من كتب الغريب و الفقه] .

وابن خلکان در « وفیات الأعیان » گفته : [أبوعبدالله محمّد بن سعد بن منیع الزّهری البصری کاتب الواقدی ،کان أحد الفضلاء الأجلاّء ، صحب‌الواقدی المذکور قبله زماناً ، وکاتب له فعرف به وسمع سفیان بن عُیینة وأنظاره ، وروی عنه أبوبکر ابن‌أبي‌الدّنیا وأبومحمّد الحارث بن أبی اُسامة التّمیمی وغیرهما ، وصنّف کتاباً کبیراً في‌طبقات الصحابة والتّابعین والخلفاء إلی وقته فأجاد فیه وأحسن وهو یدخل‌في‌خمس عشر مجلّدة ، وله «طبقات» اُخری‌صغری وکان صدوقاً و ثقة و یقال :اجتمعت کتب الواقدی عند أربعة أنفس،أوّلهـم کاتبه محمّد بن سعد المذکور وکان کثیر العلم واسع الحدیث والرّوایة کثیرالکتب،کتب الحدیث والفقه وغیرهما ، وقال الحافظ أبوبکر صاحب « تاریخ بغداد » في حقّه : ومحمّد بن سعد عندنا من أهل العدالة، وحدیثه یدلّ علی تصدیقه فإنّه یتحرّی في کثیر من‌روایات، وهو من موالي الحسین بن عبد الله بن العبّاس بن عبدالمطّلب ، و توفّی في یوم الأحد لأربع خلون من جمادی الاُخری سنة ثلثین ومائتین ببغداد ، و دفن في مقبرة باب‌الشّام و هو ابن اثنتین وستّین سنة ، رحمه الله تعالی] .

و ذهبي در « تذکرة الحفّاظ » گفته : [محمّدبن سعد الحافظ العلاّمة أبوعبدالله البصری ، مولی بني هاشم ، مصنّف « طبقات » الکبیروالصّغیر و مصنّف«التّاریخ» ، ویعرف بکاتب‌الواقدی، سمع هشیماً وسفیان بن عُیینة وابن علیّة والولید بن مُسلم وطبقتهم وأکثر، و عن محمّد بن عمر الواقدی و تنزّل في الروایة إلی یحیی بن معین وأقرانه ، حدّث عنه ابن أبی الدّنیا وأحمد بن یحیی البلاذری والحرث بن أبی اُسامة و الحسین بن فهم و آخرون . قال ابن فهم : کان کثیر العلم کثیر الکتب ، کتب الحدیث والفقه والغریب ، قال : وتوفّی في جمادی الآخرة سنة ثلاثین ومائتین عن اثنتین وستّین سنة] .

و نیز ذهبی در « عبر» دروقائع سنه ثلاثین ومائتین گفته : [وفیها الامام‌الحبر أبوعبدالله محمّد بن سعد الحافظ‌کاتب الواقدی وصاحب «الطبقات» و« والتاریخ » ببغداد في جمادی الآخرة وله اثنان وستّون سنة ، روی عن سفیان بن عیینة وهشیم وخلق

كثير . قال أبوحاتم : صدوق] .

و نیز ذهبی در « کاشف » گفته : [محمد بن سعد الكاتب مولى بنی هاشم ؛ عن هشيم وابن عيينة وخلق مات سنة ۲۳۰ قاله (ظ) « د » حكاية . قال الخطيب: هومن أهل العدالة، قيل : كان كثير العلم كثير الكتب كثير الحديث ، مات و هو ابن اثنتين وستين سنة] .

وابن حجر عسقلانی در « تقریب » گفته : [م . ع . محمد بن سعد بن منيع الهاشمی ، مولاهم البصری ، نزيل بغدادكاتب الواقدی ، صدوق فاضل من العاشرة، مات سنة ثلثين وهو ابن اثنتين وستين] .

وجلال الدين سيوطی در « طبقات الحفاظ » گفته : [محمد بن سعد بن منيع البصري الحافظ كاتب الواقدی نزيل بغداد ، روی عن أبی داود الطيالسی والواقدی و هشيم و ابن عيينة والوليد بن مسلم وخلق كثير ، و عنه أبوبكر بن أبي الدنيا والحارث بن أبی أسامة . قال الخطيب :كان من أهل العلم والفضل وصنف كتاباً كبيراً في طبقات الصحابة والتابعين ومن بعدهم إلى وقته فأجاد و أحسن ، مات سنة ۲۳۰] .

ومولوی صديق حسن خان معاصر در « تاج مكلل » گفته : [أبوعبدالله محمد بن سعدالزهري كاتب الواقدی كان أحد الفضلاء والنبلاء ، صحب الواقدي وسمع سفيان بن عيينة وأنظاره ، روی عنه أبوبكر بن أبي الدنيا و أبومحمد الحرث بن أبي أسامة التميمي،وصنف كتاباً كبيراً في طبقات الصحابة والتابعين و الخلفاء إلى وقته فأجاد فيه وأحسن وهو يدخل في خمس عشرة مجلدة ، وكان صدوقاً ثقة وكان كثير العلم غزيرالحديث والرواية كثير الكتب ، كتب الحديث والفقه وغيرهما . قال الخطيب في « تاريخ بغداد » : محمد بن سعد عندنا من أهل العدالة ، وحديثه يدل على صدقه فانه يتحری في كثيرمن روايته ، وهومن موالی بني عباس، توفي سنة ۲۳۰ ببغداد ، رحمه الله تعالى] .

و نيز مولوی صديق حسن خان معاصر در « إتحاف النبلا » گفته : [محمد بن

سعد بن منيع الزّهرى كاتب الواقدى أحدى از فضلاء نبلاى أجلاّست . سماعت از سفيان بن عيينة وأنظار او دارد، ازوى أبوبكر بن أبي الدّنيا وحارث بن أبى (ظ) أسامه راوى اند . كتابى كبير دارد درطبقات صحابه وتابعين وخلفاء تاوقت خود خيلى خوب وجيّد واقع شده ودر پانزده مجلّدست ، صدوق ثقه بود كثير العلم غزير الحديث والرّواية كثير الكتب ، كتب الحديث والفقه وغيرهما . وفاتش درسنهٔ ثلاثين ومائتين دربغداد بوده وهوابن اثنتين وستّين سنة ٦٢] .

فهذا ابن سعد حافظهم الثّقة الثّبت المتّفق على وثوقه كلّ الاتّفاق، المقبول المرضيّ عند جهابذتهم والحذّاق ، قدروى هذا الحديث المنير المبهر الايتلاق ، و حدّث بهذا الخبر الأثير المعجب الاعتلاق ، فيالله و لعصبة الافك والاختلاق ، المؤثرين للخيبة والاخفاق ، كيف عافوه و هو حالى المذاق ، وأنكروه و هو حسن السّياق ، وتنكّبوا عنه وهو طريف الانباء بديع الافلاق ، وتعاموا عنه وهو متبلج المنار مزدهر الاشراق .

﴿ ٣٣ - أما روايت أبو محمد خلف بن سالم المخرمى المهلبى مولاهم السندى ﴾

حديث ثقلين را ، پس درماسيأتي إنشاءالله تعالى ازحاكم در كتاب « المستدرك على الصّحيحين » وروايت أخطب خوارزم در كتاب « المناقب » بحدّ تحقيق و ثبوت خواهد رسيد . دراينجا نبذى ازمآثرعاليه ومفاخر غاليه خلف بن سالم برزبان ناقدين أعاظم اين قوم بايدشنيد .

أبوحاتم محمد بن حبان بستى در « كتاب الثقات » گفته : [خلف بن سالم المخرمي، كنيته أبومحمّد يروى عن يحيى القطّان وابن مهدى . ثنا عنه أحمدبن الحسين ابن عبد الجبّار الصّبيعى الصّوفى ، مات في آخر رمضان سنة إحدى وثلثين و مائتين ، وكان من الحفّاظ المتقنين] .

وأبوسعد عبدالكريم سمعانى در « أنساب » در نسبت « مخرمي » گفته : [والمشهور بهذه النّسبة : أبو محمّد خلف بن سالم المخرمى ، يروى عن يحيى بن سعيد

القطّان وعبدالرحمن بن مهدی . قال أبوحاتم بن حبّان : خلف بن سالم ، کان من الحفّاظ المتقنین ، حدّثنا عنه أحمد بن الحسن بن عبدالجبّار الصوفي ، مات في آخر رمضان سنة إحدى وثلثين ومائتين] .

و ذهبی در « تذکرة الحفّاظ » گفته : [خلف بن سالم الحافظ المجود أبومحمّد السّندی مولی المهلّب من أعیان الحفّاظ بغداد (ببغداد . ظ) یروی عن هشیم وأبي بکر بن عیاش وعبدالرّزّاق والطّبقة . وعنه أحمد بن خیثمة والحسن بن علي المعمري وأبوالقاسم البغوي وآخرون ، وأخرج النسائی عن رجل عنه ، مات سنة إحدی وثلثین ومائتین ، وکان یتتبّع الغرائب . قال المروزي : سألت أباعبدالله عنه فقال : ما اعرفه بکذب نقموا علیه تتبّعه هذه الأحادیث . و قال یحیی بن معین : صدوق ، وقال یعقوب بن شیبة : کان ثقةً ثبتاً أثبت من مسدّد والحمیدی . قلت : ویروی عنه أحمد بن الحسن الصّوفی ، وقال : توفّي لسبع بقین من رمضان من سنة إحدی وثلثین ومائتین ؛ رحمه الله] .

و نیز ذهبی در « کاشف » گفته : [خلف بن سالم المخرمی أبومحمّد الحافظ عن هشیم و ابن إدریس ؛ و عنه عثمان الدّارمی والبغوی ؛ و ثقه النّسائی ؛ توفّي ۲۳۱] .

وابن حجر عسقلانی در« تهذیب التهذیب » گفته : [خلف بن سالم المخرمی أبومحمّد المهلّبی ، مولاهم السّندی البغدادی الحافظ ، روی عن هشیم و ابن علیّة و عبدالرّزّاق وابن نمیروغندروأبی أحمدالزّبیري ومعن بن عیسی القزّازویحیی القطّان ویعقوب وسعد ابني ابراهیم بن سعد قرادین (الزهریین . ظ) وعنه أبوبکرأحمدبن علی بن سعید المروزي وأحمد بن علي الأبّار و عبّاس الدّوری وعثمان الدّارمي و یعقوب بن شیبة وأحمد بن الحسن بن عبدالجبّارالصّوفی وأبوالقاسم البغوی،في آخرین قال الآخرین (الأخری .ظ) عن أبی داود : سمعت من خلف بن سالم خمسةأحادیث سمعها من أحمد . قال : وکان أبوداود لایحدّث عن خلف ، وقال علی بن سهل بن المغیرة عن أحمد : لایشكّ في صدقه . قال المروزي عن أحمد : نقموا علیه تتبّعه هذه

الأحاديث . قلت : هو صدوق ، قال : ماأعرفه بكذب مع أنّه قد دخل مع الأنصاري في شيء وقال عبدالخالق بن منصور عن يحيى بن معين : صدوق، قلت : إنّه كان يحدّث بمساوي الصّحابة.قال : قد كان يجمعها، وأمّا أن يحدّث بها فلا . وقال ابن أبي خيثمة عن ابن معين : ليس به المسكين بأس لولا أنّه سفيه ! وقال يعقوب بن شيبة : كان ثقة ثبتا وذكره في موضع آخر في حديث خالفه فيه الحميدي ومسدّد، فقال يعقوب : وكان خلف أثبت منهما . وقال النسائي : ثقة ذكره ابن حبّان « في الثّقات » . وقال : كان من الحذّاق المتقنين ، قال الصّوفي : مات في آخر رمضان سنة إحدى وثلثين و مائتين وهو ابن تسع وتسعين سنة وقال غيره : سبعين . قلت :و كذا أرّخه ابن أبي خيثمة والبخاري وفاته ، وقال عليّ بن أحمد بن نصر : مات سنة اثنتين وثلثين، قال الخطيب : والأوّل أصحّ ،وقال ابن سعد: كان قد صنّف المسند و كان كثير الحديث ، وقال حمزة الكناني: خلف بن سالم ثقة مأمون من نبلاء المحدّثين] .

وعلامه جلال الدين سيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته : [خلف بن سالم المخرمي أبو محمّد المهلبي مولاهم البغدادي الحافظ السّندي ، روى عن ابن عليّة وبهز بن أسد وأبي أسامة حمّاد بن أسامة وابن المهدي ، وعنه أبوبكر المروزي وعبدالله بن محمّد البغوي وابن أبي الدّنيا وعبّاس الدوري و عثمان بن سعيد الرازي ، قال يعقوب ابن شيبة: كان أثبت من الحميدي ومسدّد ، وقال ابن حبّان : كان من الحذّاق المتقنين، مات في رمضان سنة إحدى وثلثين ومائتين] انتهى .

فهذا خلف بن سالم ، حافظهم الثّقة المتقن العالم ، و بارعهم الثّبت النّبيل السّالم ، قد أبان طريق الحقّ بواضحات المعالم ، وأوضح سبيل الصدق الموصل إلى خير العوالم ، فلا يجحد الحديث بعد ذا إلاّ مسرف على نفسه ظالم، ولاينكره إلاّ جادع مارن أنفه بكفّه صالم ، والله وليّ التّوفيق لكلّ مقبل على الخير مسالم .

﴿ ٢٤ - اما روايت زهير بن حرب بن شداد ، أبوخيثمة النسائي ﴾

حديث ثقلين را ، پس مسلم در « صحيح » خود آورده [حدّثني زهير بن حرب وشجاع بن مخلّد جميعا عن ابن عليّة . قال زهير: حدّثنا إسمعيل بن إبراهيم ،

حدّثنی أبوحیّان ، قال : انطلقت أنا وحصین بن سبرة وعمرو بن مسلم إلی زیدبن أرقم فلمّا جلسنا إلیه قال له حصین: لقد لقیتَ یازید خیراً کثیراً: رأیتَ رسول‌الله صلّی الله علیه وسلّم ، وسمعتَ حدیثه ، وغزوتَ معه ، وصلّیتَ خلفه ؛ لقدلقیتَ یا زید خیراً کثیراً، حدّثنا یا زید ما سمعتَ من رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم ! قال: یا ابن أخی ! والله لقد کبرت سنّی وقدم عهدی ونسیتُ بعض الّذی کنتُ أعی من رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم ، فما حدّثتکم فاقبلوه وما لا فلا تکلّفونیه . ثم قال : قام رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم یوما فینا خطیباً بماء یُدعی خمّاً بین مکّة والمدینة ، فحمد الله و أثنی علیه ووعظ وذکّر ثم قال : أمّا بعد ؛ ألا أیّها النّاس ! فإنّما أنا بشر یوشك أن یأتی رسول ربّی فأجیب ، و أنا تارك فیکم الثّقلین أوّلهما کتاب‌الله فیه‌الهدی والنّور فخذوا بکتاب‌الله و استمسکوا به . فحثّ علی کتاب الله و رغّب فیه ثمّ قال : و أهلبیتی ، أذکّرکم الله في أهل بیتی ، أذکّرکم الله في أهل بیتی، أذکّرکم الله في أهل بیتی. فقال له حصین: ومَن أهل بیته یازید؟ ألیس نساؤه من أهل بیته ؟قال: نساؤه من أهل بیته ولکنّ أهل بیته من حرم الصّدقة بعده . قال : ومن هم؟قال: هم آل علی وآل عقیل و آل جعفر وآل عبّاس . قال : کلّ هؤلاء حرم الصّدقه ؟ قال : نعم !] .

وزهیر بن حرب ، صاحب فضل زاهر ونبل باهر نزد محقّقین قوم میباشد **محمد بن طاهر مقدسی** در « أسماء رجال صحیحین » گفته : زهیر بن شدّاد النّسائی ، یکنّی أبا خیثمة سکن بغداد ، سمع جریر بن عبدالحمید و

ترجمه زهیر بن حرب نسائی

یعقوب بن إبراهیم بن سعد و محمّد بن فضیل و وهب بن جریر عندهما، ووکیعاً وابن عیینه وابن علیّة ویزید بن هارون وعمر ابن یونس ویحیی بن سعید القطّان وعبدالصّمد وهاشم بن القاسم وأباالولید الطّیالسی و عفّان بن الازرق وإسحاق الازرق و حُجین بن المثنی وعبدالله بن نمیر وروح بن عبادة و أبا معویة ومعاذ بن هشام و أبا عامر العقدی وعبیدالله المقرّی وابن مهدی وأباعاصم وشبابة ومروان و أبا أحمد الزّبیری وحسین بن محمّد وعبدالله المقری بن ادریس و محمّد ابن عبید وعلیّ بن حفص وحجاج بن محمّد وعبدة بن سلیمان والحسن بن موسی والولید

ابن مسلم و عثمان بن عمرو و هشيماً و إسحاق بن عيسى و إسماعيل بن أبي أويس ومحمّد بن حميد المعمّري ومعن بن عيسى و زيد بن الحبّاب وحميد بن عبد - الرّحمان الرّواسي وحبّان بن هلال وعمرو بن عاصم ويونس بن محمّد و أحمد بن إسحاق الحضرمي و أبا نعيم الفضل و بشر بن السّري و معلّى بن منصور بن مالك عند مسلم . مات أبوخيثمة في ربيع الآخر سنة أربع و ثلثين ومائتين وهو أربع وسبعين سنة و كان متقنا ضابطا ، روى عنه البخاري ومسلم] .

وأبوسعد عبدالكريم سمعاني در « كتاب الانساب » نسبت نسائي گفته : [و أبوخيثمة زهير بن حرب بن شدّاد النّسائي . كان اسم جدّه استال فعرّب وجعل شدّاد. وأبوخيثمة نسائي سكن بغداد وحدّث بها عن سفيان بن عيينة وهشيم بن بشير وإسماعيل ابن علية وجرير بن عبدالحميد ويحيى بن سعيد القطّان وأبي معاوية الضّرير ووكيع ابن الجرّاح وغيرهم. روى عنه ابنه أبوبكر أحمد بن أبي خيثمة و يعقوب بن شيبة و محمّد بن إسمعيل البخاري و مسلم بن الحجّاج و أبو داود السّجستاني و أبو عيسى التّرمذي و أبوزرعة و أبو حاتم الرّازيان ، وكان ثقة ثبتاً حافظا متقنا مكثراً من الحديث .قال الفريابي: سألت محمّد بن عبدالله بن نمير :ايّما أحبّ إليك :أبوخيثمة أو أبوبكر بن أبي شيبة ؟ فقال: أبوخيثمة، وجعل يطري أبا خيثمة و يضع بن أبي بكر ومات أبوخيثمة في شعبان سنة أربع وثلثين ومائتين في خلافة جعفر المتوكّل وهو ابن أربع وسبعين سنة] .

و مزي در « تهذيب الكمال » بترجمه اوعلى ما نقل عنه گفته : [قال أبوحاتم صدوق ؛ وقال يحيى : ثقة ، و قال « س » : ثقة مأمون ؛ وقال الحسين بن فهم : ثقة ثبت ، وقال أبوبكر الخطيب :كان ثقة ثبتا حافظاً متقنا] .

و ذهبي در « تذكرة الحفّاظ » گفته :[خ.م.د.س.ق. أبوخيثمه زهير بن حرب النّسائي الحافظ الكبير محدّث بغداد ، سمع هشيماً و ابن عيينة وجريراً وابن إدريس وأمما ، و عنه ابنه الحافظ أبوبكر أحمد والبخاري ومسلم و أبو داود والقزويني و أبو يعلى الموصلي و البغوي، وثّقه ابن معين وغيره ، وقال يعقوب بن شيبة : هو أثبت من أبي بكر بن أبي شيبة ، وقال النّسائي : ثقة مأمون ، وقال الفريابي : سألت ابن نمير عن

أبي خيثمة و أبى بكر بن أبى شيبة : أيّما أحبّ إليك : أبو خيثمة أو أبوبكر ؟ فقال: أبو خيثمة ، وجعل يطريه توفّى سنة أربع وثلثين و مائتين عن أربع وسبعين سنة، أخبرنا علي بن احمد الهاشمى ، أنا : محمد بن أحمد القطيعى ، أنا : أبوبكر بن الزاغوني ، أنا: محمد بن محمد ، أنا : ابو طاهر المخلص أنا : أبوالقاسم البغوى ، أنا : أبو خيثمة زهير بن حرب و شجاع بن مخلد والحسن بن عرفة ؛ قالوا : ثنا : هشيم ، قال: نا : حميد ، عن أنس ، قال : قال رسول صلّى الله عليه وسلّم: إعتدلوا في صفوفكم وتراصوا فإنّي أراكم من وراء ظهري . زاد شجاع والحسن : قال أنس : فلقد رأيت أحدنا يلصق منكبه بمنكب صاحبه وقدمه بقدمه فلو ذهبت أفعل هذا اليوم لنفر أحدكم كأنّه بغل شموس].

و نيز ذهبى در « كاشف » گفته : [خ . م . د . س . ق . زهير بن حرب أبو خيثمة النسائى محدّث بغداد، عن جرير وهشيم ، وعنه خ . م . د . ق و أبويعلى. قال ابن شيبة : أثبت من أبى بكر بن أبى شيبة ، عاش أربعاً و سبعين سنة ، توفي ٢٣٤] .

و نيز ذهبى در « عبر » در وقائع سنة أربع و ثلاثين ومائتين گفته : [و فيها - الامام أبوخيثمة زهير بن حرب النسائى الحافظ ببغداد في شعبان وله أربع وسبعون سنة رحل وكتب الكثير عن هشيم وطبقته و صنّف و هو والد صاحب التاريخ أحمد بن أبى خيثمة] .

و يافعى در « مرآة الجنان » در وقائع سنة أربع و ثلاثين و مائتين گفته : و فيها توفّى الامام الحافظ أبوخيثمة زهير بن حرب] .

و ابن حجر عسقلانى در « تهذيب التهذيب » گفته : [زهير بن حرب بن شدّاد الحرشي ابوخيثمة النسائى ، نزيل بغداد ، مولى بني الحريش بن كعب وكان اسم جدّه اشتال فعرّب شدّاداً ، وروى عن عبدالله بن إدريس و ابن عيينة و حفص بن غياث و حميد بن عبدالرّحمان الرّواسي وجرير بن عبدالحميد و ابن عليّة وعبدالله بن نمير و عبدالرّزّاق وعبدة بن سليمان وعمرو بن يونس اليمامى ومروان بن معاوية و معاذ بن هشام و هشيم القطّان و أبى النّضر و خلق ، وعنه البخاري ومسلم وأبوداود وابن ماجة وروى له النسائي بواسطه أحمد بن علي بن سعيد المروزي و ابنه أبوبكر بن أبى خيثمة وأبو

زرعة وأبو حاتم وبقي بن مخلد و إبراهيم‌الحربی وموسی بن هارون و ابن أبي‌الدّنيا و يعقوب بن شيبة و أبو يعلی‌الموصلی وجماعة . قال معاوية عن ابن معين :ثقة ،وقال علي بن جنيد عن ابن معين : يكفی قبيلة ، وقال أبو حاتم : صدوق ، وقال يعقوب بن شيبة : زهير أثبت من عبدالله بن أبي شيبة . وكان في عبدالله تهاون بالحديث لم يكن يفصل هذه‌الأشياء ، يعنی‌الألفاظ ،وقال جعفر‌الفريابی : قلت لابن نمير :أيّهما أحبّ إليك ؟ فقال : أبو خيثمة حجّة ، وجعل يطری و يضع من أبي بكر، وقال الاجری : قلت لأبي‌داود : كان أبو خيثمة حجّة في‌الرّجال ، ماكان حسن علمه . وقال النسائي، ثقة‌مأمون و قال الحسين بن فهم : ثقة ثبت ، و قال أبو بكر الخطيب : كان ثقة ثبتاً حافظاً متقناً ، قال محمّد بن عبدالله‌الحضرمی وغيره : مات سنة ٢٣٤ . وقال أبو بكر :ولد أبي سنة ١٦٥ ومات ليلة الخميس لسبع خلون من شعبان وهو ابن اربع و ثمانين سنة . قلت . وحكی‌الخطيب عن أبي غالب علي بن أحمد‌النّاظر أنّه‌توفّي سنة اثنتين و ثلثين ،قال الخطيب : هذا وهم والصّواب سنة أربع ، و قال أبوالقاسم البغوی : كتب عنه ، وقال ابن قانع : كان ثقة ثبتاً ، وقال صاحب «الزّهرة» : روی عنه مسلم ألف حديث ومائتي حديث وإحدی وثمانين حديثاً ، و قال ابن أبي حاتم في «الجرح والتّعديل» سئل عنه أبی : فقال : ثقة صدوق ، وقال ابن وضّاح : ثقة‌من ثقات لقيته ببغداد ، و قال ابن حبّان في « الثّقات » كان متقناً ضابطاً من أقران يحيی بن‌معين].

و نيز ابن‌حجر در «تقريب» گفته: [خ . م . د . س . ق . زهير بن حرب بن شدّاد أبو خيثمة‌النّسائی نزيل‌بغداد ؛ ثقة ثبت روی عنه مسلم أكثر من‌ألف حديث من‌العاشرة ، مات سنة أربع وثلثين و هو ابن أربع و سبعين] .

و علامه جلال الدين سيوطی در «طبقات‌الحفّاظ» گفته : [أبو خيثمة‌زهير ابن حرب بن شدّاد‌الخرشی النسائی‌نزيل بغداد ، روی عن إسماعيل بن علية‌وبشر‌بن السّری و جرير بن‌عبدالحميد و حفص بن غياث و روح بن عبادة و ابن عيينة ،وعنه البخاری و أبو داود و ابن ماجه و إبراهيم‌الحربی و ولده أبوبكر بن أبي خيثمة‌و

أبوبكر المروزي و أبو يعلى الموصلي والحارث بن أبي أسامة و بقي بن مخلد وابن أبي الدنيا و أبو زرعة الرازي و أبو حاتم و يعقوب بن شيبة وغيرهم ، قال يعقوب بن شيبة : زهير أثبت من أبي بكر بن أبي شيبة ، وقال الاجري قلت: لأبي داود : أبوخيثمة حجّة في الرّجال ، قال : ماكان أحسن علمه ، وقال الخطيب ، كان ثقة ثبتاً حافظاً متقناً ؛ وله سنة ١٠٦ ومات ليلة الخميس لسبع خلون من شعبان سنة ٢٣٤]. إنتهى.

فهذا أبو خيثمة زهير بن حرب بن شداد ، حجّتهم الرّحلة المشدود إليه الرّحال من الأمصار والبلاد ، قد روى هذا الحديث المستطاب المستجاد ، بالسّند المتّصل و صحيح الأسناد ، عن سيّد الأنبياء الأمجاد ، عليه وآله آلاف السّلام من ربّ العباد ، مابقيت السّبع الشّداد ، و إلى يوم يقوم فيه الأشهاد ، فلايحيد عن الإذعان إلاّ من ضرب على قلبه بالاسداد ، ولا يكابد أهل الإيمان إلاّ من مالا أهل الكفر والإلحاد

﴿ ٢٥ - امارو ايت شجاع بن مخلد الفلاس أبو الفضل البغوى ﴾

حديث ثقلين را ، پس از عبارت «صحيح مسلم» كه آنفاً گذشته واضح و لائح گرديد .

شجاع بن مخلد از اعاظم حفّاظ ثقات و أفاخم نبلاء رفيع الدّرجات اين حضرات ميباشد .

ترجمة ابو الفضل شجاع بن مخلد فلاس بغوى

و **محمد بن طاهر مقدسي** در «رجال صحيحين» گفته : [شجاع بن مخلد البغوى سكن بغداد ، يكنّى أبا الفضل ، سمع يحيى بن زكريّا و إسماعيل بن عليّة و حسين الجعفي ، مات سنة خمس و ثلثين و مائتين ،روى عنه مسلم] .

و **عبد الغني بن عبد الواحد مقدسي** در كتاب «الكمال» گفته : [شجاع بن مخلد البغوى ، أبو الفضل البغدادي سكن بغداد ، روى عن سفين و هشيم بن بشير و عبدة بن سليمان ووكيع بن الجرّاح و مروان بن معوية و إسماعيل بن عليّه و أبي عاصم النّبيل، روى عنه مسلم وأبو داود و إبراهيم بن إسحاق الحربي و عبدالله المنادي و موسى بن هارون و عبدالله بن محّمد بن عبدالعزيز البغوى وأحمد بن الحسن بن عبد

عبدالجبّار الصّوفي وحامد بن محمّد بن شعيب البلخي وابن ماجة . قال عبدالله بن أحمد بن حنبل (عن أبيه . ظ) : سألت عنه يحيى بن معين ، قال : أعرفه ليس به بأس ، نعم الشّيء أو نعم الرّجل ثقة ، وقال صالح بن محمّد : هوصدوق ، وقال الحسين بن فهم: هو من أبناء أهل خراسان من الغز (الغور . ظ) وهو ثبت ثقة ، توفّى ببغداد لعشر خلون من صفر سنة خمس وثلثين ومائتين ، وحضره بشر كثير ودفن في مقبرة باب التّبن وأخبرنا زيد بن الحسن ، أنبأ : عبدالرّحمن بن محمّد أبومنصور ، أنبأ : أحمد بن على أنبأ : أحمد بن أبي جعفر ، ثنا : محمّد بن العبّاس الحرار ، أنبأ أبو أيّوب سليمن بن اسحاق الحلاّب ، قال : سمعت إبراهيم الحربي يقول : حدّثني شجاع بن مخلد ولم نكتب هيهنا عن أحد خير منه ؛ قال : لقيني بشر بن الحرث و أنا اُريد مجلس منصور بن عمّار ، فقال : وأنت أيضاً ياشجاع ؟ إرجع ! إرجع ! فرجعتُ] .

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ اوعلى مانقل عنه گفته : [قال أحمد: سألت يحيى عنه ، فقال : أعرفه ليس به بأس نعم الشيخ ، أو نعم الرجل ثقة ، وقال صالح بن محمّد البغدادى : صدوق ، وقال إبراهيم الحربي : لم نكتب ههنا عن أحد خير منه ، وذكره ابن حبّان في « الثّقات »] .

وذهبى در « كاشف » گفته : [م . د . ق . شجاع بن مخلّد البغوى الفلاّس عن هشيم وإسماعيل بن عيّاش ، وعنه م . د . ق . والبغوى ، حجة خير ، مات ٢٣٥].

و ابن حجر عسقلانى در « تهذيب التهذيب » گفته : [م . د . ق . شجاع ابن مخلّد الفلاّس أبوالفضل البغوى ، نزيل بغداد ، روى عن إسماعيل بن عيّاش وابن عليّه وهشيم ووكيع وابن عيينة ويحيى بن زكريّا بن أبي زائدة وعبدة بن سليمان وحسين بن على الجعفي وغيرهم ، وعنه مسلم وأبوداود وابن ماجة وإبراهيم الحربى ومحمّد بن عبدالله بن المناوي وموسى بن هرون الحمّال ومحمّد بن عبدوس بن كامل السّرّاج وأحمد بن الحسن بن عبدالجبّار الصّوفي وأبوالقسم البغوى وغيرهم . قال ابن معين: أعرفه ليس به بأس ، نعم الشّيخ ثقة ، وقال إبراهيم الحربى : حدّثني شجاع بن مخلد؛ ولم نكتب ههنا عن أحد خير منه ، وذكره ابن حبّان في « الثّقات » ، وقال هارون

الحمّال : ولد سنة ۱۵۵ ، وقال الحسن بن فهم : ثقة ثبت ، توفّي ببغداد في صفرسنه ۲۳۵ ، وفيها أرّخه مطين . قلت : وابن قانع ، وقـال ثقة ثبت ، وقال أبوزرعة : ثقة ، وقال أحمد : كان ثقة وكان كتابه صحيحاً حكاه ، واللاّ لكائی وقال الخطيب له : تفسير] انتهی .

و هذا شجاع بن مخلد الفلاس ، ثبتهم البـارع فی هذا الشّأن بالمزاولة والمراس ، قد روی هذا الحديث الطّيّب الأنفاس ، المزری نفحاته بكلّ وردوآس الّذی شفی القلوب وأزال الإبلاس ، وأزاح الكروب وزاد الإيناس ، فلايماريه بالشكّ والارتياب والوسواس ، إلاّ من بلی لعمهه فی الضّلال بالانتكاس والارتكاس ،

﴿ ۳۶ - أما روايت ابوبكر عبدالله بن محمد العبسی الكوفی المعروف بابن أبی شيبه ﴾

حديث ثقلين را ، پس مرزامحمّد بدخشانی در « مفتاح النّجا » گفته [وأخرجه ابن أبی شيبه والخطيب في « المتّفق والمفترق » عنه ، أي عن جابر بلفظ «إنّی تركت فيكم ما لن تضلّوا بعدی إن اعتصمتم به كتاب الله وعترتي أهل بيتي] .

و ابن أبی شيبه اينحديث را بروايت زيد بن أرقم نيز روايت كرده چنانچه سابقاً از روايت « صحيح مسلم » دانستی ودرما بعد نيز انشاء الله تعالی خواهد آمد .

ومفاخر ظاهره و مآثر باهرهٔ ابن أبی شيبه بحمد الله تعالی در مجلّد حديث ولايت بتفصيل از كتب رجاليّهٔ قوم دانستی ، دراينجا بر بعضی از عبارات إكتفا ميرود .

محمد بن طاهر مقدسی در « رجال صحيحين » گفته : [عبدالله بن محمّد بن أبي شيبة واسمه إبراهيم بن عثمان العبسی الكوفي أبوبكر أخو عثمان والقاسم ، سمع أبا اُسامة وسفين ابن عيينة وجعفر بن عون وجماعة عندهما، روی عنه البخاری ومسلم . قال البخاري : مات يوم الخميس خلون من المحرّم سنة خمس وثلاثين و مائتين] .

ترجمهٔ ابن أبی شيبه عيسی كوفی

و محمد بن أحمد ذهبي « در سير النّبلا » گفته : [ابن أبي شيبة عبد الله ابن محمّد بن القاضي أبي شيبة ابراهيم عثمان بن خواستي - الامام العلم سيّد الحفّاظ وصاحب الكتب الكبار « المسند » و « المصنّف » و « التّفسير » أبوبكر العبسي ، مولاهم الكوفي أخو الحافظ عثمان بن أبي شيبة و القاسم بن أبي شيبة الضّعيف ، فالحافظ إبراهيم بن أبي بكر هو ولده والحافظ أبوجعفر محمّد بن عثمان هو ابن أخيه فهم بيت علم ، وأبوبكر أجلّهم وهو من أقران أحمد بن حنبل وإسحاق بن راهويه وعليّ بن المديني في السّنّ والمولد والحفظ ويحيى بن معين أسنّ منهم بسنوات . طلب أبوبكر العلم وهو صبيّ ، وأكبر شيخ له هو شريك بن عبد الله القاضي سمع منه و من أبي الأحوص سلام بن سليم وعبد السّلام بن حرب وعبد الله بن المبارك وجرير بن عبد الحميد وأبي خالد الأحمر وسفيان بن عيينة وعلي بن مسهر وعبّاد بن العوّام و عبد الله بن إدريس وخلف بن خليفة الّذي يقال إنّه تابعيّ وعبد العزيز بن عبد الصمد العمى و عليّ بن هاشم بن البريد وعمر بن عبيد الطّنافسي وإخوته محمّد ويعلى وهشيم بن بشير وعبد الأعلى بن عبد الأعلى ووكيع بن الجرّاح ويحيى القطّان وإسماعيل بن عيّاش وعبد الرّحيم بن سليمان وأبي معوية ويزيد بن المقدام و مرحوم العطّار وإسماعيل ابن علّية وخلق كثير بالعراق والحجاز و غير ذلك ، وكان بحراً من بحور العلم وبه يضرب المثل في قوّة الحفظ ، حدّث عنه الشّيخان وأبوداود وابن ماجة وروى النّسائي عن أصحابه ولاشيء له في « جامع أبي عيسى » و روى عنه أيضاً محمّد بن سعد الكاتب و محمّد بن يحيى وأحمد بن حنبل وأبوزرعة وأبوبكر بن أبي عاصم وبقى بن مخلد ومحمّد ابن وضاح محدّثا الأندلس والحسن بن سفيان و أبويعلى الموصلي وجعفر الفريابي وأحمد بن الحسن الصّوفي وحامد بن سعيد وصالح جزرة والهيثم بن خلف الدّوري وعبيد بن غنام ومحمّد بن عبدوس السّرّاج والباغندي ويوسف بن يعقوب النيسابوري وعبدان وأبوالقاسم البغوي وأمم سواهم . قال يحيى بن عبد الحميد الحماني : أولاد ابن أبي شيبة من أهل العلم كانوا يزاحمونا عند كلّ محدّث ، وقال أحمد بن حنبل : أبوبكر صدوق و هو أحبّ إليّ من أخيه عثمان ، وقال أحمد بن عبد الله العجلي :

كان أبوبكر ثقة حافظاً للحديث ، و قال عمرو بن علي الفلاّس : مارأيت أحداً أحفظ من أبي بكر بن أبي شيبة قدم علينا مع عليّ ابن المديني فسرد الشيبا ني أربع مائة حديث حفظاً وقام ، وقال الإمام أبوعبيد الله : انتهى الحديث إلى أربعة وأبوبكر بن أبي شيبة أسردهم له، وأحمد بن حنبل أفقههم فيه ويحيى بن معين أجمعهم له وعليّ بن المديني أعلمهم به . قال محمّد بن عمر بن العلاء الجرجاني : سمعت أبابكر بن أبي شيبة وأنا معه في جبّانة كندة فقلت له : يا أبابكر! سمعت من شريك وأنت ابن كم ؟ قال : و أنا أربع عشرة سنة و أنا يومئذ أحفظ للحديث منّي اليوم . قلت : صدق والله وأين حفظ المراهق من حفظ من هو في عشر الثمانين . قال الجرجاني : فسألت يحيى بن معين عن سماع أبي بكر بن أبي شيبة من شريك فقال : أبو بكر عندنا صدوق وما يحمله على أن يقول « وجدت في كتاب أبي بخطّه » : وقال وحدّث عن روح بن عبادة بحديث الدّجّال و كنّا نظنّه سمعه من أبي هشام الرفاعي قال عبدان الاهوازي كان أبوبكر يقعد إلى الاسطوانة و أخوه ومشكدانة و عبدالله بن البراد و غيرهم كلّهم سكوت إلاّ أبوبكر فانّه يهدر ، قال ابن عدي : هي الاسطوانة الّتي كان يجلس اليها ابن عقدة ، وقال لي ابن عقدة : هذه هي أسطوانة عبدالله بن مسعود جلس إليها بعده علقمة وبعده إبراهيم و بعده منصور و بعده سفيان الثوري و بعده وكيع وبعده أبوبكر بن أبي شيبة وبعده مطين و قال صالح بن محمّد الحافظ جزرة : أعلم من أدركت بالحديث وعلله علي بن المديني و أعلمهم بتصحيف المشايخ يحيى ابن معين و أحفظهم عند المذاكرة أبوبكر بن أبي شيبة . قال الحافظ أبوالعبّاس بن عقدة : سمعت عبدالرّحمن بن خراش يقول : سمعت أبازرعة يقول : ما رأيت أحفظ من أبي بكر بن أبي شيبة فقلت : يا أبازرعة فأصحابنا البغداديّون ، قال : دع أصحابك فانّهم أصحاب مخاريق ما رأيت أحفظ من أبي بكر بن أبي شيبة . قال الخطيب : كان أبوبكر متقناً حافظاً صنّف « المسند » و« الاحكام » و «التّفسير » وحدّث ببغداد هو و أخواه القاسم وعثمان . قال ابراهيم نفطويه: في سنة أربع وثلثين و مائتين أشخص المتوكّل الفقهاء والمحدّثين وكان فيهم مصعب بن عبدالله الزّبيري و إسحاق بن إسرائيل

و إبراهيم بن عبدالله الهروی و أبوبكر وعثمان ابنا أبی شيبة و كانا من الحفّاظ فقسمت بينهم الجوائز و أمرهم المتوكّل أن يحدّثوا بالاحاديث الّتی فيها الرّدّ علی المعتزلة والجهميّة . قـال: فجلس عثمان في مدينة المنصور و اجتمع عليه نحو من ثلثين ألفاً و جلس أبوبكر في مسجد الرّصـافة وكان أشدّ مقدماً من أخيه اجتمع عليه نحو من ثلثين ألفاً . قلت : وكان أبوبكر قویّ النّفس بحيث إنّه استنكر حديثاً تفرّد به يحيی ابن معين عن حفص بن غياث فقال : من أين له هذا ؟ فهذه كتب حفص ما فيها هذا الحديث! أخبرنا أبوالفضل أحمد بن هبة الله بن أحمد الدّمشقی قراءةً عليه غير مرّة ، أنبأنا عبد العزيز بن محمّد الهروی ، أنبأنا زاهر بن طاهر سنة سبع وعشرين وخمسمائة بهراة ، أنبأ محمّد بن حمدون السّلمی ، و أنبأ أحمد بن عبدالعزيز ، أنبأ زاهر وتميم بن أبی سعد ، قالا أنبأنا أبوسعد محمّد بن عبدالرّحمن الكنجرودی . قال : أنا أبوعمرو بن حمدان ، أنبأ أبويعلی الموصلی ، أنبأ أبوبكر بن أبی شيبة ، قال : انبأنا محمّد بن بشر عن عبيدالله ، عن أبی الزّناد ، عن الأعرج ، عن أبی هريرة ، قال : ذكر لرسول الله صلّی الله عليه وسلم الهلال ، فقال : إذا رأيتموه فصوموا وإذا رأيتموه فأفطروا فإن غمّ فعدّوا ثلثين . هذا حديث صحيح غريب تفرّد به أبوالزّناد عن الاعرج ولم يروه عنه سوی عبيد الله بن عمر ولا عن عبيد الله سوی محمد بن بشر العبدی فيما علمت؛ أخرجه مسلم عن أبی بكر عنه، فوقع موافقة عالية و لم يروه واحد من بشر سوی النّسائی فرواه عن أبی بكر أحمد بن علی المروزي عن ابن أبی شيبة فوقع لنـا بدلاً بعلو درجتين ، أخبرنا عبد الحافظ بن بدران و يوسف بن أحمـد ، قالا : أنبأ موسی بن عبد القادر ، أنبأ سعيد بن أحمد ، أنبأ علیّ بن أحمد السّدال ، أنبأ أبوطاهر المخلص ، ثنا : عبد الله ابن محمّد ، أنبأ : أبوبكر بن أبی شيبة ، ثنـا : أبوخالد الأحمر سليمان بن حيّان، عن سليمان التّيمی ، عن أبی عثمان ، عن أسامة بن زيد ، قال: قال صلّی الله عليه وسلّم : ما تركت علی أمّتي بعدي فتنة أضرّ علی الرجـال من النّساء: و به : أنبأنا أبوبكر بن أبی شيبة، ثنا أحمد بن عبدالرّحمن . عن هشام بن عروة ، عن أبيه ، سمعت أسامة بن زيد وسئل كيف يسير رسول الله صلّی الله عليه وسلّم حين دفع من عرفات ؟ قال : كان يسير العنق فاذا

وجد فجوة نص. قال هشام : والنّص أرفع من العنق ، أخرجهما مسلم عن أبى‌بكر فوافقنا ، أنبأنا ابن علاّن ، أنبأنا الكندى ، أنبأنا القزّاز ، أنبأ نا أبوبكر الخطيب ، أنبأنا أحمد بن‌علىّ المحتسب ، عن محمّد بن عمران الكاتب ، حدّثنى عمربن على أنبأنا أحمد بن‌محمّدبن المربع ، سمعت أباعبيدة يقول: ربّانيّوالحديث أربعة ، فأعلمهم بالحلال والحرام أحمد بن‌حنبل ، وأحسنهم سياقةً للحديث وأداءً علي بن المديني ، وأحسنهم وضعاً للكتاب أبوبكربن أبى شيبة ،وأعلمهم‌بصحيح الحديث وسقيمه يحيى بن معين . قال البخاري و مطين : مات أبوبكرفي المحرّم سنة خمس وثلاثين ومائتين . قلت : آخرمن روى‌عنه‌أبوعمريوسف بن يعقوب النيسابوري] انتهى .

فهذا حافظهم الكبير أبوبكر بن أبى شيبة ، الّذى أفنى في هـذا الشّان شبابه وشيبه ، و شابت مفارقه في طلب الحديث بالرّحلة والأوبة، و صرمت أزمانه في الجمع والايماء حتّى امتلأت العيبة ، قدروى هذا الحديث بسنده إلى‌من‌شرفت بعنصره تربة طيبة ،عليه وآلـه من الله سلام لايصرم‌سببه ولايقطع سيبه ، فمن الّذى يظهر بعد هذا جحده وريبه ، و لايخاف‌به‌إزراء هذا الحبروعيبه ومن يجرء مع هذا ولم يمنعه رهبه وهيبه ، فهومحتقب للاثم مرتجع بالخسار والخيبه .

﴿۲۷- أما روايت محمد بن بكار بن الريان الهاشمى﴾

حديث ثقلين را ، پس از مراجعهٔ عبارت « صحيح مسلم » كه درروايت سعدبن مسروق گذشته بدرجهٔ تحقيق مى رسد .

ومحمد بن بكار از أفاخم حاملين آثار وأعاظم مضطلعين بأعباء الاخبار نزد سنّيّه ميباشد .

ترجمهٔ محمد بن بكاربن ريان هاشمى

محمد بن طاهر مقدسى دركتاب « أسماء رجال‌الصحيحين » گفته : [محمّد بن بكّاربن الرّيّان البغدادي ، يكنّى أباعبدالله ، سمع محمّدبن طلحة بن مصرف وإسمعيل ابن‌أبى زكريّا وحسّان بن إبراهيم وأباعاصم النبيل ، روى عنه‌مسلم. قال‌السّراج : ولد سنة‌خمس وأربعين ومائة وتوفّى سنة ثمان وثلاثين ومائتين‌لثلاث عشرة خلت من ربيع‌الآخر

وهو ابن ثلاث وتسعين سنة ، سمعت ابنه يقول ذلك] .

ومزی در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ او على مانقل عنه گفته : [قال يحيى : شيخ لابأس به ، وقال مرّة: ثقة ، وقال الدّارقطنى : ثقة ، وقال صالح بن محمّد البغدادي : صدوق يحدّث عن الضعفاء ، وذكره ابن حبّان « في الثّقات »] .

ذهبي در « كاشف » گفته : [محمّد بن بكّار بن الرّيّان ، عن فليح وطبقته ، وعنه « م . د » والبغوى والسرّاج وخلق وثّقوه ، مات ٢٣٨] .

ونيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنهٔ ثمان و ثلاثين ومائتين گفته : [وفيها محمّد بن بكّار بن الرّيّان ببغداد في ربيع الآخر ، سمع فليح بن سليمان و قيس بن الرّبيع والكبار] .

وابن حجر عسقلانی در « تقريب » گفته : [م . د . محمّد بن بكّار بن الرّيّان الهاشمى ، مولاهم أبو عبدالله البغدادى الرصافي ، ثقة من العاشرة ، مات سنة ثمان وثلثين وله ثلاث وتسعون] انتهى .

وهذا محمد بن بكّار ، ثقتهم الّذى لقي الاحبار ، وسمع الكبار ، حتّى صار عيبة الأسرار ، وجهينة الأخبار ، قد روى هذا الحديث العزيز المثار ، الرّفيع المنار ، السّاطع الأنوار ، النافح الانوار ، اللاّمع الأزهار ، الذّاكى الأزهار ، الصّافي عن الاكدار ، في الايراد والاصدار ، فلا يقابله بعد هذا بالجحود والانكار ، و الصّدود بالاجهار ، إلاّ من بلى بالعمه والانغمار ، والخدع والاغترار ، وآثر الهلك والبوار ، والتّباب والتّبار ، واختار الذّلّ والخسار ، والقماءة والاحتقار ، والله مجازيه يوم تهتك فيه الأستار ، وتبدو فيه الأسرار .

﴿ ٢٨ - أما روايت أبو يعقوب اسحاق بن ابراهيم بن مخلد بن ابراهيم الحنظلى المعروف بابن راهويه ﴾

حديث ثقلين را ، پس در « مسند » خود بروايت جناب أمير المؤمنين عليه السلام إخراج نموده ، چنانچه علاّمهٔ سخاوى در « إستجلاب إرتقاء الغرف » درسياق طرق اين حديث شريف گفته : [وأمّا حديث علي فهو عند إسحاق بن راهويه في مسنده من طريق

کثیر بن زید عن محمد بن عمر بن علی بن أبیطالب، عن أبیه عن جدّه علی رضی الله عنه أنّ النّبی صلّی الله علیه وسلّم قال: ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله سببه بیده وسببه بأیدیکم وأهل بیتی، وکذا رواه الدّولابی فی «الذّریّة الطّاهرة»].

ونور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در مقام ایراد طرق اینحدیث شریف گفته: [عن علی رضی الله عنه أنّ النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم قال: قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله سببه بیده و سببه بأیدیکم و أهلبیتی. أخرجه إسحاق بن راهویه فی مسنده من طریق کثیر بن زید عن محمّد بن عمر بن علی بن ابیطالب عن أبیه عن جدّه علی به، وهو سند جیّد، و کذا رواه الدّولابی فی «الذّریة الطّاهرة»].

و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در «وسیلة المآل» در ذکر طرق اینحدیث شریف گفته: [و عن سیدنا علیّ بن ابیطالب رضي الله عنه و کرّم وجهه أنّ النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم قال: قد ترکت فیکم ما إن اخذتم به لن تضلّوا کتاب الله سببه بیده و سببه بأیدیکم و أهل بیتی. أخرجه إسحاق بن راهویه في مسنده من طریق کثیر بن زید عن محمّد بن عمر بن علیّ بن أبیطالب عن أبیه عن جدّه رضی الله عنه].

و محتجب نماند که ابن راهویه اینحدیث شریف را بروایت زید بن أرقم نیز تحدیث نموده، کما لایخفی علی من راجع عبارة «صحیح مسلم» وقد أسلفنا ها فیما مضی[1] وسیأتی فیما بعد أیضاً إنشاء الله تعالی.

وفضائل ومحامد معجبه و مناقب و مفاخر مطربهٔ ابن راهویه بر کسی که براه اندك تتبّع وتفحّص کتب أساطین سنّیه رفته مخفی ومستور نیست.

أبو حاتم محمد بن حبان بستی در «کتاب الثّقات» گفته: [إسحاق بن إبراهیم بن مخلد بن إبراهیم الحنظلی أبو یعقوب المروزی الّذی یقال له راهویه یروی عن ابن عُیینة، مات بنیسابور لیلة السّبت لأربع عشرة خلت من شهر شعبان سنة ثمان و ثلثین و مائتین وهو ابن

ترجمهٔ اسحق بن ابراهیم ابن راهویه حنظلی

سبع و سبعين وقبره مشهور يزار ، وكان إسحاق من سادات أهل زمانه فقهاً و علماً و حفظاً و نظراً ممّن صنّف الكتب وفرّع الفروع على السّنن و ذبّ عنها وقمع من خالفها] .

ومحمد بن طاهر مقدسی در « أسماء رجال صحيحين » گفته : [إسحق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم ، يعرف بابن راهويه الحنظلي المروزي . سكن نيسابور سمع ابن عيينة ووكيعاً والنّضر وجرير بن عبدالحميد والوليد بن مسلم وعبدالرّزّاق وغير واحد عندهما ، روى عنه البخاري و مسلم ، توفّى بنيسابور ليلة السّبت لأربع عشرة خلت من شعبان سنة ثمان وثلثين ومائتين وهو ابن سبع وستين سنة ، وقبره مشهور يزار ويُقصد ، رحمه الله تعالى] .

وابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم بن عبدالله بن مطر بن عبيدالله ابن غالب بن عبدالوارث بن عبيدالله ابن عطيّة بن مرّة بن كعب بن همام بن أسد بن مرّة بن عمرو بن حنظلة بن مالك بن زيد مناة بن تميم ابن مـرة الحنظلي المروزي ، المعروف بابن راهـويه . جمع بين الحديث والفقه والورع و كان أحد أئمّة الاسلام ، ذكره الدّار قطنيّ فيمن روى عن الشّافعي رضي الله عنه ، وعدّه البيهقي في أصحاب الشّافعي وكان قد ناظر الشافعيّ في جواز بيع دور مكّة و قد استو في الشّيخ فخرالدين الرّازي صورة ذلك المجلس الّذي جرى بينهما في كتابه الّذي سمّاه « مناقب الامام الشّافعي » رضي الله عنه : فلمّا عرف فضله نسخ كتبه وجميع مصنّفاته بمصر . قال أحمد بن حنبل رضي الله عنه فإسحاق عندنا إمام من أئمّة المسلمين وماعبر الجسر أفقه من إسحاق . وقال إسحق: أحفظ سبعين ألف حديث وأذاكر بمائة ألف حديث وما سمعت شيئاً قطّ إلاّ حفظته ولاحفظت شيئاً قطّ فنسيته ، وله « مسند » مشهور ، وكان قد رحل إلى الحجاز والعراق واليمن والشّام و سمع من سفيان بن عيينة و من في طبقته ، و سمع منه البخاري و مسلم والتّرمذي ، وكانت ولادته سنة إحدى وستّين ، و قيل : سنة ثلاث وستّين؛ وقيل: سنة ستّ و ستين ومائة وسكن في آخر عمره بنيسابور وتوفّى بها ليلة الخميس النّصف من

شعبان ، وقيل : الأحد وقيل :السّبت سنة ثمـان وقيل سبع وثلاثين ومائتين ، وقيل : سنة ثلاثين ومائتين ، رحمه الله تعالى .

وراهويه بفتح الرّاء و بعد الألف هاء ساكنة ـ لقب أبيه‌أبي الحسن إبراهيم وإنّما لقّب بذلك لأنه ولد في‌طريق مكّة، والطّريق بالفارسية «راه» و«ويه» معناه وجد ، فكأنّه في الطّريق ، و قيل فيه أيضاً : راهويه بضمّ الهاء وسكون الواو وفتح الياء . وقال إسحاق المذكور: قال لي عبدالله بن طاهر أميرخراسان: لم قيل‌لك ابن‌راهويه؟ وما معنى هذا ؟ وهل تكره أن يقال لك هذا؟ قلت : اعلم أيّها الأمير! أنّ أبي ولد في‌الطّريق فقالت المراوزة: « راهويه » لأنّه ولد في الطّريق وكان أبي يكره هذا وأمّا أنا ؛ فلستُ أكره ذلك .

تفسير راهويه و«معنى «ويه» الفارسية التى فى آخر بعض‌الاسماء

و«مخلد» بفتح الميم وسكون الخاء المعجمة و فتح اللام وبعدها دال مهملة . و الحنظلى بفتح الحاء المهملة وسكون النون و فتح الظاء المعجمة و بعدها لام؛ هذه النّسبة إلى‌حنظلة‌بن‌مالك ينسب اليه بطن من تميم . والمروزى قد تقدّم القول فيه في المروزى] .

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ اوعلى مانقل عنه گفته : [قال على بن إسحاق بن راهويه : ولـد أبي من بطن اُمّه مثقوب الاُذنين ، فمضى جدّى راهويه إلى الفضل بن موسى فسأله ، فقال : يكون ابنك رأساً إمّا في‌الخير و إمّا في الشرّ . وقال أحمد بن حنبل : لم يعبرالجسر إلى خراسان مثل إسحق . و قال أيضاً : ما أعلم لاسحاق فى العراق نظيراً . قـا ل «س »: ثقة مأمون سمعتُ سعيد بن ذويب يقول : ماعلى وجه الارض مثل‌إسحق . وقال اسحاق : ماسمعت‌شيئاً قطّ إلاّ حفظته‌ولاحفظتُ شيئاً فنسيته . وقال‌أبوزرعة : ما رُئي أحفظ من إسحاق .قال‌القبّاني : مات ليلة‌نصف شعبان ۲۳۸ . قال « خ» : عاش ۷۷ ، وقال أبو علي‌الحسين بن على‌الحافظ : سمعت‌محمّد ابن أسحاق بن خزيمة يقول : والله لو أنّ إسحق بن إبراهيم‌الحنظلي كان فى‌التّابعين لأقرّواله بحفظه وعلمه وفقهه ، ومناقبه طويلة عريضة].

و ذهبی در « تذکرة الحفاظ » گفته : [إسحق بن ابراهيم الإمام الحافظ الكبير أبو يعقوب التّيمی الحنظلی المروزی نزيل نيسابور و عالمها بل شيخ اهل المشرق ، يعرف بابن راهويه . ولد سنة ستّ وستّين و مائة ، وقيل : سنة إحدى و ستّين ، سمع من ابن المبارك وهو صبیّ و جرير بن عبدالحميد و عبدالعزيز بن عبدالصّمد العمّي و فضيل بن عياض و عيسى بن يونس والدّراوردي وطبقتهم ، وعنه الجماعة سوى ابن ماجة وأحمد و ابن معين وشيخه يحيى بن آدم والحسن بن سفيان وأبو العبّاس السّراج و خلق كثير ، قرأت على أبي المعالي الأبرقوهي : انا : الفتح الكاتب ، أنا : محمّد بن عمر ومحمّد بن أحمد ومحمّد بن علی ، قالوا : أنا : ابن مسلمة ، أنا : أبو الفضل عبيدالله الزّهری ، أنا : أبو جعفر الفريابی ، نا : إسحاق بن راهويه ، نا : عيسى بن يونس ، نا : الأوزاعی عن هرون بن رباب أنّ عبدالله بن عمر لمّا حضرته الوفاة خطب إليه رجل ابنته ، فقال : إنّی قد قلت فيه قولاً شبيهاً بالعدة وإنّي أكره أن ألقی الله بثلث النّفاق . قال محمّد ابن أسلم الطّوسی ، و بلغه موت أسحاق : ما أعلم أحداً كان اخشی لله من إسحاق ، يقول الله : إنّما يخشی الله من عباده العلماء . وكان أعلم النّاس ولو كان الحمّادان والثّوری في الحيوة لاحتاجوا إليه . و عن أحمد قال : لا أعلم لإسحاق بالعراق نظيراً ، وقال النسائی : إسحق ثقة مأمون إمام ، وقال أبو داود الخفّاف : سمعت اسحق بن ابراهيم بن راهويه يقول : كأنّي أنظر إلى مائة ألف حديث في كتبي و ثلاثين ألف أسردها ، قال : و أملی علينا إسحاق من حفظه أحد عشر ألف حديث ثمّ قرأها علينا فمازاد حرفاً ولا نقص حرفاً ! و قال أبو زرعة : مارئی أحفظ من إسحق ، وقال أبو حاتم : العجب من إتقانه و سلامته من الغلط مع مارزق من الحفظ ، وقال أبو عبدالله بن أحمد بن شنبويه : سمعت أحمد بن حنبل يقول : إسحق لم نلق مثله ، وقال أحمد بن سلمة : سمعت إسحاق بن راهويه يقول : جمعنی وهذا المبتدع ، يعنی ابن أبی صالح ، مجلس الأمير عبدالله بن طاهر ، فسألنی الأمير عن أخبار النّزول فسردتها ، فقال ابن أبي صالح : كفرت بربّ ينزل من سماء إلی سماء ! فقلت : آمنت بربّ يفعل مايشاء . هذه حكاية صحيحة رواها البيهقی

«فائدة»
خلف الوعد
ثلث النفاق

في « الأسماء والصّفات». قال البخاري : مات ليلة نصف شعبان سنة ثمان و ثلاثين و مائتين وله سبع وسبعون سنة].

و نيز ذهبى در «كاشف» گفته : [إسحاق بن إبراهيم بن مخلد ، الإمام أبو يعقوب المروزي ابن راهويه ، عالم خراسان ، عن جرير والدّراوردى وابن عيينة و معتمر وطبقتهم ، وعنه «خ . م . د . ت . س» و بقيّة شيخه وابن معين وهو من أقرانه و أبو العباس والسّراج ، «أملى المسند» من حفظه ، مات في شعبان سنة ۲۳۸ و عاش سبعاً و سبعين سنة].

و نيز ذهبى در « عبر » در وقائع سنة ثمان وثلاثين ومائتين گفته: [و فيها - توفي إسحاق بن راهويه ، وهو الامام عالم المشرق أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم بن مخلد الحنظلي المروزى ثمّ النّيسابورى الحافظ صاحب التّصانيف ، سمع عبد العزيز الدّراوردى و بقيّة وطبقتهما وعاش سبعا وسبعين سنة ، وقد سمع من ابن المبارك وهو صغير فترك الرواية عنه لصغره . قال أحمد بن حنبل : لا أعلم بالعراق له نظيراً و ما عبر الجسر مثل إسحاق ، وقال محمّد بن أسلم : ما أعلم أحداً أخشى لله من اسحاق ولو كان سفيان حيّاً لاحتاج إلى إسحق، وقال أحمد بن سلمة : أملى عليّ إسحاق التفسير عن ظهر قلبه . وجاء من غير وجه أنّ إسحاق كان يحفظ سبعين ألف حديث . قال أبو زرعة ماروئى أحد احفظ من إسحق ، توفي إسحاق ليلة نصف شعبان بنيسابور].

و يافعى در «مرآة الجنان» در وقائع سنة ثمان وثلثين و مائتين گفته : [وفيها الامام عالم المشرق المحدّث إسحاق بن راهويه الحنظلي المروزى النيسابورى الحافظ روي أنّه كان يحفظ سبعين ألف حديث ويُذاكر بمائة الف ألف (زائد.ظ.م) حديث ، وقال: ماسمعت شيئاً قطّ إلاّ حفظته ولا حفظت فنسيته ، وجمع بين الحديث والفقه والورع و ذكره الدّار قطني في من روى عن الشّافعي ، وعدّه البيهقي في أصحاب الشافعي ، وقد ناظر الشّافعيّ في جواز بيع دُور مكّة و قد استوفى فخر الدين الرّازي صورة ذلك المجلس في كتابه «مناقب الشّافعي» فلمّا عرف إسحاق (فضله . ظ) نسخ كتبه و جمع مصنّفاته بمصر ، وقال الامام أحمد : إسحاق عندنا من أئمّة المسلمين و كان قد رحل

إلى الحجاز والعراق واليمن والشام و سمع من سفيان بن عيينة وطبقته ، ومنه سمع البخاری ومسلم والترمذی ، وعمّر قريباً من ثمانين سنة ، ولُقب أبوه براهويه لأنّه ولد في طريق مكّة ، والطّريق بالفارسية « راه » و « ويه » معناه وُجد، فكأنه وجد في الطّريق] .

وسبکی در«طبقات شافعيه »گفته : [إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم ابن مطر الحنظلی أبو يعقوب المروزي ابن راهويه ، أحد أئمّة الدين وأعلام المسلمين وهُداة المؤمنين الجامع بين الفقه والحديث والورع والتّقوى نزيل نيسابور وعالمها ولد سنة إحدى ، و قيل ستّ و ستّين ومائة ، وسمع من عبدالله بن المبارك سنة بضع وسبعين فترك الرّواية عنه لكونه لم يتقن الاخذ عنه ، وارتحل في طلب العلم سنة أربع وثمانين ، وسمع قبل الرّحلة من ابن المبارك كما عرفت ومن الفضل السّينانی والنّضر ابن شميل وأبی نُمَيلة يحيی بن واضح وعمر بن هارون ، وسمع في الرّحلة من جرير ابن عبدالحميد وسفيان بن عيينة وعبدالعزيز الدّراوردی وفضيل بن عياض ومعتمر بن سليمان وابن عليّة وبقية بن الوليد وحفص بن غياث وعبدالرّحمان بن مهدی وعبدالوهّاب الثّقفی والوليد بن مسلم وعبدالعزيز بن عبدالصمد ومعمر و أسباط بن محمّد وحاتم بن اسماعيل و عتاب بن بشير الجزري و غندر و عبدالرّزّاق و أبی بكر بن عيّاش وخلق سواهم . روى عنه البخاری و مسلم وأبوداود والتّرمزی والنسأی وأحمد ابن حنبل و يحيی بن معين و محمّد بن يحيی الذّهلی و إسحاق الكوسج والحسن ابن سفيان ومحمّد بن نصر المروزي ويحيی بن آدم وهومن شيوخه وأحمد بن سلمة و إبراهيم بن أبي طالب وموسى بن هارون وجعفر الفريابي وإسحاق بن إبراهيم النّيسابوری البستی وعبدالله بن محمّد بن شيرويه وابنه محمّد بن إسحاق بن راهويه و خلق آخرهم أبوالعبّاس السّرّاج . قال عليّ بن إسحاق بن راهويه : ولد أبي من بطن امّه مثقوب الأُذنين فمضى جدّي راهويه إلى الفضل بن موسى فسأله عن ذلك فقال : يكون ابنك راساً إمّا في الخير وإمّا في الشّرّ . و قال أحمد بن سلمة : سمعتُ إسحاق بن إبراهيم يقول : قال لی عبدالله بن طاهر: لَم قيل لك ابن راهويه ؟ وما معنی هذا ؟ وهل تكره

أن يقال لك ؟ فقلت : إنّ أبي وُلد بطريق مكّة فقال المراوزة : راهويه ، لأنّه ولد في الطّريق وكان أبي يكره هذا ، وأمّا أنا فلست أكرهه . قال نعيم بن حمّاد : إذا رأيتَ الخراساني يتكلّم في إسحاق بن راهويه فاتّهمه في دينه. قلت : إنّما قيّد الكلام بالخراساني لأنّ أهل إقليم المرو (مرو . ظ) هم الّذين بحيث لو كان فيه كلام لتكلّموا فيه ، فكأنّه يقول : من تكلّم فيه من أهل إقليمه فرومتّهم بالكذب لأنّه لا يتكلّم بحقّ لير (غير . ظ) أنّه ممّا يشتبه في دينه . و قال أحمد بن حنبل رضي الله عنه : لم يعبر الجسر إلى خراسان مثل إسحاق .

و **قال ابن عدي** ركب إسحاق بن راهويه دَين فخرج من مرو وجاء نيسابور فكلّم أصحاب الحديث يحيى بن يحيى في أمر إسحاق ، فقال : ماتريدون ؟ فقالوا تكتب إلى عبدالله بن طاهر رقعة ، وكان عبدالله امير خراسان وكان بنيسابور ، و قال يحيى : ما كتبت إليه قطّ فألحوا عليه فكتب في رقعة : إلى عبد الله بن طاهر . أبو يعقوب إسحاق بن ابراهيم رجل من أهل العلم والصّلاح، فحمل إسحاق الرّقعة إلى عبدالله بن طاهر فلمّا جاء إلى الباب قال للحاجب : معي رقعة يحيى بن يحيى إلى الأمير فدخل الحاجب فقال له : رجل بالباب زعم أنّ معه رقعة يحيى بن يحيى إلى الأمير فقال : يحيى بن يحيى؟؟ قال : نعم ! قال : أدخله ، فدخل إسحاق وناوله الرّقعة فأخذها عبدالله و قبّلها وأقعد إسحاق بجنبه و قضى دينه ثلاثين ألف درهم وصيّره من ندمائه، قلت : انظر ماكان أعظم أهل العلم عند الأمراء ، وانظر ما أدنى (أوفي . ظ) هذه الكلمة و أقصر هذه الرّقعة وما ترتّب عليها من الخير، وماذلك إلّا لحسن اعتقاد ذلك الأمير وصيانة أهل العلم أيضاً، والنّاس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم . وقال محمّد بن أسلم الطوسي حين مات إسحاق : ما أعلم أحداً كان أخشى لله من إسحاق ، يقول الله : إنّما يخشى الله من عباده العلماء ، وكان أعلم النّاس . قلت : كانّ محمّد بن أسلم ركّب هذا من القرب الاوّل من الشّكل الاوّل في المنطق فإنه ينحلّ إلى قولك: كان ابن راهويه أعلم النّاس وكلّ من كان أعلم النّاس كان أخشى النّاس ، ينتج :كان إسحاق أخشى النّاس ،

حكاية لطيفة في سلوك العلماء والامراء

والمقدّمة الصّغرى ينبغي أن تكون محقّقة باتّفاق أوغيره ، فكأنّ كونه أعلم النّاس أمرٌ مفروغٌ منه حتّى استنتج منه (كونه . ظ) أخشى النّاس . قال محمّد بن أسلم : ولوكان الثّوري في الحياة لاحتاج إلى إسحاق، وقال الدّارمي: ساد إسحاق أهل المشرق والمغرب لصدقه ، و قال أحمد بن حنبل : ذكر إسحاق لاأعرف له بالعراق نظيراً ، وقال مرّة وقد سُئل عنه: مثل اسحاق يُسأل عنه !؟ اسحاق عندنا إمام. وقال النّسأى: إسحاق بن راهويه أحد الأئمة ثقة مأمون سمعتُ سعيد بن ذويب يقول : ما أعلم على وجه الأرض مثل إسحاق ، وقال ابن خزيمة : والله لو كان إسحق في الشّافعيّين لأقرّوا له بحفظه وعلمه و فقهه ، و قال علي بن خشرم : أنبأ ابن فضيل عن ابن شُبرُمَةَ عن الشّعبي ، قال : ما كتبت سوداء في بيضاء إلى يومي هذا ولاحدّثني رجل بحديث إلاّ حفظته،فحدّثت بهذا إسحاق بن راهويه فقال:أتعجب من هذا ؟قلت : نعم ! قال : ما كنت أسمع شيئاً إلاّ حفظته وكأنّي أنظر إلى سبعين ألف حديث، أو قال : أكثر من سبعين ألف حديث في كتبي، وقال أبوداود الخفّاف : سمعت إسحاق بن راهويه يقول : كأنّي أنظر إلى مائة ألف حديث في كتبي وثلاثين ألفاً أسردها ، وقال : أملأ علينا إسحق أحد عشر ألف حديث من حفظه ثمّ قرأ علينا فما زاد حرفاً و لا نقص حرفاً ، وعن إسحق : ما سمعت شيئاً إلاّ وحفظته ولاحفظتُ شيئاً قطّ فنسيته ، وقال أبويزيد محمّدبن يحيى : سمعتُ إسحق يقول : أحفظ سبعين ألف حديث عن ظهر قلبي ، وقال أحمد بن سلمة : سمعت أبا حاتم الرّازي يقول : ذكرت لأبي إسحاق بن راهويه و حفظه،فقال (قال . ظ) ابوزرعة : مارئي أحفظ من إسحاق ، قال أبوحاتم : والعجب من إتقانه وسلامته من الغلط مع ما رُزق من الحفظ ، قال : فقلت لأبي حاتم إنّه أملى التّفسير عن ظهر قلبه ، فقال أبوحاتم : وهذا أعجب فانّ ضبط الأحاديث المسندة أسهل وأهون من ضبط أسانيد التّفسير وألفاظها ، وقال محمّد بن عبدالوهّاب : كنتُ مع يحيى بن يحيى وإسحاق نعود مريضاً،فلمّا حاذينا الباب تأخّر إسحاق و قال ليحيى : تقدّم ! فقال يحيى لإسحاق : بل أنت تقدّم ! فقال: ياأبا زكريّا! أنت أكبر منّي ، قال:نعم ، أنا أكبر منك ولكنّك أعلم منّي ، قال : فتقدّم إسحاق. وقال أبوبكر محمّد بن النّضر

الجار وردي : ثنا : شيخنا وكبيرنا ومن تعلّمنا منه وتجمّلنا به أبويعقوب إسحاق‌بن إبراهيم رضى الله عنه ، و قـال الحاكم : هو إمام عصره في الحفظ والفتوى ، و قـال أبوإسحاق الشيرازى : جمع بين‌الحديث والفقه والورع ، وقال الخليلي في «الإرشاد» وكان يسمّى شهنشاه الحديث ، وقال أحمد بن سعيد الرباطي في إسحاق :

قربى الى الله دعاني إلى — حبّ أبي يعقوب إسحق
لم يجعل‌القرآن‌خلقاً كما — قد قاله زنديق فسّاق
يا حجّة الله على خلقه — في‌سنّة الماضين للباقى
أبوك‌إبراهيم‌محض التّقى — سبّاق مجدو ابن سبّاق

قال أبويحيى الشّعرانى : إنّ إسحاق كان يخضب بالحناء ، قال : ومارأيت بيده كتاباً قطّ ، إنّماكان يحدّث من حفظه ، وقال : كنت إذا ذاكرت إسحاق العلم وجدته فرداً فإذا جئت إلى أمرالدّنيا وجدته لارأي له.

وفات ابن راهويه ومدة عمره

توفـّي إسحاق‌ليلة نصف شعبان سنة ثمان وثلاثين ومائتين . قال البخارى : وله سبع و سبعون سنة ، قال الخطيب : فهـذا يدلّ أنّ مولده سنة إحدى‌وستّين . و في ليلة موته يقول الشاعر :

يا هدّة ماهددنا ليلةالأحد — في‌نصف شعبان لاتنسى‌مدى‌الأبد

قال أبو عمروالمستملي النّيسابوري : أخبرني علي بن سلمةالكرابيسى و هو من‌الصـالحين ،قال: رأيت ليلة مات إسحاق الحنظلى كأنّ قمراً ارتفع مِن‌الأرض‌إلى السّماء من سكة إسحاق ثمّ نزل فسقط في‌الموضع الّذي طعن فيه إسحاق ، قال ، ولم أشعر بموته فلمّا غدوت إذا بحفار قبر إسحق في‌الموضع الّذى رأيت‌القمروقع فيه] .

وابن‌حجرعسقلانى در «تهذيب‌التّهذيب» گفته : [إسحق .خ.م.د.ت . س. بن إبراهيم بن مَخلد بن إبراهيم بن مطر ،أبو يعقوب الحنظلى المعروف بابن راهويه المروزى نزيل نيسابورأحدالأئمة طاف‌البلاد وروى عن‌ابن عيينة و ابن علية وجرير و بشر بن المفضّل و حفص بن غياث و سليمان بن نافع‌العبدى و لأبيه رويةومعتمر ابن سليمان و ابن إدريس و ابن‌المبارك و عبدالرّزّاق والدّراوردي وعتاب‌بن بشير

وعيسى بن يونس و أبي معوية و غندر و بقيّة و شعيب بن إسحق وخلق ، وعنه الجماعة سوى ابن ماجة و بقيّة بن الوليد و يحيى بن آدم و هما من شيوخه و أحمد بن حنبل وإسحق الكوسج ومحمّد بن رافع و يحيى بن معين وهؤلاء من أقرانه والذّهلى و زكريّا السّنجزي و محمّد بن أفلح و أبوالعبّاس السّراج و هو آخر من حدّث عنه . قال محمّد بن موسى الباشاني : ولد سنة ١٦١ وكان سمع من ابن المبارك وهو حدث فترك الرّواية عنه لحداثته ، وقال موسى بن هارون : كان مولد إسحق سنة ١٦٦ ، وقال وهب بن جرير: جزى الله إسحق بن راهويه عن الإسلام خيراً ، وقال نعيم بن حماد : إذا رأيت الخراساني يتكلّم في إسحق فاتّهمه في دينه ، وقال أحمد : لم يعبر الجسر إلى خراسان مثله ، وقال ايضاً : لا أعرف له بالعراق نظيراً ، وقال مرّة لمّا سئل عنه : إسحاق عندنا إمام من أئمّة المسلمين ، و قال محمّد بن أسلم الطّوسى ؛ لمّا مات كان أعلم النّاس ولو عاش الثّورى لاحتاج إلى إسحق ، وقال النّسائيّ : إسحق أحد الأئمة ، وقال أيضاً: ثقة مأمون ، وقال ابن خزيمة : والله لوكان في التّابعين لأقرّوا له بحفظه وعلمه وفقهه ، وقال ابوداود الخفّاف سمعت إسحاق يقول لكأنّي أنظر إلى مائة ألف حديث في كتبي و ثلاثين ألفاً أسردها و قال : أملأ علينا إسحاق أحد عشر ألف حديث من حفظه ثمّ قرءها علينا فما زاد حرفاً ولا نقص حرفاً ، وقال أبو حاتم : ذكرت لأبى زرعة إسحق و حفظه للأسانيد والمتون ، فقال أبو زرعة : ماروي أحفظ من إسحاق ، قال أبوحاتم : والعجب من إتقانه وسلامته من الغلط مع مارزق من الحفظ ، وقال أحمد بن سلمة : قلت لأبى حاتم: إنّه أملأ التّفسير عن ظهر قلبه ، فقال أبوحاتم : وهذا أعجب فإنّ ضبط الأحاديث المسندة أسهل وأهون من ضبط أسانيد التّفسير وألفاظها ، وقال إبراهيم بن أبي طالب: أملأ المسند كلّه من حفظه مرّة وقرأه من حفظه مرّة ، وقال الآجرى: سمعت أباداود يقول: إسحاق بن راهويه تغيّر قبل أن يموت بخمسة أشهر وسمعت منه في تلك الأيّام فرميت به ومات سنة سبع أوثمان و ثلاثين ومائتين. وقال حسين القبّاني : مات ليلة النّصف من شعبان سنة ثمان وثلثين و مائتين ، وقال البخاريّ : مات وهو ابن سبع و سبعين سنة . قلت : وفي «تاريخ البخاري» : مات وهو ابن سبع وسبعين سنة . قلت : وفي «تاريخ البخاري» : مات ليلة

السّبت لأربع عشرة خلت من شعبان من السّنة ، وفي «الكنى» للدّولابى : مات ليلة نصف شعبان ، قال : وفى ذلك يقول الشاعر :

يا هدّة ماهدّنا ليلة الأحد　　　في نصف شعبان لاتنسى مدى الأبد

وساق الدّولابىّ نسبه إلى حنظلة بن مالك بن زيد مناة بن تميم، فقال: إسحاق ابن إبراهيم بن مَخلد بن إبراهيم بن عبدالله بن بكر بن عبيدالله بن غالب بن عبدالوارث ابن عبدالله بن عطيّة بن مرّ بن كعب بن همام بن تميم بن مرّة بن عمر بن حنظلة ، و قال ابن حبّان في «الثقات» : كان إسحاق من سادات أهل زمانه فقها وعلماً وحفظاً وصنّف الكتب و فرّع على السّنن وذبّ عنها وقمع من خالفها وقبره مشهور يزار ، و أورد الذّهبي في «الميزان» حديث إسحاق عن شبابة عن اللّيث عن عقيل عن ابن شهاب عن أنس : كان رسول الله صلّى الله عليه وسلّم إذا كان في سفر فزالت الشّمس صلّى الظّهر والعصر ثمّ ارتحل، وقال : رواه مسلم عن عمر النّاقد عن شبابة ولفظه: إذا كان في سفر و أراد الجمع أخّر الظّهر حتّى يدخل أوّل وقت العصر ثمّ يجمع بينهما تابعه الزّعفراني عن شبابة ، إلى أن قال : ولا ريب أنّ إسحاق كان يحدّث النّاس من حفظه ؛ فلعلّه اشتبه عليه ، والله أعلم] .

و نيز ابن حجر عسقلانى در مقدّمهٔ « فتح البارى » در بيان سبب تصنيف كردن بخارى « جامع صحيح » را بعد ذكر بعض تصانيف محدّثين گفته : [فلمّا رأى البخارىّ رضي الله تعالى عنه هذه التّصانيف ورواها وانتشق ريّاها و استجلى محياها وجدها بحسب الوضع جامعة بينما يدخل تحت التّصحيح والتّحسين والكثير منها يشمله التّضعيف فلايقال لغثّه سمين ، فحرّك همّته لجمع الحديث الصّحيح الّذى لايرتاب فيه أمين وقوّى عزمه على ذلك ما سمعه من أستاده أمير المؤمنين في الحديث و الفقه إسحاق بن إبراهيم الحنظلي المعروف بابن راهويه ، و ذلك فيما أخبرنا به أبو العبّاس أحمد بن عمر اللؤلؤي ، عن الحافظ أبي الحجّاج المزّى ، قال : أخبرنا يوسف بن يعقوب ، قال : أخبرنا أبو اليمن الكندي ،

اسحاق بن راهويه استاذ البخارى و أمير المؤمنين فى الحديث أذكره ابن حجر العسقلانى فى مقدمة « فتح البارى »

قال: أخبرنا أبو منصور القزّاز : قال أخبرنا الحافظ أبوبكر الخطيب ، قال : أخبرنا محمّد بن أحمد ابن يعقوب ، قال : أخبرنا محمّد بن نعيم ، قال : سمعت خلف بن‌محمّد بن البخاري بها ، يقول : سمعت إبراهيم بن معقل النّسفي ، يقول : قال أبو عبدالله محمّد بن إسماعيل البخاري : كنّا عند إسحاق بن راهويه ، فقال : لوجمعتم كتاباً مختصراً لصحيح سنّة النّبي صلّى الله عليه وسلّم، قال : فوقع ذلك في قلبي فأخذت في جمع « الجامع الصّحيح »] إنتهى .

فهذا اسحاق بن راهويه الملقّب عندهم في الفقه والحديث بأميرالمؤمنين ، المنعوت على لسان أساطينهم بأنّه إمام من أئمة المسلمين ، قد روى هذا الحديث الرّصين الرّزين، في مسنده‌الوثيق المتين ، عن سيّدنا ومولانا أميرالمؤمنين عليه و آله آلاف السّلام من الله الملك الحقّ المبين ، فأغاظ قلوب الجاحدين ، وأوجع صدور المنكرين ، وأبان أنّ المرتاب فيه قمي‌مهين ، والممترى فيه بخطيئة رهين ، والشّاكّ فيه بكلّ التّعيير والتّعنيف حري قمين ، والله الموزّع للتمييز بين‌الهزيل الغثّ والبدين السّمين ، والرّخيص الرّث والغالي الثّمين .

﴿ ۲۹ـ أما روايت أبومحمد وهبان بن بقية بن عثمان الواسطى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در مابعد انشاء الله تعالى از « كتاب المناقب » ابن المغازلى بر ناظر بصير واضح ومستنير خواهد شد .

وأبو محمد وهبان از ثقات أعيان و أثبات اركان سنّيه ميباشد .

محمد بن طاهر مقدسي در « رجال صحيحين » گفته : [وهب بن بقيّة الواسطي ولقبه وهبان؛ يكنّى أبا محمّد ؛ سمع خالدبن عبدالله في الجهاد ، روى عنه مسلم ، قال‌السّراج : مات سنة تسع وثلاثين و مائتين] .

ومزى در «تهذيب‌الكمال» بترجمهٔ او على مانقل عنه گفته : [قال يحيى: ثقة، و قال العجلى الكوفي : تابعيّ ثقة ، و قال «س » : مجهول ، و ذكره ابن حبّان في « الثقات»].

و ذهبى در «تذهيب‌التّهذيب» گفته : [وهب م . د . س . ابن‌بقيّة‌بن‌عثمان‌أبو

محمد الواسطی ولقبه وهبان ، عن هشیم و خالدبن عبدالله و یزیدبن زریع و جعفر بن سلیمان الضبعی وجماعة کثیرة ، وعنه « م . د » وأبوبکربن أبی عاصم و إدریس بن عبدالکریم الحدّاد و أبو جعفر و جعفر الفریابی والبغوی و ابن ناجیة وأبوالعبّاس السّراج وخلق ، وثّقه أبوزرعة و غیره . و قال نخشل : ولد سنة خمس و خمسین و مائة ، توفّي سنة تسع و ثلاثین ومائتین] .

ترجمۀ وهب بن بقیه واسطی

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته : [وهب م . د . س . ابن بقیّة الواسطی ، عن هشیم وجعفربن سلیمان ، وعنه « م . د » والبغوی ، ثقة ، مات ۲۳۹] .

و نیز ذهبی در « عبر» دروقائع سنه تسع وثلاثین ومائتین گفته: [وفیها ـ وهب ابن بقیّة الواسطی ، ویقال له : وهبان ، روی عن هشیم وأقرانه] .

و ابن حجر عسقلانی در « تقریب التّهذیب » گفته : [وهب م . د . س . ابن بقیّة بن عثمان الواسطی أبومحمد ، یقال له : وهبان ، ثقة من العاشرة ، مات سنة تسع وثلثین ، وله خمس أوستّ وتسعون سنة] انتهی .

فهذا ابن بقیة أبو محمد و هبان ثقتهم المتقدّم علی النّظراء والأقران قد أظهر الصّدق وأبان ، وأنجد الحقّ وأعان ، و لم یرض فیه بالادهان ، ولم یعامل أجله بالایهان ، فلایجحد الخبربعد هذاالبیان البدیع العنوان ، إلاّ من غدر وخان ، وکذب ومان ، وألف الزّور والبهتان ، حتّی سهل علیه اللّدد وهان .

﴿ ۴۰ ـ أما روایت أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در « مسند » خود بطرق متعدّده و أسانید متبدّده و روایات عدیده و ألفاظ مفیده إخراج اینحدیث نموده ، چنانچه در « مسند » که نسخۀ عتیقۀ آن بحمدالله المنعام نزد این عبد مستهام حاضر وموجودست گفته : [حدّثنا أسود بن عامر ، أخبرنا أبو إسرائیل ، یعنی إسمعیل بن أبي إسحق الملائي ، عن عطیّة ، عن أبی سعید ، قال : قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم : إنّي تارك فیکم الثّقلین أحدهما أکبرمن الآخر کتاب الله حبل ممدود من السّماء إلی الأرض وعترتی

أهل بيتي و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

و نيز در « مسند » گفته : [ثنـا : أبوالنّضر ، ثنا : محمّد ، يعنـي ابن طلحة ، عن الأعمش ؛ عن عطيّة العوفي ، عن أبي سعيد الخدري ، عن النّبي صلّى الله عليـه و سلّم قال : إنّى اُوشك أن اُدعى فاُجيب و إنّى تـارك فيكم الثّقلين كتـا ب الله عزّوجل وعترتى، كتاب الله حبل ممدود من السّماءِ إلى الأرض وعترتى أهل بيتى و إنّ اللّطيف الخبير أخبرنى أنّهمـا لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظرونى بما تخلفونى فيهما] .

و نيز در « مسند » گفته : [ثنا : ابن نمير ، ثنا : عبدالملك ، يعنى ابن أبى سليمان ، عن عطيّة ؛ عن أبى سعيد الخدرى ؛ قال : قال رسول الله صلّى‌الله عليه وسلّم: إنّى قد تركت فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتـاب الله عزّوجلّ حبل ممدود من السّماءِ إلى الارض و عترتى أهل بيتى ألا إنّهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض »] .

و نيز در « مسند » گفته : [ثنا : ابن نمير ، ثنا : عبد الملك بن أبى سليمان ؛ عن عطيّةالعوفي، عن أبى سعيدالخدرى ، قال : قـال رسول الله صلّى الله عليه و سلم : إنّى قد تركتُ فيكم ما إن‌أخذتم به لن تضلّوا بعدى الثقلين‌أحدهما أكبر‌من‌الآخر كتاب الله حبل ممدود من السّماءِ إلى الأرض و عترتى أهل بيتي ؛ ألا ! و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

و نيز در«مسند» گفته:[ثنا:إسمعيل‌بن إبراهيم عن أبى حيّان التّيمي ؛ حدّثنى يزيد بن حيّان‌التيمى ؛ قال : إنطلقت أنا وحصين بن‌سبرة وعمرو‌بن مسلم إلى زيد بن أرقم فلمّا جلسنا إليه قال له حصين : لقد لقيت يازيد خيراً كثيراً ؛ رأيت رسول الله صلّى‌الله‌عليه‌وسلّم‌وسمعت حديثه ؛ وغزوتَ معه وصلّيتَ معه ؛ لقد لقيت يازيد خيراً كثيراً ؛ حدّثنا ما سمعت من رسول الله صلّى‌الله‌عليه‌وسلّم. قال ! يابن أخى والله‌لقد كبر سنّي‌وقدم‌عهدي‌ونسيت بعض‌الّذى كنت أعي من رسول‌الله‌صلى‌الله‌عليه‌وسلم فماحدّثتكم فاقبلوه‌ومالا فلاتكلّفونيه. ثمّ قال : قام رسول‌الله صلّى‌الله‌عليه وسلّم يوماً خطيباً فينا بماء

يدعى خمّا بين مكّة والمدينة،فحمد الله تعالى وأثنى عليه ووعظ وذكّر؛ ثم قال : أمّا بعد ! أيّهاالنّاس إنّما أنا بشريوشك أن يأتي رسول ربّيعزّوجلّ فأجيب وإنّي تارك فيكم ثقلين ؛أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّور ؛ فخذوا بكتاب الله واستمسكوابه. فحثّ على كتاب‌الله ورغّب فيه وقال : وأهلبيتي ؛ أذكّركم‌الله في‌أهلبيتي ؛ أذكّركم‌الله في أهلبيتي ، أذكّركم الله في أهل بيتي . فقال له حصين : ومن‌أهلبيته يازيد ؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ قال : إنّ نساؤه من أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرم الصّدقة بعده. قال: و من هم ؟ قال : هم‌آل علي و آل عقيل وآل جعفر وآل عبّاس . قال : أكلّ هؤلاء حرم الصّدقة ؟ قال : نعم] .

ونيزدر « مسند » گفته : [ثنا : أسود بن عامر ، ثنا : إسرائيل ، عن عثمان ابن‌المغيرة ، عن عليّ بن ربيعة ،قال: لقيت زيد بن أرقم وهو داخل على المختار أو خارج من عنده . فقلت له: أسمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلم يقول : إنّي تارك فيكم الثّقلين ؟ قال : نعم] .

ونيز در«مسند» گفته : [حدّثنا الأسود بن عامر ، ثنا : شريك،عن‌الرّكين عن القسم بن حسّان ، عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود مابين السّماء والأرض ، أو : ما بين السّماء إلى‌الأرض وعترتي‌أهل بيتي‌وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ‌الحوض].

ونيز در «مسند» گفته : [حدّثناأبوأحمدالزّبيري ، ثنا : شريك ، عن‌الرّكين عن القاسم بن حسّان ، عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله و عترتي أهل بيتي وإنهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض جميعاً .

ومستتر نماند كه أحمد بن حنبل حديث ثقلين را در كتاب « مناقب أمير المؤمنين» عليه السلام نيزبطرق عديده إخراج نموده ، چنانچه در كتاب مذكورعلى‌مانقل عنه ميفرمايد : [حدّثنا أسود بن عامر، قال : حدّثنا إسرائيل ، عن عثمان بن المغيرة عن عليّ بن ربيعة ، قال : لقيت زيد بن أرقم وهو داخل على المختار أو خارج من

عنده ، فقلت له : سمعتَ رسول الله صلّى الله عليه و سلّـم ، يقول : إنّـى تارك فيكم الثّقلين ؟ قال : نعم !].

و نيز در كتاب « المناقب » على ما نقل عنه گفته : [حدّثنا ابن نمير ، قال : حدّثنا عبدالملك بن أبى سليمـا ن ، عن عطيّة العوفى ، عن أبى سعيد الخدري ، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّـى قد تركت فيكم ما إن تمسّكتم بهما (به.ظ) لن تضلّوا بعدي : الثّقلين أحد هما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتى ، ألا ؛ و إنّـهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض . قال ابن نمير : قال بعض أصحابنا عن الأعمش ، قال : انظروا كيف تخلفونى فيهما].

و نيز در« كتاب المناقب» على ما نقل عنه گفته : [حدّثنا(١) شريك؛ عن الرّكين؛ عن القسم بن حسّان ؛ عن زيد بن ثابت ؛ قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: إنّـى تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السّماء والأرض وعترتى أهل بيتى وإنّـهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض].

وسبط ابن الجوزى نيز إثبات روايت نمودن أحمد اين حديث شريف را در كتاب مناقب جناب أمير المؤمنين عليه السلام فرموده چنانچه در « تذكرة خواص الأئمّة» گفته : [قال أحمد في الفضائل : ثنـا : أسود بن عامر ، ثنا : إسرائيل ، عن عثمان بن المغيرة ، عن على بن ربيعة ، قال : لقيتُ زيدبن أرقم فقلت له : هل سمعتَ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يقول: تركت فيكم الثّقلين وأحدهما أكبر من الآخر؟ قال : نعم اسمعتُه يقول : تركت فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود بين السّماءِ والأرض وعترتي أهل بيتى ،ألا إنّـهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض ، ألا !فانظروا كيف تخلفونى فيهما].

و علاوه بر ين طرق كه از«مسند» و «كتاب المناقب» منقول شده؛ أحمد اين حديث را بطريق ديگر از أبوالطّفيل از زيدبن أرقم نيز روايت نموده،وستطّلع على ذلك فيما سننقل من كتاب «المستدرك» للحاكم إنشاءالله تعالى .

---

(١) قد سقط من اول هذا الاسناد اسم واحد وهو اما الاسود بن عامر او ابو احمد الزبيرى كما لايخفى على من لاحظ طريقى المسند لحديث زيد بن ثابت(١٢).

فهذا امامهم المسند احمد، الفرد الفذّ الوحید الأوحد، قد روی هذا الحدیث وعدّد فی کتابه الجلیل المعرف «بالمسند»، فأوری باخراجه زناد التحقیق وما أصلد، وأطفی بتحدیثه نار اللّداد و أخمد ؛ ثمّ کرّر إحقاق الحقّ وأکّد ؛ وأوکد إبرام الصّدق وجدّد، وهدی إلی جدد الاذعان و أرشد، فأخرجه فی کتاب «المناقب» عوداً علی بدء والعود أحمد (۱)، ومع ذلك رواه خارجاً عن الکتابین بطریق آخر و أسند، فیاله من حافظ للحدیث ما أحسن سرده و أحمد ! ، وأکرم به من جامع للطّرق ما

(۱) لقد أحسن و أجاد و بلغ مافوق المراد فی ضرب هذا المثل المحرز لمحاسن الابداع عن کمل فی مثل هذا المقام الحاکی للغیث الهاطل فی الانسجام، وها أنا أثبت ما ذکره المیدانی فی تفسیر هذا المثل . قال فی «کتاب الامثال» : (العود احمد: یجوز أن یکون احمد أفعل من الحامد یعنی أنه اذا ابتدء العرف جاب الحمد الی نفسه فاذا عاد کان أحمد له، أی أکسب للحمد له، و یجوز أن یکون أفعل من المفعول ؛ یعنی ان الابتداء محمود له والعود أحق بأن یحمد منه، وأول من قال ذلك خداش بن حابس التمیمی وکان خطب فتاة من بنی ذهل ثم بنی سدوس یقال له الرباب وهام بها زماناً ثم أقبل ذات لیلة راکباً فانتهی الی محلتهم وهو یتغنی و یقول :

ألالیت شعری یا رباب متی أری؟	لنا منك نجحاً أو شفاء فأشتفی
فقد طالما عنیتنی و رددتنی	وأنت صفیی دون من کنت أصطفی
لحی الله من تسموا الی المال نفسه	اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
فینکح ذا مال دمیماً ملوما	و یترك حراً مثله لیس یصطفی

فعرفت الرباب منطقه و جعلت تتسمع الیه و حفظت الشعر و ارسلت الی الرکب الذین فیهم خداش أن انزلوا بنا اللیلة فنزلوا و بعثت الی خداش أن قد عرفت حاجتك فاغد علی ابی خاطباً و رجعت الی امها فقالت: یا أمه ! هل انکح الا من اهوی وألتحف الا من ارضی؟ قالت : لا فما ذاك ؛ قالت : فأنکحینی خداشاً! قالت : ومایدعوك الی ذلك مع قلة ماله؟ قال : اذا جمع المال السیء الفعال فقبحاً للمال! فأخبرت الام أباها بذلك فقال: ألم نکن صرفناه عنا فما بداله؟ فلما أصبحوا غدا علیهم خداش . فسلم و قال : العود أحمد والمرء یرشد والورد یحمد، فأرسلها مثلا.

و یقال : اول من قال ذلك وأخذه الناس منه مالك بن نویرة حین قال :

جزینا بنی شیبان أمس بقرضهم	وعدنا بمثل البدء والعود أحمد

فقال الناس : العود أحمد (۱۴ ذاکرحسین . شکر الله مسعاه وأنجح ما یتمناه) .

أبهر نضده وأجود .

﴿ ٣١ - أما روايت نصر بن عبدالرحمن بن بكار الناجي الكوفي الوشاء ﴾

حديث ثقلين را ، پس ترمذی در «صحيح» خود آورده : [حدّثنا نصر بن عبدالرّحمن الكوفي . نا : زيد بن الحسن ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن جابر بن عبدالله ، قال : رأيت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في حجّته يوم عرفة و هو على ناقته القصواء يخطب ؛ فسمعته يقول : يا أيّها النّاس ! إنّي تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي . وفي الباب عن أبي ذر وأبي سعيد وزيد بن أرقم و حذيفة بن أسيد . هذا حديث غريب حسن من هذا الوجه ، وزيد بن الحسن قد روى عنه سعيد بن سليمان وغير واحد من أهل العلم].

وروايت نمودن نصر بن عبدالرّحمن الوشّاء اينحديث شريف را از عبارت « نوادر الأصول » حكيم ترمذی نيز ثابت و محقّق ميشود . كماستقف عليه فيما بعد انشاءالله تعالى .

فهذا نصر بن عبد الرحمن الناجي الوشاء ، أحد شيوخهم المعروفين النّبلاء ، وواحد أركانهم الأثبات الكبراء ، وفرد أعيانهم الثّقات النّبهاء ، قد روى هذا الحديث الّذي هو أحسن الأحاديث وأعظم الأنباء فأبار بروايته جحود المنكرين الخصماء ، وأباد بتحديثه إنكار الجاحدين اللوماء ، فظهر أنّ لدادهم صرف عصبيّة و شحناء ، وبان أنّ اعوجاجهم صرف تعنّت وبغضاء ؛ والله وليّ التّوفيق والانجاء ، و هو الهادي بلطفه إلى الطّريق السّواء] .

﴿ ٣٢ - أما روايت أبومحمد عبد بن حميد الكشي ﴾

حديث ثقلين را ، پس در «مسند» خود اينحديث شريف را إخراج نموده چنانچه علاّمه سيوطی در «إحياء الميت بذكر فضائل أهل البيت» گفته : [الحديث السّابع - أخرج عبد بن حميد في مسنده عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض].

و نور الدين سمهودی در «جواهر العقدين» گفته : [عن زيد بن ثابت ، قال :

قال رسول‌الله صلّى‌الله عليه وسلّم : إنّى تارك فيكم خليفتين كتاب‌الله عزّ و جلّ حبل ممدود مابين‌السّماءِ والأرض ؛ أو : مابين‌السّماء إلى‌الارض وعترتى أهلبيتى و إنّهما لن يفترقا (لن يتفرّقا . ظ) حتّى يردا علىّ‌الحوض. أخرجه أحمد في مسنده و عبد ابن‌حميد بسند جيّد ،ولفظه : إنّى تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب‌الله عزّوجلّ وعترتى‌أهل‌بيتى ،الحديث].

و أحمد بن فضل بن محمّد باكثير در «وسيلة‌المآل» گفته :[و عن‌زيدبن‌ثابت رضي‌الله‌عنه، قال :قال رسول‌الله صلّى‌الله عليه و سلّم : إنّى تارك فيكم خليفتين كتاب‌الله عزّوجلّ حبل ممدود مابين‌السّماءِ والأرض وعترتى أهلبيتى و إنّهما لن يفترقا (لن يتفرّقا . ظ) حتّى يرداعلىّ‌الحوض.أخرجه أحمد فى‌مسنده‌و أخرجه عبدبن‌حميد بسند جيّد ، ولفظه : إنّى تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب‌الله وعترتى أهل‌بيتى وإنّهما لن يفترقا حتّى‌يردا علىّ].

ومحمود بن محمد شيخانى قادرى در «صراط سوي» گفته :[وعن‌زيدبن ثابت، قال رسول‌الله صلّى‌الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب‌الله عزّ وجلّ حبل ممدود مابين‌السّماءِ والأرض ، أو : مابين‌السّماءِ إلى‌الأرض ؛ وعترتى أهلبيتى‌وإنّهما لن يفترقا (يتفرّقا . ظ) حتّى يردا عليّ‌الحوض . أخرجه أحمد فى مسنده و عبدبن حميد بسند جيّد ، ولفظه : إنّى تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب‌الله و عترتى أهلبيتى ؛ الحديث].

و مرزا محمد بن معتمدخان بدخشى در «مفتاح النجا» در ذكر طرق اين حديث شريف گفته : [ولفظُهُ عندالحافظين‌أبي‌محمّد عبد بن حميد الكشى و أبى بكر محمّد بن‌القاسم المعروف بابن‌الأنباري عن زيدبن ثابت : إنّي تارك‌فيكم ماإن‌تمسّكتم به لن تضلّوا : كتاب‌الله وعترتي أهلبيتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يرداعليّ‌الحوض].

وعبدبن‌حميد اين حديث شريف را بروايت زيدبن أرقم نيز روايت كرده ، چنانچه جلال‌الدين سيوطى در « جامع صغير» گفته : [أمّا بعد ؛ ألا أيّهاالنّاس ! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّى فأُجيب ، وأنا تارك فيكم ثقلين أوّلهما

كتاب‌الله فيه‌الهدى والنّور . من‌استمسك به وأخذ به‌كان على‌الهدى ومن‌أخطأه ضلّ فخذوا بكتاب‌الله تعالى واستمسكوا به و أهلبيتي ، اُذكّركم‌الله في‌أهلبيتي ، اُذكّركم الله في أهلبيتي . (حم) وعبدبن حميد (م) عن زيدبن أرقم].

وملاعلى متقى نيز در« كنزالعمال» اين روايت را از عبدبن‌حميد نقلكرده ، كما سيأتي إنشاءالله تعالى فيما بعد .

وعلامه عبدبن‌حميد از أجلّهٔ محمودين ثقات و أماثل ممدوحين أثبات سنّيّه ميباشد .

محمد بن طاهر مقدسى در كتاب «أسماء رجال‌الصّحيحين» گفته : [عبد بن حميد بن نصر أبو حميدالكشّي وكان اسمه عبدالحميد في‌الأصل ، سمع عثمان‌بن‌عمر عند البخاري و أبا عاصم وعبدالرّزاق و يعقوب بن إبراهيم و أبا عامرالعقدي و جعفربن عون و يونس‌المؤدّب وأبا نعيم وسعيد بن عامر وأحمدبن إسحاق‌وعمربن يونس والحسن‌بن موسى و يحيى بن آدم و زكريّا بن عدي و محمّدبن بكيروعبيدالله ابن‌موسى ومحمّد بن الفضل ومسلم بن إبراهيم و هاشم بن القسم و عبدالله‌بن يزيدالمقري والقعنبي و أباداودالحفري وحبّان‌بن‌هلال وروح بن عبادة و يزيدبن هارون‌ومحمّدبن بشر عند مسلم . روى عنه مسلم و أكثر ، وقال‌البخاري : وقال عبدالحميدذكره بغير سماع ، ثنا : عثمان‌بن عمر ، ثنا : معاذبن‌العلاء ، عن نافع ، عن‌ابن عمران أن‌النّبي صلّى‌الله عليه وسلّم كان يخطب إلى جذع ؛ فلمّااتّخذ المنبرحنّ‌الجذع فأتاه‌؛الحديث؛ ورواه مسلم في كتابه عن عبد بن حميد ، عن مسلم بن إبراهيم عن حمّاد بن سلمة ، عن ثابت ، عن أنس،قال : كان‌النّبي صلّى‌الله عليه وسلّم إذااجتهد لأحد في‌الدّعاءقال: جعل‌الله عليكم صلوة قوم أبرار يقومون اللّيل و يصومون النّهار وليسوا بآثمة ولا فجّار ، ورفع هذاالحديث إلى النّبي صلّى الله وعليه وسلّم خطاء وحكم بأنّه لعبدبن حميد ، والصّحيح ماروى موسى بن اسمعيل عن حمّاد بن سلمة ،قال : ثنا : ثابت،قال: قال‌أنس، كان أحدهم إذا اجتهد لأخيه في الدّعاء ، فذكر الحديث مثله] .

و عبدالكريم بن محمد السمعاني در كتاب « الأنساب » گفته : [الكسى

بکسر الکاف وتشدید السّین المهملة : هذه النسبة إلی بلدة بماوراء النّهر، یقال لها : «کس» أقمت بها إثنی عشر یوماً وقد ذکر الحفّاظ في تواریخهم أنّ اسم هذه البلدة «کس» بکسر الکاف والسّین غیر المنقوطة والنّسبة إلیها «کسی» غیر أنّ المشهور «کشّ» بفتح الکاف والشّین المنقوطة ویعرف بنخشب ؛ و المعروف من هذه البلدة أبو محمّد عبدالحمید بن حمید بن نصر الکسی وهو المعروف بعبد بن حمید ، إمام جلیل القدر ممّن جمع وصنّف سمع یزید بن هارون وعبدالرّزاق بن همام، روی عنه مسلم بن الحجاج وأبو عیسی التّرمذی وعمر بن محمّد بن البختری وغیرهم وکانت إلیه الرّحلة من اقطار الأرض ، مات فی شهر رمضان سنة ۲۴۹ تسع و اربعین ومائتین] .

ومیرزا محمد بدخشانی در «تراجم الحفّاظ» گفته :[عبدالحمید بن حمید الکسّی المعروف بعبد بن حمید . ذکره في نسبة الکسی و قال: بکسر الکاف و تشدید السّین المهملة ، هذه النسبة إلی بلدة بما وراء النّهر یقال لها «کس» أقمت بها إثنی عشر یوماً ، وقد ذکر الحفّاظ فی تواریخهم أنّ اسم هذه البلدة «کس» بکسر الکاف والسّین غیر المنقوطة والنّسبة إلیها «کسّی» غیر أنّ المشهور «کش» بفتح الکاف والشّین المنقوطة ، ویعرف بنخشب ، والمعروف من هذه البلدة أبو محمّد عبدالحمید ابن حمید بن نصر الکِسی و هو المعروف و بعبد بن حمید ،إمام جلیل القدر ممّن جمع وصنّف ، سمع یزید بن هارون و عبدالرّزّاق بن همام ، روی عنه مسلم بن الحجّاج و أبو عیسی التّرمذی و عمر بن محمّد بن البختری وغیرهم وکانت إلیه الرّحلة من أقطار الأرض ، مات في شهر رمضان سنة تسع و أربعین و مائتین]؛ انتهی . قلت : ذکره الذّهبي و ابن ناصر الدین فی «طبقات الحفّاظ»] .

وعبدالغنی بن عبدالواحد المقدسی در کتاب «الکمال» گفته : [عبدالحمید ابن حمید الکسي. قیل إنّ اسمه عبدالحمید . روی عن عبدالرّزّاق بن همام وأبي عاصم النّبیل ویزید بن هارون ومحمّد بن بشر العبدی و أبي نعیم و أبی داود الحفری وأحمد بن إسحاق الحضرمی و عمر بن یونس الیمامي والحسن بن موسی الأشیب ویحیی بن آدم و زکرّیا بن عدیّ ومحمّد بن بکر البرساني وحبّان بن هلال و یعقوب بن إبراهیم بن

سعد و عثمان بن عمر بن فارس أبوعامر العقدي و جعفربن موسى و مسلم بن إبراهيم و هاشم بن القاسم و عبيدالله بن يزيد المقري و عبدالله بن مسلمة القعنبي وغيرهم . روى عنه مسلم فأكثر، و قال البخاري في حنين الجذع ، وزاد عبدالحميد عن عثمان بن عمر . قيل إنّه عبدبن حميد . روى عنه التّرمذي [.

و **ذهبي** در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [عبدبن حميدبن نصر ، الإمام الحافظ أبو محمّد الكسى مصنّف «المسند الكبير» و «التّفسير» وغير ذلك ، واسمه عبدالحميد، خفّف . رحل على رأس المائتين في شيبه فسمع يزيدبن هرون و محمّد بن بشر العبدي و عليّ بن عاصم و ابن أبي فديك و حسين بن علي الجعفي و أبا اُسامة وعبدالرّزاق و طبقتهم ؛ حدّث عنه «م.ت» وعمربن بجير و بكيربن المرزبان و إبراهيم بن حريم الشّاشي وخلق ، وعلّق له البخاري في دلائل النّبوة من صحيحه فسمّاه عبدالحميد وكان من الأئمّة الثّقات، وقع المنتخب من مسنده لنا و لصغار أولادنا بعلوا ، مات سنة تسع و اربعين ومائتين].

و **نيز ذهبي** در «كاشف» گفته : [عبدبن الحميد أبو محمّد الكسى ، على الأصحّ و قيل : الكشّي ، بالمعجمة . اسمه عبدالحميد حافظ جوّال ذوتصانيف ، عن علي بن عاصم و محمّد بن بشر والنّضربن شميل ، و عنه «م.ت » و ابن خزيمة الشّاشي و عمر البحيري . قال «خ» في «دلائل النبوة » وقال : عبدالحميد : ثنا : عثمان بن عمر ؛فهذا هو إنشاءالله ، مات ۲٤۹] .

و **نيز ذهبي** در « عبر- في خبر من غبر » در وقائع سنهٔ تسع وأربعين ومائتين گفته : [وفيها - عبدبن حميد الحافظ أبو محمّد الكسي صاحب «المسند» و «التّفسير » واسمه عبدالحميد فخفّف ، سمع يزيدبن هارون وإبن أبي فديك وطبقتهما] .

و **عبدالله بن اسعد يافعي** در « مرآة الجنان » در وقائع سنهٔ مذكوره گفته : [وفيها - عبدالحميد الحافظ أبو محمّد ، صاحب «المسند» «والتفسير»].

و **ابن حجر عسقلاني** در « تهذيب التّهذيب » گفته : [عبدبن حميدبن عثمان الكعبي ابو محمّد . قيل إنّ اسمه عبدالحميد ، روى عن جعفربن عون و أبي أسامة و

عبدالله بن بكر السّهمي و يزيدبن هارون و ابن أبي فديك و أحمدبن إسحاق الحضرمي والحسن الاشيب والحسين الجعفي وروح بن عبادة و سعيدبن عامر وعبدالرّزّاق وعبد الصّمد بن عبدالوارث وعمربن يونس اليمامي و علي بن عاصم ومحمّد بن بشر العبدي و محمّدبن بكر البرساني و مصعب بن المقدام و أبي داود الحفري و أبي عامر العقدي و أبي داود وأبي الوليد الطيالسيّين وأبي النصر يحيى بن آدم و يعقوب بن إبراهيم بن سعد و يعلى بن عبيد ويونس بن محمّد المؤدب وعارم ومسلم بن إبراهيم وأبونعيم وعبدالله بن موسى والمقرى والقعنبي وأبي عاصم وخلق ، وعنه مسلم والتّرمذي وابنه محمّد بن عبيد وسهل بن يساويه وأبومعاد العبّاس بن إدريس الملقّب خرك وبكر بن المرزبان و وسليمان بن إبراهيم الجحندي والشّاه بن جعفر وعمر وبن محمّد البختري ومحمّد بن عبد ابن عامر أحد الضعفاء وآخرون من آخرهم: إبراهيم بن حريم بن قمر اللّخمي الشّامي رواية «التّفسير» و«المسند» عنه . قال البخاري في دلائل النبوة عقيب حديث ابن عمر شيخ ثقة: قال عبدالحميد : حدّثنا عثمان بن عمر ، حدّثنا معاذ بن العلاء ، عن نافع هذا ، فقيل إنّه عبد بن حميد هذا ، وقال أبوحاتم بن حبّان في «الثقات »: عبدالحميد بن حميد بن نصر الكشي وهو الّذي يقال له عبد بن حميد ، وكان ممّن جمع وصنّف ومات سنة تسع وأربعين ومائتين ، وقال صاحب « الشّرح النبيل » :مات بدمشق ولم يذكره مع ذلك في « تاريخ دمشق » قلت : لعلّه قوله بدمشق وقع في بعض النّسخ السّقيمة فإنّ أكثر النّسخ ليس فيها بدمشق. وقال ابن قانع :مات بكس فلعلّها كانت في الاصل كذلك و تصحّفت . قلت : و قرأت بخط الذّهبي لم يدخل عبد بن حميد دمشق قطّ ، وحكى غنجار في « تاريخ بخارا » قال : كان يحيى بن عبدالغفّار الكشّي مريضاً ، فعاده عبد بن حميد ، فقال : لاأبقاني الله بعدك ! فماتا جميعا ، مات يحيى و مات عبد في اليوم الثاني ، مات فجأة من غير مرض ورفعت جنازتهما في يوم واحد وقرئ بخطّ محمّدبن مرحم؛ في ظهر جزء من « تفسير عبد »قال: حدّثنا إبراهيم بن حريم بن خاقان سنة ٣٥٩ حدّثنا أبو محمّد عبدالحميد بن حميد، فذكره، وقال الشّيرازي في الالقاب: عبد هو عبدالحميد بن حميد، ثمّ ساق عن إبراهيم بن أحمد البلخي وهو المستملي ،حدّثنا داودبن سليمن بن خزيمة ببخارا ،

حدّثنا عبدالحميد بن حميد ، حدّثنا يحيى بن آدم ، فذكر حديثاً ، وكذا ساق الثّعلبي في مقدمة تفسيره سنده إليه من طريق داود بن سليمان هذا ، وكذا قال من طريق عمر ابن محمّد البختري عبدالحميد بن حميد] .

ونيز ابن حجر عسقلاني در « تقريب » گفته : [عبد ـ بغير إضافة ـ ابن حميد ابن نصر الكسي ، بمهملة ، أبومحمّد ، قيل : اسمه عبدالحميد وبذلك جزم ابن حبّان وغير واحد ، ثقة حافظ من الحادية عشرة ، مات سنة تسع واربعين] .

وجلال الدين سيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته : [عبد بن حميد بن نصر الكسي أبومحمّد الحافظ ، قيل : اسمه عبدالحميد ، روى عن يزيد بن هارون و محمّد بن بشر العبدي وعبدالرّزاق وخلق ، وعنه مسلم والتّرمذي وإبراهيم بن خزيم الشّاشي وخلق ، وصنّف « المسند » « والتفسير » مات سنة ۲۴۹] .

وأبومهدى عيسى بن محمد ثعالبي در « مقاليد الأسانيد » گفته : [مسند عبد بن حميد بن نصر الكشي ويسمّى « المنتخب » وهو القدر المسموع لإبراهيم بن خزيم من مؤلّفه ، قرأت عليه من أوّله إلى مسند أبي بكر وجميع الثّلاثيات وأجازلي سائره عن الرّملي والعلقمي الاوّل عن زكريّا والثاني عن عبدالحق السّنباطي ، باجازتهما من الحافظ أبي الفضل بن حجر . « ح » وعن النّور القرافي والكرخي وابن الجائي ، عن الحافظ الجلال السّيوطي ، قال : قرأته جميعاً على أمّ الفضل هاجر بنت الشّرف أبي بكر محمّد المقدسي ، قالت هي و ابن حجر : أخبرنا به أبوإسحاق التّنوخي ، قالت هاجر حضوراً ؛ وقال ابن حجر قراءةً منّي عليه لجميعه ، بسماعه لجميعه على أبي العبّاس أحمد ابن أبي طالب الحجّار ، بسماعه لجميعه سوى فوت على أبي المنجا عبدالله بن عمر بن على بن اللّتي وإجازته للفوت بسماعه من أبي الوقت عبدالأوّل بن عيسى بن شعيب السّجزي ، بسماعه من أبي الحسن عبدالرّحمن بن محمّد الدّاودي ، قال : أخبرنا أبومحمّد عبدالله بن أحمد بن حمويه السّرخسي ، قال : أخبرنا أبوإسحاق إبراهيم بن خزيمة (خزيم . ظ) بن قمر الشّاشي سماعاً عليه ، قال : أخبرنا مؤلّفه الإمام الحجّة أبومحمّد عبد بن حميد ، فذكره ، وبالسّند قال الحافظ أبومحمّد عبد بن حميد في مسند أبي بكر

وهو أوّل المسند: أخبرنا يزيد بن هارون ، قال : أخبرنا إسمعيل بن خالد ، عن قيس ابن أبي حازم ، عن أبي بكر الصّدّيق رضي الله عنه ، قال : انكم تقرءون هذه الآية : « ياأيها الّذين آمنوا عليكم أنفسكم لايضرّكم من ضلّ إذا اهتديتم » وإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّ الناس إذا رأوا الظّالم فلم يأخذوا على يديه أوشك أن يعمّهم الله بعقاب ؛ انتهى . « أبانة » : قال الحافظ الذّهبي « في تذكرة الحفّاظ » : هو الإمام الحافظ أبو محمّد عبد بن حميد بن نصر الكسّي مصنّف « المسند الكبير » و « التفسير » وغير ذلك ، واسمه عبد الحميد فخفّف ، رحل على رأس المائتين في شبيبة فسمع يزيد بن هارون ومحمّد بن بشر العبدي وابن أبي فديك وعبد الرّزّاق وطبقتهم ، حدّث عنه مسلم والتّرمذي وخلق ، وعلّق له البخاري في دلائل النّبوة من صحيحه فسمّاه عبد الحميد ، وكان من الأئمة الثّقات ، مات سنة تسع وأربعين ومائتين] .

وخود مخاطب در « بستان المحدّثين » گفته :[مسند عبد بن حميد بن نصر الكشي . أوّل آن نيز مسند أبي بكرست ، و أوّل مسند أبي بكر اينحديث است : أخبرنا يزيد بن هرون ، قال: أخبرنا إسماعيل بن خالد ، عن قيس بن أبي حازم ، عن أبي بكر الصدّيق قال : إنّكم تقرؤن هذه الآية : « ياأيّها الّذين آمنوا عليكم أنفسكم لايضرّكم من ضلّ إذا اهتديتم » قال (وإنّي . ظ) سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يقول : إنّ النّاس إذا رأوا الظّالم فلم يأخذوا على يديه أوشك أن يعمّهم الله بعقاب]. « درقاموس » گويد در باب الشّين :الكش بالفتح قرية بجرجان ودر سين مهملة گويد : الكس بالكسر و الفتح بلد قريب بسمرقند ولا يقال بالشّين المعجمة فانّها ستذكر . كنيت او أبو محمّد ، نام أو عبد الحميد بن حميد بن نصرست ، مردم تخفيف كردند وبر عبد إكتفا نمودند عبد بن حميد مشهور شد ، ازسر دوصد سال هجرى ازوطن خود رحلت نمود وشوق طلب علم حديث اورا درجوانى پيدا گشت از يزيد ابن هارون وعبد الرّزّاق ومحمّد بن بشر وديگر أئمّة فن حديث استفاده ، مسلم رحمه الله صاحب « صحيح » وترمذي رحمه الله وديگر محدّثين از وى روايات بسيار دارند ،

وبخاری رحمه‌الله بطریق تعلیق ازوی دردلائل النّبوة از« صحیح » خود روایت دارد ونام او عبدالحمید گفته ازائمهٔ این فنّ بود وخیلی ثقه ومعتبر درسنهٔ دوصدوچهل وسه رحلت اوست ، واز تصانیف اویکی این مسندست که اورا « مسند کبیر» گویند بجهة آنکه ازین مسند انتخابی کرده « مسند صغیر» درست کرده اند ، دوّم تفسیریست کـه متداول است ومشهور درديارعرب ، وديگرتصانيف نيزدارد] .

ومولوی صدیق حسن خان معاصر در « إتحاف النّبلا » گفته : [أبومحمّد عبدالحمید بن حمید بن نصر الکسی صاحب مسند ، مردم درنام او تخفیف کردند و برعبد إکتفا نموده عبد بن حمید گفتند و همان مشهور گشت ، برس دوصـد سال هجری از وطن خود رحلت نمود ودرعین جوانی شوق علم حدیث دامنگیر اوشد، از یزید بن هارون وعبدالرّزّاق ومحمّد بن بشر و دیگر ائمهٔ فنّ حدیث إستفادهٔ این علم نموده ، مسلم و ترمذی ودیگر محدّثین أجلّه از وی روایت دارند ، و بخاری در دلائل النبوه از«صحیح»خود تعلیقاً از وی روایت کرده ،ونامش عبدالحمید برده، خیلی ثقة و معتبر واز أئمهٔ این فن بود ، از تصانیفش تفسیریست که درديار عرب تداول وشهرت دارد ، درسنه ثلث یاتسع وأربعین ومائتین آنجهانی شده برحمت حق پیوست، ذکره في «بستان المحدّثین »] .

فهذا حافظهم الجليل عبد بن حميد ، الثّقة الثّبت المفيد ، المقبول الحجّة عندهم من غير تشكيك ولاترديد ، الموثوق مـن بينهم بأقصى الإبرام والتّشييد ، قدروى هذا الحديث في مسنده المسدّدالسّديد ، وأثبته في‌ذاك السّفر الممدّح‌الحميد، فأورى زناد الإرشادلكلّ رائم للحقّ مريد ، و لصمى مهجة الفؤاد من كلّ جاحد للصّدق مريد ، فمن‌الّذي يقدم بعد هذا على تكذيبه والتّفنيد ؛ فيجعل نفسه عرضة للتغيير ورمية للتّنديد .

﴿ ۳۲- أما روايت عباد بن يعقوب الرواجنى الاسدى ﴾

حديث ثقلين را ، پس طبرانی در « معجم صغير» گفته : [حدّثنا الحسن بن محمّد بن‌مصعب الأشناني الكوفي ، حدّثنا عبّاد بن يعقوب الأسدي ، حدّثنا عبدالرّحمن

المسعودي ، عن كثير النّواء ، عن عطيّة العوفي ، عن أبى سعيد الخدرى ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : إنى تارك فيكم الثّقلين ، أحدهما أكبر من الآخر ، كتاب الله جلّ وعزّ حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتى وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض ،لم يروه عن كثير النّواء إلاّ المسعودى] ، انتهى .

فهذا عباد بن يعقوب ، شيخ البخارى الّذى لايستطيع عندهم حصرما آثره حيسوب ، قدروى هذا الحديث الشّريف المطلوب ، وأخبر بهذا الخبر الرّغيب المرغوب فنفى الألم وأزاح الغمم ونفّس الكروب ، وقوم الاودّ وداوى العمدّ وشفى النّدوب، فلايجسر على قدحه إلاّ من هو عن الحقّ محجوب ، و بالذّلّ منكوب ،وللزّيغ معيوب ، ومن الغىّ مثلوب ، وفي العمه مقصوب ، وعلى العته مقضوب .

«٣٣. أما روايت نصر بن على بن نصر بن على الجهضمي »

حديث ثقلين را ، پس حكيم ترمذى در « نوادر الاُصول » آورده : [حدّثنا نصر بن على ، قال : حدّثنا زيد بن الحسن ، قال : حدّثنا معروف بن خربوذ المكّى عن أبى الطّفيل عامر بن واثلة ، عن حذيفة بن اُسيد الغفارى ، قال : لمّا صدر رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من حجّة الوداع خطب ، فقال: أيّها النّاس ! إنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبى إلاّ مثل نصف عمر الّذى يليه من قبل و إنّى أظنّ أن يوشك أن اُدعى فاُجيب وإنّى فرطكم على الحوض و إنّى سائلكم حين تردون علىّ عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفونى فيهما، الثّقل الأكبر كتاب الله سببٌ طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا ولا تضلّوا ولا تبدّلوا وعترتى أهل بيتى فإنّى قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض] .

و نصر جهضمي از أماثل حفّاظ كبار وأفاضل أعلام أحبار سنّيّه ميباشد .

محمد بن طاهر مقدسى در « رجال صحيحين » گفته : [نصر بن على بن نصر بن على الجهضمي الازدي البصرى، يكنّى أباعمرو والد علىّ ،سمع أباه وعبد الأعلى و أبا أحمد الزّبيري عندهما وغيرواحد ، روى عنه البخاري و مسلم . قال أبوالعبّاس السّراج : مات سنة خمسين

ترجمه نصر بن على جهضمي

ومائتين بالبصرة ، وقال البخاريّ في : شهرربيع‌الاوّل من هذه السّنة] .

وأبوسعد عبدالكريم سمعاني در « أنساب » در نسبت جهضمی گفته : [الجهضمي-بفتح الجيم والضّاد المنقوطة وسكون الهاء ، هذه النّسبة إلى الجهاضمة وهی محلّة بالبصرة والمشهور فيها أبوعمر نصربن علی بن صهبان بن أبی الجهضمی الأزدی من أهل البصرة و هو جدّ نضربن علي ، يروی الجدّ عن النصر بن شيبان الحدانی ، روی عنه أبونعيم وأهل البصرة ، مات فی إمرة أبی جعفر وحفيد أبي عمر نصربن علی الجهضمی الحدانی قاضی البصرة من العلماء المتقنين ،کان ثقة ثبتاً حجّة يروی عن أبي عيينة والمعتمر بن سليمان وحاتم بن وردان ونوح بن قيس ويحيی ابن‌سعيد القطّان وعبدالرّحمن بن مهدی ويزيد بن زريع والأصمعی ، روی عنه محمّد ابن‌إسماعيل البخاری ومسلم بن الحجّاج وأبوعيسى التّرمذی وأبو داود السّجستانی وابنه أبوبکرعبدالله بن سليمان وأبوعبدالرّحمن أحمد بن شعيب النّسائي وأبوالقاسم البغوي وعبدالله بن أحمد بن حنبل وأبوعبدالله بن ماجة القزوينی وعمر بن محمّد بن بحرالهمداني و جماعة سواهم ، وکان المستعين بالله بعث إلی نصر بن علی يشخصه للقضاء فدعاه عبد الملك أمير البصرة لذلك ، فقال : أرجع فأستخير الله ، فرجع إلی بيته نصف النّهار فصلّی رکعتين و قال : ألّلهم إن‌کان لی عندك خير فاقبضنی إليك ! فنام فانتبهوه (فنبهوه . ظ) فإذا هو ميّت ! وکان ذلك في‌شهر ربيع‌الأوّل سنة خمسين ومائتين] .

و ذهبی در « تهذيب التهذيب» گفته [نصر بن علي‌بن‌نصر بن علی بن صهبان‌بن أبي عمر الأزدي الجهضمی ، حفيد الّذی قبله ، کان أحدالحفّاظ والأئمّة بالبصرة؛ عن عبد العزيز بن عبد الصّمد العمی و نوح بن قيس الغدانی و معتمر بن سليمان ويزيد بن زريع والحرث بن دحية و درست بن زياد و سفيان بن عيينة وعبدربّه بن بارق وعبدالعزيزبن‌الدّراوردی وعثام بن‌علی وخلق،وعنه «ع»و«س»أيضاً عن زکريّاالسّجزی و أحمد بن عليّ المروزی و عنه ، أبوبکربن أبی‌الدّنيا و بقي بن مخلد و أبوزرعة و عبدان والبغوي وابن خزيمة و ابن أبی داود و خلق کثير . قال

عبدالله بن أحمد : سألت أبي عنه فرضيه وقال : مابه بأس : وقال أبوحاتم : هو أحبّ إلي من الفلاّس و أوثق وأحفظ ، وقال ابن خراش وغيره : ثقة ، و قال آخر : كان من نبلاء النّاس ، قال إبراهيم بن عبدالله الزّبيدي : سمعت نصربن علي يقول : دخلت على المتوكّل فاذا هو يمدح الرّفق فأكثر فقلت : يا أميرالمؤمنين أنشدني الأصمعي :

من أرسل الرّفق في لينه استخرج العذراء من خدرها
من يستعن بالرّفق في أمره يستخرج الحيّة من حجرها

فقال : يا غلام الدّواة والقرطاس ! فكتبهما : قال عبدالله بن أحمد : حدّثني نصربن علي ، أخبرني علي بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين ؛ حدّثني أخي موسى عن أبيه ، عن جدّه أنّ النّبي صلّى الله عليه وسلّم أخذ بيد حسن وحسين فقال : من أحبّني و أحبّ هذين و أباهما و أمّهما كان معي في درجتي يوم القيامة . قال عبدالله بن أحمد لمّا حدّث نصر هذا ، أمر المتوكّل بضربه ألف سوط ، فكلّمه جعفر بن عبدالواحد وجعل يقول له : هذا الرّجل من أهل السّنّة ! ولم يزل به حتّى تركه وكان له أرزاق وفّرها عليه موسى . قال الخطيب : أمر بضربه لأنّه ظنّ أنّه رافضي فلمّا علم أنّه من أهل السّنّة تركه ؛ وقال جعفر بن محمّد بن الحكم الواسطي : سمعت أبابكر بن أبي داود يقول : كان المستعين بالله بعث إلى نصربن علي يشخصه للقضاء فدعاه عبدالملك أمير البصرة فأمره بذلك فقال : أرجع فأستخير الله ، فرجع إلى بيته نصف النّهار فصلّى ركعتين وقال : اللّهمّ إن كان لي عندك خير فاقبضني إليك ! فنام فأنتبهوه (فنبهوه. ظ) فاذا هو ميّت ! قال البخاري : مات في ربيع الآخر سنة خمسين و مائتين ، قال السّراج: رأيته أبيض الرأس واللّحية] .

و نيز ذهبي در «تذكرة الحفّاظ» گفته :[نصربن علي الجضمي الحافظ العلاّمة أبو عمر الأزدي البصري ، حدّث عن فرج بن قيس ويزيد بن زريع و مرحوم بن عبدالعزيز العطّار و بشر بن مفضّل و فضيل بن سليمان و سفيان بن عيينة وخلق ، وعنه الجماعة و زكريّا السّاجي و ابن خزيمة و ابن أبي داود و ابن صاعد و محمّد بن هارون الحضرمي و خلق ، وقال أحمد : مابه بأس ، وقال أبوحاتم : هو أحبّ ألي من الفلاّس

و أحفظ منه و أوثق. قال «س» : ثقة ، وقال ابن أبى داود : بعث إليه‌المستعين يشخصه للقضاء ، فدعاه متولّي البصرة فأخبره فقال : أستخير الله ، فرجع وصلّى ركعتين و قال: أللّهم انكان لي عندك خير فاقبضنى إليك ! ثمّ نام فنبّهوه فاذا هو ميّت ، مات سنة خمسين و مائتين فى ربيع الآخر].

ونيز ذهبي در « كاشف » گفته : [ع . نصربن على بن نصربن على بن صهبان أبوعمر الجهضمي ، الحافظ ، عن معتمر والدّراوردي ، وعنه « ع و س » بواسطة أيضاً وابن خزيمة . قال أبوحاتم : هوأوثق من الفلاّس وأحفظ ، طلبه‌المستعين للقضاء فقال : أستخير فصلّى ركعتين ودعا ونام فقبض في ربيع الآخر ۲۵۰] .

ونيز ذهبى در « عبر » دروقائع سنه خمسين ومائتين گفته : [وفيها ـ أبوعمر نصر بن علي الجهضمي البصرى ، الحافظ ، أحد أوعية العلم ؛ روى عن يزيد بن زريع و طبقته . قال أبوبكر بن أبى داود : و كان المستعين طلب نصر بن على ليولّيه القضاء فقال لأمير البصرة : حتّى أرجع فأستخير الله ، فرجع وصلّى ركعتين وقال: أللّهمّ إن كان لى عندك خير فاقبضنى إليك ! ثمّ نام فنبّهوه فاذا هو ميّت ، توفّى في ربيع الآخر] .

و يافعى در « مرآة الجنان » در وقائع سنه خمسين و مائتين گفته :[وفيها ـ أبوعمرو بن نصر بن على الجهضمي البصرى ، الحافظ ، أحد أوعية العلم ، كان المستعين قد طلبه ليولّيه القضاء فقال لأمير البصرة : حتّى أرجع فأستخير الله ، فرجع و صلّى ركعتين وقال: أللّهم (إن كان . ظ) لى عندك خير فاقبضنى إليك ! ثمّ نام فنبّهوه فاذا هو ميّت] .

وجلال الدين سيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته : [نصر بن على بن نصر بن على بن صهبان الجهضمي ؛ أبوعمر البصرى الصغير ، روى عن أبيه وابن عيينة ويزيد بن زريع وخلق ، وعنه الأئمة السّتّة وأبوحاتم وخلق ؛ مات سنة خمسين ومائتين ، انتهى] .

فهذا نصر بن على الجهضمى أحد الاعلام الثقات ، و فرد الأركان الأثبات قد روى هذا الحديث الأنيق السّمات ، العظيم البركات ، فنصر أرباب الديانات ،

ووازر أصحاب الأمانات ، و أخمل وأردى و أمات بروايته و تحديثه والإثبات ؛ جحد المبطنين للغدرات وعناد المضمرين للنكرات] .

﴿ ۳۵ - أما روایت محمد بن المثنى أبوموسى العنزى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در مابعد إنشاء الله تعالى از تخريج نسأى در كتاب «الخصائص» خواهى دانست . دراينجا شطرى ازنصوص أرباب تنقيد وتحقيق برتبجيل وتوثيق اوبايد شنيد .

ترجمه أبوموسى محمد بن مثنى عنزى

محمد بن طاهر مقدسى در « رجال صحيحين » گفته : [محمد بن المثنّى ابن عبد قيس أبوموسى، يعرف بالزّمِن العنزي ،من أهل البصرة ، سمع ابن عيينة و غندراً وجماعة عندهما ، روى عنه البخاري و مسلم وأكثرا عنه . قال السّراج : مات في ذي القعدة سنة اثنتين ومائتين ، وله خمس وثمانون سنة] .

و **أبوسعد عبدالكريم سمعانى** در « أنساب » درنسبت عنزى گفته : [محمد بن مثنّى أبوموسى العنزي ، يُعرف بالزمن ، بصري يروي عن جماعة ، روى عنه البخاري ومسلم وأبوداود وأبوعيسى والنسأي ، كان من الثقات] .

و **مزى** در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ اوعلى مانقل عنه گفته : [قال محمد بن يحيى النّيسابوري : حجّة ، وقال صالح بن محمد الحافظ : صدوق اللّهجة وكان في عقله شيء و كنت اُقدّمه على بندار ، وقال « س » : لابأس به كان يغيّر في كتابه ، وذكره ابن حبّان في « الثّقات » وقال : كان صاحب كتاب لايقرأ إلاّ من كتابه] .

و **ذهبى** در « تذهيب التّهذيب » گفته : [ع . محمد بن المثنى بن عبد قيس بن دينار العنزي أبوموسى البصري ، الزمن الحافظ ، عن معتمر بن سليمـان و سفيان ابن عيينة وعبدالعزيز بن عبدالصّمدالعمي وغندروحفص بن غياث وأبي معاوية وخلق كثير، حتّى إنّه روى عن أحمد بن سعيد الدّارمي ونحوه ، وعنه « ع » والذّهلى و أبوزرعة وابن أبى الدّنيا وعبدالرّحمن بن خراش وجعفر الفريابى وأبو عروبة وابن أبي داود وابن خزيمة و ابن صاعد والمحاملى و خلق . قال يحيى بن محمد الذّهلي :

حجّة ، وقال أبوحاتم : صدوق ، وقال صالح جزرة : صدوق اللّهجة في عقله شيء و كنت أُقدّمه على بندار ، وقال النسأي : لابأس به كان يغش في كتابه ، وقال ابن‌خراش : كان من الأثبات ، وقال الخطيب : كان صدوقاً ورعاً فاضلاً ثقة قَدِم بغداد وحدّث بها ، قال بندار : وُلدتُ أنا وأبوموسى سنة مات حمّاد بن سلمة ، قال غيرواحد : مات في ذي‌القعدة سنة اثنين وخمسين ومائتين] .

و نيز ذهبي در « تذكرة الحفّاظ » گفتـه : [محمّد بن المثنّى الحافظ الحجّة أبوموسى العنزي البصري الزّمن ومحدّث البصرة ، سمع يزيد بن زريع ومعتمر بن سليمان و سفيان بن عيينة وغندراً ، عنه الجماعة والنّسأى أيضاً عن رجل عنه وابن صاعد وابن خزيمة والمحاملي وخلق ، قـال صالح جزرة : كنتُ أُقدّمه على بندار وكان في عقله شيء ، قال أبوعرابة الحرّاني : ما رأيت بالبصرة أثبت من أبـى موسى ويحيى بن‌حكيم. مات أبوموسى سنة اثنتين وخمسين ومولده وموته وطلبه مع بلديّه بندار ، أخبرنا أحمد بن إسحاق ، أنا : محمّد بن هبة الله ، أنا : جدّى محمّد بن العزيز الدينوري ، أنا : عاصم بن الحسن ، نا : عبدالواحد بن مهدى ، نا : الحسين بن إسماعيل القاضى ، أنبأنا محمّد بن المثنّى ، نا : ابن عيينة ، عـن هشام ، عن أبيه ، عن عائشة أنّ النّبي صلّى الله عليه وسلّم لمّا جاء إلى مكّة دخلها من أعلاها وخرج من أسفلها ؛ رواه الخمسة عن أبي موسى] .

و نيز ذهبي در « كاشف » گفته : [« ع » محمّد بـن المثنّى أبو موسى العنزى الحافظ الزّمن ، عن ابن‌عيينة وعبدالعزيز العمى وغندر ، وعنه « ع » وأبوعروبة والمحاملى ، ثقة ورع ، مات سنة ۲۵۲] .

و نيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنه اثنتين وخمسين ومائتين گفتـه : [وفيها محمّد بن المثنّى الحافظ أبوموسى العنزى البصرى الزّمن في ذي‌القعدة ، ومولده عام توفّى حمّاد بن سلمة ، سمع معتمر بن سليمان وسفيان بن عيينة وطبقتهما] .

و ابن حجر عسقلاني در « تقريب » گفتـه : [« ع » محمّد بـن المثنّى بن عبيد العنزى ـ بفتح النون و الزّاء ـ أبو موسى البصرى المعروف بالزّمن ، مشهور

بكنيته وباسمه ، ثقة ثبت ، من العاشرة ، وكان هو وبندار فرسَي رهان ، وماتا في سنة واحدة] .

وعلامه **جلال الدين سيوطى** در « طبقات الحفّاظ » گفته : [محمّد بن محمّد بن المثنّى بن عبيد العنزى أبوموسى الحافظ البصرى المعروف بالزّمن ، روى عن غندر وابن عيينة وابن نمير ووكيع ويحيى القطّان و خلق كثير ، وعنه الأئمّة الستّة و أبوحاتم وأبوزرعة وخلق ، قال الخطيب :كان صدوقاً ورعاً فاضلاً عاقلاً ثقة ثبتاً احتجّ سائر الأئمّة بحديثه ، مات سنة اثنتين وخمسين ومائتين ، انتهى] .

فهذا محمد بن المثنى حافظهم الحجّة البارع ، قدروى هذا الحديث الناظر كالرّوض المارع ، بسنده المتّصل عن السيّد الشافع ، عليه وآله آلاف السّلام من الملك المنعم النافع ، فيالله وللجاحد المنازع ، كيف لايقدعه قادع ، ولايزعه وازع ، عن مباراة الاعلام بمحض الفعاقع ، والتّخرّص والافتعال لما هو غير واقع .

«۳۶ - أما روايت أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن بهرام الدارمى السمرقندى»

حديث ثقلين را ، پس سخاوى در « إستجلاب ارتقاء الغرف » بعد نقل حديث ثقلين از « صحيح مسلم » بيك لفظ گفته : [وفي لفظ : قيل لزيد رضى الله عنه: مَن أهلبيته ؟ نساؤه ؟ فقال : لا ! أيم الله إنّ المرأة تكون مع الرّجل العصر من الدّهر ثمّ يطلّقها فترجع إلى اُمّها ؛ وفي رواية غيره : إلى أبيها واُمّها ؛ أهلبيتهُ : أصله وعصبته الّذين حرموا الصّدقة بعده . أخرجه مسلم أيضاً وكذا النّسأي باللّفظ الاوّل وأحمد والدّارمي في مسنديهما وابن خزيمة في صحيحه وآخرون كلّهم من حديث أبي حيّان التّيمي يحيى بن سعيد بن حيّان عن يزيد بن حيّان] .

و **مناقب مبهره** ومحامد مُزهره ومفاخر معجبه ومآثر مُغربهٔ دارمى بيش از آنست كه از كتب قوم إستيفاي آن توان كرد، درين مقام بربعضى از عبارت أرباب رجال إكتفا ميرود .

محمد بن طاهر مقدسى در كتاب « أسماء رجال الصّحيحين » گفته [عبدالله

ابن عبدالرّحمن الدّارمي السّمرقندي ، يكنى أبا محمّد ، سمع أباالیمان الحکم بن نافع ويحيى بن حسّان و محمّد بن عبدالله الرّقاشي بو مروان و محمّد وأباالمغيرة وعبدالله بن جعفر الرّقّي و حجاج بن منهال والفريابي وأبانعيم وعفّان وأبا علي عبدالله الحنفي وأبامعمر وعبد الله بن عمر المقرى وأبا الوليد الطيالسي ومحمّد بن المبارك ومسلم بن إبراهيم ومحمّد بن كثير وحبّان بن هلال وموسى بن خالد ختن الفريابي . روى عنه مسلم . قال السّراج : مات بسمرقند يوم عرفة سنة خمس وخمسين ومائتين] .

ترجمهٔ أبو محمد دارمی سمرقندی

وأبوسعد عبدالكريم سمعانی در « أنساب » درنسبت دارمی گفته : [وأبومحمّد عبد الله بن عبدالرّحمن بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد السّمرقندي الدّارمي ، من بني دارم بن ملك بن حنظلة ، من أهل سمرقند ، أحد الرّحالين في الحديث والموصوفين بجمعه وحفظه والإتقان له مع الثقة والصّدق والورع والزّهد ، واستقضي على سمرقند فأبى فألحّ عليه السّلطان حتّى يقلّده وقضى قضية واحدة ثمّ استعفى فأعفي ، وكان على غاية العقل وفي نهاية الفضل يضرب به المثل في الدّيانة والحلم والرّزانة والاجتهاد والعبادة والتقلّل والزّهادة ، وصنّف « المسند » و « التفسير » و « الجامع » وحدّث عن يزيد بن هارون وعبيدالله بن موسى ومحمّد بن يوسف الفريابي ويعلى بن عبيد وجعفر ابن عون و أبي المغيرة الحمصي وأبي اليمان الحكم بن نافع البهراني وعثمان بن عمر ابن فارس وأسهل بن حاتم وغيرهم من أهل العراق والشّام ومصر ، روى عنه بندار و محمّد بن يحيى الذّهلي ورجا بن مرجا الحافظ ومسلم ابن الحجّاج وأبوعيسى التّرمذي وجعفر بن محمد الفريابي قاضي الدّينور وجماعة سواهم ، وقال رجا بن المرجا : رأيت أحمد بن حنبل و إسحاق بن راهويه وعليّ بن المديني والشّاذكوني ؛ مارأيت أحفظ من عبد الله بن عبدالرّحمن الدارمي ، وكانت ولادته سنة موت عبدالله بن المبارك وهي سنة إحدى وثمانين ومائة ، ومات بسمرقند يوم عرفة وهو من سنة خمس وخمسين ومائتين] .

وعبدالغني بن عبدالواحد مقدسی در کتاب « الكمال » گفته : [عبد الله

ابن عبدالرّحمن بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد أبو محمد السّمرقندي الدارمی التّمیمی من بني دارم بن مالك بن حنظلة بن مالك بن زيد مناة بن تميم. روی عن محمد بن يوسف الفريابی و أبي مسهر الغسانی و سعيد بن أبي مريم المصری و إسماعيل بن أبي أويس و موسی بن خالد ختن الفريابی و يونس بن محمد المؤدب و أبي النّضر هاشم بن القاسم و معلّی بن أسد و أبي الوليد الطّيالسی والأسود بن عامر و أبي عبدالرّحمن المقري و قبيصة بن عقبة و منصور بن سلمة الخزاعی وعبدالله بن موسی العبسي و أبي بكر الحنفی و يزيد بن هارون و يعلی بن عبيد و جعفر بن عون و مسلم بن إبراهيم و مروان بن محمد الطّاطری و زيد بن يحيی بن عبيد و محمد بن المبارك الصوری و يحيی بن حسّان التنيسی و أبي مغيرة الحمصي و أبي اليمان الحكم بن نافع و عثمان بن عمر بن فارس و سعيد بن عامر الضّبعي و عبدالرّحمن بن إبراهيم دحيم و عبد .... (بياض) الرّقي و عبدالله بن عبدالمجيد الحنفي وعبدالصّمد بن علي وأحمد بن إسحاق الحضرمي و أشهل ابن حاتم و زكريّا بن عدی و محمد .... (بياض) وعبدان بن عثمان والنّضر بن شميل وأبي صالح كاتب الليث ومحمد بن سلام البيكندی ووهب بن جرير وبشر بن عمر الزهرانی و أبي نعيم الفضل بن دكين . روی عنه محمد بن يحيی الذهلی و محمد بن بشّار و مسلم أبو رجا بن مرجا الحافظ و جعفر الفريابي و أبو حاتم و أبو زرعة و إبراهيم بن أبي طالب و عبدالله بن أحمد بن حنبل و أبو داود والتّرمذی و محمد بن عبدوس و محمد بن النّضر الجارودی و محمد بن نعيم والحسين بن الصّباح و هو أكبر منه . قال رجا بن مرجا :ما أعلم أحداً أعلم بحديث رسول الله صلّی الله عليه وسلّم من عبدالله بن عبدالرّحمن، وقال أبو حاتم: هو إمام اهل زمانه، و سئل أحمد بن حنبل عن يحيی الحمّانی ؟ فقال: تركناه لقول عبدالله بن عبدالرّحمن لأنّه إمام ؛ و قال إسحاق بن داود: قدم قريب لی مدالنّاش ، فقال : أتيت أحمد بن حنبل فجعلت أصف له أبا المنذر و أمدحه، فقال لی: قدطالت غيبة إخواننا عنّا ولكن أين أنت عن عبدالله بن عبدالرّحمن؟ عليك بذاك السيد، عليك بذاك السّيد، عليك بذاك السّيد: عبدالله بن عبدالرّحمن، وقال محمد بن عبدالله: غلبنا عبدالله بن عبدالرّحمن بالحفظ والورع ، و قال أبو حامد مربن الشّرقی : إنّما

أخرجت خراسان من أئمة الحديث خمسة رجال : محمد بن يحيى و محمد بن إسمعيل و عبدالله بن عبدالرحمن و مسلم بن الحجاج و إبراهيم بن أبى طالب ، و قال عبدالله ابن عبدالرحمن : ولدت سنة مات ابن المبارك سنة إحدى و ثمانين و مائة و مات سنة خمس وخمسين و مائتين] .

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ اوعلى مانقل عنه گفته : [وسأل إنسان أحمد عن أبى المنذر ، فقال : لاأعرفه ، قد طالت غيبة إخواننا عنا لكن أين أنت عن عبدالله بن عبدالرحمن؛ عليك بذاك السيد؛ عليك بذاك السيد؛ عليك بذاك السيد، وقال عثمان بن أبى شيبة : أمره ظاهر من الصبر والحفظ وصيانة النفس عافاه الله ، وقال بندار : حفاظ الدنيا أربعة : أبوزرعة بالري ومسلم بن الحجاج بنيسابور وعبدالله بن عبدالرحمن بسمرقند ومحمد بن إسماعيل ببخارا ، وقال أبوحاتم بن حبان : كان من الحفاظ المتقنين وأهل الورع في الدين ممن حفظ وجمع وتفقه وصنف وحدث وأظهر السنة في بلده ودعا إليها وذب عن حريمها و قمع من خالفها ، و قال إسحق بن أحمد بن خلف البخاري : كنا عند محمد بن إسمعيل فورد عليه نعي عبد الله بن عبد الرحمن فنكس رأسه ثم رفع واسترجع وجعل يسيل دموعه على خديه ثم أنشأ يقول :

إن تبق تفجع بالأحبة كلهم　　　　وفناء نفسك لاأباً لك أفجع!

قال إسحق بن أحمد : وماسمعناه ينشد شعراً إلا ما يجيء في الحديث] .

و ذهبى در « تذكرة الحفاظ » گفته : [الدارمي - الامام الحافظ شيخ الاسلام بسمرقند أبومحمد عبدالله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد التميمي الدارمي السمرقندي، صاحب المسند العالي الذى في طبقته منتخب مسند عبدبن حميد. مولده عام توفي ابن المبارك سنة إحدى و ثمانين ومائة ، سمع النضر بن شميل و يزيد بن هارون وسعيد بن عامر الضبعي و جعفر بن عون وزيد بن يحيى بن عبيد الدمشقي و وهب بن جرير و طبقتهم بالحرمين وخراسان والشام والعراق ومصر ، حدث عنه مسلم وأبوداود والترمذى ومطين وجعفر الفريابى وعمر بن جبير والنسائى خارج سننه وحفص بن أحمد بن فارس الاصبهانى وعبدالله بن أحمد بن حنبل وعيسى

ابن عمر السمرقندی و آخرون . قال الخطیب : کان أحد الحفاظ والرحالین موصوفاً بالفقه والورع والزهد ، استقضي علی سمرقند فقضی قضیة واحدة ثم استعفی فأعفي؛ إلی أن قال : وکان علی غایة العقل وفي نهایة الفضل یضرب به المثل في الدیانة والحلم والاجتهاد والعبادة والتقلل ، صنف « المسند » و « التفسیر » و کتاب « الجامع » . قال أبوحاتم : ثقة صدوق ، وعن أحمد بن حنبل ، وذکر الدارمی ، فقال: عرضت علیه الدنیا فلم یقبل ، وقال رجاء بن مرجا : رأیت الشاذکونی وابن راهویه ؛ وسمی جماعة ؛ فما رأیت أحفظ من عبدالله الدارمي ، و قال أبوحاتم : سمعت أبي یقول : عبد الله بن عبدالرحمن إمام أهل زمانه ، أخبرنا محمد بن عبدالغنی و أحمد بن مکتوم و أحمد ابن خواجا إمام سنقر الزینی ومحمد بن حمزة وعبدالعالی بن عبدالملك ومحمد بن یوسف وعبدالحمید بن أحمد وإسماعیل بن یوسف وعبد الاحد بن تیمیة وسلیمان بن قدامة وإبراهیم بن صدقة وأحمد بن محمد الحافظ والحسن بن علی وهدیة بنت علی وعبدالرحمن ابن عقیل وعیسی بن أبی محمد ، قالوا : نا : أبوالمنجا عبدالله بن عمر ، أنا : أبوالوقت أنا : الداوردی ، أنا : عبد الله بن أحمد ، أنا : عیسی بن عمر ، نا : عبدالله بن عبدالرحمن ، أنا : یزید بن هارون ، أنا : حمید ، عن أنس رضی الله عنه أن النبی صلی الله علیه و سلم قال لعبدالرحمن بن عوف و رأی علیه أثراً من صفرة مهیم ، قال : تزوجت ، قال : أولم و لو بشاة . مات الدارمی یوم التروية سنة خمس وخمسین ومائتین] .

و نیز ذهبی در « کاشف » گفته : [م . د . ت . عبدالله بن عبد الرحمن بن الفضل أبومحمد الدارمی الحافظ ، عالم سمرقند ، عن یزید بن هارون والنضر بن شمیل ، وعنه م. د . ت . وعمر البجیری والفریابی . قال أبوحاتم : هو إمام أهل زمانه، ولد ۱۸۱ ومات ۲۵۵] .

و نیز ذهبی در « عبر » در وقائع سنه خمس وخمسین ومائتین گفته : [وفیها توفي الامام الحبر أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن التمیمی الدارمی السمرقندی الحافظ صاحب « المسند » المشهور، رحل وطوف وسمع النضر بن شمیل و یزید

ابن هارون وطبقتهما . قال أبوحاتم : هو إمام أهل زمانه ، وقال محمد بن عبدالله بن نمير : غلبنا الدارمي بالحفظ والورع ، وقال رجا بن مرجا : مارأيت أعلم بالحديث منه] .

و **يافعي** در « مرآةالجنان » دروقائع سنهمذكوره گفته : [وفيها توفّى الامام الحبر أبومحمد عبدالله بن عبدالرّحمن التّميمي الدّارمي صاحب « المسند » المشهور، رحل وطوف وسمع النّضربن شميل ويزيد بن هارون وطبقتهما] .

و **ولي الدين الخطيب** در « أسماء رجال مشكوة » گفته : [الدارمي - هو أبومحمد عبدالله بن عبدالرحمن الدّارمي الحافظ، عالم سمرقند، روى عن يزيد بن هارون والنّضربن شميل ، وعنه مسلم وأبوداود والتّرمذي وغيرهم ، قال أبوحاتم: هوإمام أهل زمانه ، ولد سنةإحدى وثمانين ومات سنة خمس وخمسين ومائتين ، وله من العمر أربع وسبعون سنة، رحمهالله تعالى] .

و**ابن حجر عسقلاني** در « تهذيب التهذيب » گفته ؛ [م . د . ت . عبدالله بن عبدالرّحمن بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد التّميميالدّارمي أبومحمد السمرقندي الحافظ ، روى عن النّضر بن شميل وأبي النّضر هاشم بن القاسم و مروان بن محمد الطّاطري ويزيد بن هارون وأشهل بن حاتم وحبّان بن هلال وأسود بن عامر بن ذريب وجعفر بن عون وسعيد بن عامر الضّبعي و أبي علي الحنفي وعثمان بن عمر ابن فارس ووهب بن جرير ويحيى بن حسّان و يعلى بن عبد وأبي عاصم وأبي نعيم وخلق،وعنه مسلم وأبوداود والترمذي والبخاري في غير« الجامع » والحسن بن الصّباح البزّار وشدّاد بن الهاد وهم أكبر منه وأبوزرعة وأبوحاتم وبقى بن مخلد وعمربن محمد البختري وجعفر بن محمد الفريابي وعبدالله بن واصل البخاري وعبدالله بن أحمد ابن حنبل ومطين وعيسى بن عمر بن العبّاس السّمرقندي وغيرهم . قال أحمد بن حنبل : إمام ، وقال لآخر : عليك بذاك السّيد عبدالله بن عبدالرّحمن ، كرّرها ، و قال محمد بن عبدالله بن نمير:غلبنا بالحفظ والورع ، وقال أبو سعيد الأشجّ : إمامنا وقال عثمان بن أبي شيبة : أمره أظهرمما يقولون من الحفظ والبصروصيانة النّفس ،

وعدّه بندار في حفّاظ الدّنيا ، و قال إسحق بن أحمد بن زيرك عن أبى حاتم الرّازي سمعته يقول : محمد بن إسمعيل أعلم من دخل العراق ، ومحمد بن يحيى أعلم من في خراسان اليوم ، ومحمد بن أسلم أورعهم ، وعبدالله بن عبدالرّحمن أثبتهم . وقال ابن أبى حاتم عن أبيه : إمام أهل زمانه ، وقال ابن الشرقى : إنّما أخرجت خراسان من أئمة الحديث خمسة ، فذكره فيهم، وقال محمد بن إبراهيم بن منصور الشيرازى: كان على غاية من العقل والدّيانة ممّن يضرب به المثل في الحكم و الدّراية (في الحلم والوزانة . ظ) والحفظ والعبادة والزّهد ، أظهر علم الحديث و الآثار بسمرقند وذبّ عنها الكذب ، وكان مفسّراً كاملاً و فقيهاً عالماً ، وقال أحمد بن سيّار : كان حسن المعرفة قد دوّن « المسند » و « التّفسير» مات سنة خمس وخمسين يوم التّروية ودفن يوم عرفة يوم الجمعة وهو ابن خمس و سبعين سنة ٢٥٥ ، و كذا أرّخه غير واحد ، وقيـل : مات سنة خمسين وهووهم ، وقال أبوحاتم بن حبّان : كان من الحفّاظ المتقنين وأهل الورع في الدّين ممّن حفظ وجمع وتفقّه وصنّف وحدّث و أظهر السّنّة في بلده ودعا إليها وذبّ عن حريمها وقمع من خالفها ، وقال الخطيب : كان أحد الرّحّالين في الحديث والموصوفين بحفظه وجمعه والاتقان له مع التّفقّه والصّدق والورع والزّهد واستقضي على سمرقند فأبى فألحّ عليه السّلطان فقضى بقضيّة واحدة ثمّ أعفي ، و كان يضرب به المثل في الدّيانة والحلم والرّزانة . قال إسحاق بن إبراهيم الورّاق : سمعته يقول: ولدت في سنة مات ابن المبارك سنة إحدى وثمانين؛ وقال إسحاق بن أحمد بن خلف البخاري : كنّا عند محمد بن إسماعيل فورد عليه كتاب فيه نعي عبدالله بن عبدالرّحمن فنكس رأسه ثمّ رفع واسترجع وجعل يسيل دموعه على خدّيه ، ثمّ أنشأ يقول :

إن تبق تفجع بالاحبّة كلّهم　　　وفناء نفسك لاأباً لك أفجع

قال إسحق : وما سمعناه ينشد شعراً إلاّ ماجاء في الحديث . قلت : قال رجا ابن مرجا : ما أعلم أحداً أعلم بالحديث منه ، و قال ابن أبى حاتم عن أبيه : ثقة صدوق ، وقال الحاكم أبوعبدالله : كان من حفّاظ الحديث المبرّزين ، وروى الخطيب في تاريخه عن أحمد بن حنبل قال: كان ثقة وزيادة وأثنى عليه خيراً ، وقال ابن عدى

في ترجمة سليمان بن عثمان من «الكامل» أبو عبدالرّحمن النسائي: أخبرني عبدالله ابن عبدالرّحمن السّمرقندي، فذكر حديثاً، و في «الزهرة»: روى عنه مسلم ثلاثة وسبعين حديثاً].

و نيز ابن حجر عسقلاني در «تقريب التّهذيب» گفته: [م. د. ت عبدالله ابن عبدالرّحمن بن الفضل بن بهرام السّمرقندي أبومحمّد الدّارمي الحافظ، صاحب «المسند» ثقة فاضل متقن من الحادية عشر، مات سنة خمس و خمسين وله أربع وسبعون].

وعلامه جلال الدين سيوطى در «طبقات الحفّاظ» گفته: [عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام الدّارمي التّميمي أبومحمّد السمرقندي الحافظ أحد الأعلام روى عن ابن عون ويزيد بن هارون وأبي عاصم وخلق، وعنه مسلم وأبوداود والتّرمذي وأبوزرعة ومطين وخلق، سئل عنه أحمد، فقال للسّائل: عليك بذلك السّيد! و قال أبوحاتم: إمام أهل زمانه، وقال ابن حبّان: كان من الحفّاظ المتقنين ممّن حفظ و جمع و تفقّه وصنّف وحدّث وأظهر السّنّة في بلده ودعا إليها وذبّ عن حريمها وقمع من خالفها، مات يوم التّروية سنة ٢٥٥ وهو ابن خمس وسبعين سنة].

و شمس الدين محمد بن على بن أحمد الداودى المالكى در «طبقات المفسّرين» گفته: [عبدالله بن عبدالرّحمن بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد أبو محمّد الدّارمي التّميمي السّمرقندي الحافظ، أحد الاعلام، سمع بالحرمين و مصر والشام والعراق وخراسان وحدّث عن يزيد بن هرون ويعلى بن عبيد وجعفربن عون والأسود بن عامر وأبي المغيرة الحمصي وأبي علي الخشني والفريابي ومروان ابن محمّد ويحيى بن حسان التّنيسي والنّضربن شميل وأبي النّصر هاشم بن القاسم ووهب بن جرير وعثمان بن عمربن فارس وحبّان بن هلال وزيد بن يحيى الدّمشقي وسعيد بن عمر الضّبعي وسعيد بن أبي مريم وأبي عاصم وخلق كثير. حدّث عنه مسلم وأبوداود والتّرمذي وبقي بن مخلد وأبوزرعة وصالح جزرة والبخاري فيما رواه عنه التّرمذي في جامعه ومطين وخلائق. قال عبدالصّمد بن سليمان البلخي: سألت

أحمد بن حنبل عن يحيى الحماني فقال : تركناه لقول عبدالله بن عبدالرحمن لأنّه امام ، وقال إسحق بن داود السّمرقندی : قدم قريب لی فقال : أتيت أحمد بن حنبل فقال : أين أنت عن عبدالله بن عبدالرحمن؟ اعليك بذاك السّيّد ! وقال نعيم بن ناعم: سمعت محمد بن عبد الله بن نمير يقول : غلبنا عبدالله بن عبدالرحمن بالحفظ والورع ، وقال إسحاق بن إبراهيم الورّاق: سمعت محمد بن عبدالله المخزومی يقول: يا أهل خراسان! مادام عبدالله بن عبدالرحمن بين أظهركم فلاتشتغلوا بغيره ، قال : وسمعت أباسعيد الأشجّ يقول: هذا إمامنا، وسمعت عثمان بن أبی‌شيبة يقول : أمرعبدالله أشهرمن ذلك فيما يقولون من البصروالحفظ وصيانة النّفس،عفاه الله (عافاه الله . ظ)، وقال بندار: حفّاظ الدّنيا (أربعة . صح . ظ) أبوزرعة والبخاری والدّارمی ومسلم . قال ابن أبی‌حاتم عن أبيه : عبدالله بن‌عبدالرّحمن إمام أهل زمانه ، وقال أبوحامد بن الشّرقی: إنّما أخرجت خراسان من أئمّة الحديث خمسةً ، فذكر منهم عبدالله بن عبدالرحمان وقال محمد بن إبراهيم الشّيرازی : كان الدّارمی على غاية من العقل والدّيانة ممّن يضرب به المثل في الحلم والدراية (الرّزانة . ظ) والحفظ والعبادة والزّهادة ، أظهر علم الآثار بسمرقند و كان مفسّراً كاملاً وفقيهاً عالماً ، وقال ابن حبّان : كان من الحفّاظ المتقنين وأهل الورع والدّين ممّن حفظ وجمع وتفقّه وصنّف وحدّث وأظهر السّنّة في بلده ودعا إليها و ذبّ عن حريمها وقمع من خالفها ، وقال الخطيب أبوبكر البغدادی : كان أحد الحفّاظ و الرّحّالين موصوفاً بالثّقة و الزّهد والورع استقضي على سمرقند فأبی وألحّ عليه السّلطان حتّى ولي و قضا قضيّة واحدة ثمّ استعفى فأعفي ، وكان على غاية العقل وفي نهاية الفضل يضرب به المثل في الدّيانة والحلم والرّزانة والاجتهاد والعبادة والزّهادة والتقلّل ،صنّف «المسند » و«التفسير» و « الجامع » . قال إسحاق الورّاق : سمعت الدارمی يقول : ولدت في سنة مات ابن المبارك سنة إحدى وثمانين ومائة ، وقال أحمد بن سيّار: مات في سنة خمس وخمسين ومائتين يوم التّروية و دفن يوم عرفة يوم الجمعة و هو ابن خمس وسبعين سنة ، و كذا أرّخ موته غيرواحد وغلط من قال: وفاته سنة خمسين . قال إسحق بن خلف :

كنّا عند محمّد بن إسماعيل البخاري فورد عليه كتاب فيه نعي الدارمي فنكس رأسه ثمّ رفع واسترجع وجعل تسيل دموعه على خدّيه ثمّ أنشأ يقول :

إن تبق تُفجع بالأحبّة كلّهم وفناءُ نفسك لاأباً لك أفجع

وملاعلى قارى در « مرقاة » گفته : [وأبى محمّد عبدالله بن عبدالرّحمن أى السّمرقندى التّميمى الدّارمى بكسر الراء نسبة إلى دارم بن مالك ، بطن كبير من تميم ، وهوالإمام الحافظ عالم سمرقند ، صنّف التفسير و « الجامع » ومسنده المشهور وهو على الأبواب لاالصّحابة خلاف لمن وهم فيه ، روى عن البخارى ويزيد ابن هارون والنّضر بن شميل وغيرهم ، قال : رأيت العلماء بالحرمين والحجاز والشّام والعراق ، فما رأيت فيهم أجمع من محمّد بن إسمعيل البخارى ، و روى عنه مسلم و أبوداود والتّرمذى وغيرهم ، قال أبوحاتم : هو إمام أهل زمانه توفّى يوم التّروية ودفن يوم عرفة سنة خمس وخمسين ومائتين ، ولد سنة إحدى وثمانين ومائة وله من العمر أربع وسبعون سنة وله خمسة عشر حديثاً هى ثلاثيات] .

وشيخ عبدالحق دهلوى در « أسماء رجال مشكوة » گفته : [الدارمى- هو أبومحمّد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد الدّارمى من بنى دارم ابن مالك بن حنظلة السّمرقندى؛عالم سمرقند ، أحد حفّاظ الأحاديث وأعلام علماء الدين وشيخ الحفّاظ والمستندين صاحب زهد و ورع وديانة وصيانة. قال عثمان بن أبى شيبة: أمره ظاهر من الصّبر و الحفظ وصيانة النّفس ،عافاه الله؛ وسأل إنسان عن أحمد عن أبى المنذر فقال : لاأعرفه قد طالت غيبة إخواننا عنّا لكن أين أنت عن عبدالله بن عبدالرحمن ؟ عليك بذاك السيد ! وقال أبوحاتم : هو إمام أهل زمانه ، و قال بندار: حفّاظ الدّنيا أربعة: أبوزرعة بالرّى ومسلم بن الحجّاج بنيسابور وعبدالله ابن عبدالرّحمن بسمرقند ومحمد بن إسماعيل ببخارا ، وقال ابن حبّان:كان من الحفّاظ المتقنين وأهل الورع في الدّين ممّن حفظ وجمع وتفقه وصنّف وحدّث وأظهر السّنّة في بلده و دعا إليها وذبّ عن حريمها و قمع من خالفها ، و قال إسحاق بن أحمد ابن خلف البخارى : كنّا عند محمّد بن إسماعيل البخارى فورد عليه نعي عبد الله

ابن عبدالرّحمن فنكس رأسه ولم يرفع واسترجع وجعل يسيل دموعه على خدّيه ثم أنشأ يقول :

إن تبق تفجع بالأحبّة كلّهم وفناءُ نفسك لاأباً لك أفجع

قال إسحاق بن أحمد : وماسمعناه يُنشد شعراً إلاّ ما يجيء في الحديث، وكتابه أحسن كتاب في الحديث ، يروى عن يزيد بن ماجة وحبّـان بن هلال والنّضر بن شميل و حيوة بن شريح ، وروى عنه كبار علماء المحدّثين مثل مسلم وأبي داود والتّرمذي والفريابى ، و له ثلاثيات ، روى في كتابه خمسة عشرحديثاً كذلك ، ولد سنة إحدى وثمانين ومائة وتوفّى سنة خمس وخمسين ومائتين] .

وأبومهدى عيسى بن محمد ثعلبي در « مقاليد الأسانيد » گفته : [« مسند الدّارمي » قال الحافظ ابن حجر: كذا يُعرف بالمسند وهو مع ذلك مرتّب على الأبواب وكان الشّيخ صلاح الدّين أبوسعيد العلائى يقول : لوقدم مع الخمسة بدل ابن ماجة فكان سادساً لكان أولى بذلك ، قرأت عليه جميع الثّلاثيات منه و أجازلي سائره عن الرّملي ، عن زكريا ، عن الحافظ أبي الفضل بن حجر بسماعه لجميعه على أبى إسحاق إبراهيم بن أحمد بن عبد الواحد التنوخى . « ح » وعن النّور القرافى والعلقمى و غيرهما ، عن الجلال السّيوطى ، عن الشهاب أحمد بن عبدالقادر الشناوى ، قرأت عليه لجميعه باجازته من أبى إسحاق التّنوخى ؛ قـال : أخبرنا أبوالعبّاس الحجّار سماعاً بسماعه من أبى المنجا عبدالله بن عمر بن اللّتي و أجـازه مافات إن لم يكن سماعاً قال : أخبرنا أبوالوقت عبدالاوّل بن عيسى بن شعيب السّجزى الهروى ، قـال : أنا أبوالحسن عبد الرّحمن بن محمّد بن المظفر الداودى ، قـال : أخبرنا أبومحمّد عبدالله بن أحمد بن حمويه السّرخسى ، قال : أنا أبوعمران عيسى بن عمر بن العبّاس السّمرقندى قال : أنا به مؤلّفه الحافظ أبومحمّد عبدالله بن عبدالرّحمن الدارمى رضى الله عنه، فذكره بالسّند . قال الحافظ أبومحمّد الدارمى رضى الله عنه في باب البول (في صح ظ) المسجد وهو اوّل الثّلاثيات : أخبرنا جعفر بن عون ، قال : أخبرنا يحيى بن سعيد ، عن أنس رضي الله عنه قال : جاء أعرابى إلى النّبى صلّى الله عليه وسلم فلمّا قام بال في ناحية

المسجد . قال : فصاح به أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ، فكفّهم عنه ثمّ دعا بدلو من ماء فصبّه على بوله ، انتهى سانحة من خبره . قال التّقى بن دقيق العيد في « شرح الإلمام » له و غيره هو الإمام الحجّة عبدالله بن عبدالرّحمان بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد التّميمى الدّارمي السّمرقندى أحد الأكابر من العلماء والسّابقين من الحفّاظ والأعلام من المشاهير ، طاف البلاد و جال في الآفاق ، روى عنه محمّد بن يحيى الذّهلى و مسلم و أبو داود والتّرمذى و عبدالله بن أحمد بن حنبل و غيرهم ، قال عبدالله بن أحمد : سمعت أبي يقول : إنتهى الحافظ (الحفظ . ظ) إلى أربعة من (فى.ظ) خراسان : أبي زرعة الرّازى و محمّد بن اسماعيل البخاري و عبدالله بن عبدالرّحمان الدّارمى والحسن بن شجاع البلخي ، وقال ابن نمير : غلبنا الدّارمى بالحفظ والورع وذكر غنجار عن إسحاق بن أحمد بن خلف ،قال: كنّا عند محمّد بن إسماعيل فورد علينا كتاب فيه نعي الدّارمى فنكس رأسه ثمّ رفعه واسترجع وجعل تسيل دموعه على خدّه ثمّ أنشأ يقول :

إن تبق تفجع بالأحبّة كلّهم وفناءُ نفسك لا أباً لك أفجع

قال إسحاق : وما سمعناه يُنشد شعراً إلّا ماجاء في الحديث ؛ إنتهى . ولد سنة مات ابن المبارك سنة إحدى و ثمانين و مائة و مات يوم عرفة يوم الخميس و دفن يوم الجمعة سنة خمس و خمسين و مائتين ،ووجد في نسخة أبي الوقت من «مسند الدّارمى» في آخرها : مارواه محمّد (رح) ثلاثة آلاف وخمسمائة وسبعة وخمسون حديثاً وهو ألف و أربعمائة و ثمانية أبواب ، انتهى] .

و خود شاه صاحب در «بستان المحدّثين» گفته : [« مسند الدارمى » ـ برخلاف إصطلاح، مشهور بمسند گشته ، أوّل ثلاثيات آن در مسند در باب البول فى المسجد اين حديث است: أخبرنا جعفر بن عون ، أخبرنا يحيى بن سعيد ، عن أنس ،قال : جاء أعرابى إلى النّبى صلّى الله عليه وسلّم فلمّا قام بال في ناحية المسجد ، قال: فصاح أصحاب رسول الله صلعم فكفّهم عنه ثمّ دعا بدلو من ماء فصبّه على بوله . نام ونسب اين بزرگ ، عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبدالصّمد التميمى الدارمي

السّمرقندیست ، صاحب رحلت و أسفارست ، أکثر بلاد إسلام را گشته وعلم حدیث را از بُلدان بعیده جمع کرده ، مسلم‌بن‌الحجّاج صاحب «صحیح» وأبو داود و ترمذی و عبدالله پسر إمام أحمد بن حنبل ومحمّد‌بن یحیی ذهلی ازوی روایت میکنند. عبدالله پسر امام أحمد از پدر بزرگوارخود نقل کرده که‌حافظان‌علم‌حدیث درخراسان چار کس اند : أبوزرعة رازی ومحمّد بن إسماعیل بخاری وعبدالله بن عبدالرّحمن دارمی سمرقندی وحسن بن شجاع بلخی ، و وقتی‌که خبر وفات او بمحمد بن إسماعیل بخاری رسید سرنگون کرد وإنّالله وإنّاإلیه راجعون خواند واشك اوجاری گشت بازاین‌بیت برزبان راندوحال آنکه گاهی‌شعر نمیخواند مگر آنچه درحدیث واردشده بنابرضرورت روایت که برزبان اومیگذشت .

إن تبق تفجع بالأحبة کلّهم و فناءُ نفسك لاأباً لك أفجع

تولّد دارمی در سنهٔ وفات عبدالله بن مبارك‌ست وآن سال یکصد وهشتاد ویك است از هجرت ، وفات او روز عرفه که پنجشنبه بود ودفن او روز جمعه اتّفاق افتاد که یوم النّحر بود درسال دوصد وپنجاه‌وپنج. آنچه درنسخهٔ أبوالوقت از «مسنددارمی» موجودست سه هزاروپانصد وپنجاه وهفت حدیث‌است که دریکهزار وچارصدوهشت باب بتفریق آورده ، والله أعلم] .

و **مولوی صدیق حسن خان معاصر** در « إتحاف النّبلا » گفته : [أبومحمّد عبدالله بن‌عبدالرحمن بن‌الفضل بن بهرام بن‌عبدالصّمد الدّارمي السّمرقندی التّمیمی صاحب « مسند » وصاحب رحلت وأسفارست ، أکثربلاد إسلام را گشته وعلم‌حدیث ازبُلدان بعیده جمع نموده ، مسلم صاحب « صحیح » وأبوداودوترمذی و عبدالله بن الإمام أحمد ومحمّد بن یحیی ذهلی ازوی روایت دارند ، عبدالله بن الامام أحمد گفته که پدرم میگفت: حفّاظ علم حدیث در خراسان چهار کس اند : أبوزرعه و محمّد بن إسماعیل بخاری ودارمی وحسن بن شجاع بلخی ، وچون خبر وفات او بمحمد بن اسمعیل بخاری رسید سرنگون کرد وإنا لله بخواند واشك از چشم جاری گشت و واین شعر برزبانش گذشت باآنکه گاهی شعر نمیخواند مگر آنچه درحدیث وارد

شده بنابرضرورت روايت . شعر:

إن تبق تُفجع بالأحبّة كلّهم وفناء نفسك لاأباً لك أفجع

تولّد دارمی در سنه يكصد و هشتاد ويك هجريست ، و همين سال ابن المبارك قضا كرده ، دارمی روز عرفه يوم الخميس بمرد و روز جمعه يوم النّحر مدفون شد(رح)] .

فهذا امامهم الدارمی عبد الله بن عبد الرّحمن بن بهرام ، الّذي فاتت عندهم مآثره عمن ابتغى حصرها ورام ، قد روى هذا الحديث الشّريف العليّ المرام، في مسنده المشهور المعروف بين الأنام ، الممدوح المحمود عندالجها بذة الاعلام، المقبول المستند للأساطين العظام ، فلايشاقّ فيه إلاّ الجاحد العظيم الاجرام ، النّاكب عن العروة الوثقى الّتي ليس لها انفصام ، ولاينابذ أجله إلاّ الحائد الكبير الآثام، الجانح إلى الباطل وهوأوهن وأوهى من أطراف الثّمام .

﴿ ٣٧ . أما روايت علي بن المنذر الطريقي الكوفي ﴾

حديث ثقلين را ، پس ازعبارت سالفهٔ « صحيح ترمذی » كه درروايت أعمش گذشته كالصّبح المسفر واضح وآشكار ميشود ، و از روايت ابن الأثير الجزری در « اُسدالغابة » نيزاينمعنى ثابت ومحقّق ميگردد .

و ا بن المنذر طريقي ،ازأعاظم فحول أثبات، وأفاخم عدول ثقات نزد سنّيّه ميباشد.

سمعانی در « أنساب » درنسبت طريقي گفته : [والمنسوب إلى هذه النّسبة أبوالحسن علي بن المنذر الطّريقي من الكوفة ، سمع محمّد بن فضيل الكوفي ، روى عنه إسحاق بن أيّوب بن حسّان الواسطی ، سألت اُستاذی أباالقاسم إسماعيل بن محمّد بن الفضل الحافظ باصبهان عن عليّ بن المنذر الطريقي : لأيّ شيء نُسب إلى هذا؟ قال : كان ولد في الطريق فنسب إليه] .

ومزی در « تهذيب الكمال » بترجمه او على ما نقل عنه گفته : [قال ابن أبي حاتم : سمعت منه مع أبي وهو صدوق ثقة ، و سئل أبی عنه فقال : حجّ خمساً

وخمسين حجّة ومحلّه الصدق ، و ذكره ابن حبّان في « الثّقات » وقال ابن نمير : ثقة صدوق] .

وذهبى در « كاشف » گفته : [ت . س . ق . على بن المنذرالكوفي ، عرف بالطّريقى ، عن ابن عيينة والوليد بن مسلم ، وعنه « ت . س . ق » وابن صاعد وابن أبي حاتم ، قال «س»:شيعيّ محض ثقة مات ٢٥٦] .

و ولى الدين خطيب در «أسماءرجال مشكوة» گفته:[عليّ بن المنذر. هوعليّ ابن المنذرالكوفي ، عُرف بالطّريقى،روى عن ابن عيينة والوليدبن مسلم، وعنه التّرمذى والنّسائى وابن ماجة وغيرهم. قال ابن أبى حاتم : سمعت منه مع أبى وهوثقة صدوق، وقال النّسائى : شيعيّ محض ثقة مات سنة ست وخمسين ومائتين . الطريقى: بفتح الطاء المهملة وكسرالراء وبالقاف] .

وابن حجر عسقلانى در « تهذيب التّهذيب » گفته : [عليّ بن المنذر بن زيد الأزدى ، ويقال : الأسدي ، أبوالحسن الكوفي الطريقى ، روى عن أبيه وابن عيينه وابن فضيل وابن نمير ووكيع والوليد بن مسلم والاسحاق بن منصورالسّلولى وأبي غسّان النّهدي وجماعة ، وعنه التّرمذى والنّسائيّ وابن ماجة ومطين ومحمّدبن يحيى بن مندة وزكريا السّجزى وابن أبى الدّنيا وعبدالله بن عروة و عبدالله بن محمّد ابن سيّارالوهبانى وعمر بن محمّد بن جبير والهيثم بن خلف وأبوعلى بن مثقلة والحسن ابن محمّد بن شعبة وجعفربن أحمد بن سفيان القطّان وبدربن الهيثم القاضى ويحيى بن محمّد بن صاعد وأحمد بن الحسين بن إسحاق الصّوفي وعبدالرّحمن بن أبى حاتم الرّازي ومحمّد بن جعفر بن رياح الأشجعى وآخرون . قال ابن أبى حاتم : سمعت منه مع أبي وهو صدوق ثقة ، سئل عنه أبى ، فقال : محلّه الصّدق ، قال النّسأي : شيعىّ محض ثقة ، وذكره ابن حبّان في « الثّقات»، وقال مطين : مات في ربيع الآخر سنة ٢٥٦ ست وخمسين ومائتين ، سمعت ابن نمير يقول: هوثقة صدوق. قلت : وقال الاسماعيلى: في القلب منه شيء لست أخبره ! و قال ابن ماجة : سمعته يقول : حججت ثمانياً وخمسين حجّة أكثرها راجلاً و ذكر ابن السّمعانى أنّه قيل له الطريقى لأنه

ولد بالطريق ، وقال الدّار قطنيّ : لابأس به، و كذا قال مسلمة بن قاسم وزاد : و كان يتشيّع] .

و نيز ابن حجر در « تقريب » گفته : [علی بن المنذر الطريقي - بفتح المهملة و كسر الرّاء بعدها تحتانية ساكنة ثم قاف - الكوفي ، صدوق يتشيّع من العاشرة، مات سنة ست وخمسين، انتهى] .

وشيخ عبدالحق دهلوى در « أسماء رجال مشكوة » گفته : [على بن المنذر ابن زيد الأودى ، منسوب إلى أود بن صعب من أهل الكوفة يعرف بالطّريقي ، بالقاف أبوالحسن الكوفي الأعور المعروف، كان من العباد المذكورين ، يقال : حجّ خمساً و خمسين حجّة وسمع الحديث وروى عن جماعة من الائمّة . قال ابن أبي حاتم : سمعت منه مع أبي وهو ثقة صدوق ، وقال النّسائيّ : كوفيّ شيعيّ محض ثقة ، وذكره ابن حبّان في « الثقات »، وقال ابن نمير : ثقة صدوق، و روى عن ابن عيينة ووليد بن مسلم ، وعنه التّرمذى والنّسائى وابن ماجة وابن صاعد وابن أبى حاتم ، مات سنة ست وخمسين ومائتين] انتهى .

فهذا صدوقهم ابن المنذر الطريقى قد نهج للسّالكين إلى الصّواب طريقاً حيث روى هذا الحديث الدّاعي إلى مناهج الرّشد والهدى تسبيلاً و تطريقاً ، فمن أقبل على الإذعان والقبول عُدّ حازماً أفيقاً، ومن أعرض ونأى كان بالإقصاء والإبعاد حقيقاً ، ومن حاد عن الحق مزّق شمل عمله تمزيقاً ، ومن تنكّب عن اليقين فرّق بينه وبين العرفان تفريقاً .

﴿٣٨- أما روايت مسلم بن الحجاج القشيرى النيسابورى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در « صحيح » خود بطرق عديده اينحديث شريف را روايت فرموده ، چنانچه گفته : [حدّثنى زهير بن حرب وشجاع بن مخلد ، جميعاً عن ابن عليّة ، قال زهير : حدّثنا إسماعيل بن إبراهيم ، حدّثنى أبوحيّان ، حدّثنى يزيد بن حيّان ، قال : انطلقت أنا وحصين بن سبرة وعمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم فلمّا جلسنا إليه قال لـه حصين : لقد لقيت يازيد خيراً كثيراً : رأيت رسول الله

صلی الله علیه وسلّم وسمعتَ حدیثه وغزوتَ معه وصلّیتَ خلفه ، لقد لقیت یازید خیراً کثیراً ؛ حدّثنا یازید ما سمعتَ من رسول الله صلّی الله علیه وسلّم . قال : یابن أخي! والله لقد کبرت سنّي وقدم عهدی ونسیتُ بعض الّذي کنت أعي من رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ، فما حدّثتکم فاقبلوه ومالا فلاتکلّفونیه . ثمّ قال : قام رسول الله صلّی الله علیه وسلّم یوماً فینا خطیباً بماء یُدعی خمّاً بین مکّة والمدینة فحمد الله وأثنی علیه و وعظ وذکّر ثم قال : أمّا بعد ؛ ألا یاأیّها الناس ! فإنّما أنا بشر یوشك أن یأتي رسول ربّي فأجیب وأنا تارك فیکم ثقلین أوّلهما کتاب الله فیه الهدی والنّور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به ، فحثّ علی کتاب الله ورغّب فیه ثم قال : وأهل بیتی ، أذکّرکم الله في اهلبیتی ، اُذکّرکم الله في أهل بیتی ، اُذکرکم الله في أهلبیتی . فقال له حصین : و مَن أهلبیته یازید ؟ ألیس نساؤه من أهلبیته؟ قال : نساؤه من أهل بیته ولکن أهل بیته من حرم الصّدقة بعده . قال : ومَن هم ؟ قال : هم آل علی وآل عقیل وآل جعفر وآل عبّاس . قال : کلّ هؤلاءِ حرم الصّدقة ؟ قال : نعم ! . حدّثنا أبوبکر بن أبی شیبة ، ثنا : محمّد بن فضیل ، « ح » وحدّثنا إسحاق بن إبراهیم ، أنا: جریر کلاهما عن أبی حیّان بهذا الإسناد نحو حدیث إسماعیل، وزاد في حدیث جریر : کتاب الله فیه الهدی والنّور مَن استمسك به وأخذ به کان علی الهدی و من أخطأه ضلّ. حدّثنا محمّد بن بکّار بن الرّیّان ، ثنا : حسّان ؛ یعنی ابن إبراهیم ، عن سعید وهو ابن مسروق ، عن یزید بن حیّان ، عن زید بن أرقم ، قال : دخلنا علیه فقلنا له: لقد رأیتَ خیراً : لقد صاحبتَ رسول الله صلّی الله علیه وسلم وصلّیت خلفه ، وساق الحدیث بنحو حدیث أبی حیّان غیر أنّه قال : ألا وإنّی تارك فیکم الثقلین أحدهما کتاب الله هو حبل الله مَن اتّبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی الضّلالة . وفیه: فقلنا : مَن أهل بیته ؟ نساؤه ؟ قال : لا! أیم الله إنّ المرأة تکون مع الرّجل العصر من الدّهر ثمّ یطلّقها فترجع إلی أبیها وقومها . أهل بیته : أصله وعُصبته الّذین حرموا الصدقة بعده] .

ومفاخر مزهره ومآثر مُبهره ومَعالی شامخه ومحاسن باذخهٔ مسلم؛ تزداین

حضرات مقبول و مسلّم است ، شطری ازآن برسبیل انموذج از لسان أکابر قوم باید شنید .

علامه ابن خلکان در« وفیات الأعیان » گفته : [أبوالحسین مسلم بن‌الحجّاج ابن‌مسلم القشیری النّیسابوری ، صاحب « الصّحیح » أحد الأئمة الحفّاظ و أعلام المحدثین ، رحل إلی‌الحجاز والعراق والشام ومصروسمع یحیی بن یحیی‌النّیسابوری وأحمد بن حنبل وإسحاق بن راهویه وعبدالله بن‌مسلمة القعنبی وغیرهم وقدم بغداد غیرمرّة فروی عنه أهلها وآخرقدومه إلیها فی سنة تسع وخمسین ومائتین وروی عنه التّرمذی وکان من‌الثّقات ، وقال محمّد الماسرخسی : سمعت مسلم بن الحجّاج یقول : صنّفت هذا المسند الصحیح من ثلثمائة ألف حدیث مسموعة ، و قال الحافظ أبوعلی النّیسابوری : ما تحت أدیم السّماء أصحّ من کتاب مسلم فی علم الحدیث ، وقال الخطیب البغدادي : کان مسلم یناضل عن البخاري حتّی أوحش مابینه وبین محمّدبن یحیی الذّهلی بسببه ، وقال أبوعبدالله محمّد بن یعقوب الحافظ : لمّا استوطن البخاری نیسابور أکثرمسلم من الإختلاف إلیه فلمّا وقع بین محمّد بن یحیی والبخاری ماوقع فی مسئلة اللفظ ونادی علیه ومنع النّاس من الإختلاف إلیه حتّی هجر وخرج من نیسابوروفی تلك المحنة قطعه أکثرالنّاس‌غیرمسلم فإنّه لم یتخلّف عن زیارته‌فانهی إلی محمّد بن یحیی أنّ مسلم بن الحجاج علی مذهبه قدیماً و حدیثاً وأنّه عوتب علی ذلك بالحجازوالعراق ولم یرجع عنه . فلمّا کان یوم مجلس‌محمّد بن یحیی قال فی‌آخر مجلسه : ألا؛ من‌قال باللّفظ فلایحلّ أن‌یحضرمجلسنا . فأخذ مسلم الرّداء فوق عمامته وقام علی رؤوس النّاس‌وخرج من مجلسه و جمع کلّ ماکتب منه وبعث به علی ظهر حمّال إلی باب محمّد بن یحیی فاستحکمت بذلك الوحشة وتخلّف عنه وعن زیارته ، و توفّی‌مسلم المذکورعشیّة یوم‌الأحد ودفن بنصرآباد ظاهرنیسابور یوم‌الاثنین لخمس وقیل : لستّ بقین من شهررجب الفرد سنة إحدی وستین ومائتین بنیسابور ، وعمره خمس وخمسون سنة . هکذا وجدته فی‌بعض الکتب ، ولم أر أحداً من‌الحفّاظ ضبط مولده ولا تقدیره عمره وأجمعوا علی أنّه ولد بعدالمائتین ، وکان شیخنا تقیّ الدّین

أبوعمرو عثمان المعروف بابن الصّلاح يذكر مولده، وغالب ظنّي أنّه قال : سنة اثنتين ومائتين ثمّ كشفت ماقاله ابن صلاح الدّين فإذا هو في سنة ستّ ومائتين، ونقل ذلك من كتاب « علماء الأمصار» تصنيف الحاكم أبي عبدالله ابن البيّع النيسابوري الحافظ ووقفت على الكتاب الّذي نقل منه وملكتُ النّسخة الّتي نقل منها أيضاً وكانت ملكه وبيعت في تركته ووصلت إليّ وملكتها وصورة ما قاله : إن مسلم بن الحجّاج توفّي بنيسابور لخمس بقين من شهر رجب الفرد سنة إحدى وستّين ومائتين وهو ابن خمس وخمسين سنة، فتكون ولادته في سنة ستّ و مائتين ، والله أعلم ، رحمه الله ، وقد تقدّم الكلام على القشيري (في ترجمة القشيري . صح . ظ) صاحب الرّسالة فأُغني عن الاعادة . وأمّا محمّد بن يحيى المذكور فهو أبوعبدالله محمّد بن يحيى بن عبدالله بن خالد ابن فارس بن ذويب الذّهلي النيسابوري وكان أحد الحفّاظ الأعيان ، روى عنه البخاري ومسلم وأبوداود والترمذي والنّسأي و ابن ماجة القزويني وكان ثقة مأموناً وكان سبب الوحشة بينه وبين البخاري أنّه لمّا دخل البخاري مدينة نيسابور شعث عليه محمّد بن يحيى في مسئلة خلق اللّفظ وكان قد سمع منه فلم يمكنه ترك الرّواية عنه و روى عنه في الصّوم والطّبّ والجنائز والعتق وغير ذلك مقدار ثلاثين موضعاً ولم يصرّح باسمه فيقول : حدّثنا محمّد بن يحيى الذّهلي ، بل يقولُ : حدّثنا محمّد ولا يزيد عليه ، و يقول : محمّد بن عبدالله فينسبه إلى جدّه ، و ينسبه أيضاً إلى جدّ أبيه ، وتوفّي محمّد المذكور سنة اثنتين و قيل: سبع، وقيل ثمان و خمسين و ما ئتين ، رحمه الله تعالى ، والله أعلم] .

« فائدة » لم يمكن البخاري بعد الوحشة بنيه و بين الذهلي ترك الرواية عنه فروى عنه في مقدار ثلثين موضعاً ولم يصرح باسمه

و ذهبي در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [مسلم بن الحجّاج الامام الحافظ حجّة الاسلام أبوالحسين القشيري النّيسابوري ، صاحب التّصانيف ، يقال : ولد سنة أربع ومائتين وأوّل سماعه سنة ثماني عشرة ومائتين وأكثر عن يحيى بن يحيى التّميمي والقعنبي و أحمد بن يونس اليربوعي وإسماعيل بن أبي أويس وسعيد بن منصور وعون

ابن سلام و أحمد بن حنبل و خلق كثير ، و روى عنه الترمذي حديثاً واحداً و إبراهيم بن أبي طالب وابن خزيمة والسّراج وأبوصاعد و أبوعوانة و أبو حامد بن الشرقي و أبو حاتم (أبو حامد . ن) أحمد بن حمدان الأعمشي و إبراهيم بن محمّد بن سفيان الفقيه و مكّي بن عبدان و عبدالرّحمان بن أبي حاتم و محمّد بن مخلد العطّار و خلق سواهم . أنبأنا الفخر عليّ بن أحمد ، أنا: أبواليمن الكندي سنة ٦٥٢ ، أنا أبوالقاسم بن السّمرقندي، أنا أحمد بن علي الحافظ بدمشق، أنا أحمد بن محمّد بن أحمد بن الصّلت الاهوازي ، أنا محمّد بن مخلد ، أنا مسلم بن الحجّاج ، نا : الحسن ، ابن الربيع البجلي ،نا : الفضل بن مهلهل أخو مفضل ، عن حبيب بن أبي عمرة ، قال: كان لي على سعيد بن جبير شيء فجئت فقال : لاتتقاضاني حتى آتيك فاني سمعت ابن عبّاس يقول : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : مَن مشى بحقّه إلى أخيه فيقضيه إيّاه كان له بكلّ خطوة درجه ، ومن أماط الأذى عن الطريق كان له به صدقة ، وكل معروف صدقة . قال الخطيب : لم يسند الفضل سواه . قال إسحق الكوسج لمسلم : لن نعدم الخير ما أبقاك الله للمسلمين ، وقال أحمد بن سلمة : رأيت أبازرعة و أباحاتم يقدّمان مسلم بن الحجّاج في معرفة الصّحيح على مشايخ عصرهما . قال : وسمعت الحسين بن منصور يقول : سمعت إسحاق بن راهويه ذكر مسلماً فقال بالفارسية : أيّ رجل يكون هذا ؟! وقال ابن أبي حاتم : كان من الحفّاظ كتبت عنه بالرّي ، قال أبي : صدوق ، وقال أبوقريش الحافظ : حفّاظ الدّنيا أربعة ،فذكر منهم مسلماً، قال أبوعمرو حمدان : سألت ابن عقدة : أيهما احفظ :البخاري اومسلم ؟ فقال :كان محمّد عالما ومسلم عالماً . فأعدت عليه مراراً ، فقال يقع لمحمد الغلط في أهل الشّام و ذلك لأنّه أخذ كتبهم و نظر فيها فربّما ذكر الرّجل يكنيته و يذكر في موضع آخر يظنّهما إثنان

« فائدة »
يقع للبخاري الغلط في أهل الشام ويظن الواحد اثنين ويفضل مسلم عليه بقلة الغلط

و أمّا مسلم فقلّما يوجد له غلط في العلل لأنّه كتب المسانيد ولم يكتب المقاطيع ولا المراسيل . وقال محمّد بن الماسرخسي: سمعت مسلما يقول : صنّفت هذا الصّحيح من ثلثمائة ألف حديث مسموعة ؟ و قال أحمد بن سلمة : كنت مع مسلم في

صحیحه خمس عشر سنة و هو أثنا عشر ألف حدیث، قال الحافظ أبو علی النّیسابوری : ما تحت أدیم السّماء کتاب أصحّ من « کتاب مسلم » ! قلت : لعلّ أبا علیّ ماوصل إلیه «صحیح البخاری»، قال ابن الشّرقي : حضرت مجلس محمّد بن یحیی فقال : ألا امن قال لفظی بالقرآن مخلوق فلایحضر مجلسنا ؛ فقام مسلم من المجلس ، قال أبوبکر الخطیب : کان مسلم یناضل عن البخاری حتّی أوحش مابینه و بین الذّهلی بسببه ،قال الحاکم : و لمسلم «المسند الکبیر» علی الرّجال ما أری أنّه سمعه منه أحد . و کتاب الجامع علی الأبواب رأیت بعضه . و کتاب الاسماء والکنی . و کتاب التمییز. و کتاب العلل . و کتاب الوحدان . و کتاب الافراد . و کتاب الأقران ، و کتاب سؤالات أحمد بن حنبل. و کتاب حدیث عمرو بن شعیب. و کتاب الانتفاع بإهب السباع. و کتاب مشایخ مالك . و کتاب مشایخ الثّوری و کتاب مشایخ شعبة . و کتاب من لیس له إلاّ راو واحد و کتاب المخضرمین و کتاب أولاد الصّحابه ، و کتاب أوهام المحدّثین و کتاب الطّبقات ، و کتاب إفراد الشّامیّین . قال ابن الشّرقي : سمعتُ مسلما یقول: ما وضعت شیئاً فی کتابي هذا المسند إلاّ بحجّة و ماأسقطت منه شیئاً إلاّ بحجّة. مات مسلم فی رجب سنة إحدی وستّین و مائتین اوقبره یزار].

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته : [مسلم بن الحجّاج أبوالحسین القشیری الحافظ صاحب «الصحیح»، عن القعنبی و یحیی بن یحیی وعنه «ت» وابن خزیمة وابن الشّرقی و محمّد بن مخلد .قیل : ولد سنة ۲۰۴ مات فی رجب ۲۶۱].

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه إحدی وستین ومائتین گفته : [و فیها۔ مسلم بن الحجّاج أبوالحسین القشیری النّیسابوری الحافظ، أحد أرکان الحدیث وصاحب الصّحیح وغیر ذاك ، فی رجب وله ستّون سنة ، وکان صاحب تجارة بخان محمش بنیسابور وله ، أملاك وثروة وقد حجّ سنة عشرین ومائتین فلقی القعنبی و طائفة].

و یافعی در « مرآة الجنان » دروقائع سنه ۲۶۱ إحدی وستّین ومائتین گفته : [وفي السّنة المذکورة توفّي الإمام الحافظ مسلم بن الحجّاج القشیري النّیسابوری أحد أرکان الحدیث وصاحب الصّحیح وغیره . مناقبه مشهورة وسیرته مشکورة ، رحل

إلى العراق والحجاز والشام و مصر وسمع يحيى بن يحيى النيسابوري و أحمد بن حنبل وإسحاق بن راهويه وعبدالله بن مسلمة القعنبي وغيرهم وقدم بغداد غير مرة و روى عنه أهلها و روي عنه أنه قال: إنما صنفت هذا المسند الصحيح من ثلثمائة الف حديث مسموعة. وقد اختلف أئمة الحديث المتأخرون في تفضيل الصحيحين فالاكثرون منهم فضلوا «صحيح البخاري» على «صحيح مسلم» و بعضهم فضلوا «صحيح مسلم» حتى قال أبوعلى النيسابوري: ما تحت أديم السماء أصح من كتاب مسلم في علم الحديث. قلت: والمعروف أن كتاب البخاري أفقه و كتاب مسلم أحسن سياقاً للروايات، وقال الخطيب البغدادي: كان مسلم يناضل عن البخاري حتى أوحش ما بينه و بين محمد بن يحيى الذهلي بسببه: وقال أبو عبدالله محمد بن يعقوب الحافظ: لما استوطن البخاري نيسابور أكثر مسلم من الاختلاف إليه، فلما وقع بين محمد بن يحيى والبخاري ماوقع في مسئلة اللفظ ونادى عليه ومنع الناس من الاختلاف إليه حتى هجر وخرج من نيسابور في تلك المحنة قطعه أكثر الناس غير مسلم فإنه لم يتخلف عن زيارته، فانهي إلى محمد بن يحيى أن مسلم بن الحجاج على مذهبه قديماً وحديثاً لم يرجع عنه، فقال في مجلسه: ألا من قال باللفظ فلا يحل له أن يحضر مجلسنا! فأخذ مسلم الرداء فوق عمامته وقام على رؤوس الناس و خرج من مجلسه وجمع كل ما كان كتب منه و بعث على ظهر حمار إلى باب محمد بن يحيى فاستحكمت بذلك الوحشة و تخلف عنه وعن زيارته].

و **ابن الوردي** در «تتمة المختصر - في أخبار البشر» در وقائع سنه مذكوره گفته: [وفيها - توفي أبوالحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري صاحب «الصحيح» رحل إلى الأمصار لسماع الحديث. قال مسلم: صنفت هذا «المسند الصحيح» من ثلثمائة ألف حديث مسموعة، ولما قدم البخاري نيسابور لازمه مسلم و لما وقعت للبخاري مسئلة خلق الأفعال انقطع الناس عنه إلا مسلماً (مسلم، ظ) قال مسلم للبخاري يوما: دعني أقبل رجليك يا أستاذ الأستاذين و سيد المحدثين وطبيب الحديث!].

و **ولي الدين خطيب** در «أسماء رجال مشكوة» گفته: [مسلم بن الحجاج

القشيري النّيسابوري ، أحد الأئمة الحفّاظ ، ولد سنة أربع و مائتين وتوفّي في عشيّة يوم الأحد لست بقين من رجب سنة إحدى وستّين ومائتين ، رحل إلى العراق والحجاز والشّام ومصر وأخذ الحديث عن يحيى بن (يحيى . صح . ظ) النيسابوري وقتيبة بن سعيد وإسحاق بن راهويه وأحمد بن حنبل وعبد الله بن مسلمة القعنبي وغير هؤلاء من أئمّة الأحاديث وعلمائه، وقدم بغداد غير مرّة وحدّث بها ، روى عنه خلق كثير منهم إبراهيم بن محمّد بن سفيان والتّرمذي وابن خزيمة وكان آخر قدومه بغداد سنة سبع و خمسين و مائتين ، وقال مسلم : صنّفت « الصحيح » من ثلثمائة ألف حديث مسموعة ، وقال محمّد بن إسحاق بن مندة : سمعت أبا علي بن علي النيسابوريّ يقول : ماتحت أديم الأرض أصحّ من كتاب مسلم في علم الحديث ، وقال الخطيب أبوبكر البغدادي : إنّما قفا مسلم طريق البخاريّ و نظر في علمه وحذا حذوه ولمّا ورد البخاريّ نيسابور في آخر عمره لازمه مسلم وأدام الإختلاف إليه ، وقال الدّارقطني: لولا البخاريّ لما ذهب مسلم ولاجاء] .

وعلامه جلال الدين سيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته : [مسلم بن الحجّاج بن مسلم القشيري أبوالحسين النيسابوري الإمام الحافظ صاحب « الصحيح » روى عن قتيبة وعمرو النّاقد و ابن المثنّى وابن يسار وأحمد ويحيى وإسحاق وخلق وعنه التّرمذيّ وأبوعوانة وابن صاعد و خلق . قال أحمد بن سلمة : رأيت أبازرعة وأباحاتم يقدّمان مسلم بن الحجّاج في معرفة الصّحيح على مشايخ عصرهما ، وقال ابن مندة : سمعت أبا عليّ النيسابوريّ يقول : ماتحت أديم السّماء أصحّ من كتاب مسلم ، وقال الما سرخسيّ : سمعت مسلم بن الحجّاج يقول : صنّفت هذا المسند الصّحيح من ثلثمائة ألف حديث مسموعة ، مات في رجب سنة إحدى وستّين ومائتين قال الحاكم : له من الكتب المسند على الرّجال ، ما أرى أنّه سمعه من أحد . والجامع على الأبواب ، رأيت بعضه . الاسماء والكنى. التمييز. العلل. الوحدان. الافراد الاقران . حديث عمر و بن شعيب .الا نتفاع بأهب السّباع . مشايخ مالك والثوري و شعبة. المخضرمون. أولاد الصحابة . الطّبقات. أفراد الشّاميّين . أوهام المحدّثين. سؤالات

أحمد بن حنبل].

وملاعلي قاري در « مرقاة شرح مشكوة » گفته : [وأبي الحسين مسلم بن الحجّاج القشيري بالتصغير نسبة إلى بني قشير قبيلة من العرب وهو نيسابوري، أحد أئمّة علماء هذا الشّأن ، سمع من مشايخ البخاري وغيرهم كأحمد بن حنبل وإسحق ابن راهويه وقتيبة بن سعيد والقعنبي ، وروى عنه جماعة من كبار أئمّة عصره وحفّاظ دهره كأبي حاتم الرّازي وابن خزيمة وخلائق ، وله المصنّفات الجليلة غير جامعه الصّحيح كالمسند الكبير صنّفه على ترتيب أسماء الرّجال لا على تبويب الفقه. وكالجامع الكبير على ترتيب الأبواب . وكتاب العلل . وكتاب أوهام المحدّثين وكتاب التّمييز وكتاب من ليس (له . صح . ظ) إلاّ راو واحد . وكتاب طبقات التّابعين . وكتاب المخضرمين . قال : صنّفت الصّحيح من ثلثمائة ألف حديث مسموعة وهو أربعة آلاف بإسقاط المكرّر؛ وأعلى أسانيده ما يكون بينه وبين النّبي صلّى الله عليه وسلّم أربعة وسائط وله بضع وثمانون حديثاً بهذا الطّريق ، ولد عام وفاة الشّافعي سنة أربع ومائتين ، توفّي في رجب سنة إحدى وستّين ومائتين، وقد رحل إلى العراق والحجاز والشّام ومصر وقدم بغداد غير مرّة وحدّث بها وكان آخر قدومه بغداد سبع وخمسين ومائتين وكان عقد له مجلس بنيسابور للمذاكرة فذكر له حديث فلم يعرفه فانصرف إلى منزله وقدّمت له سلّة فيها تمر وكان يطلب الحديث فيأخذ تمرة تمرة فأصبح وقد فنى التّمر ووجد الحديث ، ويقال : إنّ ذلك كان سبب موته ولذا قال ابن الصّلاح : كانت وفاته بسبب غريب نشأ من غمرة فكرة علميّة ، وسنّه قيل خمس وخمسون ، وبه جزم ابن الصلاح وتوقّف فيه الذّهبي وقال : إنّه قارب السّتين وهو أشبه من الجزم ببلوغه السّتين . قال شيخ مشايخنا علاّمة العلماء المتبحّرين شمس الدين محمد الجزري في مقدمة شرحه للمصابيح المسمّى « بتصحيح المصابيح » : إنّي زرت قبره بنيسابور وقرأت بعض صحيحه على سبيل التّيمّن والتّبرّك عند قبره ورأيت آثار البركة ورجاء الإجابة في تربته] .

وعبدالحق دهلوى در « أسماء رجال مشكوة » گفته : [مسلم هو أبو الحسين

مسلم بن الحجّاج بن مسلم القشيرى بضمّ القاف وفتح الشّين المعجمة وسكون التّحتانيّة نسبةً إلى «قشير بن كعب» النّيسابورى، أحد الأئمّة الحفّاظ من المتقنين المبرّزين وأستاذ علماء الحديث وقدوتهم و عمدتهم فولد سنة أربع و مائتين و توفّى عشية يوم الأحد لخمس أوستّ بقين من رجب بنيسابور سنة إحدى وستّين و مائتين و دفن في ظاهر نيسابور ، رحل فى طلب الحديث إلى أقطار العالم وأكنافه و أمصار الإسلام فسمع بخراسان عن يحيى بن يحيى وإسحاق بن راهويه وغيرهما وبمصر عن عمر بن السوّاد وحرملة بن يحيى وغيرهما وسمع بالعراق والحجاز والشّام ومصر وأخذ الحديث (عن . صح . ظ) يحيى النّيسابورى و قتيبة بن سعيد وإسحاق بن راهويه وعلىّ بن الجعد وأحمد بن حنبل وعبدالله بن مسلمة القعنبي وخلف بن هشام وغيرهؤلاء من أئمّة الحديث وعلمائه وقدم بغداد غيرمرّة وحدّث بها وروى عنه الحديث خلق كثير منهم التّرمذىّ وابن خزيمة وإبراهيم بن محمّد بن سفيان وابن الشّرقى ومحمّد ابن مخلد وأبوحاتم الرّازى وموسى بن هارون وغيرهم وقدم بغداد مرّات وحدّث بها وحدّث (صنّف . ظ) في الصّحيح المجرّد كتاباً فتلقّاه (الائمة . صح . ظ) بالقبول مثل « صحيح البخارى » وقال في كتابه : أوردت في هذا الكتاب ماصحّ وأجمع عليه العلماء وقال : خرّجت في هذا المسند من ثلثمائة ألف حديث سمعت وأعلى أسانيده ما كان بينه وبين رسول الله صلّى الله عليه وسلم أربعة رجال كما أنّ للبخارى ثلثة ، قال أحمد بن سلمة : رأيت أبازرعة و أبا حاتم يقدّمان مسلم بن الحجّاج في معرفة الصّحيح على أهل عصرهما ، وقال محمّد بن إسحاق بن مندة : سمعت أبا علىّ بن على النيسابورى يقول: ماتحت أديم السّماء أصحّ من كتاب مسلم بن الحجّاج وهذا القول متعقّب ، نعم قدرجّح كتابه بعض المغاربة من حيث جودة الوضع وحسن التّرتيب وحسن السّياق ، و قال الشّيخ محيى الدين النّووىّ : مَن أمعن النّظر وتحقّقه في « صحيح مسلم » واطّلع على ماأودع في أسانيد أحاديثه وترتيبها وحسن سياقها و بديع طريقها من نفائس التّحقيق وجواهر التدقيق والاحتياط والتّحرّى في الرّواية وتلخيص الحديث واختصاره وضبط متفرّقاته وغير ذلك من عجائب الامور ومحاسنها

عرف أنّه من الائمة السّابقين المبرّزين لم يلحقه من جاء بعد وعصره بل كان من يُدانيه ويُساويه في زمانه وعصره أقلّ قليل ، **و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم** . أمّا من حيث الصّحّة فلا ولاشبهة أنّ الصّفات الّتي يدورعليها الصّحّة كاتّصال السّند والعدالة والضبط والاتقان وعدم الشّذوذ والعلّة في رجال البخاری أتمّ وأكمل ، والجمهور على أنّ كتابه تلو كتاب البخاری ، وقال أبوعمرو بن أحمد ابن حمدان الحيرىّ : سألت أباالعبّاس بن عقدة عن محمّد بن إسماعيل البخاری ومسلم ابن الحجّاج القشيری: أيّهما أعلم ؟ فقال : كان البخاریّ عالماً وكان المسلم (مسلم ظ) عالماً، فكرّرته عليه مراراً وهو يجيبنی بمثل هذا الجواب ، ثمّ قال : يا أباعمرو! وقد يقع للبخاری الغلط في أهل الشّام وذلك أنّه أخذ كتبهم فنظر فيها فربّما ذكر الواحد منهم بكنيته ويذكره في موضع آخر باسمه ويتوهّم أنّهما إثنان ، وأمّا مسلم فقلّما يقع له الغلط ، وقال الخطيب أبوبكر البغدادیّ : إنّما قفا مسلم طريق البخاری ونظر في علمه وحذا حذوه ولمّا ورد البخاريّ نيسابور في آخر عمره لازمه مسلم وأدام الاختلاف إليه ، وقال الدّار قطني : لولا البخاریّ لما ذهب مسلم ولا جاء ، وقال أبوأحمد شيخ الحاكم أبي عبدالله : إنّ مسلماً أورد أكثر أحاديث كتاب البخاری في كتابه متفرّقاً ولقد اجترأ في أنّه لم ينسبها إليه ولم يرو في صحيحه عنه ، والله أعلم] .

«فائدة» ايراد مسلم أحاديث البخاری في صحيحه بالتفريق و جرئته في ترك نسبتها اليه

و **أبومهدی عيسى بن محمد ثعالبی** در « مقاليد الأسانيد » گفته : [المسند الصّحيح ، من حديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم للإمام الحجّة أبي الحسين مسلم ابن الحجّاج القشيری النيسابوری رضي الله عنه ، أخبرنا به إجازةً مشافهة غير مرّة عن أبي عبدالله بن أبي بكر سماعاً ، وعن أبي محمّد بن طاهر الحسنی بسند هما إلى ابن غازی ، عن ابن مرزوق الكفيف ، عن أبيه أبي الفضل بن مرزوق الحفيد ،«ح» وسند الشهاب المقری إلي ابن مرزوق الحفيد ، قال : أخبرنا به جدّی محمّد بن مرزوق الخطيب إجازة مكاتبة ، عن أبي علي ناصر الدين منصور بن أحمد بن عبد الحقّ

المشداني- بميم و شين معجمتين (معجمة . ظ) مفتوحتين ودال مهلة مشددة -عن أبي إسحق إبراهيم بن عمر بن مُضَر الواسطي، قال: أخبرنا ذوالكنى أبوالفتح وأبوالقاسم منصور بن عبدالمنعم بن عبدالله بن محمد بن الفضل الفراوي ، عن جدّ أبيه أبي عبدالله محمد بن الفضل الفراوى سماعاً ، عن أبي الحسين عبدالغافر بن محمد الفارسي . « ح » قال الحفيد : وأخبرنا به الطيّب محمد بن علوان التونسى ، عن أبي العبّاس أحمد الغبريني، عن أبي عبدالله محمد بن صالح، عن القاضي أبي الحسن بن قُطرال -بضمّ القاف وسكون المهملة ، عن أبي محمد عبدالمنعم بن محمد بن عبدالرّحيم الخزرجى الغرناطى المعروف بابن الفرس ، عن القاضي أبي الفضل عياض بن موسى اليحصبى ، عن الحافظ أبي على الحسين بن محمد الصّدفى سماعاً لجميعه ، عن أبي العبّاس أحمد بن عمر الغذري ، عن أبي العبّاس أحمد بن الحسين الرّازي ؛ قال هو وعبدالغافر الفارسي : حدّثنا أحمد بن الحسين بن عيسى بن عمرويه الجلودى ، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سفين ، قال : أخبرنا به الإمام الحجّة أبوالحسين عساكر الدّين مسلم بن الحجّاج القشيري سماعاً خلا الثّلثة الأبواب الأفوات المعروفة الآتى تعيينها إنشاء الله تعالى فإنّه يرويها بطريق الاجازة أو بطريق الوجادة ، فذكره ، وبالسّند قال الامام أبوالحسين مسلم بن الحجّاج رضى الله عنه في أوّل مسنده : الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمد سيّدنا خاتم النّبيّين و على جميع الأنبياء و المرسلين . أمّا بعد ! فإنّك يرحمك الله بتوفيق خالقك ذكرتَ أنّك هممتَ بالفحص عن تعريف جملة الأخبار المأثورة عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في سنن الدّين وأحكامه وماكان منها في الثّواب والعقاب والتّرغيب والتّرهيب وغير ذلك من صنوف الاشيا ، بالأسانيد الّتى بها نقلت وتداولها أهل العلم فيما بينهم ، فأردت أرشدك الله تعالى أن توقف على جملتها مؤلّفة محصاة ، وسألتنى أن ألخّصها لك في التّأليف بلاتكرار يكثر فانّ ذلك زعمت ممّا يشغلك عمّا له قصدت من التّفهّم فيها والاستنباط منها وللّذي سألت أكرمك الله حين رجعت إلى تدبّره ومايؤول به الحال إن شاء الله تعالى عاقبة محمودة ومنفعة موجودة وظننت حين سألتني تجشّم ذلك أن لوعزم لى عليه وقضى إتمامه لى كان أوّل

من يصيبه نفع ذلك إيّاي خاصّة قبل غيري من النّاس لأسباب كثيرة يطول بذكرها الوصف ، إلاّ أنّ جملة ذلك أنّ ضبط القليل من هذا الشّأن وإتقانه أيسر على المرء من معالجة الكثير منه ولاسيّما عند من لاتمييز عنده من العوام إلاّ بأن يوقفه على التّمييز غيره فاذا (وإذا . ظ) كان الامر في هذا كما وصفنا فالقصد منه إلى الصّحيح القليل أولى من إزدياد السّقيم، وإنما يرجى بعض المنفعة في الاستكثار من هذا الشّأن وجمع المكرّرات منه لخاصّة من النّاس ممّن رزق فيه بعض التّيقّظ والمعرفة بأسبابه وعلله فذلك إن شاء الله يهجم بما اُوتي من ذلك على الفائدة في الاستكثار من جمعه ، فأمّا عوامّ النّاس الّذين هم بخلاف معاني الخاصّ من أهل التّيقّظ والمعرفة فلا معنى لهم في طلب الكثير و قد عجزوا عن معرفة القليل ، ثمّ إنّا إن شاء الله مبتدون، انتهى.

تشنيف آذان وترويح أذهان بطرف من تعريف هذا الطّود الشّامخ والعلم الرّاسخ رضى الله تعالى عنه.

هو الإمام الجريد الأوحد الحجّة النّاقد أبو الحسين عساكر الدّين مسلم بن الحجّاج ابن مسلم بن ورد بن كوشاذ القشيري - بضمّ القاف وفتح المعجمة ، نسبة لقبيلة من العرب معروفة، النيّسابوري - بفتح النّون و سكون المثنّاة التحتانيّة وفتح السّين المهملة و بعد الألف باء موحّدة مضمومة ، نسبة إلى نيسابور ، و هى أحسن مُدن خراسان وأعظمها وأجمعها للخيرات . قال شيخ مشايخ شيوخنا الشّهاب بن حجر في فهرسته ، ومن خطّه نقلت : كان أحد أئمّة أعلام هذا الشّأن وكبار المبرّزين فيه والرّحّالين في طلبه والمجمع على تقدّمه فيه على أهل عصره كما شهد له بذلك إماما وقتهما وحافظا عصرهما أبوزرعة وأبوحاتم ، سمع من مشايخ شيخه البخاري وغيرهم وروى عنه الفحول من أئمّة عصره كأبي حاتم الرّازي والتّرمذي وابن خزيمة وغيرهم وله المؤلّفات الكثيرة الجليلة لاسيّما صحيحه الّذي امتنّ الله به على المسلمين وأبقى به الثّناء الجليل الجميل إلى يوم الدّين فإنّ من تأمّل ما أودعه في أسانيده وحسن سياقه وأنواع الورع التّامّ و التّحرّي في الرّواية وتلخيص الطّرق و اختصارها و ضبط تفرّقها وانتشارها علم أنّه إمام لايُسبق وفارس لايُلحق، انتهى . وكان الحافظ

أبوعلي النيسابوري يقدّم صحيحه على سائر التّصانيف ، وقال : ماتحت أديم السّماء أصحّ من كتاب مسلم، وإليه جنح بعض المغاربة ومستندهم أنّه شرط أن لا يكتب في صحيحه إلاّ ما رواه تابعيّان ثقتان عن صحابيّين وكذا وقع في تبع التّابعين وسائر الطّبقات إلى أن ينتهي إليه مراعياً في ذلك مالزم في الشّهادة وليس هذا من شرط البخاري، واعترض هذا المستند بقعده في حديث « إنّما الأعمال بالنّيّات » فإنّه أخرجه مسلم ولم يرو من جميع وجوهه إلاّ عن عمر ولم يروه عن عمر إلاّ علقمه، وأُجيب بأنّه إنّما أورده لثبوت صحّته وشهرته والتّبرك لابقصد أن يكون من جملة ما التزم فيه الشّرط على أنّ الشرط في نفس الأمر موجود ولم يذكره اعتماداً على غيره والنّادر لاحكم له ، قال الإمام الحجّة مسلم رضى الله عنه : ألّفت كتابي هذا من ثلثمائة ألف حديث مسموعة ، وقال : لوأنّ أهل الأرض يكتبون الحديث مائتي سنة ماكان مدارهم إلاّ على هذا المسند ، و قال : ما تكلّمت قطّ في مسئلة أخشى الجواب عنها ، ولا شتمتُ أحداً قطّ ولاضربته ولا اغتبته . وقال الذّهبي : قال أحمد بن سلمة : رأيت أبا زرعة وأبا حاتم يقدّمان مسلماً في معرفة الصّحيح على مشايخ عصرهما، وقال أبوقريش الحافظ : حفّاظ الدّنيا أربعة ، فذكر منهم مسلماً . و قال أبوعمرو بن حمدان : سألت ابن عقدة أيّهما أحفظ : البخاري أو مسلم ؟ فقال : كان محمّد عالماً و مسلم عالماً ، فأعدتُ عليه مراراً، فقال : يقع لمحمد الغلط في أهل الشّام و ذلك لأنّه أخذ كتبهم ونظر فيها فربّما ذكر الرّجل بكنيته و يذكره في موضع آخر باسمه يظنّ أنّهما اثنان ، وأمّا مسلم فقلّ مايوجد له غلط في العلل . وقال أحمد ابن سلمة: كتبت (كنت . ظ) مع مسلم في تأليف صحيحه خمس عشرة سنة وهو اثنا عشر ألف حديث ، ولمسلم : المسند الكبير على الرّجال . وكتاب الأسماء والكنى . وكتاب العلل . وكتاب الوحدان . وكتاب حديث عمرو بن شعيب . وكتاب مشايخ مالك . وكتاب مشايخ الثّوري . وكتاب أوهام المحدّثين . وكتاب الطّبقات ، وغير ذلك . قال ابن الشّرقي : سمعتُ مسلماً يقول : ماوضعت شيئاً في كتابي هذا إلاّ بحجّة وما أسقطت منه شيئاً إلاّ بحجّة ، انتهى . وقال أبوحاتم : رأيت مسلماً في المنام

فقلت له : مافعل الله بك ؟ قال: أباحني الجنة أتبوء منها حيث أشاء ، و روى أبوعلى الزّاغونى وبيده جزء من كتاب مسلم فقيل : مافعل‌الله بك ؟ قال : نجوت بهذا ، وأشار إلى الجزء . قال ابن خلّكان : أجمعوا على أنّه و لد بعد المائتين وكان شيخنا تقيّ الدّين ابن الصّلاح يذكر مولده وغالب ظنّي أنّه قال:سنة اثنتين ومائتين ، والله اعلم انتهى . و قال ابن أبى الفتوح : سنة أربع ، و قيل : سنة ستّ كما عند ابن الاثير في المقدّمة انتهى. وتوفّى عشيّة الأحد ودفن يوم الاثنين الخامس وعشرين (العشرين.ظ) من رجب سنة إحدى وستّين ومائتين ظاهر مدينة نيسابور و قيل : سبب موته أنّه عقد له مجلس للمذاكرة فذكر له حديث فلم يعرفه فانصرف إلى منزله قدمت (فقدّمت ظ .) له سلّة تمر فكان يطلب الحديث ويأخذ تمرة تمرة فأصبح وقد فنى التّمرو وجد الحديث فكان ذلك سبب موته ولذا قال ابن الصّلاح : وكانت وفاته بسبب غريب نشأ من غمرة فكرة علميّة،وللحافظ عبد الرّحمن بن على الرّبيع اليمنى الشّافعى في المعنى :

تنازع قوم في البخاريّ ومسلم لديّ وقالوا:أيّ ذين يقدّم؟
فقلت:لقد فاق البخاريّ صحّة كمافاق في حسن الصّناعة مسلم

و خود **شاه صاحب** در « بستان المحدّثين » گفته : [« صحيح مسلم بن الحجّاج القشيري النيسابوری» ـ كنيت اوأبوالحسن ولقبش عساكرالدّين ونام جدّ اومسلم بن ورد بن كوشادست . وقشير نسبت به بني قشيرست كه قبيله ايست معروف درعرب، ونيسابور شهريست درخراسان بحسن‌وعظمت موصوف . يكى از كبراء اين فن‌است ، وأبوزرعة رازى وأبوحاتم بامامت وجلالت اوگواهى داده واورا پيشواى اين گروه نهاده اند ، وأبوحاتم رازي وديگر أجلة آن عصر مثل ترمذى وأبوبكر ابن خزيمه از وى روايات دارند ، و او را مؤلفات بسياريست كه درهمهٔ‌آنها داد تحقيق و إمعان داده خصوصاً درين «صحيح»عجائب اين فن را وديعت نهاده و هم بالخصوص در سرد أسانيد و حسن سياق متون و ورع تامّ وتحرّي مالا كلام در روايت وتلخيص طرق مع الاختصار وضبط إنتشار بينظير افتاده ، و لهذا حافظ

أبوعلي نیشاپوری صحیح اورا برتصانیف این‌علم ترجیح میداد ومیگفت : ماتحت أديم السّماءِ أصح من كتاب مسلم . وجماعة ازمغاربه نیزبهمین رفته‌است ودلیل‌ایشان آنست که شرط مسلم آنست که درصحیح خود نمی نویسد مگر حدیثی را که لاأقل دوتابعي ثقه آنرا ازدوصحابی روایت کرده باشند ، وهكذا في جمیع الطّبقات من تَبع التّابعين فمن دونهم تاآنکه بوی منتهی شود ودر أوصاف رواة إکتفا بمحض عدالت ندارد بلکه شرائط شهادت را رعایت میفرماید واین قدر ضیق نزد بخاري نیست . راقم حروف گوید که علماءِ دیگردرین شرط بحث کرده اند زیرا که حدیث « إنّما الأعمال بالنيّات » بخلاف این شرطست ودر« صحیح مسلم» موجودست. أمّا الثّانی ، فظاهر علی المتتبع . وأما الاوّل پس بـرای آنکه اینحدیث درآن صحیح موجود نیست إلاّ ازحضرت عمر بجمیع وجوهه ورواياته وازحضرت عمرروایت آن نکرده مگر علقمه، آری‌ازعلقمه تفرّق وإنشعاب بسیار روداده ؛ مغاربه جواب داده اند که اینحدیث را بقصد تبرّك ویمن آورده‌است‌وهم بجهت شهرت طرق آن وثبوت صحّت آن شرط خودرا درآن مراعات ننموده وعلاوه این که این شرط درآن‌حدیث موجودست گودرصحیح اومذکورنباشد زیرا که ازصحابه حضرت عائشه وأبوهریره آنرا روایت کرده اند وازین هردو تابعین بسیار روایت کرده ، بالجمله این صحیح را ازسه لکهه حدیث مسموع خود إنتخاب نموده ونهایت تورّع وإحتیاط را درآن بکاربرده ، وازعجائب مسلم آنست که گاهی درعمرخود کسی‌را غیبت نکرده ونه کسی را زده ونه کسی را شتم کرده ودرمعرفت صحیح ازسقیم حدیث او مقدّم بود برجمیع أهل عصرخود بلکه بربخاری هم دربعض امورمرجّح ومفضّل‌ست . وتفصیل این‌إجمال آنکه بخاري را درأهل شام غلط می افتد ، مثلاً یك کس را گاهی بکنیت مذکور میکند وگاهی بنام ومی‌پندارد که دوکس باشند زیرا که روایت او ازأکثر أهل شام بطریق مُناولۀ کتب است نه بطریق تحقیق شفاهی بخلاف مسلم که اورا درهیچ‌جا غلط نمی افتد، ونیزبخاری را دربعض أحادیث بسبب تقدیم وتأخیر وحذف وإسقاط بعضي (بعض . ظ) ألفاظ تعقید متون رو داده اگر چـه بمراجعت بروایات دیگر

که هم درین صحیح آورده آن تعقید منحل میشود، بخلاف مسلم که وی ألفاظ را بنوعی سوق نموده وازرجالی‌آورده که أصلاً درنسخ‌آن تحریفی واقع نیست. ومسلم راوراء این « صحیح » مؤلفات دیگر هم هست بسیارمفید ، ازآنجمله : کتاب المسند الکبیر علی‌الرجال . وکتاب الأسماء والکنی . وکتاب العلل . و کتاب الوجدان (الوحدان .ظ). وکتاب حدیث عمرو بن شعیب . وکتاب مشایخ مالك . وکتاب مشایخ الثوری . وکتاب أوهام المحدثین . وکتاب‌الطبقات. أبوحاتم رازی که از أجلۀ محدثین ست مسلم را بخواب دید واز حال او پرسید، مسلم گفت که برمن حقتعالی جنت را مباح گردانیده است هرجا که میخواهم میباشم . وأبوعلی زاغونی را بعد از وفاتش شخصی ثقه بخواب دید وپرسید که: بکدام چیز نجات یافتی؟ گفت بسبب این جزئیکه در دست منست ، وآن جزئی بوده از « صحیح مسلم » تولد مسلم درسال دو صد ودو بوده وبعضی گفته اند که درسنۀ چهار وبعضی گفته اند که درشش وابن الاثیردرمقدمۀ «جامع‌الأصول» همین را اختیار نموده ، والله اعلم وفات او بالاجماع : شام یکشنبه ، ودفن او در روز دو شنبه بست وپنجم رجب سال دوصد وشصت ویك ، وسبب وفات او نیز غرابتی دارد ، گویند : در مجلس مذاکره

وفات مسلم بسبب اکثار در خوردن خرما !

حدیث ، اورا ازحدیثی پرسیدند اوآن حدیث را نشناخت بمنزل‌خودآمد ویك‌سبد خرما نزد او گذاشتند در کتابهای خودآن حدیث را تجسس میکرد ویکان یکان خرما بطریق تنقل ازسبد برمیداشت ومیخورد تاآنکه حدیث یافته شد وخرما تمام گشت درغمره فکرۀ علمیه‌اورا شعوری نماند واین کثرت أکل‌سبب موت‌اوشد. حافظ عبدالرحمن ابن‌علی الدبیع یمنی شافعی گفته است : تنازع قوم في‌البخاري ومسلم لدیّ وقالوا : أیّ ذین یقدّم؟ فقلت:لقد فاق البخاریُّ صحّةً ﷺ کمافاق فی حسن الصّناعة مسلم].

ومولوی‌صدیق حسن‌خان‌معاصر در« إتحاف النبلا » گفته : [أبوالحسین مسلم بن‌الحجّاج القشیری ابن‌ورد بن کرشاد النیسابوری صاحب « الجامع‌الصّحیح » یکی ازأئمۀ حفّاظ وأعلام محدّثین ست ، در طلب علم رحلت بسوی حجاز وشام و

عراق ومصر کرده وازيحيي بن يحيى نيشابوری وأحمد بن حنبل وإسحاق بن راهويه وعبدالله بن مسلمة القعنبي وغيرهم سماعت نموده و بارهـا در بغداد قدوم آورده بغداديان از وی روايت دارند ، آخر قدوم او در بغداد بسنهٔ تسع و خمسين ومائتين بود، ترمذی ازوی راويست.ازثقات حفّاظ بود، خطيب بغدادی گفته: [مسلم ازطرف بخاري مُناضله ميکرد تا آنکه ميان او ومحمّد بن يحيى ذهلي بسبب وی وحشت روی نمود ، حافظ محمّد بن يعقوب گفتـه : چون بخاری مستوطن نيشابور شد مسلم نزد اوآمد ورفت بسيارميكرد وبعده ميان بخاری وذهلی در مسئله لفظ نزاع واقع شد،ذهلی مردم را ازرفتن نزد اومنع نمود ومردم اورا ترك دادند ، وی درين محنت ازنيشاپوربرآمد ، خبرمسلم که وی ازرفتن نزد اوتخلّف نميکرد ذهلی‌را رسانيدند که مسلم همچنان برمذهب اوست ، وی عتاب کرد ودرمجلس خود گفت : هر که قائل بلفظ باشد اورا حلال نيست که حاضرمجلس ماشود ! مسلم رداي خود برعمامه خود گرفته على رؤوس النّاس برخاست وازمجلس وی برآمد وهمهٔ آنچه ازوی نوشته بود بريشت حمّالی‌بار کرده بدروازهٔ ذهلی رسانيده ازآن بازآن وحشت مستحکم ترشد وملاقات ترك گرديد . در « أشعّة اللّمعات » گفته: مسلم يکی‌از علماء أعلامست و حفّاظ ملّت ست ، درفن حديث مقتدا وپيشوا ومسلّم أرباب اين فن ويکی از متقنـان ومبرّزان اين علم شريف بوده وقدوه وعمده واستاذتر أهل إسلام.رحلت کرد ازوطن خويش درطلب حديث بأقطار وأکناف وأمصار وأطراف عالم ، سماع حديث نمود از محمّد بن مهران جمّال بجيم ـ وأبي غسان مسمعي وعمر (عمرو .ظ) بن سواد وجزيله (حرملة . ظ) بن يحيى وسعيد بن منصور وأبی مصعب وغيرهم . روايت کردند از وی طائفهٔ ازمشايخ وعلما وحفّاظ که دردرجه او بودند ، مثل‌أبوحاتم رازی وموسى ابن‌هارون وأحمد بن سلمة وأبوبكربن‌خزيمه وخلائق بسيار که حصروإحصايشان متعسّرست ، وأبو عمر بن أحمد بن حمدان جيزی گفته: أبوالعبّاس‌بن عقـده را از بخاری ومسلم پرسيدند (پرسيدم . ظ) که کدام يکی ازين أعلم ست ؟ گفت : آنهم عالم ست واينهم عالم . مکرر پرسيدم ، گفت : يا أباعمر! گاهي غلط می کند

بخاري درأهل‌شام وذکرمیکند درحدیثی یکی ازآنها را بکنیت او ودرجای دیگر بنام پس گمان میرود که‌آن دو کس اند ومسلم را غلط کمتر واقع میشود ، خطیب بغدادی گفته : مسلم پیروی کرده است بخاری را ونظر کرده است درعلم وی وراست میرود برابر باوی ، دارقطنی گفته : اگر بخاری نمیبود نمیرفت مسلم و نمی‌آمد،غرضکه مسلم ازمستفیدان آثاربخاری ومقتبسان أنوار اوست وأبوأحمد وشیخ حاکم نیشابوری گفته : مسلم أکثرأحادیث کتاب اودرکتاب خود متفرّق آورده وبسیار دلیری کرده که باو منسوب نساخته ودرصحیح خویش ازاوروایت نکرده،ومسلم‌را غیرازصحیح،مصنّفات‌دیگرهم ست ، مانند: مسند کبیروجامع کبیر. وکتاب علل . وکتاب طبقات . وکتاب أوهام‌محدّثین.وکتاب‌تمییز.وکتاب‌من‌لیس‌له إلاّ راوواحد.وکتاب‌أوهام مخضرمین ،انتهی. وکتاب الوجدان (الوحدان.ظ) . وکتاب حدیث عمروبن شعیب عن‌أبیه عن‌جده . وکتاب مشایخ مالك . وکتاب مشایخ‌ثوری. واز عجائب اوآنست که گاهی در عمر خود کسی را غیبت نکرده ونه کسی را زده،ونه کسی را شتم کرده و در معرفت صحیح حدیث‌ازسقمش (سقیمش.ظ) مقدّم‌برجمیع‌أهل عصر خود بود تاآنکه دربعض اُمور مرجّح و مفضّل بربخاریست ، زیرا که بخاری را در بعض أحادیث بسبب تقدیم وتأخیر وحذف وإسقاط بعضی ألفاظ تعقیدمتون‌روی داده اگرچه از مراجعت بسوی روایت دیگرهم درآن صحیح‌است آن تعقید منحلّ میشود ،بخلاف‌مسلم که وی ألفاظ را بنوعی سوق نموده و از رجالی آورده که‌أصلاً در نسخ آن تحریفی واقع نیست . تولد وی درسنهٔ‌دوصدوشش بوده ووفات بالاتّفاق شام یکشنبه بیست وپنجم رجب سنهٔ دوصد وشصت ویك، عمراو پنجاه و پنج سال شده، روزدو شنبه دفنش کردند، گویند: در مجلس مذاکرهٔ حدیث، اورا از حدیثی پرسیدند ، آن حدیث را نشناخت بمنزل‌خودآمد درکتابهای خود بتجسّس آن‌مشغول شد ، سبد خرما روبروی او نهاده بود یکان یکان بطریق نقل ازآن برداشته‌میخورد تاآنکه خرما تمام شد و در فکر حدیث‌شعوری نماند وحدیث یافته شد ،این کثرت أکل سبب موت او شد . أبوحاتم رازی که از أجلّهٔ محدّثین‌ست مسلم را بخواب دیده

وحالش پرسید ، گفت : بر من حقتعالی جنّت را مباح گردانیده هر کجا که میخواهم میباشم . وأبو علی زاغونی را بعد از وفاتش کسی بخواب دید و پرسید که بچه‌چیز نجات یافتی ؟ گفت : بسبب این جزء که در دست منست ، وآن جزء «صحیح مسلم» بود کذا . فی «بستان المحدّثین» . محرر سطور گوید که اگر بجزوی از «صحیح مسلم» عاصیان را می‌بخشند عجب نیست کسانیکه ، همه أجزاء آن صحیح بلکه «صحاح ستّه» بلکه سوای آن از بعض کتب حدیث دیگر نزد خود دارند و تمام همّت ایشان در تحصیل و تدریس رمذاکره آن بسر میشود و إعتقاد بموجب مضامینش حاصل ساخته‌اند ، این خبر نیك سبب شادی مرگ گردد ، وماذلك علی الله بعزیز . شعر:

الهی تاغفور اسمت شنیدیم گنه را مست شادی مرگ دیدیم

اللّهم اجعلنا ممّن غفرتهم بسبب حدیث النّبی صلّی الله علیه وسلّم والحقناهم فی هذه الدّار ودار السّلام برحمتك یا أرحم الرّاحمین] إنتهی.

ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در «تاج مکلّل» گفته : [أبو الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النّیسابوری صاحب «الصّحیح» أحد الأئمة الحفّاظ و أعلام المحدّثین ، رحل إلی الحجاز والعراق والشام ومصر وسمع یحیی بن یحیی النّیسابوری و أحمد بن حنبل وإسحاق بن راهویه و عبدالله بن مسلمة القعنبی وغیرهم وقدم بغداد غیر مرّة فروی عنه أهلها وآخر قدومه إلیها فی سنة ۲۵۹ و روی عنه التّرمذي و کان من الثّقات ، وقال محمّد الماسرخسی : سمعت مسلم بن الحجّاج یقول : صنّفت هذا المسند من ثلث مائة ألف حدیث مسموعة ، وقال الحافظ أبو علی النّیسابوری : ما تحت أدیم السّماء أصحّ من کتاب مسلم فی علم الحدیث ، وقال الخطیب البغدادي : کان مسلم یناضل عن البخاری حتّی أوحش ما بینه وبین محمّد بن یحیی الذّهلي بسببه : وقال أبو عبدالله محمّد بن یعقوب الحافظ : لما استوطن البخاری نیسابور أکثر مسلم من الاختلاف إلیه فلمّا وقع بین محمّد بن یحیی والبخاری ما وقع فی مسئلة اللّفظ ونادی علیه ومنع النّاس من الاختلاف إلیه حتّی هجر وخرج من نیسابور فی تلك المحنة قطعه أکثر النّاس غیر مسلم فإنّه لم یتخلّف عن زیارته ، فأنهي إلی محمّد بن یحیی أنّ مسلم بن الحجّاج علی مذهبه قدیماً

و حديثاً وأنّه عوتب على ذلك بالحجاز والعراق ولم يرجع عنه . فلمّا كان يوم مجلس محمّد بن يحيى قال في آخر مجلسه : ألا ! من قال باللّفظ فلا يحلّ أن يحضر مجلسنا . فأخذ مسلم الرّداء فوق عمامته وقام على رؤوس النّاس وخرج من مجلسه و جمع كلّ ما كتب منه وبعث على ظهر حمّال إلى باب محمّد بن يحيى فاستحكمت بذلك الوحشة و تخلّف عنه وعن زيارته . توفى مسلم المذكور عشيّة يوم الأحد ودفن بنصر آباد ظاهر نيسابور يوم الإثنين لخمس ، وقيل لستّ بقين من شهر رجب الفرد سنة ٢٦١ بنيسابور وعمره خمس وخمسون سنة . هكذا وجدته في بعض الكتب و لم أر أحداً من الحفّاظ ضبط مولده ولا تقدير عمره وأجمعوا على أنّه ولد بعد المائتين . قال ابن خلكان : و كان شيخنا تقيّ الدّين أبو عمرو عثمان المعروف بابن الصّلاح يذكر مولده، وغالب ظنّي أنّه قال سنة ٢٠٢ ثمّ كشفت ماقاله ابن الصلاح فاذا هو في سنة ٢٠٦ ،نقل ذلك من كتاب « علماء الأمصار » تصنيف الحاكم أبي عبدالله بن البيّع النيسابوري الحافظ و وقفت على الكتاب الّذي نقل منه و ملكت النّسخة الّتي نقل منها أيضاً وكانت ملكه و بيعت في تركته ووصلت إليّ وملكتها وصورة ماقاله بأنّ (أنّ .ظ) مسلم بن الحجّاج توفي بنيسابور لخمس بقين من رجب الفرد سنة ٢٦١ وهو ابن خمس وخمسين سنة فتكون ولادته في سنة ٢٠٦، والله أعلم انتهى].

فهذا مسلم بن الحجاج ،حبرهم البحر ذو الابثاج، قد روى هذا الحديث السّويّ المنهاج ، الباهر الإنبلاج، الزّهر السّراج ، في صحيحه العريّ عن الإعوجاج ،الموصوف عندهم بالإستقامة في الإدراج والإخراج ، بطرق عديدة لائحة ذات إبتلاج ،وأسانيد سديدة واضحة كالفجاج ، فقطع دابر الّلجاج ، واجتاح اُسّ التّلزّز والحجاج، وظهر أنّ الإلطاط والجحود باطل خداج ، وأنّ الإختصام والصّدود لايجدي الإنتاج].

﴿ ٣٩ - أما روايت أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني ﴾

حديث ثقلين را ، پس محمّد بن يوسف كنجي در « كفاية الطّالب» بعد روايت اين حديث شريف بسند خود ، كما ستسمع فيما بعد إنشاءالله تعالى گفته : [أخرجه مسلم في صحيحه كما أخرجناه ورواه أبو داود وابن ماجة القزويني في كتابيهما].

و مفاخر سنيه ومآثر بهيّه ومحامد شامخه و محاسن باذخهٔ ابن ماجه محتاج تبيين نيست ، شطری ازآن برناظر « وفيات الأعيان» ابن خلّكان و «تهذيب الكمال» أبوالحجّاج مزی و «أسماء رجال مشكوة» ولي الدّين خطيب و « تذكرة الحفّاظ » و « سير النّبلاء» و«عبر - فی خبر من غبر » و «كاشف» ذهبی و «مرآة الجنان» عبدالله بن أسعد يافعي و « مختصر فی أخبار البشر» أبوالفداء إسماعيل بن علی الأيّوبی و«تتمّة المختصر» زين الدّين أبوحفص عمر بن المظفّر المعروف بابن الوردی و«تهذيب التّهذيب» و«تقريب التهذيب» ابن حجر عسقلانی و«طبقات الحفّاظ» جلال الدين سيوطی و«مرقاة شرح مشكوة» ملاّ علی قاری و«أسماء رجال مشكوة» و«أشعّة اللّمعات» شيخ عبدالحقّ دهلوی و « مقاليد الأسانيد» أبو مهدی ثعالبی و «بستان المحدّثين» خود شاهصاحب و«تاج مكلّل» و«أبجد العلوم» مولوی صديق حسن خان معاصر ؛ واضح ولائح ست . بنابر إختصار دراينجا بر بعضی از عبارات إكتفا ميرود .

ترجمهٔ حافظ ابن ماجه قزوينی

ابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبوعبد الله محمد بن يزيد بن ماجة الرّبعي ، بالولاء ، القزويني ، الحافظ المشهور مصنّف كتاب « السّنن » في الحديث ، كان إماماً في الحديث عارفاً بعلومه وجميع مايتعلّق به ، إرتحل إلى العراق والبصرة والكوفة و بغداد و مكّة وشام ومصر والرّي لكتب الحديث ، وله « تفسير القرآن الكريم » و « تاريخ » مليح ، وكتابه في الحديث أحد « الصّحاح السّتّة » وكانت ولادته سنة تسع ومائتين وتوفّي يوم الإثنين ، ودفن يوم الثّلثاء لثمان بقين من شهر رمضان سنة ثلاث وسبعين ومائتين ، رحمه الله تعالى ، وصلّى عليه أخوه أبوبكر ، وتولّى دفنه أخواه أبوبكر و عبدالله و ابنه عبدالله ، وماجة : بفتح الميم والجيم بينهما ألف وفي الاخر هاء ساكنة والرّبعيّ : بفتح الراء والباء الموحّدة بعدها عين مهملة ، هذه النّسبة إلى ربيعة وهي اسم لعدّة قبائل لاأدري إلى أيّها ينسب المذكور . والقزوينيّ : بفتح القاف وسكون الزّاء وكسر الواو وسكون الياء المثنّاة من تحتها وبعدها نون ، هذه النّسبة إلى قزوين وهي من أشهر مدن عراق العجم ، خرج منها جماعة من العلماء ، إنتهى].

فهذا جهبذ هم الجليل ابن ماجه ، واحد الأركان السّتّة، الّذين ظهر أمرهم فليس إلى إبانته مسيس حاجة ، قد روى هذا الحديث المنير المتألّق كالمصباح في الزّجاجة ، المزيح المميط بنوره ظلام كلّ دجداجه ، العائب على البدر الوضّاح زهوره وابتلاجه ، المزري على البرق المحّاص استطارته وارتعاجه ، فلاينحرف عنه إلاّ من ألف العدوان فأغلق على نفسه رتاجه ، ولا يتبرم منه إلاّ من ألف الإذعان فخرق من النّصف سباجه ، ولايجحده إلاّ من عاند الصّواب فأثار من الباطل قتامه و عجاجه ، ولاينكره إلاّ من ناكر الحقّ فأظهر وقاحته والسّماجه .

﴿ ۴۰ - أما روايت أبوداود سليمان بن أشعث السجستاني ﴾

حديث ثقلين را ، پس آنفاً از إفادهٔ حافظ گنجى دريافتى ، وسبط ابن الجوزى در « تذكرهٔ خواصّ الأمه » در ذكر اينحديث شريف گفته : [و قد أخرجه أبوداود في سننه والترمذى (وعامة المحدثين . ن) و ذكره رزين فى « الجمع بين الصّحاح »] .

و أبو داود سجستانى ، از اعاظم حفّاظ متقنين و أفاخم أيقاظ معنين و محرز محاسن و مآثر عاليه ومقتنى محامد و مفاخر غاليه و يكى از أرباب « صحاح ستّهٔ » سنّيه و صاحب « سنن » معروف ومشهور ومقبول نزد اينحضرات سنّيه ميباشد .

أبوسعد عبدالكريم سمعانى در « أنساب » در نسبت سجستانى گفته : [وممّن سكن البصرة من أهل سجستان : أبوداود سليمان بن الأشعث بن إسحاق ابن بشير بن شدّاد بن عمرو بن عمران السّجستانى صاحب كتاب « السنن »، أحد أئمّة الدّنيا فقهاً وعلماً وحفظاً ونسكاً وورعاً وإتقاناً، ممّن جمع و صنّف و ذبّ عن السّنن وقمع من خالفها و انتحل ضدّها ، و توفّي بالبصرة في شوّال سنة خمس وسبعين ومائتين] .

وابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته :[أبوداود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شدّاد بن عمرو بن عمران الأزدى السّجستانى ، أحد حفّاظ

ترجمة حافظ أبوداود سجستاني

الحديث وعلمه وعلله وكان في الدّرجة العالية من النّسك والصّلاح ، طوف البلاد وكتب عن العراقيّين والخراسانيين والشاميّين والمصريّين والجزريّين وجمع كتاب « السّنن» قديماً وعرضه على الإمام أحمد بن حنبل رضي الله عنه فاستجاده واستحسنه ، وعدّه الشيخ أبو إسحاق الشيرازي في « طبقات الفقهاء » من جملة أصحاب الإمام أحمد بن حنبل ، وقال إبراهيم الحربي : لمّا صنّف أبوداود كتاب السّنن ألين لأبي داود الحديث كما ألين لداود (ع) الحديد ! وكان يقول : كتبت عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خمس مائة ألف حديث انتخبت منها ماضمّنته هذا الكتاب ، « يعني السّنن » جمعت فيه أربعة آلاف وثمان مائة حديث ذكرت الصّحيح و ما يشبهه ويقاربه، ويكفي

« فائدة » يكفي الانسان لدينه أربعة أحاديث

الإنسان لدينه من ذلك أربعة أحاديث أحدها قوله صلى الله عليه وسلم « إنّما الأعمال بالنّيّات » والثاني قوله صلى الله عليه و سلّم : « من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه » والثالث قوله صلى الله عليه و سلم : « لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يرضى لأخيه ما يرضاه لنفسه » والرابع قوله صلّى الله عليه و سلّم « الحلال بيّن و الحرام بيّن و بين ذلك أُمور مشتبهات » الحديث بكماله . وجائه سهل بن عبدالله التّستري فقيل له : ياأباداود ! هذا سهل بن عبدالله قدجاءك زائراً فرحّب به وأجلسه . فقال له: ياأباداود! لي إليك حاجة،قال وماهي؟ قال:حتّى تقول:قضيتهامع الامكان . قال :قد قضيتهامع الإمكان قال: أخرج لسانك الّذي حدّثت به عن رسول الله صلى الله عليه وسلّم حتّى أُقبّله . قال : فأخرج لسانه فقبّله ! وكانت ولادته في سنة اثنتين ومائتين وقدم بغداد مراراً ثمّ نزل إلى البصرة وسكنها و توفي بها يوم الجمعة منتصف شوّال سنة خمس وسبعين ومائتين رحمه الله تعالى ، وكان ولده أبوبكر عبدالله بن أبي داود سليمان من أكابر الحفّاظ ببغداد عالماً متّفقاً عليه إمام بن إمام ، وله كتاب « المصابيح » وشارك إيّاه في شيوخه بمصر والشّام ،وسمع ببغداد وخراسان وإصبهان وسجستان وشيراز ، و توفي سنة ستّ عشرة وثلثمائة، واحتج به ممّن صنّف الصّحيح أبوعلي الحافظ النّيسابوري

و ابن حمزة الاصبهاني . والسّجستانيـ بكسر السّين المهملة والجيم وسكون السّين الثّانية وفتح التّاء المثنّاة من فوقها و بعد الألف نون ـ هذه النّسبة إلي سجستان الاقليم المشهور ، وقيل : بل نسبته إلى سجستان اوسجستانة قرية من قرى البصرة ، والله أعلم] .

ومزى در « تهذيب الكمال » بترجمهٔ او على مانقل عنه گفته : [قال أبوعبدالله محمّد بن مخلد : كان أبوداود يفى بمذاكرة مائة ألف حديث ولمّا صنّف كتاب السّنن و قرأه على النّاس صار كتابه لأصحاب الحديث كالمصحف يتّبعونه ولايخالفونه، وقال موسى بن هرون الحافظ : خلق أبو داود في الدّنيا للحديث وفي الاخرة للجنّة، وقال أبوحاتم بن حبّان : أبوداود أحد أئمّة الدّنيا فقهاً وعلماً وحفظاً ونسكاً وورعاً وإتقاناً ، قال أبوبكر بن داسة : سمعت أبا داود يقول : كتبت عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خمس مائة ألف حديث إنتخبت منها ما ضمّنته هذا الكتاب، يعنى كتاب السّنن، جمعت فيه أربعة آلاف وثمان مائة حديث ذكرت الصّحيح ومايشبهه و يقاربه ويكفى الانسان لدينه من ذلك أربعة أحاديث أحدها قوله صلّى الله عليه وسلّم «الأعمال بالنّيّات» والثّانى قوله « من حسن إسلام المرء تركه مالايعنيه» والثّالث قوله « لا يكون المؤمن مؤمناً حتّى يرضى لأخيه المؤمن مايرضى لنفسه» والرّابع قوله «الحلال بيّن والحرام بيّن» الحديث . وله مناقب كثيرة يطول شرحها ، رضى الله عنه].

و ذهبى دره تذكرة الحفّاظ » گفته : [أبوداود . الامام الثّبت سيّد الحفّاظ سليمان بن الاشعث بن إسحاق بن بشير بن شدّاد بن عمرو الازدى السّجستانى صاحب « السّنن » . قال أبوعبيد الآجرى : سمعته يقول : ولدت سنة اثنتين ومائتين وصلّيت على عفّان ببغداد سنة عشرين ، سمع أبا عمرو الضّرير ومسلم بن إبراهيم والقعنبى و عبدالله بن رجا وأبا الوليد الطّيالسى وأحمد بن يونس وأبا جعفر النّفيلي وأبا توبة الحليمى (الحلبى . ن) و سليمان بن حرب وخلقاً كثيراً بالحجاز والشّام ومصر والعراق والجزيرة والثّغر وخراسان ، حدّث عنه التّرمذىّ والنّسائىّ وابنه أبوبكر ابن أبي داود وأبوعوانة وأبوبشر الدّولابي وعلى بن الحسن بن العبد وأبو اسامة

محمد بن عبد الملك وأبوسعيد بن الأعرابي وأبوعلي اللؤلؤي وأبوبكربن داسته وأبو سالم و محمدبن سعيدالجلودي و أبو عمر و أحمدبن علي ، فهؤلاءِالسبعة رووا عنه سنه وحدث أيضاً عنه محمد بن يحيي الصولي و أبـوبكر النجاد و محمد بن أحمد بن يعقوب المنقري وغيرهم ،وكتب عنه شيخه أحمد بن حنبل حديث العتيرة و أراه كتابه فاستحسنه و قال محمد بن إسحاق الصاغاني : لُيّن لأبي داود الحديث كما ليّن لداود الحديد ، و كذلك إبراهيم بن الحربي ، و قال الحافظ موسى بن إبراهيم : خُلق أبو داود في الدنيا للحديث وفي الآخرة للجنة ،مارأيت أفضل منه. قال ابن داسته:يقول: ذكرت في كتابي الصحيح و مـا يشبهه ومايقاربه ، قال:(وما . صح . ظ) كان فيه وهن شديد بيّنته ،و بلغنا أنّ أبا داود كان من العلماء العاملين حتّى إنّ بعض الأئمة قال : كان أبو داود يشبه بأحمد بن حنبل في هديه ودلّه و سمته ، وكان أحمد يشبه في ذلك بوكيع ، و كان وكيع يشبه في ذلك بسفيان ،وسفيان بمنصور ، ومنصور بابراهيم ،وإبراهيم بعلقمة وعلقمة بعبدالله بن مسعود ، وقـال علقمة: كان ابن مسعود يشبه بالنبي صلّى الله عليه و سلّم في هديه ودلّه ، قال الحاكم أبو عبدالله : أبو داود إمام أهل حديث في زمانه بلا مدافعة ، قال ابن داسته : كان لأبي داود كمّ واسع وكمّ ضيّق ؛ فقيل له في ذلك وقال : الواسعُ للكتب والآخر لايحتاج إليه ، قال أبوداود في سنه : شربت قثاءة بمصر ثلاثة عشر شبراً و رأيت أُترجة على بعير قطعت قطعتين وعملت مثل عدلين ، قـال ابن أبي داود : وسمعت أبي أباداود : خير الكلام مادخل الأذن بغير إذن .مات أبو داود في سادس عشر شوّال سنة خمس وسبعين و مائتين بالبصرة ، وكان أخو الخليفة التمس منه بعد فتنة الزنج أن يقيم بها لتعتمر من العلم بسببه ، قال زكريا : كتاب الله أصل الإسلام و سنن أبي داود عهد الاسلام ، وعن أبي داود قال : كتبت عن النبي صلى الله عليه وسلّم خمسمائة ألف حديث انتخبت منها هذا السنن فيه أربعة آلاف وثمان مائة حديث ،قلت : الثبت أنّ أبا داود من سجستان إقليم يتاخم أطراف مكران والسند وهو وراء هراة ، وبعضهم يقول إنه من سجستان من قرية من قرى البصرة] .

و نيز ذهبي در «كاشف» گفته : [سليمان بن الأشعث الحافظ أبوداود السجستاني

صاحب «السّنن» عن مسلم بن إبراهيم و أبي الجماهر ، وعنه «ت» و روى «س» عن أبي داود و عن سليمان بن حرب والنّفيلي و أبي الوليد وهو هو إنشاءالله و إلّا فالحرّاني وحدّث عنه بالسّنن ابن الأعرابي وابن داسة واللّؤلؤي وآخرون ثبت حجّة إمام عامل مات في شوّال سنة ۲۷۵].

و نيز ذهبي در «عبر» در وقائع سنه خمس و سبعين ومائتين گفته : [و فيها - الإمام أبو داود السّجستاني سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير الأزدي صاحب «السّنن» والتّصانيف المشهورة في شوال بالبصرة وله بضع و سبعون سنة سمع مسلم ابن إبراهيم والقعنبيّ و طبقتهما وطوف الشّام والعراق ومصر والحجاز والجزيرة و خراسان وكان رأساً في الفقه ذاجلالة و حرمة و صلاح و ورع حتّى كان يشبه بشيخه أحمد بن حنبل] .

و يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنه مذكوره گفته : [و فيها - الإمام الكبير الحافظ سليمان بن الأشعث أبو داود السّجستاني الأزدي ، أحد أئمة الحديث و حفّاظه و معرفة علمه وعلله وكان في الدّرجة العالية من النسك والصّلاح طوف البلاد وكتب عن العراقيين والخراسانيين والشّاميين والمصريّين و الحجازيّين و الجزريّين و جمع كتاب السّنن قديماً و عرضه على الإمام أحمد بن حنبل فاستجاده و استحسنه ؛ وعدّه الشّيخ أبو إسحاق الشيرازي في «طبقات الفقهاء» من جملة أصحاب الإمام أحمد بن حنبل ، وقال إبراهيم الحربي : لما صنّف أبو داود كتاب السّنن ألين لأبي داود الحديث كما ألين لداود عليه السلام الحديد ، وكان يقول : كتبت عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خمس مائة ألف حديث انتخبت منها ماضمّنته هذا الكتاب ؛ يعني السّنن ، جمعت فيه أربعة آلاف و ثمان مائة حديث ذكرت الصّحيح و مايشبهه و يقاربه ويكفي الإنسان لدينه من ذلك أربعة أحاديث ، أحدها قول النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم «الأعمال بالنيّات» والثّاني قوله «من حسن إسلام المرء تركه مالايعنيه» والثّالث قوله «لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يرضى لأخيه مايرضى لنفسه» والرّابع قوله «الحلال بيّن والحرام بيّن و بين ذلك أمور مشتبهات» الحديث بكماله . وجاء الشّيخ الكبير الولي الشّهير العارف

بالله الخبير سهل بن عبدالله التستري فقيل له : يا أباداود ! هذا سهل بن عبدالله قد جائكم زائراً . قال : فرحّب به و أجلسه ، قال : يا أبا داود ! لي إليك حاجة ، قال : وماهي؟ قال : تقول : قضيتها مع الإمكان (قال : قضيتها مع الإمكان . صح . ظ) قال : أخرج لسانك الّذي حدّثت به عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم حتّى اُقبّله ، فأخرج لسانه فقبّله ؛ توفّى رضي الله عنه يوم الجمعة منتصف شوّال من السّنة المذكورة و كان رأساً في الحديث رأساً في الفقه ذاالجلالة و حرمة وصلاح و ورع حتّى كان يشبّه بشيخه أحمد بن حنبل].

وسبکی در « طبقات شافعيه » گفته: [سليمان بن أشعث بن إسحاق بن بشير بن شدّاد بن عمرو بن عمران ، الإمام الجليل أبوداود السّجستاني الأزدي ،صاحب« السّنن » من سجستان الإقليم المعروف المتاخم لبلاد الهند ، ووهم ابن خلّكان فقال : سجستان قرية من قرى البصرة ، وُلد سنة اثنتين ومائتين ، سمع من سعدويه و عاصم بن علي والقعنبي وسليمان بن حرب ومسلم بن إبراهيم وعبدالله بن رجاء و أبي الوليد وأبي سلمة التّبوذكي والحسن بن الرّبيع البوراني وأحمد بن يونس اليربوعي وصفوان ابن صالح و هشام بن عمّار وقتيبة بن سعيد وإسحاق بن راهويه وأبي جعفر النّفيلي وأحمد بن أبي شعيب ويزيد بن عبد ربّه وخلق بالحجاز والعراق وخراسان والشّام ومصر والثغور . روى عنه التّرمذيّ والنّسائي وابنه أبوبكر بن أبي داود وأبوعلي اللّؤلؤي وأبوبكر بن داسة وأبوسعيد بن الأعرابي وعليّ بن الحسن بن العبد وأبو اُسامة محمّد بن عبدالملك الروّاس وأبوسالم محمّد بن سعيد الجلودي وأبوعمرو أحمد بن علي ، وهؤلاء السّبعة روواعنه سننه ، ولابن الأعرابي فيه فوت وأبوعوانة الإسفرايني الحافظ وأبوبكر الخلاّل وأبوبشر الدّولابي ومحمّد بن مخلد وعبدان الأهوازي وزكريّا السّاجي وإسمعيل الصّفّار ومحمّد بن يحيى الصّولي وأبوبكر النجّاد وخلق ، وكتب عنه الإمام أحمد حديث العتيرة، وأحمد شيخه ويقال : إنّه عرض عليه كتاب « السّنن » فاستحسنه . قال أبوبكر الصّغاني : اُلين لأبي داود الحديث كما اُلين لداود عليه السلام الحديد ، وكذلك قال إبراهيم الحربي ، و قال موسى بن هارون الحافظ : خُلق

أبوداود في الدّنيا للحديث و في الآخرة للجنّة مارأيت أفضل منه ، و قال أبوبكر ابن داسة : سمعت أباداود يقول : كتبتُ عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خمسمائة ألف حديث انتخبت منه ماضمّنته كتاب السنن ، جمعت فيه أربعة آلاف وثمان مائة حديث ذكرت الصّحيح ومايشبهه ويقاربه ، وإن كان فيه وهن شديد بيّنته .قال شيخنا الذّهبى (رح):وقد وفا بذلك فإنه بيّن الضّعيف الظّاهر وسكت عن الضّعيف المحتمل فما سكت لايكون حسناً عنده ولابدّ بل قديكون ممّا فيه ضعف ماانتهى إليه ، وقال زكريّا السّاجى : كتاب الله أصل الإسلام وكتاب أبى داود عهد الإسلام ، وقال أحمد ابن محمّد بن ياسين الهروى فى « تاريخ هراة » : أبو داود السّجزى ، كان أحد حفّاظ الإسلام بحديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وعلله وسنده ، في أعلى درجة النّسك والعفاف والصّلاح والورع من فرسان الحديث ، وقال الحاكم أبوعبد الله : أبوداود إمام أهل الحديث وغيره بلامدافعة ، و قال أبوبكر الخلاّل : أبوداود الإمام المقدّم في زمانه،لم يسبق إلى معرفته بتخريج العلوم وبصره و تواضعه ، رجل ورع مقدّم ، وقال الخطابى : حدّثنى عبدالله بن محمّد المسكى ، حدّثنى أبوبكر بن جابر خادم أبى داود قال : كنت مع أبي داود ببغداد فصلّيتُ المغرب فجاء الأمير أبو أحمد الموفّق ورجل، فأقبلَ عليه أبو داود وقال : ماجاء بالأمير في مثل هذا الوقت ؟فقال: خلال ثلاث.قال: وماهي ؟ قال : تنتقل إلى البصرة فتتّخذها وطناً ليرحل إليك طلبة العلم فتعمر بك فإنّها قدخربت وانقطع عنها النّاس لما جرى عليها من محنة الزّنج . قال : هذه واحدة قال : وتروي لأولادنا «السّنن» فقال : نعم ، هات الثّالث ! قال : و تفرد لهم مجلساً فإنّ أولاد الخلفاء لايقعدون مع العامة . قال : أمّا هذه فلا سبيل إليها لأنّ النّاس فى العلم سواء . قال ابن جابر : وكانوا يحضرون ويقعدون و بينهم و بين العامّة ستر . قال شيخنا الذّهبى : تفقّه أبو داود بأحمد بن حنبل ولازمه مدّة،قال: وكان يشبه به كماكان أحمد يشبه بشيخه وكيع ، وكان وكيع يشبه بشيخه سفيان ،وكان سفيان يشبه بشيخه منصور ،وكان منصور يشبه بشيخه إبراهيم، و كان إبراهيم يشبه بشيخه علقمة ؛ وكان علقمة يشبه بشيخه عبدالله بن مسعود رضي الله

أولاد الامراء وغيرهم في العلم سواء

عنه ، قال شيخنا الذّهبيّ : روى أبو معوية ، عن الأعمش ، عن إبراهيم ، عن علقمة أنّه كان يشبه عبدالله بن مسعود بالنّبي صلّى الله عليه وسلّم في هديه ودلّه . قلت : أمّا أنا فمن ابن مسعود أسكت ولا أستطيع أن اُشبّه أحداً برسول الله صلّى الله عليه

كلام لطيف في تشبيه ابن عباس واقتدائه برسول الله صلى الله عليه وآله

وسلّم في شيء من الاشياء ، لاأستحسنه واُجوّزه وغاية ماتسمح نفسي به أن أقول : وكان عبدالله يقتدي برسول الله صلّى الله عليه وسلّم فيما ينتهي إليه قدرته وموهبته من الله عزّوجلّ لافي كلّما كان عليه رسول الله صلّى الله عليه وسلّم فإنّ ذلك ليس لابن مسعود ولالالصدّيق ولالمن اتّخذه الله خليلاً ، حشرنا الله في زمرتهم . توفّى أبوداود في سادس عشر شوّال سنة خمس وسبعين ومائتين] .

و ولي الدين خطيب در «أسماء رجال مشكوة» گفته : [سليمان بن الأشعث السّجستاني . هو أبو داود سليمان بن أشعث السّجستاني ، أحد من رحل و طوف وجمع وصنّف وكتب عن العراقيّين والخراسانيّين والشاميّين والمصريّين والجزريّين ، ولد سنة اثنتين ومائتين وتوفي بالبصرة لأربع عشرة بقيت من شوّال سنة خمس وسبعين ومائتين ، وقدم بغداد مراراً ثمّ خرج منها آخر مرّاته سنة إحدى وسبعين ، وأخذ الحديث عن مسلم بن إبراهيم وسليمان بن حرب وعبدالله بن مسلمة القعنبي ويحيى ابن معين و أحمد بن حنبل وغير هؤلاء من ائمّة الحديث ممّن لايُحصى كثرة ، وأخذ الحديث عنه ابنه وأبوعبدالرحمن النسائي وأحمد بن محمّد الخلاّل وغيرهم، وكان أبوداود سكن البصرة و قدم بغداد و روى كتابه المصنّف في السّنن بها و نقله أهلها عنه وعرضه على أحمد بن حنبل فاستجاده واستحسنه . قال أبوداود: كتبت عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خمسمائة ألف حديث انتخبت منها ماضمّنته هذا الكتاب جمعتُ فيه أربعة آلاف حديث وثمان مائة حديث ذكرت الصّحيح ومايشبهه ومايقاربه ويكفي الإنسان لدينه من ذلك أربعة أحاديث: أحدها قوله صلّى الله عليه وسلم «إنّما الأعمال بالنّيّات» ، والثاني قوله صلّى الله عليه وسلّم «من حُسن إسلام المرء تركه مالايعنيه» ، والثالث قوله صلّى الله عليه وسلّم «لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يرضى

لأخيه مايرضى لنفسه » والرابع قوله صلّى الله عليه و سلّم « إنّ الحلال بيّن وإنّ الحرام بيّن » الحديث . قال أبوبكر الخلاّل : أبوداود الامام المقدّم في زمانه رجل لم يسبقه إلى معرفته بتخريج العلوم و بصره بمواضعه أحد في زمانه ، رجل ورع مقدّم ، وقال أحمد بن محمّد الهروي : كان أبوداود أحد حفّاظ الاسلام لحديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وعلمه وعلله وسنده ؛ في أعلى درجة من النّسك والعفاف والصّلاح والورع من فرسان الحديث وكان لأبي داود كمّ واسع وكمّ ضيّق فقيل له : يرحمك الله تعالى! ما هذا ؟ قال : الواسع للكتب والآخر لايحتاج إليه ، و قال الخطّابي : كتاب السّنن لأبي داود كتاب شريف لم يصنّف في علم الدّين كتاب مثله ، وقال أبوداود : ماذكرت في كتابي حديثاً اجتمع فيه النّاس على تركه ، و قال إبراهيم الحربي : لمّا صنّف أبوداود هذا الكتاب أُلين لأبي داود الحديث كما أُلين لداود عليه السلام الحديد ، وقال ابن الأعرابي : كتاب أبي داود ؛ لو أنّ رجلا لم يكن عنده من العلم إلاّ المصحف الّذي فيه كتاب الله عزّوجل ثمّ هذا الكتاب لم يحتج معهما إلى شيء من العلم بتّة] .

وعلامه جلال الدين سيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أبو داود السّجستانى ، سليمان بن الاشعث بن شدّاد بن عمر والأزدى الإمام العالم صاحب الكتاب السّنن . والنّاسخ والمنسوخ . والقدر . والمراسيل ، وغير ذلك ، ولد سنة اثنتين ومائتين وروى عن القعنبي ومسلم بن أبى نعيم وأبى الوليد الطّيالسى وأحمد ويحيى وإسحق وابن المدينى وخلق ، وعنه التّرمذي وابنه أبوبكر وحرب الكرمانى وزكريّا السّاجى وأبوعوانة و أبوبشر الدّولابى وأبوبكر الخلاّل والنجاد وخلق ، قال الخلاّل : أبوداود ، والامام المقدّم في زمانه رجل لم يسبقه أحد إلى معرفته بتخريج العلوم وبصره بمواضعه في زمانه ، و قال إبراهيم الحربى : أُلين لأبى داود الحديث كما أُلين لداود الحديد ، وقال ابن حبّان : أبوداود أحد أئمّة الدّنيا فقهاً وعلماً وحفظاً ونسكاً وورعاً وإتقاناً وجمع و صنّف وذبّ عن السّنن ، وقال ابن داسة سمعت أبا داود يقول : كتبت عن رسول الله صلعم خمسمائة ألف حديث انتخبت منها

ماضمّنته هذاالكتاب ، وقال زكريّا السّاجي: كتاب‌الله أصل‌الإسلام وكتاب «السّنن» لأبي‌داود عمد (عهد. ظ) الاسلام . مات في‌شوال سنة ۲۷۵] .

و **ملاعلي قاري** در « مرقاه - شرح مشكوة » گفته : [وأبي داود سليمان ابن‌الأشعث السّجستاني-بكسرالسّين الأولى و يفتح و بكسر الجيم -وسكون السّين الثّانية: معرّب‌سيستان من نواحي هراة من بلاد خراسان ، ولد سنة اثنتين ومائتين و توفي بالبصرة سنة خمس وسبعين ومائتين ، وهوالإمام الحافظ الحجّة ، سكن‌البصرة وقدم بغداد مراراً فروى سننه بها و نقله أهلها عنه وعرضه على أحمد فاستجاده و استحسنه.سمع أحمد ويحيى بن معين والقعنبي وسليمان بن حرب و قتيبة وخلائق لايحصون ، وروى عنه‌النّسائي وغيره ، قال جمع : ألين الحديث لأبي داود كما ألين الحديد لداود،وكان يقول : كتبت عن رسول الله صلّى الله‌عليه وسلّم خمسمائة ألف حديث، انتخبتُ منها ما ضمّنته كتاب السّنن ،جمعت فيه اربعة آلاف حديث و ثمان مائة حديث، ذكرت الصّحيح وما يشبهه ويقاربه، ويكفي الإنسان لدينه من ذلك‌أربعة‌أحاديث، أحدها قوله صلّى‌الله عليه وسلّم « إنّماالأعمال بالنّيّات » والثّاني قوله صلّى الله عليه وسلّم « من حُسن اسلام المرءِ تركه مالا يعنيه » و الثّالث قوله‌صلّى‌الله‌عليه‌وسلّم «لايكون‌المؤمن مؤمناًحتّى‌يرضي‌لأخيه مايرضى لنفسه »والرّابع « إن‌الحلال بيّن و إنّ الحرام بيّن » الحديث . و من أشعارالشّافعي ، شعر:

عمدة الدين عندنا كلمات	أربع قالهنّ خير البريّة:
إتّق الشّبهات وازهدودع‌ما	ليس يعنيك واعمل‌النّيّة

وكأنّه أراد بقوله « إزهد » حديث الأربعين : « إزهد في الدّنيا يحبّك الله وازهد فيما عندالنّاس يحبّك النّاس». قال الخطّابيّ شارحه : لم يصنّف في علم الدّين مثله وهو أحسن وضعاً وأكثر فقهاًمن «الصّحيحين» ، وقال‌أبوداود :ماذكرت‌فيه حديثاً أجمع النّاس على تركه ، و قال ابن الاعرابي : من عنده القرآن و كتاب أبي داود لم يحتج معهما إلى شيء من العلم ألبتة ، و قال السّاجي : كتاب الله أصل الاسلام وكتاب أبي داود عهد الاسلام ، ومن ثمّ صرّح حجّة الاسلام الغزالي باكتفاء

المجتهد به في الاحاديث وتبعه أئمة الشافعية على ذلك، وقال النووي : ينبغى للمشتغل بالفقه ولغيره الاعتناء فإنّ معظم أحاديثه الأحكام الّتى يحتجّ بها فيه مع سهولة تناوله ، وكان له كمّ واسع وكمّ ضيّق فقال له : ماهذا ؟ فقال : أمّا الواسع فللكتب والضيّق لااحتياج إليه وفضائله ومناقبه كثيرة وكان في أعلى درجة من النّسك والعفاف والصّلاح والورع . قال المنذري : ما سكت عليه لاينزل عن درجة الحسن ، وقال النّووي : مارواه في سننه ولم يذكر ضعفه هو عنده صحيح أوحسن ، وقال ابن عبد البرّ : ماسكت عليه صحيح عنده سيّما إن لم يكن في الباب غيره ، وأطلق ابن مندة وابن السّكن الصحّة على جميع مافي سنن أبى داود ووافقهما الحاكم] .

و عبدالحق دهلوى در « أسماء رجال مشكوة » گفته : [أبوداود سليمان ابن أشعث بن إسحاق بن بشر السّجستانى ، أحد ممّن (من . ظ) رحل في طلب العلم والحديث من وطنه وطوف أكناف العالم وجمع وكتب وصنف وأدرك مشايخ العراق والخراسان (خراسان . ظ) والشّام ومصر والجزيرة، وأخذ و تحمّل الأحاديث من أهلها وعلماء الزّمان مثل مسلم بن إبراهيم وسليمان بن حرب ويحيى بن معين وأحمد ابن حنبل وعثمان بن أبي شيبة وأبى داود الطّيالسى وعبدالله بن مسلمة القعنبى ابن سعيد وأحمد بن يونس وغير هؤلاء من أئمة الحديث ممّن لايحصى كثرة.وأخذ الاحاديث عنه ابنه عبدالله وأبوعبدالرّحمان النسأي وأحمد بن محمّد الخلاّل وأبوعلي محمّد بن أحمد ابن عمر اللّؤلؤى ، وكان أبوداود سكن البصرة وقدم بغداد وروى كتابه المصنّف في السّنن بها ونقله أهلها عنه وصنّفه قديماً وعرضه على أحمد بن حنبل فاستجاده و استحسنه ، وكان رحمه الله إماماً مقدّماً ورعاً في زمانه ، رجل لم يسبقه إلى معرفة تخريج العلوم وبصره بمواضعه أحد فى زمانه ، و كان إبراهيم الاصفهانى وأبوبكر بن صدقة يرفعان من قدره ويذكرانه بمالا يذكران أحداً في زمانه مثله . و قال أحمد بن محمّد بن ياسين الهروى : كان سليمان بن الأشعث أبو داود أحد حفّاظ الإسلام لحديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وعلمه وعلله وسنده ، في أعلى درجة من النّسك والعفاف والصّلاح والورع والبصارة والمهارة في فنّ الحديث وهو من فرسان الحديث ، وقال :

خرّجت من خمسمائة ألف حديث كتابي ووضعت فيه أربعة آلاف وثمان مائة حديث ذكرت الصّحيح ومايقاربه؛ ويكفي الإنسان لدينه من ذلك أربعة أحاديث أحدها قوله صلى الله عليه وسلّم «إنّما الاعمال بالنيّات» والثّاني قوله «من حسن إسلام المرء تركه مالا يعنيه» و الثّالث قوله «لايكون المؤمن مؤمناً حتى يرضى لأخيه مايرضاه لنفسه» والرّابع «الحلال بيّن والحرام بيّن و بينهما مشتبهات» الحديث، و قال أبوسليمن الخطّابي: كتاب السّنن لأبي داود كتاب شريف لم يصنّف في علم الدّين كتاب مثله قبل، يعني بعد كتابي البخاري ومسلم، و قد رُزق القبول من كافّة النّاس على اختلاف مذاهبهم فكان حكماً بين فرق العلماء وطبقات الفقهاء فلكلّ فيه ورود ومنه شرب وعليه معوّل أهل العراق ومصر وبلاد المغرب وكثير من مدن أقطار الأرض وأمّا أهل خراسان فقد أولع أكثرهم بكتاب محمّد بن إسمعيل البخاري وكتاب مسلم بن الحجّاج النّيسابوري، وقال: قال أبوداود: ماذكرت في كتابي ما أجمع العلماءُ على تركه، وكان تصنيف علماء الحديث قبل زمان أبي داود الجوامع و المسانيد و نحوها فيجمع تلك الكتب إلى ما فيها من السّنن والاحكام أخباراً وقصصاً ومواعظ وآداباً، فأمّا السّنن المحضة فلم يقصد أحد منهم إفرادها و استخلاصها من أثناء تلك الأحاديث ولا اتّفق له ما اتّفق لأبي داود و لذلك حلّ هذا الكتاب عند أئمّة الحديث وعلماء الأثر محلّ العجب، وقال ابن الاعرابي: لو أنّ رجلا لم يكن عنده من العلم إلاّ المصحف الّذي فيه كتاب الله عزّوجلّ ثمّ هذا الكتاب لم يحتج معها (معهما. ظ) إلى شيء من العلم، قال موسى بن هارون: خلق أبو داود في الدّنيا للحديث وفي الآخرة الجنّة، وقال محمّد بن أبي بكر بن عبدالرّزّاق: كان لأبي داود كمّ واسع وكمّ ضيّق، فقيل له: يرحمك الله! ماهذا؟ قال: الواسع للكتب والآخر لايحتاج إليه، ولد أبوداود في سنة اثنتين ومائتين وتوفّي بالبصرة لأربع عشرة بقيت من شوّال سنة خمس وسبعين ومائتين].

وأبومهدى عيسى بن محمد ثعالبي در «مقاليد الأسانيد» گفته: [كتاب السّنن للحافظ النّاقد أبي داود سليمان بن الاشعث السّجستاني رضي الله عنه. أخبرنا

به إجازة من طريق ابن داسته عن الشيوخ بسندهم إلى ابن الغازى ، عن أبى عبدالله محمّد بن محمّد يحيى السّراج ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن المعمّر أبى عبد الله محمّد بن عمر ، عن الأستاذ أبي الحسن بن سليمان ، عن أبي جعفر أحمد بن إبراهيم بن الزبير الحافظ عن الوزير أبي يحيى عبدالرّحمن بن عبدالمنعم بن محمّد بن عبدالرحيم بن الفرس الانصارى الغرناطى عن أبي محمّد عبدالحقّ بن توبة ، عن أبى بكر غالب بن عبدالرّحمن ابن عطية ، عن الحافظ أبى علي الغسّاني الجيّانى ، قال : قرأته على الحافظ أبى عمر ابن عبدالبرّ ، قال : قرأته على أبى محمّد بن عبدالمؤمن الزّيّات ، قال : قرأته على أبى بكر محمّد بن بكر بن محمّد بن عبدالرّزّاق بن داسة ، وأخبرنا به من رواية اللؤلؤى عن الشهاب المقرى بسنده إلى ابن مرزوق الخطيب الجدّ ، عن الإمام زين الدّين أحمد بن محمّد الطّبرى المكّى ، عن عمّ أبيه جمال الدّين يعقوب بن أبى بكر الطّبرى عن الحافظ أبى الفتوح نصر بن محمّد بن على بن الحصرمى بضمّ الحاء المهلة وسكون الصّاد المهملة ، قال : أخبرنا أبوطالب محمّد بن محمّد بن أبى زيد العلوى ، قال : أخبرنا القاضى أبوعمر القاسم بن جعفر الهاشمى ، قال : أخبرنا الإمام أبوعلى محمّد بن أحمد بن عمرو اللؤلؤى ، قال هو و ابن داسة : اخبرنا به مؤلّفه الحافظ الحجّة ابوداود . قال اللّؤلؤى : سماعاً لجميعه ، وقال ابن داسة : خلا فوتاً في كتاب الأدب وهو من قوله: « باب ما يقول إذا أصبح إلى باب الرّجل ينتمى إلى غير مواليه » فهو إجازة وإلاّ وجادة فذكره، وقد اشتهرت رواية اللّؤلؤى بالمشرق و رواية ابن داسته في المغرب وسيأتى لنا فيه رواية ثالثة عن ابن الأعرابى. قال الحافظ ابن حجر العسقلانى : و رواية اللّؤلؤى وابن داسة متقاربان إلاّ في بعض التّقديم والتّأخير ، وأمّا رواية ابن الأعرابي فتنقص عنهما كثيراً . إنتهى . وبالسّند ، قال الحافظ أبو داود ، و هو أول السّنن : « كتاب الطهارة ، باب التّخلّي عند قضاء الحاجة ، حدّثنا عبدالله بن مسلمة القعنبي ، قال : حدّثنا عبدالعزيز ؛ يعنى ابن محمّد ، عن محمّد ؛ يعنى ابن عمر وعن أبي سلمة، عن المغيرة بن شعبة أنّ النبّى صلّى الله عليه وسلّم كان إذا ذهب أبعد ، و به قال: حدّثنا مسدّد بن مسرهد، قال : حدّثنا عيسى بن يونس ، قال : حدّثنا إسماعيل بن عبدالملك

عن أبي الزّبير ، عن جابر بن عبدالله رضي الله عنهما أنّ النّبي صلّى الله عليه وسلّم كان إذا أراد البراز انطلق حتى لا يراه أحد » .

بارقة من أضوء ودافقة من أنواء في شيء من تعريف هذا الإمام قدّس الله روحه وهو الإمام الأوحد الحجّة الحافظ النّقّاد سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشر بن شدّاد بن عمرو بن عمران الأزدي السّجستاني ـ بسين مهملة وجيم مكسورتين وسكون السّين الثانية ـ كذا ضبطه ابن خلكان في « الوفيات » وقال : نسبة إلى سجستان أو سجستانه قرية من قرى البصرة . قال التّاج السّبكي : وهو وهم ، والصّواب أنّه نسبة إلى الإقليم المعروف المتاخم لبلاد الهند . انتهى . كذا رفع نسبته الخطيب البغدادي في تاريخه . قال الحافظ السّلفي : وهذا القول في نسبته أمثل الاقوال ، وقيل غير ذلك ، وله سنة اثنتين ومائتين وطاف البلاد مصر والشّام والحجاز والعراق وخراسان والجزيرة والثغر وغيرها ، وكان إليه المنتهى في الحفظ والإتقان ، وكان في الدّرجة العالية من النّسك والعفاف والصّلاح والورع ، وكان له كمّ واسع وكمّ ضيّق فقيل له : يرحمك الله ! ماهذا ؟ قال : الواسع للكتاب والآخر لا يحتاج اليه ! قال الذّهبي : سمع مسلم بن إبراهيم والقعنبي وأبا الوليد الطّيالسي وخلقاً كثيراً ، حدّث عنه التّرمذي والنسائي وابنه أبوبكر بن أبي داود واللّؤلؤي وابن الاعرابي وابن داسة وكتب عنه شيخه أحمد بن حنبل حديث العتيرة ، وقال الحافظ موسى بن هرون : خُلق أبوداود في الدّنيا للحديث وفي الآخرة للجنّة ، مارأيت أفضل منه . قال أبوداود في سننه : شربت قثاة بمصر ثلاث عشر شبراً ورأيت أترجة على بعير قطعت قطعتين وعملت مثل عدلين ، انتهى . صنّف كتاب السّنن قديماً وعرضه على الامام أحمد بن حنبل فاستجاده واستحسنه ، قال أبوبكر بن داسة : قال أبوداود : كتبتُ عن رسول الله صلى الله عليه وسلّم خمسمائة ألف حديث انتخبت منها ما ضمّنته هذا الكتاب جمعت فيه أربعة آلاف حديث وثمان مائة حديث ذكرت فيه الصّحيح ومايشبهه ويقاربه و يكفى الانسان لدينه أربعة أحاديث أحدها قوله صلّى الله عليه وسلّم : « إنّما الاعمال بالنّيّات » و الثّاني قوله « من حسن إسلام المرء تركه مالا يعنيه » والثّالث قوله

« لايكون المرء مؤمناً حتي يرضى لأخيه ما يرضاه لنفسه » والرّابع قوله « الحلال بيّن و الحرام بيّن و بين ذلك اُمور مشتبهات » الحديث بكماله ، و قال إبراهيم الحربي : لمّا صنّف أبو داود هذا الكتاب اُلين لأبي داود الحديث كما لين لداود الحديد : قال الحافظ أبو طاهر السّلفي : و قد نظمت هذا الكلام لاستحساني له فقلت :

لانَ الحديث وعلمه بكماله	لإمام أهليه أبي داود
مثل الذى لان الحديد وسبكه	لنبيّ أهل زمانه داود

وأسند أبو طاهر إلى الحسن بن محمّد بن إبراهيم الواذاري : قال رأيت النّبي صلى الله عليه وسلّم في المنام فقال : من أراد أن يستمسك بالسّنن فليقرء « سنن أبي داود » ورؤيا المؤمن عند من قرأ العلم في الصّحة والقوّة كجزء من النّبوة . وأسند أيضاً إلى أبي يحيى زكريّا بن يحيى السّاجي ، قال : كتاب الله عزّوجلّ أصل الإسلام وكتاب السّنن لأبي داود عهد الاسلام ، انتهى . وقال ابن الاعرابي : لو أنّ رجلاً لم يكن عنده من العلم إلاّ الّذى فيه كتاب الله عزّوجلّ ثم كتاب أبي داود لم يحتج معهما إلى شيء من العلم ألبتّة ، قال الشهاب بن حجر المكيّ ومن حطه نقلت : ذكر جماعة من الشّافعيّة في كتبهم أنّه شافعيّ وكان سبب ذلك كثرة أخذه عن أصحاب الشّافعي ، وفيه نظر ظاهر بل الظّاهر أنّه حنبليّ ، انتهى . وفي « تاريخ ابن خلّكان » : عدّ الشّيخ أبو إسحاق الشيرازي في « طبقات الفقهاء » من جملة أصحاب الإمام أحمد بن حنبل ، انتهى . قال الحافظ أبو طاهر : وممّا نظمته في مدح كتاب السّنن ومؤلفه :

أولى كتاب لذي فقه وذي نظر	ومن يكون من الأوزار في وزر
ماقد تولّى أبو داود محتسباً	تأليفه فأتى في الضوء كالقمر
لايستطيع عليه الطّعن مبتدع	ولو تقطّع من ضغن ومن ضجر
فليس يوجد في الدّنيا أصحّ ولا	أقوى من السّنة الغرّاء والأثر
وكلّ مافيه من قول النبيّ ومن	قول الصّحابة أهل العلم والبصر
يرويه عن ثقة عن مثله ثقة	عن مثله ثقة كالأنجم الزّهر

و كان في نفسه فيما أحق ولا أشكّ فيه إماماً عاليَ الخطر
يدري الصّحيح من الآثار يحفظه ومن روى ذاك من أنثى ومن ذكر
محقّقاً صادقاً فيما يجيء به قد شاع في البد وعنه ذاو في الحضر
والصّدق للمرء في الدّارين منقبة ما فوقها أبداً فخر لمفتخر

توفي يوم الجمعة في شوال لأربع عشرة بقيت منه سنة خمس وسبعين ومائتين ودفن بالبصرة وقد بلغ ثلاثاً وسبعين سنة].

وخود مخاطب در «بستان المحدّثين» گفته : [سنن أبی داود ـ این كتاب را سه نسخه مشهوره ست : نسخه لؤلؤی ونسخه ابن داسه ونسخه ابن الاعرابی. روایت لؤلؤی در شرق مشهورتر است وروایت ابن داسه در بلاد مغرب رواج بسیار داشت و این هردو روایت قریب یكدیگر اند بیشتر اختلاف فیما بین این هردو بتقدیم و تأخیرست نه بزیادة و نقصان ، بخلاف روایت ابن الأعرابی كه ازین هر دو نقصان بیّن دارد ، و نام لؤلؤی أبوعلی محمّد بن عمرو اللّؤلوی ست ، و نام ابن داسه أبوبكر بن محمّد بن أبوبكر بن محمّد بن عبدالرزاق ابن داسة التّمّار البصری، ونام ابن الأعرابی أبو سعید أحمد بن محمّد بن زیاد بن بشر المعروف بابن الأعرابی ، و نام أبو داود : سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشر بن شدّاد بن عمرو بن عمران الأزدی سجستانی . وابن خلكان را باوجود كمال تاریخ‌دانی و تصحیح أنساب ونسب، درین نسبت غلط افتاده، گفته است كه : نسبة إلی سجستان أوسجستانه قریة من قری البصرة ، انتهی .شیخ تاج الدّین سبكی بعد از نقل این عبارت گفته است : وهذا وهم، والصّواب أنّه نسبة إلی الإقلیم المعروف خم لبلاد الهند، انتهی . یعنی این نسبت بسیستان است كه ملكی‌ست مشهور فیمابین سند و هرات متصل قندهار ، وچشت كه مكان بزرگان چشتیه است نیز در همین ملك واقعست ، وبست در قدیم الزمان پایه تخت آن ملك بود وعربان گاهی در نسبت این ملك «سجزی» نیز گویند . تولد وی نیز در سنه دوصد ودو واقع شده و در أكثر بلاد إسلام خصوصاً مصر وشام و حجاز و عراق و خراسان وجزیره وغیر ذلك گردش كرده و علم حدیث را فرا گرفته ، در

حفظ حديث و إتقان روايت و عبادت و تقوى و صلاح وإحتياط درجهٔ عالى داشت ، گويند كه يك آستين خود گشاده ميداشت و يك آستين را تنگ ، مـردم‌ازينمعنى پرسيدند گفت كه آستين را گشاده‌داشتن براى اجزاء كتابست‌وآستين ديگررا گشاده داشتن چه ضرور ؟ محض إسراف‌ست ! ووى شاگرد إمام أحمدبـن حنبل و قعنبى و أبوالوليد طيالسى‌ست و از علماء بسيار سماع وروايت دارد، وترمذى ونسأى ازوى روايات دارند وچهار كس ازجمله شاگردان او خيلي سرآمد محدّثين شدند ، أول پسر او أبوبكر بن أبى داود ، دوم لؤلؤى ، سوم ابن‌الأعرابى ، چهارم ابن‌داسته ، و أستاد اوإمام‌أحمد بن حنبل از وى روايت كرده‌است حديث عتيره . موسى‌بن‌هارون كه يكى از بزرگان آن‌عصر بوددرحق او گفته است كه‌أبوداود دردنيابراى‌حديث‌ودر عقبى براى بهشت آفريده شد ، وأبو داود در «سنن» خود گفته است كه:من‌درمصر خيار درازى ديدم و آن را پيمايش نمودم سيزده بالشت برآمد و يك ترنجرا ديدم كه بالاى شترى بريده بار كرده بودند مثل دونقارهٔ كلان (۱) هردو نصف او بر آن شتر نمودار ميشدند، وچون ازتصنيف اين«سنن» فارغ شد پيش إمام‌أحمدبن‌حنبل برد وعرض‌نمود، أمام أحمد ديدند و بسيار پسند كردند، وأبو داود در وقت تصنيف اين سنن پنج لكهه حديث حاضر داشت ، از جمله آن همه انتخاب نموده اين‌سنن را مرتّب ساخت كه چهار هزار و هشتصد حديث‌ست و در وى إلتزام نموده است كه حديث‌صحيح باشد ياحسن ، وگفته‌است كه از جملهٔ اين أحاديث مرد عاقل‌رادردين چهار حديث كفايت ميكند ، أوّل «إنّماالأعمال بالنّيّات» حديث دوم «من‌حُسن إسلام‌المرء تركه مالا يعنيه» حديث سوم «لا يؤمن أحدكم حتّى يحبّ لأخيه مايحبّ لنفسه» حديث چهارم«الحلال بيّن والحرام بيّن و بينهما مشتبهات ، فمن اتّقى‌الشبهات استبرء لدينه وعرضه» **راقم حروف گويد** : معنى كفايت آنست كه بعد از معرفت قواعد كلّيّهٔ شريعت و مشهورات آن ، در جزئيات وقائع حاجت بمجتهدى و مرشدى باقى نميماند ، زيرا كه درتصحيح‌عبادات‌حديث‌أوّل كفايت ميكند ، ودر محافظات

---

(۱) فى اصل « المقاليد » : مثل عدلين . فليتنبه (۱۲ن)

(محافظت ، ظ)اوقات‌عمر عزیزحدیث‌دوم،ودرمراعات حقوق همسایه.وأقارب‌ودیگر أهل تعارف ومعامله حدیث سوم ، و در دفع شك و تردد که بسبب إختلاف علماءیا إختلاف أدلّه رو میدهد حدیث چهارم ، پس این هرچهار حدیث نزد مردعاقل،حکم پیر واستاد هردو دارند ، والله أعلم. إبراهیم حربی که از عمدهٔ محدّثین‌آن‌عصر بود چون سنن أبو داود را دید گفت که:اُلین لأبي داودالحدیث کمااُلین‌لداود(ع)الحدید و حافظ أبو طاهر سلفی که این مضمون را نیك پسند نموده ، درین قطعه‌نظم کرده:

لان‌الحدیث و علمه بکماله لإمام أهلیه أبي داود

مثل‌الّذي‌لانّ الحدیدوسبکه لنبيّ أهل زمانه داود

نیز حافظ أبو طاهر بسند خود از حسن بن محمد بن إبراهیم واذاری روایت کرده که وی گفت : بخواب دیدم پیغمبر خدا صلعم را که میفرماید : « من أرادأن یستمسك بالسّنن فلیقرءسُنن أبي‌داود ». و از یحیی‌بن زکریا بن یحیی ساجی‌روایت کرده که میگفت : أصل إسلام کتاب‌الله است و ستون (۱) إسلام «سنن أبوداود» است. و إبن‌الأعرابی گفته است که اگر شخصی‌را علم کتاب‌الله و سنن أبو داودحاصل شود اورا درمقدمات دین‌کافي وبسند باشد ولهذا در کتب أصول ، مایهٔ إجتهاد را از علم حدیث تمثیل بسنن أبی داود نموده اند ، ومردم را درمذهب اواختلاف است ، بعضی گویند شافعی بود ، وبعضی گویند حنبلی ، والله أعلم . و در « تاریخ ابن خلّکان » مذکورست که اورا شیخ أبوإسحاق شیرازی در « طبقات الفقها » از جملهٔ أصحاب إمام أحمد بن‌حنبل شمرده ست ، وحافظ أبوطاهررا درمدح سنن أبي داود نظمیست مناسب که مرقوم میگردد، میگوید:

أولى کتاب لذي فقه وذي نظر ومن یکون من‌الأوزار في وزر

مـاقد تولّى أبو داود محتسباً تألیفه فاق في الأضواء کالقمر

لایستطیع علیه الطّعن مبتدع ولو تقطّع من ضغن ومن ضجر

فلیس یوجد فيالدّنیا أصحّ ولا أقوى من السّنّة الغرّاء والأثر

(۱) في اصل « المقالید » : مثل عمادین ، فلیتنبه(۱۲. ن) .

وكلّ مافيه من قول النّبيّ ومن ... قول الصّحابة أهل العلم والبصر
يرويه عن ثقة من مثله ثقة ... عن مثله ثقة كالأنجم الزّهر
وكان في نفسه فيما أحقّ ولا ... أشكّ فيه إماماً عالي الخطر
يدري الصّحيح من الآثار يحفظه ... من روى ذاك من أنثى ومن ذكر
محقّقاً صادقاً فيما يجيء به ... قد شاع في البدو عنه ذا وفي الحضر
والصّدق للمرء في الدّارين منقبة ... ما فوقها أبداً فخر لمفتخر

وفات أبوداود در شانزدهم شوّال دوصد وهفتاد وپنج ست ودر بصره مدفون گشت وعمر او هفتاد وسه سال بود].

و **مولوى صديق حسن خان معاصر** در «إتحاف النّبلا» گفته: [أبوداود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير الأزدى السّجستانى، يكى از حفّاظ حديث وعلم وعلل اوست ودر درجهٔ عاليه از نسك وصلاح بود، طوف بلاد كرده واز عراقيّين وخراسانيّين وشاميّين ومصريّين وجزريّين نوشته، سننش كتاب قديم ست كه در بغداد تأليف كرده وأهل آن ناحيه روايتش ازو نموده وآنرا بر إمام أحمد عرض كرده وإمام آنرا جيّد ومستحسن گفته، ازوى منقول ست كه: پانصد هزار حديث رسول صلّى الله عليه وسلّم درقيد كتابت در آوردم وسنن خودرا از آن برآوردم ودر آن كتاب چهارهزار وشش صد حديث ايراد كردم كه صحيح ست يا مقارب او. درمذهب وى اختلافست، أبوإسحاق شيرازى اورا در «طبقات الفقهاء» منجملهٔ أصحاب إمام أحمد شمار نموده، وبعضى گويند شافعى بود، وإبراهيم حربى گفته: چون أبوداود كتاب السّنن تصنيف كرد حديث براى او مثل حديد براى داود عليه السلام نرم وآسان گشته، حافظ أبوطاهر سلفى اين را نظم كرده وگفته:

إنّ (لان ظ) الحديث وعلمه بكماله ... لإمام أهليه أبي داود
مثل الّذى لان الحديد وسبكه ... لنبيّ أهل زمانه داود

واورا سهل بن عبدالله تسترى آمده گفت: بتو كارى دارم! گفت: چيست؟ گفت: اگر بكنى با إمكان! گفت: اگر ممكن ست ضرور بكنم! گفت: زبان خود

که بدان ازآنحضرت صلّى الله عليه و سلم حدیث کرده برآر که آنرا ببوسم ! وی برآورد ، تستری آنرا بوسید . ولادتش درسنهٔ اثنتين و مائتين بوده ، بارها به بغداد قدوم آورده بعده سکونت بصره إختیار کرد ، ودرأکثر بلاد إسلام خصوصاً مصر و شام وحجاز وعراق وخراسان وجزیره گردش نموده علم حدیث فرا گرفته درحفظ حدیث وإتقان روایت وتقوی وإحتیاط درجهٔ عالی داشت . یك آستین جامهٔ او گشاده بود ودیگر تنك ، ازینمعنی اورا پرسیدند، گفت: گشاده برای داشتن أجزای کتابست ودیگررا گشاده داشتن إسرافست ! شاگرد إمام أحمد وقعنبی وأبوالولید طیالسي ومسلم بن إبراهیم ویحیی بن معین وغیر هم بوده ، ترمذی ونسأي وأحمد بن خلال وغیرهم ازوی روایت دارند وازتلامیذ او چهار کس سرآمد محدّثین شدند ، یکی پسرش أبوبکر، دوّم ابن أعرابی، سوّم لؤلؤی، چهارم ابن داسه . إمام أحمد باوجودیکه استاد اوست ازوی حدیث غیرت (عتیره . ظ) را روایت نموده ، وموسی بن هارون که یکی از بزرگان آن عهدست درحقّ وی گفته : أبوداود دردنیا برای حدیث ودر عُقبیٰ برای بهشت آفریده شد. وأبوحاتم بن حبّان گفته: وی یکی ازمقتدایان روزگارست درفقه وعلم وحفظ حدیث ونسك وورع وإتقان ، وفات اوشانزدهم شوّال سنه دوصد وهفتاد وپنج بوده بعمر هفتاد وسه سالگی دربصره مدفونست . ولدش أبوبکرعبدالله ابن أبی داوداز أکابر حفّاظ بغداد بود عالم متّفق علیه إمام ابن إمام، اورا کتاب «المصابیح» است ، درشیوخ پدر بمصروشام شریك بوده ، ودربغداد وخراسان واصفهان وسجستان وشیراز سماعت کرده ، توفّي سنة ستّ عشرة وثلثمائة .وازمصنّفان صحیح، أبوعلی حافظ نیسابوری وابن حمزهٔ إصفهانی بدو إحتجاج کرده اند .ابن خلّکان گفته: سجستانی بکسرسین مهمله وجیم وسکون سین ثانیه وفتح تای مثناة فوقیه وبعد ألف نون ، نسبت است بسوی سجستان إقلیم مشهور، وقیل : بل نسبة إلی سجستان أوسجستانة قریة من قری البصرة ، انتهی . در « بستان المحدّثین » برینقول وی إعتراض کرده و گفته که ابن خلّکان باوجود تاریخ دانی وتصحیح أنساب، درین نسبت اورا غلط افتاده ، شیخ تاج الدّین سبکی بعد نقل عبارت وی گفته است : هذا وهم ، والصّواب

أنّه نسبة إلى الإقليم المعروف والمتآخم لبلاد الهند، انتهى. يعني: این نسبت بسیستانست که ملکی مشهورست فیما بین سند وهرات متصل قندهار، وچشت که مکان بزرگان چشیه است نیز درهمین ملك واقعست، وبست درقدیم الزمان پای تخت آن ملك بوده وعربان گاهی درنسبت این ملك سجزی گویند، انتهی: فقیر گوید: إیراد سبکی مدفوع است، زیرا که ابن خلکان نسبت او بسوی سجستانه قریة بصره بلفظ «قیل» که دلالت برضعف روایت میکند کرده نه بصیغهٔ جزم، و در محل جزم گفته که آن نسبت بسوی إقلیم مشهورست و مراد بدان إقلیم همان است که مراد سُبکی وصاحب «بستان» است لاغیر، آری وهم او وقتی مسلّم میشد که دربصره باین نام کدام قریه از أصل موجود نباشد، حال آنکه سُبکی وغیره نفی آن نمیکنند، فتدبّر].

و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در «تاج مکلّل» گفته: [أبوداود سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشیر بن شدّاد بن عمرو بن عمران الأزدي السّجستاني، أحد حفّاظ الحدیث وعلمه وعلله، وكان في الدّرجة العالیة من النّسك والصّلاح، طوف البلاد وكتب عن العراقیّین والخراسانیّین والشّامیّین والمصریّین و الجزریّین، وجمع كتاب السّنن قدیماً وعرضه علی الإمام أحمد بن حنبل (رح) فاستجاده واستحسنه، وعدّه الشّیخ أبو إسحاق الشّیرازي في «طبقات الفقهاء» من جملة أصحاب الإمام أحمد بن حنبل، و قال إبراهیم الحربي: لمّا صنّف أبوداود كتاب السّنن اُلین لابن أبي داود الحدیث كما اُلین لداود (ع) الحدید، وكان یقول: كتبت عن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم خمس مائة ألف حدیث انتخبت منها ما ضمّنته هذا الكتاب، یعني السّنن، جمعت فیه أربعة آلاف وثمان مائة حدیث ذكرت الصّحیح ومایشبهه ویقاربه، ویكفي الإنسان لدینه من ذلك أربعة أحادیث، أحدها قوله صلّی الله علیه و سلّم «إنّما الأعمال بالنّیّات» والثّاني قوله «من حسن إسلام المرء تركه مالایعنیه» الثالث قوله «لایكون المؤمن مؤمناً حتّی یرضی لأخیه مایرضاه لنفسه» والرّابع قوله «الحلال بیّن والحرام بیّن وبین ذلك اُمور مشتبهات» الحدیث بكماله.

وجاء سهل بن عبدالله التستري فقيل له : يا أباداود ! هـذا سهل بن عبدالله قد جاءك زائراً ، قال : فرحّب به وأجلسه ، فقال له : يا أباداود ! لي إليك حاجة ! قال : وماهي؟ قال : حتّى تقول : قضيتُها مع الا مكان ! قال : قد قضيتها مع الا مكان ! قال : أخرج لسانك الّذي حدّثت به عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم حتّى اُقبّله ! قال : فأخرج لسانه فقبّله . وكانت ولادته في سنة ٢٠٢ وقدم بغداد مراراً ثمّ نزل إلى البصرة وسكنها وتوفي بها يوم الجمعة منتصف شوّال سنة ٢٧٥] انتهى .

فهذا حافظهم المحظوظ المجدود ، الجهبذ الكبير أبوداود ، قد أدرج هذا الحديث المسعود ، في كتابه الجيّد المنقود ، على ما صرّح بـه علاّمتاهم وكلاهما ممدوح ومحمود ، فلايقابله بالاعراض والصّدود ؛ إلاّ مكابر عنود ، أومـُباهت كنود ، ولايباريه بالانكار والجحود ، إلاّ ملاح حيود ، أومما رميود .

« ٤١- أما روايت أبوقلابه عبدالملك بن محمد الرقاشي البصري »

حديث ثقلين را پس در ما بعد إنشاء الله تعالى از عبارت « مستدرك حاكم » بوضوح خواهد رسيد .

و **محتجب نماند** كه رقاشي از أكابر محدّثين نقّاد واعاظم متعبّدين زهّاد سنّيّه است .

عبدالكريم بن محمد سمعاني در « أنساب » در نسبت (رقاشي) گفته :

[أبومحمّد عبدالملك بن محمّد بن عبدالله الرّقاشي كان يكنى أبامحمّد فكني بأبي قلابة وغلبت عليه ، سمع أباه ويزيد بن هارون وعبدالله بن بكر السّهمي وأبا داود الطيالسي و عبدالصّمد بن عبدالوارث و روح بن عبادة وبشر بن عمر الزهراني وأبا عامر العقدي وأشهل بن حاتم وحجّاج بن منهال والقعنبيّ ومعلّى بن راشد وأبا نعيم الكوفيّ ومسلم بن إبراهيم وأبا زيد الهرويّ وأبا عاصم النّبيل وغيرهم . روى عنـه محمّد بن إسحاق الصّنعانيّ ويحيى بن محمّد بن صاعد والقاضي المحامليّ ومحمّد بن مخلد وأبو أحمد محمّد بن حمدان الصيرفيّ المروزيّ وأبوعمر بن سمّاك و أبوبكر حمد بن سليمان

ترجمه أبوقلابهٔ رقاشي بصري

النجاد وأبوسهل بن زياد القطّان وجماعة آخرهم : أبوبكر محمّد بن عبدالله الشّافعي إنشاء الله . وكان من أهل البصرة فانتقل عنه وسكن بغداد وحدّث بها إلى حين وفاته ، وكان مذكوراً بالصّلاح والخير وكان سمح الوجه ، وقال الدّار قطني : هو صدوق كثير الخطاء (۱) في الأسانيد والمتون ، وكان يحدث من حفظه فكثرت الأوهام منه وكانت ولادته سنة تسعين ومائة ، وحكي أنّ أمّه قالت: لمّا حملت به رأيت في المنام كأنّي ولدت هدهداً، فقيل لي:إن صدقت رؤياك ولدت ولداً يكثر الصلوة فكان يصلي في اليوم والّليلة أربعمائة ركعة ، وحدّث من حفظه ستّين ألف حديث ، ومات في شوال سنة ستّ وسبعين ومائتين ودفن ببغداد بباب خراسان].

وعبدالغني بن عبد الواحد مقدسي در كتاب « الكمال » گفته: [عبدالملك ابن محمّد بن عبدالله أبوقلابة الرّقاشي البصريّ الضرير. سمع أباعاصم النّبيل ويزيد بن هارون وعبدالملك بن بكر الشامي وأباداود الطّيالسيّ وعبدالصّمد بن عبدالوارث و روح بن عباده وبشر بن عمر بن (الحكم . صح . ظ) الزّهراني والحسن بن عمرو العبدي وأبا عامر العقدي وأشهل بن حاتم وحجّاج بن منهال والقعنبي و معلّى بن أسد و سعيد بن عامر وأبا نعيم الفضل بن دكين وأبا الوليد الطّيالسيّ و مسلم بن إبراهيم وأبازيد الهرويّ ووهب بن جرير ومالك بن إسماعيل . روى عنه ابن ماجة ومحمّد بن إسحاق الصّاغاني والقاضي المحاملي ويحيى بن صاعد وأبوعروبة الحرابي وأبوبكر بن أبي داود . إلى أن قال المقدّسي : ذكره ابن حبّان في « الثّقات » فقال: كان يحفظ أكثر حديثه ويقال : إنّه حدّث من حفظه ستّين ألف حديث ، وقال محمّد بن جرير: مارأيت أحفظ من أبي قلابة ، وقال أبو داود السّجستاني : رجل صدوق أمين مأمون ، قيل : إنّ مولده سنة تسعين ومائة، ومات سنة ستّ وسبعين ومائتين].

ومزی در « تهذيب الكمال » على ما نقل عنه بترجمهٔ او گفته : [قال « د » إذ سئل عنه : رجل صدوق أمين مأمون كتبت عنه بالبصرة ، وذكره

---

(۱) لايلتفت الى قول الدارقطنى بمافيه بعد توثيق أبي‌داود وابن حبان اياه ، كما سيأتي انشاء الله فيما بعد (۱۲ . منه) .

ابن حبان في « الثقات » قال : و كان يحفظ أكثر حديثه ، ويقال: حدّث من حفظه ستّين ألف حديث] .

وذهبی در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [أبو قلابة الحافظ العالم المُسنِد عبدالملك بن محمّد الرّقاشي الزّاهد محدّث البصرة ، ولد سنة تسعين و مائتين ، وسمع يزيد بن هارون وعبدالله بن بكر السّهمي وروح بن عبادة والعقدي وأباعاصم وطبقتهم و عُني بهذا الشّأن بحرص والده وقوة ذكائه في الصّغر ، حدّث عنه ابن ماجة و ابن صاعد وأبوبكر النجّاد وأبوسهل بن زياد القطّان و إبراهيم بن على الهجيمی و خلق سواهم . قال الدّار قطني : صدوق كثير الخطاء لكونه يحدّث من حفظه ، وقال أحمد ابن كامل القاضي: حكى أنّ أباقلابة كان يصلّي في اليوم واللّيلة أربع مائة ركعة ، ثم قال : ويقال إنّه حدّث من حفظه ستّين ألف حديث ، وقال أبوعبيد الآجري : سألت أباداود عنه فقال : أمين مأمون كتبتُ عنه ، وقال محمّد بن جرير: مارأيت أحفظ من أبى قلابة . قلت : مات سنة ستّ وسبعين ومائتين فی شوال ، ويقع حديثه عالياً فی الغيلانيّات ، فمن ذلك: ثنا: أبوقلابة سنة ۲۷۶ ، نا يعقوب الحضرمی و سعيد بن عامر، قالا : ثنا شعبة عن سفيان : « ح » ونا : قلابة ، نا أبوعاصم ، نا : سفين ، عن علي ابن الأقمر، عن أبي حجيفة ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : أما أنا فلا آكل متّكياً . قيل : إنّ اُمّ أبي قلابة اُريت وهي حامل به كأنّها ولدت هد هداً ، فقيل لها : إن صدقت رؤياك تلدين ولداً يكثر الصّلوة] .

و نيز ذهبی در « عبر » در وقائع سنه ستّ وسبعين ومائتين گفته : [و فيها أبوقلابة عبد الملك بن محمّد الرّقاشي البصری الحافظ، أحد العبّاد والأئمّة، في شوال ببغداد ، روى عن يزيد بن هارون وطبقته ، و وثّقه أبوداود ، وقال أحمد بن كامل : قيل : إنّه كان يصلّي فی اليوم واللّيلة أربع مائة ركعة ، ويقال : إنّه روی من حفظه ستّين ألف حديث] .

و نيز ذهبی در « دول الاسلام » در وقائع سنهٔ مذكوره گفته : [وحافظ البصرة أبوقلابة عبدالملك بن محمّد الرّقاشی فی شوّال ببغداد ، حدّث من حفظه ستّين ألف حديث،

وكان ورده في اليوم واللّيلة أربع مائة ركعة] .

و **يافعي** در « مرآة الجنان » در وقائع سنهٔ مذكوره گفته: [وفيها- الإمام الحافظ أجلّ العباد أبو قلابة عبد الملك بن محمّد الرقاشي البصري ، قيل : إنّه كان يصلّي في اليوم واللّيلة أربعمائة ركعة ، ويقال : إنّه روى من حفظه ستّين ألف حديث] .

و**جلال الدين سيوطي** در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أبو قلابة عبدالملك ابن محمّد بن عبدالله الرّقاشي البصري الحافظ الضّرير ، روى عن يزيد بن هارون وروح والطّبقة ، وعنه ابن ماجة والمحاملي وخلق . قال أبو داود : كان رجلا صدوقاً أميناً مأموناً ، كتبت عنه بالبصرة ، وقال الدارقطني : صدوق كثير الخطاء ، مات في شوال سنة ستّ وسبعين ومائتين] انتهى .

فهذا عالمهم الحافظ المسند الفرد الواحد ، الرقاشيّ النّاسك المتعبّد الزّاهد ، قد روى هذا الحديث المقبول عند كلّ ناقب ناقد ، الموري من الحقّ كلّ قبس ساطع واقد ، فالجاحد له مارق عن الاذعان مارد ، والمرتاب فيه نافر عن الايقان شارد ، والمقبل عليه ملتمس للرّشد والهدى رائد ، والمستوزي إليه آئل إلى الصّدق والصّواب عائد .

﴿ ۴۳- أما روايت أبو بكر محمد بن أحمد بن أبي العوام بن يزيد بن دينار الرياحي التميمي ﴾

حديث ثقلين را ، پس در مابعد انشاءالله تعالى از عبارت كتاب « المناقب » ابن المغازلي بحيّز وضوح وظهور خواهد رسيد .

و**ابن أبي العوام** از أماثل محدّثين عظام وأفاضل مسندين فخام سنّيه ميباشد.

عبد الكريم بن محمد السمعاني در كتاب « الأنساب » گفته : [أبو بكر محمّد بن أحمد بن أبي العوام بن يزيد بن دينار الرّياحي التّميمي ، من أهل بغداد ، سمع يزيد بن هارون وعبدالوهّاب بن عطاء وفرس بن أنس وأبا عامر العقدي وعبد العزيز بن أبان القرشي وغيرهم ،

ترجمهٔ ابن أبي العوام رياحي

روى عنه القاضي أبوعبدالله المحاملي وأبوالعباس بن عقدة الكوفي وإسماعيل بن محمد الصفار و محمد بن عمرو الرزاز وأبو عمرو بن السماك و أحمد بن سليمان النجاد وأحمد بن عثمان بن يحيى الآدمي وأبوبكر الشافعي ومحمد بن جعفر بن الهيثم وهو آخر من حدث عنه، وقال أبوالحسن الدارقطني: هو صدوق ومات في شهر رمضان سنة ۲۷٦ ست وسبعين ومائتين] انتهى .

فهذا الرياحي ابن أبي العوام ، حبرهم العائم من التبحر في القمقام ، قد روى هذا الحديث الرفيع الأعلام ، المشيد الدعام ، بسنده عن سيد الأنام، عليه وآله آلاف التحية والسلام ، فرفع بذلك منار الحق المعتام ، وأحيى شعار الصدق وأقام ، وشيد أساس الصواب بالتوطيد والابرام ، وعرض على المنكرين خطة الخسف وسام ، ودوخهم بقوارع التقريع والتعنيف والتهوين والإرغام ، وذللهم بزعازع التبكيت والتسكيت والإلزام والإفحام ،

﴿ ۴۴- أما روايت أبوعيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در « صحيح » خود گفته : [حدثنا نصر بن عبدالرحمن الكوفي ، نا : زيد بن الحسن ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جابر بن عبد الله ، قال : رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجته يوم عرفة وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعته يقول : ياأيها الناس ! إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا، كتاب الله وعترتي أهل بيتي . وفي الباب : عن أبي ذر و أبي سعيد وزيد بن أرقم و حذيفة بن أسيد، هذا حديث غريب حسن من هذا الوجه ، وزيد بن الحسن قد روى عنه سعيد بن سليمان وغير واحد من أهل العلم] .

ونيز ترمذى در « صحيح » خود گفته : [حدثنا علي بن المنذر الكوفي ، نا : محمد بن فضيل ، نا : الأعمش، عن عطية ، عن أبي سعيد؛ والأعمش ، عن حبيب بن أبي ثابت ، عن زيد بن أرقم ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم : إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا

كيف تخلفوني فيهما . هذا حديث حسن غريب] انتهى .

فهذا الحافظ الترمذي أحد الجلة الأعلام الأحبار، و واحد الأركان السّتّة المكبرين لجلالة الأخطار، وفرد المهرة النّاقدين للرّوايات والاخبار ، وفذّ النّقدة المختبرين للأحاديث والآثار ، قد روى هذا الحديث الشهير في الاعصار، السّائر في الأقطار ، بطرق مضيئة ذات أنوار ، وأسانيد مبينة كالشمس في رابعة النّهار، ثمّ أضاء الطّريق وأنار، لأهل التّبصّر والاعتبار ، والنّظر والاستبصار ، حيث أومى وأشار ، إلى أحاديث جمع من الصّحابة الكبار، نفياً لريب أهل الخزي والخسار ، ودفعاً لشكوك أرباب الغيّ والتّبار، والحمدلله الواحدالقهّار، على وضوح الحق العليّ المنار، وسطوع الصّدق الغزير المثار ، و قطع نواجم النّاصبين الأشرار ، و قمع نوازغ الجاحدين المستهترين بالإنكار .

﴿ ۴۴. أما روايت أبو بكر عبدالله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس الاموى البغدادى المعروف بابن أبى الدنيا ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « فضائل القرآن » على مانقل عنه بسند خود آورده : [قال رسول‌الله صلّى‌الله عليه وسلّم: إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب‌الله وعترتى أهل بيتى وقرابتى] .

و ابن أبى الدنيا از ثقات علماء أعلام وأثبات نبهاى فخام سنّيه ميباشد .

علامه ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [ابن أبي الدّنيا المحدّث العالم الصّدوق أبوبكر عبدالله بن محمّد بن عبيد بن سفين بن أبي الدّنيا القرشي الامويّ ، مولاهم البغداديّ ، صاحب التّصانيف ، ولد سنة ثمان ، و سمع سعيد بن سليمان و عليّ بن الجعد وسعيد بن محمّد الجرمي و خلف بن هشام وخالد بن خداش وعبد الله ابن خيران صاحب المسعوديّ وأبانصر التّمّار وعبدالله العبسيّ وخلائق. حدّث عنه الحرث بن أبي أسامة مع تقدّمه وأحمد بن محمّد اللبنانيّ والحسين بن صفوان البرذعيّ وأبوبكر النّجّاد وأحمد بن خزيمة وأبوبكر الشافعيّ وآخرون . وقال ابن أبي حاتم : كتبت عنه مع أبي وهو صدوق ، و قال الخطيب : أدّب غير واحد من أولاد الخلفاء .

قال ابن كامل : هو مؤدّب المعتضد . قال أبوبكر بن شاذان : نا : أبو ذرّ القسم بن داود، حدّثني ابن أبي الدّنيا، قال: دخل المكتفي على الموفّق ولوحه بيده ، فقال : مالك لوحك بيدك ، فقال : مات غلامي واستراح من الكتاب ، قال: ليس هذا من كلامك، كان الرّشيد أمر أن يعرض عليه ألواح أولاده فعرضت فقال لابنه : ما لغلامك ليس لوحك معه ؟ قال : مات واستراح من الكتاب ! قال : وكان الموت أسهل عليك من الكتاب ! قال : ثمّ جئته فقال : كيف محبّتك لمؤدّبك ؟ قال : كيف لا أحبّه و هو أوّل من فتق لساني بذكر الله وهو مع ذاك إذا شئت أضحكك وإذا شئت أبكاك ، قال : يا راشد ؛ احضرني ! ثمّ ابتدأت في أخبار الخلفاء ومواعظهم فبكا بكاء شديداً، قال: وابتدأت فذكرت نوادر الأعراب فضحك ضحكاً كثيراً، ثمّ قال لي : شهرتني! شهرتني! أنبأنا ابن قدامة ، أنا: ابن طبرزد ، أنا : ابن الحصين، أنا : ابن غيلان ، أنا : أبوبكر الشّافعي ، نا : ابن ابي الدّنيا، نا : خالد بن خداش ، نا : صالح المرّي ، عن جعفر بن زيد العبدي ، عن أنس ، قال : بينما النبيّ صلّى الله عليه و سلّم جالس في أصحابه إذ مرّ رجل فقال بعض القوم : مجنون ! فقال النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم : إنّما المجنون المقيم على المعصية ، ولكن هذا رجل مصاب] .

و نيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنة إحدى وثمانين ومائتين گفته : [وفيها ـ الإمام أبوبكر عبدالله بن محمّد بن عبيد بن أبي الدّنيا القرشي مولاهم البغداديّ صاحب التّصانيف؛ في جمادى الأولى وقد نيّف على الثّمانين ، و كان صدوقاً أديباً أخبارياً كثير العلم ، روى عن خالد بن خداش وسعيد بن سليمان سعدويه وطبقتهما] .

و يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنة مذكوره گفته : [وفيها ـ توفّي الإمام (عبدالله بن . صح . ظ) محمّد بن عبيد بن أبي الدّنيا القرشي ، مولاهم البغدادي صاحب التّصانيف] .

وسيوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته : [عبدالله بن محمّد بن عبيد بن سفيان ابن قيس الأمويّ مولاهم أبوبكر بن أبي الدّنيا البغداديّ الحافظ ، صاحب التّصانيف المشهورة المفيدة . قال الخطيب : كان مؤدّب أولاد الخلفاء، عن إبراهيم بن المنذر

الحزامي و أحمد بن إبراهيم الدّورقي والحارث بن أبي اُسامة والحسن بن حمّاد و خلف بن هشام البزّار و رجا بن مرجا الحافظ والزّبير بن بكّار وزهير بن حرب وابن‌عبيدالقاسم بن‌سلاّم وآخرين وعنه‌ابن‌ماجة في‌التفسير وأبوبكرأحمدبن سليمان النّجادأبوالعبّاس بن‌عقدة وأبوعلي البرذعي وابن‌أبي‌حاتم وغيرهم، وثقه‌ابن‌أبي‌حاتم وغيره ، ولد سنة٢٠٨ومات في‌جمادى الاُولى سنة٢٨١] .

و صلاح الدين كتبي در « فوات الوفيات » گفته : [عبدالله بن‌محمّد بن‌عبيد ابن سفيان بن قيس القشيري،مولى بني اُميّة ، يعرف بابن أبي الدّنيا ، توفّى سنة اثنين وثمانين‌ومائتين ومولده سنة ثمان ومائتين، وكان يؤدّب‌المكتفي بالله في حداثته وهوأحدالثّقات المصنّفين للأخباروالسّير، وله كتب كثيرة تزيد على‌مائة كتاب، كتب إلى المعتضد وابنه المكتفي وكان مؤدّبهما :

إنّ حقّ التأديب حقّ الاُبوّة عند أهل الحجى وأهل المروّة
وأحقّ الأنام أن يعرفوا ذا ك و يرعوه أهل بيت النّبوّة

وقال : كنت أؤدّب المكتفي فأقرأته يوماً كتاب « الفصيح » فأخطأ فقرصتُ خدّه قرصة شديدة وانصرفت، فلحقني رشيق الخادم فقال : يقال لك : ليس من التّأديب سماع (إسماع . ظ) المكروه ، فقال : سبحان الله ! أنالاأسمع المكروه غلامي و لا أمتي ! قال: فخرج إليّ و معه‌كاغذ ، وقال : يقال لك : صدقت‌يا أبابكر ! و إذا كان يوم‌السّبت تجيء على عادتك فلمّا كان يوم‌السّبت جئت فقلت : أيّهاالأمير ! تقول عنّي مالم أقل ؟ قال : نعم يا مؤدبي ! مَن فعل مالم‌يجب‌قيل‌عنه مالم يكن . وسمع من‌المشايخ وروى‌عنه جماعة ، قال ابن أبي حاتم : كتبت عنه‌مع أبي وكان صدوقاً و كان إذ جالس أحداً إن شاء أضحكه و إن شاء أبكاه ، رحمه‌الله تعالى و نفعنابه] .

وأبومهدي عيسى الثعالبي در « مقاليدالأسانيد » گفته:[كتاب‌الدعاء ـ لابن أبي‌الدّنيا.أخبرني به‌قراءةً منّي عليه‌من‌أوّله‌إلى دعاءالفرج‌وإجازةلسائره، وقداشتمل هذاالقدر على‌التّسعة والتّسعين إسماً من رواية ابن سيرين عن أبي هريرة ، و على

الأربعين الإدريسيّة موقوفاً حديثها على الحسن البصري و على اسم الله الأعظم بسنده إلى الحافظ ابن حجر ، بإجازته من أبي هريرة عبدالرّحمان بن الذهبي ، بسماعه على القاسم بن مظفّر بن عساكر ، بإجازته من أبي الفرج مسعود بن الحسن الثّقفي والحسن ابن العبّاس الرّستمي ، قال : أخبرنا أبو نصر أحمد بن محمّد بن عمر بن سسويه (١) قال : أخبرنا أبو سعيد محمّد بن موسى الصّيرفي سماعاً عليه لبعضه و إجازة لسائره ، قال : أخبرنا أبو عبدالله بن محمّد بن أعلم الصّفّار ، قال : أخبرنا ابن أبي الدّنيا ، فذكره كتاب « مجابي الدّعوة » له أيضاً ، قرأت عليه من أوّله وهو حديث لم يتكلّم في المهد إلّا ثلاثه عيسى بن مريم وصاحب الجريج العابد والصّبي الّذي مرّ بأمّه راكب دابّة فارهة (على. صح .ظ) وشارة حسنة وهي ترضعه فقالت : اللّهمّ اجعل ابني مثل هذا ، الحديث إلى آخر حديث سعد في دعائه على القائل فيه أنّه كان لا يعدل في القضيّة ، وإجازة لسائره بسنده إلى أبي الفضل بن حجر لقرائة على عمر بن محمّد بن أحمد البالسي ، بسماعه على أبيه محمّد بن أحمد بن سليمان ، بسماعه على التّاج عبدالله بن حمويه ، بسماعه على شهدة بنت أحمد الكاتبة ، بسماعها من طرّاد بن محمّد ، قال : أخبرنا ابن بشران قال : أخبرنا ابن صفوان ، عن أبي بكر بن أبي الدّنيا ، فذكره ، قال الحافظ الذّهبي : هو الإمام المحدّث العالم الصّدوق أبو بكر عبدالله بن محمّد بن عبيد بن سفيان بن أبي الدّنيا القرشيّ الاموي ، مولاهم البغدادي صاحب التّصانيف ، ولد سنة ثمان و مائتين ، وسمع سعيد بن سليمان و عليّ بن الجعد و خلف بن هشام وخالد بن خداش وعبيدالله العبسيّ و خلائق ، حدّث عنهم الحارث بن أبي أسامة مع تقدّمه و أبو بكر النّجّاد وأحمد بن خزيمة و أبو بكر الشّافعي و آخرون . قال ابن أبي حاتم : كتبت عنه مع أبي و قال أبي : هو صدوق ، وقال الخطيب : أدّب غير واحد من أولاد الخلفاء ، وقال ابن كامل ، و هو مؤدّب المعتضد ، وزاد في التاريخ : وقال غيره : كان بن أبي الدّنيا إذا جالس أحداً إن شاء أضحكه و إن شاء أبكاه في آن واحد لتوسّعه في العلم والأخبار ، وآخر من روى حديثه بعلوّ الشّيخ الفخر بن البخاري بينه وبينه أربعة أنفس ، مات في جمادي الأولى سنة

١ـ سسويه ـ بالضم ـ أبو نصر محمد بن أحمد بن عمر بن ممشاد بن سسويه لاصطخري المحدث (١٢ .ق)

إحدى و ثمانين ومائتين ، رحمه‌الله تعالى].

وخودمخاطب در «بستان‌المحدّثين» گفته : [كتاب‌الدعاء ـ لابن أبي‌الدّنيا ، كتابي‌ست بغايت خوب ونفيس، أوّل آن (١) نود و نه نام است بروايت ابن سيرين از أبي هريره و بعد ازآن چهل اسم إدريسي‌ست ، و سندآن موقوف برحسن بصري است، بعدازآن اسم‌الله‌الأعظم‌ست و بعد ازآن دعاءالفرج‌ست ،وهمين‌قسم‌نوشته‌ميرود. و او راكتابي ديگر هست در همين باب‌مسمّى بكتاب «مجابي‌الدّعوه» لابن‌أبي‌الدّنيا، أوّلش اين حديثست : لم يتكلّم في‌المهد إلاّ ثلثة : عيسى بن مريم و صاحب جريج العابد والصّبي‌الّذي، مرّ باُمّه راكب‌دابّة فارهة (على .صح . ظ) وشارة حسنة و هي ترضعه ، فقالت : اللّهمّ اجعل ابني مثل‌هذا ، إلى‌آخرالحديث .كنيت : أبوبكر ونام او عبدالله بن محمّد بن عبيد بن سفيان بن أبي الدّنياست ، واورا قرشي واُموي نيز گويند زيراكه پدران او از موالى بني‌اُميّه بودند ، مولد و مسكن او بغدادست، تولد او در سنه ٢٨٠ دوصد وهشتادست ، و از علي‌بن الجعد وخلف بن هشام وسعيد ابن سليمان و ديگر محدّثان عمده أخذعلم حديث كرده ، واز وى أبوبكر شافعي صاحب «غيلانيّات» وحارث بن أبي اُسامه صاحب«مسند» باوصف تقدّم وأبوبكرنجّار (نجاد .ظ) و أحمدبن خزيمه و ديگر علما در شأن اين فن أخذ فيض حديث نموده اند، واوأتاليق ومؤدّب معتضدعبّاسي بود كه خليفهٔ مشهورست و قبل ازآن‌چند كس را از أولاد خلفا أتاليقي و مؤدّبي نموده است ، وأبن أبي‌حاتم گفته است : من وپدر من ازوى حديث‌نوشته‌ايم واوصدوق بود ،گفته‌اند كه ابن أبي‌الدنيا را عجب‌تصرّفي در كلام بود اگر ميخواست شخص را در يك آن بخنده مي آورد و باز بگريه مي‌انداخت و اينهمه بنابرتوسّع او بود در علم و أخباروقدرت‌او برتصرف‌در كلام، وفات او در جمادى‌الاُولى سال دوصد وهشتاد و يك بوده است] .

ومولوى صديق حسن خان معاصردر «إتحاف‌النّبلاء» گفته : [أبوبكربن عبدالله بن محمّد بن عبيدبن سفيان‌القشيري مولى بني اُميّة ، يعرف بابن أبي الدّنيا ،

١ ـ ليس في أصل « المقاليد» ما يفيد هذه الاولية وذلك‌الترتيب (١٣ . ن) .

ولادتش در سنه ثمان و مائتین بوده ، مؤدّب مکتفی بالله بود ودر حداثت سنّ ، وی یکی از ثقات مصنّفین أخبـار وسیرست، کتب کثیره دارد زیاده بریکصد تألیف ، از مشایخ حدیث مثل علي بن الجعد و خلف بن هشام و سعید بن سلیمان ودیگر محدّثان عمده سماعت نموده ، و از وی جماعتی روایت کرده منهم : أبـوبکر الشّافعي صاحب «الغیلانیّـات» وحارث بن اُسامه (أبی اسامه.ظ) صاحب مسند و أبوبکر نجّار (نجاد. ظ) وأحمد بن خزیمه وغیرهم من علماء هذا الشّأن . ابن أبی حاتم گفته : کتبت عنه مع أبی وکان صدوقاً وکان إذا جالس أحداً إن شاء أضحکه و إن شاء أبکاه ، توفی سنة اثنتین وثمانین ومائتین «رح» ذکره فی «فوات الوفیات»].

فهذا **ابن أبی الدنیا** أحد الثّقات المصنّفین للأخبـار والسّیر ، و صاحب المصنّفات الکثیرة الشّهیرة المقبولة فی علم الأثر ، قد روی هذا الحدیث الأثیر وآثر، وحدّث بهذا الخبر الجلیل الخطر ، فالعجب مـن الجاحد الغدیر العظیم الغرر ، کیف نکث ذمّة النّصف و خفر، و خان في دعواه الافکة و ختر ، فـألقی نفسه فی مـوارد الهلك والخطر .

﴿ ۴۵. أما روایت أبو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در کتـاب «نوادر الأصول» که نسخه عتیقهٔ آن پیش نظر قاصر حاضرست بروایت جابر بن عبدالله أنصاری آورده ، چنـانچه گفته : « **الأصل الخمسون** ـ حدّثنا نصر بن عبدالرّحمن الوشّاء ، قال : حدّثنا زید بن الحسن الأنماطي، عن جعفر بن محمّد ، عن أبیه ، عن جابر بن عبدالله ، قـال : رأیتُ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم في حجّته یوم عرفة وهو علی ناقته القصوی یخطب، فسمعته یقول: أیّها النّاس! قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله وعترتی أهل بیتي] .

و نیز **حکیم ترمذی** این حدیث را در « نوادر الأصول » بـروایت حُذیفة بن اُسید الغفاری آورده ، چنانچه بعد روایت سابقه گفته : [حدّثنا نصر بن علی ، قال: حدّثنا زید بن الحسن ، قال : حدّثنا معروف بن خرّبوذ المکّي ، عن أبی الطّفیل عامر ابن واثلة ، عن حذیفة بن اُسید الغفاري ، قال : لما صدر رسول الله صلّی الله علیه وسلّم

من حجّة الوداع خطب فقال : أيّها الناس ! إنّه قدنبّأني اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبيّ إلاّ مثل نصف عمر الّذی يليه من قبل، و إنّی أظنّ أن يوشك أن أدعی فأُجيب وإنّی فرطكم علی الحوض وإنّی سائلكم حين تردون عليّ عن الثّقلين ، فانظروا كيف تخلفونني فيهما، الثّقل الأكبر كتاب الله سببطرفه بيدالله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا ولاتضلّوا ولاتبدلّوا وعترتی أهلبيتی ؛ فإنی قدنبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن يتفرّقا حتّی يردا علیّ الحوض] .

وروايت كردن حكيم ترمذی حديث ثقلين را از كتاب « فرائد السمطين » علاّ مۀحموينی « ومفتاح النجاء » مرزا محمّدبن معتمد خان بدخشی نيز واضح وظاهرست كما ستطّلع عليه فيما بعد إنشاء الله تعالی .

و جلالت شان وعظمت مرتبت ورفعت مكان و نبالت منزلت حكيم ترمذی كه از أعاظم عرفا ومحقّقين وأفاخم نُبها ومحدّثين سنّيه ميباشد نزد أئمۀ قوم ثابت ومحقّق ست ، وسطری از مآثر جميله و مفاخر جليله او بر ناظر كتاب « التّعرّف لمذهب التّصوّف » تصنيف أبی بكر محمّد بن إبراهيم البخاری الكلاباذی « و طبقات الصّوفيه » أبی عبدالرحمن محمّد بن الحسين السّلمی و رسالۀ أبی القاسم عبدالكريم بن هوازان القشيري « وحلية الأولياء » أبی نعيم أحمد بن عبدالله الاصبهانی وتاريخ محب الدين محمّد بن محمود البغدادی المعروف بابن النّجّار و « كشف المحجوب لأرباب القلوب » أبی الحسن علی بن عثمان الغزنوي « و تذكرة الاولياء » فريد الدّين محمّد ابن إبراهيم الهمدانی المعروف بالعطّار و « نفحات الأنس » عبدالرحمان بن أحمد الجامی و «إحكام الدّلالة علی تحريرالرساله » تصنيف زين الدّين زكريّا الأنصاری المعروف بشيخ الاسلام و «لواقح الأنوار » عبدالوهّاب بن أحمد الشّعرانی و «فيض القدير » عبدالرؤوف بن تاج العارفين المناوی وغير آن ؛ مخفی ومحتجب نيست بعضی ازعبارات دراينجا مسطور ميشود .

أبوالحسن علی بن عثمان الغزنوی در «كشف المحجوب » گفته : [منهم: شيخ باخطروفانی ازصفات بشر أبوعبدالله محمّد بن علی التّرمذی رضی الله عنه ، اندر

فنون علم کامل وإمام بود و از محتشمان مشایخ بود ، و وی را تصانیف بسیارست ونیکو ، و کرامات ظاهر اندربیان هر کتاب چون « ختم الولایة » و کتاب « النهج » و« نوادر الأصول » و جز این بسیار کتب دیگر ،وسخت معظم ست وی بنزدیك من چنانکه جملگی دلم شکار ویست ، وشیخ من گفت رحمة الله علیه که محمّد دُرّ یتیم ست که اندرهمه عالم مثال ندارد ، واندرعلوم ظاهر وی را نیز کتب ست ، واندرحدیث اسناد عالی دارد ، وتفسیری إبتدا کرده بود عمر تمام کردن آن نیافت وبدان مقدار که کرده است درمیان أهل علم منتشر است و فقه بریکی خوانده بود ازخواص یاران أبوحنیفه، ووی را اندرترمذ محمد حکیم خوانند ، و حکیمان متصوّفه إقتدا بدو کنند ، ویرا مناقب بسیار است ، ویکی از آنجمله آنکه باخضر پیغمبر صلوات الله علی نبیّنا وعلیه صحبت کرده بود ، وأبوبکر ورّاق کـه مرید وی بود روایت کند که هریك شنبه خضر ﷺ بنزدیك وی آمدی و واقعها ازیکدیگر بپرسیدندی واز وی می آید که گفت : « مَن جهل بأوصاف العبودیة فهو بنعوت الربوبیّة أجهل » هر که بعلم شریعت وأوصاف بندگی کردن جاهل بود، بأوصاف خداوند جاهل تر بود و هر که بظاهر بمعرفت نفس راه نداند معرفت حقتعالی هم راه نداند وهر که آفات صفات بشریت نه بیند لطائف صفات حق هم نداند که ظاهر بباطن تعلّق دارد وهر که بظاهر تعلق کند بی باطن محال بود وهر که بباطن دعوی کند بیظاهر پس معرفت اوصاف ربوبیّت اندرصحت أرکان عبودیّت بسته است و بی آن درست نیاید ، واین کلمه سخت با أصل ومفید است بجایگاه خود تمـام کرده آید إنشاء الله تعالی عزّوجلّ] .

و عبد الرحمن جامی در کتاب « نفحات الأنس » گفته : [محمّد بن علی الحکیم التّرمذي قدّس الله تعالی سره ازطبقات ثانیه است ، کنیت وی أبوعبدالله است از کبار مشایخ است با أبوتراب نخشبی و أحمد خضرویه وابن جلا صحبت داشته وحدیث بسیار داشت ، ووی را تصانیف بسیارست و کرامات ظاهر اندر بیان هر کتاب چون ختم الایه و کتاب المنهج ونوادر الاصول وجزاین کتابهای دیگر کرده ست ودرعلوم

ظاهرهم ويرا كتب است وتفسيري ابتدا كرده بود أمّا عمروي با تمام آن وفانكرده ووي صحبت دار خضرست عليه السلام. أبوبكر ورّاق كه مريد وي بود روايت ميكند كه هريكشنبه خضر عليه السلام بنزديك وي آمدى وواقعهاازيكديگر پرسيدندى . صاحب كتاب « كشف المحجوب » گويد كه وي سخت معظم است بنزديك من چنانكه جملگى دلم شكار اوست ، وشيخ من گفتي كه محمّد بن علي درّ يتيم ست كه درعالم همتا ندارد وي گفته است : « ما صنّفت حرفاً من تدبير ولاينسب إليّ شيء منه ولكن كان إذا اشتدّ عليّ وقتي أتسلّى به» وهم وي گفته است كه « مَن جهل بأوصاف العبوديّة فهو بأوصاف الرّبوبيّة أجهل » يعني : هر كه خود را نشناسند او را چون شناسد؟! وهم وي گفت : حقيقت دوستي الله تعالى دوام است بياد او . وسئل عن صفة الذّات والفعل، فقال : ما يحتمل الزّيادة والنّقصان فهومن صفات الفعل ، وكلّ مالايقع عليه الزّيادة والنّقصان فهومن صفات الذات ، وسئل عن الإيثار ، فقال : إختيار حظّ غيرك على حظّ نفسك ، وقال في اليقين : اليقين استقرار القلب على الله تعالى وعلى قوله وأمره ، وقال في الشّكر: الشّكر تعلّق القلب بالمنعم.حضرت خواجه بهاءالحق والدّين محمّد البخاري المعروف به نقشبند قدّس الله سرّه دروقتي كه از مبادي أحوال وسلوك خود حكايت ميكرده اند وأثر توجّهات خودرا بأرواح طيّبهٔ مشايخ كبار دربيان مي‌آورده ميگفتند كه هرگاه توجّه بروحانيّت قدوة الأوليا خواجه محمّد علي حكيم ترمذي نموده شدى أثر آن توجه ظهور بی‌صفتي محض بودى وهرچند درآن توجّه سيرافتادي هيچ أثري نكردى و صفتي مطالعه نيفتـادي ..مشايخ گفته اند : أولياء الله مختلف اند و بعضى بی صفت اند وبی نشان وبعضی بصفت‌اند وبعضی ازصفات نشان مندگشته اند ، مثلا گويند : أهل معرفت باأهل معامله ياازأهل محبّت ياأهل توحيدند وكمال حال و نهايت درجات أوليارا دربی‌صفتی وبی‌نشانی گفته‌اند، بی‌نشان إشارت بكشف ذاتيست كه مقامي بس بلند ودرجه بس شريف ست وعبارت وإشارت ازكنـه آن مرتبه قاصراست] .

و **زين الدين زكريا الانصارى** در« أحكام الدّلالة » گفته : [ومنهم: أبوعبدالله

محمد بن علي التّرمذی- بکسر التّاء والمیم و بالذّال المعجمة ، نسبة إلی ترمذ مدينة علی طرف نهر بلخ المسمّی بجيحون،من کبار الشّيوخ و له تصانيف في علوم القوم ، صحب أبا تراب النّخشبي و أحمد بن خضرويه وابن الجلاء وغيرهم . سئل محمد بن علي عن صفة الخلق -بفتح الخاء واسکان اللام- فقال : ضعف ظاهر ودعوی عريضة ! أی : لاقدرة لهم علی مالايجلب لهم نفعاً ولايدفع عنهم ضراراً ومع ذلك يدّعون وينسبون لأنفسهم ماتفضّل الله عليهم وهي عريضة عظيمة لأنّ من ادّعی لنفسه مالا ملك له فيه فقد أعظم الدّعوی وزاد في الخطاء ولذلك قال محمد بن علي المذکور : ما صنّفت حرفاً من تدبير ولاليُنسب إليّ منه شيء ولکن کان إذا اشتدّ عليّ وقتی ، أی طرأت عليّ الأحوال الغالبة؛ أتسلّی به. أی بالتّصنيف؛ بأن تجری الحکم علی لسانی فأشتغل بتعليقها لأتسلّی به ويخفّ عنّی مالا أقدر علی حمله عادةً من تلك الأحوال ، کما حُکی عن الثّوری أنّه وجد ذات يوم ينتف شعر حواجبه ، فسُئل عن ذلك فقال : الحقيقة غالبة عليّ ولاقدرة لی علی حملها! فأنا أشتغل بذلك ليخفّ ما بی و أرجع إلی إحساسی !].

و عبدالوهاب شعرانی در« لواقح الأنوار» گفته : [ومنهم : أبوعبدالله محمد ابن علي بن الحسين التّرمذی الحکيم ، رضي الله عنه ، لقی أباتراب النّخشبي وصحب أباعبدالله بن الجلاء وأحمد بن خضرويه ، وهو من کبار مشايخ خراسان ، وله التّصانيف المشهورة و کتب الحديث .کان رضی الله عنه يقول : ما صنّفت حرفاً عن تدبير ولاليُنسب إليّ شيء من المؤلّفات ولکن کان إذا اشتدّ عليّ وقتی أتسلّی به ، وسُئل مرّة عن صفة الخلق ، فقال : ضعف ظاهر ودعوی عريضة ! و کان رضی الله عنه يقول : من شرائط الخدام التّواضع والإستسلام ، وکان يقول : کفی بالمرء عيباً أن يسرّه مايضرّه ، وکان يقول: دعا الله الموحّدين للصّلوة الخمس رحمةً منه عليهم وهيّأ لهم فيها ألوان الضّيافات لينال العبد من کلّ قول و فعل شيئاً من عطاياه سُبحانه وتعالی فالأفعال کالأطعمة والأقوال کالأشربة وهم عرش الوحدانية ، وکان رضي الله عنه يقول : صلاح الصّبيان في المکتب وصلاح قطّاع الطّريق فی السّجن وصلاح النّساء في البيوت، وکان رضی الله عنه

يقول : المحدّث والمتكلّم إذا تحقّقاً في درجتهما لم يخافا من حديث النّفس ، كما أنّ النّفوس محفوظة بالنّسخ لا لقاء الشيطان كذلك محلّ المكالمة والمحادثة مصون عن إلقاء النّفس محروس بالحقّ ، رضي الله عنه .

فهذا الحكيم الترمذی قدوة عرفائهم الأعيان ، وأسوة أوليائهم الشّاربين رحيق العرفان ، قد روى هذا الحديث الوثيق الأركان ، الرّفيع البنيان ، وآثر ذلك الخبر المنير البرهان ، العزيز السّلطان ، فلاينكص عنه إلاّ من نكث ذمّة النّصف وخان ، ولاينكب عنه إلاّ من ألف خلّة العسف ومان ، والله العاصم عن شرة شرّه والعدوان ، وهو الواقی نزغة زيغه والطّغيان .

﴿ ٤٦- أما روايت أبوبكر أحمد بن عمرو بن أبی عاصم النبيل المعروف بابن أبی عاصم الشيبانی ﴾

حديث ثقلين را ، پس بروايت زيد بن ثابت « در كتاب السّنّه » كه مصطفى ابن عبدالله القسطنطينی « در كشف الظنون » ذكر آن باينعنوان نموده : [« كتاب السنة » لابن أبی عاصم الحافظ الكبير أحمد بن عمرو الشّيبانی المتوفی سنة ٢٨٧ سبع وثمانين ومائتين] إخراج كرده ، چنانچه علاّمه جلال الدّين سيوطی در كتاب « البدور السّافرة عن امور الآخرة » گفته : [أخرج ابن أبی عاصم فی « السّنّة » عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم الثّقلين الخليفتين من بعدی كتاب الله وعترتی فإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

و نيز **ابن أبی عاصم** اينحديث را بروايت جناب أمير المؤمنين عليه السلام إخراج نموده ، چنانچه ملاعلی متّقی در « كنز العمّال » گفته : [عن علی عليه السلام أنّ النبیّ صلّى الله عليه وسلّم حضر الشّجرة بخمّ ثمّ خرج آخذاً بيد عليّ فقال : يا أيّها النّاس ! ألستم تشهدون أنّ الله ربّكم ؟ قالوا : بلی ! قال : ألستم تشهدون أنّ الله ورسوله أولى بكم من انفسكم وأنّ الله ورسوله مولاكم ؟ قالوا : بلی ! قال : فمن كان الله ورسوله مولاه فإنّ هذا مولاه ، وقد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا بعده كتاب الله سببه بيده وسببه بأيديكم وأهلبيتی . وابن جرير وابن أبی عاصم والمحاملی فی أماليه وصحّح]

وابن أبي عاصم ازثقات حفّاظ أعاظم وأثبات أيقاظ أفاخم سنّيّه ميباشد .

أبوسعد عبد الكريم سمعاني در «أنساب» گفته :[وأبوبكر أحمد بن عمرو ابن أبي‌عاصم الشّيباني . روی عـن عبد الوهـاب بن عطاء الحوطي والحسن بن علي ، روى عنه أبو محمّد عبدالله بن محمّد ابن جعفر بن حمّاد] .

ترجمه ابن أبي عاصم نبيل شيباني

و مرزا محمد بدخشي درحاشيه «أنساب» نوشته :[مات أبوبكرأحمدهذا سنة ۲۸۷وهومن كبار حفّاظ الاحاديث]

وذهبي در« تذكرة الحفّاظ » گفته : [ابن أبي عاصم الحافظ الكبيرالإمام أبوبكر أحمد بن عمرو النّبيل أبي عاصم الشّيباني الزاهد قاضي إصبهان ، سمع جدّه لأمّه أبي سلمة التّبوذكي وأباالوليدوهدبة ابن خالد وهشام بن عمّار والأزرق بن علي‌وخلقاً كثيراً،وله‌الرّحلة‌الواسعةوالتّصانيف‌النّافعة،روى‌عنه‌أحمد بن بندارو‌أحمدبن معبدالسّمساروأبومحمّدبن‌حبّان‌الحافظ وأبومحمّدالعسّال‌ومحمّدبن أحمدالكسائي‌وعبدالرّحمن ابن‌محمّدبن‌سنان‌وخلق‌من الإصبهانيّين. قال‌ابن‌أبي‌حاتم : صدوق‌وقدولي قضاء إصبهان ستّةعشرةسنةوعزل لشيء وقع‌بينه وبين‌علي‌قنويه،وقيل:ذهبت كتبه بالبصرةفي‌فتنةالزّنج فأعاد من‌حفظه خمسين ألف حديث ، وقال ابن الاعرابي في « طبقات النّسّاك » : فأما ابن أبي عاصم فسمعت من يذكر أنّه كان يحفظ لشقيق البلخي ألف مسئلة وكان من حفّاظ الحديث والفقه وكان مذهبه القول بالظّاهر وترك القياس . قال أبونعيم‌الحافظ: كان ظاهريّ المذهب ، ولي القضاء بعد صالح بن أحمد و مات في ربيع الآخر سنة سبع وثمانين ومائتين، رحمه‌الله، ووقع‌لناجملة من كتبه وقدأفردله أبوموسى‌المديني ترجمةً طويلة] .

و نيز ذهبي در « عبر» دروقائع سنه سبع وثمانين ومائتين گفته :[وفيها توفّي الامام أبوبكرأحمد بن‌عمروبن أبي عاصم الضّحّاك بن مخلدالشّيباني البصري‌الحافظ قاضي إصبهان و صاحب المصنّفات ، وهو في عشر التّسعين ، في ربيع الآخر . سمع من‌جدّه لأمّه موسى بن إسمعيل وأبي الوليد الطّيالسي وطبقتهما وكان، إماماً‌فقيهاً

ظاهرياً صالحاً ورعاً كبيرالقدرصاحب مناقب] .

و عبد الله بن اسعد يافعى در « مرآة الجنان » در سنه مذكوره گفته : [وفيها توفي الامام الحافظ أبوبكر بن عمروبن أبى عاصم‌الضحاك الشيبانى البصرى قاضى إصبهان صاحب المصنفات] .

وسيوطى در « طبقات الحفاظ » گفته : [ابن أبى عاصم الحافظ‌الكبيرالإمام أبوبكر أحمد بن عمرو بن النبيل أبي عاصم الشيبانى الزاهد ، قاضى إصبهان ، له الرحلة الواسعة والتصانيف النافعة ، قال ابن‌أبي‌حاتم : ذهبت كتبه بالبصرة فى فتنة الزنج فأعاد من‌حفظه خمسين ألف حديث ، وقال ابن الاعرابى :كان من‌حفاظ الحديث والفقه ظاهري المذهب مات في‌ربيع الآخرسنة٢٨٧] انتهى .

فهذا ابن أبى عاصم النبيل ، إمامهم الحافظ الكبيرالجليل ، قد روى هذا الحديث الجميل ، في كتابه المعروف عند كل ناقد عارف بارع‌بالتمييز والتنزيل ، فكشف عن‌إلطاط المدغلين كل تلميع وتسويل ، ونضا عن إدغال المحتالين كل تخديع وتعليل ، ونفى من تشدق المتفيهقين كل تزوير وتهويل ، وأظهرأن جحد الجاحدين ليس بمحل للإستنادوالتعويل ، و أوضح أن إنكار المنكرين بحت إضلال و تضليل .

﴿ ٤٧ - أما روايت ابوعبدالرحمن عبدالله بن احمدبن‌حنبل‌الشيبانى﴾

حديث ثقلين را ، پس در« مستدرك » گفته . [حدثنا أبوالحسين محمد بن أحمد ابن تميم الحنظلي ببغداد ، ثنا : أبوقلابة عبدالملك بن محمدالرقاشي ،ثنايحيى‌بن‌حماد وحدثنى أبوبكر محمد بن أحمد بن بالويه وأبوبكر أحمد بن جعفر البزار، قالا: حدثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل ، حدثنى أبى ، ثنا : يحيى بن حماد ، وثنا أبونصرأحمد بن سهل‌الفقيه ببخارى، ثنا : صالح بن محمدالحافظ البغدادى ، ثنا خلف بن سالم‌المخرمى ثنا : يحيى بن‌حماد و ثناأبوعوانة ، عن‌سليمان الأعمش، قال : ثنا حبيب بن أبى‌ثابت عن أبى الطفيل ، عن زيد بن أرقم رضي‌الله عنه ، قال : لما رجع رسول‌الله صلى‌الله‌عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غديرخم أمر بدوحات فقممن ، قال : كأنى قد دعيت فأجبت ، إنى قد تركت فيكم الثقلين‌أحدهما أكبرمن‌الآخر كتاب‌الله تعالى وعترتى

فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض ، ثم قال : إنّ الله عزّ وجل مولاي وأنا وليّ كلّ مؤمن ، ثمّ أخذ بيد عليّ رضي الله عنه فقال: من كنت وليّه فهذا وليّه ، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه ، وذكر الحديث بطوله هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله، شاهده حديث سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل أيضاً صحيح على شرطهما] .

وشيخ سليمان بلخي در « ينابيع المودّة » گفته : [وفي « زيادات المسند» قال عبدالله بن أحمد بن حنبل ، حدّثني أبي ، قال : حدّثنا أسود بن عامر، قال : حدّثنا إسرائيل بن (عن.ظ) عثمان بن المغيرة ، عن عليّ بن ربيعة قال : لقيت زيد بن أرقم وهو داخل على المختار أو خارج من عنده فقلت له : أنت سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يقول : إنّي تارك فيكم الثقلين ؟ قال : نعم ! . عبدالله بن أحمد في « زيادات المسند » قال : حدّثني أبي ، قال : حدّثنا أسود بن عامر قال : حدّثنا شريك عن الرّكين ، عن القاسم (القاسم . ظ) بن حسّان ، عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود ما بين السّماء والارض وعترتي أهلبيتي وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض . أيضاً رواه عبد الله بن أحمد ، عن أبي سعيد الخدري وعن زيد بن أرقم] .

وچون عبدالله بن أحمد جملهٔ كتب والدخود از وى روايت نموده وبالخصوص تمامى «مسند» را ازوى سماعت نموده ، لهذا تمام آن طرق وألفاظ كه سابقاً از أحمد منقول شده عموماً و طرق و سياقات مسند خصوصاً از مرويّات عبد الله خواهد بود ، واينمعنى در تشييد مباني اينحديث شريف وتكثير ناقلين اين خبر منيف بوضوح تمام خواهد افزود .

ومفاخر زاهره ومآثر باهره ومعالي شامخه ومحامد باذخهٔ عبدالله بن أحمد كه أئمهٔ اينقوم مذكور مينمايند برناظر كتاب « الكمال في معرفة الرّجال » تصنيف عبدالغني بن عبدالواحد المقدّسي و « تهذيب الكمال » أبوالحجّاج مزى و « تذهيب التّهذيب » و « تذكرة الحفّاظ » و « سير النّبلاء » و « عبر » ذهبى « و كاشف » و

«ومرآة الجنان» يافعی «وتهذيب التّهذيب» و« تقريب التّهذيب» ابن‌حجرعسقلانی و«طبقات الحفاظ» سيوطی وغيرآن مخفی ومحتجب نيست .

درينجا برعبارت تذكرة الحفاظ اكتفا ميرود، وهی هذه : [عبد الله بن أحمد بن محمّد بن حنبل الإمام الحافظ الحجّة أبوعبدالرّحمان محدّث العراق ، ولد إمام العلماء أبی عبدالله الشّيبانی المروزی الاصل البغدادی. ولد سنة ثلاث عشرة ومائتين وسمع من أبيه فأكثر ومن يحيى ابن عبد ربّه صاحب شعبة والهيثم بن خارجة ومحمّد بن أبی بكر المقدمی وشيبان بن فروخ وطبقتهم ومنعه أبوه السّماع من علی بن الجعد ، حدّث عنه النّسأی وابن صاعد وأبوبكر النّجّاد ودعلج و إسحاق الكاذی وأبوعلیّ بن الصّوّاف وأبوبكر الشّافعی و أحمد بن محمّد البنانی وأبوبكر القطيعی و خلائق .قال الخطيب. كان ثقةً ثبتاً فهماً ، وقال أحمد بن المناوی فی تاريخه : لم يكن أحد أروی فی الدّنيا عن أبيه من عبدالله بن أحمد لأنّه سمع منه « المسند » وهوثلثون ألفاً و« التفسير » وهو مائة وعشرون ألفاً سمع ثلثيه و الباقی وجادة وسمع منه « التاريخ » و «النّاسخ والمنسوخ » و«حديث شعبة» و«المقدّم والمؤخر من كتاب الله» والقرآن و« المناسك الكبير» وغيرذلك وحديث الشّيوخ ، وما زلنا نری أكابر شيوخنا يشهدون لعبد الله بمعرفة الرّجال و معرفة علل الحديث والاسماء المواظبة علی الطّلب ، حتّی أفرط بعضهم وقدّمه علی أبيه فی الكثرة والمعرفة ؛ قال إسماعيل بن محمّد بن حاجب : سمعتُ صهيب بن سليم يقول : سألت عبدالله بن أحمد قلت : كم سمعت من أبيك ؟ قال : مائة ألف وبضعة عشرألفاً، ويروی عن أبی زرعة قال : لي أحمد: ابنی عبدالله محظوظ من علم الحديث لايذاكرنی إلاّ بما لا أحفظ ، قال عبّاس الدّوری : قال لی أبوعبدالله قدوعی عبدالله علماً كثيراً ، و قال أبوعلی بن الصّوّاف عنه : قال : كلّ شیء أقول: قال أبي قد سمعته منه مرّتين أو ثلاثة وأقلّه مرّة . قلت : مات عبدالله فی سنّ أبيه فی شهر جمادی الأُخری سنة تسعين ومائتين وكان جنازته مشهودة ، رحمه الله] انتهی .

ترجمه عبد الله بن الامام أحمد بن حنبل

فهذا قدوتهم الامام بن الامام ، عبدالله بن أحمد الحافظ الحجّة الهمام ،

قد روى هذا الحديث الشافي من الجهل كلّ مرض وسقام، النافي من الضلال كل داء عقام، بأسانيد عديدة منقمة للأوام، وطرق وافية بكل شغف و غرام، فالحمد لله المفضل المنعام، حيث وضح على أرباب الأبصار والأحلام بإفادات هذا الحبر العلاّم، أنّ خصام الخصام، ولجاج الاغثام، يشبه وهنه باليات الرّمام؛ ويضاهي في وهيه نخرات العظام.

«۴۸- أما اثبات أبو العباس أحمد بن يحيى الشيباني البغدادي المعروف بثعلب»

حديث ثقلين را، پس علاّمهٔ أزهرى در « تهذيب اللّغة » على ما نقل عنه ابن منظور فى «لسان العرب» در لغت ثقل بعد ذکر حدیث ثقلين گفته : [وقال ثعلب: سمّيا ثقلين لأنّ الأخذ بهما ثقيل والعمل بهما ثقيل، قال: وأصل الثّقل أنّ العرب تقول لكلّ شيء نفيس خطير مصون: ثقل، فسّماهما ثقلين إعظاماً لقدرهما وتفخيماً لشأنهما].

ومفاخر عظيمة المقدار و مآثر أثيرة الآثار علاّمهٔ ثعلب عمدة الأحبار، بر متتبعين کتب و أسفار واضح وآشكارست، نبذى از آن در مجلّد حديث غدير از «وفيات الأعيان» ابن خلّكان و «تهذيب الأسماء واللّغات» نووى و «تذكرة الحفّاظ» و «عبر» ذهبى و «مرآة الجنان» يافعى و «تتمة المختصر» ابن الوردى؛ شنيدى، در اين جا نيز بعض عبارات بايد شنيد]

سيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته: [ثعلب. الإمام المحدّث شيخ اللّغة والعربيّة أبو العبّاس أحمد بن يحيى بن يزيد الشّيباني، مولاهم البغدادي المقدّم في نحو الكوفيّين، ولد سنة ۲۰۰ و ابتدأ الطلب سنة ۲۶۰ حتّى برع في علم الحديث، و إنّما خرّجته في هذا الكتاب لأنّه قال: سمعت من عبيدالله بن عمر القواريرى مائة ألف حديث، وقال الخطيب: كان ثقة ثبتاً حجّة صالحاً مشهوراً بالحفظ، مات في جمادى الآخرة سنه ۲۹۱] إنتهى.

ترجمه أبو العباس ثعلب بغدادى

فهذا حبرهم الجليل أبو العباس المعروف بثعلب، الّذى عنى بهذا الشّأن عناية الحوّل القلّب، قد قام بإثبات هذا الحديث العزيز المطلب، فأنفذ في صدور الشّاحنين خطاراً مستقيم الثّعلب، و عاجلهم بقوارع الهلك و الإصطلام فساقها و

وأجلب حتّى ، أدركهم الحتف المعجّل والموت الوحيّ بأنشاب المخلب ، فلايحيد عنه بعد ذلك إلاّ من هو أروغ من ثعلب ، ولا يعدل عنه غبّ هذا إلاّ من هو أكذب من الخلّب .

﴿٤٩ - أما روايت أبو بكر أحمد بن عمر بن عبدالخالق البزار﴾

حديث ثقلين را ، پس در « مسند » خود بدوطريق إخراج آن نموده ، چنانچه علاّمه سيوطى دره إحياء الميت » گفته : [الحديث الثاني والعشرون- أخرج البزّار عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إني قد خلّفت فيكم اثنين لن تضلّوا بعدهما كتاب الله و نسبي ولن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. الحديث الثالث والعشرون- أخرج البزّار عن عليّ عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّي مقبوض و إنّي قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله تعالى و أهلبيتي و إنكم لن تضلّوا بعدهما].

وروايت كردن بزار حديث ثقلين را باين دو طريق ؛ علاّمة سخاوي در «إستجلاب إرتقاء الغرف » ونورالدين سمهودی در «جواهر العقدين » وأحمد بن الفضل ابن محمّد باكثير در« وسيلة المآل » ومحمود بن محمّد شيخاني قادري در« صراط سويّ» نيز ثابت نموده اند ، كما سيأتي فيما بعد إنشاء الله تعالى .

و محامد عاليه و محاسن متلاليهٔ حافظ بزّار عمدة الكبار بحمدالله المنعام سابقاً درمجلّد حديث طير بتفصيل تمام مذكور ومسطورشده ، فليراجع .

فهذا أبوبكر البزار ، حافظهم الجليل الفخار، و ناقدهم العظيم الآثار ، قد أباد شبهات الجاحدين وأبار ، وأطاح تشكيكات المعاندين بالهلك والدّمار ، وأظهر على أهل التبصّر والإعتبار، وأوضح لدى أرباب الإذعان والإستبصار، أنّ هذا الحديث الغزير المثار، ممّا لايحوم حوله شائبة من الارتياب والإستنكار .

﴿ ٥٠ - أما روايت أبو نصر احمد بن سهل الفقيه القباني ﴾

حديث ثقلين را ، پس حاكم « درمستدرك » گفته : [ثنا : أبو نصر أحمد بن سهل الفقيه ببخاري ، ثنا: صالح بن محمّد الحافظ البغدادى ، ثنا خلف بن سالم المخرمي

ثنا يحيى بن حمّاد ، ثنا أبوعوانة ، عن سليمان الأعمش ، قال : ثنا حبيب بن أبى ثابت عن أبي الطفيل ، عن زيد بن أرقم رضى الله عنه ، قال : لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من حجّة الوداع ونزل غدير خمّ أمر بدوحات فقممن ، قال : كأنّى قد دُعيت فأجبت ، إنّى قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله تعالى وعترتى فانظروا كيف تخلّفونى فيهما فإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض . ثمّ قال : إنّ الله عزّوجل مولاي وأنا وليّ كلّ مؤمن . ثمّ اخذ بيد عليّ رضى الله عنه فقال : من كنت وليّه فهذا وليّه ، أللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه ، وذكر الحديث بطوله. هذا الحديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله] .

و أبو نصر قبانى از أئمهٔ ثقات وفقهاى عالى درجات سنّيه ميباشد .

حاكم دركتاب « مستدرك على الصّحيحين » أحاديث كثيره از وى روايت نموده و به تبجيل و إعظام تامّ جا بجا او را يادكرده ، چنانچه در ذكر حديث

در اثبات توثيق ابو نصر قبانى

مدينة العلم وتوثيق أبوالصّلت ميفرمايد : [سمعت أبانصر أحمد بن سهل الفقيه القبّاني إمام عصره ببخارا يقول : سمعت صالح بن محمّد بن حبيب الحافظ يقول : وسُئل عن أبي الصّلت الهروي، فقال: دخل يحيى بن معين ونحن معه على أبي الصّلت فسلّم عليه فلمّا خرج تبعته وقلت: ماتقول رحمك الله في أبى الصّلت ؟ فقال : هو صدوق ، فقلت له : إنّه يروي حديث الأعمش عن مجاهد عن ابن عبّاس عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها » فقال : قد روى ذلك الفيدى عن أبي معوية عن الأعمش كما رواه أبوالصّلت] انتهى .

فهذا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه ، القبانى إمامهم الحافظ النّبيه، ومدرهم المبجّل المعظّم الوجيه ، المنوّه باسمة أرفع التّنويه ، قد روى هذا الحديث العظيم التّنبيه، المشوّه وجوه الضّلال كلّ التّشويه، فلا يصدف عنه إلّا من بلي بالإلطاط والتّمويه، ولا ينحرف عنه إلّا تائه حائر عرض نفسه للتّعنيف والتّسفيه .

﴿٥١ - أما روايت ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب بن علي النسأى﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « خصائص » گفته : [أخبرنا محمد بن المثنّى ، قال : حدّثنا يحيى بن حمّاد ، قال : أخبرنا أبو عوانة ، عن سليمان ، قال : حدّثنا حبيب بن أبي ثابت ، عن أبي الطّفيل ، عن زيد بن أرقم ، قال : لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم عن حجّة الوداع ونزل غديرخمّ أمر بدوحات فقممن ثمّ قال : كأنّي دُعيت فأجبت وإنّي قد تركت فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض ، ثمّ قال : إن الله مولاي وأنا وليّ كلّ مؤمن ، ثمّ أخذ بيد عليّ رضي الله عنه ، فقال : من كنتُ وليّه فهذا وليّه ، ألّلهمّ وال من والاه وعاد مَن عاداه. فقلت لزيد : سمعته من رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ؟ قال : نعم ! وإنّه ماكان في الدّوحات أحد إلّا رآه بعينه وسمعه بأذنيه] .

و از افادهٔ حافظ مزى وعلّامهٔ سخاوي واضح ميشود كه نسأى اينحديث شريف را از زيدبن أرقم بلفظ ديگر كه مُساوق لفظ أوّل «صحيح مسلم» ميباشد نيز روايت نموده ،چنانچه مزّي در «تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف در مسند زيدبن أرقم گفته : [**يزيدبن حيان التيمي الكوفي عم ابي حيان التيمي ؛ عن زيد بن ارقم**

حديث « م.س » : إنطلقت أنا وحصين بن سبرة و عمروبن مسلم إلى زيدبن أرقم، قال له حصين : يا زيد ! لقد لقيتَ خيراً كثيراً رأيتَ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ، الحديث بطوله . وفيه : إنّي تارك فيكم الثقلين، « م » في الفضائل ، عن زهيربن حرب وشجاع ابن مخلد ، كلاهما عن إسماعيل بن عليّة وعن أبي بكربن أبي شيبة ، عن محمد بن فضيل ، عن إسحاق بن إبراهيم ، عن جرير ؛ ثلاثتهم عن أبي حيان التّيميّ وعن محمد ابن بكّار، عن حسّان ، عن إبراهيم، عن سعيدبن مسروق ، كلاهما عنه ، به . «س» في المناقب: عن زكريّا بن يحيى السّجزي ، عن إسحاق بن إبراهيم به].

وعلامه سخاوى در «إستجلاب إرتقاء الغرف» در ذكر اين حديث شريف گفته:

وتعجّبت من إيراد ابن الجوزى له في « العلل المتناهية » بل أعجب من ذلك قوله:

«إنّهُ حديث لايصح !»مع ماسيأتى من طرقه الّتي بعضها فى « صحيح مسلم » فقدأخرج فى صحيحه حديث زيد من طريق سعيد بن مسروق و أبي حيّان يحيى بن سعيد بن حيّان كلاهما ، واللّفظ للثّانى عن يزيد بن حيان عم ثانيهما ، عن زيد بن أرقم رضى الله عنه، قال : قام فينا رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خطيباً بماء يُدعى خمّاً بين مكّة والمدينة .فحمدالله وأثنى عليه و وعظ وذكّر ثمّ قال : أمّا بعد ،أيّهاالنّاس ! فإنّما أنابشر يوشك أن يأتى رسول ربّي فأُجيب ، وإنّى تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّور ، فخذُوا بكتاب الله واستمسكوا. فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه ، ثم قال : وأهلبيتى، اُذكّركم الله فى أهلبيتى ، ثلثاً ، فقيل لزيد : مَن أهلبيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ قال : نساؤه من أهل بيته ولكن أهلبيته من حرم الصّدقة بعده. قيل : ومن هم ؟ قال : آل علىّ وآل عقيل وآل جعفر و آل عبّاس ، رضى الله عنهم . قيل : كلّ هؤلاءِ حرم الصدقة ؟ قال : نعم ! وفى لفظ : قيل لزيد رضى الله عنه : مَن أهل بيته ؟ نساؤه ؟ فقال : لا، أيم الله ! إنّ المرأة تكونُ مع الرّجل العصر من الدّهر ثمّ يطلّقها فترجع إلى أبيها . وفى رواية غيره : إلى أبيها و اُمّها . أهلبيته أصله وعصبته الّذين حرموا لصّدقة بعده . أخرجه مسلم أيضاً وكذا النسائيّ باللّفظ الاوّل وأحمد والدّارميّ فى مسنديهما وابن خزيمة في صحيحه وآخرون كلّهم، من حديث أبى حيّان التّيمى يحيى بن سعيد بن حيان عن يزيد بن حيّان] .

و **كمال جلالت مرتبت** و نهايت عظمت منزلت نسايي عمدة الكبار بر ناظر إفادت أخبار سنّيّه مخفى ومحتجب نيست، سابقاً بحمدالله المنعام در مجلّد حديث طير نبذى ازجلائل مآثر وعقائل مفاخر او از كتاب « وفيات الأعيان » ابن خلّكان « وتهذيب الكمال » مزّى و «أسماء رجال » ولىّ الدين خطيب و« تتمة المختصر»ابن الوردى و « وافى بالوفيات » خليل صفدى و « عبر» ذهبى و « مرآة الجنان » يافعى و« طبقات شافعيّه » أسنوى و « طبقات شافعيه » سبكى « وتهذيب التّهذيب » ابن حجر عسقلانى و« فيض القدير » عبدالرؤوف مناوي و « رجال مشكوة » شيخ عبدالحق و « تراجم الحفّاظ » ميرزا محمّد بن معتمد خان بدخشى و «شرح مواهب لدنّيّه » زرقانى

مالکی ؛ دریافتی .

فهذا النسائی امامهم المعروف المشهور ، و حافظهم الّذی هو بطرف الخصائص موصوف مذکور ، قد روی هـذا الحدیث المأثور ، بالسّند العالی إلی النبیّ المحبور ، صلّی الله علیه وآله ماوصف الصّباح بالجشور ، والشّمس بالنّور ، فلایحید عن إذعانه إلاّ تائه مغرور ، ولایمیل عن إیقانه إلاّ حائر مثبور ، والله العاصم عن أسواء والشّرور ، وهوالواقی عن زیغ کل خدیع غرور .

﴿ ۵۳ - أما روایت ابویعلی أحمد بن علی بن المثنی بن یحیی التمیمی ﴾

حدیث ثقلین را ، پس علاّمهٔ سیوطی در « إحیاء المیت » گفته : [الحدیث الثّامن - أخرج أحمد وأبویعلی عن أبی سعید الخدري أنّ رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم قال : إنّي أوشك أن اُدعی فاُجیب و إنّي تارك فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی أهلبیتي وإنّ اللّطیف الخبیر أخبرنی أنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما] .

و **علامهٔ سخاوی** در « إستجلاب ارتقاء الغرف » در ذکر طرق اینحدیث شریف گفته : [وحدیث أبی سعید عند أحمد في مسنده من حدیث الأعمش ، و کذا من حدیث إبي إسرائیل الملائی إسماعیل بن خلیفة وعبد الملك بن أبی سلیمان ، و رواه الطبراني في الأوسط من حدیث کثیر النّواء ، أربعتهم عن عطیّة ، و رواه أبویعلی و آخرون] .

وسمهودی در « جواهر العقدین » بعد نقل حدیث ثقلین ازلفظ ترمذی گفته : [وأخرج أحمد معناه في مسنده عن أبی سعید الخدري ، ولفظه : إنّ رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم قال : إنّی أوشك أن اُدعی فاُجیب و إنّی تارك فیکم الثّقلین کتاب الله حبل ممدود من السّماء إلی الأرض و عترتی أهلبیتی فإن اللّطیف أخبرني أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا بم تخلفوني فیهما . و أخرجه أیضاً الطّبرانی في الأوسط وأبویعلی وغیرهما وسنده لابأس به] .

وأحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در « وسیلة المآل » گفته : [عن أبی

سعيد الخدري رضي الله عنه أنّه صلّى الله عليه و سلّم قال : إنّي أوشك أن أُدعى فأُجيب وإنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الارض وعترتي أهلبيتي، إنّ اللّطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا بما تخلفوني فيهما .أخرجه أحمد بن حنبل في مسنده والطّبراني في الأوسط وأبو يعلى وغيرهم ، وسنده لابأس به] .

ومرزا محمد بدخشاني در « مفتاح النّجا » گفته :[و أخرج أبو يعلى والطّبراني في الكبير عن أبي سعيد الخدري قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : أيّها النّاس ! إنّي تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا بعدي أمرين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والأرض وعترتي أهلبيتي فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

واز افادهٔ علامهٔ مناوي در « فيض القدير » و نقل مولوى حسن زمان معاصر در « قول مستحسن » نيز روايت كردن أبويعلى حديث ثقلين را واضح وآشكار خواهد شد، إنشاءالله تعالى .

و ابويعلى از أفاخم ثقات مقبولين وأعاظم أثبات معروفين حضرات أهل سنّت ميباشد ، بشطرى از أحوال جلالت إشتمال او بنابر إفادات ماهرين علم رجال از « كتاب الثّقات » أبوحاتم محمّد بن حبّان بستي و « تذكرة الحفّاظ » و « عبر » شمس الدّين ذهبي و « وافي بالوفيات » صلاح الدين صفدي و « مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعي و « طبقات الحفّاظ » جلال الدّين سيوطى و « فيض القدير » عبدالرّؤوف ابن تاج العارفين مناوي و « شرح مواهب لدنيّه » محمّد بن عبد الباقي الزّرقاني و « مقاليد الأسانيد » أبومهدى عيسى بن محمّد الثّعالبي و « بستان المحدّثين » خود مخاطب « وإتحاف النّبلاء » مولوى صديق حسن خان معاصر ؛ وارسيدى ، فليكن منك على ذكر .

وغير خفي على أصحاب إمعان النّظر ، وأرباب إنعام البصر، أنّ في رواية هذا المحدّث العليّ الخطر ، لذاك الخبر المنقد المنتقد المختبر ، و هذا الحديث

الجليل الوقع العظيم الأثر ، وأوضح برهان لمن أيّد الحقّ وانتصر ، وأعلى حجّة لمن تأمّل وافتكر ، وأوفى مقنع لمَن تفكّر واعتبر ، وأعظم قارع ومزدجر ، لجماح الجاحد المملو بالأشر ، وأبين عظة ومعتبر ، للحائد العائد المبتلى بالبطر .

﴿ ٥٣ - اما روايت ابوجعفر محمد بن جرير الطبرى ﴾

حديث ثقلين را ، پس ملاّعلى متّقى در « كنز العمّال » گفته : [فضائل علي رضي‌الله‌عنه ـ مسند زيد بن أرقم ، عن أبي الطّفيل عامر بن واثلة (عن زيد بن أرقم . ظ) ؛ قال : لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من حجّة الوداع فنزل غدير خمّ أمر بدوحات فقممن ثمّ قام فقال : كان (كأنّي . ظ) قد دعيت فأجبت (و . ظ) إنّي قد تركت فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض . ثمّ قال : الله مولاي وأنا وليّ كلّ مؤمن . ثم أخذ بيد علي فقال : مَن كنت وليّه فعليّ وليّه ، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه . فقلت لزيد : أنت سمعته من رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ؟ فقال : ماكان في الدّوحات أحد إلاّ فد رآه بعينه وسمعه بأذنه . ابن جرير أيضاً عن عطيّة العوفي ، عن أبي سعيد الخدري ، مثل ذلك ابن جرير] .

و نيز در كنز العمال گفته : [عن زيد بن أرقم ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : أنشدكم الله في أهل بيتي ؛ مرّتين . ابن جرير أيضاً ، عن يزيد بن حيّان ، عن زيد بن أرقم ، قال : قام فينا رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خطيباً بماء يُدعى خمّاً بين مكّة والمدينة ، فحمدالله وأثنى عليه ووعظ وذكّر ، ثمّ قال : أمّا بعد : أيّها النّاس ! إنّي أنتظر أن يأتيني رسول الله ربّي فأجيب وأنا تارك فيكم الثّقلين أحدهما كتاب الله فيه الهدى والصّدق فاستمسكوا بكتاب الله وخذوبه ، فرغّب في كتاب الله وحثّ عليه ثمّ قال : وأهل بيتي ، أذكّركم الله في أهل بيتي ثلاث مرّات . فقيل لزيد : ومَن أهلبيته ؟ أليس نساؤه من أهلبيته ؟ فقال زيد : إن نساؤه من أهل بيته ولكن أهل بيته من حرم الصّدقة بعده قيل . ومن هم ؟ قال : هم آل العباس ، وقال :

آل جعفر وآل عقيل . قال (قيل . ظ) : أكلّ هؤلاء يحرم الصّدقة ؟ قال : نعم!. أبن جرير أيضاً،عن يزيد بن حيّان، عن زيد بن أرقم ، قال : قام فينا رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بواد بين مكّة والمدينة يُدعى خمّاً،خطيباًفقال : إنّما أنا بشر يوشك أن اُدعىٰ فاُجيب،ألا! وإنّي تارك فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله جلّ وعزّ، مَن اتّبعه كان على الهدىٰ ومن تركه كان على الضّلالة وأهل بيتي اُذكركم الله في أهل بيتي ثلاث مرات] .

و ابن جرير طبرى اينحديث شريف را علاوه برزيد بن أرقم وأبو سعيد خُدرى ازجناب أمير المؤمنين عليه السلام نيزروايت كرده ،كما سبق آنفاً من «كنز العمّال» للمتّقي ، وسيأتي بعد ذلك أيضاإنشاءالله تعالى .

و محاسن زاهره ومحامد باهرهٔ ابن جرير بالاتر ازآنست كه ازأقوال أئمّهٔ تاريخ ورجال ؛ إستيعاب آن توان كرد ، سابقاً درمجلّد حديث ولايت،شطرى ازآن ازكتاب « معجم الأُدباء » ياقوت حموي و« مختارمختصرتاريخ بغداد » ازابن جزلهٔ بغدادي وكتاب « الأنساب » عبدالكريم بن محمّد السّمعانى و« تهذيب الاسماء » محيى الدين يحيى بن شرف النّووي و «منهاج » ابن تيميهٔ حرّانى و «تذكرة الحفّاظ » و« عبرفي خبرمن غبر» شمس الدّين ذهبى و« مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعى و« طبقات شافعيه » عبدالوهّاب بن على السّبكى و «روض المناظر» أبوالوليد محمّد بن محمّد بن شحنه حلبى و« طبقات الشّافعيهٔ » تقى الدّين أبي بكر الأسدى و« تتمّةالمختصر» عمربن مظفّر المعروف بابن الوردى و «طبقات الحفّاظ » وكتاب « التّنبيه » و « منتهى العقول » جلال الدّين عبدالرّحمن بن أبى بكرالسيوطى و «طبقات المفسّرين» محمّد بن على بن أحمد داودى تلميذ سيوطى و« فيض القدير»عبدالرّؤوف بن تاج العارفين المناوى و«شرح مواهب لدنيّه » محمّد بن عبدالباقي زرقانى و«نسيم الرّياض » شهاب الدين خفاجي وكتاب « الإعلام بأعلام بلدالله الحرام » شيخ قطب الدّين مكى و«جنّة في أسوة الحسنة بالسّنة » تأليف مولوى صديق حسن خان معاصرمنقول شده .

فهذا جهبذهم النحرير ، ومجتهدهم الكبير،وحبرهم الفاقد للمثيل والنّظير،

وبحرهم المتراكم المتقاذف الغزير، المعروف المقبول الشهير بأبي جعفر محمد بن جرير، قدروى هذاالحديث الأثيل الأثير، بطرق عديدة ذات تنوير، وأسانيد سديدة تروق الناظر البصير، فلم يرض في إثباته و تشييده بالتفجيع والتفريط والتقصير، بل قام بتوكيده و توطيده وتسديده بالتعديد والتوفير والتكثير، فالعجب كل العجب من الجاحد الحائد الغرير، المتحامل المتجاهل المتعامي كالضرير، كيف عرض نفسه لآلام التعنيف و التعيير، و أوجع التنديد و التشوير، المستهدف لأفظع التهوين والتحقير، وأشنع التوهين والتصغير، فلم يزد له التسويل والتزوير، غير تتبيب وتخسير.

﴿ ٥٤ ـ أما روايت أبو بشر محمد بن أحمد الانصارى الدولابى ﴾

حديث ثقلين را، پس در كتاب «الذرية الطاهره» كه مصطفى بن عبدالله القسطنطيني در «كشف الظنون» ذكر آن درباب الذال باين نهج نموده : [«الذرية الطاهرة» للدولابي أبي بشر محمد بن أحمد الحافظ المشهور المتوفى سنة ٣١٠ عشرة وثلثمائة من أجزاء الحديث ذكره في «فصول (الفصول . ظ) المهمة»].

ونيز در «كشف الظنون» در بـاب الكاف ذكر آن باينعنوان نموده : [كتاب «الذرية الطاهرة» للدولابي، الحافظ محمد بن أحمد الانصارى المتوفى سنة ....] إخراج اينحديث شريف نموده، چنانچه علامه سخاوى در «إستجلاب إرتقاء الغرف» درذكر طرق اينحديث گفته : [وأما حديث علي فهوعند إسحاق بن راهويه في مسنده من طريق كثير بن زيد عن محمد بن عمر بن علي بن أبيطالب، عن أبيه، عن جده علي رضى الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهلبيتي. وكذا رواه الدولابي في «الذرية الطاهرة»].

ونور الدين سمهودى در «جواهر العقدين» گفته : [عن علي رضى الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله سببه طرفه بيده وسببه بأيديكم وأهل بيتي، أخرجه إسحاق بن راهويه

في مسنده من طريق كثير بن زيد، عن محمّد بن عمر بن عليّ بن أبيطالب، عن أبيه، عن جدّه عليّ به، و هوسند جيّد، وكذارواه الدّولابى فى «الذّرّية الطاهرة»].

و احمد بن فضل بن محمد باكثير در «وسيلة المآل» گفته: [وعن سيّدنا عليّ بن أبيطالب رضي‌الله عنه وكرّم وجهه أنّ النبيّ صلّى‌الله عليه وسلّم قال: قد تركت فيكم ماإن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله سببه بيده وسببه بأيديكم و أهلبيتي. أخرجه إسحق بن راهويه في مسنده من طريق كثير بن زيد، عن محمّد بن عمربن عليّ بن أبيطالب، عن أبيه، عن جدّه رضي‌الله عنهم. وكذا رواه الدّولابيّ في «العترة الطّاهرة»].

ومحمود بن محمد شيخاني قادرى در «صراط سوي» گفته: [وعن عليّ رضى الله عنه أنّ النّبيّ صلى الله عليه و سلّم قال: قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهلبيتي، رواه الدّولابى في «الذّرّية الطّاهرة»]

وأبوبشر دولابى از نبهاى علماى علم أحاديث وأخبار و كبراى عظماء ماهرين فنّ تاريخ وآثارنزد سنّيّه بوده.

أبوسعد عبدالكريم بن محمد سمعاني در نسبت دولابى بترجمة او گفته: [سمع محمّد بن بشّار بندار البصري وأحمد بن أبي شريح الرّازى وأبا اُسامة عبدالله ابن محمّد بن أبى اُسامة الحلبي وأحمد بن عبدالجبّار العطاردى وأباالأشعث أحمد بن المقدام العجلي ويونس بن عبد الأعلى الصّدفيّ ومحمّد بن عبدالله بن يزيد المقرى و محمّد بن أبي حميد الرازى وأبابكر أحمد عبدالله بن عبدالرّحيم البرقي وإبراهيم بن سعيدالجوهرى وإبراهيم بن يعقوب الجوزجانى وعثمان بن عبدالله بن خرزاد وأباجعفر أحمد بن يحيى الأودني وأبا جعفر محمّد بن عوف بن سفيان الطائي وإبراهيم يعقوب البصريّ نزيل مصر وجماعة كثيرة سواهم من أهل العراقين والحجاز والشام وديار مصر، روى عنه أبوبكر محمّدبن إبراهيم المقرى وأبوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب الطّبراني وأبومحمّدالحسن بن رشيق العسكرى وأبوحاتم محمّد بن حبّان التّيمى البستي

وأبوأحمد عبدالله بن عدي الجرجاني وغيرهم] .

وابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبوبشر محمد بن أحمد بن حماد ابن سعد الأنصاري بالولاء الورّاق الرّازي الدّولابي ، كان عالماً بالحديث والأخبار والتّواريخ ، سمع الأحاديث بالشّام والعراق (بالعراق والشّام . ن) وروى عن محمد ابن بشّار وأحمد بن عبدالجبّار العطاردي وخلق كثير، وروى عنه الطبراني وأبوحاتم ابن حبّان البستي ، وله تصانيف مفيدة في التّاريخ ومواليد العلماء ووفياتهم ، واعتمد عليه أرباب هذا الفنّ في النقل وأخبروا عنه في كتبهم ومصنّفاتهم المشهورة ، وبالجملة فقد كان من الاعلام في هذا الشأن ممّن يرجع إليه وكان حسن التأليف (التّصنيف . ن) وتوفي سنة عشرين وثلثمائة بالعرج ، رحمه الله تعالى . وروي عنه أنّه كان ينشد لعروة بن حزام العذري :

إذا رام قلبي هجرها حال دونه　　شفيعان من قلبي لها جدلان

إذا قال لا! قالا بلى! ثمّ أصبحوا　　جميعاً على الرأي الّذي يريان

والدّولابي ـ بضمّ الدّال المهملة وفتحها . قال السّمعاني : والفتح أصحّ وسكون الواو وبعد اللاّم ألف باء موحّدة هذه النّسبة إلى الدّولاب وهي قرية من أعمال الرّي ، وبالأهواز قرية يقال لها « الدّولاب » وبها كانت الوقعة المشهورة للأزارقة وبشرقيّ بغداد موضع آخر يقال له « الدّولاب » و« دولاب الجار» أيضاً موضع آخر . والدّولاب الّذي يُدار ويُستعمل ؛ بضمّ الدّال المهملة وفتحها والعرج ـ بفتح العين المهملة وسكون الرّاء وبعدها جيم ، وهي عقبة بين مكّة والمدينة على جادّة الحاجّ ، والعرج أيضاً قرية جامعة من نواحي الطّائف إليها ينسب العرجي الشّاعر وهو عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان ، ولا أعلم هل توفّي الدّولابيّ في العرج الأولى أم الثّانية ؟ وباليمن بلد آخر يقال له سوق العرج] إنتهى .

فهذا الدولابي حبرهم الجليل المستند ، وحافظهم الكبير المعتمد ، قد نصر الصّدق الصريح وأمدّ ، وأقام أزر الحقّ النّصيح وشدّ ، حيث روى هذا الحديث السّديد الأسدّ ، وأثبت ذاك الخبر الوكيد الاكدّ ، فنهج إلى مهيع الصّواب سبيلا واضحاً

الجدد ، ولحب إلسى مغفى الرّشاد لقماً مسقبين السّدد ، فلا ينكل عنه إثر هذا إلاّ من آثر الغىّ وهاجر الرّشد ، ولا يصدّ عنه غبّ ذلك إلاّ من ألف الضّلال ليبقى فيه طول الأمد .

﴿ ٥٥ - أما روايت محمد بن اسحاق بن خزيمة النيسابورى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در « صحيح » خود إخراج آن نموده ، چنانچه سخاوي در « إستجلاب إرتقاء الغرف » كما سمعت آنفاً بعد نقل حديث ثقلين از « صحيح مسلم » بيك لفظ گفته : [وفي لفظ : قيل لزيد رضي الله عنه : مَن أهلبيته ؟ نساؤه ؟ فقال : لا ! أيم الله ، إنّ المرأة تكون مع الرّجل العصر من الدّهر ثمّ يطلّقها فترجع إلى أمّها ، وفي رواية غيره : إلى أبيها وأمّها . أهل بيته أصله وعصبته الّذين حرموا الصدقة بعده . أخرجه مسلم أيضاً وكذا النسأى باللّفظ الأوّل وأحمد والدّارمي في مسنديهما وابن خزيمة في صحيحه وآخرون كلّهم من حديث أبي حيّان التّيمي يحيى بن سعيد بن حيّان عن يزيد بن حيّان] .

و **فضائل عظيمه** ومحامد فخيمه ومحاسن مبهره ومآثر مزهرهٔ ابن خزيمه بنا بر إفادات اين حضرات ؛ فوق آنست كه از كتب رجاليّهٔ قوم إستيعاب آن توان كرد ، لهذا بنا بر اُنموذج بعضى از عبارات درينجا مذكور ميشود .

شمس الدين ذهبي در « تذكرة الحفاظ » گفته : [ابن خزيمة الحافظ الكبير إمام الائمة شيخ الإسلام أبو بكر محمّد بن إسحاق بن خزيمة بن المغيرة بن صالح بن بكر السّلمي النيسابوري ، ولد سنة ثلاث وعشرين ومائتين ، وعنى بهذا الشّأن في الحداثة وسمع من إسحاق بن راهويه ومحمّد بن حميد ولم يحدّث عنهما لصغره ونقص إتقانه إذ ذاك ، وسمع محمود بن غيلان وعتبة بن عبد الله اليحمدى المروزى ومحمّد بن أبان المستملي وإسحاق بن موسى الخطمي وعليّ بن حجر وأحمد بن منيع وأبا قدامة السّرخسي وبشر بن معاذ وأبا كريب وعبد الجبّار بن العلاء وطبقتهم ؛ فأكثر وجوّد وصنّف واشتهر اسمه وانتهت إليه الإمامة والحفظ في عصره بخراسان حدّث عنه الشّيخان خارج صحيحهما ؛ ومحمّد بن عبد الله بن عبد الحكم أحد شيوخه وأحمد بن المبارك المستملي وإبراهيم بن أبيطالب وأبو عليّ

النّيسابوري وإسحاق بن سعيد النّسوي وأبوعمرو بن حمدان وأبوحامد أحمد بن محمّد ابن بالويه وأبوبكر أحمد بن مهران المقري ومحمّد بن أحمد بن بصير وحفيده محمّد بن الفضل ابن محمّد وخلق لايحصون. قال أبوعثمان الحيري: حدّثنا ابن خزيمة قال: كنت إذا أردت أن اُصنّف الشّيء دخلت في الصّلوة مستخيراً حتّى يقع لي فيها ثمّ ابتدي، ثم قال: أبوعثمان الزّاهد: إنّ الله ليدفع البلاء عن أهل نيسابور بابن خزيمة. وقال أبوبكر محمّد ابن جعفر: سمعتُ ابن خزيمة وسئل: من أين أوتيتَ هذا العلم؟ فقال: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: ماء زمزم لما شرب له. وإنّي لما شربت ماء زمزم سألت الله علماً نافعاً. قال أبوبكر بن بالويه: سمعت ابن خزيمة يقول؛ وقيل له: لو حلقت شعرك في الحمّام؟ فقال: لم يثبت عندي أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم دخل حمّاماً قطّ ولا حلق شعره! إنّما تأخذ شعري جارية لي بالمقراض.

قال محمّد بن الفضل (ظ): كان جدّي لايدّخر شيئاً جهده بل ينفقد على أهل العلم ولايعرف الشّحّ ولايميّز بين العشرة والعشرين. أبوبكر بن سهل الطّوسي: سمعتُ ابن خزيمة يقول: حضرتُ مجلس المزني فسُئل عن شبه العمد، فقال السّائل: إنّ الله وصف في كتابه القتل صنفين: عمداً وخطأ فلم قلتم إنّه على ثلثة أقسام أو يحتجّ بعلي بن زيد بن جدعان؟ فسكت المزني، فقلتُ لمناظره. قد روى هذا الحديث أيضاً أيّوب وخالد الحذّاء، فقال لي: فمن عقبة بن أوس؟ قلت: شيخ بصريّ قد روى عنه ابن سيرين مع جلالته. فقال المزني: أنت تناظر أو هذا؟ قال: إذا جاء الحديث فهو يناظر لأنّه أعلم به منّي ثمّ أتكلّم أنا. محمّد بن الفضل: سمعت جدّي يقول: إستأذنت أبي في الخروج إلى قتيبة، فقال: إقرأ القرآن أوّلاً حتى آذَن لك، فاستظهرتُ القرآن فقال لي: امكث حتّى تصلّي بالختمة، ففعلت فلمّا عيّدنا أذن لي فخرجت إلى مرو وسمعت بمرو الرّوذ من محمّد بن هشام؛ يعني صاحب هشيم، فنعي إلينا قيبة. قال أبوعلي النّيسابوري: لم أر مثل ابن خزيمة. وقال أبوأحمد حسنك: سمعتُ إمام الائمة أبابكر يحكي عن علي بن خشرم عن ابن راهويه أنّه قال: أحفظ سبعين ألف حديث. فقلت لأبي بكر: فكم يحفظ الشّيخ؟ فضربني على رأسي وقال: ما أكثر فضولك! ثمّ قال: يا بنيّ ما كتبت سواداً في بياض إلّا وأنا أعرفه،

وقال أبوعلي النيسابوري كان ابن خزيمة يحفظ الفقهيات من حديثه كما يحفظ القاري السورة.
قلت: هذا الإمام كان فريد عصره فأخبرني الحسن بن علي، أنا: ابن اللّتي، أنا: أبوالوقت، أنا: أبوإسماعيل الأنصاري، أنا: عبدالرّحمن بن محمّد بن محمّد بن صالح، أنا: أبي، أنا: أبوحاتم بن حبّان التميمي، قال: مارأيت على وجه الأرض مَن يحسن صناعة السّنن ويحفظ ألفاظها الصّحاح وزياداتها حتّى كأن السّنن بين عينيه إلاّ محمّد بن إسحاق بن خزيمة فقط. الحاكم في تاريخه: أنا: محمّد بن أحمد بن واصل ببيكند، حدّثني أبي، نا: محمّد بن إسمعيل، نا: أحمد بن سنان، حدّثني مهدي والد عبدالرّحمان بن مهدي، قال: كان عبدالرّحمان يكون عنده سفيان عشرة أيّام و أكثر لايجيء إلينا فإذا جاءنا ساعة جاء رسول سفيان فيذهب و يتركنا. قال الحاكم: و محمّد هو ابن اسحاق بن خزيمة بلاشكّ فقد حدّثني أبو أحمد الدّارمي، نا: ابن خزيمة. نا: ابن سنان بالحكاية، وقرأت بخطّ مسلم بن الحجّاج: حدّثني محمّد بن إسحاق صاحبنا، نا: زكريّا بن يحيى نا: عبدالله بن يوسف بحديث في الاستسقاء وكتب إلى أحمد بن عبدالرّحمان بن القسم من الفسطاط يذكر أنّ محمّد بن الرّبيع الجيري حدّثهم أنّ محمّد بن عبدالله بن عبدالحكم قال: حدّثني محمّد بن إسحاق بن خزيمة، حدّثنا موسى بن خاقان، نا: إسحاق الأزرق، عن سفيان، عن الأعمش، عن مسلم البطين، عن سعيد، عن ابن عبّاس، قال: لمّا أخرجوا نبيهم قال أبوبكر: علمت أنّه سيكون قتال. قال أبوبكر القفّال: كتب أبو محمّد بن صاعد إلى ابن خزيمة يستجيزه كتاب الجهاد فأجازله. قال الحاكم: حدّثني أبو بكر محمّد بن حمدون و جماعة إلاّ أنّ أبابكر أعرفهم بالواقعة، قال: لمّا بلغ ابن خزيمة من السّنّ والرّياسة والتفرّد مابلغ كان له أصحاب صاروا أنجم الدّنيا مثل أبي علي الثّقفي وأبي بكر بن أسحاق الضّبعي خليفة ابن خزيمة في الفتوى وأحسن الجماعة تصنيفا وسياسة في مجالس السّلاطين وأبي بكر بن أبي عثمان وهو آدبهم وأكثرهم جمعاً للعلوم وأبي محمّد يحيى بن منصور وكان من أكابر البيوتات و أعرفهم بمذهب ابن خزيمة وأصلحهم للقضاء فلمّا ورد منصور الطّوسي كان يختلف إلى ابن خزيمة للسّماع وهو معتزلي وعاين ماعاين من الأربعة الّذين سمّيناهم حسدهم واجتمع مع أبي عبدالرّحمن الواعظ، فقال: هذا إمام

« فائدة »
لما توفي الحاكم ابو سعيد أظهر ابن خزيمة النيسابوري وجماعة من أصحابه الشماتة بوفاته جهلا منهم وسئلوه عمل ضيافة فعملها

لا يشرع الكلام وينهى عنه وقد تبع له أصحاب يخالفونه وهو لا يدري فإنّهم على مذهب الكلاميّة فاستحكم طمعها في إيقاع الوحشة بينهم ، قال الحاكم : سمعت أبابكر أحمد بن إسحاق يقول : كان من قضاء الله أنّ الحاكم أباسعيد لمّا توفي أظهر ابن خزيمة الشّماته بوفاته هو وجماعة من أصحابه جهلاً منهم فسئلوه أن يعمل ضيافة وكانت لابن خزيمة بساتين نزهة فأكرهت أنا من بين الجماعة على الخروج في الجملة إليها، قال: و حدّثني أبو أحمد الحسين بن علي أن الضّيافة كانت في جمادى الأولى سنة تسع وكانت لم يعهد عملها من ابن خزيمة ، فأحضر جملة من الأغنام والحملان وأعدال السّكر والفرش والآلات والطّبّاخين ثمّ تقدّم إلى جماعة من المحدّثين من الشّبان والشّيوخ : فاجتمعوا بحورود وركبوا منها و تقدّمهم أبوبكر بن خزيمة يخرق الأسواق سوقاً سوقاً يسألهم أن يجيبوه و يقول : سألت من يرجع إلى الفتوّة والمحبّة أن يلزم جماعتنا اليوم فكانوا يجيئون فوجاً فوجاً حتّى لم يبق كبير أحد في البلد والطّبّاخون يطبخون و جماعة من الخبّازين يخبزون حتّى حمل جميع ماوجدوا أيضاً في البلد من الخبز والشّواء على البغال والجمال والحمير ، والإمام قائم يجري أمر الضّيافة على أحسن مايكون حتى شهد من حضر أنّه لم يشهد مثلها .

فحدّثني أبوبكر أحمد بن يحيى المتكلّم قال :لمّا انصرفنا من الضّيافة اجتمعنا ليلة عند بعض أهل العلم و جرى ذكر كلام الله: أقديم لم يزل أو يثبت عند أخباره تعالى أنّه يتكلّم به ؟ فوقع بيننا في ذلك خوض ، قال جماعة منّا : إنّ كلام الباري قديم لم يزل ، وقال جماعة : كلامه قديم غير أنّه لم يثبت إلاّ باخباره وبكلامه، فبكرت إلى أبي علي الثّقفي وأخبرته بما جرى فقال: من أنكر أنّه لم يزل فقد اعتقد أنّه محدث و انتشرت هذه المسئلة في البلد و ذهب منصور الطّوسي إلى ابن خزيمة و أخبروه بذلك حتّى قال منصور : ألم أقل للشّيخ أنّ هؤلاء يعتقدون مذهب الكلاميّة وهذا مذهبهم ؟ ! فجمع ابن خزيمة أصحابه وقال : ألم أنهكم من الخوض في الكلام ؟ ! ولم

يزد هم على ذلك اليوم . وحدّثني عبدالله بن إسحاق الأنماطي المتكلّم ، قال: لم يزل الطوسيُّ بأبي بكر حتّى جرّأه على أصحابه، وكان أبوبكر بن إسحاق وأبوبكر بن أبي عثمان يردان على أبي بكر ما يمليه ويحضران مجلس أبي علي الثّقفي فيقرءون ذلك على الملاء حتّى الوحشة . سمعت أباسعيد عبدالرّحمن بن أحمد المقرى، سمعت ابن خزيمه يقول: إنّ القرآن كلام الله ووحيه وتنزيله غير مخلوق ومَن قال: شيء منه مخلوق، أو يقول: إنّ الله لايتكلّم بعد ماتكلّم به في الأزل ، أو يقول: إنّ أفعاله تعالى مخلوقه ، أو يقول: إنّ القرآن محدث ؛ فهو جهميّ ! ومن نظر في كتبي بان له أنّ الكلاميّة لعنهم الله كذبة فيما يحكون عنّي .

إلى أن قال : وقد صحّ عندي أنّ الثّقفيّ والضبعيُّ و يحيي بن منصور كذبة قد كذبوا عليّ في حيوتي فحرّم على مقتبس أن يقبل منهم شيئاً يحكونه عنّي ،وابن أبي عثمان أكذبهم عندي وأقولهم عليّ مالم أقله . سمعت

« فائدة »
لعن ابن خزيمة على الكلامية

محمّد بن أحمد بن بالويه ، سمعت ابن خزيمة يقول : زعم بعض هؤلاء الجهلة أنّ الله لايكرّر الكلام فلايفهمون كلام الله ، إنّ الله قد أخبر في مواضع أنّه خلق آدم، و كرّر ذكر موسى وحمد نفسه في مواضع و كرّر « فبأي آلاء ربّكما تكذّبان » ولَمْ أتوهّم مسلماً يتوهّم أنّ الله لايتكلّم بشيء مرّتين، فسمعت الضبعي يقول: لمّا اغتنموا السّعي في فساد الحال انتدب أبوعمرو الحيرى للتوسّط وقرّر لأبي بكر اعترافاً له بالتّقدّم وبيّن له غرض المخالفين إلى أن وافقه على أن يجتمع عنده، فدخلت أنا وابن أبي عثمان و أبوعلي الثّقفيّ فقال له أبوعلي : ما الّذي أنكرت من مذاهبنا أيّها الأستاذ حتّى نرجع عنه؟ قال: ميلكم إلى الكلاميّة، فقد كان أحمد بن حنبل من أشدّ النّاس على عبدالله بن سعيد وعلى أصحابه كالحارث و غيره حتى طال الخطاب بينه و بين أبي علي في هذا ، فقلت : قد جمعت أنا أصول مذاهبنا في طبق و أخرجته ، وأخذه منّي و تأمّله ونظر فيه ، فقال : لست أرى هيهنا شيئاً إلاّ أقول به . فسألته أن يكتب عليه بخطّه أنّ ذلك مذهبه ، فكتب، فقلت لأبي عمرو الحيرى: إحتفظ بهذا الخطّ حتّى ينقطع الكلام ولايتّهم واحد منّا بالزّيادة

فيه . ثمّ تفرقنا فما كان بأسرع من أن قصده فلان وفلان وقالا: إنك لم تتأمّل ما كتب في ذلك الخطّ وقد غدروا بك وغيّروا صورة الحال ! فقبل منهم فبعث إلى الحيري لاسترجاع خطّه منه ، فامتنع عليه ثم بعد ، موت أبي بكر ردّه الحيري إليّ وقد أوصيت أن يدفن معي فأُحاجّه بين يدي الله وهو : « القرآن كلام الله وصفة من صفات ذاته، ليس شيء من كلامه مخلوق (بمخلوق . ظ) ولا محدث ، فمن زعم : شيء منه مخلوق او محدث ، أو زعم أنّ الكلام من صفة الفعل ، فهو جهمي ضالّ مبتدع » .

وأقول : إنّ الله لم يزل متكلّما والكلام له صفة ذات ومَن زعم أنّ الله لا يتكلّم إلاّ مرّة ولا يتكلّم إلاّ ما تكلّم به ثمّ انقضى كلامه ؛ كفر بالله ، وأنّه تعالى ينزل إلى سماء الدّنيا ، ومن زعم أنّ علمه ينزل أوامره؛ ضلّ، ويكلّم عباده بلا كيف ، الرّحمن على العرش استوى ، بلا كيف ، لا كما قالت الجهميّة أنّه استولى وأنّ الله يخاطب عباده عوداً وبدءً ثمّ ساق المعتقد .

قال الدّار قطني كان : ابن خزيمة إماماً ثبتاً معدوم النّظير، وحكى أبو بشير القطّان قال : رأى جار لابن خزيمة من أهل العلم كأنّ لوحا عليه صورة نبيّنا صلّى الله عليه وسلّم وابن خزيمة يصقله . فقال المعبّر: هذا رجل يحيي سنّة رسول الله صلّى الله عليه وسلّم . قال أبو العبّاس بن شريح ، وذكر له ابن خزيمة فقال: يستخرج النّكت من حديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بالمنقاش ! . أبو زكريا يحيى بن محمّد العنبري: سمعتُ ابن خزيمة يقول : ليس لأحد مع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قول إذا صحّ الخبر. الحاكم : سمعت محمّد بن صالح بن هاني ، سمعت ابن خزيمة يقول : مَن لم يقرّ بأن على الله عرشه قد استوى فوق سبع سمواته فهو كافر حلال الدّم وكان ماله فيئا! وقال أبو الوليد الفقيه: سمعت ابن خزيمة يقول: القرآن كلام الله ومن قال إنّه مخلوق فهو كافر يستتاب وإلاّ قتل ولا يدفن في مقابر المسلمين! وقال الحاكم في كتاب « علوم الحديث » : فضائل ابن خزيمة مجموعة عدي في أوراق كثيرة ، ومصنّفاته تزيد على مائة وأربعين كتاباً سوى المسائل والمسائل المصنّفة مائة جزء وله «فقه حديث بريرة» في ثلاثة أجزاء .

قال أحمد بن عبدالله المعدّل : سمعت عبدالله بن خالد الإصبهاني يقول : سُئل عبدالرّحمن ابن أبي حاتم عن ابن خزيمة فقال : ويحكم و هو يُسأل عنّا ولا نُسأل عنه ؟! هو إمام يُقتدى به .

وقال الفقيه أبوبكر محمّد بن علي الشّاشي : حضرت ابن خزيمة فقال له أبوبكر النّقّاش المقرى : بلغني أنّه لمّا وقع بين المزني وابن عبدالحكم ، قيل للمزني: إنّه يرد على الشّافعي ! فقال : لايمكنه إلّا بمحمد بن إسحاق النّيسابوري ، فقال أبوبكر: كذا كان . وعن أبي اسحاق إبراهيم بن محمّد المضارب، قال: رأيتُ ابن خزيمة في النّوم فقلت: جزاك الله عن الإسلام خيراً، فقال: كذا قال لي جبرئيل في السّماء .

قد استوعب الحاكم سيرة ابن خزيمة وأحواله و ساق انّه عمل دعوة عديمة النّظير في بستان خرج إليه يمرّ في أسواق نيسابور ويعزم على النّاس ويبادرون معه فرحين مسرورين حاملين ماأمكنهم من الشّواء والحلواء والطّيبات حتّى لم يتركوا في المدينه شيئاً من ذلك ، واجتمع عالم لايحصون، وهذه دعوة لم تتهيّأ مثلها إلّا لسلطان، وكان الإمام أبوعلي الثّقفيّ مع علمه وكماله قد خالف إمام الأئمّة ابن خزيمة في مسائل منها : مسئلة التّوفيق ، ومسئلة الإيمان والخذلان ، و مسئلة اللّفظ بالقرآن، فقال عليه الجمهور و أُلزم بالبيت أعني الثّقفيّ إلى أن مات وتمّت له محن، وكان الثّقفيّ كبير الشّأن ، ومازال العلماء يختلفون في المسائل الصّغار والكبار، والمعصوم من عصمه الله بالتجاء إلى الكتاب والسّنّة وسكوت عن الخوض في مالا يعنيه ، و الله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم . و قع لي بالاجازة عدّة أجزاء من عوالي ابن خزيمة ، و كانت و فاته في ثاني ذي القعدة سنة إحدى عشرة و ثلثمائة، و هوفي تسع وثمانين سنة] .

و نيز ذهبي در «عبر‌ـ‌في خبر من غبر» در وقائع سنة إحدى عشر وثلثمائة گفته: [محمّد بن إسحاق بن خزيمة، إمام الائمّة أبوبكر السّلمي النّيسابوريّ الحافظ ، صاحب التّصانيف ، روى عن عليّ بن جحد (حجر . ظ) وطبقته ، و رحل إلى الحجاز والشّام والعراق ومصر وتفقّه على المزني وغيره ، قال الحافظ أبوعلي النيسابوريّ :

لم أرمثل محمّد بن إسحاق ، وقال أبوزكريّا العنبري : سمعت ابن خزيمة يقول : ليس (لأحد . صح . ظ) مع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قول إذا صحّ الخبر عنه ، وقال أبوعلى الحافظ : كان ابن خزيمة يحفظ الفقهيّات من حديثه كما يحفظ القارى السّورة ، وقال ابن حبّان : لم يُرمثل ابن خزيمة في حفظ الإسناد والمتن ، وقال الدّارقطنى كان إماماً معدوم النّظير] .

و يافعى در « مرآة الجنان » در وقائع سنة إحدى عشر و ثلثمائة گفته : [وإمام الائمة محمّد بن إسحاق بن خزيمة النّيسابوري الحافظ كان صاحب التّصانيف ، رحل إلى الحجاز والشّام والعراق ومصر وتفقّه على المزنى وغيره ، قال أبوعلى الحافظ: كان ابن خزيمة يحفظ الفقهيّات من حديثه كما يحفظ القاري السّورة ، وقال ابن حبّان : لم أرمثل ابن خزيمة في حفظ الإسناد والمتن ، و قال الدّار قطنى : كان إماماً معدوم النّظير] .

و تاج الدين عبدالوهاب بن على السّبكي در « طبقات شافعيه » گفته : [محمّد ابن إسحاق بن خزيمة بن المغيرة بن صالح بن بكر ، إمام الأئمّة ، أبوبكر النّيسابوري السّلمي المجتهد المطلق البحر العجّاج والحبر الّذي لايجاري في الحجى ولا يناظر في الحجاج ، جمع أشتات العلوم و ارتفع مقداره فتقاصرت عنه طوالع النّجوم ، وأقام بمدينة نيسابور إمامها حيث الضّراغم مزدحمة ؛ وفردها الّذي رفع العلم بين الأفراد علامه والوفود تفد على ربعه لايتنحّيه منهم إلّا الأشقى والفتاوى تتحمّل منه برّاً و بحراً و تشق الأرض شقّاً ، وعلومه تسير فتهدي في كلّ سوداء مدلهمّة و تمضى علماً تأتمّ الهداة به ؛ وكيف لا وهو إمام الأئمّة .

كالبحر يقذف للقريب جواهرا كرماً و يبعث للغريب سحائبا

مولده في صفر سنة ثلاث وعشرين و مائتين ، سمع من خلق منهم إسحاق بن راهويه و محمّد بن حميد الرّازى ولم يحدّث عنهما لكونه سمع منهما في الصّغر و لكن حدّث عن محمود بن غيلان ومحمّد بن أبان المستملى و إسحق بن موسى الحطمي وعتبة بن عبدالله اليحمدى وعلى بن حجر وأبى قدامة السّرخسي و أحمد بن منيع و بشر بن معاذ

وأبي كريب وعبدالجبّار بن العلاء ويزيد بن عبدالأعلى و محمّد بن أسلم الزّاهد والزّعفراني ونصر بن علي الجهضمي و علي بن خشرم وغيرهم ، وكان سماعه بنيسابور في صغره وفي رحلته بالرّي و بغداد والبصرة والكوفة والشّام والجزيرة ومصر وواسط ، روى عنه خلق من الكبار منهم البخاري ومسلم خارج «الصّحيح» ومحمّد بن عبدالله بن عبدالحكم شيخه وأبو عمر و أحمد بن المبارك المستملي و إبراهيم بن أبي طالب وهو أكبر منه ويحيى ابن محمّد بن صاعد و أبو علي النّيسابوري وإسحق بن سعد النّسوي و أبو عمرو بن حمدان و أبو حامد أحمد بن محمّد بن بالويه و أبو بكر بن مهران المقري و محمّد بن أحمد بن علي ابن بصير المعدّل و حفيده محمّد بن الفضل بن محمّد بن إسحاق و خلائق . ومن الاخبار عن حاله قيل لابن خزيمة يوماً : من أين اُوتيت العلم ؟ فقال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : ماء زمزم لِما شُرب له ، و إنّي لمّا شربت ماء زمزم سألت الله علماً نافعاً . و قيل له يوما : لو قطعت لنفسك ثياباً تتجمّل بها ؟ فقال : ما أذكر نفسي قطّ ولي أكثر من قميصين ، قال أبو أحمد الدّارمي : وكان له قميص يلبسه و قميص عند الخياط فإذا نزع الّذي يلبسه ووهبه غدوا إلى الخيّاط وجاؤا بالقميص الآخر ، وقيل له يوماً : لو حلقت شعرك في الحمّام ؟ فقال لم يثبت عندي أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم دخل حمّاماً قطّ ولا حلق شعره ، إنّما تأخذ شعري جارية لي بالمقراض . وقال أبو أحمد الدّارمي : سمعت ابن خزيمة يقول : ما حللت سراويلي على حرام قطّ . وقال أبو بكر بن بالويه: سمعت ابن خزيمة يقول : كنت عند الاُمير إسماعيل بن أحمد فحدّث عن أبيه بحديث وَهَم في إسناده فرددته عليه ، فلمّا خرجت من عنده قال أبو ذر القاضي : قد كنّا نعرف أنّ هذا الحديث خطأ منذ عشرين سنة ولم يقدر واحد منّا أن يردّ عليه ! فقلت له: لا يحلّ لي أن أسمع حديثاً لرسول الله صلّى الله عليه وسلّم فيه خطاء أو تحريف فلا أردّه، قال الحاكم: سمعت أبا عمرو بن إسماعيل يقول: كنت في مجلس ابن خزيمة فاستمدّ نى مدّة فناولته بيساري إذ كانت يميني قد اسودّت من الكتابة فلم يأخذ القلم وأمسك وقال لي بعض أصحابه: لو ناولت الشّيخ بيمينك؟ فأخذت القلم بيميني فناولته فأخذه منّي ، وقال أبو أحمد الدّارمي : سمعت ابن خزيمة يحكي عن علي بن خشرم أنّه قال: أحفظ سبعين ألف حديث، قال أبو أحمد : فقلت

له : كم يحفظ الشيخ ؟ فضربني على رأسي وقال : ما أكثر فضولك ! ثمّ قال : يابنيّ ما كتبت سواداً في بياض إلاّ وأنا أعرفه. مات ابن خزيمة سنة إحدى عشرة وثلثمائة. وفي مرثيته قال بعض أهل العلم :

يا ابن إسحق قد مضيت حميدا فسقى قبرك السّحاب الهتون

ما تولّيت لا ، بل العلم ولّى ما دفنّاك ، بل هو المدفون !

ومن أراد الاحاطة بترجمته فعليه بها في «تاريخ نيسابور» للحاكم أبي عبدالله رحمه الله. ومن ثناء الأئمة عليه قال القفّال الشاشي : سمعت أبا بكر الصّيرفي يقول: سمعت ابن شريح يقول : ابن خزيمة يخرج النكت من حديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بالمنقاش وقال الرّبيع بن سليمان : استفدنا من ابن خزيمة أكثر ممّا استفاد منّا، وقال الحاكم: سمعت محمّد بن إسمعيل البكري يقول: سمعت ابن خزيمة يقول: حضرت مجلس المزني يوماً و سأله سائل من العراقيين عن شبه العمد ، فقال السّائل : إنّ الله عزّ وجلّ وصف القتل في كتابه صنفين عمداً و خطأ ، فلم قلتم انّه على ثلثة أصناف إذ زدتم شبه العمد ؟ و قال له أتحتجّ بعلي بن زيد بن جذعان ؟ فسكت المزني : فقلت لمناظره : قد روى هذا الخبر غير عليّ بن زيد فقال : ومن رواه غير عليّ ؟ قلت . أيّوب السّختياني و خالد الحذّاء . قال لي : فمن عقبة بن أوس ؟ قلت : عقبة بن أوس رجل من أهل البصرة قد رواه عنه أيضاً محمّد بن سيرين مع جلالته : فقال للمزني : أنت تناظر أو هذا ؟ فقال : إذا جاء الحديث فهو يناظر لأنّه أعلم بالحديث منّي ثمّ أتكلّم أنا ، انتهى.

قلت : الشّافعيّ رضي الله عنه لم يقتصر على رواية الحديث عن ابن جذعان ، بل رواه أيضاً عن عبدالوهّاب الثقفي ، عن خالد الحذّاء ، عن القاسم ، عن ربيعة ، عن عقبة بن أوس ، عن رجل من أصحاب النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم : فذكر الحديث ، و كذلك رواه هشيم وبشير بن المفضّل ويزيد بن زريع عن خالد الحذّاء، أخرجه النسأي من طريقهم إلاّ أنّ يزيد قال فيه : يعقوب بن أوس ويعقوب بن عقبة واحد، ثمّ حديث الشّافعي عن عليّ بن زيد أخرجه هكذا : سفيان بن عيينة ، عن علي بن زيد بن جذعان ، عن القاسم بن ربيعه ، عن عبيدالله بن هجر (عمر . ظ) رضي الله عنهما أنّ رسول الله صلّى الله

عليه وسلّم قال : ألا! إنّ في قتل العمد الخطاء بالسّوط أو العصا، مائة من الإبل مغلظة منها أربعون خلفة في بطونها أولادها ، وهكذا رواه النّسأى و ابن ماجة من حديث سفيان بن عيينة ، وأخرجه أبوداود من طريق عبدالوارث بن عبدالصّمد ، عن على بن زيد كذلك ورواه، عبدالرزّاق، عن معمر عن علىّ بن زيد ، عن القاسم. قال عبدالرّزّاق. كان مرّة يقول : القاسم بن محمّد ومرّة : ابن ربيعة ، ورواه حمّاد بن سلمة، عن علىّ بن زيد بن جدعان ، عن يعقوب السّدوسي ، عن عبدالله بن عمر به ، ولم يذكر القاسم بن ربيعة . هكذا ذكره ابن أبى حاتم في كتاب «العلل» من طريق يزيد بن هرون وأسد بن موسى عن حمّاد بن سلمة ، وذكره أيضاً هو والدّارقطني من طريق موسى بن إسمعيل عن حمّاد بن سلمة فقال فيه : عن عبدالله بن عمرو بن العامر (العاص . ظ) قال ابن أبي حاتم: قلت لأبي: مَن يعقوب السّدوسي ؟ قال : هو يعقوب بن أوس ، ويقال: عقبة بن أوس، وأمّا حديث أيّوب السختياني فأخرجه النّسأى وابن ماجة من طريق شعبة عنه ، عن القاسم ابن ربيعة القطاياني ، عن عبدالله بن عمرو بن العاص ، وأمّا حديث خالد الحذّاء فقد عرفناك طريق الشّافعي فيه والنّسأي ، و رواه أيضاً أبوداود والنّسأيّ وابن ماجة من طريق حمّاد بن زيد وأبوداود أيضاً من طريق وهيب بن خالد ، كلاهما عن خالد الحذّاء، عن القاسم بن ربيعة ، عن عقبة بن أوس ، عن عبدالله بن عمرو بن العاص . ورواه النّسأى أيضاً من حديث خالد ، عن القاسم بن ربيعة ، عن عقبة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم، فذكره مرسلاً أيضاً .

فالحاصل من الحديث الاختلاف في أنّه هل هو من مسند عبدالله بن عمر أو ابن عمرو؟ وذلك لايضرّ؛ لأنّ الصّحابة كلّهم عدول ولايبعد أن يكون الحديث عنهما جميعاً وإليه ميل الحافظ المنذري و أنّ ابن جدعان ممّن سمعه ، إلى غير ذلك ممّا رأيت و بسببه قضى ابن عبدالبرّ باضطراب الحديث وحكم بأنّ عقبة بن أوس مجهول، ولعلّ عرق العصبيّة للمالكيّة لحقه ! وإلّا فليس عقبة بمجهول بل معروف روى عنه ابن سيرين كما ذكر ابن خزيمة وروى عنه أيضاً القاسم بن ربيعة وهو (ظ) مشهور روى عنه جماعة وثّقه ابن المديني وأبوداود وغيرهما وكان من العلماء المذكورين الفقهاء ،

وغلط ابن جذعان في اسم أبيه مرّة أو مراراً لا يضرّ والإرسال لا ينافي الإسناد (الاسناد ظ) والعمل على أنّ الحديث مسند صحيح لا قادح فيه وله شاهد أخرجه البيهقي من طريق الوليد بن مسلم، عن ابن جريج، عن عمرو بن دينار، عن طاووس، عن ابن عبّاس أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال: وشبه العمد ومغلظة لا تقبل صاحبه وذلك أن ينزو الشيطان بين القبيلة فيكون بينهم رمياً بالحجارة في عميا في غير ضغينة ولا حمل سلاح. وهو من رواية أبي حازم الراوي عن عبدالرّحمن بن يحيى بن إسماعيل بن عبيدالله المخزومي، وقد ذكره ابن حبّان في «كتاب الثقات» وباقي رواته من شيوخ الصّحيحين. والرّميا بكسر الرّاء والميم المشدّدتين وتشديد الياء أيضا وكذلك العميا على وزن الهجيرا والخصيصا وهي مصادر للمبالغة في الرّمي والعمى، أي يعمى أمر العبيد.

عدنا إلى شأن إمام الأئمة. قال الحاكم: وسمعت الحسين بن الحسن، يقول: سمعت عمّي أبا زكريّا يحيى بن محمّد بن يحيى التّميمي يقول: استقبلنا الأمير أبا إبراهيم إسماعيل بن أحمد لمّا ورد نيسابور مع ابن خزيمة ومعنا أبوبكر بن إسحاق وقد تقدّمنا أبو عمرو الخفّاف ومعه جماعة من مشايخ البلد، منهم أبوبكر الجارودي، فوصلنا إليه وأبو عمرو عن يمينه والجارودي عن يساره والأمير يتوهّم أنّ الجارودي هو ابن خزيمة لأنّه لم يكن قبل ذلك عرفهم بأعيانهم، فلمّا تقدّمنا إليه سلّم ابن خزيمة فلم يلتفت إليه الالتفات إلى مثله وكان أبوعمرو يسايره وهو يحدّثه إذ سأله عن الفرق بين الفيء والغنيمة، فقال له أبوعمرو: هذه من مسائل شيخنا أبي بكر محمّد بن إسحاق، فاستيقظ الأمير ممّا كان فيه من الغفلة وأمر الحاجب أن يقدّمه إليه واستقبله وعانقه واعتذر إليه من التقصير في أوّل اللّقاء ثمّ سأله: ما الفرق بين الفيء والغنيمة؟ فقال: قال الله تعالى: واعلموا أنّما غنمتم من شيء فأنّ لله خمسه وللرّسول، ثمّ جعل يقول: حدّثنا وأخبرنا، ثمّ قال: قال الله عزّوجلّ: ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فللّه وللرّسول ولذي القربى، وأخذ يقول: حدّثنا وأخبرنا. قال عمّي: وعددنا مائة ونيّفاً وسبعين حديثاً أوردها من حفظه في الفيء والغنيمة.

وقال محمّد بن حبّان التّميمي: ما رأيت على وجه الأرض من يحسن صناعة السّنن

ويحفظ ألفاظها الصّحاح وزياداتها حتّى كأنّ السّنن كلّها بين عينيه إلاّ محمّد بن إسحق فقط . وقال أبوبكر محمّد بن إسحاق الطّوسيّ : سمعت الرّبيع بن سليمان وقال لنا : هل تعرفون ابن خزيمة ؟ قلنا : نعم ! قال: استفدنا منه أكثر ممّا استفادمنّا. وقال دعلج: سمعت أباعبدالله البوشنجيّ يقول ؛ وأشاربه إلى أبي بكر بن إسحاق بن خزيمة : محمّد بن إسحاق كيّس ! قال: وكان ابن خزيمة يحفظ الفقهيّات من حديثه كما يحفظ القاريء السّورة ، وقال الدّارقطني : كان ابن خزيمة إماماً ثبتاً معدوم النّظير. وحكى أبوبشر القطّان قال : رأى جار لابن خزيمة من أهل العلم أنّ لوحاً عليه صورة نبيّنا صلّى الله عليه و سلّم و ابن خزيمة يصقله ، فقال المعبّر : هذا رجل يحيى سنّة رسول الله صلّى الله عليه وسلّم .

وقال الحاكم في « علوم الحديث » : فضائل ابن خزيمة مجموعة عندي في أوراق كثيرة ومصنّفاته تزيد على مائة و أربعين كتاباً سوى المسائل، والمسائل المصنّفة أكثر من مائة جزء ، وله « فقه حديث بريرة » في ثلاثة أجزاء ، وعن عبدالرحمان بن أبي حاتم ؛ وسئل عن ابن خزيمة فقال : ويحكم ! هو يسأل عنّا ولانسئل عنه ؛ هو إمام يقتدى به . قال محمّد بن الفضل : كان جدّي أبوبكر لايدّخر شيئاً جهده بل ينفقه على أهل العلم ولايعرف الشّح والوزن ولايميّز بين العشرة والعشرين . وقيل : إنّ ابن خزيمة عمل دعوة عظيمة ببستان جمع فيها الفقراء والأغنياء ونقل كلّما في البلد من المآكل والشواء والحلوى ، قال الحاكم : وكان يوماً مشهوراً بكثرة الخلق لايتهيّأ مثله إلاّ لسلطان كبير] .

و **عبدالرحيم بن الحسن الاسنوى** در « طبقات شافعيه » گفته : [محمّد بن إسحاق بن خزيمة الملقّب بإمام الائمّة . تفقّد على الرّبيع والمزني وصار إمام زمانه بخراسان ، رحلت إليه الطّلبة من الآفاق . قال شيخه الرّبيع : استفدنا من ابن خزيمة أكثر ممّا استفادمنّا . وكان متقلّلاً ، له قميص واحد دائماً فاذا جدّد آخر وهب ماكان عليه . نقل عنه الرّافعيّ في مواضع منها: أنّه إن رجع في الأذان ثنّى الإقامة وإلاّ أفردها . ومنها : الرّكعة لاتدرك بالرّكوع . ولد في صفر سنة ثلث وعشرين ومائتين

وتوفي في ثاني ذي القعدة سنة إحدى عشرة وثلثمائة ، قاله الذهبي في «العبر» وغيره . وقال الشيخ في «الطبقات» : مات سنة ثنتي عشرة].

و أبوبكر أسدى المعروف بابن القاضي شهبه در « طبقات شافعيه » گفته : [محمد بن إسحاق بن خزيمة بن المغيرة بن صالح أبوبكر السلمي النيسابوري الحافظ إمام الائمة ، أخذ عن المزني والربيع وقال فيه الربيع : استفدنا منه أكثر مما استفاد منا . قال أبوعلي الحافظ : كان ابن خزيمة يحفظ الفقهيات من حديثه كما يحفظ القاري السورة ، وقال ابن حبان : ما رأيت على وجه الأرض من يحسن السنن ويحفظ ألفاظها الصحاح وزياداتها حتى كأنها بين عينيه إلا محمد بن إسحق بن خزيمة فقط . وقال ابن سريج : كان ابن خزيمة يستخرج النكت من حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم بالمنقاش ، وقال الحاكم : مصنفاته تزيد على مائة وأربعين كتاباً سوى المسائل ، والمسائل المصنفة أكثر من مائة جزو ، وله « فقه حديث بريرة » في ثلاثة أجزاء . وقال الشيخ أبوإسحاق في « الطبقات » : كان يقال له : إمام الأئمة ، وجمع بين الفقه والحديث . قال : وحكى عنه أبوبكر النقاش أنه قال : ما قلدت أحداً منذ بلغت ستة عشر سنة . ولد سنة ثلث وعشرين ومائتين وتوفي في ذي القعدة سنة إحدى عشرة وثلثمائة ، وقيل : سنة إثنتي عشرة ، وكان جديراً أن يذكر في الطبقة الثانية و لكن تأخرت و فاته كالذي بعده] .

وجلال الدين سيوطى در « طبقات الحفاظ » گفته : [ابن خزيمة الحافظ الكبير الثبت إمام الأئمة شيخ الاسلام أبوبكر محمد بن إسحاق بن خزيمة بن المغيرة ابن صالح بن بكر السلمي النيسابوري ، ولد سنة ٢٢٣ وعني بهذا الشأن وسمع إسحاق ومحمد بن حميد ولم يحدث عنهما لصغره ونقص إتقانه إذ ذاك ، وصنف وجوّد واشتهر اسمه وانتهت إليه الإمامة والحفظ في عصره بخراسان ، حدث عنه الشيخان خارج صحيحيهما ، حضر مجلس المزني فسئل عن شبه العمد ، فقال السائل : إن الله وصف في كتابه القتل عمداً أو خطأ ، فلم قلتم إنه ثلاثة ؟ أو يحتج بعلي ابن زيد بن جدعان ؟ فسكت المزني فقال ابن خزيمة : قد روى هذا الحديث

أيضاً أيوب و خالد الحذّاء ، فقال : فمن عقبة بن أوس ؟ فقال: شيخ بصريّ روى عنه ابن سيرين مع جلالته . فقال له المزني (للمزني.ظ.م) : أنت تناظر أو هذا؟ قال إذا جاء الحديث فهو يناظر لأنّه أعلم به منّي ثمّ أتكلّم أنا . و قال أبو علي النّيسابوري : لم أر مثله وكان يحفظ الفقهيّات كما يحفظ القارئ السّورة ، و عنه : ما كتبتُ سواداً في بياض إلاّ وأنا أعرفه . وقال ابن حبّان : ما رأيت على وجه الأرض مَن يُحسن صناعة السّنن ويحفظ ألفاظها الصّحاح وزياداتها حتّى كأنّ السّنن نصب عينيه إلاّ ابن خزيمة فقط . وقال الدّارقطنيّ :كان إماماً ثبتاً معدوم النّظير ومصنّفاته تزيد على مائة وأربعين كتاباً سوى المسائل ، والمسائل أكثر من مائة جزء ، وكان لا يميّز عشرة من عشرين ، مات في ذي القعدة سنة ٣١١ عن نحو ٩٠ سنة] .

ومولوى صديق حسن خان معاصر در « تاج مكلّل » گفته : [ابن خزيمة هو محمّد بن إسحاق بن خزيمة النّيسابوري الفقيه الإمام الحافظ ، كان قويّ البادرة كثير الإطّلاع غزير المادّة صنّف كثيراً وأفاد وكان يُنعت بإمام الأئمّة ، وذكر له حجّي خليفة كتاب الصّحيح منسوبا إليه، و كتابا في التوحيد و إثبات الصّفات . وكان مولده سنة ٤٢٤ وتوفي سنة ٥١١ (١) ذكر ترجمته الخوزيّ في « الآثار » وكان عاملاً بالدّليل، تاركاً للتقليد، صاحب السّنّة والإتباع، شديد العداوة للإبتداع] انتهى .

فهذا أبوبكر محمد بن اسحق بن خزيمة إمام أئمتهم الأمجاد ، و حبرهم البحر العجّاج المتتابع الأزباد ، وحافظهم الفقيه الرّافع لأعلام الاجتهاد ، الموصوف بأنّه المجتهد المطلق على لسان الجهابذة النّقّاد ، قد أخرج هذا الحديث الموري لزناد الإرشاد ، والمضيء منائر الهُدى بالقبس السّاطع الوقّاد ، في صحيحه الّذي سارت بمحاسنه الرّكبان في الأمصار والبلاد ، وبلغ صيت علوّه في الأغوار والأنجاد والتّلال والوهاد ، فلا يحجم عَن إذعانه والإنقياد بعد رواية ابن خزيمة الخبير النّقّاد

---

(١) ما ذكره المعاصر في مولده و وفاته غير صحيح، والصحيح ماذكره علماء هذا الشأن فيما سبق؛ فتنبه (١٢ . ن) .

إلاّ من ساقه الضّلال وقاد ، وجعل في أنفه خزاماً من الغيّ والعناد ، فجرى إلى الباطل رخو العنان سلس القياد ، ومشى إلى الهوى أخضع طائع وأطوع منقاد جامحا عن الحقّ والصّدق والهدى والرّشاد ، مؤثراً للجحود والإنكار ، والإلطاط والإفناد ، جانحا إلى التّباب والتّبار والبوار والفساد ، أفظع الجنوح والرّكون والميل والإخلاد ، هائما في تيهاء الحميّة الموبقة والشّحناء والعناد ، تائها في بيداء العصبية المردية والبغضاء واللّداد ، والله وليّ العصمة عن الانغمار في الضغائن والأحقاد ، وهو الواقي الصّائن عن الارتباك في الضّلال ومن يضلل الله فماله من هاد .

﴿ ٥٦ - أما روايت أبو بكر محمد بن محمد بن سليمان بن الحارث الباغندي الواسطي البغدادي ﴾

حديث ثقلين را ، پس ابن المغازلي در كتاب المناقب گفته : [أخبرنا أبوطالب محمّد بن أحمد بن عثمان المعروف بابن الصّيرفي البغدادي : قدم علينا واسطا سنة أربعين وأربعمائة ، قال : نا : أبو الحسين عبيدالله بن أحمد بن يعقوب بن التّوّاب ، نا : محمّد ابن محمّد بن سليمان الباغندي ، نا : وهبان وهو ابن بقيّة الواسطي ، ثنا خالد بن عبدالله عن الحسن بن عبدالله ، عن أبي الضّحى ، عن زيد بن أرقم ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي أهلبيتي وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

ترجمه و روايت كردن أبو بكر باغندي اينحديث شريف را بطريق ديگر

أبو بكر در مابعد إنشاء الله تعالى بظهور خواهد رسيد .

باغندي و أبو بكر باغندي از حفّاظ كبار وثقات أحبار ومحدّثين عظيمي المقدار ومسندين جليلي الفخار سنّيه ميباشد .

عبدالكريم سمعاني در كتاب « أنساب » گفته : [الباغندي - بفتح الباء الموحدة والغين المعجمة و سكون النون وفي آخرها الدّال المهملة - هذه النّسبة إلى باغند ، وظنّي أنّها قرية من قرى واسط ، منها أبوبكر محمّد بن محمّد بن سليمان بن الحرث بن عبدالرّحمن الأزدي الواسطي المعروف بابن الباغندي ، كان حافظا في الحديث ، رحل الى الأمصار

البعيدة وعني به العناية العظيمة وأخذ من الحفّاظ والأئمة وسكن بغداد ، سمع محمّد بن عبدالملك بن أبي الشّورب وسويد بن سعيد الحدثاني ودحيم بن القسم الدّمشقی و هشام بن عمّار والحرث بن مسكين المصری وغيرهم من أهل الشّام ومصر وبغداد والكوفة والبصرة ، روی عنه أبوعبدالله الحسين بن إسماعيل المحاملی ومحمّد بن مخلد الدّوری وأبوبكر الشّافعی وأبوحفص بن شاهين وخلق يطول ذكرهم ، و مات فی ذي الحجّة سنه ثنتي عشرة و ثلثمائة] .

و شمس الدين ذهبی در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [الباغندی : الحافظ الأوحد المحدّث (محدّث.ظ م) العراق أبوبكر محمّد بن محمّد بن سليمان بن الحارث الواسطي ثم البغدادی ، سمع علي بن المدينی وشيبان بن فرّوخ ومحمّد بن عبدالله بن نمير وهشام ابن عمّار وسويد بن سعيد وخلقاً كثيراً ، روی عنه دعلج ومحمّد بن المظفّر و عمر بن شاهين وأبوبكر بن المقري وعليّ بن المحاملي وأبوبكر أحمد بن عبدان وعبدالله بن البوّاب وخلق كثير . قال الخطيب : بلغني أنّ عامّة ماروّاه حدّث به من حفظه. قال القاضی أبوبكر الابهريّ : سمعت أبابكر بن الباغنديّ يقول : أجبت في ثلثمائة ألف مسئلة في حديث النّبی صلّى الله عليه وسلّم . قال ابن شاهين : قام أبوبكر بن الباغندی ليصلّی فكبّر وقال :نا: محمّد بن سليمان لوين فسبّحنا له فقرأ . قال أبوبكر الإسماعيلی لاأتّهمه بالكذب ولكنه(۱) خبيث التّدليس ومصحّف أيضا . وقال الخطيب : رأيت كافّة شيوخنا يحتجّون به ويخرجونه في الصّحيح . وقال محمّد بن أحمد بن زهير :هو ثقة لو كان بالموصل لخرجتم إليه ولكنّه ينطرح عليكم، إلخ] .

و نيز ذهبی در « عبر » درحوادث سنهٔ إثني عشر وثلثمائه گفته : [وفيها محمّد بن سليمان الحافظ الكبير أبوبكر الباغندي ، أحد أئمّة الحديث في ذی الحجّة ببغداد ، وله بضع وتسعون سنة . روی عن عليّ بن المدينی وشيبان بن فرّوخ ، وطوف بمصر

(۱) لاعبرة بقول الاسماعيلی ومثاله فی هذا المقام بعد قول الخطيب : رأيت كافة شيوخنا يحتجون به ويخرجونه فی الصحيح ، وبعد توثيق ابن زهير اياه (۱۲، منه) .

والشام والعراق ، وروى أكثر الحديث من حفظه . قال القاضي أبوبكر الأبهري : سمعته يقول : أجبت في ثلثمائة ألف مسئلة في حديث النبي صلى الله عليه وسلم . قال الإسماعيلي : لا أتّهمه لكنّه خبيث التدليس ومصحّف أيضاً . وقال الخطيب: رأيت كافّة شيوخنا يحتجّون به] انتهى .

فالحمد لله المنعم المفيض المنيل ، المتفضّل من آلائه بكلّ دقيق و جليل ، حيث وضح على كلّ باغ للحقّ مرتاد للدّليل : برواية **الباغندي** حافظهم الكبير الثّقة النّبيل ، أنّ هذا الحديث العريق الأصيل الأسيس الأثيل ، ممّا لا يرتاب فيه ذو بصر حديد وذهن صقيل ، فالجاحد له عند اولي الألباب متمرّع صئيل ، والطّاعن فيه لدى ذوي الابصار مهتوك ذليل ، والله ولي التّوفيق والتّنويل ، و هو الواقي عن استيجاب العقاب الأليم والعذاب الوبيل

﴿ ٥٧ ـ أما رواية أبوعوانه يعقوب بن اسحق بن ابراهيم بن يزيد النيسابوري ثم الاسفرايني ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب «المسند الصّحيح» إخراج آن نموده ، چنانچه محمود شيخاني قادري در «صراط سوي» گفته : [وأخرج أبوعوانة ، عن أبي الطّفيل ، عن زيد بن أرقم ، رضي الله عنه ، قال : لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من حجّة الوداع و نزل غدير خمّ أمر بدوحات فقممن . ثمّ قال : كأنّي قد دعيت فأجبت إنّي قد تركت فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي أهلبيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض . ثمّ قال : إنّ الله مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن ثمّ أخذ بيد عليّ رضي الله عنه فقال : من كنت مولاه فهذا وليّه ، ألّلهمّ وال من والاه وعاد من عاداه ، فقلت لزيد : سمعتَه من رسول الله صلّى الله عليه و سلّم؟ قال: ما كان في الدّوحات أحد إلّا رآه بعينه وسمعه بأذنه . قال الحافظ الذّهبي : هذا حديث صحيح

و **أبوعوانه** از أكابر حفاظ مهرهٔ بارعين و أفاخم أيقاظ نقده سابقين بوده.

عبدالكريم بن محمد السمعاني در كتاب «الأنساب» در نسبت اسفرايني گفته :[فمن مشاهير المحدّثين : أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم بن يزيد الاسفرايني

الحافظ ، أحد حفّاظ الدنيا ومَن رحل فى طلب الحديث و عنى بجمعه وتعب في كتابته وكانت له رِحَل عدّة إلى العراق والشّام والحجاز و ديار مصر وفارس واليمن وصنّف «المسند الصّحيح» على « صحيح مسلم بن الحجّاج القشيرى» و أحسن ، وكان زاهداً عفيفاً متعبّداً متقلّلاً ، ذكره الحاكم في التّاريخ ، فقال : أبوعوانة من علماء الحديث وأثباتهم و من الرّحّالة في أقطار الأرض في طلب الحديث . قلت : سمع بمرو : محمّد بن عبدالله بن قهزاد ، و بنيسابور : محمّد بن يحيى الذّهلى ، و بالرّى ، أبا زرعة و أبا حاتم الرّازيّين ، و بفاس : يعقوب بن سفيان الفسوىّ ، و ببغداد : سعدان بن نصر البزّار ؛ و بالبصرة : عمر بن شبّة النّميرىّ ، و بالكوفة : محمّد بن إسمعيل الأحمسىّ ، و بمكّة : محمّد بن عبدالله بن يزيد المقرى ، و بمصر : يونس بن عبدالأعلى الصّدفىّ : و بالرّملة : وهب بن يزيد الرّملىّ ، وبدمشق شعيب بن عمر ، و بالمصيصة : سعيد بن يوسف بن مسلم ، و بحمص : عطيّة بن بقيّة ابن الوليد ، وبالرّها : عبدالسّلام بن أبى فروة الرّهاوى، و بالموصل : علىّ بن حرب الطّائىّ ، و بصنعاء اليمن : إبراهيم بن برة الصّنعانيّ و إسحق بن إبراهيم الدّبرىّ ، و بواسط : أحمد بن سنان القطّان ، و بالأهواز : موسى بن سفيان الجنديسابوريّ ، و بأصبهان : يونس بن حبيب ، وبجرجان ، أحمد بن يحيى السّامرىّ وجماعة كثيرة وفيمن ذكر الغنية . روى عنه أبوبكر أحمد بن إبراهيم الإسمعيليّ وأبوعلي الحسين بن علي الحافظ و أبوبكر أحمد بن على بن منجويه الإصبهانىّ الحافظ وجماعة كثيرة آخرهم: أبو نعيم عبدالملك الأزهرىّ . وكانت وفاته سنة ثلث عشرة وثلثمائة].

ترجمة أبوعوانه نيسابورى اسفراينى

وابن خلكان در «وفيات الأعيان» گفته: [أبوعوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم بن زيد (يزيد .خ) النيسابورىّ ، ثمّ الاسفراينى، الحافظ، صاحب «المسند الصّحيح» المخرج على كتاب مسلم بن الحجّاج . كان أبوعوانة أحد الحفّاظ الجوادين والمحدّثين المكثرين، طاف الشّام ومصر والبصرة والكوفة وواسط والحجاز والجزيرة واليمن و إصبهان والرّى وفارس . قال الحافظ أبوالقاسم المعروف بابن عساكر في «تاريخ دمشق » : سمع أبو عوانة بدمشق : يزيد بن محمّد بن عبدالصّمد و إسمعيل بن محمّد بن قيراط وشعيب بن شعيب

ابن إسحاق وغيرهم ، وبمصر : يونس بن عبدالأعلي و ابن أخي وهب المزني والرّبيع و محمّداً و سعداً ابني عبدالحكيم ، وبالعراق : سعدان بن نصر والحسن الزّعفرانيّ و عمر بن شيبة و غيرهم ، وبخراسان : محمد بن يحيي الذهلي ومسلم بن الحجّاج و محمّد ابن رجاء السّندي وغيرهم ، وبالجزيرة: علي بن حرب و غيره . و روى عنه أبوبكر الإسماعيليّ و أحمد بن علي الرّازي و أبو علي الحسين بن عليّ وأبوأحمد علي وسليمان الطّبراني ومحمّد بن يعقوب بن إسماعيل الحافظ وأبوالوليد الفقيه وابنه أبو مصعب محمّد بن أبي عوانة، وحجّ خمس مرّات، وقال: كنت بالمصيصة فكتب إليّ أخي محمّد بن إسحاق فكان في كتابه:

فإن نحن التقينا قبل موت　　　شفينا النّفس من مضض العتاب
وإن سبقت بنا أيدي المنايا　　　فكم من غائب تحت التّراب !

وقال أبوعبد الله الحاكم : أبوعوانة ، من علماء الحديث وأثباتهم ومن الرّحّالة في أقطار الأرض لطلب الحديث ، توفي سنة ستّ عشر وثلثمائة . وقال حمزة بن يوسف السّهميّ: روى بجرجان سنة اثنتين وتسعين ومائتين . قال الحافظ أبوالقاسم بن عساكر: حدّثني الشّيخ الصّالح الأصيل أبوعبدالله محمّد بن محمّد بن عمر الصّفار الإسفرايني أنّ قبر أبي عوانة بإسفراين مزار العالم و متبرّك الخلق ، وبجنب قبره قبر الرّاوية عنه أبي نعيم عبدالملك بن أبي الحسن الأزهر الإسفرايني في مشهد واحد داخل المدينة على يسار الدّاخل من باب نيسابور من إسفراين ، و قريب من مشهده مشهد الإمام الأستاد أبي إسحاق الإسفرايني على يمين الدّاخل من نيسابور ، و بجنب قبره قبر الأستاد أبي منصور البغدادي الإمام الفقيه ! لمتكلّم الصّاحب بالجنب حيّاً و ميّتاً المتظاهرين لنصرة الدّين بالحجج و البراهين . سمعت جدّي الإمام عمر بن الصّفار رحمه الله تعالى و نظر إلى القبور حول قبر الإمام الأستاد أبي إسحاق وأشار إلى المشهد وقال : قد قيل هيهنا من الأئمة والفقهاء على مذهب الإمام الشّافعي رضي الله عنه أربعون إماماً كلّ واحد منهم لو تصرّف في المذهب و أفتى برأيه واجتهاده ؛ يعني على مذهب الشّافعي ، لكان حقيقا بذلك . والعوام يتقرّبون إلى مشهد الأستاد أبي إسحق أكثر ممّا يتقرّبون إلى أبي عوانة و هم لايعرفون قدر هذا الإمام الكبير

المحدّث أبي‌عوانة لبعد العهد بوفاته وقرب العهد بوفاة الأستاد أبي‌إسحاق،وأبوعوانة هوالّذي أظهرلهم مذهب الإمام الشّافعي رضى الله عنه بإسفراين بعد مارجع من‌مصر وأخذ العلم عن أبي‌إبراهيم المزني رحمه الله تعالى ، وكان جدّي‌إذا وصل إلى‌مشهد الأستاذ لايدخله احتراما بل كان يقبّل عتبة المشهد و هي مرتفعة بدرجات ويقف ساعةً على هيئة التّعظيم والتّوقيرثمّ يعبرعنه كالمودّع العظيم الهيبة وإذا وصل إلى مشهد أبي عوانة كان أشدّ تعظيما له وإجلالاً وتوقيراً ويقف أكثر من‌ذلك رحمهم الله تعالى أجمعين . وعوانة ، بفتح العين المهملة وبعد الألف نون، وقدتقدّم الكلام على‌النّيسابوري‌والإسفرايني‌فلاحاجة إلى الاعادة] .

تقبيل ائمة الشافعية عتبة مشهد أبي اسحاق

و **شمس الدين ذهبي** در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [أبوعوانة ، الحافظ الثّقة الكبير يعقوب ابن إسحق بن إبراهيم بن يزيد الإسفرايني النّيسابوري الأصل صاحب«الصّحيح‌المسند» المخرج على«صحيح‌مسلم» ، له فيه زيادات عدّة ، طوف‌الدّنيا وعنى بهذا الشّأن وسمع يونس بن عبدالأعلى وأحمد بن الأزهر والزّعفرانيّ وعليّ ابن‌حرب وعمربن شبة ومحمّدبن يحيى الذّهلي وعلي بن اشكاب وطبقتهم ومن بعدهم. حدّث عنه الحافظ أحمد بن علي الرّازيّ و أبو علي النّيسابوري ويحيى بن منصور القاضي وابن عدي والطّبراني والإسماعيلي وحسينك وخلق و ولده أبومصعب محمّد و ابن‌ابن‌اُخته أبونعيم عبدالملك بن الحسن‌الإسفرايني . خاتمة أصحابه . قال الحاكم: وأبوعوانة من علماء الحديث وأثباتهم ، سمعت ابنه محمّداً يقول : إنّه توفي سنة ستّ عشرة وثلثمائة ، وقال غيره : قبر أبي عوانة عليه مشهد مبني باسفراين يزار و هو بداخل المدينة ، وكان أوّل من أدخل كتب الشّافعي ومذهبه إلى اسفراين . أخذ ذلك عن‌الرّبيع والمزني، وهوثقة جليل ، أخبرنا أبوالفضل‌أحمد بن هبة الله بن تاج‌الاُمناء قراءةً ، عن القاسم بن عبدالله بن عمر الشّافعي ، أنا : هبة الرّحمن بن عبدالواحد بن القشيري ، أنا أبومحمّد البحيري . « ح » وأنا : أحمد بن أبي المظفر عبدالرّحيم بن أبي سعد ، أنا عبدالله بن محمّد الفراوي ، أنا عثمان بن محمّد المحمي ، قال : أنا أبونعيم

الأزهري ، أنا أبوعوانة الحافظ ، أنا أحمد بن الأزهر، أنا أبوأسامة ، عن عبيد الله ، عن نافع ، عن ابن عمر، قال : قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: المتبايعان بالخيار مالم يتفرّقا . أخرجه النسائي عن ابن الأزهر فوافقناه فيه بعلو] .

و نيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنهٔ ستّ عشرة وثلثمائة گفته:[وفيها أبوعوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم بن يزيد الإسفرايني الحافظ، صاحب «الصّحيح المسند» رحل إلى الشّام والحجاز واليمن ومصر والجزيرة وفارس وإصبهان ، وروى عن يونس ابن عبدالأعلى (وعلي . صح . ظ) بن حرب وطبقتهما ، وعليٰ قبره مشهد باسفراين، وكان مع حفظه فقيهاً شافعيّاً إماماً] .

وعبدالله بن أسعد يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنهٔ مذكوره گفته : [وفيها الحافظ أبوعوانة يعقوب بن إسحاق الإسفرايني صاحب « المسند الصّحيح » ، رحل إلى الشّام والحجاز ومصر والجزيرة والعراق وفارس وإصبهان ، روى عن يونس ابن عبدالاعلى وعليّ بن حرب ومحمّد بن يحيى الذّهلي و مسلم بن الحجّاج والمزني والرّبيع والحسن الزعفراني وغيرهم فمن في طبقتهم ، وعليٰ قبره مشهد باسفراين ، وكان مع حفظه فقيهاً شافعيّا إماماً، روى عنه جماعة منهم: أبوبكر الاسماعيلي ، وحجّ خمس حجج . وقال : كتب إليّ أخي محمّد بن إسحاق :

فإن نحن التقينا قبل موت　　　شفينا النّفس من مضض العتاب

وإن سبقت بنا أيدي المنايا　　　فكم من غائب تحت التراب!

وقال أبوعبدالله الحاكم : أبوعوانة من علماء الحديث وأثباتهم ومن الرّحّالة في أقطار الأرض] .

وتاج الدين سبكي در « طبقات شافعيه » گفته : [يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم بن زيد (يزيد . ظ) النّيسابوري الحافظ الكبير الجليل صاحب « المسند الصّحيح » المخرج على كتاب مسلم ، أبوعوانة الاسفرايني النّيساري ، سمع بخراسان والحجاز والعراق واليمن والشّام والثّغور والجزيره وفارس وإصبهان ومصر، وهو أوّل من أدخل مذهب الشّافعي إلى إسفراين ، أخذه عن المزني والرّبيع ، سمع محمّد

ابن يحيى ومسلم بن الحجّاج ويونس بن عبدالأعلى وعمر بن شبّة وعليّ بن حرب وعليّ بن اشكاب و سعدان بن نصر وخلقاً سواهم ، روى عنه أحمد بن علي الرّازي والحافظ أبوعلى النّيسابوري وعبدالله بن عدى والطّبراني وأبوبكر الإسماعيلي وخلق آخرهم ابن ابن أخيه أبونعيم عبدالملك بن حسن الإسفرايني . قال الحاكم : أبوعوانة من علماء الحديث و أثباتهم ، سمعت ابنه محمّداً يقول إنّه توفي سنة ستّ عشرة . قلت : وذكر عبدالغافر بن إسماعيل أنّه توفي سنة ثلث عشرة ، والصّحيح الأوّل ، وعلى قبر أبي عوانة مشهد باسفراين يزار قيل : وهو بداخل البلد] .

وعبدالرحيم أسنوى در « طبقات شافعيه » گفته : [أبوعوانة بفتح العين يعقوب ابن إسحاق بن إبراهيم النّيسابوري الإسفرايني ، كان إماما كثيراً عالما حافظا رحّالا إلى الآفاق صنّف « المسند » وأخذ عن الرّبيع و المزني وهو أوّل من أدخل مذهب الشّافعي و تصانيفه إلى إسفراين . قال الحاكم في تاريخه سمعت ولده يقول: مات سنة ستّ عشرة وثلثمائة ، ولم يذكر ابن الصّلاح والذّهبي في « العبر » غيره ، وهذا متقدّم على قول ابن السّمعاني أنّه توفي سنة ثلث عشرة وثلثمائة] .

وأبوبكر اسدى در « طبقات شافعيه » گفته : [يعقوب بن إسحاق بن يزيد ، أبوعوانة الاسفرايني مصنّف « المسند الصّحيح » المخرج على « صحيح مسلم » . أخذ عن المزني والرّبيع وطاف الدّنيا في الحديث ، وقيل إنّه أوّل من أدخل مذهب الشافعي إلى إسفراين ، مات سنة ستّ ، وقيل : سنة ثلاث عشرة وثلثمائة] .

وأبو مهدى ثعالبى در « مقاليد الأسانيد » گفته : [« صحيح أبي عوانة الإسفرايني » وهو مستخرج على « صحيح مسلم » وزاد فيه طرقاً في الاشارة و قيلاً من المتون . قرأت عليه من أوّله إلى باب بيان صفة الإسلام وشرائعه ، وأجازلي سائره عن الشّمس الرّملي والبرهان العلقمي بسند هما إلى الحافظ ابن حجر قال : قرأت منتقى الذّهبي منه وهو مائتا حديث وثلاثون على أبي محمّد عبدالله بن محمّد بن أحمد بن عبيدالله المقدسي ، وأجازلي سائره باجازته من أبي الحسن على بن محمّد البندينجي ، باجازته من عبدالخالق بن أنجب ، عن أبي الأسعد هبة الرّحمن بن القشيري ، بسماعه

من عبدالحميد بن عبدالرّحمن البحيري ، قال : أخبرنا أبونعيم عبدالملك بن الحسن الإسفرايني ، قال : أخبرنا به الإمام الحافظ أبوعوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم الإسفرايني ، فذكره ، و بالسّند : قال الحافظ أبوعوانة رحمه الله : الحمد لله الّذي قبل كلّ مقال وأمام كلّ رغبة و سؤال ، فإنّ يوسف بن سعيد بن مسلم المصيصي و محمّد بن إبراهيم الطّرسوسي و أباالعبّاس الغزّي والعبّاس بن محمّد ؛ حدّثونا ، قالوا : حدّثنا عبدالله بن موسى ، قال : أخبرنا الأوزاعيّ ، عن قرّة بن عبدالرّحمن ، عن الزّهري ، عن أبي‌سلمة ، عن أبي‌هريرة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال : « **كلّ أمر ذي بال لايبدأ فيه بالحمد فهو أقطع** ». حدّثني يزيد بن عبدالصّمد الدّمشقي وسعد بن محمّد ، قال : حدّثنا هشام بن عمّار ، قال : حدّثنا عبدالحميد ، عن الأوزاعي بإسناده مثله ، وسمعت بعض أصحابنا يذكر هذا التّحميد فقال : الحمد لله الّذي ابتدء الخلق بنعمائه وتغمّدهم بحسن بلائه ، فوقف كلّ امرء منهم في صبائه على طلب مايحتاج إليه من غذائه ، و سخّر له من يكلأ إلى استغنائه ، ثمّ احتجّ ممّن بلغ منهم بآلائه وأعذر إليهم بأنبيائه ، فشرح صدر من أحبّ من أوليائه و طبع على قلب من لم يرد إرشاده من أعدائه ، الّذي لم يزل بصفاته وأسمائه ، الّذي لايشتمل عليه زمان ولايحيط به مكان ، ثمّ خلق الأماكن والأزمان ثمّ استوى إلى السّماء وهي دخان فقال لها وللأرض ائتيا طوعاً او كرهاً قالتا أتينا طائعين ، فقدّرها أحسن تقدير واخترعها من غير نظير لم يرفعها بعمدة ولم يستعن عليها باحد زيّنها للنّاظرين وجعل فيها رجوماً للشّياطين فتبارك الله أحسن الخالقين ، و تعالى أن يطلق في وصفه آراء المتكلّفين وأن يحكم في دينه أهواء المتقلّدين فجعل القرآن إماماً للمتّقين و هدىً للمؤمنين وملجأً للمتنازعين وحاكماً بين المختلفين . ودعا أولياء المؤمنين إلى اتّباع تنزيله وأمر عباده عند التنازع في تأويله بالرجوع إلى قول رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ، بذلك نطق محكم كتابه إذ يقول جلّ ثناؤه : ياأيّها الّذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأولي الأمر منكم فإن تنازعتم في شيء فردّوه إلى الله والرّسول إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير وأحسن تأويلا. أحمده حمداً بلغ رضاه ، انتهى .

سانحة من طريف خبره : هو الإمام الجليل الحافظ الكبير يعقوب بن إسحاق ابن يزيد بن أبي عوانة الإسفرايني النيسابوري ، سمع بخراسان والعراق والحجاز واليمن والشام والثغور والجزيرة وفارس وإصفهان ومصر ، وهو أوّل من أدخل مذهب الشافعي إلى إسفراين أخذه عن المزني والربيع ، سمع محمّد بن يحيى ومسلم بن الحجّاج و يونس بن عبدالأعلى و خلقاً سواهم . روى عنه أحمد بن علي الرّازي الحافظ وأبوعلي النّيسابوري والطّبراني وأبوبكر الاسماعيلي وخلق سواهم . قال الحاكم : أبوعوانة من علماء الحديث وأثباتهم ، سمعت ابنه محمّداً يقول إنّه توفي سنة ست عشرة وثلثمائة] .

و نيز أبومهدى ثعالبى در « مقاليد الاسانيد » گفته : [مستخرج أبي عوانة على « صحيح مسلم » أخبرني به قراءة عليه بطرف من رباعيّاته وإجازة لسائره بسنده إلى أبي زيد الثّعالبي ، عن ابن مرزوق الحفيد ، عن الشّرف بن الكويك ، عن الحافظ أبي الحجّاج يوسف المزّي ، إجازةً عن أبي الفضل أحمد بن عساكر ، عن القاسم بن عبدالله الصّفار ، عن أبي الأسعد هبة الرحمن بن القشيري ، عن عبدالحميد بن عبدالرّحمن البحيري ، سماعاً عن أبي نعيم عبد الملك بن الحسن الاسفرايني ، قال : أنبأنا مؤلّفه الحافظ أبوعوانة يعقوب بن إسحاق الاسفرايني رحمه الله ، فذكره . وبالسّند : قال الحافظ النّاقد أبوعوانة قدّس الله روحه وهو من رباعيّاته : حدّثنا عليّ بن حرب و زكريّا بن يحيى بن أسد وعبدالسّلام بن أبي فروة النّصيبي ، قالوا : حدّثنا سفين بن عُيينة ، عن زياد بن علاقة ، قال : سمعت جريراً رضي الله عنه يقول : بايعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم على النّصح لكلّ مسلم ، فأنا لكم ناصح ، انتهى] .

و خود مخاطب در « بستان المحدّثين » گفته : [« صحيح أبوعوانه » وآن مستخرج ست از « صحيح مسلم » ، ومستخرج در إصطلاح محدّثين عبارت از كتابي ست كه براى إثبات أحاديث كتاب ديگر نويسند وترتيب ومتون وطرق اسناد همان كتاب را ملحوظ دارند ، ومسند خودرا بوجهى كه مصنّف آن كتاب درميان نماند تاشيخ آن مصنّف ياشيخ الشّيخ آن و هلمّ جرّاً بيان نمايند ، وچون از طريق ديگر نيز

مثل آن ثابت شود وثوق وإعتماد بروايت آن مصنّف قوت گيرد ليكن اين مستخرج را صحيح ازآن نامند که طرقی ديگر درأسانيد زائد کرده ورای طرق وأسانيد مسلم وقدری قليل از متون نيز زايد کرده پس گويا کتابی مستقلّ شده . و ذهبی ازآن صحيح کتابی چيده جدا ساخته مشهورست « بمنقی الذّهبی » وآن دوصدوسی حديث است . در أول صحيح أبوعوانه اين خطبه واقع شده است : قال الحافظ أبوعوانة : الحمد لله قبل كلّ مقال وأمام كلّ رغبة وسواك ، وبعد فإن يوسف بن سعيدبن مسلم المصيصی و محمّد بن إبراهيم الطرسوسی وأباالعبّاس الغزّي والعبّاس بن محمّد حدّثوا قالوا : حدّثنا عبدالله ابن موسی ، قال : أخبرنا الأوزائی ، عن مرّة بن عبدالرّحمن عن الزّهري ، عن أبي سلمة ، عن أبی هريرة أنّ رسول الله قال : كلّ أمرذي بال لايبدأ فيه بالحمد فهو أقطع . حدّثنی يزيد بن عبدالصّمد و هشام بن عمّار الدّمشقی و سعد بن محمّد قالا : حدّثنا عبدالحميد ، عن الأوزاعی باسناد مثله و سمعت بعض أصحابنا يدل (يذكر. ظ) هذا التّحميد فقال الحمد لله الّذی ابتدأ الخلق بنعمائه وتغمّدهم بحسن آلائه فوقف كلّ أمرمنهم في حبابه (ضبائه. ظ) علی طلب مايحتاج إليه من غذائه وسخّرله من يكلاه إلی استغنائه، ثمّ احتجّ علی من بلغ منهم بآلائه وأعذرإليهم بأنبيائه فشرح صدر من أحبّ أوليائه وطبع علی قلب مَن لم يرد إرشاده من أعدائه الّذی لم يزل بصفاته وأسمائه ، الّذي لايشتمل عليه زمان ولايحيط به مكان ، فخلق الأماكن والأزمان ثمّ استوىٰ إلی السّماء وهي دخان فقال لها وللأرض ائتيا طوعاً وكرهاً قالتا أتينا طائعين ، فقدرها أحسن تقديرها وأخترعها من غيرنظير ، لم يرفعها بعمد ولم يستعن عليها بأحد ، زيّنها للنّاظرين و جعل فيها رجوماً للشّياطين فتبارك الله أحسن الخالقين وتعالی أن يطلق فی وصفه آراء المتكلّفين و ان يحكم في دينه أهواء المتقلّدين ، فجعل القرآن إماماً للمتّقين وهدی للمؤمنين وملجأ للمتنازعين وحاكماً بين المختلفين ، ودعا أولياءه المؤمنين إلی اتّباع تنزيله وأمرعباده عندالتنازع في تأويله بالرّجوع إلی قول رسول الله صلّی الله عليه و سلّم ، بذلك نطق محكم كتابه إذيقول جلّ ثنائه : ياأيّها الّذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول واولی الأمر منكم فإن تنازعتم

في شيء فردّوه إلى الله وإلى الرّسول إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير و أحسن تأويلا ، أحمده حمداً بلغ رضاه ، انتهى . نـام أبوعوانه يعقوب بن إسحاق بن يزيدست ، واو ازمردم إسفراين ست وآخرها سكونت به نيشابور إختيار نموده ودر خراسان وعراق ويمن و حجاز وشام وجزيره وفارس وإصفهان ومصر وثغور گرديد وازعلماء هرديار جمع حديث كرده درمذهب شافعي بود ومذهب شافعي را أوّل كسي كه در إسفرائن آورد ورواج داد اوست، درفقه، شاگرد مزني وربيع بود كه ازأجلّ أصحاب شافعي اند ، و او درحديث شاگرد مسلم بن الحجّاج ويونس بن عبدالأعلى ومحمّد بن يحيى ذهلي ست و طبراني وإسماعيلي وأبوعلى نيشابوري وديگر محدّثين عمده شاگردان اويند . حاكم در حق او گفته : [كان أبوعوانة من علماء الحديث و أمثالهم (أثباتهم . ظ) . سمعت ابنه محمّداً يقول : توفي سنة (ست . ظ) عشرة وثلثمائة] .

ومولوى صديق حسن خان معاصر در « تاج مكلّل » گفته: [أبوعوانة يعقوب ابن إسحاق بن إبراهيم بن زيد (يزيد . ظ) النّيسابوري ثمّ الإسفرايني الحافظ صاحب « المسند الصّحيح » المخرج على كتاب مسلم بن الحجّاج ،كان أبوعوانة أحد الحفّاظ الجوادين والمحدّثين المكثرين طاف الشّام والمصر والبصرة والكوفة والواسط والحجاز والجزيرة واليمن وإصبهان والرى وفارس . قال الحافظ أبوالقاسم المعروف بابن عساكر في « تاريخ دمشق » : سمع أبوعوانة بدمشق يزيد بن محمّد بن عبدالصّمد وإسماعيل بن محمّد بن قيراط وشعيب بن شعيب بن إسحاق وغيرهم ، وبمصر يونس بن عبدالأعلى وابن أخي وهب والمزنيّ والربيع ومحمّداً وسعداً ابني عبدالحكم ، وبالعراق سعدان بن نصر والحسن الزّعفرانيّ وعمر بن شبّه وغيرهم ، و بخراسان محمّد بن يحيى الذّهلي ومسلم بن الحجّاج ومحمّد بن رجاء السّنديّ وغيرهم ، وبالجزيرة عليّ بن حرب وغيره : وروى عنه أبوبكر الاسماعيليّ وأحمد بن علي الرّازيّ وأبوعلي الحسين بن علي وأبوأحمد علي وسليمان الطّبراني ومحمّد بن يعقوب بن إسماعيل الحافظ وأبوالوليد الفقيه وابن أبومصعب محمّد ابنه أبي عوانة و حجّ خمس مرّات وقال: وكنت بالمصيصة

فكتب إليّ أخي محمد بن إسحاق في كتابه، شعر:

فإن نحن التقينا قبل موت　　　شفينا النفس من مضض العتاب
وإن سبقت بنا أيدي المنايا　　　فكم من غائب تحت التراب

وقال أبو عبدالله الحاكم: أبو عوانة من علماء الحديث وأثباتهم ومن الرحالة في أقطار الأرض لطلب الحديث توفي سنه ٣١٦ قال أبو القاسم ابن عساكر: إنّ قبر أبي عوانة بإسفراين مزار العالم و متبرك الخلق وبجنب قبره قبر الراوية عنه أبي نعيم عبدالملك بن أبي الحسن الأزهر الإسفرايني في مشهد واحد داخل المدينة على يسار الداخل من باب نيسابور من إسفراين وقريب من مشهده مشهد الإمام أبي إسحاق الإسفرايني على يمين الداخل من نيسابور وبجنب قبره قبر الأستاذ أبي المنصور البغدادي الإمام الفقيه المتكلّم صاحبه الصاحب بالجنب حيّاً وميتاً المتظاهرين لنصرة الدين بالحجج والبراهين. سمعت جدّي الإمام عمر بن الصفّار (رح) ونظر إلى القبور حول قبر الإمام الأستاذ أبي إسحاق وأشار إلى المشهد و قال: قد قيل هيهنا من الأئمة والفقهاء على مذهب الإمام الشافعي أربعون إماماً كلّ واحد منهم لو تصرّف في المذهب وأفتى برأيه وإجتهاده، يعني على مذهب الشافعي، لكان حقيقاً بذلك والعوام يتقربون إلى مشهد الأستاذ أبي إسحاق أكثر مما يتقربون إلى أبي عوانة وهم لا يعرفون قدر هذا الإمام الكبير المحدّث أبي عوانة لبعد العهد بوفاته وقرب العهد بوفاة الأستاذ أبي إسحق، وأبو عوانة هو الّذي أظهر لهم مذهب الإمام الشافعي (رح) بإسفراين بعد ما رجع من مصر وأخذ العلم عن أبي إبراهيم المزني رحمه الله، وكان جدّي إذا وصل إلى مشهد الأستاذ لا يدخله إحتراماً بل كان يقبّل عتبة المشهد وهي مرتفعة بدرجات ويقف ساعة على هيئة التعظيم والتوقير ثمّ يعبر عنه كالمودّع العظيم الهيبة و إذا وصل إلى مشهد أبي عوانة كان أشدّ تعظيماً له وإجلالاً وتوقيراً ويقف أكثر من ذلك (رح). وعَوانة: بفتح العين المهملة وبعد الالف نون].

ومولوى صديق حسن خان معاصر «در إتحاف النبلاء» گفته: [أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم بن زيد (يزيد. ظ) النيسابوري ثمّ الإسفرايني الحافظ

صاحب «المسند الصحیح» المخرج علی کتاب مسلم. یکی‌ازحفّاظ جوادین ومحدّثین مکثرین بود، شام ومصر وکوفه وبصره وواسط وحجاز وجزیره و یمن و إصبهان وري وفارس را طواف نموده، ابن عساکردر« تاریخ دمشق» گوید: دراینجا ازیزید ابن محمّد بن عبدالصّمد وإسماعیل بن محمّد بن قیراط وشعیب بن إسحاق وغیرهم سماعت نموده وبمصرازیونس بن عبدالأعلی وابن‌أخي وهب ومزني وربیع ومحمّد وسعد پسران عبدالحکم، وبعراق‌ازسعدان‌بن نصروحسن‌زعفرانی وعمربن شبّه وغیرهم، وبخراسان ازمحمّد بن یحیی‌الذّهلی ومسلم بن الحجّاج ومحمّدبن رجاءِ السّندی وغیرهم، ودرجزیره ازعلی بن حرب وغیره. وازوی أبوبکرإسماعیلی وأحمد بن‌علی رازی وأبوعلی‌حسین ابن‌علی وأبوأحمدعلی وسلیمان‌الطبرانی ومحمّد بن‌یعقوب بن إسمعیل الحافظ‌وأبوالولید الفقیه وإبن اوأبومصعب محمّدبن‌أبی‌عوانه روایت کرده اند. پنج‌بارحجّ کرده میگفت: درمصیصه بودم که برادرم محمّد بن إسحاق بمن نوشت، قطعه:

فإن نحن التقینا قبل موت شفینا النّفس من‌مضض العتاب
وإن سبقت بنا أیدی المنایا فکم من غائب تحت التّراب!

گویم: شاعری این‌مضمون را درفارسی بسته و گفته:

گربمانیم زنده بردوزیم دامنی کز فراق چاك شده
ور بمیریم عذرما بپذیر ای بسا آرزو که خاك‌شده!

حاکم نیسابوری گفته: أبوعوانه ازعلماءِ حدیث وأثبات ایشان واز رحلهٔ در أقطارأرض برای‌طلب حدیث ست، توفي‌سنة ستّ‌عشرة وثلثمائة. وابن عساکر گفته: قبراودرإسفراین‌مزارعالم ومتبرّك خلق ست وبپهلوی جمعی ازعلمای‌أئمه خفته‌است، إمام عمربن صفّار گفته: اینجا از أئمّه وفقهای مذهب إمام شافعی چهل إمام اند که اگرهریکی تصرّف در مذهب کند و فتوی برای إجتهاد خود دهد میسزدش ومردم عام آنقدر تقرّب که بقبراستاذ أبی إسحق میکنند بقبر أبوعوانه نمیکنند وقدراین إمام کبیر محدّث نمیشناسند بنابر بعد عهد وفات او وقرب عهد وفات استاد، حال آنکه أبوعوانه مذهب شافعی را برای ایشان ظاهر ساخته است دراسفراین بعد از

آنكه از مصر بر گشته ، وعلم از أبي إبراهيم مزنى فرا گرفته . وعَوانه بفتح عين مهمله وبعد ألف نون ست (رح) .

فهذا أبو عوانه إمامهم الحافظ المتبحّر الفقيه ، صاحب « المسند الصّحيح » وقدوتهم الماجد النّبيه ، اسوة فقهائهم المَراجيح ، الجهبذ النّاقد العارف بمدارك التّعديل والتّجريح ، السّابر الماهر البصير بغوامض التّوفيق والتّرجيح ، الخبير الدّوار بطبه في الاسود والتّفريح ، القريع في الأدوار لحسن تشميره والتّرقيح ، الرّحّال الجوّال الجوّاب للسّباسب والمهامه الفيح ، الّذي أنضى في هذا الشّأن ركاب الطّلب حتّى ضجّ كل نضو فهو طليح ، و ضرب أكباد الإبل لنيل هذا المرام حتّى عجّ كلّ عود وهو رزيح ؛ قد أعان بروايته الحقّ الصّحيح النّصيح ، وأبان بتحديثه الصّدق النّاصع الصّريح ، وأهان الكذب الفظيع الفضيح ، وأزرى الزّور الشّنيع القبيح ، فاستحقّ في ذلك من أرباب التّحقيق والتّنقيح ، للتّبجيل والتّكريم والتّفخيم والتّمديح ، فالحمدلله الموضح وضح الصّواب كلّ التّوضيح ، المسرح قطع الضّلال المظالم كلّ التّسريح ، حيث وضح على كلّ ناقد بصير ذو رأي رجيح ، و ظهر على كلّ خابر بهذه الصّناعة ذو مجال فسيح ، أنّ وثوق هذا الحديث لا يحتاج بعد إلى التّبيين والتّصريح ، وثبوت ذلك الخبر لا يفتاق إلى توقيف و تشريح ، وأنّ من قابله بالجحد والإنكار بعيد عن مغنى الرّشاد نزيح ، وأنّ من عارضه بالإلطاط والإضمار منبوذ على عقر العناد طريح ، وهو بسوء عمله وفاحش زلله في مهاوي الرّدى سيهوى ويطيح ، ولا يرجى لأجله نزوع واقصار إلى حين ردم الضّريح وطمّ الصّفيح .

﴿٥٨ـ أما روايت أبو القاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز البغوى﴾

حديث ثقلين را ، پس حمّوئي در « فرائد السّمطين » على مانقل عنه گفته : [أخبرتنا الشّيخة الصّالحة زينب بنت القاضي عماد الدّين أبي صالح نصر بن عبدالرّزّاق ابن الشّيخ قطب وقته عبدالقادر ، سماعاً عليها بمدينة السّلام بغداد عصر يوم الجمعة السّادس والعشرين من صفر سنة اثنتين وسبعين و ستّ مائة ، قيل لها : أخبرك الشّيخ أبوالحسن على بن محمّد بن على بن السّقّا ، قراءة عليه وأنت تسمعين في خامس رجب

سنة سبع عشرة وستّ مائة بالمدرسة القادرية ؟ قالت : نعم ! قال : أنبأنا أبوالقاسم سعيد بن أحمدبن البنّاء وأبومحمّد المبارك بن أحمد بن بركة الكندي في جمادى الاولى سنة اثنتين وأربعين وخمسمائة ، قالا : أنبأنا أبونصر محمّد بن محمّد الزّينبي ، قال : أنبأنا أبوطاهر محمّد بن عبدالرّحمن بن العبّاس بن المخلص ، قال : أنبأنا أبوالقاسم عبدالله ابن محمّد بن عبدالعزيز البغوی ، أنبأنا بشر بن الوليد الكندي ، أنبأنا محمّد بن طلحة ، عن الأعمش . عن عطيّة ، عن أبي سعيد الخدری ، عن النّبیّ صلّی الله عليه وسلّم قال: إنّی أوشك أن أدعی فأجيب وإنّی تارك فيكم الثّقلين كتاب الله عزوجل حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهلبيتي ، وإنّ اللّطيف الخبير أخبرنی أنّهما لن يفترقا حتّی يردا عليّ الحوض ، فانظروا ماتخلفوني فيهما] .

و بغوی حافظ جليل الشان و ثقة عظيم الاتقان نزد سنّيه ميباشد ، پارهٔ ازمآثر زاهره ومفاخر باهرهٔ او در مجلّد حديث طير از كتاب « الانساب » أبوسعد عبدالكريم بن محمّد السّمعانی و « تذكرة الحفاظ » و « عبر في خبر من غبر » شمس الدّين ذهبی و « طبقات الحفّاظ » علامه جلال الدّين سيوطی دريافتی .

فهذا البغوی حافظهم الثّقة الكبير الّذي بذّ على أهل عصره بالسّبق والبراعة ، و مسندهم المعمّر الجليل الّذی شفّ على مرّ زمانه في تجويد الصّناعة ، العارف الفهم المُمعن في التّحديث والاملاء والقراءة والسّماعة ، المنفرد في الدّنيا بعلوّ الاسناد مع التّثبّت والضّبط والاتقان والمناعة ؛ قد روی هذا الحديث الرّائق البهيّ الأنيق السّناعة ، وحدّث بذلك الخبر الثّابت الصحيح المعروف فأذاعه وأشاعه ، فيالله ولأهل الجحود والانكار ! كيف أقدموا على هذه الفرية البادية الشّناعة ، وتجرّؤا على تلك العرفة الواضحة الفظاعة !

﴿ ۵۹ - أما روايت أبوعمر أحمد بن محمد بن عبدربه القرطبی ﴾

حديث ثقلين را ، پس درمابعد إنشاء الله تعالى خواهی دانست كه او در كتاب « العقدالفريد » اينحديث شريف را درضمن خطبهٔ جناب رسالتمآب صلّی الله عليه وآله وسلّم روايت كرده .

وابن عبد ربه قرطبی از أفاخم علماي كرام و أساطين نبهائی عظام سنّیه است ، شطری ازمفاخر زاهره ومآثرباهرهٔ اودرمجلّد حدیث طیر از کتاب «الاکمال» ابن ماکولا و « وفیات الاعیان » ابن خلّکان و « مختصر » أبوالفدا الأیّوبی و «تتمة المختصر» ابن‌الوردی و«عبر» ذهبي و« مرآة‌الجنان» یافعی «وبغیة‌الوعاة» سیوطی و « نفح‌الطیب » أبوالعبّاس مقری و«مدینة‌العلوم» ازنیقی، شنیدی.

و لعمری ان روایة مثل هذا الّذي هوعلمهم المفرد ، ووحیدهم الأوحد لهذا الحدیث السّدید المسدّد ، المشید المشیّد الموطد ،فی‌خطبة النّبی الممجّد ، علیه وآله‌آلاف السّلام من المهیمن السّرمد، دامغ‌لرؤوس‌الجاحدین السّادرین‌فی‌ضلال الممدّد ، وقالع لأسوس الخاسرین المشترین للوبال المخلّد .

«٦٠ - أما روایت أبوبکر محمد بن القسم بن محمد بن بشار المعروف‌بابن‌الانباری»

حدیث ثقلین را ، پس در کتاب « المصاحف » إخراج آن فرموده ، چنانچه سیوطی در« درّمنثور» گفته : [وأخرج التّرمذي وحسّنه وابن‌الأنباري‌في«المصاحف» عن زيد بن أرقم رضی‌الله عنه ، قال : قال رسول الله صلّی‌الله عليه و سلّم : إنّی تارك فيكم ماإن تمسّكتم به لن‌تضلّوا بعدي أحدهما أعظم من‌الآخر كتاب‌الله حبل ممدود من السّماء إلی الأرض وعترتی‌أهلبيتي ولن يتفرّقا حتّی يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما] .

ونیز ابن الانباری اینحدیث شریف را بروایت زید بن‌ثابت إخراج نموده ، چنانچه میرزا محمّد بدخشاني در « مفتاح النّجا » در ذکر طرق اینحدیث شریف گفته: [ولفظه عندالحافظين أبي محمّد عبد الله بن حميد الكشّي و أبی بكر محمّد بن القاسم المعروف بابن الأنباري ،عن زيد بن ثابت : إنّی تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتی أهل بيتی و إنّهما لن يتفرّقا حتّی يردا عليّ الحوض] .

و علامه ابن الانباری قدوه وإمام وحافظ وشیخ‌الاسلام ومقدّم أساطین‌أعلام

وممدح أركان فخام سنّيّه مي باشد ، نبذي ازمحاسن‌عظيمة الأخطار وشطرى ازمآثر جميلة الآثار او برناظر و متتبّع مصنّفات أكابر مشاهير وأجلّة نحارير، مثل كتاب

ترجمهٔ ابوبكر ابن الانبارى

« الأنساب » أبوسعد عبدالكريم سمعانى و «نهاية» ابن أثير الجزري و« وفيات‌الأعيان» ابن خلّكان و « تذكرة الحفّاظ» و « عبر » ذهبى و« وافي بالوفيات » خليل بن أيبك صفدى و « مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعى و « تتمّة المختصر » ابن الوردى و « طبقات القرّاء » شمس الدّين محمّد بن‌محمّد جزرى و « بغية الوعاة » و« طبقات‌الحفّاظ» وكتاب « الإتقان » جلال الدّين سيوطى ؛ مخفى ومحتجب نيست . درينمقام‌بربعضى ازين عبارات إكتفا ميرود .

عبد الكريم بن محمد السمعانى در كتاب « الأنساب » گفته : [وأبوبكر محمّد بن بشّار بن الحسن بن بيان بن سماعة بن فروة بن فطر (قطن . ظ) ابن دعامة الأنباري النّحوي ، صاحب‌التّصانيف ،كان من أعلم النّاس بالنّحو والأدب وأكثرهم حفظاً ، سمع إسماعيل بن إسحاق القاضي وأحمد بن الهيثم بن خارجة البزّاز ومحمّدبن يونس الكديمي وأباالعبّاس أحمد بن يحيى بن‌ثعلب النّحوي ومحمّد بن‌أحمد بن‌النّصر وأباه القسم‌بن‌محمّدبن‌بشّار الأنباري وغيرهم ، روى عنه أبوالحسن الدّارقطني وأبوعمر ابن حيوة الخزّاز وأبوالخير بن التّوّاب وطبقتهم ، وكان صدوقاً فاضلاً ديّناً خيّراً من أهل السّنّة ، وصنّف كتباً كثيرة في علم القراءة وغريب الحديث والمشكل والوقف والإبتداء والرّدّ على من خالفَ مصحف العامّة ، وكان يملي و أبوه حيّ ، يملي في ناحية من‌المسجد وأبوه في‌ناحية أخرى ، وكان يحفظ‌ثلاثة‌آلاف بيت شاهداًفي‌القرآن وكان يملي من حفظه ، وما كتب عنه الإملاء قطّ إلّا من حفظـه ، وكانت ولادته في رجب سنة إحدى وسبعين ومائتين ، وتوفّي ليلة النّحرمن ذى الحجّة سنة ثمان وعشرين وثلثمائة] .

وابن خلكان در « وفيات‌الأعيان» گفته : [أبوبكر محمّد بن أبى محمّد القاسم بن محمّد بن بشّار بن الحسن بن بيـان بن سماعة بـن فروة بن قطن بن دعامة الأنبارى

النّحوي ، صاحب التّصانيف المشهورة في النّحو والأدب ، كان علاّمة وقته في الأدب وأكثر النّاس حفظاً لها ، وكان صدوقاً ثقة ديّناً خيّراً من أهل السّنّة ، وصنّف كتباً كثيرة في علوم القرآن و غريب الحديث والمشكل و الوقف والابتداء والرّدّ على من خالف مصحف العامّة وكتاب « الزّاهر» ، ذكره الخطيب في « تاريخ بغداد » و أثنى عليه وقال : بلغني أنّه كتب عنه وأبوه حيّ وكان يملي في ناحية من المسجد وأبوه في ناحية اُخرى ، وكان أبوه عالماً بالأدب موثّقاً في الرّواية صدوقاً أميناً سكن بغداد وروي عنه جماعة من العلماء وروى عنه ولده المذكور ، وله تصانيف كثيرة فمن ذلك كتاب « خلق الإنسان » وكتاب « خلق الفرس » وكتاب « الأمثال » وكتاب « المقصور والممدود » وكتاب « المذكّر والمؤنّث » وكتاب « غريب الحديث » .
وقال أبو علي الفالي : كان أبو بكر بن الأنباري يحفظ فيما ذكر ثلثمائة ألف بيت شاهد في القرآن الكريم ، وقيل له : قد أكثر النّاس في محفوظاتك فكم تحفظ ؟ فقال : أحفظ ثلاثة عشر صندوقاً ؛ وقيل : إنّه كان يحفظ مائة وعشرين تفسيراً للقرآن بأسانيدها.
وحكى أبو الحسن الدّار قطني أنّه حضر في مجلس إملائه يوم جمعة فصحّف إسماً أورده في إسناد حديث ؛ إمّا كان « حيّان » فقال « حبّان » أو « حبّان » فقال « حيّان » قال الدّارقطني : فأعظمت أن يحمل عن مثله في فضله و جلالته وهم ، وهبت أن اُوقفه على ذلك ، فلمّا انقضى الإملاء تقدّمت إلى المستملي فذكرت له وهمه وعرّفته صواب القول فيه وانصرفت ، ثمّ حضرت الجمعة الثّانية في مجلسه ، فقال أبو بكر : عرف جماعة الحاضرين أنّا صحّفنا الإسم الفلاني لمّا أمليت حديث كذا في الجمعة الماضية ونبّهنا ذلك الشّابّ على الصّواب وهو كذا وعرف ذلك الشّابّ أنّا رجعنا إلى الأصل فوجدناه كما قال . ومن جملة تصانيفه « غريب الحديث » قيل : إنّه خمسة وأربعون ألف ورقة ، وكتاب « شرح الكافي » وهو نحو ألف ورقة ، وكتاب « الهاءآت » نحو ألف ورقة وكتاب « الأضداد » وكتاب « الجاهليّات » وهو سبعمائة ورقة ، و« المذكّر والمؤنّث » ماعمل أحد أتمّ منه ورسالة « المشكل » ردّ فيها على ابن قتيبة وأبي حاتم . وكانت ولادته يوم الأحد لإحدى عشر ليلة خلت من رجب سنة إحدى

و سبعين و مائتين ، و توفي ليلة عيد النّحر سنة ثمان و عشرين ، و قيل سنة سبع وعشرين وثلثمائة] .

و يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنة ثمان وخمسين (عشرين. ظ.م) وثلثمائه گفته: [وفيها العلاّمة إمام اللّغة صاحب المصنّفات أبوبكر محمّد بن الأنباري النحويّ اللّغوي عمر سبعاً وخمسين سنة ، سمع في صغره من الكديمي ـ بضم الكاف ـ و إسماعيل القاضي ، وأخذ عن أبيه وثعلب وطائفة. قال أبوعلي القالي : كان شيخنا أبوبكر يحفظ، فيما قيل ثلث مائة ألف بيت شاهداً في القرآن ، وقال محمّد بن جعفر التّميميّ : مارأيت أحفظ من ابن الأنباريّ ولاأغزر بحراً منه ، وروى عنه أنّه قال : أحفظ ثلث عشر صندوقاً قال : وحدّثت أنّه كان يحفظ مائة وعشرين تفسيراً للقرآن العظيم بأسانيدها ، وقيل إنّه أملأ غريب الحديث في خمسة وأربعين ألف ورقة ، وكان علاّمة وقته في الآداب وأكثر النّاس حفظاً لها ، وكان صدوقاً ثقة ديّناً خيّراً من أهل السّنّة ، وصنف كتباً كثيرة في علوم القرآن وغريب الحديث والمشكل ، وكان يملى في ناحية من المسجد وأبوه في ناحية اُخرى] .

و مولوى صديق حسن خان معاصر در « تاج مكلّل » گفته : [أبوبكر محمّد بن أبى محمّد القاسم بن محمّد بن بشّار بن الحسن الأنباريّ النّحوي ،كان علاّمة وقته في الأدب وأكثر النّاس حفظاً له ، وكان صدوقاً ثقة ديّناً خيّراً من أهل السّنّة وصنف كتباً كثيرة ، قال أبوعلي القالي : كان أبوبكر بن الأنبارى يحفظ فيما ذكر ثلث مائة ألف بيت شاهد فى القرآن الكريم ، و قيل إنّه كان يحفظ مائة و عشرين تفسيراً للقرآن بأسانيدها ، و كتابه « غريب الحديث » قيل خمسة و أربعون ألف ورقة ، ولد سنة إحدى وسبعين ومائتين وتوفّى سنة سبع وعشرين وثلثمائة ، رحمه الله تعالى] .

فهذا ابن الانباري بارعهم الثّقة الصّدوق الخبير بتلك العلوم والمعارف ، وحافظهم الكبير المأمون الأمين على هذه الأعلاق والطّرائف، قد روى هذا الحديث في كتابه « كتاب المصاحف » ، المقبول المعروف المشهور لدى كلّ ناقد بصير يبث

العوارف، فذهبت بحمدالله شبهات الجاحدين ادراج الرّياح العواصف، وطاحت نزغات المنكرين بالسّافيات النّاسفات القواصف، و ظلّوا أخزايا من الخاطيات لاترفى لهم المدامع والمذارف، و أضحوا عراباً عن الواقيات لعدوى نفوسهم الموبقات القوارف.

﴿٦١ـ أماروايت أبوعبدالله حسين بن اسماعيل بن محمد الضبى المحاملى﴾

حديث ثقلين را پس در «أمالى» خود آنرا إخراج نموده بمزيد إحقاق حقّ وإزهاق باطل بالتّصريح تصحيح آن فرموده، چنانچه ملا علي متّقي در «كنز العمّال» كما سمعت آنفاً گفته: [عن عليّ عليه السلام أنّ النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم حضر الشّجرة بخمّ ثمّ خرج آخذاً بيد علي (ع) فقال: أيّها الناس! ألستم تشهدون أن الله ورسوله أولى بكم من أنفسكم وأنّ الله ورسوله موليكم؟ قالوا: بلى! قال: فمن كان الله ورسوله مولاه فانّ هذا مولاه و قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا بعدي كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي. ابن جرير و ابن أبي عاصم والمحاملي في أماليه وصحّح].

و علامه محاملى ازأفاخم حفّاظ متبحّرين وأعاظم نقّاد متمهّرين سنّيه ميباشد محامد شامخه ومحاسن باذخهٔ او برناظر كتب رجاليّه و تاريخيّهٔ قوم، مثل كتاب «الأنساب» أبوسعد عبدالكريم بن محمّد سمعانى و «تاريخ كامل» ابن أثير الجزرى و «تذكرة الحفّاظ» و «عبر في خبر من غبر» ذهبى و «مرآة الجنان» عبدالله بن أسعد يافعى و «طبقات الحفّاظ» جلال الدين سيوطى و «مقاليد الأسانيد» أبومهدى ثعالبى و «تراجم الحفّاظ» ميرزا محمّد بدخشانى و «بستان المحدّثين» خود شاهصاحب و «إتحاف النّبلاء» مولوى صديق حسن خان معاصر؛ واضح ومستنيرست. دراينجا بلحاظ إختصار بربعض عبارات إقتصار ميشود.

ترجمهٔ أبوعبد الله محاملىّ ضبى

ذهبى در «تذكرة الحفّاظ» گفته: [المحاملي، القاضي الإمام العلاّمة الحافظ، شيخ بغداد ومحدّثها أبوعبدالله الحسين بن إسماعيل بن محمّد الضّبّي البغدادي

ولد في أوّل سنة خمس وثلاثين ومائتين، وأوّل سماعه في سنة أربع و أربعين ، سمع أبا حذافة أحمد بن إسماعيل السّهمي صاحب مالك وعمرو بن علي الفلاّس وزياد بن أيّوب وأحمد بن المقدام العجلي ويعقوب بن إبراهيم الدّورقي ومحمّد بن المثنّى العنزي وأباهشام وعبدالرّحمن بن يونس السّرّاج وزبير بن بكّار وطبقتهم ومن بعدهم ، فأكثر وصنّف وجمع ، روى عنه دعلج والدّارقطني وابن جميع وإبراهيم بن جزولة الباجي وابن الصّلت الأهوازي وأبوعمرو بن مهدي وأبومحمّد بن البيّع وآخرون. قال الخطيب: كان فاضلاً ديناً صادقاً شهد عند القضاة وله عشرون سنة، ولي قضاء الكوفة ستين سنة ، و قال ابن جميع الغسّاني : عند المحاملي سبعون نفساً من أصحاب سفيان بن عيينة ، وقال أبوبكر الدّاودي :كان يحضر مجلس المحاملي عشرة آلاف رجل واستعفى من القضاء قبل سنة عشرين وثلثمائة ، وكان محموداً في ولايته ، عقد بالكوفة سنة سبعين ومائتين في داره مجلساً للفقه فلم يزل أهل العلم والنّظر يختلفون إليه . قال محمّد بن الحسين : رأيت في النّوم كأنّ قائلا يقول : إنّ الله ليدفع عن أهل بغداد البلاء بالمحاملي . قال حمزة بن محمّد بن طاهر: سمعنا أباحفص بن شاهين يقول : حضرمنا ابن المظفّر مجلس المحاملي فقال لي : يا أباحفص ! ماعدمنا من أبي محمّد بن صاعد إلاّ غيبة ، يريد أنّ المحاملي نظير ابن صاعد في العلوّ والثّقة . أملى المحاملي مجلساً كعادته في ثاني عشر ربيع الآخر من سنة ثلاثين وثلثمائة ثم مرض ومات بعد أحد عشر يوماً ، وآخر من روى حديثه عالياً أبوالقسم سبط السّلفي ، أخبرنا أحمد بن إسحاق الزّاهد ، نا : محمّد بن اللّيث بن شجاع و زيد بن هبة الله ببغداد ، قال : نا : عبد الباقي القطّان سنه ٥٥٤ ، أنا : عاصم بن الحسن ، نا : عبد الواحد بن محمّد الفارسي ، نا : أبوعبدالله المحاملي ، نا : أحمد بن إسماعيل ؛ نا : مالك ، عن ربيعة ، عن حنظلة بن قيس الزّرقي أنّه سئل رافع بن خديج عن كراء الأرض، فقال : أمّا الذّهب و الورق فلا بأس به] .

و مولوى صديق حسن خان معاصر در « إتحاف النبلاء » گفته : [أبوعبدالله حسين بن إسماعيل بن محمّد الضّبّي البغدادي المحاملي، يكى از محدّثان بغداد ومشايخ

آن مبارك بنيادست ، اورا قاضي حسين نيز گويند زيرا كه بر قضاء كوفه تا مدّت شصت سال ماند ، تولدش درسنهٔ دوصدوسي وپنج ست. در إبتداء طلب ازأبوحذافه سهمي را راوى «موطّأ» أخذ اين علم درسال چهل وچهار كرده ، واز عمربن على فلاّس وأحمد بن المقدام ويعفور (يعقوب . ظ) بن إبراهيم دورقي ومحمّد (بن . ظ) مثنى وزبير بن بكّار وديگر علماء آن طبقه روايت كرده ، ودارقطني وجميع (ابن جميع . ظ) ودعلج وديگر محدّثان عمده ازوى إقتباس نموده اند ، وشيوخ اواز أصحاب سفيان بن عيينه قريب هفتاد كس بوده‌اند ، درمجلس إملاء اوده هزار كس تقريباً حاضر ميشدند. آخر ازقضا إستعفا نمود وتاقاضي بود محمود خلائق بود هيچكس بروى إعتراض و إتّهام نكرده ، خانهٔ اودر كوفه مجمع أهل علم بود ، هرروز مردم براى شغل اين علم شريف درخانهٔ او جمع مي شدند وفائده ها ميگرفتند . محمّد بن حسين يكى از بزرگان آن عهد گفته : من بخواب ديدم گويا گويندهٔ ميگويد : حقّ تعالى از أهل بغداد ببركت محاملي بلا را دفع ميكند. دوّم ربيع الآخر سنهٔ سه صد و سى بعد از درس حديث ،موافق عادت خود برخاست ومريض شد وبعد از پانزده روز وفات يافت] انتهى .

فهذا المحاملي الحامل لراية الصّناعة بين الماهرين الأفاضل ، والمقدّم على تلك الجماعة عندالكابرين الأماثل ، قد روى هذا الحديث الشّريف الفاضل ، في أماليه السبهرة المزهرة الفواضل ، فأثبته دفعاً لريب كلّ معاند محائد لدود متجاهل ، وصحّحه رغماً لأنف كلّ مكابر مباهت عنود متحامل ، فلايحيد عنه غبّ هذا إلاّ اللّجوج الماحك الماحل ، الذى هوعن صوب الصّواب ناكب مائل ، ولايصدف عنه اثر هذا إلاّ الحيود الأفين الفائل ، الّذى هوإلى كسر الخسار آئب آئل .

﴿٦٢- أما روايت أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقده﴾

حديث ثقلين را ، پس در« كتاب الولاية » كه به « كتاب الموالاة » نيز معروف است اينحديث شريف را به هشت طريق روايت نموده ، چنانچه علاّمهٔ سخاوى در «إستجلاب إرتقاء الغرف » درذكر حديث ثقلين مروى ازجابر گفته : [ورواه أبوالعبّاس

ابن‌عقدة في « الولاية » من‌طريق يونس بن عبدالله بن أبي فروة ، عن أبي جعفر محمّد بن علي ، عن جابر رضي الله عنه ، قال : كنّا مع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في حجّة الوداع فلمّا رجع الجحفة أمر بشجرات فقمّ ما تحتهنّ ثم خطب النّاس ، فقال : أمّا بعد ، أيّها النّاس ؛ فإنّي لأرلني يوشك أن اُدعى فاُجيب وإنّي مسؤل و أنتم مسؤلون فما أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنّك بلّغت الرّسالة و نصحت و أدّيت . قال : إنّي‌لكم فرط وأنتم واردون عليّ الحوض وإنّي مخلف فيكم الثّقلين كتاب الله (وعترتي أهل بيتي . صح . ظ)] .

و نيز سخاوى در « إستجلاب إرتقاء الغرف » گفته : [و أمّا حديث خزيمة فهوعند ابن عقدة من طريق محمّد بن كثير، عن فطروأبي الجارود ، كلاهما عن‌أبي‌الطّفيل أنّ عليّاً رضي‌الله عنه قام فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : أنشد الله من شهد يوم غدير خمّ إلاّ قام ، ولايقوم رجل يقول: نبّيت ، أو بلغني ؛ إلاّ رجل سمعت اُذناه‌ووعاه‌قلبه. فقام سبعة عشررجلاً منهم : خزيمة بن ثابت وسهيل بن سعدوعديّ بن حاتم وعقبة‌بن عامروأبوأيّوب‌الأنصاري وأبوسعيدالخدري‌وأبوشريح الخزاعي وأبوقدامة الأنصاري وأبوليلى وأبوالهيثم بن التّيهان ورجال من قريش . قال‌عليّ رضي الله عنه وعنهم : هاتواماسمعتم ؛ فقالوا : نشهدأنّاأقبلنا مع رسول‌الله صلّى‌الله عليه‌وسلّم من‌حجّةالوداع حتّى إذا كان الظّهر خرج رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فأمر بشجرات فشذّبن وألقى عليهنّ ثوب ، ثمّ نادى بالصّلوة فخرجنا فصلّينا ، ثمّ قام‌فحمدالله‌وأثنى عليه ثمّ قال : أيّها النّاس! ماأنتم قائلون ؟ قالوا : قدبلّغت . قال : اللّهمّ اشهد ، ثلاث‌مرّات. قال : إنّي أوشك أن اُدعى فأجيب وإنّي مسؤل و أنتم مسؤلون . ثم قال : ألا ! إنّ أموالكم ودماءكم حرام كحرمة يومكم هذا وحرمة شهركم هذا اُوصيكم بالنّساء ، أوصيكم‌بالجار، اُوصيكم بالمماليك ، أوصيكم‌بالعدل والإحسان . ثم‌قال : أيّهاالنّاس! إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض، نبّأني بذلك اللّطيف الخبير ، وذكرالحديث في‌قوله صلّى‌الله عليه وسلّم: من كنت مولاه فعلي مولاه . فقال : عليّ رضي الله عنه : صدقتم و أنا على ذلك

من الشاهدين] .

و نيز سخاوى در « إستجلاب إرتقاء الغرف » گفته : [وأمّا حديث ضميرة الأسلمي فهو في الموالاة من حديث إبراهيم بن محمّد الأسلمي ، عن حسين بن عبدالله بن ضميرة، عن أبيه ، عن جدّه رضى الله عنه ، قال : لمّا انصرف رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من حجّة الوداع أمر بشجرات فقممن بوادى خمّ وهجر فخطب الناس فقال : أمّا بعد، أيّها النّاس ! فإنّي مقبوض أوشك أن أدعى فأجيب ، فما أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنّك قد بلّغت ونصحت وأدّيت . قال : إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتى أهلبيتى ، ألا وإنّهما لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض ، فانظروا كيف تخلفونى فيهما . وأمّا حديث عامر، فأخرجه ابن عقدة في «الموالاة» من طريق عبدالله بن سنان ، عن أبي الطفيل ، عن عامر بن ليلى بن ضمرة وحذيفة بن أسيد رضى الله عنهما ، قالا: لمّا صدر رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من حجّة الوداع ولم يحجّ غيرها حتّى إذا كان بالجحفة نهى عن سمرات بالبطحاء متقاربات لاتنزلوا تحتهنّ حتّى إذا نزل القوم وأخذوا منازلهم سواهنّ أرسل إليهنّ فقمّ ماتحتهنّ وشذّ بن على (عن. ظ) رؤوس القوم حتّى إذا نودى للصّلاة غدا إليهن فصلّى تحتهنّ ثم انصرف على النّاس ، وذلك يوم غدير خمّ ، وخمّ « من الجحفة وله بها مسجد معروف ، فقال : أيّها النّاس! إنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبىّ إلاّ نصف عمر الّذى يليه من قبله ، وذكر الحديث ، والقصد منه قوله صلّى الله عليه وسلّم: أيّها النّاس! أنا فرطكم وإنّكم واردون عليّ الحوض أعرض ممّا بين بصرى و صنعاء ، فيه عدد النّجوم قدحان من فضة،ألا ! وإنّي سائلكم حين تردون عليّ عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفونى فيهما حين تلقونى ، قالوا : وما الثّقلان يارسول الله ؟ قال : الثّقل الأكبر كتاب الله سبب طرف بيد الله وطرف بأيديكم فاستمسكوا به لاتضلّوا ولاتبدّلوا ، ألا ! وعترتى ،قد نبّأني اللّطيف الخبير ألاّ يتفرّقا حتّى يلقيانى وسألت ربّى لهم ذلك فأعطانى فلاتسبقوهم فتهلكوا ولاتعلّموهم فهم أعلم منكم . ومن طريق ابن عقدة أورده أبوموسى المدينى في ذيله في الصّحابة و قال إنّه عزيز(غريب . ظ) جدّاً] .

و نيز سخاوى در « إستجلاب إرتقاء الغرف » گفته : [و أما حديث أبى ذرّ ، فأشار إليه التّرمذىّ في جامعه وأخرجه ابن عقدة من حديث سعد بن طريف ، عن الأصبغ بن نباته ، عن أبى ذرّ رضى الله عنه أنّه أخذ بحلقه باب الكعبة فقال : سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول : إنى تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي فانّهما لن يتفرقا حتّى يردا على الحوض ، فانظرونى كيف تخلفوني فيهما . و أمّا حديث أبى رافع فهوعند ابن عقدة أيضاً من طريق محمّد بن عبدالله بن أبى رافع ، عن جدّه أبى رافع مولى رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ، رضى الله عنه : لمّا نزل رسول الله صلّى الله عليه وسلم غدير خمّ مصدره من حجّة الوداع قام خطيباً بالنّاس بالهاجرة فقال : أيّها النّاس ُ اوذكر الحديث ، ولفظه : إنّى تركت فيكم الثّقلين الثّقل الأكبر والثّقل الأصغر ، فأمّا الثّقل الأكبر فبيدالله طرفه والطّرف الآخر بايديكم وهو كتاب الله إن تمسّكتم به فلن (لن ظ) تضلّوا ولن تذلّوا أبداً ، وأمّا الثّقل الأصغر فعترتى أهل بيتي إنّ الله هو الخبير أخبرنى أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض ، وسألته ذلك لهما والحوض عرضه مابين بصري وصنعاء فيه من الآنية عدد الكواكب ، والله سائلكم كيف خلفتموني فى كتابه وأهل بيتي ، الحديث] .

و نيز سخاوى در « إستجلاب إرتقاء الغرف » گفته ؟ وأمّا [حديث امّ سلمة فحديثها عند ابن عقدة من حديث هارون بن خارجة ، عن فاطمة ابنة علىّ ، عن امّ سلمة رضى الله عنها ، قالت : أخذ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بيد علىّ رضى الله عنه بغدير خمّ فرفعها حتّى رأينا بياض إبطه فقال : من كنتُ مولاه الحديث ، و فيه : قال يا أيّها الناس ! إنّى مخلف فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتى ولن يتفرقا حتّى يردا علىّ الحوض . وأمّا حديث امّ هانى فحديثها عنده أيضاً من حديث عمر بن سعيد بن (عن ظ) عمر بن جعدة بن هبيرة ، عن أبيه أنّه سمعها تقول : رجع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من حجّته حتّى إذا كان بغدير خمّ أمر بدوحات فقممن ثمّ قام خطيباً بالهاجرة فقال : أمّا بعد ، أيّها النّاس ! فإنى موشك أن أدعى فأجيب وقد تركت فيكم مالم تضلّوا بعده أبداً كتاب الله طرف بيدالله وطرف بأيديكم وعترتى أهلبيتى ، ألا

إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض].

و همهٔ این روایات را ازبن عقده ، علاّمه نورالدّين سمهودي در « جواهر العقدين » وأحمد بن الفضل بن محمّد باكثير المكّي در « وسيلة المآل » نيز آورده اند، وازين روايات، دوروايت را محمود بن محمّد بن علي الشّيخاني القادري نيزدر « صراط سوي» ازابن‌عقده نقل كرده ، كماستطّلع عليه فيما سيأتي انشاءالله.

و كمال جلالت مرتبت وعظمت منزلت وعلوّشان ورفعت‌مكان حافظ ابن‌عقده دروثوق وأعتماد وإعتبار وإستناد ونهايت تبحّراو در علوم أحاديث و آثار وغايت تمهّرش‌درفنون روايات وأخبارسابقاً بحمدالله‌القدير درمجلّد حديث غديربتفصيل‌هرچه تمامترازإفادات منقدين قوم بمعرض تبيين رسيده .

فهذا ابن عقدة الحافظ البارع‌المتقن‌الجليل، والجهبذ النّاقد الفردالنّبيل، عاقد ألوية التّنقيب والتّحقيق والإشادة و التأثيل ، المعقود عليه أنامل الأعلام في السّير والنّقد والتّمييزوالتّزييل ، قدروى هذا الحديث المفيض‌المنيل، الهادي إلى معارف الحقّ بأبين التّطريق والتّسبيل ، بطرق متعدّدة سديدة التّكميل ، وسياقات متبدّدة مفيدةالتّنويل،إيضاحاً للمحجّة ونهجاً للسبيل، وإتماما للحجّة ونصباً للدّليل و إرغاماً لآناف أهل الإرجاف والتّهويل ، و إضراعاً لخدود أربـاب السّفساف والتّسويل ؛ فلم يبق والحمدلله للجاحد العنود المحيل ، في إنكاره و إلطاطه مساغ ولامَجال ولامَناص ولامَقيل، وليس‌لهفي‌عثرته‌الفاضحة وزلّته الفادحة معذرولامقيل، والله النّاصرللحقّ الصّريح وهوالمنتصر المديل .

﴿٦٣- أما روايت‌أبومحمد دعلج بن‌أحمد بن دعلج السجزى‌المعدل﴾

حديث‌ثقلين‌را ، پس حاكم دركتاب « مستدرك‌على‌الصّحيحين» بعد ذكرحديث ثقلين بروايت زيد بن أرقم گفته : [شاهده: **حديث سلمة‌بن كهيل ، عن‌أبي‌الطفيل أيضاً صحيح على شرطهما** . حدثنا أبوبكربن إسحاق ودَعلج بن أحمد السّجزى قالا: أنبأ محمّد بن أيوب ، ثنا : الأزرق بن عليّ ، ثنا : حسّان بن إبراهيم الكرماني ، ثنا : محمّد بن سلمة بن كهيل ، عن‌أبيه ، عن أبي‌الطّفيل عامربن واثلة أنّه سمع زيد بن

أرقم رضي الله عنه يقول : نزل رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بين مكّة والمدينة عند سمرات خمس دوحات عظام فكنس النّاس ماتحت السّمرات، ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلّم عشيّة فصلّى ثمّ قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذكّر ووعظ فقال ماشاء الله أن يقول ، ثمّ قال : أيّها النّاس ! إنّي تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتّبعتموهما و هما كتاب الله وأهل بيتي عترتي ، ثمّ قال : أتعلمون أنّي أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ثلاث مرّات ، قالوا: نعم ! فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: من كنت مولاه فعليّ مولاه] .

ودعلج بن احمد سجزى از أكابر نبهاى متقنين ثقات وأجلّهٔ فقهاى محدّثين أثبات سنّيّه ميباشد .

علامه شمس الدين ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته [دعلج بن أحمد بن دعلج ، الإمام الفقيه محدّث بغداد ، أبو إسحاق السّجزي المعدّل . ولد سنة ستّين و

ترجمهٔ دعلج بن احمد سجزى

مائتين وسمع من عليّ بن عبدالعزيز وطائفة بمكّة ، وهشام ابن عليّ السّيرافي وطبقته بالبصرة ، ومحمّد بن أيّوب البجلي بالرّي ، ومحمّد بن إبراهيم البوشنجي وعدّة بنيسابور، وعثمان ابن سعيد الدّارمي بهراة ، ومحمّد بن دبح وتمتام ببغداد ، وكان من أوعية العلم وبحور الرّواية ، روى عنه الدّارقطنيّ والحاكم وابن زرقويه وأبو إسحاق الإسفرايني و أبو القاسم بن بشران وعدد كثير. قال الحاكم : أخذ دعلج عن ابن خزيمة المصنّفات، قال : وكان يفتي بمذهبه وكان شيخ أهل الحديث وله صدقات جارية على أهل الحديث بمكّة والعراق وسجستان.قال الحاكم : سمعت الدّارقطنيّ يقول: صنّف دعلج «المسند الكبير» ولم أرفي مشايخنا أثبت منه و سمعت عمر البصريّ يقول : مارأيت ببغداد من انتخبت عليهم أصحّ كتباً منه ولاأحسن سماعا . قال الحاكم : اشترى دعلج بمكّة دار العباسيّة بثلثين ألف دينار، وقال الخطيب : بلغني أنّ دعلج بعث المسند إلى ابن عقدة لينظر فيه وجعل بين كلّ ورقتين ديناراً . قال ابن حبّويه : أدخلني دعلج داره و أراني بدراً من المال معباة فقال : خذمنها ماشئت ! فشكرته وقلت : أنا في كفاية .

ثروة دعلج بن أحمد الطائلة

و قيل : إنّ معزّالدّولة أخذ من تركة دعلج ثلث مائة ألف دينار ، توفي دعلج في جمادى الآخرة سنة إحدى و خمسين وثلثمائة] .

و نيز ذهبي در « عبر فى خبر من غبر » در وقايع سنة إحدى وخمسين وثلثمائة گفته : [وفيها ـ دَعلج بن أحمد بن دَعلج أبومحمّد السّجزي المعدّل ، وله نيّف وتسعون سنة ، رحل وطوف وأكثر وسمع من هشام السّيرافي وعلىّ البغوى وطبقتهما ، وقال الحاكم : أخذ عن ابن خزيمة مصنّفاته و كان يفتي بمذهبه ، وقال الدّار قطنىّ : لم أرفي مشايخنا أثبت من دعلج ، وقال الحاكم : يقال : لم يكن فى الدّنيا أيسر منه ، اشترى بمكّة دار العبّاسيّة بثلاثين ألف دينار ، وقيل: كان الذّهب فى داره بالقفاف وكان كثير المعروف والصّلات ، توفى فى جمادى الآخرة] .

وعلامهٔ يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنه مذكوره گفته : [وفيها دَعلج أبومحمّد السّجزى ، قال الحاكم : أخذ عن ابن خزيمة مصنّفاته وكان يفتى بمذهبه، وقال الدّارقطنى : لم أرفى مشايخنا أثبت من دعلج . وقال الحاكم : لم يكن فى الدّنيا أيسر منه، اشترى بمكّة دار العبّاس بثلثين ألف دينار، وقيل: كان الذّهب فى داره بالقفاف وكان كثير المعروف والصّلات] .

و تاج الدين سبكي در « طبقات شافعيّه » گفته : [دَعلج بن أحمد بن دَعلج أبومحمّد السّجزى الفقيه المعدّل، ولد سنة ستّين ومائتين أوقبلها ، وسمع بعد الثّمانين من علىّ بن عبدالعزيز بمكّة وهشام بن على السّيرافي وعبدالعزيز بن معوية بالبصرة ومحمّد بن أيّوب وابن الجنيد بالرّىّ ، ومحمّد بن إبراهيم البوشجى وقسمرة محمّد بن عمرو الخرشي وطائفة بنيسابور ، وعثمان بن سعيد الدّارمى وغيره بهراة ، ومحمّد بن غالب و محمّد بن ربح البزّار ومحمّد بن سليمان الباغندى وخلقاً ببغداد وغيرها . روى عنه الدّارقطنىّ والحاكم وابن زرقويه وأبوعلى بن شاذان والأستاد أبوإسحاق الإسفراينى و خلق . قال الحاكم : أخذ عن ابن خزيمة المصنّفات و كان يفتى بمذهبه وكان شيخ أهل الحديث ، له صدقات دارّة على أهل الحديث بمكّة والعراق وسجستان ، سمعته

يقول : تقدّم إلى ليلة بمكّة ثلاثة فقالوا : أخ لك بخراسان قتل أخانا ونحن نقتلك به! فقلت : اتّقوا الله فان خراسان ليست بمدينة وحداة ، فلم أزل أداريهم إلى أن اجتمعت الخلق وخلّوا عنّي ، فهذا سبب انتقالي من مكّة إلى بغداد . قال الحاكم : سمعت الدّارقطنيّ يقول : صنّفت لدعلج «المسند الكبير» فكان إذا شكّ في حديث ضرب عليه ولم أر في مشايخنا أثبت منه . قال الحكم : اشترى دعلج بمكّة دار العبّاسيّة بثلاثين ألف دينار ، قال: ويقال : لم يكن في الدّنيا من التّجار أيسر من دعلج ، و قال الخطيب ، بلغني أنّه أتى بالمسند إلى ابن عقدة لينظر فيه و جعل في الأجزاء بين كلّ ورقتين ديناراً . و قال ابن خزيمة : أدخلني دعلج داره و أراني بدراً من الأموال معبّأة وقال لي: يا أبا عمر خذ من هذا ماشئت ! فشكرت له وقلت : أنا في كفاية، و قال أبوذر الهرويّ : خلف دعلج ثلثمائة ألف دينار . قال أبو العلاء الواسطي : كان دعلج يقول: ليس في الدّنيا مثل داري لأنّه ليس في الدّنيا مثل بغداد ولا ببغداد مثل القطيعة ولا بالقطيعة مثل درب أبي خلف ولا في الدرب مثل داري . ونقل الخطيب أنّ رجلاً صلّى الجمعة فرأى رجلاً ناسكاً لم يصلّ فكلّمه فقال : استر عليّ أنّ عليّ لدعلج خمسة آلاف درهم فلمّا رأيته أحدثت في ثيابي ، فبلغ دعلج فطلب الرّجل إلى منزله و أبرأه منها ووصله بخمسة آلاف لكونه روّعه ، وقال أحمد بن الحسين الواعظ فيما رواه الخطيب باسناده عنه : اُودع أبو عبدالله بن أبي موسى الهاشمي عشرة آلاف ليتيم فأنفقها فلمّا كبر الصبيّ أمر السّلطان بدفع المال إليه ، قال ابن أبي موسى : فضاقت عليّ الدّنيا فبكرت على بغلتي إلى الكرخ فوقفت على باب مسجد دعلج فصلّيت خلفه الفجر فلمّا انفتل رحّب بي ودخلنا داره فقدّم هريسة فأكلنا و بصربي فقال : أراك منقبضاً ! فأخبرته فقال: كل، فحاجتك مقضيّة ، فلمّا فرغنا وزن لي عشرة آلاف دينار ، فقمت أطير فرحاً ثمّ أعطيت الصّبيّ المال و عظم ثناء النّاس عليّ فاستدعاني أمير من أولاد الخليفة فقال : قد رغبت في معاملتك و تضمينك منه فربحت ربحاً مفرطاً حتّى كسبت في ثلثة أعوام ثلاثين ألف دينار فحملت إلى دعلج ذهبه فقال : ماخرجت والله الدّنانير عن يدي ونويت أن آخذعوضها، حلّ بها الصّبيان ! فقلت : أيّها الشّيخ ! أي شيء أصل

هذا المال حتّى تهب لي منه عشرة آلاف دينار؟ فقال نشأت وحفظت القرآن وطلب الحديث وتاجرت فوافاني تاجر فقال : انت دعلج؟ قلت : نعم؛ قال : قد رغبت في تسليم مالي إليك مضاربة، وسلّم إليّ برنامجات بألف ألف درهم وقال لي: أبسط يدك فيه ولا تعلم موضعاً لنفقته إلا حملت منه، إليه ولم يزل يتردّد إليّ سنة بعد سنة يحمل إليّ مثل هذا والمال ينمي (يمنو. ظ) فلمّا كان في آخر سنة اجتمعنا قال لي: أنا كثير الأسفار في البحر فإن قضى الله عليّ قضاءً فهذا المال كلّه لك على أن تتصدّق منه و تبني المساجد . قال دعلج : وأنا أفعل مثل هذا وقد ينمي الله المال في يدي ، فاكتم عليّ ما عشت . توفّى دعلج في جمادي الآخرة سنة إحدى وخمسين و ثلثمائة ، وله نيف و تسعون سنة] .

وسيوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته : [دعلج بن أحمد بن دعلج، الإمام الفقيه محدّث بغداد ، أبو محمّد السّجزي المعدّل ، ولد سنة إحدى وعشرين ومائتين وسمع البغوي ومنه الدّار قطني والحاكم ، وكان من أوعية العلم وشيخ أهل الحديث ، صنّف « المسند الكبير » و مات في جمادي الآخرة سنه ٣٥١ ، وخلف ثلث مائة ألف دينار] إنتهى .

فهذا امامهم الفقيه دعلج صاحب الفضل الزاهر الأبلج ، قد أوضح برواية هذا الحديث لقم اليقين و أبلج ، ولحب بتحديث هذا الخبر جدد الصّواب وأنهج ، و شرح صدور أهل التصديق والإذعان فأبردها وأثلج ، و جرح أفئدة أهل البغي والعدوان فضيّقها و حرّج ، فالحمدلله على ظهور الحق السّوي المنهج ، و سفور الصّدق الواضح المخرج ، و زهوق الباطل البارد اللّجلج ، و بوار الخطل الشائن الأسمج .

﴿ ٦٤- أما روايت أبو بكر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التميمي المعروف بابن الجعابي ﴾

حديث ثقلين را ، پس علاّمة سخاوي در « إستجلاب إرتقاء الغرف » در ذكر طرق اينحديث شريف گفته: [ورواه الجعابيّ من حديث عبدالله بن موسى ، عن أبيه عن عبدالله بن حسن ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن عليّ رضي الله عنه أنّ رسول الله صلّى الله

علیه و سلّم قال: إنّی مخلف فیکم ما إن تمسّکتم بـه لن تضلّوا کتا ب الله عزّوجلّ طرفه بید الله وطرفه بایدیکم و عترتي أهل بیتی ولن یتفرّقاحتّی یردا عليّ الحوض].

ونورالدین سمهودی در« جواهرالعقدین » در ذکرطرق اینحدیث شریف گفته: [و رواه الجعابی في « الطالبیّین » من حدیث عبدالله بن موسی، عن أبیه عن عبدالله بن حسن، عن أبیه، عن جدّه، عن علي رضی الله عنه، ولفظه: إنّ رسول الله صلی الله علیه و سلّم قال: إنّی مخلف فیکم ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا کتاب الله عزّوجلّ طرفه بیدالله وطرفه بأیدیکم و عترتی أهل بیتی و لـن یتفرقا حتّی یردا عليّ الحوض].

وابن الجعابی از أکابر حفاظ ممدوحین بمدائح عظیمه وأعاظم نقّادموصوفین بمحاسن‌فخیمه نزد سنّیّه میباشد، کما دریته بحمدالله المنعم المنیل في‌مجلّد حدیث مدینة العلم بالتّفصیل.

فهذا ابن‌الجعابی الحافظ واحد رجال الدّنیا في الحفظ والإتقان، و أوحد أفراد العالم فی النّقد والسّبر والإمعان، قدروی هذا الحدیث الجلیل‌الشّان، النّیّر البرهان، في کتابه « کتاب‌الطّالبیّین » نفیاً لزیغ أهل‌العدوان، فلایقابله بعد بالرّدّ والإنکاروالإلطاط والایهان؛ إلاّ من‌غلب علی قلبه الطّبع وران، ولایرتاب‌فیه منصف أذعن الصّدق ودان، ولا یحجم عنه موقن وضح لدیه الحقّ وبان.

«۶۵- أماروایت أبوالقاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی »

حدیث ثقلین را، پس بطرق متکثّرهٔ عدیده و ألفاظ متنوّعهٔ مفیده درمعاجم ثلاثهٔ خود إخراج‌آن‌نموده، چنانچه روایت أبوسعید خدری را در« معجم صغیر» که بعنایت منعم کبیر نسخهٔ آن بخط عرب؛ پیش نظرقصیرفقیرحاضر وموجودست باین‌سند آورده: [حدّثنا الحسن بن محمّد بن مصعب الأشانی الکوفي، حدّثنا عبّاد بن یعقوب الأسدی، حدّثنا عبد الرّحمن المسعودی، عن کثیرالنّواء، عن عطیّة العوفی، عن أبی سعیدالخدری، قال: قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم: إنّی‌تارك فیکم الثّقلین أحدهما

أكبر من الآخر كتاب الله جلّ وعزّ حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهلبيتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. لم يروه عن كثير النّواء إلاّ المسعودي].

ونيز طبراني در «معجم صغير» روايت أبوسعيد را بسند ديگر آورده، چنانچه گفته: [حدّثنا حسن بن مسلم بن الطّيّب الصّنعاني، حدّثنا عبدالحميد بن صبيح، حدّثنا يونس بن أرقم، عن هارون بن سعد، عن عطيّة؛ عن أبي سعيد الخدري، عن النّبيّ صلّى الله عليه و سلم، قال: إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. لم يروه عن هارون ابن سعد إلاّ يونس].

ونيز طبراني اينحديث شريف را بروايت أبوسعيد خدري در «معجم أوسط» إخراج نموده، چنانچه علاّمهٔ سخاوي در «إستجلاب ارتقاء الغرف» در ذكر اينحديث گفته: [وحديث أبي سعيد عند أحمد في مسنده من حديث الأعمش وكذا من حديث أبي إسرائيل الملائي إسماعيل بن خليفة وعبدالملك بن أبي سليمان ورواه الطّبراني في الأوسط من حديث كثير النّواء أربعتهم عن عطيّة ورواه أبويعلى وآخرون].

ونور الدين سمهودي در «جواهر العقدين» بعد نقل حديث ثقلين از لفظ ترمذي گفته: [وأخرج أحمد معناه في مسنده عن أبي سعيد الخدري ولفظه: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلّم قال: إنّي أوشك أن أدعى فاجيب وإنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهلبيتي، فإنّ اللّطيف الخبير (ظ) أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا بما تخلفوني فيهما، وأخرجه أيضاً الطّبراني في الأوسط وأبويعلى وغيرهما، وسنده لا بأس به].

وأحمد بن الفضل بن محمد باكثير در «وسيلة المآل» گفته: [وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أنّه صلّى الله عليه و سلّم قال: إنّي أوشك أن أدعى فأجيب وإنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي إنّ اللّطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض، فانظروا بما تخلفوني فيهما. أخرجه أحمد بن حنبل في مسنده والطّبراني في الأوسط وأبويعلى وغيرهم، وسنده لا بأس به].

و نيز طبراني اين حديث شريف را بروايت أبوسعيد خدري در «معجم كبير» إخراج نموده، چنانچه مرزا محمد بدخشاني در «مفتاح النجا» گفته: [وأخرج أبويعلى والطّبراني في الكبير عن أبي سعيد الخدري: قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: إنّي تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا بعدي أمرين احدهما أكبر من الآخر، كتاب الله حبل ممدود مابين السّماء والأرض وعترتي أهل بيتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. وفي رواية أخرى للطّبراني عنه بلفظ: كأنّي قد دعيت فأجبت و إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود بين السّماء والأرض و عترتي أهلبيتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

واز افادهٔ سيوطي نيز در «درّ منثور» ثابتست كه طبراني اين حديث شريف را بروايت أبي سعيد خدري إخراج نموده، كما سبق و سيأتي فيما بعد أيضاً إنشاءالله تعالى.

و نيز طبراني اين حديث شريف را بروايت زيدبن أرقم إخراج كرده، چنانچه علامه سيوطي در «درّ منثور» در تفسير آيهٔ «واعتصموا بحبل الله» گفته: [و أخرج الطّبراني عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: إنّي لكم فرط و إنكم واردون عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني في الثّقلين. قيل: وما الثّقلان يارسول الله؟ قال: الأكبر كتاب الله عزّوجلّ سبب طرفه بيدالله و طرفه بأيديكم فتمسّكوا به لن تزلّوا. ولاتضلّوا، والأصغر عترتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يرداعليّ الحوض وسألت لهما ذاك ربي فلا تقدموهما فتهلكوا ولاتعلّموهما فإنّهم أعلم منكم].

و علامه سخاوي در «إستجلاب إرتقاءالغرف» گفته: [وأخرجه الطّبراني أيضاً من حديث حكيم بن جبير، عن أبي الطفيل، عن زيد، وفيه من الزّيادة عقب قوله: و إنّهمالن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض: سألت ربّي ذلك لهما فلا تقدّموهمافتهلكوا ولاتقصروا عنهما فتهلكوا ولاتعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

وسمهودي در «جواهر العقدين» بعد نقل لفظ ثالث از طرق روايت حاكم گفته: أخرجه الطّبراني وزاد فيه عقيب قوله « إنّهما لن يفترقا (يتفرقا ،ظ) حتّى

يردا علي الحوض، سألت ربي ذلك لهما فلا تقدّموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم] .

وأحمد بن الفضل بن محمد باكثير در «وسيلة المآل» گفته: [وأخرجه الطّبراني أيضاً عن حكيم بن الطّفيل ؛ عن زيد بن أرقم ، وفيه من الزّيادة عقب قوله « إنّهما لن يفترقا (يتفرّقا . ظ) حتّى يردا عليّ الحوض»: سألت ربّي ذلك لهما فلا تقدّموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

ومرزا محمد بدخشاني در مفتاح النّجا» بعد نقل حديث ثقلين از « صحيح ترمذى » بروايت زيد بن أرقم گفته :[وأخرجه الطّبراني في الكبير عنه مطوّلا بلفظ: إنّي لكم فرط و إنّكم واردون عليّ الحوض عرضه مابين صنعاء إلى بصري،فيه عدد الكواكب من قدحان الذّهب والفضة» فانظروا كيف تخلفوني في الثّقلين.قيل :وما الثّقلان؟ يارسول الله ! قال : الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيدالله و طرفه بأيديكم فتمسّكوا به لن تزلّوا ولا تضلّوا ، والأصغر عترتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض ،وسألت لهما ذلك ربّي فلا تقدّموهما فتهلكوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم].

وملاعلي متقي نيز در « كنز العمّال» اين روايت را از طبراني نقل كرده.

و ابن حجر مكي نيز در «صواعق » إخراج نمودن طبراني اين روايت را إفاده نموده ،كما سيأتي إنشاءالله فيما بعد] .

و نيز طبراني در «معجم كبير» اين حديث شريف را از زيد بن أرقم بلفظ ديگر إخراج نموده . كماسيتّضح إنشاءالله تعالى عنقريب من كتاب « مفتاح النّجا » للبدخشاني و كتاب «نزل الأبرار» له أيضاً .

و نيز طبراني اين حديث شريف را از زيد بن أرقم بلفظ ديگر روايت نموده، چنانچه محمّد صدر عالم در« معارج العلى» گفته :[أخرج الطبراني والحاكم،عن أبي الطفيل،عن زيد بن أرقم،قال :قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: كأنّي قد دعيت فأجبت وإنّي تارك فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. الله مولاي وأنا ولي كلّ مؤمن ،من كنت مولاه فعلي مولاه ،

ألّلهمّ والِ من والاه وعاد من عاداه].

و نيز طبراني اين حديث شريف را بروايت حذيفة بن أسيد الغفاري يا زيد بن أرقم در «معجم كبير» إخراج نموده، چنانچه علاّمه سخاوي در «إستجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [أمّا حديث حذيفة بن أسيد الغفاري، فرواه الطّبراني في معجمه الكبير من طريق سلمة بن كهيل عن أبي الطّفيل، عنه، عن زيد بن أرقم رضي الله عنهما قال: لمّا صدر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من حجّة الوداع نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهنّ ثمّ بعث إليهنّ فقمّ ما تحتهنّ من الشوك وعمد إليهنّ فصلّى تحتهنّ ثمّ قام فقال: يا أيّها النّاس! إنّي قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبيّ إلاّ نصف عمر الّذي يليه من قبله، وإنّي لأظنّ أنّي يوشك أن أدعى فأجيب وإنّي مسئول وإنّكم مسئولون فماذا انتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّك قد بلّغت وجهدت و نصحت، فجزاك الله خيراً فقال: أليس تشهدون أن لا اله الا الله و أنّ محمّداً عبده و رسوله و أن جنّته حقّ وناره حقّ وانّ الموت حقّ وأنّ البعث حقّ بعد الموت وأنّ السّاعة آتية لاريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور؟ قالوا: بلى! نشهد بذلك، قال: ألّلهمّ اشهد! ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إنّ الله مولاي وأنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم: فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعني عليّاً، اللّهم والِ من والاه وعاد من عاداه، ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إنّي فرطكم و إنّكم واردون عليّ الحوض حوض عرضه ما بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النّجوم قدحان من فضّة و إنّي سائلكم حين تردون عليّ عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثّقل الأكبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فتمسكوا به لاتضلّوا ولاتبدّلوا وعترتي أهلبيتي فإنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن ينقضيا حتّى يردا عليّ الحوض. ومن هذا الوجه أورده الضّياء في «المختارة» ورواه أبو نعيم في «الحلية» وغيره من حديث زيد بن الحسن الأنماطي، عن معروف بن خرّبوذ، عن أبي الطّفيل، عن حذيفة وحده به].

و از افادۀ علامه سمهودي در «جواهر العقدين» ومحمّد بن يوسف شامي در كتاب «سبل الهدى والرّشاد المعروف بالسّيرة الشّاميّه» وابن حجر مكّي در

« صواعق محرقه » و فخر جهرمی در « براهین قاطعه » ونور الدین حلبی در کتاب « إنسان العیون - المعروف بالسّیرة الحلبیّه » وأحمد بن الفضل بن محمّد با کثیر در « وسیلة المآل » ومحمود بن محمّد شیخانی قادری در « صرط سوی » ومرزا محمّد بدخشانی در « مفتاح النّجا » و« نزل الأبرار » و محمّد صدر عالم در « معارج العلی » وأحمد بن عبدالقادر العجلی در « ذخیرة المآل » ومولوی ولی‌الله لکهنوی در « مرآة المؤمنین » نیز واضح ولائح ست که طبرانی این روایت را إخراج نموده ، کماستطلع علیه فیما بعد إنشاء الله تعالی .

و نیز طبرانی اینحدیث شریف را از زید بن ثابت در « معجم کبیر » إخراج نموده ، چنانچه مرزا محمّد بدخشانی در « مفتاح النّجا » گفته : [وأخرج الحاکم عن زید بن أرقم ، والطّبرانیّ في الکبیر عنه وعن زید بن ثابت أنّ رسول الله صلّی الله علیه وسلم قال: إنّی تارك فیکم الثّقلین من بعدي کتاب الله وعترتی أهلبیتي وإنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا عليّ الحوض] .

و نیز مرزا محمد بدخشانی در « نزل الأبرار » بعد نقل حدیث ثقلین بروایت زید بن أرقم از « صحیح مسلم » گفته : [وأخرج الحاکم عنه والطّبرانیّ في الکبیر عنه وعن زید بن ثابت رضی الله عنهما أنّ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم قال : إنّی تارك فیکم الثّقلین من بعدي کتاب الله وعترتی أهلبیتي وإنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا عليّ الحوض] .

و نیز طبرانی اینحدیث شریف را بروایت زید بن ثابت در « معجم کبیر » بلفظ دیگر إخراج نموده ، چنانچه علاّمه سمهودی در « جواهر العقدین » گفته : [وعن زید بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: إنّي تارك فیکم خلیفتین کتاب الله عزّ وجلّ وهو حبل ممدود ما بین السّماء والأرض ، أو: ما بین السّماء الی الارض وعترتی أهلبیتی وإنّهما لن یفترقا حتّی یردا عليّ الحوض. أخرجه أحمد في مسنده وعبد بن حمید بسند جیّد ولفظه : إنّی تارك فیکم ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی وأخرجه الطبرانیّ في الکبیر برجال ثقات ولفظه : إنی تارك فیکم خلیفتین کتاب الله وأهل بیتی

وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

وسيوطى در « جامع صغير » گفته : [إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السّماءِ والأرض وعترتي أهلبيتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض (حم.طب (١) عن زيد بن ثابت] .

ونيز سيوطى در « إحياء الميت » گفته : [الحديث السّادس والخمسون - أخرج أحمد والطبرانيّ عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود من السّماء والارض وعترتي أهلبيتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

وأحمد بن الفضل بن محمد باكثير در « وسيلة المآل » گفته : [عن زيد بن ثابت رضى الله عنه ، قال : قال رسول رسول الله صلّى الله عليه وسلم : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله عزّوجلّ حبل ممدود ما بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض . أخرجه أحمد في مسنده وعبد بن حميد بسند جيّد ولفظه : إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ . و أخرجه الطّبرانيّ في الكبير و لفظه : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله تعالى و أهل بيتي و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

ومرزا محمد بدخشانى در « مفتاح النّجا » گفته : [وفي رواية أخرى للطّبراني عن زيد بن ثابت : بلفظ : إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السّماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

ونيز طبرانى اينحديث شريف را از عبدالله بن حنطب إخراج نموده ، چنانچه علاّمة سيوطى در « إحياء الميت » گفته : [أخرج الطّبرانيّ عن المطّلب بن عبد الله بن حنطب ، عن أبيه ، قال : خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلّم بالجحفة فقال : ألست أولى بكم من أنفسكم ؟ قالوا : بلى ! يارسول الله ! قال فإنّي سائلكم عن اثنين :

---

(١) يعنى : أخرجه أحمد في « المسند » والطبرانى فى « المعجم الكبير » (١٢) .

عن القرآن وعن عترتی].

ونیز سیوطی در « إنافه فی رتبة الخلافه » گفته : [وأخرج الطّبرانيّ عن عبدالله بن حنطب ، قال : خطبنا رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فقال : ألست أولی بکم من أنفسکم ؟ قالوا : بلی یارسول الله ! قال : فإنی سائلکم عن اثنین : عن القرآن وعن عترتي ، ألا ! لاتقدّموا فتضلّوا ولاتخلفوا عنها فتهلکوا] .

ترجمهٔ سلیمان بن أحمد طبرانی

وتقدم وبراعت وتفوق ومهارت وعلوّ مراتب وسموّ مناصب أبوالقاسم طبرانی درفنون حدیث نزد سنّیه محتاج تبیین وتوضیح نیست، شطری ازمحامد ناصعه ومدائح رائعه ومفاخر شامخه ومآثر باذخهٔ او بر ناظر کتاب « الأنساب » عبدالکریم بن محمّد السّمعانی و « وفیات الأعیان » ابن خلّکان و « تذکرة الحفّاظ » و « سیر النّبلاء » و « عبر » ذهبی و « مرآة الجنان » یافعی و « طبقات القرّاء » شمس الدّین محمّد بن الجزری و « طبقات الحفّاظ » جلال الدّین سیوطی و « زاد المعاد » ابن القیم و « توضیح الدّلائل » سید شهاب الدین أحمد و « منظر الإنسان » یوسف بن أحمد بن محمّد بن عثمان بن علی بن أحمد بن الشّجاع السّجزي و « مقالید الأسانید » أبومهدی ثعالبی و « شرح مواهب » محمّد بن عبدالباقي زرقاني و « بستان المحدّثین » شاهصاحب و « إتحاف النّبلاء » و « أبجد العلوم » و « تاج مکلّل » مولوی صدیق حسن خان معاصر، واضح وآشکار است. دراینمقام بربعضی ازعبارات اقتصار میرود .

عبدالرحمن ابن أبی بکر سیوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته : [الطّبرانيّ الإمام العلاّمة الحجّة بقیّة الحفّاظ أبوالقاسم سلیمان بن أحمد ابن أیّوب بن مطیر اللّخميّ الشّامی ، مُسند الدّنیا وأحد فرسان هذا الشّان . ولد بعکّا في صفر سنة ٢٦٠ ، وسمع في سنه ٢٧٣ بمدائن الشّام والحجاز والیمن ومصر وبغداد والکوفة وبصرة وإصبهان والجزیرة وغیر ذلك ، وحدّث عن ألف شیخ أو یزیدون . صنّف « المعجم الکبیر » وهو المسند ولم یسبق فیه من مسند المکثرین إلاّ ابن عبّاس وابن عمر فأمّا أبوهریرة وأنس وجابر وأبوسعید وعائشة

فلابدّ ، ولا حديث جماعة من المتوسّطين لأنّه أفـرد لكلٍ مسنداً فاستغنى عن عامّته وله « المعجم الأوسط » على شيوخه ، فأتى عن كلّ شيخ بماله من الغرائب فهو نظير « الافراد » للدّار قطني ، وكان يقول : هذا الكتاب روحى فانّه تعب عليه « والمعجم الصغير » وهو عن كلّ شيخ له حديث . والدّعاء مجلّد . ودلائل النّبوة . والنّوادر ومسند شعبة . ومسند سفيان . ومسند الشّاميّين والأوائل .والتّفسير الكبير. ومسند العشرة . ومعرفة الصّحابة . ومسند أبي هريرة . ومسند عائشه والطّوالات . والسّنّة وحديث الأوزاعي. وحديث أيّوب. وحديث الأعمش . ومسند أبى ذرّ. والعلم. والفرائض. وفضل رمضان ومكارم الأخلاق.وتفسير الحسن. وماروى الزهرى عن أنس، وابن المنكدر عن جابر، والحسن عن أنس. ومن اسمه عطاء ومن اسمه عمّار وأخبار عمر بن عبدالعزيز ومسند العَبادلة ؛ وأشياء كثيرة جـدّاً سئل عن كثرة حديثه فقال : كنت أنام على البواري ثلثين سنة : قال ابن مندة : أحد الحفّاظ المذكورين ، تذاكر هو والجعابى بحضرة الوزير ابن العميد فغلب الطبرانيّ بكثرة حفظه والجعابيّ بفطنته حتّى ارتفعت أصواتهما فقال الجعابى : عندى حديث ليس في الدّنيا إلّا عندي، فقال: هات! قال : حدّثنا أبوخليفه ثنا : سليمان بن أيّوب ، و حدّث بحديث فقال الطّبرانيّ : أنا سليمان بن أيّوب و منّي سمعه أبوخليفة ، فاسمعه مني عالياً فخجل الجعابيّ ، فقال أبوالعبّاس الشّيرازيّ كتبت عن الطّبرانيّ ثلث مائة ألف حديث وهو ثقة آخر أصحابه أبوبكر بن زبدة وبعده بالاجازة عبدالرّحمن بن الرّكواني . مات الطبرانيّ لثلثٍ بقين من ذي القعدة سنه ٣٦٠ عن مائة عـام و عشرة أشهر. قال الذّهبيّ في « الميزان » : ومع سعة روايته لم يتفرّد بحديث] .

و مولوى صديق حسن خان معاصر در« تاج مكلّل » گفته : [أبوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب بن مطير اللّخمى الطّبراني .كان حافظ عصره ، رحل في طلب الحديث من الشّام إلى العراق والحجاز واليمن ومصر وبلاد الجزيرة الفراتية وأقام في الرّحلة ثلاثاً وثلاثين سنة ، وسمع الكثير و عدد شيوخه ألف شيخ ، وله المصنّفات الممتّعة النّافعة الغريبة ، منها المعاجم الثّلاثة الكبير والأوسط والصّغير، وهي أشهر

كتبه ، وروى عنه الحافظ أبونعيم والخلق الكثير . مولده ستّين و مائتين بطبريّة الشام وسكن باصبهان إلى أن توفي بها يوم السّبت لليلتين بقيتا من ذي القعدة سنه ٣٦٠ وعمره تقديراً مائة سنة ، وقيل إنّه توفي في شوّال والله أعلم . ودفن إلى جانب حمة (حممة . ظ) الدّوسي صاحب رسول الله صلّى الله عليه وسلم . والطّبراني بفتح الطّاء المهملة و الباء الموحّدة والرّاء و بعد الألف نون ـ هذه النّسبة إلى طبريّة ، والطّبري نسبة إلى طبرستان ، واللّخمي بفتح اللاّم و سكون الخاء المعجمة و بعد ها ميم ـ هذه النّسبة إلى لخم و اسمه مالك بن عدي و هو أخو جذام ، ومطيّر تصغير مطر] إنتهى .

فهذا الطبراني أبو القاسم ، إمامهم الحافظ الكبير الجزيل المقاسم ، وقدوتهم العارف الخبير بتلك المعالم والمراسم ، و جهبذهم النّاقد البصير المتوسّم الواسم ، قد روى هذا الحديث النّافح المتنسّم النّاسم ، الّذي فاق بأريجه على الرّوض المزهر الباسم ، في معاجمه الثّلاثة المعروفة الموسومة بأحسن المياسم ، بطرق وافية وافرة هادية إلى خير الطّرائق و المناسم ، والحمد لله على انطماس معاهد الضّلال بأكمل طامس وطاسم ، واندراس مغاني العمي بأبين دارس وراسم ، وانحسام أصول البغي بأصرم صارم وأحسم حاسم ، واتّسام وجوه الغيّ بأحمى المكاوي وأنفذ المواسم .

﴿ ٦٦ـ أما روايت أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك ابن شبيب القطيعي ﴾

حديث ثقلين را ، پس حاكم « در مستدرك » گفته : [حدّثنا أبوالحسين محمّد بن أحمد بن تميم الحنظلي ببغداد ، ثنا : أبوقلابة عبدالملك بن محمّد الرّقاشي ، ثنا يحيى ابن حمّاد ، وحدّثني أبوبكر محمّد بن أحمد بن بالويه وأبوبكر أحمد بن جعفر البزّار قالا: ثنا : عبدالله بن أحمد بن حنبل ، حدّثني ، أبي ثنا يحيى بن حمّاد وثنا أبونصر أحمد بن سهل الفقيه ببخاري ، ثنا صالح بن محمّد الحافظ البغدادي ، ثنا خلف بن سالم المخرمي ، ثنا يحيى بن حمّاد ، ثنا أبوعوانة ، عن سليمان الأعمش ، قال : ثنا حبيب ابن أبي ثابت ، عن أبي الطّفيل ، عن زيد بن أرقم رضي الله عنه، قال : لمّا رجع رسول الله

صلّى الله عليه وسلّم : من حجّة الوداع ونزل غدير خم، أمر بدوحات فقممن، قال: كأنّي قد دُعيت فأجبت ، إنّي تارك فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله تعالى و عترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض ، ثم قال : الله عزّ وجلّ مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن ، ثمّ أخذ بيد عليّ رضي الله عنه فقال : من كنت وليّه فهذا وليّه ، أللّهم وال من والاه وعاد من عاداه] .

و **أبوبكر قطيعي** از أماجد محدّثين عظام و أفاضل مُسندين فخام سنّيه ميباشد .

عبدالكريم سمعاني در «أنساب» بنسبت قطيعي گفته : [والمحدّث المشهور أبوبكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك بن شبيب القطيعي ـ من قطيعة الدقيق ، محلّة في أعلى غربي بغداد ـ يروي عن إسحاق و إبراهيم الحربيّين والكديمي وأبي مسلم الكشّي، وكان يروي عن عبدالله ابن أحمد بن حنبل « المسند » عن أبيه ، وكان مكثراً، يروى عنه أبوعبدالله الحافظ البيع (ابن البيّع . ظ) وأبونعيم الحافظ الإصبهاني؛ في جماعة كثيرة آخرهم أبومحمّد الحسن بن علي الجوهري ، ومات في ذي الحجّة سنة ثمان و ستين وثلثمائة] .

ترجمهٔ احمد بن جعفر أبوبكر قطيعي

و **محمد بن أحمد ذهبي** در « عبر » دروقائع سنة ثمان وستين وثلثمائة گفته : [وفيها توفي القطيعي أبوبكر أحمد بن جعفر بن حمدان بن مالك البغدادي مسند العراق ، وكان يسكن بقطيعة الدّقيق ، روى ، عن عبدالله بن الإمام أحمد « المسند » وسمع من الكديمي وإبراهيم الحربي والكبار، توفي في ذي الحجّة وله خمس وتسعون سنة ، وكان شيخاً صالحاً] انتهى.

فهذا القطيعي شيخهم المنقطع القرين ، الّذي صدقه وصلاحه عندهم مقطوع باليقين ، قد روى هذا الحديث الزّاهي الزّاهر المستبين ، بسنده المتصل الوثيق المتين عن النبيّ المأمون الأمين ، عليه وآله آلاف السّلام عن الملك الحقّ المبين ، فأبان على أهل الورع والدّين ، أنّ هذا الخبر الرّصين الرّزين ، من مرويّات الأكابر الأساطين

الّذين هم من جلالة الأقدار و نباهة الأخطار بمكان مكين ، فلايناكر فيه الحقّ إلاّ التّائه الحائر الأخلف الأفين ، و لا يراغم فيه الصّواب إلاّ الزّائغ الرّائغ الوضيع المهين .

﴿٦٧ - أما روايت أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحة الازهرى اللغوى﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « تهذيب اللّغة » در لغت (عترت) آورده ، چنانچه علاّمه ابن منظور إفريقى در « لسان العرب » گفته : [قال الأزهرىّ رحمه الله : وفي حديث زيد بن ثابت : قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : إنّي تارك فيكم الثّقلين خلفى كتاب الله و عترتى فانهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض وقال : قال محمّد بن إسحاق : وهذا حديث صحيح و رفعه نحو زيد بن أرقم وأبوسعيد الخدرى ، وفي بعضها : إنّى تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتى أهلبيتي فجعل العترة أهل البيت] .

و نيز ذهبى اينحديث شريف در كتاب « تهذيب اللّغة » درلغت (ثقل) آورده چنانچه علاّمه ابن منظور إفريقى در « لسان العرب » گفته : [التّهذيب : و روى عن النبىّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال فى آخر عمره : إنّى تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتى فجعلهما كتاب الله عزّوجلّ وعترته وقد تقدّم ذكر العترة وقال ثعلب : سمّيا ثقلين لأنّ الأخذ بهما ثقيل والعمل بهما ثقيل ، قال : وأصل الثّقل أنّ العرب تقول لكلّ شيء نفيس خطير مصون « ثقل » ، فسمّا هما ثقلين إعظاماً لقدر هما وتفخيماً لشأنهما ، و أصله في بيض النّعام المصون . و قال ثعلبة بن صعير المازنى يذكر الظّليم والنّعامة:

فتذكرا ثقلاً رشيداً بعد ما ألقت ذكاء يمينها فى كافر

ويقال للسّيّد العزيز « ثقل » من هذا ، وسمّى الله تعالى الجنّ والانس الثّقلين سمّيا ثقلين لتفضيل الله تعالى إيّاهما على سائر الحيوان المخلوق فى الأرض بالتّمييز والعقل الّذى خصّا به] .

ونیزازهری اینحدیث شریف را در « تهذیب اللّغة » درلغت (حبل) آورده چنانچه گفته : [وفی حدیث النبیّ صلّی‌الله علیه وسلم : أوصیکم بکتاب الله وعترتی أحدهما أعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من‌السّماء إلی الأرض قال أبومنصور: وفی هذا الحدیث اتّصال کتاب الله عزّوجل وإن کان یتلی فی‌الأرض وینسخ ویکتب و معنی الحبل الممدود نور هداه و العرب تشبّه النّوربالحبل و الخیط ، قال الله: حتّی یتبیّن لکم الخیط الأبیض من الخیط الأسود ، فالخیط الأبیض هونور الصّبح إذا تبیّن للأبصار وانفلق ، والخیط الأسود دونه فی الإنارة لغلبة سواد اللّیل علیه ولذلك نعت بالأسود ونعت الآخربالأبیض، والخیط والحبل قریبان من‌السّواء].

و علامه ازهری فقیه‌جلیل‌الشّان ومحدّث رفیع‌المکان‌سنّیّه‌است.

ترجمه ابومنصورازهری لغوی

ابن خلکان در « وفیات‌الأعیان » گفته : [أبومنصورمحمّدبن أحمد بن‌الأزهر ابن طلحة بن نوح بن أزهر الأزهری الهروی اللّغوی الإمام المشهورفی‌اللّغة ، کان فقیهاً شافعیّ المذهب ، غلبت علیه اللّغة فاشتهر بها وکان متّفقاً علی فضله وثقته ودرایته وورعه . روی عن أبی‌الفضل محمّد بن جعفر المنذری اللّغوی ، عن‌أبی العبّاس ثعلب وغیره، ودخل بغداد وأدرك بها أبابکربن درید ولم یروعنه شیئا وأخذعن‌أبی عبدالله إبراهیم ابن عرفة الملقّب نفطویه المقدّم ذکره وعن أبی بکرمحمّد بـن السّري المعروف بابن السّراج النّحوی وسیأتی ذکره إنشاءالله تعالی ، وقیل : إنّـه لم یأخذعنه شیئاً وکان قد رحل وطاف في أرض العرب في طلب اللّغة وحکی بعض الأفاضل أنّـه رأی بخطّـه قال : امتحنت بالأسرسنةَ عارضت القرامطةُ الحاجّ بالهبیر، وکان القوم الّذین وقعتُ فی‌سهمهم عرباً نشؤا في‌البادیة یتتبّعون‌مساقط الغیث أیّام النّجع ویرجعون إلی‌إعداد المیاه في‌محاضرهم زمان القیظ ویرعون النّعم ویعیشون بألبانها ویتکلّمون بطباعهم البدویّـة ولایکاد یوجد في منطقهم لحن أوخطأ فاحش فبقیتُ فی أسرهم دهراً طویلاً وکنّـا نتشتّی بالدّهناء و نرتبع بالصّمان ونقیظ بالسّتارین ، وأستفدت من‌مجاورتهم ومخاطبتهم بعضهم بعضاً ألفاظاً جمّة ونوادر کثیرة أوقعت أکثرهـا فی کتابی یعنی

«التّهذيب» و ستراها في مواضعها و ذكر في تضاعيف كلامه أنّه أقام بالصّمان شتوتين وكان أبو منصور المذكور جامعاً لشتات اللّغة مطّلعاً على أسرارها ودقائقها وصنّف في اللّغة كتاب «التّهذيب» وهو من الكتب المختارة يكون أكثر من عشر مجلّدات وله تصانيف في غريب الألفاظ الّتي استعملها (تستعملها .ن) الفقهاء في مجلّد واحد، وهو عمدة الفقهاء في تفسير ما يشكل عليهم من اللّغة المتعلقة بالفقه، و كتاب التّفسير، و رأى ببغداد أبا أسحاق الزّجّاج و أبابكر بن الأنباري و لم ينتقل أنّه أخذ عنهما شيئاً، وكانت ولادته سنة اثنتين و ثمانين و مائتين، و توفي في سنة سبعين و ثلاث مائة في أواخرها، و قيل: سنة إحدى وسبعين بمدينة هراة، رحمه‌الله تعالى. والازهرى بفتح الهمزة وسكون الزّاء و فتح الهاء وبعدها راء هذه النسبة إلى جدّه أزهر المذكور، و قد تقدّم الكلام على الهروى. **والقرامطة**، نسبتهم إلى رجل من

في بيان احوال القرامطة

سواد الكوفة يقال له «قرمط» بكسر القاف و سكون الرّاء وكسر الميم وبعدها طاء مهملة، ولهم مذهب مذموم وكانوا قد ظهروا في سنة إحدى وثمانين ومائتين في خلافة المعتضد بالله وطالت أيّامهم و عظمت شوكتهم وأخافوا السّبيل واستولوا على بلاد كثيرة وأخبارهم مستقصاة في التواريخ، وكانت وقعة الهبير الّتي أشار إليها في سنة إحدى عشرة وثلثمائة وكان مقدّم القرامطة يوم ذاك أبا طاهر الجنابى القرمطى ولمّا ظهر على الحجّاج قتل بعضهم واسترقّ آخرين واستولى على جميع أموالهم و ذلك في خلافة المقتدر بن المتعضد و قيل: كان أوّل ظهورهم في سنة ثمان وسبعين ومائتين وأوّلهم أبوسعيد الجنابى كان بناحية البحرين وهجر، قتل في سنة إحدى وثلثمائة قتله خادم له، و قتل أبوطاهر المذكور في سنة اثنتين وثلاثين وثلثمائة، والجنابى بفتح الجيم والنّون المشدّدة وبعد الألف باء موحّدة هذه النّسبة إلى جنّابة وهى بلدة بالبحرين بالقرب من سيراف على البحر. والهبير بفتح الهاء و كسر الباء الموحّدة وسكون الياء المثنّاة من تحتها وبعدها راء ساكنة وهو الموضع المطمئنّ من الأرض والدّهناء - بفتح الدّال المهملة وسكون الهاء وبعدها نون مفتوحة ثمّ ألف تمدّ وتقصر - وهي أرض واسعة في بادية العرب في ديار بنى تميم

قيل : هي سبعة أجبل من الرّمل ، وقيل: هى في بادية البصرة في ديار بنى سعد . والصّمّان بفتح الصّاد المهملة والميم المشددة وبعد الألف نون و هو جبل أحمر ينقاد ثلاث ليال وليس له ارتفاع ، يجاور الدّهناء ، و قيل : إنّه قرب رمال (رمل . ظ) عالج وبينه وبين البصرة تسعة أيّام . والسّتاران : تثنية ستار بكسر السّين المهملة وفتح التّاء المثنّاة من فوقها وبعد الألف راء وهما واديان في ديار بنى سعد يقال لهما : سودة ويقال لأحدهما : السّتار الأغبر ، وللآخر ، السّتار الحائريّ ، وفيهما عيون فوّارة تسقى نخيلهما منها، وهذا كلّه وإن كان خارجاً عن المقصود لكنّها ألفاظ غريبة فأحببتُ تفسيرها لئلاّ تشكل على من يُطالع هذا المجموع].

و ذهبى در «عبر - فى خبر من غبر» در وقائع سنه سبعين و ثلثمائـه گفته : [والازهريّ : العلاّمة أبو منصور محمّد بن أحمد بن الأزهر الهروي اللّغوي النّحويّ الشّافعيّ صاحب «تهذيب اللّغة» وغيره من المصنّفات الكبار الجليلة المقدار ، بهراة ، فى ربيع الآخر وله ثمان و ثمانون سنة ، روى عن البغوى و نفطويه و أتى ابن السّراج و ترك الأخذ عن ابن دريد تورّعاً لأنّه رآه سكران ، وقد بقي الازهريّ في أسر القرامطة مدّة طويلة].

و يافعى در «مرآة الجنان» در وقائع سنهٔ مذكوره گفته : [و فيها - الإمام العلاّمة صاحب المصنّفات الكبار الجليلة المقدار كتهذيب اللّغة وغيره، اللّغويّ النّحويّ الشّافعيّ أبو منصور محمّد بن أحمد بن الأزهري الهروي الازهري، بقي في أسر القرامطة مدّة طويلة وكان متفقاً على فضله وثقته و درايته وورعه وروى عن أبي العبّاس ثعلب وغيره وأدرك ابن دريد ولم يرو عنه شيئاً وأخذ عن نفطويه و عن ابن السّراج النّحوى وكان قد رحل وطاف في أرض العرب و طلب اللّغة فخالط قوماً يتكلّمون بطباعهم البدويّة ولا يكاد يُوجد في منطقهم لحن أو خطأ فاحش فاستفاد من مجاورتهم و مخاطبة بعضهم بعضاً ألفاظا و نوادر كثيرة أوقع أكثرها في كتابه «التّهذيب» و سبب مخالطتهم له أنّه كان قد أسرته القرامطه وكان القوم الّذين وقع في سهمهم عربا نشأوا في البادية يتبعون مساقط الغيث و يرعـون النّعم و يعيشون بألبانها وكان جامعاً لأشتات اللّغات مطّلعا علـى

أسرارها و دقائقها ، وتهذيبه‌المذكور أكثر من عشر مجلّدات ، وله تصنيف في‌غريب الألفاظ الّتی يستعملها‌الفقهاء من‌اللّغة المتعلقة بالفقه].

وابن الوردی در «تتمة‌المختصر» در وقائع سنة مذكوره گفته : [و فيها - توفي‌الأزهريّ أبو منصور محمّد بن أحمدبن‌الأزهربن طلحة‌اللّغوی الفقيه‌الشّافعیّ ،له «التّهذيب» عشر مجلّدات ، وغيره ،ومولده سنة اثنتين وثمانين و مائتين].

و تاج‌الدين سبكی در «طبقات شافعيّه» گفته : [محمّد بن أحمدبن الأزهر بن طلحة الهروي أبو منصورالأزهری‌الهرویّ اللّغوی صاحب «تهذيب‌اللّغة » ولد سنة اثنتين وثمانين و مائتين ، و سمع بهراة من‌الحسين بن إدريس و محمّد بن عبدالرّحمان الشّامي و طائفة ، ثمّ رحل إلى بغداد فسمع أباالقاسم البغویّ و أبابكربن أبي داود و إبراهيم بن عرفة نفطويه وابن‌السّراج وأباالفضل‌المنذریّ وعبدالله‌بن‌عروة‌وغيرهم. روى عنه أبويعقوب القراب وأبوذر عبدالله بن‌أحمد وأبوعثمان سعيدالقرشي‌والحسين و علي بن أحمد بن حمرويه و غيرهم ، و كان إماماً في‌اللّغة ، بصيراً بالفقه ، عارفاً بالمذهب ، عالي‌الأسناد ، ثخين‌الورع ، كثير‌العبادة والمراقبة ، شديدالانتصارلألفاظ الشّافعي ، متحرّياً في دينه، أدرك ابن دريد وامتنع‌أن يأخذ عنه‌اللّغة وقد حمل‌اللّغة عن‌الأزهری جماعة منهم أبو عبيدالهروی صاحب «الغريبين» ومن مصنّفات‌الأزهری «التّهذيب» عشر مجلّدات و كتاب«الغريب فی‌التفسير » وكتاب «تفسير‌ألفاظ‌المزني» و كتاب « علل‌القراءة » و « كتاب‌الرّوح وماورد فيها من‌الكتاب والسنة» و كتاب «تفسيرالأسماءالحسنى» و «تفسير إصلاح‌المنطق » و «تفسيرالسّبع المطوّلة » و«تفسير ديوان أبی تمام » وأسر مرّة أسرته‌القرامطة فحكى عن نفسه أنّه‌وقع في أسر عرب نشأوا في‌البادية يتبعون‌مساقط‌الغيث أيّام‌النّجع‌ويرجعون الى أعدادالمياه في‌محاضرهم زمن‌القيظ و يتكلّمون بطباعهم‌البدويّة ولا يكاديوجد في منطقهم لحن أوخطأفاحش، قال فبقيت في أسرهم دهراً طويلاً واستفدت منهم ألفاظا جمّة ، توفي في شهر ربيع الآخر سنة سبعين و ثلثمائة].

و ابوبكر أسدی در طبقات شافعيّه» گفته : «محمّدبن‌أحمدبن الأزهرابن طلحة

ابن نوح بن الأزهر أبومنصور الأزهري الإمام في اللّغة ، ولد بهراة سنة ثنتين وثمانين ومائتين و كان فقيهاً صالحاً غلب عليه علم اللّغة وصنّف فيه كتابه « التّهذيب » الّذي جمع فيه فأوعى في عشر مجلّدات ، وصنّف في التّفسير كتاباً سمّاه « التقريب » و « شرح الأسماء الحسنى » و « شرح ألفاظ مختصر المزني » و « الانتصار » للشافعي. توفي بهراة سنة سبعين وثلثمائة في ربيع الآخر منها ، وقيل : في أواخرها، وقيل : سنة إحدى وسبعين . نقل الرافعي عنه مواضع يتعلّق باللّغة في ضبط السّنّة] .

وجلال الدين سيوطي در « بغية الوعاة » گفته : [محمّد بن أحمد بن الأزهر ابن طلحة بن نوح الأزهري اللّغوي الأديب الهروي الشّافعي أبو منصور ، ولد سنة اثنتين وثمانين ومائتين وأخذ عن الرّبيع بن سليمان ونفطويه وابن السّراج وأدرك ابن دريد ولم يروعنه وورد بغداد وأسرته القرامطة فبقي فيهم دهراً طويلاً وكان رأساً في اللّغة، أخذ عنه الهروي صاحب « الغريبين » وله من التّصانيف « التهذيب » في اللّغة « تفسير ألفاظ مختصر المزني » « التّقريب » في التّفسير « شرح شعر أبي تمام » «الأدوات» وغير ذلك، وكان عارفاً بالحديث عالي الاسناد كثير الورع . مات في ربيع الآخر سنة سبعين وثلثمائة] .

و مولوی صديق حسن خان معاصر در « أبجد العلوم » گفته : [محمّد بن أحمد بن الأزهر بن طلحة بن نوح الهروي اللّغوي الشّافعي أبومنصور الأزهري ، ولد سنة ۲۸۲ وأخذ عن الرّبيع بن سليمان ونفطويه وابن السّراج وأدرك ابن دريد ولم يروعنه وورد ببغداد وأسرته القرامطة فبقي فيهم دهراً طويلاً وكان راساً في اللّغة واشتهربها ، أخذ عنه الهروي صاحب « الغريبين» وكان قد رحل وطاف في أرض العرب في طلب اللّغة وكان جامعاً لشتات اللّغة مطّلعاً على أسرارها ودقائقها، صنّف في اللّغة كتاب « التّهذيب » وهو من الكتب المختارة يكون أكثر من عشر مجلّدات وله تصنيف في غريب الألفاظ الّتي استعملها الفقهاء في مجلّد واحد وهو عمدة الفقهاء في تفسير ما يشكل عليهم من اللّغة المتعلّقة بالفقه وكان عارفاً بالحديث عالي الإسناد ثخين الورع ، ولد في سنة ۲۸۲ ومات في ربيع الآخر سنه ۳۷۰ وقيل سنة ۳۷۱ بمدينة هراة ، و له أيضا

« تفسير ألفاظ مختصر المزني » و«التقريب» في‌التفسير وغير ذلك، ورأى ببغداد أبا إسحق الزّجّاج وأبابكربن الأنباري ولم ينقل أنّه رحمه الله تعالى أخذ عنهما شيئاً] انتهى.

فهذا فقيههم‌الازهري ذوالمجد الأزهر، والفضل الأظهر، والفخر الأبهر والعلوالأفخر، والشموخ الأشهر، والبذوخ الأكبر، صاحب‌المصنّفات الكبارالجليلة المقدار فلايدرك نبلها ولايحصر، المتّفق على فضله وثقته‌ودرايته وورعه فلايجحد واحد منها ولاينكر، قدروى هذاالحديث‌الشهي المنظر،وأثبت ذاك‌الخبرالأنيق‌المخبر فالحمدلله على وضوح‌الحقّ‌الأبلج الأنور، وسفورالصّدق الأضوء الاسفر، وزهوق‌الباطل الأسمج الأنكر، وبوارالخطل الأعوج الأعور.

﴿ ٦٨ - أما روايت أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى البغدادى ﴾

حديث ثقلين را پس‌ابن المغازلي در كتاب «المناقب» گفته : [أخبرناأبوطالب محمّد بن أحمد بن عثمان ، أنا : أبوالحسين محمّد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ اذناً ، نا : محمّد بن محمّدبن سليمان الباغندي ، نا : سويد ، ثنا : عليّ بن مسهر، عن أبى حيّان التّيمي ، حدّثني يزيد بن حيّان ، قال : سمعت زيد بن أرقم يقول : قام فينا رسول‌الله صلّى‌الله عليه وسلّم فخطبنا فقال : أمّا بعد ، أيّها النّاس! إنّما أنا بشريوشك أن أدعى فأجيب وإنّي‌تارك فيكم الثّقلين ، وهما كتاب‌الله فيه‌الهدى والنّور،فخذوا بكتاب‌الله واستمسكوابه. فحثّ على كتاب‌الله ورغّب‌فيه،ثمّ‌قال: وأهلبيتي أذكّركم‌الله في أهلبيتي قالها ثلاث مرّات] .

و ابن المظفر حافظ جليل‌المرتبة ومحدّث فخيم‌المنزلة ومسند عظيم‌التبحر وناقد مبهرالتّمهر نزدسنّيّه ميباشد .

شمس‌الدين ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [محمّد بن المظفر بن موسى ابن عيسى الحافظ الإمام الثّقة أبوالحسين البغدادي محدّث العراق مولده سنة ستّ وثمانين وأوّل ماسمع في‌سنة ثلثمائة ، سمع أحمد بن‌الحسن‌الصّوفي وحامد بن‌شعيب

ترجمه ابن المظفر حافظ بغدادى

وقاسم بن زكريّا وعمر بن أبي غيلان والباغندي ومحمد بن جرير وعبدالله بن زيدان البجلي و أبا عروبة الحرّاني وعلي بن أحمد علان و محمد بن حزيم الدّمشقي والحسين بن محمد بن جمعة وطبقتهم بالعراق والجزيرة ومصر والشام ، وجمع وألّف عني بطلب هذا الفنّ ولم يتخلّف . روى عنه الدّار قطني وابن شاهين وأبوالفتح بن أبي الفوارس والماليني والبرقاني وأبونعيم والحسن بن محمد الخلاّل وعلي بن المحسن وعبد الوهّاب بن برهان وأبو محمد الجوهري وخلق كثير . يقال إنّه من ولد سلمة بن الأكوع وكان يقول: لاأتيقّن ذلك . قال الخطيب : كان ابن المظفّر فهماً حافظاً صادقاً ، وقال البرقاني : كتب الدّار قطني عن ابن المظفّر ألوف حديث ، وقال ابن أبي الفوارس : سألت ابن المظفّر عن حديث الباغندي عن ابن زيد الداري عن عمرو بن عاصم ، فقال : ماهو عندي . قلت : لعلّه عندك ؟ قال : لوكان عندي لكنتُ أحفظه ؛ عندي من الباغندي مائة ألف حديث مافيها هذا . قال القاضي محمد بن عمر الداودي : رأيت الدّارقطني يعظم ابن المظفّر ويجلّه ولايستند بحضرته ، وقال الخطيب : حدّثني محمد بن علي الصّوري ، حدّثنا بعض الشيوخ أنّه حضر مجلس ابن المعروف القاضي فجاء أبوالفضل الزّهري فقام ابن المظفّر عن مكانه وأجلس الزّهري وقال: أيّها القاضي! هذا الشّيخ من ولد عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه ، هو محدّث وآباؤه محدّثون إلى عبدالرحمن ، وقال : ثنا : والد هذا ، و نا : فلان عن جدّ هذا محمد بن عبيد ، و نا : فلان عن جدّهم عبيدالله بن سعد ، ولم يزل يروي عن كلّ واحد من آبائه حديثاً حتّى انتهى إلى عبدالرحمن بن عوف . قال السّلمي : سألت الدّار قطني عن ابن المظفّر فقال : ثقة مأمون ، فقلت : يقال إنّه يميل إلى تشيّع ؟ فقال : قليلاً بمقدار مالا يضرّ إن شاء الله ؛ وقال الوليد (أبوالوليد . ظ) الباجي : ابن المظفّر حافظ فيه تشيّع . قال إبراهيم بن محمد الرّعيني: قدم علينا ابن المظفّر ، وكان أحول أشجّ ؛ فحضر عند عبدالله بن محمد بن جعفر القزويني فقال له : إنّ هذا الّذي تمليه علينا هو عندنا كثير بالعراق ؛ يريد حديث مصر فكان مبداء إخراج القزويني حديث عمرو بن الحرث فكان منه ما كان من نكير

النّاس عليه حتّى قال الدّار قطني : وضع القزويني لعمرو أكثر من مائة حديث .
قال العتيقي : توفى ابن المظفّر في يوم الجمعة في شهر جمادى الأولى سنة تسع وسبعين وثلثمائة] .

و نيز ذهبی در « عبر » دروقائع سنه تسع و سبعين وثلثمائة گفته : [ومحمّد بن المظفّر الحافظ أبوالحسن البغدادي ، وله ثلاث وتسعون سنة ، توفي في جمادى الأولى وكان من أعيان الحفّاظ سمع من أحمد بن الحسن الصّوفي وعبدالله بن زيدان ومحمّد ابن حزيم وعلىّ بن أحمد بن غلان وطبقتهم بالعراق والجزيرة والشّام ومصر وكان عنده عن الباغندى مائة ألف حديث] .

و صلاح الدين صفدى در « وافي بالوفيات » گفته: [محمّد بن المظفر بن موسى ابن عيسى أبوالحسن البزّاز الحافظ البغدادي ، رحل إلى الأمصار وبرع في علم الحديث ومعرفة الرّجال ، وتوفي في جمادى الأولى سنة تسع وسبعين وثلثمائة، سمع الطبرىّ وغيره وروى عنه الدّارقطنيّ وغيره ، واتّفقوا على فضله وصدقه وثقته] .

وجلال الدين سيوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [محمّد بن المظفّر بن موسى بن عيسى الحافظ الإمام الثّقة ، أبوالحسن البغدادي ، محدّث العراق، ولد سنة ٢٨٦ وسمع الباغندى وابن جرير وابن عروبة ومنه الدارقطنيّ وابن شاهين والبرقاني وأبونعيم وجمع ، وألّف ، قال الخطيب: كان حافظاً صادقاً ، قال ابن أبي الفوارس: سألت ابن المظفّر من حديث الباغندى عن أبي زيد الجزازي عن عمرو بن عاصم ، فقال: ماهو عندي ، قلت : لعلّه عندك ! قال : لو كان عندي لكنتُ أحفظه ؛ عندي عن الباغندى مائة ألف حديث ماهذا منها ! وكان الدّارقطنيّ يُجلّه ويعظمه ولايستند بحضرته ، وقال فيه : ثقة مأمون يميل إلى التّشيّع قليلاً ، و قال أبوالوليد الباجي : حافظ فيه تشيّع مات يوم الجمعة في جمادى الأولى سنة ٣٧٩] انتهى.

فهذا محمد بن المظفر حافظهم الإمام محدّث العراق ، وثقتهم المأمون المشتهر بجلائل مفاخره في الآفاق ، قد روى هذا الحديث المبهر الايتلاق ، وأخبر بهذا الخبر المسفر الإشراق ، فلا يرتاب فيه بعد رواية هؤلاء النّقدة الحذّاق ، المهرة

السبّاق، إلاّ من ألف الوضع والإفتعال والايتفاك والاختلاق، فأوجفت به المطايا العدوان في البوادى القائمة الأعماق، حتّى أوردته منا هل الخيبة والخسار والحرمان والإخفاق.

« ۶۹- أما روايت أبوالحسن علي بن عمر بن أحمد الدار قطني »

حديث ثقلين را، پس أحمد بن الفضل بن محمّد باكثير المكّي در « وسيلة المآل » بعد ذكر اين حديث شريف بروايت أمّ سلمه رضي الله عنها گفته: [وأخرجه محمّد بن جعفر البزّار عنها بلفظ: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في مرضه الّذي قبض فيه وقد امتلأت الحجرة من أصحابه، قال: أيّها النّاس! يوشك أن اُقبض قبضاً سريعاً فينطلق بي و قد قدّمت القول معذرة إليكم، ألا! إنّي مخلف فيكم كتاب الله عزّوجلّ و عترتي أهلبيتي. ثمّ أخذ بيد عليّ فقال: هذا عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ لايفترقان حتّى يردا عليّ الحوض، فأسألهما عن ما خلفت فيهما. أخرجه الدّار قطني].

وعظمت وجلالت ورفعت ونبالت دار قطني در علوم حديث نه چنانست كه محتاج توضيح وتصريح بوده باشد. شطرى از معالي زاهره ومحاسن باهره او بر ناظر كتاب « الأنساب » عبدالكريم بن محمّد السّمعاني و « وفيات الأعيان » ابن خلّكان و « تذكرة الحفّاظ » و « سير النّبلا » و « عبر » ذهبي و « طبقات شافعيّه » عبدالوهاب سبكي و « طبقات شافعيّه » عبدالرحيم اسنوي و « طبقات شافعيّه » أبوبكر أسدي و « طبقات القرّاء » شمس الدّين محمّد بن محمّد جزري و « أسماء رجال » ولي الدين خطيب و « مرقاة ـ شرح مشكوة » ملاّ علي قاري و « طبقات الحفّاظ » جلال الدّين سيوطي وكتاب « مناقب شافعي » فخر الدّين رازي وكتاب « التقريب والتّيسير » محي الدّين النّووي و « تاريخ كامل » ابن أثير و « تاريخ خميس » حسين دياربكري و « منهاج السّنّة » ابن تيميّه و « أسماء الرّجال مشكوة » شيخ عبدالحق دهلوي وكتاب « مقاليد الأسانيد » أبومهدي ثعالبي و « بستان المحدّثين » شاه صاحب و « إتحاف النّبلاء » و « أبجد العلوم » و « تاج مكلّل » مولوى صديق حسن خان معاصر؛ واضح ولائح ست.

درینجا بربعضی ازعبارات إکتفا میرود.

علامه ذهبی در « عبر - فی خبر من غبر » دروقائع سنة خمس وثمانين ثلثمائة گفته:

[والدارقطنی - أبوالحسن علی بن عمر بن أحمد البغدادي الحافظ المشهور صاحب التّصانيف في ذالقعدة وله ثمانون سنة ، روی عن البغوی وطبقته، ذکره الحاکم فقال : صار أوحد عصره في الحفظ و الفهم والورع و إماماً في القراء ، والنحاة صادفته فوق ما وصف لی، وله مصنّفات يطول ذکرها ، وقال الخطيب : کان فريد عصره و قريع دهره ونسيج وحده وإمام وقته ، إنتهى إليه علم الأثر والمعرفة بالعلل وأسماء الرّجال مع الصّدق وصحّة الاعتقاد والاضطلاع من علوم سوی علم الحديث ، منها القراءة وقد صنّف فيها مصنّفات ، ومنها المعرفة بمذاهب الفقهاء و بلغني أنّه درس فقه الشّافعی علی أبی سعيد الاصطخري ، ومنها المعرفة بالأدب والشعر فقيل إنّه کان يحفظ دواوين جماعة ، وقال أبوذر الهروی : قلت للحاکم : هل رأيت مثل الدّارقطني ؟ فقال : هو إمام لم ير مثل نفسه فکيف أنا ! وقال البرقانی کان : الدّارقطني يملي علیّ العلل من حفظه وقال القاضی أبوالطيّب الطبری : الدارقطنی أمير المؤمنين في الحديث]

ترجمهٔ حافظ أبوالحسن دارقطنی

و أبو بکر بن أحمد أسدی در « طبقات شافعيّه » گفته : [علیّ بن عمر ابن أحمد بن مهدی بن مسعود بن النّعمان بن دينار بن عبدالله ، أبوالحسن البغدادی الدّارقطنی الحافظ الکبير صاحب المصنّفات المفيدة ، منها کتاب « السّنن والعلل » الّذی لم ير مثله في فنّه و « کتاب الافراد » تفقّه بأبی سعيد الإصطخری ، وقيل علی غيره . قال الحاکم : صار أوحد أهل عصره في الحفظ والفهم والورع وإماماً في النّحو والقراءة ، وأشهد أنّه لم يخلف علی أديم الأرض مثله ، وقال الخطيب عن أبی الوليد الباجي عن أبی ذر : قلت للحاکم ؛ هل رأيت مثل الدّار قطني ؟ فقال : هو لم ير مثل نفسه فکيف أنا ! وقال الخطيب : سمعت القاضی أباالطيّب الطبری يقول : الدّارقطني أمير المؤمنين في الحديث . توفي في ذی القعدة سنة خمس وثمانين وثلثمائة عن تسع وسبعين سنة ، فإنّ مولده سنة ستّ وثلثمائة ، توفي ببغداد ودفن قريباً من معروف

الكرخي قال ابن ماكولا: رأيت في المنام كأنّي أسأل عن حال الدّارقطني في الآخرة فقيل: لي ذاك يدعى في الجنّة بالامام! نقل عنه في « الرّوضة » في أثناء كتاب القضاء في الكلام على الرّواية بالإجازة] .

و مولوى صديق حسن خان معاصر در كتاب «تاج مكلّل» گفته: [أبوالحسن عليّ بن عمر بن أحمد بن مهدي البغدادي الدّارقطني الحافظ المشهور، كان عالماً حافظاً فقيهاً على مذهب الإمام الشّافعي وانفرد بالإمامة في علم الحديث في عصره ولم ينازعه في ذلك أحد من نظرائه، وكان عارفاً باختلاف الفقهاء ويحفظ كثيراً من دواوين العرب وروى عنه الحافظ أبونعيم الإصبهانيّ صاحب « حلية الأولياء » وجماعة كثيرة، وقبل القاضي ابن معروف شهادته فندم على ذلك و قال كان يقبل قولي على رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بانفرادي فصار لا يقبل قولي على نقلي إلّا مع آخر! وصنّف كتاب « السّنن » و« المختلف والمؤتلف » وغيرهما، وأقام عند أبي الفضل بمصر مدّة وبالغ أبوالفضل في إكرامه وأنفق عليه نفقة واسعة وأعطاه شيئاً كثيراً ولم يزل عنده حتّى فرغ « المسند » وكان يجتمع هو والحافظ عبدالغني المذكور على تخريج المسند كتابته إلى أن تجز، وقال الحافظ عبدالغني: أحسن النّاس كلاماً على حديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ثلاثة: عليّ بن المديني في وقته وموسى بن هرون في وقته والدّار قطني في وقته. وسأل الدّار قطني يوما أحدُ أصحابه: هل رأى الشّيخ مثلَ نفسه؟ فامتنع من جوابه، وقال: قال الله تعالى: فلا تزكّوا أنفسكم هو أعلم بمن اتّقى. فألحّ عليه، فقال: إن كان في فنّ واحد فقد رأيت من هو أفضل منّي، وإن كان من اجتمع فيه ما اجتمع في فلا! وكان متفنّناً في علوم كثيرة إماما في علوم القرآن، وكانت ولادته في ذي القعدة سنة ٣٠٦. توفي يوم الأربعاء لثمان خلون وقيل: للثّاني من ذي القعدة وقيل: ذي الحجّة سنه ٣٨٥ ببغداد، وصلّى عليه الشّيخ أبوحامد الإسفرايني الفقيه المشهور و دفن قريبا من معروف الكرخي في مقبرة باب حرب، ودار القطن محلة كبيرة ببغداد، والله أعلم] انتهى.

فهذا الدار قطني قاطن دار التّنقيد والتّحقيق، وعامر ربع التّنقيب والتّدقيق

ومشيد مغنى التجريح والتوثيق ، ومجدد معهدا التعليل والتوفيق ، الملقب عندهم بأمير المؤمنين في الحديث لعظيم منزلته في الترتيق والتفتيق ، المدعو بالإمام في الجنة على ما يذكرونه لجليل مرتبته في هذا الحزب وذلك الفريق ، قد أخرج هذا الحديث الثابت العريق ، المثمر الوريق ، المعجب الأنيق ، المبهر الرشيق ، المزهر الشريق ، اللاحب من مناهج الهدى كل نهج وطريق ، الداعي إلى مسالك الرشاد بابين التسبيل والتطريق ، فالحمدلله الممزق شمل الضلال كل التمزيق ، المفرق جمع الغواية كل التفريق ، حيث وضح على كل حازم لبيب متيقظ أفيق ، وبان على كل ناقد متبصر حديد الإمعان والتحديق ؛ أن منكر هذا الحديث الرزين الرصين المتين الوثيق ، والجاحد البادر في إبطاله كالفتيق ؛ غائص في دأماء العدوان غريق ، و ملتخ من سكرات العصبية لا يصحو ولا يفيق ، والمكر السيء الذي مكر سينزل بنفسه ويحيق .

﴿ ٧٠ـ أما روايت أبوطاهر محمد بن عبدالرحمن المخلص الذهبي ﴾

حديث ثقلين را ، پس حموئي در « فرائد السمطين » كما سمعت آنفاً گفته :

[أخبرتنا الشيخة الصالحة زينب بنت القاضي عماد الدين أبي صالح نصر بن عبدالرزاق ابن الشيخ قطب وقته عبدالقادر ، سماعاً عليها بمدينة السلام بغداد عصر يوم الجمعة السادس والعشرين من صفر سنة اثنتين وسبعين وستمائة ، قيل لها : أخبرك الشيخ أبوالحسن علي بن محمد بن علي بن السقاء ، قراءة عليه وأنت تسمعين في خامس رجب سنة سبع عشرة وستمائة بالمدرسة القادرية ؟ قالت : نعم ! قال : أنبأنا أبوالقاسم سعيد ابن أحمد بن البناء وأبومحمد بن المبارك بن أحمد بن بركة الكندي في جمادى الأولى سنة اثنتين وأربعين وخمسمائة . قالا: أنبأنا أبونصر محمد بن محمد بن الزينبي قال :أنبأنا أبوطاهر محمد بن عبدالرحمن بن العباس بن المخلص ، قال : أنبأنا : أبوالقاسم عبدالله ابن محمد بن عبدالعزيز البغوي ، أنبأنا بشر بن الوليد الكندي ، أنبأنا محمد بن طلحة ، عن الأعمش ، عن عطية عن أبي سعيد الخدري ، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : إني أوشك أن أدعى فأجيب وإني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل حبل ممدود من السماء

إلى الأرض وعترتى أهل بيتى وإن اللّطيف الخبير أخبرنى أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا ماتخلفونى فيهما].

و **مخلص ذهبی** از أکابر محدثین ثقات و أعاظم مُسندین أثبات سنّیه میباشد.

عبدالکریم بن محمد سمعانی در «أنساب» گفته: [المخلّص بضمّ الميم وفتح الخاء وكسر اللّام وفى آخرها الصّاد - هذا الاسم لمن يخلّص الذهب من الغش ويفصل بينهما، واشتهر به أبوالطاهر محمّد بن عبدالرّحمن بن عباس بن عبدالرحمن بن زكريّا المخلص من أهل بغداد وكان ثقة صدوقاً صالحاً مكثراً. من الحديث، سمع أبابكر عبدالله بن أبى داود السّجستانى وأبوالقاسم عبدالله بن محمّد البغوى وأبامحمّد يحيى ابن محمّد بن صاعد وأحمد بن سليمان الطوسى وعبدالله بن عبدالرّحمن السّكرى و رضوان بن أحمد الصّيدلانى وجماعة من أمثالهم. روى عنه أبوبكر البرقانى وأبوالقاسم الأزهرى وأبومحمّد الخلّال وهبةالله بن الحسن اللّالكائى وأبوالقاسم التّنوخى وأبوالحسين ابن النّقور؛ فى جماعة كثيرة من المتقدّمين والمتأخّرين، آخرهم: الشّريف أبومنصور محمّد بن محمّد بن على المدينى الصّوفى. وكانت ولادته فى شوّال سنة خمس و ثلثمائة، وأوّل سماعه فى ذى القعدة سنة اثنتى عشرة وثلثمائة من ابن بنت منيع البغوى، ومات فى شهر رمضان سنة ثلث وتسعين وثلثمائة وله ثمان وثمانون] إنتهى.

فهذا المخلص الذهبى ثقتهم البارع فى التّمييز و التّخليص، و صدوقهم الماهر فى التّبييك والتّلخيص، قد روى هذا الحديث اللّامع الوبيص، و أخبر بتلك الخبر السّاطع البصيص، النّافى غشّ الزيغ والهوى بأحسن الإختيار والتّمحيص، العافى رسوم الضّلال والعمى بأوضح الإختيار والتّخصيص، النّاص على مرشد الحقّ بأبين الإرشاد والتّنصيص، والمرصّص معاهد الصّدق لأتقن الإبرام والتّرصيص، فالطّاعن فى أمره المتعرّض له بالإزراء والتّنقيص والجاحد له المماري فيه حين فقد المهرب والمحيص؛ لايحصّل إلّا على تكدير عيشه والتّنغيص، ولايستفيد فى ضيق خناقه إلّا التّشديد والتّلخيص.

﴿ ۷۱ـ أما روایت محمد بن سلیمان بن داود البغدادی ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در کتاب مناقب أهل البیت علیهم السّلام علی مانقل‌عنه بسندخودآورده : [عن‌جابربن‌عبدالله ، قال :قال‌رسول‌الله‌صلّی‌الله علیه وسلّم: قدترکت ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا کتاب الله عزّوجلّ وعترتی أهل بیتی] .

و جلالت شان ورفعت مکان محمّد بن سلیمان برناظر « تاریخ بغداد » خطیب عمدة النّقّاد مخفی و محتجب نیست ، و قد أومی إلی شطر ممّا فیه بعض الاعلام .

فهذا محمد بن سلیمان بن داود ، حبرهم المجلّل المفخّم الممدوح المحمود ، قد روی هذا الحدیث المختبر المنقود ، إحرازاً للبرکة ودرکاً للسّعود ، فمن أدبرعنه بالأعراض والصّدود ، أوقابله بالانکار والجحود ، فهو مرّفق من‌العدوان علی‌العقبة الکؤد ، ممتط من‌الطّغیان صهوةاللّدد والعنود .

﴿ ۷۲ـ أما روایت أبوعبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در کتاب « مستدرک علی الصّحیحین » درمناقب جناب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته : [حدّثنا أبوالحسین محمّد بن‌أحمد بن تمیم الحنظلی ببغداد ، ثنا : أبوقلابة عبدالملك بن محمّد الرّقاشی ، ثنا یحیی بن حمّاد . و حدّثنی أبوبکر محمّد بن أحمد بن بالویه وأبوبکرأحمد بن جعفرالبزّار ، قالا: ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل ، حدّثنی ، أبی ثنا یحیی بن حمّاد ، وثنا أبونصرأحمد بن سهل الفقیه ببخاری، ثنا صالح بن محمّد الحافظ البغدادی ، ثنا خلف بن سالم المخرمی ، ثنا یحیی‌بن حمّاد، ثنا أبوعوانة ، عن سلیمان الأعمش ، قال : ثنا حبیب بن أبی ثابت ، عن أبی‌الطفیل عن زید بن أرقم رضی الله عنه، قال: لمّا رجع رسول الله صلّی‌الله علیه و سلّم من‌حجّة الوداع ونزل غدیرخمّ أمربدوحات فقممن قال : کأنّی قد دعیت فأجبت إنّی ترکت فیکم الثّقلین أحدهما أکبرمن الآخر کتاب‌الله تعالی وعترتي فانظروا کیف تخلفونی فیهما فإنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض] . ثمّ قال: الله‌عزّوجلّ مولای وأنا ولیّ کلّ مؤمن ، ثمّ أخذ بید علیّ رضی الله عنه فقال : من کنت ولیّه فهذا ولیّه ،

اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه ، وذكر الحديث بطوله. هذا حديث صحيح على شرط الشّيخين ولم يخرجاه بطوله ، شاهده : حديث سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل أيضاً صحيح على شرطهما . حدّثناه أبوبكر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السّجزى ، قالا: أنبأ محمّد بن بن أيّوب ، ثنا : الأزرق بن على ، ثنا : حسّان بن إبراهيم الكرمانى، ثنا محمّد بن سلمة بن كهيل ، عن أبيه ، عن أبي الطّفيل عامر بن واثلة أنّه سمع زيد بن أرقم رضى الله عنه قال : نزل رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بين مكّة والمدينة عند سمرات خمس دوحات عظام فكنس النّاس ماتحت السّمرات ثمّ راح رسول الله صلّى الله عليه وسلّم عشيّة فصلّى ثم قام خطيباً فحمدالله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ماشاء الله أن يقول ، ثم قال : أيّها النّاس ! إنى تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتّبعتموهما ، و هما كتاب الله و أهلبيتى عترتى ثم ، قال : أتعلمون أنّى أولى بالمؤمنين من أنفسهم ؟ ثلاث مرّات . قالوا نعم ! فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : من كنت مولاه فعلىّ مولاه] .

و نيز حاكم در « مستدرك » در مناقب أهلبيت عليهم السّلام گفته : [حدّثنا أبوبكر محمّد بن الحسين بن مصلح الفقيه بالرّى ، ثنا محمّد بن أيّوب ، ثنا يحيى بن المغيرة السّعدى ، ثنا جرير بن عبدالحميد ، عن الحسن بن عبدالنخعي ، عن مسلم بن صبيح عن زيد بن أرقم رضى الله عنه ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : إنّى تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وأهل بيتى وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض . هذا حديث صحيح الإسناد على شرط الشّيخين ولم يخرجاه].

ومحتجب نماند كه أبوعبدالله الحاكم إمام المحدثين وقدوة المنقدين و رئيس الحفّاظ المتقنين ومقدّم الأيقاظ الممعنين نزدسنّيه ميباشد ، و جلائل فضائل وعقائل فواضل وأخائر مفاخر وذخائر مآثر او نزد أئمهٔ اين قوم بيشتر ازآنست كه إحصا توان كرد ، نبذى ازآن بر ناظر « جامع الأصول » مجدالدّين بن أثير « وتهذيب الأسماء » محيى الدّين نووى و « وفيات الأعيان » ابن خلكان و « تذكرة الحفّاظ» و « عبر» ذهبى و « تاريخ مختصر» أبى الفداء و« تتمّة المختصر» ابن الوردي و« مرآة

الجنان » یافعی و « طبقات‌شافعیّه » سُبکی و « طبقات شافعیّه » أسنوي « وأسماء الرّجال مشکوة » ولي الدين خطیب و « أسماء الرّجال مشکوة » عبدالحقّ و« مواهب لدنيّه » ازمحمّد بن عبدالباقی زرقاني و« تراجم الحفّاظ » مرزامحمّد بدخشانی و« إتحاف النّبلاء » و « تاج مکلّل » مولوی صدیق حسن‌خان‌معاصر؛ کالشّمس فی رابعة‌النّهار هویدا وآشکارست. بنابرإختصار، بعضی ازعبارات‌درینمقام بمعرض تحریرمی‌آید.

ذهبی در« تذکرة الحفّاظ » گفته: [الحاکم الحافظ الکبیر إمام‌المحدّثین أبوعبدالله محمّد بن عبد الله بن محمّد بن حمدویه بن نعیم الضّبّی الطّهمانی النّیسابوری المعروف بابن البیع صاحب التّصانیف، ولد سنة إحدی و عشرین و ثلثمائة في ربیع الأوّل، طلب الحدیث من الصّغر باعتناء أبیه وخاله فسمع سنة ثلاثین ورحل إلى العراق وهو ابن عشرین وحجّ ثم جال في خراسان و ماوراء النّهر فسمع بالبلاد من ألفي شیخ أو نحو ذلك و قد رأی أبوه مسلماً، روی عن أبیه و محمّد بن علیّ بن عمر المذکور وأبی العبّاس الأصمّ وأبی جعفرمحمّد بن صالح بن ها نی ومحمّد بن عبد الله الصّفّاروأبی‌عبدالله‌بن الأخرم وأبی‌العبّاس بن محبوب وأبی‌حامد بن حبوبه والحسن ابن یعقوب البخاری وأبی النّضر محمّد بن محمّد بن یوسف وأبي الولید حسّان بن محمّد و أبی عمروبن‌السّمّاك وأبی‌بکرالنجّاد وابن درستویه وأبی‌سهل بن زیاد وعبدالرحمن ابن حمدان‌الحلاّب (العلاّب . ظ) وعلیّ بن‌محمّد بن عقبة الشّیبانی وأبی علی‌الحافظ، وانتفع بصحبته ومازال یسمع حتّی سمع من أصحابه، حدّث عنه الدّار قطنيّ و أبوالفتح بن‌أبی‌الفوارس وأبوالعلاء الواسطی ومحمّد بن أحمد بن یعقوب وأبوذرّالهروی وأبویعلی الخلیلی وأبوبکرالبیهقی وأبوالقاسم القشیري وأبوصالح المؤذّن والزّکی عبدالحمید البحیري (البختری . ظ) وعثمان بن محمّد المحمی وأبوبکر أحمدبن علیّ ابن خلف الشّیرازي وقد قرأ القراءات علی‌ابن الإمام ومحمّد بن أبی المنصور الصّرّام وأبی علی بن البقّار الکوفي وأبی عیسی بکّار البغدادی و قراء المذهب علی أبي علی ابن أبی هریرة وأبی سهل الصّعلوکی وأبی‌الولید حسّان بن‌محمّد، وکان یذاکرالجعابی

ترجمه حاکم نیشابوری صاحب مستدرك

والدّارقطنى ونحوهما وقد سُمع منه من شيوخه أحمد بن أبي عثمان الحيري وأبى إسحاق المزكّى ، وأعجب مارأيتُ أنّ أباعمر الطّلمنكى ؛ وسيأتي في هذه الطبقة ؛ قدكتب « علوم الحديث » للحاكم بن البيّع في سنة تسع وثمانين وثلثمائة ، عن شيخ له ، عن آخر عن الحاكم ، أخبرنا أبوالفضل بن تاج الاُمناء ، أنبأنا أبوالمظفّر بن السّمعانى ، أنا الحسين بن علي الشّحامي وعبد الله بن محمّد الصّاعدى ، قالا : أنا أبوالفضل محمّد بن عبيدالله الزّاهد ، أنا محمّد بن عبدالله الحافظ ، أنا أبوالعبّاس محمّد بن يعقوب ، نا: الحسن ابن عليّ بن عفّان ، نا أبو اُسامة ، عن الجريرى ، عن عبدالله بن شقيق ، قال :سئلتُ عائشةَ : أكان رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يصلّي الضّحى ؟ قالت : لا ! إلاّ أن يقدم من مغيبه.أخرجه «م» عن يحيى بن يحيى، عن يزيد بن زريع ،عن الجريرى ورواه أيضاًمن الطّريق: كهمس ، عن عبدالله بن شقيق ، قرأت على الحسن بن عليّ الأمير، أخبركم جعفر الهمداني ، أنا السّلفى ، سمعت إسمعيل بن عبد الجبّار بقزوين ، قال: سمعت الخليل بن عبدالله الحافظ ، يقول : فذكر الحاكم ، وقال : له رحلتان إلى العراق والحجّ ناظر الدّار قطنيّ فرضيه وهوثقة واسع العلم بلغت تصانيفه قريباً من خمسمائة جزء إلى أن قال : وتوفي سنة ثلث وأربعمائة ، فقلت : هذا وهم في وفاته ، ثم قال : سألني في اليوم الثاني لمّا دخلت عليه ويقرء عليه في فوائد العراقيين سفيان الثّوري عن أبي سلمة ، عن الزّهري ، عن سهل بن سعد حديث الاستيذان فقال : مَن أبوسلمة هو المغيرة بن مسلم السراج قال : وكيف يروى المغيرة عن الزّهري ؟ فبقيت (ساكتاً صح . ظ) ثم قال : قد أمهلتك اُسبوعاً . قال : فتفكّرت ليلتي فلمّا وقعت في أصحاب الجزيرة تذكّرت محمّد بن أبي حفصة فإذا كنيته أبوسلمة ، فلمّا أصبحت حضرت مجلسه وقرأت عليه مائة حديث ، قال لي : هل تذكّرت فيما جرى ؟ فقلت : نعم ! هو محمّد بن أبي حفصة ، فتعجّب و قال : أنظرتَ في حديث سفيان لابي عمرو البحيري ؟ فقلت : لا! وذكرت له ما أممت في ذلك ، فتحيّر واثنى عليّ ، ثمّ كنت أسأله فقال لي : إذا ذكرت في باب لابدّ من المطالعة لكبرسنّي ، فرأيته في كل ما ألقى عليه بحراً، وقال لي : إعلم بأنّ خراسان و ماوراء النهر لكلّ بلدة تاريخ صنّفه عالم منها ، ووجدت

نیسابور مع کثرة العلماء بها لم یصنّفوا فیه شیئاً فدعاني ذلك إلى أن صنّفت « تاریخ النیسابوریّین » فتأمّلته ولم یسبقه إلی ذلك أحد . إلخ .

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در « تاج مکلّل » گفته : [أبو عبدالله محمّد بن عبدالله بن محمّد بن حمدویه بن نعیم بن الحکم الضّبّي الطّهماني الحاکم النّیسابوری الحافظ المعروف بابن البیّع ، إمام أهل الحدیث فی عصره والمؤلّف فیه الکتب الّتي لم یسبق إلی مثلها . کان عالماً عارفاً واسع العلم تفقّه ثمّ طلب الحدیث وغلب علیه فاشتهر به وسمعه من جماعة لایحصون کثرة ، فإنّ معجم شیوخه یقرب من ألفي رجل حتّی روی عمّن عاش بعده لسعة روایته و کثرة شیوخه ، و صنّف فی علومه مایبلغ ألفاً وخمسمائة جزء ، منها « الصّحیحان » و« العلل » و« الأمالی » و« فوائد الشیوخ » و« أمالي العشیّات » و « تراجم الشّیوخ » وأمّا ماتفرّد بإخراجه فـ « معرفة الحدیث » و« تاریخ علماء نیسابور » و« المدخل إلی علم الصّحیح » و« المستدرك علی الصّحیحین » وما تفرّد به کل واحد من الإمامین وفضائل إمام الشّافعي وله إلی الحجاز والعراق رحلتان وکانت الرّحلة الثّانیة سنة ستّین وثلثمائة وناظر الحفّاظ وذاکر الشّیوخ و کتب عنهم أیضاً وباحث الدّارقطنيّ فرضیه و تقلّد القضاء بنیسابور فی سنة ٣٥٩ فی أیّام الدّولة السّامانیّة ووزارة أبي النّصر محمّد بن عبدالجبّار العتبی وقلّد بعد ذلك قضاء جرجان فامتنع و کانوا ینفذونه في الرّسائل إلی ملوك بني بویه ، وکانت ولادته فی ربیع الأوّل سنة إحدی و عشرین وثلاثمائة بنیسابور ، وتوفـی بها یوم الثلثاء ثالث صفر سنة ٤٠٥ ، و قال الجبلی (الخلیليّ . ظ) فی کتاب « الإرشاد » : تـوفی سنة ثلاث وأربعمائة وسمع الحدیث فی سنة ٣٠ و أملی بماوراء النهر سنه ٥٥ وبالعراق سنة ٦٧ ولازمه الدّار قطنيّ وسمع منه أبو بکر القفال الشّاشيّ وأنظارهما] .

وقطع نظر ازما ذکر خود لقب جلیل حاکم دلالت بر تفوّق وإمامت وتقدّم وریاست او در معرفت علوم حدیث وفنون أثر میدارد

ملا علی قاری در « مجمع الوسائل - فی شرح الشّمائل » گفتـه : [ثمّ « الحافظ » فی اصطلاح المحدّثین : من أحاط علمه بمائة ألف حدیث متناً وإسناداً ،

فى بيان اصطلاحات المحدثين

و الطّالب هو المبتدى الرّاغب فيه ، و المحدّث والشّيخ والإمام هـو الأستاذ الكامل ، و الحجّة مـن أحاط علمه بثلثمائة ألف حديث متناً و إسناداً و أحوال رواته جرحاً و تعديلاً و تاريخاً ، و الحاكم هو الّذى أحاط علمه بجميع الأحاديث المرويّة كذلك] .

ومرزا محمد بدخشى دره « تراجم الحفّاظ » گفته : [الحاكم لقّب بجماعة من أهل الحديث ؛ فمنهم من لقّب به لأجل رياسة دنيويّة كالحاكم الشّهيد أبى الفضل محمّد بن محمّد بن أحمد بن عبدالله المروزي ، ولي القضاء ببخارا مدّة ثمّ استوزره الأمير الحميد أبومحمّد نوح بن نصر بن أحمد بن إسماعيل السّامانى صاحب خراسان وماوراء النّهر . والحاكم أبى نصر منصور بن محمد بن أحمد البخاري ، كان محتسب بخارا مدّة طويلة . والحاكم أبى الفضل محمّد بن الحسين بن محمّد بن موسى بن مهران الحدّادى المروزى ، كان قاضياً بمرو وبخارا . ومنهم من لقّب به لأجل الرّياسة في الحديث و هما رجلان فاقا أهل عصرهما في معرفة الحديث ، أحدهما الحاكم أبو أحمد محمّد بن محمّد بن أحمد بن إسحاق النّيسارى وليس له ذكر في هذا الكتاب وهو الأكبر والثّاني : الحاكم أبوعبدالله محمّد بن عبدالله بن محمّد بن حمدويه النّيسابورى صاحب « المستدرك على الصّحيحين » و« تاريخ نيسابور » وغير ذلك من المصنّفات وهو الأشهر] انتهى .

فهذا أبو عبدالله الحاكم ، حبرهم القدوة الحاكم ، وبحرهم المزبد المتلاطم وعيلمهم المتقاذف المتراكم ، قد أخرج هذا الحديث المستنير المعالم ، الهادى إلى الصّراط الأقوم في كلّ العوالم ، وصحّحه إرغاماً لأنف كلّ مباهت مراغم ، و كرّر إخراجه وتصحيحه اجتياحاً لاس كلّ منابذ مخاصم ، فوضح والحمد لله منهج الصّواب لكلّ قاصد سبيل الصّدق رائم ، وبان مسلك الهدى لكلّ مستبصر وميض الحقّ شائم فانكسرت ظهور المدغلين بأدهى كاسر و قاصم ، وانحسمت شرور المبطلين بأكمل قالع وحاسم ، وانفصمت عرى الزّائغين باغوى قاطع وقاصم ، ولزمت الحجّة وظهرت المحجّة

بقول مثل هذا الجهبذ المستفيق الحازم .

﴿ ٧٣ ـ أما روايت أبوسعد عبد الملك بن محمد الواعظ النيسابوري الخركوشي ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « شرف النّبوّة (١)» إخراج آن نموده ، چنانچه ملك العلماء دولتابادي در « مناقب السّادات » گفته : [الحديث الثّالث في «المشارق» و« المصابيح » و« شرف النّبوة » و« الدّرر» و« تاج الأسامي » وغير ذلك : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي فإن تمسّكتم بهما لن تضلّوا من بعدي] .

وأبوسعد خركوشي از أعيان محدّثين وأركان مسندين وأئمّهٔ دين وأعلام مؤمنين نزد سنّيه بوده وشطري از مفاخر زاهره و مآثر باهرهٔ او بر متتبّع كتاب « الأنساب» أبي سعد عبدالكريم بن محمّد السّمعاني و« تاريخ كامل » ابن الأثير الجزري و « تذكرة الحفّاظ » و« عبر في خبر من غبر» ذهبي و« طبقات شافعيّه » تاج الدين سبكي و« طبقات شافعيّة» عبدالرّحيم أسنوي در حيّز خفاد وإحتجاب نيست ، بعضي از ين عبارات درينجا بايد شنيد :

سبكي در « طبقات شافعيه » گفته : [عبدالملك بن محمّد بن إبراهيم أبوسعد ابن أبي عثمان الخركوشي . وخركوش ـ بفتح الخاء المعجمة وسكون الراء وضمّ الكاف ثم واو ساكنة ثمّ شين معجمة ـ سكّة بمدينة نيسابور أبوسعد النّيسابوري روى عنه حامد بن محمّد الرّفّاء ويحيى ابن منصور القاضي وإسماعيل بن نجيد وأبي عمرو بن مطر وغيرهم . روى عنه الحاكم وهو أكبر منه والحسن بن محمّد الخلاّل وعبدالعزيز الأزجي وأبوعلي التنوخيّ وعليّ بن محمد الحنائي و أبوعلي الأهوازيّ والحافظ أبوبكر البيهقيّ وأبوالحسن محمّد بن المهتدي بالله وأحمد بن علي بن خلف الشيرازيّ وآخرون وكان فقيهاً زاهداً من أئمّة الدّين وأعلام المؤمنين تُرجى الرّحمة بذكره . قال فيه

ترجمهٔ أبوسعد خركوشي النيشابوري

(١) شرف النبوة من كتب الاحاديث لابي سعيد عبدالملك بن أبي عثمان محمد الواعظ الخركوشي المار ذكره . كذا في « فضائل العشرة » : « كشف الظنون » (١٣) .

الحاكم أنّه الواعظ الزاهد ابن الزّاهد و أنّه تفقّه في حداثة سنّه وتزهّد وجالس الزّهّاد والمجرّدين إلى أن جعله الله خلف الجماعة ممّن تقدّمه من العبّاد المجتهدين والزّهّاد القانعين . قال : وتفقّه على أبي الحسن الماسرخسي ، قال : وجاور بحرم الله ثمّ عاد إلى وطنه نيسابور و قد أنجز الله له وعده على لسان نبيّه صلّى الله عليه وسلّم أنّ الله إذا أحبّ عبداً نادى جبرئيل بذلك في السّماء فتحبّه أهل السّماء ثمّ يوضع له القبول في الأرض ، فلزم منزله ومجلسه وبذل النّفس والمال والجاه للمستورين من الغرباء والمنقطعين والفقراء حتّى صار الفقرا عن مجالسه كما حدّثونا عن إبراهيم ابن الحسين ، قال : ثنا عمرو بن عون ، ثنا : يحيى بن اليمان ، قال : كان الفقراء في مجلس سفيان الثّوري اُمراء ، وقد وفّق لعمارة المساجد والحياض والقناطر والدّروب وكسوة الفقراء العراة من الغرباء و البلديّة حتّى بنى داراً للمرضى بعد أن خربت الدّور القديمة بنيسابور و وكّل جماعة من أصحابه لتمريضهم و حمل مياههم] إنتهى .

فهذا الخركوشي عمدة حفّاظهم الكبار ، و صفوة أيقاظهم الأحبار ، واُسوة وعّاظهم الأخيار ، وقدوة مذكّريهم الأبرار ، الّذي يُرجى عندهم بذكره رحمة الله الملك الغفّار ، ويؤمل لديهم بنشر فواضله منه العفو والصّفح والاغتفار ؛ قد روى هذا الحديث الرّافع للحُجب والأستار ، المخرج من الظّلمات إلى الأنوار المنجح للآمال والأوطار ، الواقي عن المهالك والأخطار ، في كتابه المعروف به « شرف النّبوّة » في الأقطار ، المقبول عند أهل النّقد والاختبار ، المحظوظ عند أرباب السّير والاعتبار ؛ فلا يجحد الحقّ بعد هذا الإشراق والإسفار ، إلاّ من جاش البغي في صدره وفار ، وهاج اللّدد في قلبه وثار ، وماج العند في سرّه ومار ، فذ بذب في سُبل الغيّ وسار ، وتاه في بوادي العمه وحار ، حتّى آل أمره إلى الهلاك وصار ، والله وليّ التّوفيق وبيده أزمّة القلوب والأبصار .

﴿ ٧٤- أما روايت أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در تفسير خود مسمّى به « الكشف والبيان عن تفسير القرآن »

بتفسير آيهٔ وافي هدايهٔ « واعتصموا بحبل الله جميعاً » گفته : [حدّثنا الحسن بن محمّد ابن حبيب المفسّر؛ قال : وجدتُ في كتاب جدّي بخطّه :نا: أحمد بن الأحجم القاضي المرفدي (المرندي . ظ) ، نا : الفضل بن موسى الشيباني ، أنا : عبدالملك بن أبي سليمان ، عن عطيّة العوفي ، عن أبي سعيد الخُدري ، قال : قال : سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يقول : يا أيّها النّاس ! إنّي قد تركت فيكم خليفتين إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدي، أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي، ألا! وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض].

ونيز ثعلبي در كتاب « الكشف والبيان» بتفسير آيهٔ «سنفرغ لكم أيّها الثّقلان» گفته : [وقال بعض أهل المعاني: كلّ شيىء له قدر ووزن ينافس فيه فهو ثقل ، ومنه قيل لبيض النعامة «ثقل» لأنّ واجده وصائده يفرح إذاظفر به. قال الشاعر:

فتذاكرا ثقلاً رثيداً بعد ما ألقت ذكاء يمينها في كافر

وقال النبي صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي فجعلهما ثقلين إعظاماً لقدرهما].

وأبو اسحق ثعلبي از أكابر مفسّرين أعلام و أفاخم محدّثين عظام وأجلّهٔ حفّاظ ثقات وأماثل فقهاى أثبات سنّيه ميباشد ، كمال جلالت أخطار و عظمت أقدار او بر ناظر « بسيط » واحدى و « وفيات الأعيان » ابن خلّكان و « ومنظر الإنسان » يوسف بن أحمد سجزى و « مختصر في أخبار البشر » أبوالفدا و « تتمّة المختصر » ابن الوردى و « وافى بالوفيات » صلاح الدّين صفدى و« عبر في خبر من غبر» ذهبى و« مرآة الجنان » يافعى و« روض المناظر» ابن شحنه و« طبقات شافعيّه » تاج الدّين سُبكى و « طبقات الشّافعيه » عبدالرّحيم اسنوى و « طبقات شافعيّه تقيّ الدّين أسدي و « عجالة الرّاكب وبغية الطّالب » عبدالغفّار بن إبراهيم العلوى المكّى العدنانى الشافعى و« بغية الوعاة » جلال الدّين سيوطى و« طبقات المفسّرين » شمس الدين محمّد ابن علي بن أحمد الدّاودى المالكى و « إزالة الخفاء » شاه وليّ الله واضح مستنير ست . درينمقام بربعضى ازعبارات إكتفا ميرود .

تاج الدين سبكي در « طبقات شافعيه » گفته : [أحمد بن محمّد بن إبراهيم أبو إسحق النّيسابوري الثّعلبي صاحب التّفسير ، كان أوحد زمانه في علم القرآن ، وله كتاب « العرائس » في قصص الأنبياء عليهم السّلام . قال السّمعاني : يقال له الثّعلبي والثّعالبي ، وهو لقب لا نسب . روى عن أبي طاهر محمّد بن الفضل بن خزيمة وأبي محمّد المخلدي وقد جاء عن الأستاذ أبي القاسم القشيري ، قال : رأيت ربّ العزّة في المنام وهو يخاطبني وأخاطبه فكان في أثناء ذلك أن قال الرّبّ جلّ اسمه : أقبل الرّجل الصّالح! فالتفتّ فإذا أحمد الثعلبي مقبل! ومن شعر الثعلبيّ :

ترجمهٔ أبو اسحق ثعلبى مفسر

وإنّي لأدعوالله والأمر ضيّق	عليّ فما ينفكّ أن يتفرّجا
وربّ فتى سُدّت عليه وجوهه	أصاب له في دعوة الله مخرجا

توفي في المحرّم سنة سبع وعشرين وأربعمائة] .

و عبد الرحيم أسنوى در « طبقات شافعيّه » گفته : [أبو إسحاق أحمد بن محمّد بن إبراهيم النّيسابوريّ المعروف بالثّعلبيّ صاحب تفسير (التفسير. ظ) المعروف و « العرائس » في قصص الأنبياء . ذكره ابن الصّلاح والنّوويّ من الفقهاء الشّافعيّة وكان إماماً في اللّغة والنّحو ، أخذ عنه الواحدي و توفّي في المحرّم سنة سبع وعشرين و أربعمائة] .

وشمس الدين محمد بن على بن أحمد الداودى المالكى در « طبقات المفسّرين » گفته : [أحمد بن محمّد بن إبراهيم أبو إسحق النّيسابوري الثّعلبيّ صاحب التفسير المشهور و « العرائس » في قصص الأنبياء عليهم الصّلوة والسّلام . كان أوحد أهل زمانه في علم القرآن حافظاً للّغة بارعاً في العربيّة واعظاً موثّقاً ، روى عن أبي طاهر محمّد بن الفضل بن خزيمه و أبي محمّد المخلدي وجماعة أخذ عنه الواحديّ ، مات في المحرّم سنة سبع وعشرين وأربعمائة وله كتاب « ربيع المذكرين » ذكره ابن السّمعاني] إنتهى .

فهذا الثعلبي واحد الحفّاظ النّحارير ، وفرد الأثبات المشاهير ، وفذّ المفسّرين

المنقدين للتفاسير، وعلم الموثقين المرجحين بالمقادير، قد روى هذا الحديث المعلم المجلو المنير، فشرف كتابه «المحبر» كل التحبير، المحرر كل التحرير باخراجه والتسطير، ثم أورده جازماً بلفظ آخر إشاعة للحق بالتكرير، وإذاعة للصدق الضائع المزرى بكل ند وعبير، المعطر مشام أهل الاذعان أطيب تعطير، فلا يعافه غب هذا إلا الأخشم المعتوه الغرير ولا يجحده إلا الأخلف المأفون المهين الحقير، ولا يستريب فيه إلا من ناظره مطروف حسير، ولا يعمى عنه إلا من أصيب في بصره فهو مكفوف ضرير، لقد صدق الله العليم الخبير، «قل هل يستوى الأعمى والبصير».

﴿ ۷۵ - أما روايت أبو نعيم أحمد بن عبدالله الاصبهانى ﴾

حديث ثقلين را، پس در كتاب «منقبة المطهرين» اينحديث شريف را بطرق عديده متكثره وألفاظ مفيده متوفره إخراج نموده، چنانچه در كتاب مذكور على مانقل عنه بسند خود آورده: [عن جبير بن مطعم، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألست مولاكم ألست مولاكم؟! قالوا: بلى! قال: فانى فرط لكم على الحوض يوم القيمة وإن الله سائلكم عن اثنين، عن القرآن وعن عترتى].

ونيز در «منقبة المطهرين» على مانقل عنه بسند خود آورده: [عن أبي سعيد الخدرى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: تركت فيكم ما إن تمسكتم به فلن (لن . ظ) تضلوا كتاب الله وأهلبيتى].

ونيز در «منقبة المطهرين» على مانقل عنه بسند خود آورده: [عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أوشك أن أدعى فأجيب وإني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإن اللطيف الخبير أخبرنى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فاتقوا الله وانظروا بما تخلفونى فيهما].

ونيز در «منقبة المطهرين» على مانقل عنه بسند خود آورده: [عن أبي سعيد وزيد بن أرقم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إنى تارك فيكم الثقلين أحدهما أثقل من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتي فانهما

لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض ،فانظروا كيف تخلفونى فيهما] .

و نيز در « منقبة المطهّرين » على ما نقل عنه بسند خود آورده : [عن أنس ابن مالك ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : الّذين آمنوا وتطمئنّ قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب ، أتدرى مَن هم؟ ياأمّ سليم (ياابن أمّ سليم. ظ)! قلت: مَن هم ؟ يارسول الله! قال : نحن أهل البيت وشيعتنا ذكر الثّقلين وإنّهما القرينان لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض].

و نيز در «منقبة المطهّرين» على ما نقل عنه بسند خود آورده : [عن زيد بن أرقم قال : خرجنا مع رسول الله حجّاجاً حتّى إذا كنّا بالجحفه بغدير خمّ صلى الظّهر ثمّ قام خطيباً فقال : يا أيّها النّاس ! هل تسمعون ؟ أنّى رسول الله إليكم ؛ إنّى اُوشك أن اُدعى ، إنّى مسئول وإنّكم مسئولون ، إنّى مسئول هل بلّغتكم ؟ وأنتم مسئولون هل بلّغتم ؟ فماذا أنتم قائلون ؟ قال : قلنا : يارسول الله ! بلّغتَ وجهدت ،قال :اللّهم اشهدوأنا من الشّاهدين ، ألاهل تسمعون أنّى رسول الله إليكم مخلف فيكم الثّقلين فانظروا كيف تخلفونى فيهما . قال : قلنا : يارسول الله ، و ما الثّقلان ؟ قال : الثّقيل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيدالله وطرفه بأيديكم فتمسّكوا به لن تهلكوا و تضلّوا والآخر عترتى فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض].

و نيز در «منقبة المطهّرين» على ما نقل عنه بسند آورده : [عن زيد بن أرقم،قال: قام فينا رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يوماً خطيباً بماء يدعى خمّاً بين مكّة والمدينة فحمدالله وأثنى ! عليه ووعظ وذكّر ثمّ قال : أمّا بعد ، ألا يا أيّها النّاس ! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّى عزّوجلّ فاُجيب وإنّى تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّور فخذوا بكتاب الله فاستمسكوا به ، فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه و قال (ثمّ قال و . ظ) : أهلبيتى ، اُذكّركم الله فى أهلبيتى ،اُذكّركم الله فى أهلبيتى . فقال له حصين : ومن أهلبيته يازيد ؟ أليس نساؤه من أهلبيته ؟ قال : نساؤه من أهلبيته ولكنّ أهلبيته من يحرم الصّدقة عليهم بعده . قال : قال (قلت .ظ) : ومَن هُم ؟قال: هم آل على وآل جعفر و آل عقيل وآل عباس].

و نیز در «منقبة المطهّرین» علی مانقل عنه گفته : [عن البراء بن عازب ، قال: لمّا نزل رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلم الغدیر قام فی الظّهرة فأمر بقمّ الشّجرات وأمر بلالاً فنادی فی النّاس واجتمع المسلمون فحمدالله‌وأثنی علیه ثمّ قال: یا أیّها النّاس ! ألاویوشك أن اُدعیٰ واُجیب و إنّ‌الله سائلي و سائلکم فماذا أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنّك قد بلّغت و نصحت ، قال : و إنّي تارك فیکم الثّقلین ، قالوا :یارسول‌الله! وماالثّقلان ؟ قال : کتاب‌الله سبب عنده (بیده . ظ) في السّماء و سبب بأیدیکم في الارض و عترتي آهل بیتی وقد سألتهما ربّی فوعدنی أن یوردهما علیّ الحوض وعرضه مابین بصری و صنعاء وأباریقه کعدد نجوم السّماء فلاتسبقوا أهلبیتی فتفرّقوا و لاتخلفوا عنهم فتضلّوا ولاتعلّموهم فهم أعلم فانّهم(وإنّهم.ظ) لن یخرجوکم من باب هدی‌ولن یُدخلوکم فی باب ضلالة ، أحلم‌النّاس کباراً و أعلمهم صغاراً] .

و أبونعیم اصفهانی این حدیث شریف را در کتاب « حلیة‌الأولیاء » نیز روایت نموده و بسیاق طولانی آنرا ازحذیفة‌بن اسیدالغفاري إخراج نموده چنانچه سابقا از إفادهٔ علامه سخاوي در «إستجلاب ارتقاءالغرف» دانستی . وعلاّمهٔ سمهودی در «جواهرالعقدین » گفته : [عن حذیفة‌بن أسید الغفاری رضي‌الله عنه ، أو زید بن أرقم رضي‌الله‌عنه،قال:لمّاصدررسول‌الله من حجّة‌الوداع نهی أصحابه‌عن‌شجرات‌بالبطحاءمتقاربات أن ینزلوا تحتهنّ ثمّ بعث إلیهن فقمّ ماتحتهنّ من‌الشوك‌وعمد إلیهن فصلّی تحتهنّ ، ثمّ قام فقال : یا أیّهاالنّاس ! إنّی قد نبّأنّی اللّطیف الخبیر أنّه لن یعمر نبیّ إلاّ نصف عمر الّذی یلیه من قبله و أنّی لأظنّ أن یوشك أن اُدعیٰ فاُجیب و إنّي مسئول و إنّکم مسئولون ، فما أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنّك قد بلّغت وجهدت و نصحت فجزاك‌الله خیراً . فقال : ألیس تشهدون أن لاإله‌إلاّ الله و أنّ محمّداً عبده و رسوله و أنّ جنّته حقّ وناره حقّ و أنّ‌الموت حقّ و أنّ‌البعث حقّ بعدالموت‌و أنّ‌السّاعة آتیة لاریب فیها و أنّ‌الله یبعث من في‌القبور ؟ قالوا : بلی انشهد بذلك. قال : ألّلهمّ اشهد ! ثمّ قال : یا ایّهاالنّاس ! أنّ‌الله مولای و أنا وليّ المؤمنین و أنا أولیٰ بهم من أنفسهم ، فمن کنت‌مولاه فهذا مولاه ، یعنی علیّاً ، ألّلهمّ والِ من‌والاه

وعاد من عاداه ، ثمّ قال : يا ايها النّاس ! إنّى فرطكم و إنّكم واردون عليّ الحوض حوض أعرض ممّا بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النّجوم قدحان من فضّة و إنّى سائلكم حين تردون عليّ عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفونى فيهما ، الثّقل الأكبر كتاب الله عزّ وجلّ سبب طرفه بيدالله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لاتضلّوا ولا تبدّلوا و عترتى أهل بيتى فإنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن ينقضيا حتّى يردا عليّ الحوض . أخرجه الطّبرانيّ في الكبير والضياء في «المختاره» من طريق سلمة بن كهيل عن أبى الطّفيل وهما من رجال «الصّحيح» عنه بالشّكّ في صحابيّه و أخرجه أبونعيم في «الحلية» وغيره من حديث زيد بن الحسن الأنماطي وقد حسّنه التّرمذيّ وضعّفه غيره عن معروف بن خرّبوذ عن أبى الطفيل وهما من رجال «الصّحيح» عن حذيفة وحده من غير شكّ به] .

و روايت كردن ابونعيم اينحديث شريف را در «حلية الأوليا» درمابعد إنشاء الله تعالى ازإفادهٔ أحمد بن الفضل بن محمّد باكثير المكّي در «وسيلة المآل» نيز واضح ولائح خواهد شد.

ومآثر اثيره و مفاخر كثيره ومحامد غزيره ومحاسن وفيرهٔ حافظ أبونعيم كه برألسنهٔ متقنين قوم بتاج المحدّثين يادكرده ميشود بالاتر از آنست كه از كتب رجاليّهٔ اينحضرات إستيفاي آن توان كرد ، بعضى از آن برمتتبّع كتاب ١- «مناقب الشّافعى» لفخر الدّين الرّازى و٢- «تاريخ كامل» عزّالدّين المعروف بابن الأثير الجزرى و ٣- «وفيات الأعيان» ابن خلّكان و ٤- «منهاج السّنة» ابن تيميّه و ٥- «زادالمعاد» محمّد بن أبى بكر المعروف بابن القيّم و ٦- «أسماء الرّجال جامع مسانيد أبى حنيفه» ازمحمّد بن محمود خوارزمى و٧- «تاريخ مختصر» أبى الفداء إسماعيل بن على الأيّوبى صاحب حماة و٨- تتمه «المختصر» عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و٩- «تذكرة الحفّاظ» و١٠- «عبر في خبر من غبر» و ١١- «دول الإسلام» شمس الدّين ذهبى و ١٢- «طبقات الشافعيّه» عبدالوهّاب بن علي السّبكى و ١٣- «وافى بالوفيات» خليل بن أيبك الصّفدى و ١٤- «مرآة الجنان» أبومحمّد عبدالله بن

أسعد يافعى و ١٥- « طبقات الشّافعيّه » جمال الدين عبدالرحيم بن الحسن الأسنوى ١٦- و « أسماء الرّجال مشكوة » ازولي الدّين محمّد بن عبدالله الخطيب و١٧- « توضيح الدّلائل » سيّد شهاب الدّين أحمد و ١٨- « طبقات الشّافعيّه » أبوبكر أسدي و ١٩- « طبقات الحفّاظ » جلال الدّين سيوطى ٢٠- و« لواقع الأنوار» عبدالوهاب شعرانى ٢١- و« تاريخ خميس » حسين بن محمّد دياربكرى ٢٢- و« مقاليد الأسانيد » أبومهدى عيسى بن محمّد الثّعالبى ٢٣- و«بستان المحدّثين » خود شاه صاحب ٢٤- و« قول مستحسن» مولوى حسن زمان معاصر و٢٥- «إتحاف النبلا» و ٢٦- « تاج مكلّل» مولوى صديق حسن خان معاصر ؛ مخفى و محتجب نيست ، درينمقام بر بعضى از عبارات إكتفامى رود .

ذهبى در« تذكرة الحفّاظ » گفته : [أبونُعيم ، الحافظ الكبير محدّث العصر ، أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحق بن موسى بن مهران الإصبهاني الصّوفي الأحول سبط الزّاهد محمّد بن يوسف البنّاء ، ولد سنة ستّ وثلاثين وثلثمائة ، وأجازله مشايخ الدّنيا سنة نيّف وأربعين وثلث مائة وله ستّ سنين ، فأجازله من واسط : المعمّر عبدالله ابن عمر بن شوذب ، ومن نيسابور : شيخها أبوالعبّاس الأصمّ ، ومن الشّام : شيخها خثيمة بن سليمان الاطرابلسيّ ، ومن بغداد : جعفر الخلدي وأبوسهل بن زياد وطائفة تفرّد فى الدنيا باجازتهم كما تفرّد بالسّماع من خلق ، ورحلت الحفّاظ إلى بابه لعلمه وحفظه وعلوّ إسناده . أوّل ماسمع في أربع وأربعين وثلثمائة من مسند إصبهان المعمّر أبى محمّد بن فارس وسمع من أبى أحمد الغسّال وأحمد بن معبد السّمسار وأحمد بن بندار العشّار وأحمد بن محمّد القصّار وعبدالله بن الحسن بن بندار وأبي بكر بن الهيثم البندار وأبى بحر بن كوثى وأبى بكر بن خلاد النّصيبىّ و حبيب القزّاز وأبى بكر الجعابى وأبى القاسم الطّبرانى وأبى بكر الآجرّي وأبي عليّ بن الصّواف وإبراهيم بن عبدالله بن أبى العريم الكوفي وعبدالله بن جعفر الجابرى وأحمد بن الحسن المكّى و فاروق الخطّابى وأبي الشّيخ بن حيّان وخلائق بخراسان والعراق فأكثر وتهيّأله من لقى الكبار مالم يقع لحافظ ، روى عنه كوشيار بن لياليروز الجبلي ومات قبله ببضع

وثلاثين سنة وأبوبكر بن أبي عليّ الذّكواني وأبوسعيد المالينى والحافظ الخطيب وأبوصالح المؤذّن وأبوعلي الوخشي وأبوبكر محمّد بن إبراهيم العطّار و سليمان بن إبراهيم وهبة الله بن محمّد الشّيرازيّ ويوسف بن الحسن التّفكّري وأبوالفضل أحمد الحدّاد وأخوه أبوعلي المقرى وعبدالسّلام بن أحمد القاضى المفسّر ومحمّد بن بيا و أبوسعيد المطرّزوعالم البرجسي وأبومنصورمحمّد بن عبدالله الشّروطي وخلق كثيرسمع منهم السّلفي وأبوطاهرعبدالواحد بن محمّدالدّمتي الذّهبي خاتمة أصحابه . قال الخطيب: لم أرأحد أطلق عليه اسم الحفظ غيرأبي نعيم وأبي حازم العبدى ، قال عليّ بن المفضّل الحافظ : قد ذكر شيخنا السّلفي أخبار أبي نعيم فسمّى نحواً من ثمانين نفساً حدّثوه عنه ولم يصنّف مثل كتابه « حلية الأولياء » سمعناه على أبي المظفّر القاساني عنه سوى فوت يسير، قال أحمد بن محمّد بن مردويه : كان أبو نعيم في وقته مرحولاً إليه لم يكن في أفق من الآفاق أحد أحفظ منه ولاأسند منه ،كان حفّاظ الدّنيا قد اجتمعوا عنده وكلّ يوم نوبة واحد منهم يقرء ما يريد إلى قريب الظّهر فاذا قام إلى داره ربّما كان يقرأ عليه في الطّريق جزء ، لم يكن له غذاء سوى التّسميع والتّصنيف ، وقال حمزة بن العبّاس العلويّ : كان أصحاب الحديث يقولون بقي الحافظ أربع عشرة (سنة.ظ) بلانظيرلايوجدلاشرقاً ولاغرباً أعلى إسناداً منه ولاأحفظ منه ، وكان يقولون: لمّا صنّف كتاب « الحلية » حمل الكتاب في حيوته إلى نيسابور فاشتروا بأربعمائة دينار، وقد روى الإمام أبي عبدالرّحمن السّلمي مع تقدّمه في « طبقات الصّوفية » له : نا : عبدالواحد بن أحمد الهاشمي ، نا : أبونعيم أحمد بن عبدالله ، نا : محمّد بن عليّ بن خنش (حبيش . ظ) ببغداد ، فذكرحديثاً ، ومن هذاالأنموذج ماروا، بصور الفقيه نصر بن إبراهيم المقدّسي ، قال : نا : أبوالحسن عليّ بن عبد الله بن خنيس (حبيش.ظ) الفقيه بصور ، قال:أنا:أبوبكرعتيق بن علي بن داود الصّيقلي السّمنطاريّ الزّاهد مؤلف كتاب « دليل القاصدين » نا : أبونعيم ، فذكر حديثاً رواه أبوالحجّاج الحافظ ، أنا محمّد بن عبدالخالق الأموي ، أنا عليّ بن المفضّل الحافظ ،أنا عبدالوهّاب ابن محمّد بن عبدالعزيز البرقى أنا عمربن يوسف القيسي بن الحذّاء ، أناعتيق بن علي،

، نا أبونعيم ، نا ابن الخلاّد ، نا محمّد بن غالب التّمتام ، نا القعنبيّ ، عن مالك ، عن نافع ، عن ابن عمر ان النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال : الّذي تفوته صلوة العصر كأنّما وترفى أهله وماله ، ويقع لنا أعلى بدرجات في « موطّأ أبي مصعب » وفي نسخة أبي الجهم عن اللّيث بن سعد ، نا السّلفي ، سمعت محمّد بن عبد الجبّار الفرساني ، حضرت مجلس أبي بكر بن أبي علي المعدّل في صغري فلمّا فرغ من إملائه قال إنسان : مَن أراد أن يحضر مجلس أبي نعيم فليقم وكان مهجوراً في ذلك الوقت بسبب المذهب وكان بين الحنابلة والأشعرية تعصّب زائد يؤدّي إلى فتنة و قال وقيل وصداع، فقام إلى ذلك الرّجل أصحاب الحديث بسكاكين الأقلام و كاد أن يقتل قال أبوالقاسم بن عساكر: ذكر الشّيخ أبو عبدالله محمّد بن محمّد الإصبهاني عمّن أدرك من شيوخ إصبهان أنّ السّلطان محمود بن سبكتكين لمّا استولى على إصبهان أمّر عليها والياً فوثب أهلها بالوالي فقتلوه فرد إليها السّلطان وآمنهم حتّى اطمأنوا ثمّ هجم يوم الجمعة وهم في الجامع فقتل منهم مقتلة عظيمة فسلم أبونعيم ممّا جرى عليهم وكان ذلك من كرامته، يعني أنّه كان مختفياً (محفاظ) ، قال الحافظ ابن طاهر المقدّسي : سمعت عبدالوهّاب الأنماطيّ يقول: رأيت بخطّ أبي بكر الخطيب : سألت محمّد بن إبراهيم العطّار المستملي أبي نعيم عن جزء محمّد بن عاصم كيف قرأته على أبي نعيم ؟ قال : أخرج إليّ نسخته قال: هو سماعي فقرأته عليه ، قال الخطيب : قد رأيت لأبي نعيم أشياء يتساهل فيها ، منها أنّه يقول في الإجازة : أخبرنا من غير أن يبيّن . قال الحافظ ابن النّجار : جزء محمّد ابن عاصم قد رواه الأثبات عن أبي نعيم والحافظ الصّدوق إذا قال « هذا الكتاب سماعي» جاز أخذه عنه بإجماعهم . قلت : وقول الخطيب « كان يتساهل في الإجازة» إلى آخره ، فهذا ربّما فعله نادراً فإنّي رأيته كثيراً مايقول : كتب إليّ جعفر الخلدي ،وكتب إليّ أبوالعبّاس الأصمّ ، وأنا أبوالميمون بن راشد في كتابه ، ولكنّي رأيته يقول : أنا عبدالله بن جعفر فيما قرئ عليه ؛ فالظّاهر أنّ هذا إجازة ، و حدّثني أبوالحجّاج الحافظ أنّه رأى بخطّ الحافظ ضياء الدّين المقدّسي ، قال : وجدت أبا الحجّاج يوسف بن خليل أنّه قال : رأيت أصل سماع أبي نعيم بجزء محمّد بن عاصم ، قلت: فبطل

ماتخيّله الخطيب قال يحيى بن مندة الحافظ : سمعت أباالحسين القاضي يقول : سمعت عبدالعزيز النّخشبيّ يقول : لم يسمع أبو نعيم مسند الحرث بن أبى أسامة بتمامه من (عن . ظ) ابن خلاّد فحدّث به كلّه . قال ابن النجّار : وهم فى هذا فأنا رأيت نسخة الكتاب عتيقة وعليها خطّ أبى نعيم يقول : سمع منّى فلان إلى آخر سماعى من هذا المسند من ابن خلاّد فلعلّه روى باقيه بالاجازة ثمّ تمثّل ابن النّجّار ببيت .

لو رجم النّجم جميع الورى لم يصل الرّجم إلى النّجم]

إنتهى بقدر الحاجة .

و صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدى در « وافي بالوفيات » گفته :

[أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحق بن موسى بن مهران أبونعيم الحافظ سبط مجّد ابن يوسف بن البنّاء الإصبهاني، تاج المحدّثين واحد أعلام الدّين ، له العلوّ في الرّواية والحفظ والفهم والدّراية وكانت الرّحال تشدّ إليه ، أملى في فنون الحديث كتباً سارت في البلاد وانتفع به العباد وامتدّت أيّامه حتّى ألحق الأحفاد بالأجداد و تفرّد بعلوّ الإسناد ، سمع باصبهان : أباه وعبدالله بن جعفر بن أحمد بن فارس وسليمان بن أحمد الطّبرانيّ وجماعة كثيرة وابن أبى الغاية ، وبواسط : مجّد بن أحمد بن سعدان ومجّد بن حش (حبيش . ظ) بن خلف الخطيب وجماعة كثيرين ، وبجرجرايا : مجّد بن أحمد ابن أحمد بن يعقوب المفيد ومجّد بن محمود البرقي ، وبتستر: مجّد بن أحمد بن سحنويه المعدّل وعمر بن مجّد بن حمكان الدّيباجي وغيرهما ، وبعسكرمكرّم : مجّد بن أحمد بن إسحاق الأنماطى وإبراهيم بن أحمد بن بشير العسكريّ ، وبالأهواز: القاضى مجّد بن إسحق بن إبراهيم الأهوازيّ ومجّد بن أحمد بن إسحاق الدّقيقى والحسين بن مجّد بن أحمد الشّافعي وغيرهما ، وبالكوفة : مجّد بن طاهر بن الحسين الهاشمي ومجّد بن مجّد بن على القرشى العطّار وغيرهما ، وباسترآباد : أبازرعة مجّد بن إبراهيم بن بندار ومجّد ابن على الخبّاز وغيرهما ، وبنيسابور: مجّد بن أحمد بن حمدان والحاكم الحافظ محمد ابن محمد بن إسحاق و مجّد بن الفضل بن إسحق بن خزيمة وغيرهما وخلقاً كثيراً ، وقد سرد منهم محبّ الدّين بن النجّار في « ذيل تاريخ بغداد » جملة و كتب عن

أقرانه وجمع معجماً لشيوخه وحدّث بالكثير من مصنّفاته وروى عنه الأئمة الأعلام كأبي بكر بن علي الإصبهاني ، وتوفي قبله باثنتي عشرة سنة وأخيه عبدالرزاق بن أحمد بن إسحاق ، وتوفي قبله وكوشيار بن ليالبروز الجبلي ، وتوفي قبله بأكثر من أربعين سنة وروى عنه الخطيب وأبوصالح أحمد بن عبدالملك المؤذن النّيسابوري وأبورجاء هبةالله بن محمّد الشيرازي وأبوبكر محمّد بن إبراهيم العطّار وكان يستملي عليه وأبو مسعود سليمان بن إبراهيم المليحي والقاضي أبو يوسف عبدالسّلام بن أحمد القزويني وأبوالقاسم يوسف بن الحسن العسكري وأبوالفضل أحمد بن أحمد ابن الحسن بن الحدّاد، وأخوه أبوعلي الحسن وخلق كثير من أهل إصبهان ، أخبرهم أبوطاهر عبدالواحد بن محمّد بن أحمد بن الصّباغ المعروف بالدّستج ، وكان أبونعيم إماماً في العلم والزّهد والدّيانة وصنّف مصنّفات كثيرة منها: «حلية الاولياء» و«المستخرج على الصّحيحين» ذكر فيها أحاديث ساوى فيها البخاري ومسلماً وأحاديث علا عليهما فيها كأنّهما سمعاها منه وذكر فيهما حديثاً كأنّ البخاري و مسلم (مسلماً.ظ) سمعاه من سمعه منه و«دلائل النّبوة» و«معرفة الصّحابة» وتاريخ بلده و«فضائل الجنّة» و«صفة الجنّة» وكثيراً من المصنّفات الصّغار وبقي أربعة عشر سنة بلا نظير لا يوجد شرقاً ولا غرباً أعلى إسناداً منه ولا أحفظ ، ولمّا كتب كتاب «الحليه» حُمل إلى نيسابور فبيع بأربع مائة دينار. قال الخطيب أبوبكر: وقد رأيت لأبي نعيم أشياء يتساهل فيها ، منها مايقول في الإجازة : أخبرنا ، من غير تبيين ، قال : أنبأنا محمّد (بن.ظ) ولامع ، أنبأنا : أحمد الصيدلاني عن يحيى بن عبدالوهاب بن مندة ، قال : سمعت أباالحسين القاضي يقول: سمعت عبدالعزيز النّخشبيّ يقول : لم يسمع أبونعيم مُسندالحرث بتمامه من أبي بكر بن خلاّد فحدّث به كلّه ، قال : سألت أبابكر بن محمّد بن إبراهيم العطّار مستملي أبي نعيم عن حديث محمّد بن عاصم الّذي يروي أبونعيم ، فقلت : كيف قرأت عليه رأيت سماعه ؟ فقال : أخرج إليّ كتاباً وقال «هوسماعي» فقرأت عليه . قال محبّ الدّين بن النجّار : وفي هذين الحكايتين نظر، أمّا حديث محمّد بن عاصم فقد رواه الأثبات عن أبي نعيم وإذا قال المحدّث الحافظ الصّادق «هذا الكتاب سماعي» جاز

أخذه عنه عند جميع المحدّثين ، و أمـا قوله عن الخطيب : كان يتساهل في الإجازة من غير أن يبيّن فباطل فقد رأيت في مصنّفاته يقول : كتب إليّ جعفر الخلدي وحدّثني عنه فلان ، وامّا قول النّخشبي أنّه لم يسمع مسند الحرث كاملاً ورواه ، فقد وهم فإنّي رأيت نسخة من الكتاب عتيقة وعليها خطّ أبي نعيم : سمع منّي إلى آخر سماعي من هذه المسند من ابن خلاّد فلان (فلعلّه.ظ) روى باقيه بالإجازة ، فبطل ماادّعوه وسلم أبونعيم من القدح وفي إسناد الحكايتين غير واحد ممّن يتحامل على أبي نعيم لمخالفة مذهبه وعقيدته فلايُقبل جرحه لوثبت فكيف و قد انتفى ، وأنشد شيخنا أبوبكر النّحوي لنفسه :

لورجم النّجم جميع الورى لم يصل الرّجم إلى النّجم

وُلد أبونعيم سنة ستّ وثلثين وتوفي سنة ثلثين وأربعمائة] .

و مولوى صديق حسن خان معاصر در «تاج مكلّل» گفته :[الحافظ أبونعيم أحمد ابن عبدالله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الإصبهاني الحافظ المشهور صاحب كتاب «حلية الأولياء» . كان من الأعلام المحدّثين وأكابر الحفّاظ، أخذ عن الأفاضل وأخذوا عنه وانتفعوا به و كتابه « الحلية » من أحسن الكتب ، قال ابن خلكان : وله كتاب « تاريخ اصبهان » نقلت منه في ترجمة والده عبدالله نسبته إلى هذه الصورة وذكر أنّ جده مهران أسلم إشارة إلى أنّه أول من أسلم من أجداده وأنّه مولى عبدالله ابن معاوية بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب رضي الله عنه وذكر أنّ والده توفي في رجب سنه ۳٦۵ ودفن عند جدّه من قبل أمّه ، ولد في رجب سنة ۳۳٦ وقيل سنة ۳۳٤ وتوفي في صفر ، وقيل يوم الإثنين الحادي والعشرين من المحرّم سنة ٤۳۰ بإصبهان (رح). وإصبهان بكسر الهمزة وفتحها وسكون الصّاد المهملة وفتح الباء الموحّدة ، ويقال بالفاء أيضاً وفتح الهاء، وبعد الألف نون وهي من أشهر بلاد الجبال وإنّما قيل لها هذا الإسم لأنّها تسمّى بالعجميّة « سباهان» و« سباه » العسكر و«هان » الجمع ، وكانت جموع عساكر الأكاسرة تجمع إذا وقعت لهم واقعة في هذا الموضع مثل عسكر فارس و كرمان والأهواز وغيرها فعرّب فقيل إصبهان وبناها إسكندر ذوالقرنين. هكذا ذكره السّمعاني. هكذا في

«وفيات الأعيان تاريخ ابن خلكان»] إنتهى .

فهذا أبونعيم حافظهم الرّحال الجوّال ، وعلمهم المفرد المشدود إليه الرّحال : تاج محدّثيهم الأقيال ، وواحد أعلام دينهم المعروفين بالفضل والكمال ؛ قد روى هذا الحديث المنبجح للأوطار والآمال ، الموصل إلى حسن المآب والمآل ، فشرح صدور المتبعين للآل آل رسول الرّبّ المتعال ؛ عليه وعليهم آلاف السّلام منه في الغدوّ والآصال ، و سرّ أفئدة المتمسّكين منهم بالحجز والأذيال ، و رمى الجاحدين النّاشئين من طينة الخبال ، الذّاهبين إلى اليمين والشّمال ، الفارين في أغباش الفتنة والضّلال بادهى التّباب وأفظع النّكال .

﴿٧٦ـ أما اثبات أبو نصر محمد بن عبدالجبار العتبى﴾

حديث ثقلين را ، پس درصدر « تاريخ يمينى » گفته : [واستخلف على عمارة عالمه من انتخبهم من خلقه وآثرهم بالهامه ودبّرهم بأوامره وأحكامه وكان أعلم بهم من ملائكته حيث قالوا : أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدّماء ونحن نسبّح بحمدك ونقدّس لك . قال : إنّي أعلم ما لا تعلمون . وأقام عليهم مهيمناً من لدنه يهديهم الرّشاد ويحذّرهم الفساد ويرجيهم الثّواب وينذرهم العقاب ولم يقتصر على ما أقامه من الحجّة وأوضحه من المحجّة حتّى ابتعث الأنبياء صلوات الله عليهم اجمعين بالمعجزات الباهرة والدّلالات الزّاهرة والبيّنات المتظاهرة داعين إلى توحيده ونادبين لتسبيحه وتمجيده ، فأزاح بهم العلّة وأزال الشّبهة وأفاد سكون النّفس و نفى خلاج الشّكوك ولم يزل يستحدث من يشاء من خليقته موسومين بسنن الأنبياء ومثل من قام بعدهم على مناهجهم من الولاة والأمراء حتّى انتهت نوبة الخلق إلى زمن المصطفى الأمين الأبطحي المرتضى المجتبى محمّد صلّى الله عليه وآله فأرسله بالحقّ بشيراً ونذيراً وداعياً إلى الله باذنه وسراجاً منيراً وجعل أمّته به أفضل الأمم ، وكلمتهم أعدل الكلم وملّتهم أوسط الملل وقبلتهم أسدّ القبل وسنّتهم أقوم السّنن وكتابهم أشرف الكتب ، و وعدهم أن يكونوا يوم العدل وقضاء الفصل شهداء على من يظهر وينكر الواحد المعبود ، قال الله تعالى جدّه وهو أصدق الصّادقين وأحكم الحاكمين : وكذلك جعلناكم أمّة وسطاً لتكونوا

شهداء على النّاس ويكون الرّسول عليكم شهيداً. فنسخت بشريعته الشّرائع وبضيعته الصّنايع وبدليله الأدلّة وببدره الأقمار والأهلّة و انتشرت نبوّته مسداة بالخلاص ملحمة بالإخلاص معلمة بالتّمام مطرّزة بالدّوام على تعاقب اللّيالي والأيّام لم يفرط فيها من شيء يقتضى تماماً ويستدعي روبة ولحاماً ، قال الله تعالى جدّه : اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً فأطلق على الدّين لفظ الكمال لاستقامته على غاية الإعتدال وانتفائه عن عوارض النّقص والإختلال ، إلى أن قبضه الله جلّ ذكره إليه مشكور السّعي والأثر ممدوح النّصر والظّفر مرضيّ السّمع والبصر محمود العيان والخبر، فاستخلف في أمّته الثّقلين كتاب الله وعترته الّذين يحميان الأقدام أن تزلّ والأحلام أن تضلّ والقلوب أن تمرض والشّكوك أن تعرض فمن تمسّك بهما فقد سلك الخيار وأمن العثار وربح اليسار، ومن صدف عنهما فقد أساء الإختيار وركب الخسار وارتدف الإدبار، أولئك الّذين اشتروا الضّلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وماكانوا مهتدين. فصلّي الله عليه وعلي آله ماانبلج الليل عن الصّباح واقترن العزّ بأطراف الرّماح ونادى المنادي بحيّ على الفلاح صلوة تكا في حسن بلائه وتضاهي سابق غنائه وتقضى فرض طاعته وتقتضى قرض شاعته (فضل شفاعته. ظ) وسلّم تسليماً] .

و **أبو نصر عتبى** از أكابر علماء معروفين ذوي الألباب وأجلّهٔ نبهاى موصوفين بمحاسن الآداب ميباشد .

أبو منصور عبد الملك بن محمّد النّيسابوري الثّعالبى در كتاب « يتيمة الدّهر » گفته : [أبو النّصر محمّد بن الجبّار العتبى . هو لمحاسن الأدب وبدائع النّثر ولطائف النّظم ودقائق العلم كالينبوع للماء والزّند للنّار يرجع معها إلى اصل كريم وخلق عظيم وكان فارق وطنه الرّي في اقتبال شبابه و قدم خراسان على خاله أبى نصر العتبى و هو من وجوه العمّال بها وفضلائهم فلم يزل عنده كالولد العزيز عند الوالد الشفيق إلى أن مضى أبو نصر لسبيله وتنقّلت بأبى النّصر أحوال وأسفار في الكتابة للأمير أبى على ثمّ للأمير أبى منصور سبكتكين مع أبى الفتح البستى ، ثمّ النّيابة بخراسان

لشمس المعالي واستوطن نيسابور واقبل على خدمة الاداب والعلوم وله كتاب لطائف الكتاب وغيره من المؤلّفات] إلخ .

فهذا العتبي أبو نصر محمد بن عبدالجبّار ، صفوة بلغائهم الكبار ، و عمدة علمائهم الأحبار ، وأُسوة نبلائهم الأخيار ، قدأثبت هذا الحديث الغريز المثار ، الجميل الآثار المشرق المنار المبهر الأزهار وأردفه ببيان أثمن وأغلى من التبر والنضار وأطيب وأزكى من الورود والأزهار فأبادو أبار ، غضراء أهل الجحود والانكار ورمى بالهلك والدمار خضراء أرباب الغيّ والخسار ، والله وليّ التوفيق للتبصر و الاعتبار ، والتمييز والاستبصار .

﴿ ٧٧- أما روايت أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي ﴾

حديث ثقلين را ، پس أخطب خوارزم در كتاب « المناقب » گفته : [وبهذا الاسناد عن أحمد بن الحسين هذا ، قال : أخبرنا أبو عبدالله ، قال : حدّثنا أبو نصر أحمد ابن سهل الفقيه ببخارى ، قال : حدّثنا صالح بن محمّد الحافظ ، قال : حدّثنا خلف بن سالم ، قال : حدّثنا يحيى بن حمّاد ، قال : حدّثنا أبوعوانة ، عن سليمان الأعمش قال : حدّثنا حبيب بن أبي ثابت ، عن أبي الطفيل ، عن زيد بن أرقم ، قال : لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه وسلم من حجّة الوداع ونزل غدير خمّ أمر بدوحات فقممن ، ثمّ قال : كأنّي قد دعيت فاجبت إنّي قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروني كيف تخلفوني فيهما فانّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض ، ثم قال : إنّ الله عزّوجلّ مولائي وأنا مولى كلّ مؤمن ، ثمّ أخذ بيد عليّ ، فقال : من كنت وليّه فهذا وليّه ، ألّلهم وال من والاه وعاد من عاداه ، فقلت : أنت سمعت من رسول الله صلّى الله عليه ؟ فقال : ماكان في الدوحات أحد إلّا قدرآه بعينه وسمعه باُذنه] .

و نيز بيهقي اينحديث شريف را از زيد بن أرقم بلفظ ديگر روايت كرده ، چنانچه حموئي در « فرائد السمطين » گفته : [أخبرني الامامان ابن عمّي الشيخ الزّاهد نظام الدّين محمّد بن علي بن المؤيّد الحموئي والقاضي نصير الدّين محمّد بن محمّد بن علي الدباكشي

ثم الإسفراينى إجازةً ، قال : أنبأنا شيخ الشيوخ تاج الدين عبدالسّلام بمدينة رُها ، قال : أنبأنا أبي شيخ الشّيوخ عماد الدّين عمر بن شيخ الإسلام نجم الدّين أبي الحسين ابن محمّد بن حمّويه ، قال : أنبأنا الإمام الأجلّ قطب الدّين مسعود بن محمّد النّيسابوري ، قال أنبأنا عبدالجبّار بن محمّد الحواري ، قال: أنبأنا الإمام الحافظ شيخ السّنّة أبوبكر أحمد بن الحسين بن عليّ البيهقيّ ، قال : أنبأنا أبومحمّد جناح بن نذير بن جناح القاضي بالكوفة .قال : نبّأنا أبوجعفر محمّد بن علي بن دحيم ، قال : نبّأنا إبراهيم بن إسحاق الزّهري ، قال : نبّأنا جعفر؛ يعنى ابن عون ؛ و يعلى ، عن أبي حيّان التّيمي ، عن يزيد بن حيّان ، قال : سمعت زيد بن أرقم ، قال : قام فينا ذات يوم رسول الله صلّى الله عليه وسلّم خطيباً فحمدالله واثنى عليه ، ثم قال : أمّا بعد أيّها النّاس ! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأُجيبه وإنّي تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهُدى والنّور فاستمسكوا بكتاب الله وخُذوا به . فحثّ على كتاب الله عزّوجلّ ورغّب فيه، ثمّ قال: وأهلبيتي! أُذكّركم الله في أهل بيتي، ثلاث مرّات. فقال له حصين: يازيد! من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهلبيته ؟ قال : بلي! إنّ نسائه من أهل بيته ولكنّ أهل بيته من حرم الصّدقة بعده. قال: ومَن هم ؟ قال : آل عليّ وآل جعفر وآل العبّاس وآل عقيل . فقال ؛ كلّ هؤلاء يحرم الصّدقة ؟ قال : نعم!] .

و محتجب نماند كه أبوبكر بيهقى حافظ كبير ومتكلّم خبير واُصولي متمهّر نحرير وفقيه متبحّر غزير نزد سنّيّه بود ، نبذي از مدارج عاليهٔ سنّيّه ومفاخر خاليهٔ سنّيّه او بر ناظر « معجم البلدان » لياقوت الحموي و كتاب « الأنساب » للسّمعانى و كتاب « مناقب الشّافعي » للفخر الرازي و « تاريخ الكامل » لابن الأثير الجزري و « وفيات الأعيان » لابن خلّكان و « سير النّبلا » و « تذكرة الحفّاظ » و « عبر في خبر من غبر » و « دول الإسلام » للذّهبي و « مرآة الجنان » لليافعي و « مختصر في أخبار البشر » لأبي الفدا إسمعيل بن علي الأيّوبي و « تتمّة المختصر » لابن الوردي و « طبقات الشّافعيه » لتاج الدّين السّبكي و « طبقات الشّافعيه » لعبد الرحيم بن الحسن الاسنوي و « طبقات الشّافعيه » لتقي الدّين أبي بكر الأسدي المعروف بابن

القاضى شبهه و « أسماء رجال المشكوة » لولى الدين الخطيب و « طبقات الحفّاظ » لجلال الدّين السّيوطى و « أسماء رجال المشكوة » للشّيخ عبد الحق الدّهلوى و « فيض القدير » للمناوي و « مرقاة المفاتيح » لملاعلى القارى و « شرح المواهب » للزرقاني و « مقاليد الأسانيد » لأبى‌مهدى عيسى بن محمّد الثّعالبى و « بستان‌المحدّثين » للمخاطب و « أبجدالعلوم » و « التّاج‌المكلّل » وإتحاف النّبلاء » للمولوى صديق‌حسن‌خان المعاصر؛ واضح وآشكارست . دربنمقام بربعضى ازعبارات إكتفا ميرود .

ذهبي درتذكرة الحفاظ گفته: [البيهقى الإمام الحافظ العلاّمة شيخ‌خراسان أبوبكربن الحسين أحمد بن على بن موسى‌الخسروجردي البيرقى ، صاحب‌التّصانيف

ترجمهٔ أبوبكر أحمد بيهقى

ولد سنة أربع وثمانين وثلثمائة في‌شعبان وسمع أباالحسن محمّد بن الحسين العلوي و أبا عبدالله الحاكم وأباطاهر بن محمش وأبابكر بن فورك وأبا علي الرّوذبارى وعبدالله بن يوسف بن نامويه وأبا عبدالرحمن السّلمي وخلقاً بخراسان و هلال بن محمّد الحفّار وأباالحسين بن بشران وابن يعقوب‌الأيادي وعدّة ببغداد والحسن بن أحمد بن فراس وطائفة وجناح بن نذير وجماعة بالكوفة ولم يكن عنده « سنن النّسأئ » ولا « جامع التّرمذى » ولا « سنن ابن ماجة » بلى ، كان عنده الحاكم فأكثرعنه وعنـده عوال ، وبورك له في‌عمله لحسن مقصده وقوةفهمه وحفظه‌وعمل كتباً لم يسبق إلى تحريرها، منها : الأسماء والصّفات ، وهومجلّدان . والسّنن الكبير ، عشرمجلّدات . والسّنن و الآثار ، أربع مجلّدات . وشعب الايمان ، مجلدان . ودلائل النّبوة ، ثلث مجلّدات. والسّنن الصّغير، مجلّدان . والزّهد ، مجلـد . والبعث ، مجلّد . والمعتقد ، مجلد . والآداب ، مجلّد . ونصوص الشّافعى ، ثلث مجلّدات والمدخل ، مجلـد والدّعوات مجلد. والتّرغيب والتّرهيب ، مجلّد . ومناقب الشّافعى ، مجلّد . و منـاقب أحمد ، مجلد. وكتاب‌الاسرى، وكتب عديدة لاأذكرها. قال عبدالغافر في تاريخه :كان‌البيهقى على‌سيرة العلماء قانعاً باليسيرمتجمّلاً في زهده وورعه ، وعن‌امام الحرمين أبى‌المعالى قال : ماءن‌شافعى‌إلاّ وللشّافعى عليه منّة إلاّ أبابكرالبيهقي‌فإنّ له المنة‌على‌الشّافعى

لتصانيفه في نصرة مذهبه ، قال أبوالحسن عبدالغافر في « ذيل تاريخ نيسابور » : أبوبكر البيهقي الفقيه الحافظ الأصولي الديّن الورع ، واحد زمانه في الحفظ وفرد أقرانه في الاتقان والضبط ، من كبار أصحاب الحاكم ويزيد عليه بأنواع من العلوم ، كتب الحديث وحفظه من صباه وتفقّه وبرع وأخذ في الأصول وارتحل إلى العراق والجبال والحجاز، ثمّ صنّف وتواليفه تقارب ألف جزء مالم يسبقه إليه أحد ، جمع بين علم الحديث والفقه وبيان علل الحديث و وجه الجمع بين الأحاديث ، طلب منه الأئمة الانتقال من النّاحية إلى نيسابور لسماع الكتب فأتى في سنة إحدى وأربعين وأعدّوا له المجلس لسماع كتب المعرفة وحضره الأئمة ، وكان على سيرة العلماء قانعاً باليسير.

وقال شيخ القضاة أبوعلي إسماعيل بن البيهقي : نا : أبي، قال : حين ابتدأتُ بتصنيف هذا الكتاب، يعني كتاب « معرفة السّنن والآثار » و فرغت من تهذيب أجزاء منه سمعت الفقيه محمّد بن أحمد وهو من صالحي أصحابي وأكثرهم تلاوةً وأصدقهم لهجةً

« فائدة »
النقل عن ولد البيهقي وتلقيبه بشيخ القضاة

يقول: رأيت الشّافعي في النّوم وبيده أجزاء من هذا الكتاب وهو يقول : قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه أحمد سبعة أجزاء وقال : قراءتها وراه يعيد ذلك . قال : وفي صباح اليوم رأى فقيه آخر من إخواني الشّافعيّ قاعداً في الجامع على سرير وهو يقول : استفدتُ اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا وكذا . وانا والدي، قال سمعت الفقيه أبا محمّد الحسن بن أحمد السمرقنديّ الحافظ يقول : سمعت الفقيه محمّد بن عبدالعزيز المروزيّ يقول : رأيت في المنام كأنّ تابوتاً علا في السّماء يعلوه نور فقلت : ماهذا ؟ قيل : هذه تصنيفات أحمد البيهقيّ ! ثم قال شيخ القضاة: وسمعت الحكايات الثلاث من الثلاثة المذكورين، أخبرنا أحمد بن هبة الله بن أحمد، أنبأتنا زينب بنت عبدالرحمن ، أنا محمّد بن إسمعيل الفارسي ، أنا أبوبكر البيهقيّ ، أنا : عليّ بن أحمد ابن عبدان ، أنا أحمد بن عبيد ، أنا أبوبكر بن حجّة ، أنا أبوالوليد ، نا : عمرو بن علاء اليشكري ، عن صالح بن شريح، عن عمران بن حطان ، عن عائشة ، قالت : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم : يؤتى بالقاضي العدل يوم القيامة فيلقى من شدّة

« فائدة »
الرواية عن عمران ابن حطان الخارجي

الحساب ما يتمنّى أنّه لم يقض بين اثنين في تمرة قط. قلت حضر في آخر عمره من بيهق إلى نيسابور وحدّث بكتبه ثم حضره الأجل في عاشر جمادى الأولى سنة ثمان وخمسين وأربعمائة فنقل في تابوت وهي ناحية من أعمال نيسابور على يومين منها وخسروجرد هي امّ تلك النّاحية حدّث عنه شيخ الاسلام أبو إسمعيل الأنصاري بالاجازة وأبوالحسن عبدالله بن محمّد بن أحمد وولده إسماعيل بن أحمد وأبوعبدالله الفزاري وأبوالقاسم الشحامي وأبوالمعالي محمّد بن إسماعيل الفارسي وعبد الجبار بن عبدالوهّاب الدّهّان وعبدالجبّار بن محمّد الحواري وأخوه عبدالحميد بن محمّد وخلق كثير] إنتهى.

فهذا **أبو بكر البيهقي** حافظهم العلاّمة، وفردهم الموصوف بالتّقدّم والإمامة، الّذي أتقن حديثه وفقهه وكلامه، وبارعهم القائم بنصرة المذهب حتّى من امامه، وقد روى هذا الحديث الهادي إلى مناهج الرشد والكرامة، المرصل إلى جدد الأمن ونهج السّلامة، بطريقين إلى السّيّد الشّفيع المشفّع في يوم القيامة، عليه وآله آلاف السّلام مانشر الصّبح أعلامه، فوضح و الحمدلله على أصحاب الذّكاء والشّهامة وأرباب المضاء والصّرامة، أنّ هذا الخبر ممّا لايثلم فيه نزغات المستهترين باللّدد والعرامة، ولا يغض منه فلتات الموثرين للخسر والغرامة، فلا ينخدع بشبهاتهم من سلك مسلك الإستقامة، ولا ينقصف بجمحاتهم من أحصف عنانه وملك زمامه.

﴿ ٧٨ - أما روايت أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي المعروف بابن بشران ﴾

حديث ثقلين را، پس ابن المغازلي در كتاب « المناقب » گفته: [أخبرنا أبوغالب محمّد بن أحمد بن سهل النحوي، ثنا: أبوعبدالله محمّد بن علي السّقطي، ثنا: أبومحمّد عبدالله بن شوذب، ثنا: محمّد بن أبي العوّام الرّياحي، ثنا: أبوعامر العقدي عبدالملك بن عمر، ثنا: محمّد بن طلحة، عن الأعمش، عن عطيّة بن سعيد، عن أبي سعيد

الخُدرى أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال : إنّى اُوشك أن اُدعى فأجيب وإنّى قد تركت فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتى وإنّ اللّطيف الخبير أخبرنى أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا ماذا تخلفوني فيهما] .

وكمال فضل و جلالت ورفعت شأن و نهايت براعت و نبالت وعلوّ مكان علاّمه ابن بشران بر متتبّع إفادات ناقدين أعيان واضح وعيانست ، سابقاً در مجلّد حديث طير بعضى ازمفاخر ومآثر اوازه عبر-في خبر من غبر » ذهبى و «جواهر مضيئه » عبدالقادر بن محمّد قرشى و « مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعى و «أثمار جنيّه » ملاعلى ابن سلطان محمّد قارى شنيدى .

فهذا علامتهم الجليل أبوغالب قد روى هذا الحديث القائد إلى الحق والجالب فأوضح سبيل الإذعان لكلّ آئل إلى الصّدق آئب ، وأورى قبس الإرشاد لكلّ راجع إلى الصّواب تائب ، فلا يصدف عنه إلاّ جائر ذهبت به المذاهب ، ولا ينكل عنه إلا حائر تاهت به الغياهب ، ولا يرتاب فيه إلاّ مأفون قد خدعته الكواذب ، ولا يشكّك فيه إلاّ مأفوك قد نهكته الشّواذب .

﴿ ٧٩ - أما روايت أبو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبدالبر النمرى القرطبى ﴾

حديث ثقلين را ، پس شاه ولي الله در « إزالة الخفا » درمآثر جناب أمير المؤمنين عليه السلام گفته : [چون ازحجّة الوداع مراجعت فرمودند در غدير خمّ خطبهٔ خواندند متضمّن إظهار فضائل حضرت مرتضى علي رضى الله عنه . أخرج الحاكم وأبو عمر وغيرهما وهذا لفظ الحاكم : عن زيد بن أرقم لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه وسلم من حجّة الوداع ونزل غدير خمّ أمر بدوحات فقممن فقال : كأنّى قد دُعيت فأجبت إنّى قد تركت فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله تعالى وعترتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما وإنّهما لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض . ثم قال : إنّ الله عزّوجلّ مولاى وأنا وليّ كلّ مؤمن ثم . أخذ بيد علي رضي الله عنه ، فقال : مَن كنت وليّه فهذا وليّه ، اللّهمّ

وال من والاه وعادمن عاداه] .

وعلامه أبو عمر بن عبدالبر از أفاخم حفّاظ أحبار وأعاظم نقّاد كبار و أجلّهٔ أعيان صدور وأكابر نُبهای جمهور نزد سنّیه بوده ، شطری ازمحامد عالیه رزینه ونبذی ازمدائح غالیهٔ ثمینهٔ اوبرناظر کتاب «الأنساب» سمعانی و« وفیات‌الأعیان» ابن خلّکان و« سیرالنّبلاء» و« تذکرة الحفّاظ» وکتاب «العبر» ذهبی و« مختصر في أخبارالبشر» لأبی الفدا ألایّوبی و« تتمّة المختصر» ابن‌الوردی و« مرآة الجنان» یافعی و« روض المناظر» محمّد بن محمد المعروف بابن‌شحنة‌الحلبی و« طبقات‌الحفّاظ» جلال‌الدّین سیوطی و« توضیح الدّلائل» سیّد شهاب الدّین أحمد و« شرح مواهب» زرقانی و« مقالیدالأسانید» أبومهدی ثعالبی و« بستان المحدّثین» خود مخاطب و « تاج مکلّل» و« أبجد العلوم» و« إتحاف النّبلاء» مولوی صدیق حسن‌خان معاصر ظاهروباهرست . دراینجا بربعضی عبارات إقتصارمی‌شود .

ذهبی در«سیر النبلا» گفته: [ابن‌عبدالبرّ الامام العلاّمة حافظ المغرب شیخ الاسلام أبوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ بن عاصم النّمری الأندلسی القرطبي المالکی ، صاحب التّصانیف الفائقة . مولده فی سنة ثمان وستین وثلاثمائة في شهر ربیع الآخر، وقیل : في جمادی الأولی ، فاختلفت الرّوایة في الشّهرعنه وطلب العلم بعدالتّسعین وثلاثمائة في شهر ربیع الآخر، وقیل : في جمادی ، فاختلف الرّوایة في الشهرعنه وطلب العلم بعد التّسعین وثلثمائة و أدرك الکبار وطال عمره وعلاسنده وتکاثر علیه الطّلبة وجمع وصنّف ووثّق و ضعّف وسارت بتصانیفه الرّکبان وخضع لعلمه علماء الزّمان وفاته السّماع من أبیه الامام أبی محمّد فانّه مات قدیماً في سنة ثمانین وثلاثمائة ، وکان فقیهاً عابداً متهجّداً إلی‌أن قال الذّهبیّ : قال الحمیدی : أبوعمرفقیه حافظ مکثرعالم بالقراءات و بالخلاف وبعلوم الحدیث والرّجال قدیم السّماع ویمیل فی‌الفقه أقوال الشّافعی . وقال أبوعلی الغسانیّ : لم یکن أحد ببلدنا في‌الحدیث مثل قاسم بن محمّد و أحمد بن خالد الجناب ثمّ قال أبوعلی : ولم یکن ابن عبدالبّر بدونهما ولامتخلّفاً عنهما وکان من النّمربن‌قاسط ، طلب وتقدّم ولزم‌أباعمر

أحمد بن عبدالملك الفقيه ولزم أبا الوليد بن الفرطبى ودأب فى طلب الحديث وأفتن به وبرع براعة فاق بها من تقدّمه من رجال الأندلس وكان مع تقدّمه في علم الأثر وبصره بالفقه والمعانى له بسطة كثيرة فى علم النّسب والأخبار ، جلى عن وطنه فكان في الغرب مدّة ثمّ تحوّل إلى شرق الأندلس فسكن دانية وبلنسية وشاطبة وبها توفي . وذكر غير واحد أنّ أبا عمرولي قضاء اشبونة مدّة ثمّ تحوّل إلى شرق الأندلس. قلت: كان إماماً ديّناً ثقة متقناً علاّمة متبحّراً صاحب سنّة واتّباع وكان أوّلاً أثريّاً ظاهريّاً فيما قبل ثم تحوّل مالكيّاً مع ميل بيّن إلى فقه الشّافعي فى مسائل ولا ينكر له ذلك فإنّه ممّن بلغ رتبة الأئمّة المجتهدين ، ومن نظر فى مصنّفاته بان له منزلته من سعة العلم و قوّة الفهم وسيلان الذّهن وكلّ أحد يؤخذ من قوله و يترك إلاّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ولكن إذا أخطأ إمام في اجتهاده لاينبغى لنا أن ننسى محاسنه ونغطي معارفه بل نستغفر الله له ونعتذر عنه . قال أبوالقاسم بن بشكوال : ابن عبدالبرّ إمام عصره وواحد دهره يكنى أبا عمر ، روى بقرطبة عن خلف بن القسيم وعبدالوارث بن سفيان وسعيد بن نصر وعبدالله بن محمّد بن عبدالمؤمن وأبي محمّد بن أسد وجماعة يطول ذكرهم ،وكتب إليه من المشرق السّقطي والحافظ عبدالغني وابن سنحت وأحمد بن نصر الداوديّ وأبوذر الهروى وأبو محمّد بن النّحاس. قال أبوعلي بن سكرة سمعت أباالوليد الباجيّ يقول : لم يكن بالأندلس مثل أبى عمر بن عبدالبرّ في الحديث وهو أحفظ أهل المغرب ، قال أبوعلى الغسّانيّ : ألّف أبوعمر فى « الموطّأ » كتباً مفيدة منها كتاب « التّمهيد لما فى الموطا من المعانى والأسانيد » فرتّبه على أسماء شيوخ مالك على حروف المعجم وهو كتاب لم يتقدّمه أحد إلى مثله وهو سبعون جزء ، قلت : هى أجزاء ضخمة جدّاً ، قال ابن حزم : لاأعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف أحسن منه . ثمّ صنع كتاب الاستذكار لمذهب علماء الأمصار فيما تضمّنه الموطا من معانى الرّاى والآثار» شرح فيه الموطّاء على وجهه وجمع كتاباً جليلاً مفيداً وهو« الاستيعاب فى أسماء الصّحابة » وله كتاب « جامع بيان العلم و فضله و ماينبغى فى روايته وحمله »

وغير ذلك من تواليفه ، وكان موّفقاً في التأليف معاناً عليه ونفع الله بتواليفه وكان مع تقدّمه في علم الأثر وبصره بالفقه ومعاني الحديث له بسطة في علم النّسب والخبر، وذكر جماعة أنّ أباعمر ولي قضاء الأشبونة وشنترين في مدّة المظفّر بن الأفطس ، ولأبي عمر كتاب الكافي في مذهب مالك خمسة عشر مجلّداً وكتاب « الاكتفاء » في قراءة نافع وأبي عمرو كتاب « التقصي » في إختصار « الموطّأ » وكتاب « الانباه عن قبائل الرّواه » وكتاب « الانتقاء لمذاهب الثلاثة العلماء » مالك وأبوحنيفة والشّافعي وكتاب « البيان في تلاوة القرآن » وكتاب « الأجوبة الموعبة » وكتاب « الكنى » وكتاب « المغازي » و كتاب « القصد والأمم في نسب العرب والعجم » و كتاب « الشّواهد في إثبات خبر الواحد » وكتاب « الانصاف في أسماء الله » وكتاب « الفرائض » وكتاب « أشعار أبي العتاهية » و عاش خمسة و تسعين عاماً . قال أبو داود المقرى : مات أبو عمر ليلة الجمعة سلخ ربيع الآخر سنة ثلاث وستّين وأربعمائة واستكمل خمساً وتسعين سنة و خمسة أيام ، رحمه الله . قلت: كان حافظ المغرب في زمانه وفيها مات حافظ المشرق أبوبكر الخطيب و قيل إنّ أبا عمر كان ينبسط إلى أبي محمّد بن حزم و يوانسه وعنه أخذ ابن حزم فنّ الحديث ، قال شيخنا أبو عبدالله بن أبي الفتح : كان أبو عمر أعلم مَن ببلاد الأندلس في السّنن والآثار واختلاف علماء الأمصار ، قال :وكان في أوّل زمانه ظاهريّ المذهب مدّة طويلة ثمّ رجع إلى القول بالقياس من غير تقليد أحد إلاّ أنّه كان كثيراً مايميل إلى مذهب الشّافعي .كذا قال و إنّما المعروف أنه مالكيّ ، و قال الحميدي أبوعمر الفقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات و بالخلاف و بعلوم الحديث و الرّجال قديم السّماع لم يخرج من الأندلس وكان يميل في الفقه إلى اقوال الشافعي قلت :وكان في اُصول الدّيانة على مذهب السّلف لم يدخل في علم الكلام بل قفا آثار مشايخه ، رحمهم الله] انتهى .

فهذا فقيههم البارع الورع الصدوق البر ، و إمامهم العلاّمة حافظ المغرب شيخ الاسلام **ابن عبدالبر** ، قد روى هذا الحديث الّذى شاع وذاع حتى طبّق البحر والبرّ ، فأحسن الصّنيع إلى أهل اليقين والاذعان حيث أسدى إليهم و برّ ،وأنشط

قلوب المذعنين فأجذلها و سرّ ، وأورى صدور الشّاحنين بضرام شديد الحرّ ، و أسخن عيون الطّاعنين بما ألقى فيها و ذرّ ، و أغاظ قلوب المضطغنين بما أجحف منهم و ضرّ ، و أبار دهماء المدغلين الجاحدين بما قد صال عليهم و كرّ ، وأباد غضراء الحاندين فساق لهم المـوت الوحى و جرّ ، و لا يجـحده إلاّ من حلب اخلاف الخلاف و حرّ ، وجرى على سنن الإعتساف ومرّ ، و ثبت على و تيرة العصبيّة وقرّ ، وخدع بكواذب الأمنيّة نفسه وغرّ .

﴿ ٨٠ - اما روايت ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادى ﴾

حديث ثقلين را، پس ميرزا محمّد بدخشانى در «مفتاح النّجاه» گفته : [و أخرجه ابن أبى شيبة والخطيب فى «المتّفق والمفترق» عنه، أى عن جابر ، بلفظ : إنّى تركت فيكم مالن تضلّوا بعدى إن اعتصمتم به كتاب الله وعترتى أهل بيتى].

و ابو بكر خطيب حافظ جليل الشّأن وجهبذ رفيع المكان و بارع كبير الإتقاق و ناقد عظيم الإمعان نزد سنّيّه بوده مفاخر جليلة المقدار و مآثر جميلة الآثار او بنا بر إفادات محقّقين رجال و مختبرين أحوال بيش از آنست كه إستيفاى آن توان كرد ، بعضى از آن بر متتبّع كتاب «الأنساب» و (ذيل تاريخ بغداد» عبد الكريم بن محمّد سمعانى و «تاريخ كامل» «عزّ الدّين ابن أثير جزري و «وفيات الأعيان» ابـن خلّكان و «سير النّبلاء» و «تذكرة الحفّاظ» و «عبر» و «دول الإسلام» شمس الدّين ذهبى و «مختصر فى أخبار البشر» أبو الفدا إسماعيل بن علي أيّوبي و «أسماء رجال جامع مسانيد أبى حنيفه» از أبو المؤيد محمّد بن محمود خوارزمى و «مرآة الجنان» يافعى و «تتمة المختصر» عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى و «طبقات شافعيه» عبد الوهاب سبكى و «طبقات شافعيّه» عبد الرحيم أسنوي و «طبقات شافعيّه» تقي الدّين أبو بكر بن أحمد بن قاضى شهبه أسدي و «تاريخ خميس» حسين ديار بكري و «طبقات الحفّاظ» سيوطى و «شرح مواهب لدنيّه» محمّد بن عبد الباقى الزّرقاني المالكي و «فيض القدير» مناوى و «مقاليد الأسانيد» أبو مهدى عيسى ثعالبي المالكى «وبستان المحدّثين» خود شاه صاحب و «إتحاف النّبلاء» و «أبجد العلوم» و «تاج مكلّل» مولوى صديق حسن خان معاصر ، واضح ولائح است .

بلحاظ إيجاز بعضى ازين عبارات درينجا مذكور مى‌شود .

ذهبى در تذكرة الحفّاظ گفته : [الخطيب الحافظ الكبير الإمام محدّث الشّام والعراق أبوبكر أحمد بن علىّ بن ثابت بن أحمد بن مهدى البغدادي صاحب التّصانيف

ترجمهٔ خطيب بغدادى

ولد سنة اثنتين و تسعين و ثلاثمائة وكان والده خطيب قرية در زيجان (١) من سواد العراق ممّن سمع و قرء القرآن على الكنانى فحرّض على ولده هذا و أسمعه في الصّغر سنة ثلث و أربعمائة ثمّ أُلهم طلب هذا الشأن ورحل فيه إلى الأقاليم و برع و صنّف وجمع وسارت بتصانيفه الرّكبان وتقدّم في عامّة فنون الحديث . ألى إن قال (٢) بعد ذكر أسماء شيوخ الخطيب والرّواة عنه: وكان من كبار الشّافعيّة ، تفقّه بأبى الحسن بن المحاملى و بالقاضى ابى الطّيّب ، وقال : أوّل ما سمعتُ في المحرّم سنة ثلث واستشرت البرقانى فى الرّحلة إلى عبد الرّحمن ابن النّحّاس بمصر أو أخرج إلى نيسابور ، فقال : أن خرجت إلى مصر إنّما تخرج إلى رجل واحد فان فاتك ضاعت رحلتك ، و أن خرجتَ ألي نيسابور ففيها جماعة. فخرجت إلى نيسابور و كنتُ كثيراً أُذاكر البرقانىّ بالأحاديث فيكتبها عنّى ويضمنها جمامه (جموعه . ن) وحدّث عنّى وأنا أسمع ، قال ابن ماكولا: كان أبوبكر الخطيب آخر الأعيان ممّن شاهدناه معرفةً وحفظاً وإتقاناً وضبطا لحديث رسول‌الله صلّى الله عليه وسلّم وتفنّنا في علله وأسانيده وعلما بصحيحه وغريبه وفرده ومنكره ومطروحه، ثمّ قال : ولم يكن للبغداديّين بعد الدّارقطنىّ مثله ، وسألت الصّورىّ عن الخطيب وأبونصر السّجزى ، ففضّل الخطيبَ تفضيلا بيّنا ، وقال مؤتمن السّاجيّ : ماأخرجت بغدادُ بعد الدّارقطني مثل الخطيب ، وقال أبوعلي البردانىّ : لعلّ الخطيب لم‌ير مثل نفسه ، وقال أبوإسحق الشّيرازيّ : الفقيه أبوبكر الخطيب يشبه بالدّار قطنىّ ونظرائه في معرفة الحديث و حفظه ، قال أبوسعد السّمعانىّ : كان الخطيب مهيباً وقوراً ثقة

بالفتح والسكون و كسر الزا وتحته ساكنته وجيم واخره نون قرية ببغداد. (« اتحاف » ملخصاً ١٢ .

(٢) أى الذهبى (١٢ . ن)

متحرّيا حسن الخطّ كثير الضبط فصيحا ختم به الحفّاظ ، قال : وقرأ بمكّة على كريمة « الصّحيح » في خمسة أيّام ، وخرج من بغداد بعد فتنة البساسيري لتشوّش الحال إلى الشّام . سمعت الخطيب مسعود بن محمّد بمرو، سمعت الفضل بن عمر النّسوي يقول: كنتُ بجامع صور عند الخطيب فدخل عليه علوي وفي كمّه دنانير فقال : هذا الذّهب تصرفه في مهمّاتك، فقطب وقال : لاحاجة لي فيه ، فقال : كأنّك تستقلّه؟ ونفض كمّه على سجّادة الخطيب وقال : هي ثلثمائة دينار ، فخجل (فعجل . ظ) الخطيب وقام و أخذ سجّادته وراح ، فما أنسى عزّ خروجه وذلّ العلوي وهو يجمع الدّنانير: قال أبو زكريّا التّبريزي : كنت أقرأ على الخطيب بحلقته بجامع دمشق كتب الأدب المسموعة له وكنت أسكن منارة الجامع ، فصعد إليّ وقال: أحببت أن أزورك ،فتحدّثنا ساعة ثمّ أخرج ورقة وقال : الهديّة مستحبّة، إشتر بهذه أقلاما، فإ ذا خمسة دنانير! ثمّ صعد نوبة أخرى ووضع نحواً من ذلك وكان إذا قرء الحديث يُسمع صوته في آخر الجامع ،كان يقرأ معرباً صحيحاً ، قال السّمعاني : سمعتُ من ستة عشر من أصحابه سمعوا منه ببغداد سوى نصر الله المصيصي فسماعه منه بدمشق وسوى يحيى بن علي الخطيب فسماعه منه بالأنبار أبو محمّد بن الآبنوسي : سمعت الخطيب يقول : كلّ من ذكرت فيه أقاويل النّاس من جرح وتعديل فالتّعويل على ما أخّرت ، قال ابن شافع: خرج الخطيب فقصد صور وبها عزّ الدّولة أحد الأجواد وتقرّب منه فانتفع به وأعطاه مالا كثيراً ، إنتهى إليه الحفظ والإتقان في علوم الحديث ، قال ابن عساكر: سمعت الحسين بن محمّد يحدّث عن أبي الفضل بن خيرون أو غيره أنّ الخطيب ذكر أنّه لمّا حجّ شرب من ماء زمزم ثلاث شربات وسأل الله ثلاث حاجات أخذاً بالحديث : «ماء زمزم لما شُرب له» . فالحاجة الأولى: أن يحدّث بتاريخ بغداد بها، الثّانية : أن يُملي الحديث بجامع المنصور، الثّالثة : أن يُدفن عند بشر الحافي؛ فقضى الله له ذلك . قال غيث الارمنازي : نا : أبو الفرج الإسفرايني ، قال : كان الخطيب معنا في الحجّ فكان يختم كلّ يوم قريب الغياب قرآءة التّرتيل ثمّ يجتمع عليه النّاس وهو راكب فيقولون : حدّثنا ! فيحدّث ، وقال عبد المحسن السنجي : عادلت الخطيب من دمشق

إلى بغداد فكان له في كلّ يوم وليلة ختمة ، قال السّمعاني له ستّة وخمسون مصنّفاً: التّاريخ . الجامع الكفاية . السّابق واللاّحق . شرف أصحاب الحديث ، مجلّداً المتّفق والمفترق ، مجلّد كبير . تلخيص المتشابه ، مجلد كبير . تالي التّلخيص ، في اجزاء الفصل للوصل ، مجلّداً . المكمّل في المهمل ، مجلّد . الموضح ، مجلد . التطفيل (على . صح ظ) التّجلاء ، مجيلد . الفنون مجيلد . كتاب البسملة وأنّها من الفاتحه ، جزء . الجهر بها ، جزءان . غنية المقتبس في تمييز الملتبس ، مجلد . من وافقت كنيته إسم أبيه ، ثلاثة أجزاء . من حدّث ونسي جزء . الخيل ، ثلاثة جزء . الأسماء المبهمة ، جزء . رواية الأبناء عن آبائهم ، جزء . المؤتنف في تكملة المؤتلف والمختلف الرّحلة . جزء . إقتضاء العلم ، جزء . الإحتجاج بالشّافعي ، جزء . مبهم المراسيل ، مجلّدا . مقلوب الأسماء ، مجلّد . العمل بشاهد ويمين ، جزء . أسماء المدلّسين ، أربعة أجزاء . تقييد العلم ، ثلاثة أجزاء . القول في النّجوم ، جزء . ماروى الصّحابة عن التّابعين ، جزء صلوة التّسبيح ، جزء . صوم يوم الشّك ، جزء . قلت : و معجم الرواة عن شعبة . والمؤتلف والمختلف ، مجلّد كبير . مسند محمّد بن سوقة ، أربعة أجزاء . المسلسلات ، ثلاثة أجزاء . الرّباعيّات ، ثلاثة أجزاء . طرق قبض العلم ، ثلاثة أجزاء ، غسل الجمعة ثلاثة أجزاء ، و غير ذلك . أنشدني أبوالحسن اليونيني ، أنشدنا أبو الفضل الهمداني ، أنشدنا السّلفي لنفسه وقد رواها السّمعاني في « الذّيل » عن يحيى بن سعدون عن السلفي :

تصانيف ابن ثابت الخطيب　　ألذ من الصّبى الغضّ الرّطيب
يراها إذ رواها مَن حواها　　رياضاً للفتى اليقظ اللّبيب
ويأخذ حسن ماقد ضاع عنها　　بقلب الحافظ الفطن الأريب
فأيّة راحة و نعيم عيش　　توازي كتبها بل أيّ طيب ؟!

قال أبوالحسن الهمداني : مات هذا العلم بوفاة الخطيب وقدكان رئيس الرّؤساء تقدّم إلى الوعّاظ والخطّاب أن لايرووا حديثا حتّى يعرضوه على أبي بكر . وأظهر بعض اليهود كتاباً باسقاط النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم الجزية عن الخيابرة وفيه شهادة

الصّحابة فعرضه الوزير على أبي بكر فقال : هذا مزوّر! قيل : من أين قلت هذا ؟ قال : فيه شهادة معوية وهو أسلم عام الفتح بعد خيبر وفيه شهادة سعد بن معاذ ومات قبل خيبر بسنين . قال شجاع الذّهليّ : والخطيب إمام مصنّف حافظ لم يدرك مثله . قال سعيد المؤدّب : قلت للخطيب عند لقائي له: أنت الحافظ أبوبكر؟ فقال : أنا أحمد ابن على الخطيب إنتهى الحفظ إلى الدّار قطنى . قال ابن الآبنوسى : كان الخطيب يمشي وفي يده جزء يطالعه ، وقيل : كان الخطيب يقول : من صنّف فقد جعل عقله على طبق يعرضه على النّاس . قال ابن طاهر فى « المنثور» : نا : مكى (الرّميلى . صح ظ) قال :كان سبب خروج الخطيب من دمشق أنّه كان يختلف إليه صبيّ مليح، فتكلّم فيه النّاس وكان أمير البلد رافضيّ متعصّب فجعل ذلك سبباً للفتك بالخطيب فأمرصاحب شرطة أن يأخذ الخطيب باللّيل ويقتله وكان سنّيّاً فقصده تلك اللّيلة في جماعته فأخذه وقال له بما أمر به ، قال : لاأجد لك حيلةً إلاّ أنك تفرّ منّا وتهجم دارالشّريف ابن أبى الحسن العلوى فأنا لاأطلبك وأرجع إلى الأمير فأخبره . ففعل ذلك فأرسل الأمير إلى الشّريف أن يبعث به، فقال له : أيّها الأمير! أنت تعرف اعتقادي فيه وفي أمثاله وليس في قتله مصلحة وهو مشهور بالعراق إن قتلته قُتل به جماعة من الشيعة و خربت المشاهد . قال : فماذا ترى ؟ قال : أرى أن تخرجه من بلدك ، فأمر بإخراجه فذهب إلى صور و أقام بها مدّة ، و قال ابن السّمعانى خرج من دمشق في صفر سنة سبع و خمسين فقصد صور و كان يزور بها القدس و يعود إلى أن سافر إلى العراق سنة اثنتين و ستّين و ذهب إلى طرابلس ثمّ إلى حلب و أقام بها أيّاماً ،وقال المؤتمن السّاجى : تحاملت الحنابلة على الخطيب حتّى مال إلى ما مال إليه ، وقال ابن عساكر : سعى بالخطيب حسين الدّمسيسي إلى الجيوش وقال : هو ناصبيّ يروى فضائل الصّحابة والعبّاس في جامع دمشق ، وقيل إنّ الخطيب قدم بغداد و ظفر بجزء فيه سماع القائم بأمرالله فأتى دار الخلافة يستأذن فى قراءة الجزء فقال الخليفة :هذا رجل كبير وليس غرضه السّماع فانظروا هل له حاجة ؟ قال : أن يؤذن لى فى أن أُملى بجامع المنصور ، و ذكر القصّة . قال

ابن طاهر : سألت هبة الله بن عبد الوارث الشيرازي : هل كان الخطيب كتصانيفه في الحفظ ؟ قال : لا ! كنّا إذا سألنا عن شيء أجابنا بعد أيّام و إن ألححنا عليه غضب كانت له بادرة وحشة ، أخبرنا أبو عليّ بن الخلاّل ، أنا : جعفر ، أنا أبو طاهر الحافظ، نا : محمّد بن مرزوق الزّعفراني ، نا الحافظ أبو بكر الخطيب ، قال : أمّا الكلام في الصّفات فإنّ ما روي منها في سنن الصّحاح مذهب السّلف إثباتها و إجرائها على ظواهرها و نفي الكيفيّة والتشبيه عنها وقد نفاها قوم فأبطلوا ما أثبته الله و حقّقها قوم من المثبتين فخرجوا من ذلك إلي ضرب من التّشبيه والتّكييف ، والفضل إنّما هو سلوك الطّريقة المتوسّطة بين أمرين و دين الله بين الغالي فيه والمقصّر عنه والأصل في هذا أنّ الكلام في الصّفات فرع الكلام في الذّات و يحتذي في ذلك حذوه و مثاله و إذا كان معلوماً أنّ إثبات ربّ العالمين إنّما هو إثبات وجود لا إثبات كيفيّة فكذلك إثبات صفاته إنّما هو إثبات وجود لا إثبات تحديد وتكييف فإذا قلنا : لله يد و سمع و بصر فإنّما هي صفات أثبتها الله تعالى لنفسه ولا نقول ان معنى اليد القدرة ولا أنّ معنى السّمع والبصر العلم ولا نقول انّها جوارح ولا نشبّهها بالايدي والأسماع والأبصار الّتي هي جوارح و أدوات الفعل و نقول إنّما وجب إثباتها لأنّ التّوقيف وردبها ووجب نفي التّشبيه عنها بقوله تعالى « ليس كمثله شيء » فلم يكن له كفواً احد ، قال ابن النّجّار في ترجمة الخطيب : نشاء ببغداد و قرء القرآن بالرّوايات و علّق شيئاً من الخلاف و آخر من حدّث عنه بالسّماع : محمّد بن عمر الأرموي القاضي ، قلت : و آخر من حدّث عنه بالإجازة مسعود بن الحسن الثّقفي الّذي انفردت باجازته عجيبة بنت الباقداري ، ثمّ طعن أبو موسى المديني في نقل إجازة الخطيب لمسعود فتورّع الرّجل عنها ، قال أبو منصور علي بن علي الأمير: كتب الخطيب إلى القائم : إنّي إذا متّ يكون مالي لبيت المال فليؤذن لي حتّى أفرّقه على من شئت ، فأذن له ففرّقها على المحدّثين . قال ابن ناصر حدّثتني أمّي أنّ أبي حدّثها قال : دخلت على الخطيب في مرضه فقلت له يوما : ياسيّدي! إنّ ابن خيرون لم يعطني من الذّهب شيئا الّذي أمرته أن يفرّقه على أصحاب الحديث. فرفع الخطيب رأسه من المخدة وقال : خذ هذه ! بارك الله لك فيها . فكان فيها أربعون

ديناراً ، قال مكّي الرّميلي : مرض الخطيب في رمضان من سنة ثلث و ستّين في نصفه إلى أن اشتدّ به الحال في أوّل ذي الحجّة ومات يوم سابعه وأوصى إلى أبي الفضل ابن خيرون و وقف كتبه على يده وفرّق ماله في وجوه البرّ وشيّعه القضاة والخلق وأمّهم أبوالحسن بن المهتدي بالله ودفن بجنب بشرالحافي ، قال ابن خيرون : بباب حرب ، وتصدّق بماله وهومائة ديناروأوصى بأن يتصدّق بثيابه وكان بين يدي جنازته جماعة ينادون : هذا الّذي كان يذبّ عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ! هذا الّذي كان ينفي الكذب عن رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ! هذا الّذي كان يحفظ حديث رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ! وختم على قبره عدّة ختمات ، وقال عبدالعزيزالكناني ورد كتاب جماعة أنّ الحافظ أبابكر مات في سابع ذي الحجّة ، وكان أبوإسحاق الشّيرازي ممّن حمل جنازته ، قال إسماعيل بن أبي سعدالصّوفي : كان أبوبكر بن زهراء الصّوفي برباطنا قد أعدّ لنفسه قبراً إلى جنب قبر بشرالحافي وكان يمضي إليه في كلّ أسبوع وينام فيه ويقرء فيه القرآن كلّه ، فلمّا مات الخطيب وكان أوصى أن يدفن إلى جنب قبر بشر،فجاء المحدّثون إلى ابن زهراء وسألوه أن يدفن الخطيب في قبره وأن يؤثره به،فامتنع فجاءوا إلى أبي فأحضره وقال : أنا لاأقول لك : أعطهم القبر و لكن لوأنّ بشرالحافي في الأحياء وأنت إلى جانبه فجاء أبوبكرالخطيب ليقعد دونك أكان يحسن بك أن تقعد أعلى منه ؟ قال : لا ! بل كنت أقوم وأجلسه . قال : فهكذا ينبغي أن يكون السّاعة ، فطاب قلبه وأذن لهم ، قال علي بن الحسين بن خدّاء (الحذّاء .ظ):رأيت بعدموت الخطيب كأنّ شخصاًقائماًبحذائي فأردت أن أسأل عن الخطيب فقال لي إبتداءً : أنزل وسط الجنّة حيث يتعارف الأبرار. قال غيث الأرمنازي : قال مكّي الرّميلي : كنت ببغداد نائماً في ليلة ثاني عشرفي ربيع الأوّل سنة ثلاث وستّين فرأيت كأنا عند الخطيب لقراءة تاريخه على العادة والشّيخ نصربن إبراهيم المقدّسي عن يمينه وعن يمين نصر رجل ، فسألت عنه فقيل : هذا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم جاء ليسمع التّاريخ ! فقلت في نفسي : هذه جلالة لأبي بكر . قال غيث : أنشدنا الخطيب لنفسه :

إن كنت تبغي الرّشاد محضاً　　لأمر دنياك والمعاد
مخالف النّفس في هواها　　إنّ الهوى جامع الفساد] انتهى.

فهذا حافظهم المتقدم المتبحّر الازم الصّليب، محدّث الشّام والعراق أبوبكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب، الّذي مارس هذا الشّان ممارسة المتيقّظ اللّبيب وبرع في النّقد والإتقان براعة المتفطّن الأريب، قد روى هذا الحديث الناضر الغضّ الرّطيب، النّافح المزري بكلّ عطر وطيب، فمن آل إلى إذعان الصّدق الظّاهر فهو الظّافر المصيب، ومن مال عن الصّواب الزّاهر فهو الخاسر الحريب، والله الموفق للتّمييز بين الرّثّ البالي والجديد القشيب، وهو الموزع للتّزييل بين الحقّ المسفر والباطل المعيب.

﴿٨١ - أما روايت أبومحمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني﴾

حديث ثقلين را، پس ابن المغازلی در کتاب «المناقب» گفته: [أخبرنا الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني، ثنا: أحمد بن محمّد، ثنا علي بن محمّد المصري ثنا محمّد بن عثمان، ثنا مصرف بن عمرو، ثنا عبدالرحمن بن محمّد بن طلحة، عن أبيه، عن الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: أوشك أن أدعى فأجيب وإنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله عزّ وجلّ وعترتي أهل بيتي فانظروا ماذا تخلفوني فيهما].

و **أبومحمد غندجاني** از أجلّهٔ شيوخ مشهورين وأكابر ثقات معروفين سنّيه ميباشد.

ابو سعد عبدالكريم سمعاني در «أنساب» بذيل نسبت غندجاني گفته: [أبومحمّد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني. كان شيخاً ثقة صدوقاً سكن واسط بآخره، سمع ببغداد مع ابن عمّه أباطاهر المخلص وأباحفص الكناني وأبا أحمد الفرضيّ وأباعبدالله بن دوست العلاّف، روى لي عنه أبوعبدالله محمّد بن علي بن الخلاط (الجلابي. ظ) الثّقة وكانت ولادته في شوّال سنة ثلاث وثمانين وثلثمائة و وفاته في جمادى الأولى سنة سبع وستّين

ترجمه أبومحمد غندجاني

وأربعمائة] إنتهی .

فهذا أبومحمد الغندجانی ثقتهم المتثبّت المتأنی ، وصدوقهم المؤمن الآنی ، قد روی هذا الخبر الدونق المبهر بالألفاظ والمعانی ، الموری قبس الدّلالة لمقبل إلی الحقّ والدّانی ، والمجلی غسق الضّلالة للحادب علی الرّشد والعانی ، بالسّند المتصل عن الرّسول الرّبانی . والإسناد المرفوع إلی النبیّ الصّمدانی ، علیه و آله آلاف السّلام ما تلیت السّبع المثانی . فالحمدلله علی زهوق شبهات الممتري الشّانی ، و بوار هفوات المدمن الوانی ، وخمود نزغات الخاسر الجانی ، و وضوح الصّواب المشیّد بالأرکان والمبانی ، وشموخ الصّدق الموطّد بالمنازل والمغانی .

﴿ ٨٣ - أما روایت أبو الحسن علی بن محمد الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در کتاب « المناقب » طرق عدیده این حدیث شریف را آورده ، چنانچه گفته : [قوله ﷺ : إنّی تارك فیكم الثقلین . أخبرنا أبوطالب محمّد ابن أحمد بن عثمان المعروف بابن الصّیرفی البغدادیّ ، قدم علینا واسطاً سنة أربعین وأربعمائة ، قال : نا : أبوالحسین عبیدالله بن أحمد بن یعقوب بن البوّاب ، نا محمّد بن محمّد بن سلیمان الباغندی ، نا وهبان ، وهو ابن بقیّة الواسطی ، ثنا : خالد بن عبدالله عن الحسن بن عبدالله ، عن أبی الضّحی ، عن زید بن أرقم ، قال : قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم : إنّی تارك فیكم الثقلین كتاب الله وعترتی أهل بیتی وإنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض . أخبرنا الحسن بن موسی الغندجانی ، ثنا أحمد بن محمّد ثنا علیّ بن محمّد المقری ، ثنا محمّد بن عثمان ، ثنا مصرف بن عمر ، ثنا عبدالرحمن بن محمّد بن طلحة ، عن أبیه ، عن الأعمش ، عن عطیّة ، عن أبی‌سعید الخدري ، قال : قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم: أوشك أن أدعی فأجیب وإنّی تارك فیكم الثقلین كتاب‌الله عزّوجلّ وعترتی أهل بیتی فانظروا ماذا تخلفونی فیهما . أخبرنا أبوغالب محمّد بن أحمد ابن سهل النّحوی ، ثنا أبو عبدالله محمّد بن علی السّقطی ، ثنا أبومحمّد عبدالله بن شوذب ، ثنا محمّد بن العوام (أبی العوام . ظ) الرّیاحی ، ثنا أبوعامر العقدی عبدالملك بن عمر

ثنا محمّد بن طلحة، عن الأعمش، عن عطيّة بن سعيد، عن أبي سعيد الخدري أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال: إني أوشك أن أدعى فأجيب وإنّي قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي وإنّ اللّطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علي الحوض فانظروا ماذا تخلفوني فيهما. أخبرنا أبوطالب محمّد بن أحمد بن عثمان، أنا: أبوالحسين محمّد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذناً، نا محمّد بن محمّد بن سليمان الباغندي، نا سويد، ثنا علي بن مسهر، عن أبي حيّان التّيمي، حدّثني يزيد بن حيان، قال: سمعت زيد بن أرقم يقول: قام فينا رسول الله صلّى الله عليه وسلّم فخطبنا فقال: أمّا بعد، أيّها الناس! إنّما أنا بشر يوشك أن أدعي فأجيب وإنّي تارك فيكم الثّقلين وهما كتاب الله فيه الهدى والنّور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به. فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه، ثمّ قال: وأهل بيتي، أذكّركم الله في أهل بيتي. قالها ثلاث مرّات].

ونيز ابن مغازلي در كتاب «المناقب» على ما نقل عنه العلاّمة ابن بطريق طاب ثراه في كتابه الموسوم بالعمدة گفته: [أخبرنا أبويعلى علي بن أبي عبدالله بن العلاّف البزّار إذناً، قال: أخبرني عبدالسّلام بن عبدالملك بن حبيب البزّاز، قال: أخبرني عبدالله (بن. صح. ظ) محمّد بن عثمان، قال: حدّثني محمّد بن بكر بن عبدالرزّاق، حدّثني أبوحاتم مغيرة بن محمّد بن المهلبي، قال: حدّثني مسلم بن إبراهيم، قال (حدّثني صح. ظ) نوح بن قيس الجذامي، حدّثني الوليد (١) بن صالح، عن ابن امرأة زيد أرقم (عن زيد بن أرقم. صح ظ) قال: أقبل نبي الله صلّى الله عليه وسلّم من مكّة في حجّة الوداع حتّى نزل بغدير الجحفة بين مكّة والمدينة فأمر بالدّوحات فقمّ ما تحتهنّ من شوك ثمّ نادى الصّلوة جامعة. فخرجنا إلى رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في يوم شديد الحرّ، إنّ منّا لمن يضع رداءه على رأسه وبعضه تحت قدميه من شدّة الحرّ حتّى انتهينا إلى رسول الله صلّى الله عليه وسلم فصلّى بنا الظهر ثمّ انصرف إلينا فقال: الحمدلله نحمده ونستعينه

---

(١) الوليد بن صالح النخاشي الضبي، نزيل بغداد، ثقة من الصغار التاسعة (١٢. تقريب مختصراً).

ونؤمن به ونتوكّل عليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيّئات أعمالنا ، الّذي لاهادي لمن أضلّ ولامضلّ لمن هدى وأشهد أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله ، أمّا بعد ، أيّها النّاس ! فإنّه لم يكن لنبيّ من العمر (إلاّ . صح . ط) نصف ماعمر من قبله وإنّ عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة و إنّي قد أشرعت في العشرين . ألا ! و إنّي يوشك أن أفارقكم ، ألا ! و إنّي مسئول وأنتم مسئولون ، فهل بلّغتكم ؟ فماذا أنتم قائلون؟ فقام من كلّ ناحية من القوم مجيب يقولون : نشهد أنّك عبدالله و رسوله فقد بلّغت رسالته وجاهدت في سبيله وصدعت بأمره و عبدته حتّى أتاك اليقين ، فجزاك الله عنّا خير ماجازى نبيّاً عن اُمّة . فقال : ألستم تشهدون أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له وأنّ محمّداً عبده و رسوله و أنّ الجنّة حقّ و النّار حقّ و تؤمنون بالكتاب كلّه ؟ قالوا : بلى! (قال . صح . ظ) : أشهد أن قد صدقتكم وصدقتموني ، ألا و إنّي فرطكم و إنّكم تبعي توشكون أن تردوا عليّ الحوض وأسألكم حين تلقوني عن ثقليّ كيف خلفتموني فيهما . فاعتل (فأعضل . ظ) علينا ما ندري ما الثّقلان ؟ حتّى قام رجل من المهاجرين فقال : بأبي أنت و اُمّي يا نبيّ الله ! ما الثّقلان ؟ قال : الأكبر منهما كتاب الله سبب طرفه بيدالله تعالى و طرف بأيديكم فتمسّكوا به ولا تولوا (تزلّوا . ظ) ولا تضلّوا ، والأصغر منهما عترتي ، مَن استقبل قبلتي وأجاب دعوتي (فليستوص بهم خيراً . صح . ظ) فلاتقتلوهم ولا تمدوهم ولا تقصروا عنهم فإنّي قد سئلت لهم (لهما . ظ) اللّطيف الخبير فأعطاني (أن يردا عليّ الحوض كهاتين ، وأشار بالمسبّحة والوسطى . ثمّ قال . صح . ظ:) ناصرهما لي ناصر وخاذلهما لي خاذل ووليّهما لي وليّ وعدوّهما لي عدوّ ، ألا فإنّها لم تهلك اُمّة قبلكم حتّى تدين بأهوائها و تظاهر على نبوّتها (نبيّها . ظ) وتقتل من قام بالقسط . ثمّ أخذ بيد عليّ ابن أبيطالب رضي الله عنه فرفعها وقال : مَن كنت مولاه ووليّه فهذا وليّه ، اللّهم وال مَن والاه وعاد من عاداه ، وقالها ثلثاً . آخر الخطبة] .

وكمال عظمت وجلالت و أقصاى رفعت و نبالت و نهايت علوّشان و غايت سموّمكان وقصاراى وثوق و إستناد وحماداى إعتبار و إعتماد علاّمه ابن المغازلى از إفادات أكابر منقدّين عظيم الإمعان و كلمات أفاخم محقّقين جليل الإتقان در مجلّدات

سابقه هم باجمال جميل وهم ببسط وتكميل بمعرض تبيين و تفصيل رسيده ، فليكن منك على ذكر ولا يخالجك فيه ريب ولا نكر .

و هذا ابن المغازلي حافظهم الفقيه الورع البارع ، وجهبذهم المتيقظ ليفاع المآثر والفارع ، قد روى هذا الحديث الذي الناضر كالروض المارع ، البيّن السّافر كالاحب الشّارع ، بطرق عديدة أضحت شفاء لكل مرتومن عيون العرفان كارع ، وسياقات مفيدة ظلّت رواء لكل مشتف في مناهل الإيقان شارع ، فأرشد إلى معاهد الهدى كلّ رائد مسارع ، وأرسل إلى مهاوي الرّدى كلّ جاحد مقارع ، فأضحى كلّ معاند للصّدق وهو لسنّ النّدم قارع ، وبات كلّ ناكب عن الحقّ وهو لضئولة النّدم ضارع .

﴿ ٨٣ - أما روايت أبوعبد الله محمد بن فتوح بن عبدالله بن حميد بن يصل الازدى الحميدى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « الجمع بين الصّحيحين » على مانقل عنه گفته :

[عن يزيد بن حيّان ، قال : إنطلقت أنا وحصين بن سبرة وعمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم فلمّا جلسنا إليه قال حصين : لقد لقيت يازيد خيراً كثيراً ، حدّثنا يازيد ! ماسمعت من رسول الله صلّى الله عليه وسلّم . قال : يابن أخي ! والله لقد كبرت سنّي وقدم عهدي ونسيت بعض الّذي كنت أعي من رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ، فما حدّثتكم فاقبلوه ومالا فلا تكلّفونيه ، ثم قال : قام رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يوماً فينا خطيبا بماء يدعى خمّاً بين مكّة والمدينة ، فحمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكّر ثم قال : أمّا بعد ، أيّها النّاس ! فانّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب وأنا تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّور ، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به . فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه ، ثم قال : وأهل بيتي ، أذكّركم الله في أهل بيتي . فقال له حصين : ومن أهل بيته يازيد ؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ قال : نساؤه من أهل بيته ولكن أهل بيته من حرم الصّدقة بعده . قال الحميدي : زاد في حديث جرير : كتاب الله فيه الهدى والنّور من استمسك به وأخذ به كان على الهدى ومن أخطأه ضلّ . وفي حديث سعيد بن

مسروق عن یزید بن حیّان، نحوه، غیر أنّه قال: ألا وإنّی تارك فیکم ثقلین أحدهما کتاب الله وهو حبل الله من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضلالة . وفیه : فقلنا مَن أهل بیته ؟ نساؤه ؟ قال : لا ، أیم الله ! إنّ المرأة تکون مع الرّجل العصر ثمّ الدّهر ثمّ یطلّقها فترجع إلی أبیها وقومها . أهل بیته : أصله وعصبته الّذین حرموا الصّدقة بعده].

و علامه حمیدی محمود أکابر أعیان و ممدوح أعاظم أرکان وجهبذ عارف این شأن وحافظ کبیر جلالت إقتران نزد سنّیه میباشد .

محمد بن عبدالکریم سمعانی در « أنساب » به نسبت حمیدی گفته : [وأمّا أبوعبدالله محمّد بن أبی نصر فتوح بن عبدالله بن حمید بن یصل الحمیدی المغربی الأندلسي، أحد حفّاظ عصره ، صنّف التّصانیف وجمع الجموع ، نسب (فنسب.ظ) إلی جدّه الأعلی ، سمع بالأندلس : أبا الحسن علیّ بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسیّ الحافظ ، وبمصر: أبا محمّد عبدالعزیز بن الحسن الضرّاب ، وبدمشق : أبابکر أحمد بن علیّ بن ثابت الخطیب وأبا محمّد عبدالعزیز بن أحمد الکنانی وأبا الحسن عبدالدّائم بن حسن الهلالي ، و بواسط : أبا تمام علیّ بن محمّد بن الحسن الواسطی القاضي ، وببغداد : أبا الغنائم محمّد ابن علی بن علی الزّجاجی وجماعة کثیرة . روی لنا عنه جماعة من الشّیوخ بالعراق ، وکانت وفاته ببغداد في سنة (ثمان.ظ) وثمانین وأربعمائة ووقف کتبه بها وسمع مشایخنا بقراءته الکثیر ، قال ابن ماکولا: وصدیقنا أبوعبدالله محمّد بن أبی نصر عبدالله بن فتوح ابن حمید بن یصل الحمیدی ، أندلسیّ من أهل الخمس (العلم.ظ) والفضل، سمع ببلده الکثیر وسمع بمصر أصحاب المهندس والآدمی وابن أبی غالب وابن الرّحیل ، وبمکّة أصحاب ابن فراس وغیره ، وسمع بالشّام أصحاب ابن جمیع وابن أبی الحدید وابن أخی بتوك . ورد بغداد فسمع أصحاب الدّارقطنی وابن شاهین وابن حنانة وابن عبدان وعلی بن عمر الحربی وصنّف تاریخاً لأهل الأندلس ولم أر مثله في نزاهته وعفّته وورعه وتشاغله بالعلم، والله یزیدنا وإیّاه من خیره بمنّه ورحمته].

ترجمه أبوعبدالله حمیدی صاحب «الجمع»

و نيز در «أنساب» درنسبت ميرقى گفته : [والمشهور بهذه النّسبة أبوعبدالله محمّد بن أبى نصرفتوح بن عبدالله بن حميد بن يصل الحميدي الميرقي الأندلسى، حافظ كبير جليل القدر كثير السّماع ذكرناه في حرف الحاء ، توفي ببغداد في صفر سنة إحدى وتسعين وأربعمائة] .

و ابن خلكان در« وفيات الأعيان » گفته : [أبوعبدالله محمّد بن أبى نصرفتوح ابن عبدالله بن حميد بن يصل الأزدى الحميدى الأندلسى الميورقي الحافظ المشهور أصله من قرطبة من ربض الرّصافة وهو من أهل جزيرة ميورقة ، روى عن أبى محمّد على ابن حزم الظّاهرى المقدّم ذكره واختصّ به وأكثر من الأخذ عنه وشهر بصحبته و عن أبى عمر يوسف بن عبدالبرّ صاحب كتاب « الإستيعاب » وسيأتى ذكره إنشاء الله تعالى وعن غيرهما من الائمّة ورحل إلى المشرق سنه ٤٤٨ ثمان وأربعين وأربعمائة فحجّ وسمع بمكّة حرسها الله تعالى وبافريقيّة وبالأندلس ومصر والشّام والعراق واستوطن بغداد وكان موصوفا بالنّباهة والمعرفة والاتقان والدّين والورع وكانت له نغمة حسنة في قراءة الحديث وذكره الأمير أبونصر عليّ بن ماكولا صاحب كتاب « الاكمال» المقدّم ذكره فقال : أخبرنا صديقنا أبوعبدالله الحميدي وهو من أهل العلم والفضل والتّيقّظ ، وقال : لم أرمثله في عفّته ونزاهته و ورعه وتشاغله بالعلم ولأبى عبدالله المذكور كتاب « الجمع بين الصّحيحين » البخاري ومسلم ، وهو مشهور وأخذه النّاس عنه ، وله أيضاً « تاريخ علماء الأندلس » سمّاه « جذوة المقتبس » في مجلد واحد ، ذكر في خطبته أنّه كتبه من حفظه وقد طلب ذلك منه ببغداد ، وكان يقول : ثلاثة أشياء من علوم الحديث يجب تقديم التّهمّم بها : كتاب العلل ، وأحسن كتاب وضع فيه كتاب الدّارقطني . وكتاب المؤتلف والمختلف ، وأحسن كتاب وضع فيه كتاب الأمير أبي نصر بن ماكولا . وكتاب وفيات الشّيوخ ، وليس فيه كتاب وقد كنت أردت أن أجمع في ذلك كتاباً فقال لى الأمير: رتّبه على حروف المعجم بعد أن رتّبته على السّنين . قال أبوبكر بن طرخان : فشغله عنه الصّحيحان إلى أن مات، وقال ابن طرخان المذكور: أنشدنا أبوعبدالله الحميدى المذكور لنفسه :

لقاء الناس ليس يفيد شيئاً — سوى الهذيان من قيل وقال
فأقلل من لقاء النّاس إلاّ — لأخذ العلم أو إصلاح حال

وكان قد أدرك بدمشق الخطيب أبابكر الحافظ وروى عنه وعن غيره وروى الخطيب أيضاً عنه. وكانت ولادته قبل العشرين وأربعمائة وتوفي ليلة الثلثاء سابع عشر ذي الحجّة سنة ثمان وثمانين ببغداد، وقال السمعانى في كتاب «الأنساب» في ترجمه الميورقى أنه توفى في صفر سنة إحدى وتسعين وأربعمائة، رحمه الله تعالى هكذا وجدته في المختصر الّذى اختصره أبو الحسن على ابن الأثير الجزرى المقدّم ذكره وكشفت عنه عدّة نسخ فوجدته على هذه الصّورة لأنّى توهّمت الغلط فى نسختى ولم أقدر على مراجعة الأصل الّذي لابن السّمعاني الّذى هذا المختصر منه لأنّه لايوجد في هذه البلاد وبقى في نفسى شيء من التّفاوت بين التاريخين فانّه كبير، ثمّ إنّى كشفت كتاب الذّيل للسّمعانى فوجدت فيه أنّ الحميدى المذكور توفي ليلة الثلثاء السّابع عشر من ذي الحجّة سنة ثمان وثمانين وأربعمائة ودفن من الغد في مقبرة باب أبرز بالقرب من قبّة الشّيخ أبى إسحاق الشّيرازي وصلّى عليه أبو بكر محمّد بن أحمد بن الحسين الشّاشى الفقيه في جامع القصر، ثمّ نقل بعد ذلك في صفر سنة إحدى وتسعين وأربعمائة إلى مقبرة باب حرب ودفن عند قبر بشر بن الحرث المعروف بالحافي رحمه الله تعالى فلمّا وقفت في الذّيل على هذه الصّورة علمت أنّ الغلط وقع من ابن الأثير فى المختصر، إمّا لأنّ النّسخة الّتى اختصرها كانت غلطاً من النّاسخ فتبع ابن الأثير ذلك الغلط ولم يكشفه من موضع آخر، أو لأنّه عبر من سطر إلى سطر كما جرت عادة النّسّاخ فى بعض الاوقات، والله أعلم أيّ ذلك كان. والحُميدىّ

غلط ابن الاثير في وفاة الحميدى في مختصر الانساب

بضمّ الحاء المهملة وفتح الميم وسكون الياء المثنّاة من تحتها وبعدها دال مهملة، هذه النّسبة إلى جدّه حُميد المذكور وأخبرني بعض أرباب التّاريخ أنّه رآى في بعض التّواريخ أنّ نسبته إلى حميد بن عبدالرّحمن بن عوف رضى الله عنه، وهو ليس بصحيح لأنّ أباعبدالله المذكور أزدىّ النّسب وعبدالرّحمن قرشىّ زهرىّ فكيف يجتمعان؟! ويَصل، بفتح الياء المثنّاة

من تحتها وكسر الصّاد المهملة وبعدها لام ، وقد تقدّم الكلام على الأزدي . ومَيُورَقة بفتح الميم وضمّ الياء المثنّاة من تحتها وسكون الواو وفتح الرّاء والقاف وبعدها هاء ساكنة ، وهي جزيرة في البحر الغربي قريبة من برّ الأندلس] .

وذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [الحميدي - الحافظ الثّبت القُدوة أبوعبدالله محمّد بن أبي نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح بن حميد بن يصل الأزدي الحميدي الأندلسي الميورقي الظّاهري ، وميورقة جزيرة تجاه شرق الأندلس ، سمع بالأندلس ومصر والشّام والعراق وسكن بغداد وكان من كبار تلامذة ابن حزم ، قال : ولدتُ قبل سنة عشرين وأربعمائة ، حدّث عن ابن حزم فأكثر وعن أبي عبدالله القضاعي وأبي عمر بن عبدالبر وأبي زكريّا عبدالرحيم البخاري وأبي القاسم الحِنّائي الدّمشقي وعبدالصمد بن المأمون وأبي بكر الخطيب وأبي جعفر بن مسلمة وأبي غالب بن بشران اللّغوي ولم يزل يسمع ويكثر ويجدّ حتّى كتب عن أصحب الجوهري وابن المذهب ، وسمع بإفريقيّة كثيراً ولقى بمكّة كريمة المروزيّة أوّل رحلته وكان في سنة ثمان وأربعين وأربعمائة . قال محمّد بن طرخان : سمعت الحميديّ يقول : كنتُ أحمل للسّماع على الكتف سنة خمس وعشرين وأربعمائة فأوّل ما سمعت من الفقيه أصبغ بن راشد وكنت أفهم ما يُقرء عليه وكان تفقّه على أبي محمّد بن أبي زيد ، وأصل أبي من قرطبة عن محلّة تعرف بالرّصافة فسكن جزيرة ميورقه فولدت فيها ، وقال يحيى بن البنّاء : كان الحميديّ من اجتهاده ينسخ باللّيل في الحرّ وكان يجلس في اجانة ماء يتبرّد به ، وقال الحسين بن محمّد بن خسرو : جاء أبوبكر بن ميمون فدقّ على الحميدي وظنّ أنّه قد أذن له فوجده مكشوف الخدّ فبكى الحميدي وقال : والله لقد نظرتَ إلى موضع لم ينظر أحد منذ عقلت ! قال الأمير ابن ماكولا : لم أر مثل صديقنا الحميدي في نزاهته وعفّته وتشاغله بالعلم ؛ صنّف « تاريخ الأندلس » . وقال يحيى بن إبراهيم السلماسيّ قال ابى : لم ترعيناي مثلَ الحميدي في فضله ونبله وغزارة علمه وحرصه على نشر العلم ، قال : وكان ورعاً ثقةً إماماً في الحديث وعلله ورواته متحقّقاً في علم التّحقيق والأصول على مذهب أصحاب الحديث بموافقة الكتاب والسّنّة ، فصيح العبارة متبحّراً

في علم الأدب والعربيّة والتّرسّل ، وله كتاب « الجمع بين الصّحيحين » و « تاريخ الأندلس » و « جمل تاريخ الإسلام » و كتاب « الذّهب المسبوك في وعظ الملوك » و كتاب « التّرسل » وكتاب « مخاطبات الأصدقاء » وكتاب «حفظ الجان (الجار.ظ)» وكتاب « ذمّ النّميمة » ، وله شعر رصين في المواعظ والأمثال. قال السّلفيّ : سألت أبا عامر العبدري عن الحميدى فقال : لايرى مثله قطّ وعن مثله لايسأل ، جمع بين الفقه والحديث والأدب ورأى علماء الاندلس وكان حافظاً ، وعن الحميدىّ قال : صيّرنى الشّهاب شهابا وهوكان يقصد (يقصده . ظ) فى سماعه كثيراً ، وقال أبوعلى الصّدفي : كان يدلّني علي الشّيوخ وكان متقلّلاً من الدّنيا بمؤنة ابن رئيس الرّؤساء ثمّ جرت له قصص أوجبت انقطاعي وكان يبيت عند ابن رئيس الرؤساء كلّ ليلة .وحدّثني أبوبكر بن الخاضبة أنه ماسمع يذكر الدّنيا قطّ ، وقال ابن طرخان : سمعت الحميدىّ يقول : ثلثة كتب من علم الحديث يجب الاهتمام بها : كتاب العلل ، و أحسن ماوضع فيها كتاب الدّارقطني ، وكتاب المؤتلف والمختلف ، وأحسن ماوضع فيه «الاكمال» للأمير ابن ماكولا ، وكتاب وفيات المشايخ وليس فيه كتاب وقد كنت أردت أن أجمع في ذلك كتاباً فقال لى الأمير: رتّبه على حروف المعجم بعد أن ترتبه على السّنين، قال ابن طرخان : فاشتغل بالصّحيحين إلى أن مات . قلت : وقد قبلنا إشارة الأمير وعملنا تاريخ الإسلام على مارسم الأمير، قال الحميدىّ في تاريخه : أنا : أبوعمر بن عبدالبرّ، أنا عبدالله بن محمّد الجهني المصنّف النسأىّ قراءةً عليه من حمزة الكناني عنه ، قال القاضى عياض : أبوعبدالله محمّد بن أبى نصر الأندلسيّ الأزدىّ ، سمع بميورقة عن أبي محمّد بن حزم قديماً وكان يتعصّب له ويميل إلى قوله وكان قد أصابته فيه فتنة علماء شددوا على ابن حزم فخرج الحميدىّ إلى المشرق . قلت : روى عنه يوسف ابن أيّوب النهرانى الزّاهد ومحمّد بن طرخان وأبوعامر العبدرى وإسماعيل بن محمّد الطّلحى ومحمّد ابن على الخلال والحسين بن الحسن المقدسى وأبوعبدالله الحسين بن نصر بن محمّد بن خميس والحافظ محمّد بن ناصر وإسمعيل بن السّمرقندى وصديق بن عثمان البربري وأبو إسحاق ابن نبهان الغنوى وأبوالفتح محمّد بن البطّي وشيخه أبوبكر الخطيب وآخرون ، وكان

صاحب حديث كما ينبغي علماً وعملاً وكان ظاهرياً ويسّر ذلك بعض الإسرار، مات في سابع عشر ذي الحجة سنة ثمان وثمانين وأربعمائة وأمّهم عليه الإمام أبوبكر الشاشي بجامع الفقه ودفن بمقبره باب النّهر بقرب قبر الشّيخ أبي إسحاق الشيرازي . ثم إنّهم نقلوه بعد سنين إلى مقبره باب حرب فدفن عند بشر الحافي فنقل الحافظ ابن عساكر أنّ الحميدي كان أوصى إلى الاجلّ مظفّر بن رئيس الرّؤساء أن يدفنه عند بشر فخالف وصيته فلمّا كان بعد مدّة رآه في النّوم يعاتبه على ذلك فنقله في صفر سنة إحدى وتسعين وكان كفنه جديداً وبدنه طريّاً تفوح منه رائحة الطيب ، رحمة الله عليه ، ووقف كتبه. قرأت على أبي قال : أنبأ أبوالفتح محمّد بن عبدالباقي ، أنبأ محمّد بن أبي نصر الحافظ سنة خمس وثمانين وأربعمائة، أنبأ أبوالقاسم منصور بن النّعمان بمصر بقراءتي ، ثنا: القاضي أبوالحسن علي بن محمّد بن إسحاق لفظاً ، ثنا عبدالحميد الغضائري وهو آخر من حدث عن الغضائري ، ثنا عبدالله بن معاوية الجمحي ، ثنا الحمادان: حمّاد بن سلمة وحمّاد ابن زيد ، قال : أنا : عبد العزيز بن صهيب ، عن أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : تسحّروا فإنّ في السّحور بركة . أخرجه ابن ماجة من طريق حمّاد بن زيد وهو غريب من حديث حمّاد بن سلمة وهو في « صحيح مسلم » من طريق ابن علية وغيره عن عبدالعزيز. ومن شعر الحميدي شعر:

طريق الزّهد أفضل ما طريق　　　　وتقوى الله بادية الحقوق

فثق بالله يكفك واستعنه　　　　يعنك وذر بنيات الطّريق

لقاء النّاس ليس يفيد شيئاً　　　　سوى الهذيان من قيل وقال

فأقلل من لقاء النّاس إلاّ　　　　لأخذ العلم أو إصلاح حال

(كتاب الله عزّوجلّ قولي　　　　وما صحّت به الآثار ديني　　ظ.)

وما اتّفق الجميع عليه بدأ　　　　وعوداً فهو عن حقّ مبين

فدع ما صدّ عن هدى وخذها　　　　تكن منها على عين اليقين].

و نيز ذهبي در «عبر» در وقائع سنه ثمان وثمانين وأربعمائة گفته : [وأبو عبدالله الحميدي محمّد بن أبي نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح بن حميد بن يصل الميورقي

الأندلسي ، الحافظ العلاّمة ، مؤلف « الجمع بين الصّحيحين » توفي في ذي الحجّة عن نحو سبعين سنة وكان أحد أوعية العلم ، صحب أبا محمّد بن حزم مدّة بالأندلس وابن عبدالبرّ ورحل في حدود الخمسين وسمع بالقيروان والحجاز ومصر والشّام والعراق وكتب عن خلق كثير وكان ظاهريّ المذهب دؤوباً على طلب العلم كثير الإطلاع ذكيّاً فطناً صيّناً ورعاً أخباريّاً متقناً كثير التّصانيف حجةً ثقةً] .

و **صلاح الدين صفدی** در « وافی بالوفیات » گفته : [محمّد بن فتوح بن عبدالله ابن فتوح بن حميد بن يصل - بالياء آخر الحروف والصّاد المهملة - الحافظ أبو عبد الله الحميدي الأندلسي الميورقي ، سمع بالأندلس والحجاز وبغداد واستوطنها وكان من كبار أصحاب ابن حزم الفقيه وقال : ولدت قبل العشرين وأربعمائة ، سمع ابن حزم وأخذ أكثر كتبه وجماعةً منهم ابن عبدالبرّ ، وروى عنه شيخه الخطيب في مصنّفاته وابن ماكولا وجماعة آخرهم أبوالفتح ابن البطي وكان من كبار الحفّاظ ثقةً متديّناً بصيراً بالحديث عارفاً بفنونه حسن النّغمة بالقراءة مليح النّظم ظاهريّ المذهب، له شعر في المواعظ ، توفي سابع عشر ذي الحجّة سنة ثمان وثمانين وأربعمائة ودفن بمقبرة باب أبرز بالقرب من الشّيخ أبي إسحاق الشّيرازي ثمّ نقل إلى باب حرب ودفن عند بشر الحافي . نقل ابن عساكر في تاريخه أنّ الحميديّ أوصى إلى الأجلّ مظفّر بن رئيس الرّؤساء أن يدفن عند بشر الحافي، فخالف وصيّته فلمّا كان بعد مدّة رأى في منامه الحميديّ وهو يعاتبه على ذلك فنقله في صفر سنة إحدى وتسعين وكان كفنه جديداً وبدنه طريّاً يفوح منه رائحة المسك ، ووقف كتبه ، وله: الجمع بين الصّحيحين. تاريخ الأندلس. جمل تاريخ الإسلام. الذّهب المسبوك في وعظ الملوك . كتاب التّرسل. مخاطبات الأصدقاء . ماجاء من الآثار في حفظ الجار. ذمّ النّميمة . كتاب الأماني الصّادقة. كتاب أدب الأصدقاء. كتاب تحيّة المشتاق في ذكر صوفيّة العراق. كتاب المؤتلف والمختلف. كتاب وفيات الشيوخ. ديوان شعره ، إلخ] .

و**عبدالله بن أسعد يافعی** در « مرآة الجنان » در وقائع سنهٔ ثمان وثمانين و أربعمائة گفته : [وفيها - الإمام الحافظ العلامة أبوعبدالله الحميدي محمّد بن أبي نصر

الأندلسي مؤلف « الجمع بين الصحيحين » كان أحد أوعية العلم، صحب ابن حزم الظاهري بالأندلس وابن عبدالبرّ ورحل وسمع بالقيروان والحجاز ومصر والشام والعراق وكتب عن خلق وكان كثير الاطّلاع ذكيّاً فطناً صيّنا ورعا أخباريّا متقنا دؤوبا في تحصيل العلم كثير التصانيف حجّة ثقة ظاهري المذهب، وله: « جزوة المقتبس في تاريخ علماء الأندلس » وكان يقول: ثلثة أشياء من علوم الحديث يجب تقديم الإهتمام بها: كتاب العلل، وأحسن كتاب وضع فيه كتاب الدارقطني، وكتاب المؤتلف والمختلف، وأحسن كتاب وضع فيه كتاب الأمير أبي نصر بن ما كولا؛ وكتاب وفيات الشيوخ، وليس فيه كتاب، قال: وقد كنت أردت أن أجمع فيه كتابا فقيل لي (رتّبه.ظ) على حروف المعجم بعد أن رتّبته على السنين، قال أبوبكر بن طرخان: فشغله عنه الصحيحان إلى أن مات، وقال ابن طرخان المذكور: أنشدنا أبوعبدالله الحميدي المذكور لنفسه:

لقاء النّاس ليس يفيد شيئا　　سوى الهذيان من قيل وقال
فأقلل من لقاء النّاس إلاّ　　لأخذ العلم أو إصلاح حال]

وعمر بن مظفر المعروف بابن الوردي در « تتمة المختصر » در وقائع سنه ثمان وثمانين وأربعمائه گفته: [وفيها - توفي أبوعبدالله محمد بن أبي نصر فتوح بن عبدالله بن حميد الحميدي الأندلسي، من ميورقة، مصنّف « جمع بين الصحيحين » ثقة فاضل، مولده قبل عشرين وأربعمائة، سمع بالمغرب ومصر والشام والعراق وكان نزها].

وجلال الدين سيوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته: [الحميدي الحافظ الثبت الإمام القدوة أبو عبدالله محمد بن أبي نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح بن الحميد الأزدي الأندلسي الميورقي الظاهري، من كبار تلامذة ابن حزم، سمع بالأندلس ومصر والشام والعراق والحجاز وسكن بغداد، ولد قبل ٤٢٠ وتفقّه بأبي محمد بن أبي زيد وصنّف « تاريخ الأندلس » و« الجمع بين الصحيحين» وكان من أفراد عصره في غزارة العلم والفضل والنبل حافظا ورعا ثبتا إماما في الحديث والفقه والأدب والعربيّة والترسّل

مات في سابع ذی الحجّة سنة ۴۸۸].

وشیخ عبدالحق دهلوی در «رجال مشکوة» گفته: [الحمیدی - هو الإمام أبوعبدالله محمّد بن أبي نصر بن فتوح بن عبدالله بن فتوح بن حمید الحمیدی الأندلسی صاحب کتاب «الجمع بین صحیح البخاری ومسلم» إمام عالم کبیر مشهور بصیغة التّصغیر منسوب إلی جدّه الأعلی حمید الأندلسی القرطبی، سمع ببلده الکثیر، وسمع بمصر أصحاب المهندس وابن أبي غالب، وسمع بمکّة أصحاب ابن فراس وغیرهم، وسمع بالشّام من أصحاب ابن جمیع وابن أبي الحدید وورد بغداد و سمع أصحاب الدّار قطنی و ابن شاهین وابن حبّابه، وصنّف تاریخ الأهل اندلس، قال الأمیر ابن ماکولا: لم أر مثله في نزاهة وعفّته وورعه، مات ببغداد في ذي الحجّة سنة ثمان وثمانین وأربعمائة وقیل: مولده قبل العشرین و أربعمائة].

وأبومهدی عیسی ثعالبی در «مقالید الأسانید» گفته: [«الجمع بین الصّحیحین» للحمیدي. قرأت علیه من مسند أنس المرتبة الثّالثة وهی مرتبة المکثرین و أجازلی سائره من بدرالدّین القرافی عن النجم الغیطی عن شیخ الإسلام زکریّا عن الحافظ أبی الفضل بن حجر عن أبی الخیر أحمد بن خلیل العلائی عن أبی العباس الحجّار الصّالحی أنجب بن أبی السّعادات، قال: أنبأنا محمّد بن علی الکنانی عن مؤلّفه الحافظ أبي عبدالله الحمیدی، فذکره].

و ثعالبی در «مقالید الأسانید» بعد از ین قدری از صدر کتاب «الجمع بین الصّحیحین» نقل نموده و بعد از آن گفته: [**هبة نسیم من خبره** - قال الحافظ الذّهبی هو: الإمام القدوة الحافظ الثبت أبو عبدالله محمّد بن ابی نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح ابن حمید الأزدی الحمیدی المیرقی الظّاهری، سمع بالأندلس ومصر والشّام والعراق والحرم وسکن بغداد، کان من کبار تلامذة ابن حزم، قال: ولدت قبل سنة عشر (عشرین. ظ) وأربعمائة، حدّث عن ابن حزم فأکثر، وعن أبی عبدالله القضاعی وأبي عمر بن عبدالبر وأبی بکر الخطیب وخلق ولم یزل یسمع ویکثر ولقی بمکّة کریمة المروزیة. ودقّ علیه الباب أبوبکر بن میمون فظن أنّه قد أذن له فدخل فوجده مکشوف الفخذ فبکی وقال: والله لقد نظرت

إلى موضع لم ينظره أحد منذ عقلت. وقال الامير ابن ماكولا : لم أر مثل صديقنا الحميدي في نزاهته و عفته و ورعه و تشاغله بالعلم ، و قال يحيى بن إبراهيم السلماسي : قال أبي : لم تر عيناي مثل الحميدي في فضله ونبله وغزارة علمه وحرصه على نشر العلم، قال: وكان ورعاً تقياً إماماً في الحديث و علله ورواته و متحققاً في علم التحقيق والأصول على مذهب أصحاب الحديث بموافقة الكتاب والسنة ، فصيح العبارة ، متبحراً في علم الأدب والعربية والتنزيل (الترسل. ظ) له كتاب «الجمع بين الصحيحين» و تاريخ الاندلس وسماه «جذوة المقتبس في أخبار الأندلس» و «جمل تاريخ الإسلام» و كتاب «الذهب المسبوك في وعظ الملوك» و كتاب « مخاطبات الأصدقاء في المكاتبات واللقاء» و كتاب «حفظ الجار» و كتاب «ذم النميمة»، وله شعر رصين في المواعظ والأمثال، وقال السلفي : سألت أبا عامر العبدى (العبدري . ظ) عن الحميدى فقال : لاترى قط مثله و من (عن.ظ) مثله تسئل ؟ جمع بين الحديث والفقه والأدب ورأى على (علماء .ظ) الأندلس قال أبو علي الصدفي : حدثني أبو بكر بن الخاضبة أنه ماسمعه يذكر الدنيا قط . قلت: روى عنه يوسف بن أيوب الهمداني الزاهد و محمد بن طرخان و أبو عامر العبدى (العبدرى . ظ) والحافظ محمد بن ناصر وأبو الفتح محمد بن البطي و شيخه أبو بكر الخطيب وكان صاحب حديث كما ينبغي علماً وعملاً وكان ظاهرياً و يسر ذلك بعض الإسرار مات في سابع عشر ذي الحجة سنة ثمان وثمانين و أربعمائة وصلى عليه أبو بكر الشاشي و دفن بقرب الشيخ أبي إسحاق الشيرازي ، ثم إنهم نقلوه بعد سنين إلى مقبرة باب حرب فدفن عند بشر الحافي ، نقل الحافظ ابن عساكر أن الحميدي كان أوصى إلى الأجل المظفر (بن.صح ظ) رئيس الرؤساء أن يدفنه عند بشر فخالف وصيته ، فلما كان بعد مدة رآه في النوم يعاتبه على ذلك فنقل (فنقله . ظ) في صفر سنة إحدى وسبعين و كان كفنه جديداً و بدنه طرياً تفوح منه رائحة الطيب ، رحمة الله عليه . و من نظمه :

طريق الزهد أفضل ما طريق . . . و تقوى الله بادية الحقوق

فثق بالله يكفك و استعنه . . . يعنك و ذر بنيات الطريق

وله أيضاً :

لقاء النّاس ليس يفيد شيئا سوى الهذيان من قيل و قال

فأقلل من لقاء النّاس إلاّ لأخذ العلم أو إصلاح حال

وله أيضا :

كتاب الله عزّ و جلّ قولي و ما صحّت به الآثار ديني

و ما اتّفق الجميع عليه بدءاً و عوداً فهو عن حقّ مبين

فدع ماصدّ عن هذي وخذها تكن منها على عين اليقين. انتهى.

وقال شيخ شيوخنا الشّهاب المقرى فى «نفح الطّيب» و من خطه نقلت : وله أيضا كتاب «من ادّعى الإيمان من أهل الإيمان» وكتاب «تسهيل السبيل إلى علم التّرسيل» وكتاب «الأماني الصّادقة» وغير ذلك ، ومن شعره :

ألفت النّوى حتّى أنست بوحشها وصرتُ بهذا فى الصّبابة مولعا

فلم أحص كم رافقته من مرافق ولم أحص كم خيّمت فيالأرض موضعا

ومن بعدجوب الارض شرقاومغربا فلابدّ لى من أن أوافي مصرعا

و قال أيضا :

النّاس نبت و أرباب القلوب لهم روض وأهل الحديث الماء والزّهر

من كان قول رسول الله حاكمه فلا شهود له إلاّ الأولى ذكروا

و قال أيضا :

من لم يكن للعلم عند فنائه أرج فانّ بقاؤه كفنائه

بالعلم يحيى المرء طول حياته فاذا انقضى أحياه حسن ثنائه

و قال أيضا :

زين الفقيه حديث يستضيء به عندالحجاج و إلاّ كان فى الظلم

إن تاه ذو مذهب في قفر مشكلة لاح الحديث له في الوقت كالعلم

وميرزا محمد بدخشانى در «تراجم الحفّاظ» گفته :[محمّد بن فتوح الحميدى الأندلسى أبو عبدالله ، أحدالأئمة ، ذكره فى نسبة الحميدى وقدمرّ تحقيقهافى ترجمة أبى بكر عبدالله بن الزّبير فقال : وأمّا أبو عبدالله محمّد بن أبي نصر فتوح بن عبدالله

ابن حميد بن يصل الحميدي المغربي الأندلسي ، أحد حفّاظ عصره ، صنّف التّصانيف و جمع المجموع، نسب إلى جدّه الأعلى ، سمع بالأندلس : أبا الحسن عليّ بن أحمد ابن سعيد بن حزم الأندلسي الحافظ ، و بمصر : أبا محمّد عبدالعزيز بن الحسن القراب و بدمشق ، أبابكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب و أبا محمّد عبدا لعزيز بن أحمد الكتاني و أباالحسن عبدالدائم بن الحسن الهلالي ، و بواسط أبا تمام علي بن محمّد بن الحسن الواسطي القاضي ،و ببغداد : أباالغنائم محمّد بن على بن (على .صح.ظ)الزّجاجي و جماعة كثيرة ، روى لنا عنه جماعة من الشّيوخ بالعراق وكانت وفاته ببغداد في سنة ثمان وثمانين وأربعمائة و وقف كتبه بها و سمع مشايخنا بقراءته الكثير ، قال ابن ماكولا : و صديقنا أبو عبدالله محمّد بن أبى نصر عبدالله بن فتوح بن حميد بن يصل الحميدي الأندلسي ، من أهل الخير والفضل سمع ببلده الكثير و سمع بمصر أصحاب المهندس والأذني (الادمى . ظ) و ابن أبي غالب و ابن الرّجيل ، و بمكّة أصحاب ابن فراس وغيره ، وسمع بالشّام أصحاب ابن جميع و ابن أبي الحديد وابن أخي هون ، وورد بغداد فسمع أصحاب الدّار قطني وابن خانه و ابن عبدان وعليّ بن عمر الحربي و طبقتهم ، وصنّف تاريخا لأهل الأندلس، ولم أر مثله في نزاهته وعفّته و ورعه و تشاغله بالعلم ، والله يزيدنا و إيّاه من خيره (ظ) بمنّه و رحمته ، إنتهى كلامه في نسبة الحميدي . ثمّ أعاد ذكره في نسبة الميرقي و قال : بضمّ الياء المنقوطة باثنتين من تحتها و سكون الواو و في آخرها القاف ، هذه النسبة الى ميرقة وهي جزيرة قريبة من الأنداس والمشهور بهذه النسبة أبو عبدالله محمّد بن أبى نصر فتوح بن عبدالله بن حميد بن يصل الحميدي الميرقي الأندلسي ،حافظ كبير جليل القدر كثير السّماع ذكرناه في حرف الحاء توفي ببغداد في سنة إحدى و تسعين و أربعمائة ، انتهى. قلت: والأرجح في وفاته هو القول الأوّل، وقد روى عنه شيخه الخطيب والأمير أبونصر بن ماكولا و أبو علي بن سكرة والحسين بن محمّد بن خسرو البلخي ومحمّد بن ناصر السّلامي و خلق ، وذكره الذّهبي و ابن ناصر الدين في «طبقات الحفّاظ»].

وخود شاهصاحب در«بستان المحدّثين» گفته:[كتاب«الجمع بين الصّحيحين» للحميدي

أحادیث صحیحین را بر أسانید صحابه ترتیب داده ودر مرتبه ثالثه که از مرتبه مکثرین ست مسند أنس بن مالك ست تا آنجا بنظر راقم حروف نرسیده وخطبه دراز دیباچه نوشته ، کنیت او أبوعبدالله ونامش محمد بن أبی نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح بن حمید أزدی حمیدي أندلسی ست ، وأورا میرقی نیز گویند نسبت بوطن حاضر او ، وظاهری نیز گویند بنابر نسبت بمذهب ظاهریه معنی ظاهریه صفات نه ظاهریة فروع ؛ درأندلس ومصر وشام وعراق وحرم شریف تحصیل سماع حدیث نموده وآخر ساکن بغداد شد شاگرد رشید ابن حزم ظاهری بوده وازعبدالله قضاعی وأبوعمر بن عبدالبر وأبوبکر خطیب وديگر محدثين عمده نیز استفاده نموده . تولد اودرعشرة أولی ازقرن خامس است و درمکة معظمه باکریمة مروزیه که راویة بخاری ست ملاقات نموده، وروزی أبوبکر ابن میمون بردرحجره اوآمد وتخته دررا حرکتی داد تااستیذان باشد، حمیدی را ازآن غفلت شد؛ أبوبکر بن میمون دانست که چون مرا منع نکرد ؛ إذن ست در حجره درآمد، ران حمیدی مکشوف بود برحمیدی این امر بسیار شاق شد وتادیر میگریست وگفت ازآن بار که تمیز وشعور پیدا کرده ام تااین وقت ران مراکسی برهنه ندیده ! أمیر بن ماکولا که ازمشاهیر محدثین ست یار و دوست حمیدی بود گفته ست که مثل حمیدی درپاکی ونزاهت وعفت وتورع وتشاغل بعلم هیچکس را ندیدم ودرفن معرفت علل حدیث وتحقیق معانی آن برطبق أصول؛ مهارت تمام داشت ودرعلم عربیت وأدب وحل تراکیب قرآن مجید ودریافت لطائف بلاغت آن نیز دستگاهی کلی نصیب او بود. از تصانیف او وراء این کتاب « تاریخ أندلس » ست که مشهور ست نام او« جذوة المقتبس في تاریخ الأندلس » ست وکتابی دیگر ست مسمی به «جمل تاریخ الإسلام» وکتاب « الذهب المسبوك في وعظ الملوك » وکتاب «مخاطبات الأصدقاء في المکاتبات واللقاء» وکتاب «حفظ الجار» وکتاب « ذم النمیمه». شعری هم دارد لیکن دروعظ ونصیحت، مردم بسیار درمجلس وخانه اورا إمتحان کردند هرگز ذکر دنیا برزبان او نرفته بود ، هفدهم ذی حجه سال چهارصد و هشتاد وهشت وفات یافت ، وأبوبکر شاشی که ازمشاهیر فقهای شافعیه است بروی نماز جنازه خواند ونزد

قبر شيخ أبو إسحاق شيرازي مدفون شد ووي قبل از موت بارها بمظفّر(١) كه رئيس الرؤساء بغداد بود، . واين خدمت از خدمات عمدهٔ آنوقت بود كه صاحب آن بمنزله چودهري تمام شهر ميشد، وصيّت كرده بود كه مرا نزد قبر بشر حافي دفن خواهي كرد ، رئيس الرّؤساء در آنوقت بسبب مانعي يا أمر ديگر خلاف وصيّت او بعمل آورد ، بعد مدّت اورا بخواب ديدند كه نهايت گله وشكايت اين أمر ميكند تاچار درماه صفر سنه نود ويك از آنجا نقل كرده متّصل بشر حافي مدفونش ساختند كفن او تازه و بدن او هرگز نكاهيده بود وخوشبو ازوي تادور ميرفت ، اين قطعه از مشاهير نظم اوست والحقّ كه بسيار نافع ومفيدست :

لقاء النّاس ليس يفيد شيئاً سوى الهذيان من قيل وقال

فأقلل من لقاء النّاس إلاّ لأخذ العلم أو إصلاح حال

(١) اين افادهٔ شاه صاحب كه از غرائب افادات وبدائع تحقيقات ست نزد ارباب خبرت و اعتبار، دليل واضح و برهان لائح بر تبحر و تمهر ايشان در فنون تاريخيه و رجاليه ميباشد ! آنفا از «تذكرة الحفاظ» ذهبي شنيدي كه ابن رئيس الرؤسا بر حميدي اتفاق مينمود و حميدي هر شب نزد ابن رئيس الرؤسا ميبود و حميدي بهمين ابن رئيس الرؤسا كه مظفر نام داشت وصيت دفن خود نزد بشر حافي كرده بود . شاه صاحب بمزيد تحقيق و تنقيد بجاى ابن رئيس الرؤسا خود رئيس الرؤسا را وصي حميدي قرار دادند و علاوه بر آن براى اظهار كمال خبرت خود بر أتباع و اشياع همج رعاع «رئيس الرؤسا» را كه لقب مخصوص شخص مخصوص است خدمتي از خدمات عمدة الوقت وانمودند و تنزيلي غريب براى آن بحسب عرف خود پيدا فرمودند و هرچند براى تحقيق اول ايشان اولياى شاه صاحب بمزيد استحيا وجه وجيه سقم نسخهٔ «مقاليد الاسانيد» كه هنگام تأليف و تلفيق جمع و تدوين «بستان المحدثين» بضاعت مزجاة بلكه مايهٔ استراق و انتحال حضرت ايشان بود برآرند و بفرمايند كه لفظ ابن از بين لفظ مظفر وكلمهٔ رئيس الرؤساء در آن نسخه ساقط شده بود لهذا شاه صاحب پسر را عين پدر گمان كردند ليكن براى تحقيق ثانى كه نسبت باول ابدع و أعجب و أنكر و اغرب ست و مستندى براى آن جز كشف و كرامت شاه صاحب پيدا نيست چه چاره است ؟! اللهم الا أن يقال : ان المرء يقيس على نفسه ويمر على ابسه ، فتفطن فانه لطيف (١٢ . ذ).

وله أيضاً :

كتاب الله عزّوجلّ قولي　　　　　وما صحّت به الآثار ديني

وما اتّفق الجميع عليه بدءاً　　　　　وعوداً فهو عن حقّ مبين

فدع ما صدّ عن هذي وخذها　　　　　تكن منها على عين اليقين

وازين قطعهٔ او معلوم ميشود كه او در فروع نيز ظاهرى بود چنانچه جماعة ازأحوال نويسان او نيز نوشته اند وگفته اند كه ظاهريّت خودرا فى الجمله إخفاء ميكرد. ودر « نفح الطيب » شيخ شهاب الدين مقرى مذكورست كه از تصانيف او (ست كتاب . صح.ظ): «مَن ادّعى الإيمان من أهل الايمان» وكتاب «تسهيل السّبيل إلى علم التّرسيل» وكتاب « الأمانى الصّادقة». وازنظم اواينچندبيت نوشته :

النّاس نبت وأرباب القلوب لهم　　　　　روض وأهل الحديث أثمار (الماء.ظ) والزّهر

من كان قول رسول الله حاكمه　　　　　فلا شهود له إلاّ الأولى ذكروا

وله أيضاً :

إنّ (زين.ظ) الفقيه حديث يستغنا (يستغني.ظ) به

عند الجاج وإلاّ كان فى الظّلم

إن تاه ذو مذهب في قفر مشكلة　　　　　لاح الحديث له في الوقت كالعلم

وله أيضاً :

من لم يكن للعلم عند فنائه　　　　　أرج فانّ بقاؤه كفنائه

بالعلم يحيى المرء طول حياته　　　　　وإذا انقضى أحياه حسن ثنائه

وله أيضاً :

ألفت النّوى حتّى أنست بوحشها　　　　　وصرتُ بهذا في الصّبابة مولعا

فلم أحص كم رافقته من مرافق　　　　　ولم أحص كم خيّمت في الأرض موضعا

ومن بعد (ظ) جوب الأرض شرقا ومغربا　　　　　فلابدّ لي من أن أوافي مصرعا [إنتهى.

فالحمد لله المنعم المفضل الوهاب حيث تحقّق برواية الحميدى الحبر

النّقاب ، نضو النّقاب ، و كشف الجلباب ، وميط الحجاب ، عن وجه الصّواب ، وظهر أنّ المقبل المذعن وائل ظافر بحسن المآب والماب والمثاب ، ووضح أن المدبر المريب هالك خاسر لسوء البوار والتّبار والتّباب .

﴿ ۸۴ - أما روايت أبو المظفر منصور بن محمد السمعاني ﴾

حديث ثقلين را پس در « رسالهٔ قواميّه » كه معروف بفضائل الصّحابه ست على ما نقل عنه آورده : [عن طلحة بن مصرف ، عن عطيّة ، عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه ، عن النّبى صلّى الله عليه وسلّم قال : إنّى أوشك أن أدعى فأجيب وإنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتى وإن اللّطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

و أبو المظفر سمعانى از أكابر فقها و أجلّهٔ محدّثين أعلام سنّيه بوده ، شطرى از مفاخر مبهره و مآثر مزهرهٔ او در مجلّد حديث طير از كتاب « الأنساب » أبو سعد عبد الكريم بن محمّد السّمعاني و « عبر في خبر من غبر » و « دول الإسلام » ذهبى و « مرآة الجنان » يافعى و « طبقات شافعيّه » تاج الدّين سبكى و « طبقات شافعيّه » جمال الدّين أسنوي و « طبقات شافعيّه » تقى الدّين أسدي شهبى ، در ينجا نيز بعضى از عبارات علماء رجال مذكور ميشود :

ترجمهٔ أبو المظفر سمعانى

علامه ابن خلكان در « وفيات الأعيان » در ترجمهٔ أبو سعد عبد الكريم سمعاني گفته : [و كان جدّه المنصور إمام عصره بلا مدافعة ، أقرّ له بذلك الموافق والمخالف ، و كان حنفيّ المذهب متعيّناً عند أئمّتهم فحجّ في سنة اثنتين و ستين و أربعمائة وظهر له بالحجاز مقتضى انتقاله إلى مذهب الشّافعى رضى الله عنه فلمّا عاد إلى مرو لقى بسبب انتقاله محناً و تعصّباً شديداً فصبر على ذلك و صار إمام الشّافعيّه بعد ذلك يدرّس و يفتي وصنّف في مذهب الإمام الشّافعى وفى غيره من العلوم تصانيف كثيرة منها « منهاج أهل السّنة » و « الانتصار » و « الرّدّ على القدرية » وغيرها وصنّف في الأصول « القواطع » وفى الخلاف « البرهان » يشتمل على قريب من ألف مسئلة خلافية و « الأوسط »

و «الاصطلام» ردّ فيه على أبي‌زيدالدّبوسي و أجاب على عن‌الأسرار الّتي‌جمعها.وله «تفسيرالقرآن‌العزيز» وهوكتاب نفيس،وجمع في‌الحديث ألف حديث عن مائة شيخ وتكلّم عليها فأحسن،وله وعظ مشهور بالجودة،وكانت ولادته في‌سنة ست و عشرين و أربعمائة في ذي‌الحجّة و توفي في شهر ربيع الأوّل سنة تسع و ثمانين و أربعمائة بمرو، رحمه‌الله تعالى].

و شمس الدين داودى در «طبقات المفسرين» گفته: [منصور بن محمّد بن عبدالجبار بن أحمد بن محمّد بن جعفربن أحمدبن عبدالجبّار بن الفضل بن الرّبيع بن مسلم‌الإمام أبوالمظفّر السّمعاني‌التميمي المروزي‌الحنفي ثمّ الشّافعي، تفقّه على‌والده حتّى، برع في فيءقه أبي حنيفة وصارمن فحول النّظر ومكث كذلك ثلاثين سنة ثمّ صارإلى‌مذهب الشّافعي وأظهرذلك في‌سنة ثمان وثلاثين، وقيل‌ستّين وأربعمائة‌فاضطرب أهل مرولذلك وتشوّش العوام فخرج منها وخرج معه طائفة من‌الفقهاء،وقصدنيسابور واستقبله الأصحاب استقبالاً عظيماً فأكرموا مورده وعقد له التّذكير في مدرسة الشّافعية وظهر له القبول عندالخاصّ والعام واستحكم أمره في مذهب الشّافعي ثمّ عاد إلى مرو ودرس بها في مدرسة أصحاب الشّافعي وعلا أمره وظهرله الأصحاب و قد دخل بغداد في سنة إحدى و ستين وسمع‌الكثير بها واجتمع بالشّيخ أبي إسحاق الشّيرازي وناظرابن الصّبّاغ في‌مسئلة . قال حفيده‌أبوسعدالسمعاني: صنّف‌في‌التفسير والفقه والحديث والأصول ، فالتّفسيرفي ثلاث مجلدات . والبرهان‌والاصطلام الّذي شاع في‌الأقطار،وكتاب القواطع في‌أصول الفقه،وكتاب الانتصارفي الرّد على‌المخالفين. وكتاب المنهاج لأهل‌السّنّة. وكتاب القدر، وأملى قريباً من تسعين مجلساً، وعنه‌أنه قال: ماحفظت شيئاًفنسيته، ولد في‌ذي‌الحجّة سنة ستّ‌وعشرين وأربعمائة ومات في‌ليلة‌الجمعة‌ثالث‌عشري‌شهرربيع‌الأوّل سنة‌تسع وثمانين وأربعمائة بمرو، ذكره‌قاضي ابن شهبة] انتهى .

فهذا أبوالمظفر السمعاني . نبيهم الوحيد ، وفقيههم المجيد ، المحرز من محاسن النقد للطارف والتليد ، المعروف بحسن‌السمعة بين‌القريب والبعيد ، قدروى

هذا الحديث الكريم المجيد ، وآثر ذلك الخبر المنيل المفيد ، فلا يروغ ولا يحيد ، عن الإذعان للحق السّديد ؛ إلا جاحد عنيد ، أو حائد مريد ، ولا يرتاب فيه بعد رواية السّمعاني الرّشيد ، كلّ من ألقى السمع وهو شهيد ، فقد وضح لحب الصّواب الحميد ، وكشف عنك غطائك فبصرك اليوم حديد .

﴿ ۸۵- أما روايت أبوعلي اسمعيل بن أحمد بن الحسين البيهقي ﴾

حديث ثقلين را ، پس از عبارت كتاب «المناقب» أخطب خوارزم كه در ما سبق بحمدالله تعالى منقول شد واضح ولائح ميگردد ، كما لا يخفى على من راجعها .

و محتجب نماند كه أبوعلي إسمعيل بيهقي از أكابر فقهاى بارعين وأماثل محدّثين متورّعين نزد سنّيه ميباشد .

سبكي در «طبقات شافعيه» گفته : [إسمعيل بن أحمد بن الحسين الخسروجردي شيخ القضاة أبوعلي ولد الامام الجليل الحافظ أبي بكر البيهقي ، مولده بخسروجرد سنة ثمان وعشرين وأربعمائة وسمع أباه حفص بن مسرور وأبا عثمان الصابوني وعبدالغافر بن محمّد الفارسي وناصر بن الحسين العمري وغيرهم ، روى عنه أبوالقاسم بن السّمرقندي وإسماعيل بن أبي سعد الصّوفي وغيرهما ، تفقّه على أبيه وتخرّج به في الحديث وسافر الكثير ودخل خوارزم فسكن بها مدّة و ولي بها الخطابة و تدريس الشّافعيّة والقضاء من وراء جيحون الّذي كان برسم أصحاب الشافعي ثمّ سافر إلى بلخ وأقام بها مدّة ثمّ عاد إلى بيهق بعد ما غاب عنها نحو ثلث (ثلثين.ظ) سنة وتوفي بها جمادى الآخرة سنة سبع وخمسمائة] .

ترجمهٔ أبوعلي اسماعيل بيهقي

و عبدالرحيم أسنوى در « طبقات شافعيّه » بعد ذكر أبوبكر بيهقي گفته : [وكان له ولد فقيه محدّث يقال له « أبوعلي إسمعيل » ويلقّب شيخ القضاة ، تولّى القضاء والتّدريس والخطابة بما وراء النّهر ثمّ عاد بعد ما غاب نحو ثلثين سنة إلى بلده فمات بها (بعد.صح.ظ) قدومه بأيّام ، ولد ببيهق سنة ثمان وعشرين وأربعمائة وسمع وحدّث وتوفي في جمادى الآخرة سنة تسع وخمسمائة، ذكره عبدالغافر الفارسي في الذّيل].

و علامه ابن الوردى در « تتمة المختصر » دروقائع سنه سبع وخمس مائة گفته : [وفيها توفي إسماعيل بن أحمد بن الحسين البيهقي الإمام ابن الإمام ببيهق ومولده سنة ثمان وعشرين وأربعمائة] .

وابن شحنه در «روض المناظر» در وقائع سنه مذكوره گفته: [وفيها توفي الامام إسماعيل بن أحمد بن الحسين البيهقي ببيهق ومولده سنة ثمان وعشرين وأربعمائة] انتهى.

فهذا اسمعيل بن أحمد البيهقي إمامهم وابن الامام ، المعروف بشيخ القضاة على لسان علمائهم الأعلام ، قد نصر بروايته الحق الصّرام ، ووازر بتحديثه الصّدق المعتام ، فلم يزد الجاحدين غير اهتضام ، ولم يورث الكائدين سوى انهزام ، وقد بادرتهم قواصف الفتك بالاصطلام ، وعاجلتهم عواصف الكسر بالاتصلام ، والله الموفّق بالايزاع والالهام ، للتّمسّك والاعتصام بحبله المتين الّذي لا يعتريه انخرام ولا انجزام ، وعروته الوثقى الّتي ليس لها انفصام .

﴿ ٨٦ـ أما روايت أبو الفضل محمد بن طاهر بن أحمد بن على الشيبانى المقدسى المعروف بابن القيسرانى ﴾

حديث ثقلين را ، پس بر متتبع خبير وناظر بصير محتجب نيست كه اين حافظ كبير وجهبذ شهير كتابى مخصوص در إفراد طرق اين حديث شريف جمع نموده وبه تصنيف اين كتاب كمال تبحّر وتمهّر خود در حفظ وإتقان ونقد وإمعان بر ممارسين اين شان ظاهر وعيان فرموده ، چنانچه تقى الدين أحمد بن على بن عبد القادر المقريزى در تاريخ « مقفّى » على مانقل عنه بترجمهٔ او ميفرمايد : [وله من المصنّفات: كتاب اليواقيت المخرج على الاتفاق والتفرّد ، فى عشرة أجزاء . وكتاب تكملة الكامل لابن عدي في الضعفاء ، مجلّدة . وكتاب المصباح فى أطراف أحاديث المسانيد الستّة . وكتاب ذخيرة الحفّاظ المخرج على الحروف والالفاظ ، على نسق كتاب «الكامل» لابن عدى . وكتاب تلخيص الكامل لابن عدي ، وكتاب تراجم الجرح والتعديل للدّارقطني . وكتاب أطراف الغرائب . وكتاب أسماء رجال من الضعفاء شذّت عن ابن عدي ذكرهم أبو حاتم بن حبّان فى كتابه ، جزء آن . كتاب أطراف حديث مالك بن

تأليفات محمد بن طاهر مقدسى

أنس . وكتاب رواة أنس بن مالك . وكتاب أطراف أحاديث أبي حنيفة . وكتاب الذّب عن فقيه الإسلام أبي حنيفة . وكتاب مشايخ سفيان بن عيينة ، جزءآن . وكتاب معرفة مشايخ الإمامين الّذين أخرجا عنهم في الصّحيحين ، جزآن ، وكتاب موافقات البخارى ومسلم ، جزءان ، وكتاب معرفة مَن لم يخرج له في الصّحيحين إلاّ حديث واحد من الصّحابة . وكتاب رواية الأكابر والأعلام عن مالك بن أنس ، ثمانية أجزاء . وكتاب أطراف أحاديث الشّيخين للدّار قطني . وكتاب ذكر الطّرق العالية إلي البخارى و مسلم ، ثمانية أجزاء . وكتاب تصحيح العلل . كتاب مشايخ أبي داود السّجستاني . كتاب معجم البلاد ، جزءان . كتاب الرّباعيّات من رواية الصّحابة بعضهم عن بعض. كتاب خماسيّات أبي الحسين بن النّقور. كتاب حديث اجتمع فيه في الإسناد عشرة من الرّواة أسماؤهم محمّد . كتاب الأنساب المتّفقة في النّقط والضّبط . كتاب عوالي الطّرق إلى البخاري . كتاب عوالي الفضيل بن عياض. كتاب العوالي بالتاريخ . كتاب عوالي الطرق إلى سفيان بن عيينة. كتاب عوالي مالك بن أنس . كتاب عوالي الموافقات إلى مشايخ أبي داود السّجستاني . كتاب عوالي الموافقات إلى مشايخ أبي عيسى التّرمذي كتاب عوالي الطّرق إلى محمّد بن شهاب. كتاب الفوائد المنتقاة من الصّحاح والغرائب والافراد وغير ذلك من حديث القاضي الخلعي. كتاب كفاية المداخل في أصول أبي على الحسن بن عبدالرحمن المكّي المعروف بالشّافعي . كتاب الفوائد الصّحاح على شرط الإمامين . ومسئلة في معرفة العلوّ والنزول . ومسئلة في معرفة عالي الإسناد . وكتاب محاسن أبي القاسم البغوي . كتاب عوالي الطرق إلى البخاري . كتاب علّة حديث معاذ في القياس . كتاب النّاسخ والمنسوخ . كتاب طرق « مَن كذب عليّ متعمّداً » كتاب الاجازات ومذاهبها . كتاب العمل باجازة الاجازة . وكتاب طرق حديث « لاتزال طائفة من امّتي » . كتاب طرق حديث معاذ وأبي موسى وقوله « يسّر ولاتعسّر » . **كتاب طرق حديث « اني تارك فيكم الثقلين »** . كتاب صفوة التّصوف كتاب الحجر (الحجّة . ظ) على تارك المحجّة . كتاب فرائض الطّعام وسننه . كتاب الشّيب . كتاب رفع القرطاس صيانة لما فيه من الأدناس وحديث أبي الأزهر ومتابعاته. ومسند أبي ليلى الجعدي . وكتاب الكشف عن أحاديث الشهاب ومعرفة الخطاء فيها

والصّواب . وكتاب اللّباب المرتب على الحروف والأبواب . ومسئلة إيجاب الوضوء من مسّ الذّكر وترك الوضوء من لمسه . وكتاب جواب المتعنّت على البخاری . كتاب الشّامل لأسماء الصّحابة. كتاب السّماع مسئلة الإباحة والإستباحة. كتاب تاريخ أهل الشّام ومعرفة الائمّة منهم والأعلام، مجلّدتان. كتاب أطراف مسند أبی عيسی الترمذی عشرة أجزاء . كتاب أطراف السّنن لابن ماجة. كتاب أطراف سنن النّسأی ، سبعة أجزاء كتاب التّذكرفی غرائب الأحاديث ومنكراتها. كتاب ايضاح الإشكال فيما (فيمن ظ) لم يسمّ من رواة الأحاديث والصّحابة . كتاب الألفاظ الّتی رويت فی الأحاديث فصحّفها بعض النّقلة. كتاب أسامی مااشتمل عليه الصّحيحان. وكتاب المتّفق والمفترق فی الأنساب . وكتاب المنثور، وغير ذلك].

و محمد بن طاهر از حفّاظ أكابر و نبهات محرزين مفاخر وأعلام جامعين مآثر نزد سنّيه ميباشد .

ترجمهٔ ابن القيسرانی محمد بن طاهر مقدسی

ابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبوالفضل محمّد بن طاهر بن علی ابن أحمد المقدسی الحافظ المعروف بابن القيسرانی ، كان أحد الرّحالين فی طلب العلم والحديث ، سمع بالحجاز والشام ومصر والثّغور والجزيرة والعراق والجبال وفارس وخوزستان وخراسان واستوطن همذان وكان من المشهورين بالحفظ والمعرفة بعلوم الحديث وله فی ذلك مصنّفات و مجموعات تدلّ علی غزارة علمه وجودة معرفته وصنّف تصانيف كثيرة منها: «أطراف الكتب الستّة » وهی صحيح البخاری ومسلم وأبی داود والتّرمذی والنسأی وابن ماجة و « أطراف الغرائب» تصنيف الدّار- قطنی، وكتاب « الأنساب » فی جزء لطيف وهوالّذی ذيّله الحافظ أبوموسی الإصبهانی المذكورقبله وغيرذلك من الكتب ، وكانت له معرفة بعلم التّصوّف وأنواعه متفنّنا فيه وله فيه تصنيف أيضاً ، وله شعر حسن، وكتب عنه غير واحد من الحفّاظ منهم أبوموسی المذكور، وكانت ولادته فی السّادس من شوّال سنة ثمان وأربعين و أربعمائة ببيت المقدس وأوّل سماعه سنة ستين وأربعمائة ودخل بغداد سنة سبع وستين وأربعمائة ثم رجع إلی

بيت المقدس فأحرم من ثمّ إلى مكّة وتوفي عند قدومه من الحج آخر حجّاته يوم الجمعة لليلتين بقيتا من شهر ربيع الأوّل سنة سبع وخمسمائة ببغداد و دفن في المقبرة العتيقة بالجانب الغربي، وقيل توفي يوم الخميس العشرين من الشّهر المذكور رحمه الله تعالى] .

وذهبي در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [محمّد بن طاهر بن علي الحافظ العالم المكثر الجوّال أبوالفضل المقدسي ويعرف بابن القيسراني الشّيباني ، سمع ببلده من الفقيه نصروأبي‌عثمان بن ورقاء وعدّة ، وببغداد : أبامحمّد الصّريفيني وأباالحسين النّقور وطبقتهما، وبمكّة : الحسن بن عبدالرّحمن الصّتراوي ، وبتنيس من عليّ بن الحسين ابن الحدّاد حدّثه عن جدّه عن الوسى (الوسقي . ظ) عن عيس (عيسى . ظ) بن حمّاد زغبة، وبدمشق من أبي القسم بن علاء، وبحلب من الحسن بن المكّي، وبالجزيرة من عبدالوهّاب ابن محمّد التيمي صاحب أبي عمرو بن مهدي ، وباصبهان من عبدالوهّاب بن منده، وبنيسابور : عبدالوهّاب ابن المحبّ ، وبهراة من محمّد بن مسعود الفارسي، وبجرجان من إسمعيل بن مسعدة، وبآمد من قاسم بن أحمد الأصبهاني الخيّاط حدّثه عن ابن حصيس (جشنس . ظ) عن ابن‌صاعد ، ولقي باستراباد عليّ بن عبدالملك الحفصي صاحب هلال الحفّار، وببوشنج: عبدالرّحمن بن محمّد بن عقيف ، وبالبصرة : عبد الملك بن شعبة ، وبدينور: ابن عبّاد صاحب أبي بكر بن لال ، وبالرّيّ : إسمعيل بن علي صاحب أبي زكريّا المزني ، وبسرخس : محمّد بن المظفّر حدّثه عن رجل عن محمّد بن حمدويه المروزي ، وبشيراز: عليّ بن محمّد الشّروطيّ حدّثه عن أبي اللّيث عن أبي جعفر بن البحري ، ولقي بقزوين : محمّد بن إبراهيم البجلي صاحب عمرو بن مهدي ، و بالكوفة أباالقسم حسين بن محمّد ، وبالموصل : هبة الله بن أحمد المقري ، وبمرو المهرسد فسائي (المهرفساى.ظ)، وسمع بمرو الرّوذو بالرّحبة وبوقان (نوقان .ظ) وبالحرمين ونهاوند وهمذان وواسط وساوه و أسد آباد والأنبار وإسفراين وآمل والأهواز وبسطام وحسرود (خسروجرد .ظ) وغيرذلك . روى عنه شيرويه بن شهردار وأبوحاتم بن أبي علي وأبونصر المماري (المغازلي. ظ) وعبدالوهّاب الأنماطي وابن ناصر والسّلفي وولده ومحمّد ابن إسماعيل

الطرسوسی وآخرون . قال ابن عساکر: سمعت محمد بن إسمعیل الحافظ یقول : أحفظ من رأیت « ابن طاهر » . وقال أبوزکریا بن مندة :کان ابن طاهر أحد الحفاظ حسن الإعتقاد جمیل الطریقة صدوقاً عالماً بالصحیح والسقیم کثیر التصانیف لازماً للأثر قال السلفی: سمعت ابن طاهر یقول : کتبت «الصحیحین » و« سنن أبی داود » سبع مرات بالاجرة ، و« سنن ابن ماجة » عشر مرات . قال السمعانی : سألت أبالحسن الکرجی الفقیه من ابن طاهر فقال : ماکان علی وجه الأرض له نظیر وکان داودی المذهب،قال: اخترت مذهب داود ، قلت : لم ؟ قال : کذا اتفق، فسألته من أفضل من رأیت، فقال: سعد الزنجانی و عبدالله الأنصاری ، قال ابن مسعود عبدالرحیم الحاجی : سمعت ابن طاهر یقول : بلت الدم فی طلب الحدیث مرتین مرة ببغداد ومرة بمکة کنت أمشی حافیاً فی الجو(الحر. ظ) فلحقنی ذلك وما رکبت دابة قط فی طلب الحدیث و کنت أحمل کتبی علی ظهری وماسألت فی حال الطلب أحداً کنت أعیش علی مایأتی وقیل : کان یمشی دائماً فی الیوم واللیلة عشرون (عشرین. ظ) فرسخاً ، وکان قادراً علی ذلك ، إلی أن قال الذهبی : قال ابن شیرویه فی « تاریخ همذان » : ابن طاهر، سکن همذان وبنی بهاداراً وکان ثقة حافظاً عالماً بالصحیح والسقیم حسن المعرفة بالرجال والمتون کثیر التصانیف جید الخط لازماً للأثر بعیداً من الفضول والتعصب خفیف الروح قوی السیر فی السفر، قال شجاع الذهلی : مات ابن طاهر عند قدومه بغداد من الحج یوم الجمعة فی ربیع الاول ، وقال أبوالمعمر فی نصف ربیع الأول سنة سبع وخمسمائة].

و نیز علامه ذهبی در « عبر فی خبر من غبر » در وقائع سنهٔ سبع وخمسمائة گفته : [ومحمد بن طاهر المقدسی الحافظ أبوالفضل ذوالرحلة الواسعة والتصانیف والتعالیق ، عاش ستین سنة وسمع بالمقدس أولاً من ابن ورقا ، وببغداد من أبی محمد الصریفینی، وبنیسابور من الفضل بن المحب ، وبهراة من سی (محمد بن مسعود الفارسی.ظ) وباصبهان وشیراز والری ودمشق ومصر من هذه الطبقة ، وکان من أسرع الناس کتابة وأذکاهم وأعرفهم بالحدیث ، فالله یرحمه ، قال إسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ: أحفظ من رأیت محمد بن طاهر،وقال السلفی:سمعت ابن طاهر یقول: کتبت البخاری ومسلم وأبی داود

وابن ماجه سبع مرّات بالوراقة، توفى ببغداد فى ربيع الأول].

ونيز ذهبى در «دول الإسلام» در وقائع سنۀ مذكوره گفته: [وفيها - مات الحافظ الرّحال المصنّف أبو الفضل محمّد بن طاهر المقدسى وله ستون سنة].

وعبدالله بن اسعد يافعى در «مرآة الجنان» در وقائع سنۀ مذكوره گفته: [وفى السنة المذكورة - الحافظ ذو الرّحلة الواسعة والتّصانيف محمّد بن طاهر المقدسى المعروف بابن القيسرانى، كان أحد الرّحالين في طلب الحديث، سمع بالحجاز والشّام ومصر والثغور والجزيرة والعراق والجبال وفارس وخوزستان وخراسان واستوطن همدان وكان من المشهورين بالحفظ والمعرفة بعلوم الحديث وله في ذلك مصنّفات ومجموعات تدلّ على غزارة علمه وجودة معرفته، منها: «أطراف الكتب السّتة» وهى صحيحا البخاري ومسلم وسنن أبي داود والترمذى والنّسأي وسنن ابن ماجة سادسها عند بعضهم، و«أطراف الغرائب» تصنيف الدّارقطنى، وكتاب «الأنساب» في جزء لطيف هو الّذى ذيّله الحافظ أبوموسى الإصبهانى، وغير ذلك من الكتب، وله شعر حسن، وكتب عنه غير واحد من الحفّاظ ثمّ رجع إلى بيت المقدس وأحرم من ثمّ إلى مكّة وتوفي عند قدومه من الحجّ آخر حجّاته يوم الجمعة لليلتين بقيتا من شهر ربيع الأوّل من السّنة المذكورة، رحمه الله. والقيسرانى - بفتح القاف والسّين المهملة وبينهما مثنّاة من تحت ثمّ راء مفتوحة وبعد الألف نون - نسبة إلى قيسارية بليدة بالشّام على ساحل البحر، سمع بالقدس وبغداد ونيسابور وهراة وإصفهان وشيراز والرّيّ ودمشق ومصر، وقال الحافظ إسمعيل بن محمّد بن الفضل: أحفظ من رأيت محمّد بن طاهر، وقال السّلفى: سمعت ابن طاهر يقول: كتبتُ البخاريّ ومسلماً وسنن أبي داود وابن ماجة سبع مرّات].

وتقى الدين مقريزى در «تاريخ مقفى» على مانقل عنه گفته: [محمّد بن طاهر ابن على بن أحمد الشّيبانى أبو الفضل بن أبى الحسين المقدسى يعرف بابن القيسرانى الحافظ صاحب التّصانيف المشهورة أحد الرّحالين في طلب الحديث، حافظ له (رحلة. صح. ظ)، سمع بمصر والثغور الشّامية وبلاد الشّام والحجاز والجزيرة والعراق

والجبال وفارس وخراسان . قال ابن السمعاني : وما أظنّ أحداً رحل في عصره مثل رحلته و كتب بخطّه كثيراً من الكتب والمصنّفات الكبار والمسانيد والأجزاء المنثورة سمع بمصر: أبا إسحق إبراهيم بن سعيد الحبّال وأباالحسن عليّ بن الحسن الخلعيّ ، وبالاسكندرية وتنّيس من جماعة ، وببيت المقدس : الفقيه نصربن إبراهيم النابلسي و هوأوّل مَن سمع منه ، وبدمشق: أباالقاسم عليّ بن محمد بن أبي العلاء المصيصي،وبمكّة: سعد بن علي الزنجاني الحافظ وأباعلي الحسن بن عبدالرّحمن الشافعي وهيّاج بن عبيد الحطيني ، وببغداد أباالحسين بن النقّور وأبامحمد بن هزار مرد وغيره ، وتوجّه إلى العراق وسمع من جماعة ، وسمع باصبهان أباعمرو عبدالوهّاب بن الحافظ أبي عبدالله ابن مندة وأبا مسعود سليمان بن إبراهيم الحافظ ، وبجرجان : أباالقاسم إسماعيل ابن مسعدة الاسمعيلي ، وبنيسابور : أباالقاسم الفضل بن عبدالله بن المحبّ وغيره ، وبهراة:شيخ الإسلام أبا إسماعيل الأنصاري وأباعبدالله محمدبن علي العميريّ ، وبمرو:أباعبدالله محمد بن الحسن وخلقاً كثيراً غير هؤلاء .

الى أن قال المقريزى بعد ذكر مصنفاته وقد سبق نقله منا : وحدّث باليسير من مسموعاته لأنّه لم يعمر وروى عنه الحفّاظ والكبار كشيرويه بن شهردار الديلمي ويحيى بن عبدالوهّاب بن مندة الاصبهاني وأبي جعفر محمدبن أبي علي الهمداني وغيرهم ، وروى عنه من شيوخه أبوالحسين أحمد بن محمدبن النقّور البغداديّ وحدّث ببغداد آخراً وأدركه أجله بها، ومن شعره :

يا من يـدلّ بخدّه	و بقـدّه و المقلتين
ويصول بالصّدغ المعقـ	رب منه لام فـوق عين
إرحم فـديتك مدنفاً	وسط الثلاثة صريع بين
قتلته أسهمك الّتي	من تحت قوس الحاجبين
أ لله ما بـين الفرا	ق وبين من أحوى وبيني
صدّت فلي في كلّ عا	م وقفـة بـا لمشـعرين
أشكو بتاريخ الجوى	و أفنّ ختـم الدّمعتين

سل من حوت عرفات أو ساعٍ سعى بالمروتين
أو نازلاً شطّي منا أومَن رمى بالجمرتين
كلّ يخبّر أنّه إن دام صدّك حان حيني!

وقال :

أضحى العذول يلومني في حبّهم فأحببته والنّار حشو فؤادي :
ياعاذلي! لو بتّ محترق الحشا لعرفت كيف تفتّت الأكباد
صدّ الحبيب وغاب عن عيني الكرى وكأنّما كانا على ميعاد

وقال :

لمّا رأيت فتاة الحيّ قد برزت من الحطيم تروم السّعي في الظّلم
ضوء الصّباح بدا من ضوء بهجتها وظلمة اللّيل من مسودّها الفحم
خدّعتها بكلام يستلذّ به وإنّما تخدع الأحرار بالكلم

وقال :

قالت أتى العيد بالبشرى فقلت لها : العيد والبشر عندي يوم ألقاك
الله يعلم أنّ النّاس قد فرحوا فيه وما فرحي إلاّ برؤياك !

وسُئل عن مولده فقال : ولدت سنة ٤٤٨ في السّادس من شوّال ببيت المقدس، وأوّل ماسمعت سنة ستين ورحلت إلى بغداد سنة سبع و ستين ثمّ رجعت إلى بيت المقدس فأحرمت من ثمّ إلى مكّة وأوّل من سمعتُ منه الفقيه نصر المقدسي كتبت عنه إملاءً وقال: بلت الدّم في طلب الحديث مرّتين مرّةً ببغداد ومرّةً بمكّة وذلك أنّي كنتُ أمشي حافيا في حرّ الهواجر بهما ، فلحقني ذلك ، وما ركبت قطّ دابةً في طلب الحديث وكنت أحمل كتبي على ظهري إلى أن استوطنتُ البلاد ، وما سألت في حال طلبي أحداً وكنت أعيش على ما يأتي من غير سؤال ، وقال عبدالله بن محمد الانصاري الهروي : ينبغي لصاحب الحديث أن يكون سريع القراءة ، سريع النّسخ ، سريع المشي وقد رزق الله تعالى هذه الخصال هذا الشّابّ ، وأشار إلى محمد بن طاهر المقدسي وكان قاعداً بين يديه، وكان ابن طاهر مرّةً بالمدينة فقال : لا أعلم أحداً أعلم بنسب هذا السّيّد ،

وأشار إلى قبر رسول الله صلّى الله عليه وسلّم، وآثاره وأحواله منّي. وقال السّمعانيّ: سمعت بعض المشايخ يقول: كان محمّد بن طاهر يمشي في ليلة واحدة قريباً من سبعة عشر فرسخاً وكان يمشي على الدّوام باللّيل و النّهار عشرين فرسخاً، وكان داوديّ المذهب، وسئل عن مذهبه فقال: اخترت مذهب داود، وقال شيرويه بن شهردار الدّيلميّ في « تاريخ همذان »: محمّد بن طاهر المقدسي، سكن همذان وبنى بها داراً دخل الشّام والحجاز ومصر والعراق وخراسان وكتب عن عامّة مشايخ الوقت وروى عنهم وكان ثقة صدوقاً حافظاً عالماً بالصّحيح والسّقيم حسن المعرفة بالرّجال والمتون كثير التّصانيف جيّد الخطّ لازماً للأثر بعيداً من الفضول والتّعصّب خفيف الرّوح قويّ السّير في السّفر كثير الحجّ والعمرة، مات ببغداد منصرفاً من الحجّ في شهر ربيع الآخر سنة ۵۰۷ وقال الحافظ أبو القاسم بن عساكر عن أبي القاسم إسماعيل بن محمّد ابن الفضل الحافظ أنّه قال: أحفظ من رأيت محمّد بن طاهر. وقال يحيى بن عبد الوهّاب ابن مندة: محمّد بن طاهر أحد الحفّاظ حسن الاعتقاد جميل الطّريقة كان صدوقاً عالماً بالصّحيح والسّقيم كثير التّصانيف لازماً للأثر. وقال ابن النجّار: كان حافظاً متقناً سريع القلم حسن التّصنيف ذكي (زكيّ. ظ) النّفس حادّ الخاطر جيّد القريحة وقال السّلفي: سمعت الحافظ أبا الفضل محمّد بن طاهر المقدسي يقول: كتبت صحيح البخاري ومسلم وأبي داود سبع مرّات بالوراقة، وكتبت «سنن ابن ماجة» عشر مرّات بالوراقة سوى التّفاريق بالرّي وقال ابن طاهر: رحلت من طوس إلى إصبهان لأجل حديث أبي زرعة الرّازي الّذي أخرجه مسلم في الصّحيح ذاكرني به بعض الرّجالة باللّيل فلمّا أصبحت شددت على رحلي وخرجت إلى إصبهان ولم أحلل عنّي حتّى دخلت على الشّيخ أبي عمرو فقرأته عليه عن أبيه عن أبي بكر القطّان عن أبي ذرعة ودفع إليّ ثلثة أرغفة وكمثراتين وماكان وقع إليّ تلك اللّيلة قوتي ولم يكن لي قوت غيره، ثمّ لزمته إلى أن حصل ما كنت أريد ثمّ خرجت إلى بغداد فلمّا عدت كان توفي (رحه) وقال: كنت أقرء يوماً على أبي إسحاق الحبّال جزءاً فجاءني رجل من أهل بلدي وأسرّ إليّ كلاماً قال فيه إنّ أخاك قد وصل من الشّام وذلك بعد دخول الأتراك بيت المقدس وقتل النّاس بها، فأخذت في القراءة

فاختلطت ولم يمكنّني أن أقرءه فقال أبوإسحاق : مالك ؟ قلت : خير! قال : لابدّ أن تخبرني ماقال لك هذا الرّجل ، فأخبرته ، فقال : كم لك لم تر أخاك ؟ قلت : سنين، قال : ولم لاتذهب إليه ؟ قلت : حتّى اُتمّ الجزء ، فقال : ماأعظم حرصكم يا أصحاب الحديث ! قدتمّ المجلس وصلّى الله على محمّد وانصرف ، وقال : أقمت بتنيس مدّة على أبي محمّد بن الحدّاد و نظرائه فضاق بي فلم يبق معي غير درهم وكنت في ذلك اليوم أحتاج إلى خبز و إلى كاغذ فكنت أتردّد : إن صرفته في الخبز لم يكن لي كاغذ ، وإن صرفته في الكاغذ لم يكن لي خبز ، ومضى على هذا ثلثة أيّام ولياليهنّ لم أطعم فيها فلمّا كان بكرة اليوم الرابع قلت في نفسي : لوكان لي اليوم كاغذ لم يمكنّني أن أكتب فيه شيئاً لما بي من الجوع فجعلت الدّرهم في فمي وخرجت لأشتري الخبز فبلعته و وقع عليّ الضحك فلقيني أبوطاهر بن خطّاب الصّائغ المواقيتي بها وأنا أضحك فقال: ماأضحكك ؟ قلت : خير! فألحّ عليّ وأبيت أن أخبره فحلف بالطلاق لتصدقني لم تضحك؟ فاخبرته فأخذ بيدي وأدخلني منزله وتكلّف لي ذلك اليوم ماأطعمه فلمّا كان وقت الظّهر خرجت أنا وهو إلى الصّلوة فاجتمع به بعض وكلاء عامل كان بتنيس يعرف بابن قادوس فسأله عنّي فقال : هوهذا! فقال : إنّ صاحبي منذ شهر أمرني أن اُوصل إليه كلّ يوم عشرة دراهم قيمتها ربع دينار وسهوت عنه فاخذ منه ثلثمائة درهم و جاءني وقال : قد سهّل الله رزقاً لم يكن في الحساب وأخبرني بالقصّة فقلت : يكون عندك ونكون على مانحن عليه من الاجتماع إلى وقت الخروج فإنّني وحدي وليس لي من يقوم بأمري ففعل وكان بعد ذلك يصلني ذلك القدر إلى أن خرجت إلى الشّام.

الى أن نقل المقريزي : وقال شجاع بن فارس الذّهلي : مات محمّد بن طاهر المقدسي الحافظ عند قدومه من الحجّ في يوم الجمعة لليلتين (بقيتا . صح ظ) من شهر ربيع الأوّل ، وقال ابوالفضائل عبدالله بن محمّد بن أحمد بن عبدالباقي المعروف بابن الخاضبة : مات في ضحى يوم الخميس عشرين شهر ربيع الاول في سنة ٥٠٧ قال : وله حجّات كثيرة على قدميه ذاهباً وجائياً وراحلاً وقافلاً وكان له معرفة بعلم التّصوّف وأنواعه متفنّناً فيه ظريفاً مطبوعا وله تصانيف حسنة مفيدة في علم الحديث وقيل : مات سنة ٥٠٨ وقول

ابن الخاضبة أصح].

وجلال الدين سيوطي در « طبقات الحفّاظ » گفته : [أبوالفضل محمّد بن طاهر بن علي المقدسي الحافظ العالم الكبير الجوّال ويعرف بابن القيسراني الشيباني، سمع ابن النقور والصّريفيني وخلائق بأربعين بلداً وأكثر، روى عنه شيرويه بن شهردار الديلمي والسّلفي وابن ناصر ، قال ابن مندة : كان أحد الحفّاظ ، حسن الاعتقاد ، جميل الطّريقة، صدوقاً، عالماً بالصّحيح والسّقيم ، كثير التّصانيف ، لازماً للأثر. قال أبوالحسن الكرخي : ماكان على وجه الأرض له نظير، إلخ] انتهى.

فهذا محمد بن طاهر المقدسي واحد حفاظهم الأفراد، وفرد أثباتهم الأمجاد، قد شيّد الصّدق النّصيح برفع العماد ، وأيّد الحقّ الصّريح بركن مشاد ، حيث جمع طرق هذا الحديث الشّريف بالإفراد ، وخصّص لها كتاباً مفرداً فأحسن وأجاد، فيالله وللمدغلين المقرين بالجحد واللّداد ، المنبرين بالمراء والعناد ، كيف تنكّبوا عن وجه السّداد وأعرضوا عن لحب الرّشاد ، وآثروا الزّيغ والإلحاد ، و اثاروا الفتنة والفساد ، فلايغررك تقلّبهم في البلاد ، فإنّ ربّك لبالمرصاد.

﴿ ۸۷ـ أما روايت أبوشجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمي الهمداني ﴾

حديث ثقلين را ، پس در کتاب « فردوس الأخبار » آورده : [زيد بن أرقم : إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيكم منه حبل من اتّبعه كان على الهدى ومن ترك كان على الضّلالة وأهل بيتي ، أذكّركم الله في أهلبيتي ولن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض ، يعني الأخذ بهما ثقيل] .

و شيرويه ديلمي ازأعاظم حفّاظ ثقات وأفاخم أيقاظ أثبات نزد سنّيّه ميباشد، شطري از محامد فاخره ونبذي از محاسن وافرهٔ او بر ناظر كتاب « التّدوين » تصنيف عبدالكريم بن محمّد الرافعي و« تذكرة الحفّاظ » و« سير النّبلاء » و « عبر في خبر من غبر » تصنيف ذهبي و« مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعي و« طبقات شافعيه » تاج الدين سبکي و « طبقات شافعيّه » جمال الدّين اسنوی و « طبقات شافعيّه » تقی الدين

أسدی و « روضة الفردوس » سید علی همدانی و « طبقات الحفاظ » جلال الدین سیوطی و « فیض القدیر » عبدالرؤوف مناوی و « مقالید الأسانید » أبومهدی ثعالبی وغیرآن واضح ولائحست .

فهذا الدیلمی شیرویه بن شهردار ، حافظهم الجلیل الفخار ، ومسندهم العظیم الإعتبار ، قدروی هذا الحدیث الساطع الأنوار ، المزری بطیبه أریج الأزهار في کتابه المعروف بفردوس الأخبار ، فمن قابله بالجحود والإنکار ، وأدبر عنه بالشرود والنفار ، دیّث بالقماءة والصغار ، وابتلي بالمهانة والإحتقار ، والله الواقي عن الزلل والعثار وهو الموفّق بمنّه للتبصّر والإستبصار .

﴿ ۸۸ - أما روایت أبومحمد حسین بن مسعود الفراء البغوی المعروف عندهم بمحیی السنة ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در کتاب « مصابیح » درأحادیث صحاح آورده : [عن زید ابن أرقم . قال : قام رسول الله صلّی الله علیه وسلّم خطیبا بماء یدعی خمّا بین مکّة والمدینة ، فحمدالله وأثنی علیه ووعظ وذکّر ، ثم قال : أمّا بعد ، أیّها النّاس ! إنّما أنا بشر یوشك أن یأتیني رسول ربّی فاجیب وأنا تارك فیکم الثّقلین أوّلهما کتاب الله فیه الهدی والنّور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به وأهل بیتي ، أذکّرکم الله في أهل بیتی ، أذکّرکم الله في أهل بیتی ، أذکّرکم الله في أهل بیتی ؛ وفي روایة : کتاب الله وهو حبل الله من اتّبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة] .

و نیز در « مصابیح » درحدیث حسان مسطورست : [عن جابر ، قال : رأیت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم في حجّته یوم عرفة وهو علی ناقته القصواء یخطب ، فسمعته یقول : یا أیّها النّاس ! إنّی ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی . عن زید بن أرقم ، قال : قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم : إنی تارك فیکم ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السّماء إلی الأرض وعترتی أهل بیتی و لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما] .

و نيز بغوى در « معالم التنزيل » بتفسير آيهٔ مودّت گفته : [وقال بعضهم : معناه: إلاّ أن تودّوا قرابتي وعترتي وتحفظوني فيهم ، وهو قول سعيد بن جبير وعمرو ابن شعيب واختلفوا في قرابته قيل (فقيل .ظ): فاطمة الزّهراء وعليّ وابناهما وفيهم نزل « إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت » ، وروينا عن يزيد بن حيّان، عن زيد بن أرقم ، عن النبيّ صلّى الله عليه وسلم قال : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وأهل بيتي ، أذكّركم الله في أهل بيتي ، قيل لزيد بن أرقم: مَن أهل بيته؟ قال: هم آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس] .

و نيز بغوى در « معالم التنزيل » در تفسير آيهٔ « سنفرغ لكم أيّها الثّقلان » گفته : [وقال أهل المعاني : كلّ شيء له قدر ووزن ينافس فيه فهو « ثقل » ، قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي، فجعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما] .

و بغوى در كتاب « شرح السّنّه » نيز إثبات اين حديث شريف فرموده، كما ستطّلع عليه فيما بعد إن شاء الله من كتاب « المفاتيح » المخلخالي .

و محيي السنهٔ بغوى از أماثل فقهاى بارعين أعلام و أكابر نبهاى فارعين أعلام نزد سنّيه ميباشد ، بعضى از مفاخر مبهرة الآثار ومآثر مزهرة الأنوار كه أئمّهٔ قوم براى او ثابت مينمايند در مجلّد حديث طير از « تذكرة الحفّاظ » و « عبر » و « دول الإسلام » ذهبى و « مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعى و « مختصر في أخبار البشر » أبوالفداء أيّوبى و « لباب التأويل » علاء الدّين على بن محمّد بن إبراهيم البغدادي المعروف بالخازن و « طبقات شافعيّه » تاج الدّين سبكى و « طبقات شافعيّه » تقى الدين أسدي و « مشكوة » و « أسماء رجال مشكوة » ولى الدّين خطيب و « طبقات الحفاظ » جلال الدّين سيوطى و « طبقات المفسّرين » علاّمه شمس الدّين محمّد بن على بن أحمد الدّاودي المالكى و « مرقاة - شرح مشكوة » ملاّ على قارى و « شرح شمائل » فضل بن روزبهان خنجي و « تاريخ خميس » حسين بن محمّد بن حسن الدّيار-

مآخذ كثيرهٔ ترجمهٔ محيى السنهٔ بغوى

بكری و « مدينة العلوم » ازنيقی و « شرح مشكوة » شيخ عبدالحق و « مقاليد الأسانيد » علامه ابومهدی عيسى ثعالبی و « بستان المحدّثين » ورساله « أصول حديث » خود مخاطب و « إتحاف النبلاء » و « تاج مكلّل » مولوی صديق حسن خان معاصر ؛ واضح و ظاهر گرديد .

وغير خفي على من رُزق قسطا من القسط والإنصاف ، ونأى بجانبه عن خطّة التحامل والإعتساف ، أنّ رواية البغوي البارع السّابق الباذّ الشّاف ، المحرز عندهم جلائل الفضائل وعقائل الأوصاف ؛ لهذا الحديث المنيل المديل المنتصف كلّ الانتصاف ، خير مقنع ومنقع وكاف وشاف ؛ لمن رام التكرّع في عيون الإيقان للإرتواء والإرتشاف ، فلا يرتاب فيه من أقبل على الحقّ بصميم قلب مصاف ، ولا يتردّد فيه من أوتي طبعا مستقيما للتفهّم غير مناف ، ولا يروغ عن الانقياد له إلّا رائغ زائغ حائف جاف . ولا ينكل عن الإذعان به إلّا حائل مائل عائف بالإنحراف .

﴿ ٨٩ - أما روايت أبو الحسين رزين بن معاوية العبدری ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « الجمع بين الصّحاح السّتة » على ما نقل عنه گفته : [عن زيد أرقم ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم : إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم بهما (به . ظ) لن تضلّوا بعدي أحدهما أعظم من الآخر وهو كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهلبيتي لن يفترقا حتّى يردا علي الحوض ، فانظروا كيف تخلفوني في عترتي (فيهما . ظ) .

و نيز رزين عبدری در كتاب « الجمع بين الصّحاح السّتّة » على ما نُقل عنه گفته : [عن حصين بن سبرة أنّه قال لزيد بن أرقم : لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً ، حدّثنا يا زيد ! ما سمعت من رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال : يا ابن أخي والله لقد كبرت سنّي وقدم عهدي و نسيت بعض الّذي كنت أعي من رسول الله صلى الله عليه وسلّم ، فما حدّثتكم فاقبلوه و ما لا فلا تكلّفونيه . ثم قال : قام رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يوماً خطيباً بماء يدعى خمّاً بين مكّة والمدينة عند الجحفة فحمد الله و أثنى عليه ووعظ فذكّر (وذكّر . ظ) ثم قال : أمّا بعد ، أيّها النّاس ! إنّما

أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي عزّوجل فأجيب و أنا تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّور ، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا ، فحثّ على كتاب الله تعالى ورغب فيه ثم قال: وأهلبيتي، أذكّركم الله في اهل بيتي و كتاب الله فانّهما لن يفترقا حتّى تلقوني على الحوض. فقال له حصين: ومَن أهلبيته؟ أليس نساؤه من اهلبيته؟ (قال: نساؤه من أهلبيته. صح. ظ) ولكنّ أهل بيته من حرم الصّدقة بعده. وفي رواية جرير عنه: قال: كتاب الله فيه الهدى والنّور من استمسك به كان على الهدى ومن أخطأه ضلّ].

و روايت نمودن رزين اين حديث شريف را در كتاب «الجمع بين الصّحاح» از تصريح سبط ابن الجوزى نيز درمابعد إنشاء الله تعالى بوضوح وظهور خواهد رسيد.

وعلامه رزين بنا بر إفادات منقّدين ومحقّقين أئمه متسنّنين، از كبراء محدّثين و علماء مخرجين و نحارير ممعنين و أساطين متقنين بوده، نبذى از جلالت مرتبت وعظم منزلت او بر ناظر «جامع الأصول» إبن أثير جزرى و «مشكوة المصابيح» ولي الدّين خطيب و «أسماء رجال مشكوة» از خود مصنّف و «تذكرة الحفّاظ» و «عبر في خبر من غبر» و «دول الإسلام» ذهبى و «مرآة الجنان» يافعى و «مرقاة - شرح مشكوة» و «حظّ أوفر في الحجّ الأكبر» تصنيف ملاّ على قارى و «أسماء رجال مشكوة» و «أشعّة الملمعات» مقدمهٔ آن تصنيف شيخ عبد الحق دهلوى، مخفى و محتجب نيست.

و غير عازب عن رأى كل ذى حلم رزين ، أن رواية حافظهم العلاّمة رزين، لهذا الخبر المرصّص الرصين و الموصص الوصين، المشيّد الحصين المنضد المتين دليل ظاهر مستبين ، و برهان قاهر متين ، على وضوح الحقّ الأبلج المبين ، وزهوق الباطل اللّجلج المهين ، و بوار كلّ منكر مكابر ممار بذنبه رهين ، وخسار كلّ منابذ ملاح لنفسه مهين فلا ينكل عن الإذعان له إلاّ مارغ قد بلى بالرّأى الأفين، ولا يصدف عن الإيقان به إلاّ رائغ لا يميّز بين الهجان والهجين .

﴿ ۹۰ - أما روايت أبوالبركات عبدالوهاب بن المبارك بن أحمدالانماطى البغدادى ﴾

حديث ثقلين را ، پس در مابعد إنشاء الله تعالى از إفاده إبن الجوزى و سبط ابن‌الجوزى بظهور خواهد رسيد ، دراينجا بعضى از مآثر عاليه ومفاخر غاليهٔ أنماطى كه أئمه قوم براى او ذكر ميكنند بايد شنيد .

ترجمهٔ ابو البركات انماطى بغدادى

علامه ذهبى در «تذكرة‌الحفّاظ» گفته : (الأنماطى - الحافظ العالم محدّث بغداد أبوالبركات عبدالوهّاب بن المبارك بن أحمد البغدادى ، ولد سنة اثنين و ستّين و أربعمائة و سمع أبا محمّد هزار مردالصّريفينى و أبا الحسين ابن‌النّقور و أباالقسم عبدالعزيزبن على الأنماطى وعلىّ بن أحمدالبندار، فمن بعدهم ،وكتب‌الكتب وسمع‌العالى والنّازل حتّى‌انزف على ابن الطيورى جمع ماعنده ، روى عنه ابن ناصر والسّلفى و ابن عساكر و أبو موسى المدينى و أبو سعدالسّمعانى و أبوالفرج بن الجوزى و أبو أحمدبن سكينة و عبدالعزيز بن الأخضر و أحمدبن أزهر و عبدالعزيز بن مينا و أحمدبن‌الدّبيقى‌وعبد الوهّاب بن‌أحمدبن (ظ)هدبة‌خاتمةأصحابه: قال‌السّمعانى : هو حافظ ثقة متقن‌واسع الرواية ، دائم‌البشر ، سريع‌الدّمعة عندالذّكر ، حسن‌المعاشرة ، جمع‌الفوائد و خرّج التّخاريج ، قلّما بقى من جزء مروى إلاّ قد قرأه وحصّل نسخته ، و نسخ الكتب الكبار مثل «الطّبقات» لابن سعد و «تاريخ الخطيب»، كان متفرّغاً للحديث إمّا أن يقرأ عليه أو ينسخ شيئاً وكان لايجوّز إجازة على‌الاجازة وصنّف فى‌ذلك،قرأت عليه «الجعديّات» و «مسند يعقوب‌الفسوى» و الّذى عنده من«مسند يعقوب‌السّدوسى» و انتقاء البقال على‌المخلص،قال : السّلفى : كان عبدالوهّاب رفيقنا حافظاً ثقة لديه معرفة جيّدة ، قال ابن ناصر : كان بقيّةالشّيوخ سمع‌الكثير و كان يفهم مضى مستوراً و كان ثقة ولم يتزوّج قطّ ، وقال ابن‌الجوزي : كنت أقرأ عليه و هو يبكى فاستفدت ببكائه أكثر من استفادتى بروايته وكان على طريقة‌السّلف انتفعت به مالم أنتفع‌بغيره، و قال أبو موسى فى معجمه : هو حافظ عصره ببغداد مات فى حادي عشرالمحرّم‌سنة

ثمان و ثلاثين وخمسمائة . قلت :وفيها مات ببغداد المسند أبوالمعالي عبدالخالق بن عبدالصّمد بن بدر الصّفّار عن ستّ و ثمانين سنة و مُسند اصبهان أبوالقاسم غانم بن خالد بن عبدالواحد الاصبهاني التّاجر والمسند أبوالحسن محمّد بن أحمد بن أحمد صرما الدّقّاق ابن عمّ الحافظ ابن ناصر و مقري بغداد الخطيب أبوبكر محمّد بن الخضر بن إبراهيم المحولي و أبوبكر محمّد بن القاسم بن المظفر بن الشّهر زوري الموصلي و شيخ العربيّة والإعتزال أبولقاسم محمود ابن عمر بن محمّد الزّمخشري بخوارزم . أخبرنا أبوالحسن بن البخاري في كتابه ، أنبأ عمر بن محمّد ، أنبأ الحافظ عبدالوهّاب ، أنا : عبدالله بن محمّد الخطيب ، أنا أبو القاسم عبدالله بن جبّابة ، أنبأ أبوالقاسم البغوي ، ثنا عليّ بن الجعد ، ثنا يزيد بن إبراهيم التّستري ، ثنا محمّد بن سيرين أنّ أمّ عطيّة قالت : توفّيت إحدى بنات رسول الله صلّى الله عليه وسلّم فأمرنا أن نغسلها ثلاثا أو خمساً أو أكثر من ذلك إن رأيتنّ و أن نجعل في الغسلة الآخرة شيئا من سدر وكافور . هذا حديث من عوالي الصّحاح أخرجه النّسائي بنزول عن عبدالملك بن سعد بن اللّيث عن أبيه ، عن جدّه ، عن يحيى بن أيّوب عن مالك بن أنس ، عن أيّوب السّختياني ، عن ابن سيرين ، فكان شيخنا سمعه من النّسائي و صافحه(وشافهه . ظ)].

وفيات جماعة من الاعلام في سنة ۵۳۸

ونيز ذهبي در «عبر» در وقائع سنهٔ ثمان وثلاثين و خمسمائه گفته : [وأبو البركات عبدالوهّاب بن أحمد الأنماطي الحافظ مفيد بغداد ، سمع الصّريفيني و طبقته و من بعده ، قال أبو سعد : حافظ ، متقن ، كثير السّماع ، واسع الرّواية ، دائم البشر سريع الدّمعة ، جمع وخرّج ، لعلّه مابقي جزء عال أو نازل إلاّ قرأه وحصل له نسخة. ولم يتزوّج قطّ ، توفي في المحرّم وله ستّ وسبعون سنة ، رحمه الله] .

وعبدالله بن أسعد يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنه مذكوره گفته : [و فيها ـ توفي الحافظ مفيد بغداد أبوالبركات عبدالوهّاب بن المبارك الأنماطي ، كان واسع الرّواية ،متقناً ، دائم البشر ، سريع الدّمعة ،جمع و خرّج و حصّل و لم يتزوّج قطّ] .

و علامه سیوطی در «طبقات الحفّاظ» گفته : [الأنماطي - الحافظ العالم محدّث بغداد أبوالبركات عبدالوهّاب بن مبارك بن أحمد البغدادي ، ولد سنة ۴۹۲ و سمع ابن النقور والصّريفيني و خلائق ، ومنه ابن ناصر والسّلفي و أبو سعيد وخلق آخرهم عبدالوهّاب بن أحمد بن هدبة ، قال أبو سعد : حافظ متقن جامع واسع الرّواية جمع وخرّج وكان لايجوّز الاجازة على الاجازة و ألّف في ذلك ولم يتزوّج ، مات حادي عشر محرّم سنة ۵۳۸] انتهى .

فهذا الانماطي حافظهم البارع السّابق من النّقد والاتقان إلى كلّ غاية ، الواصل البالغ من التّثبّت والامعان إلى آخر النّهاية ، قد روى هذا الحديث الموضح من الحق والصّواب كلّ آية ، الواقي عن مهاوي الزّيغ و الضّلال أحسن الوقاية ، الموثوق المعتمد عند أصحاب التحديث والرّواية ، المقبول المرضى عند أصحاب التّحقيق والدّراية ، فلا يتلقّاه بالرّدّ والابطال إلّا مألوف بالعمه والعماية ، ولا يتعدّاه بالسّتر والاخمال إلّا مأفون قدعنى بالغيّة والغواية .]

﴿۹۱ - أما روايت قاضي ابوالفضل عياض بن موسى اليحصبي ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « الشفا بتعريف حقوق المصطفى » گفته : [و قال عليه الصّلوة والسّلام : إنّي تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما] .

و نيز قاضي عياض در «شفا» گفته : [وهذا نبيّنا صلّى الله عليه وسلّم المغفور له ماتقدّم من ذنبه و ما تأخّر قد طلب التّنصّل في مرضه ممّن كان له عليه مال أو حق في بدن وأقاد من نفسه وماله وأمكن من القصاص منه على ماورد في حديث الفضل و حديث الوفاة وأوصى بالثّقلين بعده كتاب الله عزّ وجلّ وعترته وبالأنصار عيبته]

و قاضي عياض از أماثل منقّدين عظام و أفاضل محقّقين فخام و معاريف متبحّرين أعلام و مشاهير متمهّرين در علوم إسلام نزد سنّيّه ميباشد .

ابن خلكان در «وفيات الأعيان» گفته : [القاضي أبوالفضل عياض بن موسى بن عياض بن عمر بن موسي بن عياض بن محمّد بن موسى بن عياض اليحصبي السّبتي ، كان إمام وقته في الحديث

ترجمه قاضی عیاض یحصبی

وعلومه والنّحو واللّغة وكلام العرب و أيّامهم وأنسابهم وصنّف التّصانيف المفيدة ، منها : كتاب « الاكمال في شرح كتاب مسلم» كمّل به «المعلم في شرح كتاب مسلم » للمازري. و منها «مشارق الأنوار » و هو كتاب مفيد جدّاً في تفسير غريب الحديث المختصّ بالصّحاح الثلاثة وهي «الموطّأ» و البخاري و مسلم . و شرح حديث أمّ زرع شرحا مستوفى . وله كتاب سمّاه «التّنبيهات» جمع فيه غرائب وفوائد ، و بالجملة ، فكلّ تواليفه بديعة ، ذكره أبوالقاسم بن بشكوال في كتاب « الصّلة » فقال : دخل الأندلس طالبا للعلم فأخذ بقرطبة عن جماعة وجمع من الحديث كثيراً وكان له عناية كثيرة به والإهتمام بجمعه وتقييده وهو من أهل اليقين في العلم والذّكاء والفطنة والفهم ، واستقضى ببلده ، يعني مدينة سبتة مدّة طويلة حمدت سيرته فيها ثمّ نقل منها إلى قضاء غرناطة فلم تطل مدّته فيها . إنتهى كلامه . و للقاضي عياض شعر حسن ، فمنه ما رواه عنه ولده أبوعبدالله محمّد قاضي دانية ، قال : أنشدني لنفسه في خامات زرع بينها شقائق النّعمان هبّت عليها ريح :

انظر إلى الزّرع و خاماته — تحكي وقد ماست أمام الرّياح

كتيبة خضراء مهزومة — شقائق النّعمان فيها جراح

الخامة: القصبة الرّطبة من الزرع . وأنشد أيضاً لأبيه:

الله يعلم أنّي منذ لم أركم — كطائر خانه ريش الجناحين

فلو قدرت ركبت البحر نحوكم — لأنّ بعدكم عنّي جنى حيني

و رأيت لابن العريف رسالة كتبها إليه فأحببت ذكرها ثمّ أضربت عنها لطولها. وذكره العماد في « الخريدة » فقال : كبير الشّأن غزير البيان ، وذكر له البيتين في الزرع الّذي بينه شقائق النّعمان ثم قال بعد ذلك: وله في لزوم مالا يلزم:

إذا ما نشرت بساط انبساط — فعنه فديتك فاطو المزاحا

فانّ المزاح على ما حكاه — أولو العلم قبلي عن العلم زاحا

ومدحه أبوالحسن بن هرون الما لقي بقوله :

ظلموا عياضاً وهو يحلم عنهم — والظّلم بين العالمين قديم
جعلوا مكان الرّاي عيناً في اسمه — كي يكتموه فانّه معلوم
لولاه ما ناحت أباطح سبتة — والرّوض حول فنائها معدوم

وذكره ابن الأبّار في أصحاب أبي علي الغسّاني، قال: من أهل سبتة واصله من بسطة يكنى أبا الفضل أحد الأئمة الحفّاظ الفقهاء المحدّثين الأدباء وتواليفه وأشعاره شاهدة بذلك. كتب إليه أبو علي في جماعة جلّة ولقى أيضاً آخرين مثلهم وشيوخه يقاربون المائة. وكان مولد القاضي عياض بمدينة سبتة في النّصف من شعبان سنة ستّ وسبعين وأربعمائة وتوفي بمراكش يوم الجمعة سابع جمادى الآخرة. وقيل في شهر رمضان سنة أربع وأربعين وخمسمائة، رحمه الله تعالى. ودفن بباب ايلان داخل المدينه وتولّى القضاء بغرناطة سنة اثنين وثلاثين وخمسمائة، وتوفي ولده المذكور سنة خمس وسبعين وخمسمائة، رحمه الله تعالى. **وعياض** - بكسر العين المهملة وفتح الياء المثنّاة تحتها وبعد الألف ضاد معجمة. **واليحصبى** - بفتح الياء المثنّاة من تحتها وسكون الحاء المهملة وضمّ الصّاد المهملة وفتحها وكسرها وبعدها باء موحّدة - هذه النّسبة إلى يحصب بن مالك قبيلة من حمير. **وسبتة** - مدينة مشهورة بالمغرب، وكذلك **غرناطة** - بفتح الغين المعجمة وسكون الرّاء وفتح النّون وبعد الألف طاء مهملة ثمّ هاء - وهي مدينة بالأندلس].

وذهبى در «**تذكرة الحفاظ**» گفته: [عياض بن موسى بن عياض بن عمرو بن موسى القاضى العلاّمة عالم المغرب أبو الفضل اليحصبى السّبتي الحافظ. مولده بسبتة في سنة ست وسبعين وأربعمائة وأصله أندلسي تحوّل جدّه إلى فاس ثمّ سكن سبتة، أجازه القاضى الحافظ أبو علي الغسّاني وكان يمكنه السّماع منه وهو ابن عشرين سنة وإنّما دخل القاضي إلى الأندلس بعد موته فأخذ عن محمّد بن حمدين وابى علي بن سكرة وأبي الحسين سراج (السّرّاج. ظ) وأبي محمّد بن عثمان وهشام بن أحمد وأبي بحر بن العاص وخلق وتفقّه بأبي عبدالله محمّد بن عيسى التّميمي والقاضى أبي عبدالله محمّد بن عبدالله المسيل وصنّف التّصانيف الّتي سارت بها الرّكبان واشتهر اسمه وبعد صيته، قال ابن بشكوال:

هومن أهل العلم واليقين والذكاء والفهم، استقضى بسبتة مدة طويلة حمدت سيرته فيها ثم نقل عنها إلى قضاء غرناطة فلم يطول (تطل مدته . ظ) بها وقدم علينا قرطبة فأخذنا عنه، وقال الفقيه محمد بن حمادة السبتي: جلس القاضي للمناظرة وله نحو من ثمان وعشرين سنة وولي القضاء وله خمس وثلاثون سنة فسار بأحسن سيرة وكان هيناً من غير ضعف صليباً في الحق، تفقه على أبي عبدالله التميمي وصحب أبا إسحق بن جعفر الفقيه ولم يكن أحد بسبتة في عصره أكثر تواليفاً من تواليفه، له كتاب «الشفا في شرف المصطفى» وكتاب «ترتيب المدارك وتقريب المسالك في ذكر فقهاء مذهب مالك» وكتاب «العقيدة» وكتاب «شرح حديث أم زرع» وكتاب «جامع التاريخ» الذي أربى على جميع المؤلفات، جمع فيه أخبار ملوك الأندلس والمغرب واستوعب فيه أخبار سبتة وعلماءها، وله كتاب «مشارق الأنوار في اقتفاء صحيح الآثار» الموطأ والصحيحين.

«جامع التاريخ» للقاضي الذي أربى على جميع المؤلفات

إلى أن قال: وحاز من الرياسة في بلده ومن الرفعة مالم يصل إليه أحد قط من أهل بلده ومازاده ذلك إلا في تواضع وخشية الله، وله من المؤلفات الصغار أشياء لم يذكرها، قال القاضي شمس الدين بن خلكان: هو إمام الحديث في وقته وأعرف الناس بعلومه وبالنحو واللغة وكلام العرب وأنسابهم قال: ومن تصانيفه كتاب «الإكمال في شرح مسلم» كمل كتاب «المعلم» للمازري، ومنها كتاب «مشارق الأنوار» في غريب الحديث، وكتاب «التنبيهات» فيه فوائد وغرائب، وكل تواليفه بديعة، وله شعر حسن فمنه مارواه ابنه قاضي دانية أبوعبدالله محمد بن عياض، شعر:

انظر إلى الزرع وخاماته تحكي وقد ماست أمام الرياح
كتيبة خضراء مهزومة شقايق النعمان فيها جراح

قلت: روى عنه خلق كثير، منهم: عبدالله بن أحمد العصيري وأبوجعفر بن القصير الغرناطي وأبوالقاسم خلف بن بشكوال وأبومحمد عبيد الله الحجري ومحمد بن الحسن الجابري (ظ). قال ابن بشكوال: توفي القاضي عياض مغرباً عن وطنه في وسط

سنة أربع وأربعين وخمسمائة ، قال ولده محمّد : توفى في ليلة الجمعة نصف الّليلة التاسعة من جمادى الآخر ودفن بمراكش].

و نيز ذهبى در « عبر في خبر من غبر » در وقائع سنة أربع وأربعين وخمسمائة گفته : [والقاضى عياض بن موسى بن عياض العلاّمة أبوالفضل اليحصبى السّبتى المالكي الحافظ أحد الأعلام ، ولد سنة ستّ وأربعمائة وأجازله أبوعلى الغسّانى وسمع من أبى على بن سكرة وأبى محمّد بن عتاب و طبقتهما وولي قضاء سبتة مدّة ثمّ قضاء غرناطة وصنّف التّصانيف البديعة ، توفي بمراكش في جمادى الآخرة ، رحمه الله].

و يافعي در « مرآة الجنان » در وقائع سنـة مذكوره گفته : [والقاضى الإمام العلاّمة أبوالفضل عياض بن موسى بن عياض بن موسى بن عياض اليحصبي ، أحد الحفّاظ الأعلام سمع من أبى على بن سكرة وأبى محمّد بن عتاب و طبقتهما وأجاز له أبوعلى الغسانى وولى قضاء سبتة مدّة ثم قضاء غرناطة وصنّف التصانيف الجليلة المفيدة، منها « الإكمال في شرح صحيح مسلم » كمّل به « المعلم في شرح المسلم » للإمام المازرى، ومنها « الشفا في تعريف حقوق المصطفى » و « مشارق الأنوار » في غريب الحديث . وكان إمام وقته في الحديث وعلومه والنحو واللّغة و كلام العرب وأيّامهم وأنسابهم و هو من أهل التّفنّن في العلوم والذّكاء ، وله شعر حسن ومنه قوله :

الله أعلم أنّني منذ لم أركم ... كطائر خانه ريش الجناحين

فلو قدرت ركبتُ البحر نحوكم ... فإنّ بعدكم عنّي جنى حيني

والحين - بالفتح - الهلاك ، وبالكسر : الوقت] .

و علامه ابن الوردى در « تتمة المختصر في تاريخ البشر » در وقـائع سنه مذكوره گفته : [و فيها - توفى القاضى عياض بن موسى بن عياض السّبتي بمراكش ومولده بسبتة سنة ستّ و سبعين و أربعمائة أحد الأئمّـة الحفّاظ المحدّثين الأدباء وتآليفه و أشعاره شاهدة بذلك وله « الإكمال » شرح مسلـم و « مشارق الأنوار » في غريب الحديث . قلت : وله « الشّفاء » ، استقضى بسبتة طويلاً فحمد ثمّ ولي غرناطة فلم تطل مدّته ، ومن شعره :

انظر إلى الزّرع و خاماته　　　تحكى وقد ماست أمام الرّياح
كتيبة خضراء مهزومة　　　شقائق النّعمان فيها جراح

والله أعلم] .

وسيوطى در « طبقات الحفّاظ » گفته: [القاضى عياض بن موسى بن عياض بن عمر ابن موسى بن عياض العلاّمة عالم المغرب أبو الفضل اليحصبى السّبتى الحافظ، ولد سنة ٤٧٩ أجازله أبو على الغسانى وتفقّه وصنّف التّصانيف الّتى سارت بها الرّكبان كالشّفا و« طبقات المالكيّة» و« شرح مسلم » و« المشارق » في الغريب و« شرح حديث أمّ زرع» و« التّاريخ » وغير ذلك ، وبعد صيته وكان إمام أهل الحديث في وقته وأعلم النّاس بعلومه والنّحو واللّغة و كلام العرب وأيّامهم وأنسابهم و ولي قضاء سبتة ثمّ غرناطة ، مات ليلة الجمعة سنة ٥٤٤ بمراكش].

وشمس الدين داودى مالكى در « طبقات المفسّرين » گفته : [عياض بن موسى بن عياض بن عياض بن عمرون بن موسى بن عياض بن محمّد بن عبدالله بن موسى ابن عياض اليحصبى القاضى أبو الفضل سبتيّ الدّار والميلاد ، أندلسيّ الأصل ، قال ولده محمّد : كان أجدادنا في القديم الأندلس ثم انتقلوا (إلى . صح . ظ) مدينة فاس وكان لهم استقرار بالقيروان لاأدرى قبل حلولهم بالأندلس أوبعد ذلك وانتقل عمرون إلى سبتة بعد سكنى فاس. كان القاضى أبو الفضل إمام وقته في الحديث وعلومه عالماً بالتّفسير وجميع علومه فقيهاً أصوليّا عالما بالنّحو واللّغة و كلام العرب وأيّامهم وأنسابهم بصيراً بالأحكام عاقداً للشّروط حافظاً لمذهب مالك رحمه الله تعالى شاعراً مجيداً ريّاناً من علم الأدب خطيبا بليغا صبوراً حليما جميل العشرة جواداً سمحا كريما كثير الصّدقة دءوبا على العمل صليبا في الحقّ رحل إلى الأندلس سنة سبع وخمسمائة طالبا للعلم فأخذ بقرطبة عن القاضى عبدالله محمّد بن على بن حمدين و أبى الحسين بن سراج (أبي السّراج . ظ) وعن أبى محمّد بن عتاب وغيرهم وعنى بلقاء الشّيوخ والأخذ عنهم وأخذ عن أبى عبدالله المازري كتب إليه يجيزه وأجازه الشّيخ أبو بكر الطّرسوسى، ومن شيوخه القاضى أبو الوليد بن رشد. قال صاحب « الصّلة البشكوالية » : وأظنّه سمع

من ابن رشد وقد اجتمع له من الشّيوخ بين من سمع منه وبين من أجازه مائة شيخ وذكر أنّ منهم محمّد بن أحمد بن بقي وأحمد بن محمّد بن مكحول وأبوطاهر أحمد بن محمّد السّلفي والحسن بن محمّد بن سكرة والقاضي أبوبكربن العربي والحسن بن عليّ بن طريف وخلف بن إبراهيم بن النّحّاس ومحمّد بن أحمد بن الحاجّ القرطبي وعبدالله بن محمّد الخشني و عبدالله بن محمّد بن السّيد البطليوسي وعبدالرحمن بن بقي بن مخلد و عبدالرحمن بن محمّد بن العجوز وغيرهم يطول ذكرهم . قال صاحب « الصّلة » : وجمع من الحديث كثيراً وله عناية كبيرة به واهتمام بجمعه وتقييده وهو من أهل التّفنّن في العلم واليقظة والفهم و بعد عوده من الأندلس أطمعه أهل سبتة للمناظرة عليه وفي المدونة وهو ابن ثلثين سنة اونيّف عنها ثمّ أجلس للشّورى ثمّ ولي قضاء بلده مدّة طويلة حمدت سيرته فيها ثمّ نقل إلى قضاء غرناطة في ٥٣١ ولم يطل أمده بها ثمّ ولي قضاء سبتة ثانيا . ثم قال صاحب «الصّلة» : وقدم علينا قرطبة فأخذنا عنه بعض ماعنده ، قال ابن الخطيب : وبنى الزيادة الغربية في الجامع الأعظم وبنى في جبل الميناالمراتبة الشّهيرة وعظم صيته ولمّا ظهر أمر الموحّدين بادر إلى المسابقة بالدّخول في طاعتهم ورحل إلى لقاء أميرهم بمدينه سلا فأجزل صلته وأوجب برّه إلى أن اضطربت أمورالموحّدين ٥٤٣ فانثابت حاله ولحق بمراكش مشرداً به عن وطنه فكانت بها وفاته ، وله التّصانيف المفيدة البديعة منها : « إكمال المعلم في شرح مسلم » وله كتاب « الشفا بتعريف حقوق المصطفى » صلّى الله عليه وسلّم ، أبدع فيه كلّ الابداع وسلم له اكفاءه كفايته ولم ينازعه أحد الانفراد به ولاأنكروا مزيّة السّبق إليه بل تشوّفوا للوقوف عليه وأنصفوا في الاستفادة منه وحمله النّاس وطارت نسخه شرقا وغربا وكتاب « مشارق الأنوار » في تفسيرغريب حديث «المؤطّأ» والبخاري ومسلم وضبط الألفاظ والتّنبيه على مواضع الأوهام والتّصحيفات وضبط أسماء الرّجال ، وهو كتاب لو كتب بالذّهب أو وزن بالجواهر كان قليلا في حقّه، وفيه أنشد بعضهم:

مشارق أنوار تبدّت بسبتة　　　ومن عجب كون المشارق بالغرب

وكتاب « التّنبيهات المستنبطة (والمختلطه . صح . ظ) عليه الكتب المدوّنة

(فى شرح كلمات مشكلة وألفاظ مغلطة مما اشتملت صح.ظ) عليه الكتب المدوّنة (والمختلطة صح.ظ) جمع فيه غرائب من ضبط الألفاظ وتحرير المسائل. وكتاب «ترتيب المسالك وتقريب المدارك» لمعرفة أعلام مذهب مالك رحمه الله تعالى وكتاب «الاعلام بحدود قواعد الاسلام». وكتاب «الالماع فى ضبط الرّواية وتقييد السّماع». وكتاب «بغية الرّائد» لما تضمّنه حديث أمّ زرع من الفوائد. وكتاب «الغنية» فى شيوخه. وكتاب «المعجم» فى شهوخ ابن سكرة. وكتاب «نظم البرهان على صحّة جزم الأذان». وكتاب «شرح مسلم». وممّا لم يكمّله «المقاصد الحسان فيما يلزم الانسان» وكتاب «العيون السّتة فى أخبار سبتة»، وكتاب «غنية الكاتب و بغية الطّالب» فى الصّدور والتّرسّل، وكتاب «الاجوبة المحبرة عن الأسئله المحيّرة»، وكتاب أجوبته عمّا نزل فى أيّام قضائه من نوازل الأحكام، فى سفر، وكتاب «سيرة السّراة فى آداب القضاة»، وكتاب خطب، وكان لا يخطب إلاّ من إنشائه، وله شعر كثير حسن رائق فائق، فمنه قوله :

يامن تحمّل عنّي غير مكترث ... لكنه للضّنا و السّقم أوصابى

تركته مستهام القلب ذا حرق ... أخا جوى و بتاريح وأوصابى

أراقب النجم في جنح الدّجى سحراً ... كأنّنى راصد للنّجم أوصاب

وماوجدت لذيذ النّوم بعدكم ... ألاّ جنى حنظل فى الطعم أوصاب

وله: الله يعلم أنّى منذ لم أركم ... كطائر خانه ريش الجناحين

فلو قدرت ركبت الرّيح نحوكم ... فانّ بعدكم عنّى جنى حينى

وله من ابيات :

إنّ البخيل بخطّه أولفظه ... أو عطفه أووقفه لبخيل

وله فى خامات زرع بينهما شقائق النعمان هبت عليه الرّيح :

أنظر إلى الزّرع و خاماته ... تحكي وقد ماست أمام الرّياح

كتيبة حمراء (خضراء.ظ) مهزومة ... شقائق النّعمان فيها جراح

وله غير ذلك كثير جدّاً، و ولد بسبتة في شهر شعبان سنة ٤٧٦ وتوفي بمراكش في شهر جمادى الاخرة، وقيل في شهر رمضان سنة ٥٤٤، وقيل إنّه مات مسموماً

منه يهوديّ ، ودفن رحمه الله تعالى بباب ايلان داخل المدينة ، ذكره ابن فرحون قدّس سرّه] .

وأبومهدي عيسى ثعالبي در « مقاليد الأسانيد » گفته : [« الشّفا بتعريف حقوق المصطفى» صلّى الله عليه وسلّم ـ للقاضي أبي الفضل عياض بن موسى رحمه الله . أخبرنا به سماعاً لبعضه مع التّفقّه فيه وإجازةً لسائره، عن أعلامه الثّلاثة بسندهم إلى ابن غازي، عن أبي عبدالله محمّد بن الحسين بن حمامة الشّهير بالصّغير، عن أبي عبدالله محمّد بن أبي سعيد السّلوي، عن أبي شامل محمّد بن الحسن الشمني ، قال : أخبرنا الشّيخ الصّالح أبوعبدالله محمّد بن أحمد الماغوسي بقراءتي عليه بالإسكندرية، قال: أخبرنا أبوعبدالله الزّبير بن علي ابن سيّد الكلّ الأستوائي سماعاً عليه بطيبة الشّرّفة إلّا يسيراً فأجازه ، قال : أخبرنا أبوالحسين يحيى بن أحمد بن محمّد بن تامتّيت ـ بفتح الميم وكسر الفوقيّة المشدّدة بعدها مثنّاة تحتيّة ساكنة تليها مثنّاة فوقيّة ـ قراءةً عليه وأنا أسمع قال : أخبرنا أبوالحسن يحيى بن محمّد بن الصّائغ . «ح» قال ابن غازي : واخبرني به عبدالله محمّد بن محمّد بن يحيى السّرّاج ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن قاضي الجماعة أبي البركات محمّد بن إبراهيم بن الحاجّ البلّفيقي (١) ، عن القاضي أبي إسحاق إبراهيم بن أحمد الغافقي ، عن القاضي أبي عبدالله محمّد بن عبدالله بن أحمد الأزدي ، عن القاضي أبي عبدالله محمّد بن غازي الأنصاري من ذرّيّة جابر بن عبدالله الأنصاري ، قال هو وابن الصّائغ : أخبرنا المؤلّف . قال ابن غازي : وبهذا السّند المسلسل بالقضاة يروي أبوالبركات البلفيقي جميع تصانيف القاضي عياض وبسند الشّهاب المقري إلى ابن مرزوق الحفيد، عن أبيه، عن جدّه ، وعن جدّه أيضاً بالإجازة ، عن القاضي أبي علي حسين بن يوسف بن يحيى الحسيني التلمساني القرّاز السبتي المولد والنشأة ، عن الخطيب أبي القاسم محمّد بن عبدالرحيم بن عبدالرّحمان ابن الطّيّب السبتي ، عن القاضي الأزدي السبتي ، عن القاضي ابن غازي السّبتي ، عن المؤلّف. وفي هذا السّند لطيفة وهي أنّ رجاله من ابن مرزوق الخطيب إلى المؤلّف كلّهم

---

(١) بكسر الموحدة وتشديد اللام المكسورة والفاء آخره قاف «اتحاف».

سبتتيون والخطيب ابن مرزوق أقام بسبتة خطيباً ثلاثةأعوام. « ح » قال ابن مرزوق الخطيب : وأخبرنا بهالفقيه العدل أبوالمجد أحمد بن الفقيه العدل أبى عبدالله محمدبن القاضىأبىالفضل عياض بن القاضى أبى عبدالله محمد بن القاضىأبىالفضل عياض بنموسى مؤلّفه عن أبيه عن جدّه إلى المصنّف ، فذكره ، وفي هذا السند لطيفة شرف المعالي وهي قول الرّجل:حدّثنى أبى عن جدّه . وبالسّند ، قال أبوالفضل عياض رضىالله عنه : الحمدلله المتفرّد باسمه الأسمى المختصّ بالملك الاعزّالأحمى الّذى ليس دونه منتهى ولاوراءه مرمى الظّاهرلاتخيّلا ووهماً والباطن تقدّساً لاعدماً وسع كلّ شىء رحمةً و علماً وأسبغ علىأوليائه نعماًعمّاً وبعث فيهم رسولامنأنفسهم أنفسهم عرباً وعجماًوأزكاهم محتداً ومنمى وأرجحهم عقلا وحلماً واوفرهمعلماًوفهماً وأقواهم يقيناً وعزماً وأشدّهم بهم رأفة ورحماً، زكاه روحاً وجسماً وحاشاهعيباً ووصماً وآتاه حكمة وحكما وفتحبه أعينا عميا وقلوبا غلفا وآذانا صمّا ، فآمن به وعزّره و نصره ، من جعل الله له في مغنم السّعادة قسما وكذب به و صدف عن آياته ، مـن كتب الله عليه الشّقاء حتما ومنكان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى . صلّى الله عليه صلاةتنمو وتنمى وسلّم تسليما . أمّا بعد ، إنتهى .

عرف نسيم ورشفة تسنيم في نبذ من تعريف أبى الفضل رحمه الله ، وهوالامام الحافظ الحجّة القاضي العدل أبوالفضل عياض بن موسى بن عياض بن عمرون ، وقيل: عمرو ـ بفتح العين المهملة ـ بن موسى بن عياض بنمحمد بن موسى بن عياض اليحصبى ـ بمثنّاة تحتيّة مفتوحة و حاء مهملة ساكنة فصاد مهملة محرّكة بالحركات الثّلاثة فموحّدة ـ نسبة إلى يحصب حيّ باليمن من حمير، ولد سنة ستّ وسبعين وأربعمائة ونشأ بسبتة وأخذ عن مشيختها ورحل إلى الأندلس فأخذ عن ابن حمدين وابن رشد وابن العتاب وابن الحاجّ وأبىعلي الصّدفى والطبقة واتّسعت روايته فكان جمال العصر و مفخر الأفق و ينبوع المعرفة و معدن الإفادة . قال الذّهبيّ : استبحر فى العلوم وجمع وألّف وسارت بتصانيفه الرّكبان واشتهراسمه فيالآفاق . وقال ابن خلكان: هو إمام فى الحديث فيوقته وأعرف النّاس بعلومه وبالنّحوواللّغة وكلام العرب وأيّامهم

و أنسابهم . وقال أبونصر الفتح بن عبدالله بن محمد القيسي الإشبيلي في كتابه « قلائد العقيان ومحاسن الأعيان » في تحليته رضي الله عنه: جاء على قدر وسبق إلى نيل المعالي فابتدر واستيقظ لها والنّاس نيام، وورد ماءها وهم حيام، وتلا من المعارف ما أشكل وأقدم على ما أحجم عنه سواه ونكل فتحلّت به للعلوم نحور وتجلّت له منها حور كأنّهن الياقوت والمرجان لم يطمثهنّ إنس قبله ولا جانّ ، قد ألحفته الأصالة رداها وسقته أنداها وألقت إليه الرّياسة أقاليدها وملّكته طريفها وتليدها ، فبذّ على فتائه الكهول سكونا وحلما وسبقهم معرفة وعلما وأزرت محاسنه بالبدر اللّياح (١) وسرت فضائله سرى الرّياح فتشوفّت لعلائه الأقطار ووكفت تحكي نداه الأمطار وهو على اعتنائه بعلوم الشّريعة واختصاصه بهذه الرّتبة الرفيعة ، يعني باقامة أود الأدب وينسل إليه أربابه من كلّ حدب إلى سكون و وقار كما رسا الطّود وجمال مجلس كما حليت الخود وعفاف وصون ما علما فسادا بعد الكون ورواء لو رأته الشّمس ما باهت بأضواء وخفر لو كان للصبّح مالاح ولا سفر و قد أثبت من كلامه البديع الألفاظ والأغراض ما هو أسحر من العيون النجل و الحدق المراض ، فمن ذلك قوله عند ارتحاله من قرطبة :

أقول وقد جدّ ارتحالي وغرّدت ... حداني وزمّت للفراق ركائبي
وقد عمشت من كثرة الدّمع مقلتي ... وصارت هواء من فؤادي ترائبي
ولم يبق إلاّ وقفة يستحثّها ... وداعي للأحباب لا للحبائب
رعى الله جيرانا بقرطبة العلى ... وسقّى رباها بالعهاد السّواكب
وحيّى زمانا بينهم قد ألفته ... طليق المحيّا مستلان الجوانب
أإخواننا بالله فيها تذكّروا ... معاهد جار أو مودّة صاحب
غدوت بهم من برّهم واحتفائهم ... كأنّيَ في أهلي و بين أقاربي
وله: إذا ما نشرت بساط انبساط ... فعنه فديتك فاطو المزاحا
فإنّ المزاح كما قد حكى ... أولوا العلم قبل عن العلم زاحا

(١) اللياح : الابيض من كل شي وابيض لياح ناصع (٤٠٢ق) .

و قال فی خامات زرع بینهما شقائق نعمان هبت علیه ریح :

أنظر إلى الزّرع و خاماته | تحكي وقدماست أمام الرّياح
كتائباً خضراء مهزومة | شقائق النّعمان فيها جراح

وله من قصيدة بعث بها إلى الحافظ أبي طاهر السّلفي :

أبا طاهر اخذها على البعد والنّوى | تحيّة مرتاح لذكراك شيّق
طوى لك مابين الضّلوع مودّة | تشفّ صفاء كالزّلال المروّق
يناجيك بالذّكرى فيشفي غليله | و يخلص بالودّ الصّحيح ويلتق
أقمت عمود الدّين والأثر الّذى | سناه هدى للحقّ كلّ موفّق
و طارلك الصّيت البعيد فأرّجت | مآثره مابين غرب و مشرق
فما من ثرى إلاّ بذكراك عاطر | ولا أفق إلاّ بنورك مشرق
بقيت لإسناد الحديث تقيمه | و للعلم تملي منه كلّ محقّق
ولازلت نحو(تنحو.ظ) كلّ فضل وسودد | وتنمو بمعراج الجلال و ترتقي

و جاوبه الحافظ أبوطاهر رحمه‌الله تعالى بقصيدة منها قوله :

أتانيَ نظم الألمعيّ الموفّق | يميس اختيالاً بين غرب ومشرق
فطالعته مستبشراً فوجدته | نتيجة فهم في البلاغة مشرق
و أضحى فريداً في الحديث وحفظه | و قصّر عنه كلّ فحل و مفلق
وفاز بمجد ليس يرجو بلوغه | مدى الدّهر إلاّ كلّ أحمق أخرق
أبا الفضل! خذ بالفضل فيما بعثته | و طالعه ثمّ انبذه عنك و شقّق
فنحن و إن لم يقض ياقاض بيننا | لقاء فبالأرواح ندنو و نلتقی

وله التّصانيف البديعة في فنّها الغريبة في حسنها ، منها : كتاب «الشّفاء» أبدع فيه كلّ إبداع وسلم له اكفاءه كفيانه (كفايته . ظ) فيه من غير معارضة و لا دفاع ولم ينازعه أحد لانفراده بمغزاه ، ولا أنكروا مزيّة السّبق إلى مداه ، تشوّقوا للوقوف عليه و أنصفوا في الإستفادة ممّا لديه وحمله النّاس عنه آحاداً وجموعاً على اختلاف الطّباق و طارت نسخه طيران القطاني أعماق الآفاق ولهج به الشّادى والبادي و تجملّت

بدالنّوادي في‌الحواضر والبوادي وقد كثرت فيه‌الأمداح وركضت سوابق الأفكار فى راح‌الرّحراح ، فمن مجلّ برر فى‌الإعراب عن مرفوع قدره المتمكّن؛و من مصلّ تلافى إبانة سنان‌البيان عن‌واجب حقّه المتعيّن ، فمن‌ذلك قول لسان الدّين‌بن‌الخطيب السلمانى (التلمسانى : ظ) :

«شفاء عياض» للصّدور شفاء فليس بفضل قد حواه خفاء
هديّة برّ لم يكن لجزيلها سوى‌الأجروالذّكر الجميل كفاء
و فى لنبي الله حقّ وفائه و أكرم أوصاف الكرام وفاء
و جاءبه‌بحراً يقول(يفوق ظ)بفضله على البحر طعم طيّب و صفاء
و حق رسول الله بعد وفاته رعاه و إغفال الحقوق جفاء
هوالذّخر يغنى فى‌الحياةغناءه و يترك منه للبنين رفاء
هوالأثر المحمود ليس يناله دثور ولا يخشى عليه عفاء
حرصت على الإطناب‌في‌نشرفضله و تمجيده لو ساعدتني فاء

و قال أبوالحسين عبدالله بن أحمد بن عبدالمجيدالأزدي الرندى نزيل بجاية:

كتاب الشّفاء شفاء القلوب قد ايتلقت شمس برهانه
فأكرم به ثمّ أكرم بـه وعظّم مدى‌الدّهر من شانه
إذا طالع المرء مضمونـه وسا في الهدى أصل ايمانه
و جاء بروض التّقى ناشقاً أرائج أزهار أفنانـه
و نال علوما ترقيه فـى ثريّا السّماء و كيوانـه
فللّه درّ أبـى الفضل إذ سرى فى‌الورى نيل إحسانـه
تقرّر قـدر نبيّ الهـدى و خيـر الأنـام بتبيانـه
و جازاه ربّـى خير الجزاء و جـاد عليه بغفرانـه
و منه الصّلوة على المجتبى و أصحابـه ثمّ أعـوانه
مدى الدّهر لاينقضى دأبها و لا ينثنى طـول أزمـانـه

ويذكر عن ابن أخيه المدعوّ بمحمّد الفاضل أنّه قـال : رأيت عمّي أباالفضل

في النّوم مع رسول الله ﷺ على سرير من ذهب فكانت تعتريني دهشة في السّلام على رسول الله ﷺ و تعجّبت من كون عمّي معه على السّرير، فكان عمّي رحمه الله تعالى فهم ذلك فقال لي: يا محمّد! أشدد يدك على كتاب «الشفا» وتمسّك به، كأنّه يشعر أنّه أحلّه هذه المنزلة الشّريفة. ومنها كتاب «مشارق الأنوار على صحاح الآثار» وهو كتاب لو كتب بالذّهب او وزن بالجواهر كان قليلاً في حقّه. ومنها «إكمال المعلم في شرح مسلم» وفيه يقول مالك بن المرجل:

من قرء الإكمال كان كاملاً	في علمه و زيّن المحافلا
و كتب العلم كنوز انّها	تفيد نفعا عاجلاً و آجلا
و ليس من كتاب عياض عوض	فانّه كان إماما فاضلا

ومنها كتاب «المستنبطة» في شرح كلمات مشكلة و ألفاظ مغلطة ممّا اشتملت عليه الكتب المدوّنة والمختلطة لم يؤلّف في فنّه مثله وقد غلب على تسميته «التّنبيهات» وفيه يقول أبا عبدالله التوزرى شارح الشّقراطيسية:

كأني مذوا في كتاب عياض	أنزّه طرفي في مريع رياض
فأجنى به الأزهار يانعة الجنى	و أكرع منها في لذيذ حياض

و منها كتاب «ترتيب المدارك و تقريب المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالك» و كتاب «الإعلام بحدود قواعد الإسلام» و كتاب «الإلماع في ضبط الرّواية و تقييد السّماع» و «بغية الرّائد لما تضمّنه حديث أمّ زرع من الفوائد» و كتاب «الغنية» في شيوخه و «معجم شيوخ أبي علي الصّدفي» و «نظم البرهان على صحّة جزم الأذان». وممّا لم يكمل «المقاصد الحسان فيما يلزم الإنسان» و «جامع التّاريخ» أربى فيه على جميع المؤلّفات و «غنية الكاتب وبغية الطّالب» في الصّدور والتّراسيل وغير ذلك. ومات بمراكش مغربا من أهله في جمادي الآخر سنة أربع وأربعين وخمسمائة، رحمة الله عليه. قيل إنّه مات مسموما سمّه يهودي].

و خود شاه صاحب در «بستان المحدّثين» گفته: [«كتاب الشّفا بتعريف حقوق المصطفى» (ص) تصنيف قاضى عياض، رحمة الله عليه، ودرحقّ آن كتاب علما وشعرا إطالت مدح وثنا نموده اند، چنانچه لسان الدين الخطيب تلمسانى ميگويد:

«شفاءعیاض» للصّدور شفاء ... و لیس لفضل قد حواه خفاء
هدّیة برّ لم یکن لجزیلها ... سوی الأجر والذّکر الجمیل کفاء
و في لنبيّ الله حقّ وفائه ... و أکرم أوصاف الکرام وفاء
وجاء به بحراً یفوق لفضله ... علی البحر طعم طیّب وصفاء
و حقّ رسول الله بعد وفاته ... رعاء و إغفال الحقوق جفاء
هوالذّخر یغني في الحیاةغناء ه ... و یترك منه للبنین رفاء
هوالأثرالمحمود لیس ینا له ... دثور ولا یخشی علیه عفاء
حرصت علی الإطناب في نشر فضله ... و تمجیده لو ساعدتني فاء

وأبوالحسین عبدالله بن أحمد بن عبدالمجید أزدی رندي که دربجایه سکونت داشته گفته ست :

کتاب الشّفاء شفاء القلوب ... قد ایتلقت شمس برهانه
فأکرم به ثمّ أکرم به ... و أعظم مدی الدّهر من شانه
إذا طالع المرء مضمونه ... رسا في الهدی أصل إیمانه
و جاء بروض التّقی نا شقا ... أرائج أزهار أفنانه
و نال علوماً ترقّیه في ... ثریّا السّماء و کیوانه
فللّه درّ أبي الفضل إذ ... جری(سری.ظ)في الوری نیل إحسانه
یقرّر(تقرّر.ظ) قدرنبيّ الهدی ... و خیر الأنام بتبیانه
فجازاه ربّي خیر الجزاء ... و جاد علیه بغفرانه
و منه الصّلوة علی المجتبی ... و أصحابه ثمّ أعوانه
مدی الدّهر لا ینقضي دائماً ... و لا ینتهي طول أزمانه

وبرادرزادهٔ قاضی عیاض روزی عمّ خودرا بخواب دید که همراه آنحضرت صلّی الله علیه وآله برتختی از زرنشسته است از دیدن اینحالت دهشتی وتوهّمی لاحق حال راوي گشت عمّ او فهمید وگفت : ای برادر زادهٔ من ! کتاب «شفاء» را محکم گیر وبآن تمسّك کن. گویا إشاره کرد بآنکه این مرتبه مرا از کرامت این کتاب حاصل شده. بالجمله،

این کتاب ازعجائب کتب مصنّفهٔ این باب ست وخیلی مقبول افتاده واورا مصنّفات دیگرنیزمطبوع ومقبول بسیارست ازآنجمله است : « مشارق الأنوار علی صحاح الآثار » وآن کتابی ست که در حقّ او گفته اند که اگر بآب زر نویسند وبجواهر وزن کنند حقّ او أدا نشود . ازآنجمله است : « إکمال المعلم فی‌شرح صحیح‌مسلم» ودرحق او مالك بن مرجل گفته است :

من قرء الإکمال کان کاملا　　　فی علمه وزیّن المحافلا
وکتب العلم کنوز إنّها　　　تفید نفعاً عاجلاً و آجلا
ولیس من کتب عیاض عوض　　　فإنّه کان إماماً فاضلا

وازآنجمله‌است: کتاب « المستنبط (المستنبطة . ظ) » فی‌شرح کلمات مشکلة وألفاظ‌مغلطة ممّا اشتملت علیه الکتب المدوّنة والمختلطة ، دربن فن مثل‌آن کتاب تصنیف نشد ومشهور به « تنبیهات » گشته واین نام بروی غالب آمد و در حقّ او أبو عبد الله توزری شارح « شقراطیسیّه » گفته :

کأنّني مذوافی کتاب عیاض　　　أنزّه طرفی فی مریع ریاض
فأجنی به الأزهاریانعة الجنی　　　وأکرع منها فی‌لذیذ حیاض

ونیزازتصانیف اوست « ترتیب المدارك وتقریرالمسالك لمعرفة أعلام مذهب مالك » وکتاب « الإعلام بحدود قواعد الاسلام » وکتاب « الإلماع فی‌ضبط الرّوایة و تقیید السّماع » و « بغیة الرّائد لما تضمّنه حدیث امّ زرع من‌الفوائد » وکتاب « الغنیة » در بیان شیوخ خود و « معجم شیوخ أبی علی‌الصّدفی » و « نظم البرهان علی صحّة جزم الأذان » . واز تصانیف ناتمام او « مقاصد حسان ممّا یلزم الإنسان » و« جامع‌التّاریخ » که بسیارمحیط ومستوعب واقعشده وغنیة الکاتب وبغیةالطّالب» وغیرذلك ، کنیت اوأبوالفضل ونام اوعیاض بن عمرو ، وقیل : عمرون بن موسی بن عیاض بن محمّد بن موسی بن عیاض یحصبی ـ بیاء تحتانیّه و حاء مهملة ساکنه وصاد محرّکه بالحرکات‌الثّلاث وباء موحّده ـ ونسبت بیحصب که قبیله ایست از حمیرودرأصل دریمن‌سکونت‌داشتند. قاضی مذکور درسبته که ازشهرمغربست‌متولّد

شده درسال چارصد وچل وشش ونشو ونماي او درهمان شهر إتّفاق افتاد ولهذا اورا سبتى نيز گويند ، أوّل از علما ومشايخ شهر خود إستفاده نمود وبعد از آن بطرف أندلس رحلت فرمود واز ابن‌رشدوابن حمدين‌وإبن‌عتاب وابن‌الحجّاج(ابن‌الحاج.ظ) وأبوعلي‌صدفى‌أخذ‌أحاديث وفنون‌ديگر كرددرمعرفت‌علوم‌حديث ونحووفقه‌وكلام‌عرب وأيام وأنساب‌آنها مهارت كلّى داشت وبهمين سبب أشعارآبداردارد ، وازآنجمله‌اين قطعه كه دروقت إرتحال ازقرطبه نظم فرموده :

أقول وقدجدّ ارتحالى وغرّدت حداتي وزمّت للفراق‌ركائبي

وقدعمشت‌من كثرةالدّمع‌مقلتى وصارت هواءمن‌فؤادي‌ترائبى

ولم يبق إلاّ وقفة يستحثّها وداعيُ للأحباب لاللحبائب

رعى‌الله جيراناً بقرطبة العُلى وسقّاربإها بالعهادالسّواكب

وحيّا زماناً بينهم قد ألفته طليق‌المحيّا مستلان‌الجوانب

أإخواننا بالله فيها تذكّروا معاهد جارأو مودّة صاحب

غدوت‌بهم من‌برّهم و احتفائهم كأنّني في أهلي وبين أقاربي

ودر زراعتى قدرى ازلاله كاشته بودند نظرقاضى أفتاد و باد تند ميوزيد و شاخهاى لاله در ميان آنزراعت ميجنبيد؛ اين قطعه نظم كرد و تشبيه غريبش بخاطرش افتاد :

اُنظر إلى‌الزّرع و خاماته تحكى وقد ماست أمام الرّياح

كتائباً خضراء مهزومة شقائق النّعمان فيها جراح] إنتهى

ومولوى صديق حسن خان معاصر در « إتحاف النّبلا » گفته : [القاضى أبوالفضل عياض بن موسى بن عياض بن عمر بن موسى بن عياض بن محمّد بن موسى بن عياض اليحصبى السّبتى، درعلوم حديث ونحوولغت وكلام عرب وأيّام وأنساب‌ايشان إمام وقت بود ، تصانيف مفيده دارد ، منها كتاب « الاكمـال » كمّل به « المعلم في شرح كتاب مسلم » للمازرى ، و منهـا « مشارق الأنوار » و « شرح حديث أمّ زرع » شرحاً مستوفى ، و له كتاب سمّاه « التّنبيهات » دروى غـرائب وفوائد

جمع کرده ؛ غرض که جملهٔ توالیفش بدیع ست . أبوالقاسم بن بشکوال ذکرش در کتاب « الصّله » آورده و گفته :برای طلب علم داخل أندلس شد ودر قرطبه از جماعتی فرا گرفته و أحادیث بسیار فراهم آورده و بدان عنایت کثیر داشت و در جمع و تقییدآن إهتمام می‌نمود ، در علم وذکا وفطنت و فهم ازأهل یقین‌ست و قاضی مدینه سبته که وطن اوست مدّتی دراز مانده‌سیرتش محمود افتاد و ازآنجا بقضاء غرناطه نقل شد لیکن مدّت وی درآنجا دراز نگشت ، انتهی. وابن‌الأبّار او را در أصحاب علی (أبو علی ظ) غسانی شمرده و گفته : وی از أهل سبته است‌لیکن أصل او از بسطه است ،کنیت او أبوالفضل یکی از أئمّه حفّاظ و فقهاء محدّثین و ادباست ، توالیف و أشعارش برآن‌شاهدست ، أبو علی برای او در جماعت‌جلّه نوشته و دیگران را هم مثل ایشان دیده‌شیوخ (او.صح ظ) بصدکس میرسند . مولد قاضی در سبته نصف شعبان سنة ست و سبعین و أربعمائة است ، ازابن رشد وابن‌حمدین و ابن عتاب و إبن‌الحاج وأبوعلی صدفی روایت دارد و أشعارآبدار دارد، ازآنجمله این قطعه است که در وقت رحلت از قرطبه نظم کرده ،نظم :

أقول وقد جدّ ارتحالی وغرّدت　　حداتی و زمّت للفراق رکائبی

وقدعمشت من کثرة الدّمع‌مقلتی　　وصارت هواء من‌فؤادي ترائبی

ولم‌یبق‌إلاّ وقفةیستحینها(یستحثّها.ظ)　　و داعٍ للأحباب لا للحبائب

رعی الله جیراناً بقرطبة العلی　　وسقّی رباها بالعهاد السّواکب

و حیّا زماناً بینهم قد ألفته　　طلیق المحیّا مستلان الجوانب

أإخوا ننا بالله فیها تذکّروا　　معاهدجارأومودّات (مودّة.ظ)صاحب

عددت (عدوت.ظ) لهم‌من‌برّهم واحتفائهم (واحتفالهم.ظ)

کأنّیَ فی أهل (أهلی ظ) وبین أقارب (أقاربی ظ)

و در زراعتی قدری از لاله کاشته بودند بنظر قاضی افتاد و باد تند میوزید شاخهای لاله در میان آن زراعت می‌جنبید،این أبیات نظم کرد و تشبیه غریبی بخاطرش افتاد :

أنظر إلى الزّرع و خاماته　　　يحكي وقد ماست أمام الرّياح
كتيبة خضراء مهزومة　　　شقائق النّعمان فيها جراح

خامه بمعنى قصبة طيّبه اززرع ست. وانشد (۱) أيضا لأبيه ، نظم :

ألله يعلم أنّي منذ لم أركم　　　كطائر خانه ريش الجناحين
فلو قدرت ركبت البحر نحوكم　　　لأنّ بعدكم عنّي جنى حين (حيني. ظ)

و أبوالحسن هارون المالقي در مدح او گفته :

ظلموا عياضا و هو يحلم عنهم　　　والظلم بين العالمين قديم
جعلوا مكان الرّاى عينا في اسمه　　　كي يكتموه فإنّه معلوم
لولاه ما ناحت أباطح سبتة　　　والرّوض حول فنائها معدوم

عياض - بكسر عين مهمله وفتح ياست ، و يحصبي - بفتح يا وسكون حا وضمّ صاد وفتح وكسره - آن نسبتست بسوی يحصب بن مالك قبيلة ازحمير، وسبته مدينة مشهوره بمغربست . وهمچنين غرناطه - بفتح غين وسكون را - مدينه بأندلس ست. وفات قاضی درسنة أربع وأربعين وخمسمائة دربلده مراكش روز جمعه سابع جمادی الآخرة وقيل : في رمضان ، وبباب أيلان داخل مدينه مدفون شد ، رحمه الله تعالى] .

و نيز مولوی صديق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» گفته : [القاضي أبوالفضل عياض بن موسى اليحصبي السّبتي ، كان إمام وقته في الحديث وعلومه والنّحو واللّغة وكلام العرب و أيّامهم وأنسابهم ، له التّصانيف المفيدة ، منها: كتاب «الإكمال في شرح صحيح مسلم» و «مشارق الأنوار» في غريب الحديث و «الشّفاء في حقوق المصطفى». دخل

(۱) محتجب نماند كه ابن خلكان در «وفيات الاعيان» كما سمعت؛ بيتين شقائق نعمان را از ولد قاضی عياض نقل كرده است و بعد از آن گفته : (وأنشد أيضاً لابيه : ألله يعلم أني منذ لم أركم) الى آخر البيتين ؛ و چون فاضل معاصر عاليشان ، بيتين شقائق نعمان با عنوان غرائب اقتران آن از « بستان » شاهصاحب عمدة الاعيان برداشته و اين دو بيت جناحين را بلاتمعق وامعان از «وفيات الاعيان» ابن خلكان أخذ نموده لهذا جملة (وانشد أيضاً لابيه) دربنجا درست نمی نشيند . فتبصر و لاتكن من الغافلين (۱۲ . ذاكر حسين الموسوی) .

الأندلس طالباً للعلم وأخذ بقرطبة عن جماعة و جمع من الحديث كثيراً وكان له عناية كثيرة به والاهتمام بجمعه و تقييده و هو من أهل اليقين(التفنّن .ظ) في العلم والذّكاء والفطنة والفهم و استقضى ببلده سبتة مدّة طويلة حمدت سيرته فيها ثمّ نقل منها الى قضاء غرناطة فلم تطل مدّته فيها . وله شعر حسن و نثر بليغ . ولد سنة ٤٧٦ وتوفي في سنة ٥٤٤ بغرناطة ،وهي بلدة بالأندلس].

و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در «تاج مكلّل» گفته : [ألقاضى أبوالفضل عياض بن موسى بن عياض اليحصبي السّبتي ، كان إمام وقته بالحديث و علومه والنّحو واللّغة وكلام العرب و أيّامهم و أنسابهم وصنّف التّصانيف المفيدة ، منها : كتاب «الإكمال» في شرح كتاب مسلم، كمّل به «المعلم في شرح كتاب مسلم» للمازري ، ومنها « مشارق الأنوار» و هو كتاب مفيد جدّاً في تفسير غريب الحديث المختصّ بالصّحاح الثّلاثة ، وهي «الموطّأ» والبخارى و مسلم ، و شرح حديث أمّ زرع ، شرحاً مستوفياً ، وله كتاب سمّاه « التّنبيهات » جمع فيه غرائب و فوائد . و بالجملة فكلّ تواليفه بديعة ، ذكره أبوالقاسم بن بشكوال في كتاب « الصّلة » فقال : دخل الاندلس طالباً للعلم فأخذ بقرطبة عن جماعة وجمع من الحديث كثيراً و كان له عناية كثيرة به والاهتمام بجمعه و تقييده وهو من أهل اليقين (التّفنن.ظ) والعلم والذّكاء والفطنة والفهم ، واستقضى ببلده ، يعنى مدينة سبتة ، مدّة طويلة حمدت سيرته فيها ثمّ نقل منها إلى قضاء غرناطة فلم تطل مدّته فيها ، إنتهى كلامه. وله شعر حسن وذكره العماد في « الخريدة» فقال: كبير الشّان عزيز البيان ، وذكره ابن الأبّار في أصحاب على (أبى على . ظ)الغسّانى وقال : أحد الائمّة الحفّاظ الفقهاء المحدّثين الأدباء ، تواليفه و أشعاره شاهدة بذلك، كتب إليه أبوعلى في جماعة جلّة ولقى أيضا آخرين مثلهم وشيوخه يقاربون المائة، ولد سنة ٤٧٦ بسبتة و توفي بمراكش سنة ٥٤٤ . واليحصبي ـ مثلّثة الصّاد ـ نسبة إلى يحصب بن مالك قبيلة من حمير ، وسبتة مدينة مشهورة بالمغرب ، وكذلك غرناطة مدينة بالاندلس] انتهى .

فهذا اعلامتهم النحرير القاضي عياض ، وقدوتهم البصير الكبير الارتياض ،

وحبرهم الخبير الماتح من الفضل أعمق الحياض ، وبحرهم الغزير الخائض في لجج العلم أحسن الخياض ، قد روى هذا الحديث المزرى بعرفه نوافح الرّياض ، الفائق بحسنه خمائل الغياض ، الدّاري من الجهل سائر الامراض ، الشّافي من الضّلال قاطبة الاعراض ، فلا يقابله بالصّدود والاعراض ، ولايباريه بالردّ والاعتراض ، إلاّ من ضغنه فاض ، و حلمه غاض ، وعقله انقاض ، و دينه انهاض ، ولايجحده إلاّ مـن عشّش الشّيطان في صدره وباض ، ولاينكره إلاّ من أوغر قلبه الشّنآن فبلي بالمضض والامتغاض !

﴿ ٩٣- أما روايت أبومحمد أحمد بن محمد بن علي العاصمي ﴾

حديث ثقلين را ، پس در «زين الفتى في تفسير سوره هل أتى» در سياق طرق حديث سفينه گفته : [أخبرني شيخي(١) الامام رحمة الله عليه ، قال: أخبرنا الشيخ أبواسحق إبراهيم بن جعفر الشّورميني رحمة الله عليه ، قال : أخبرنا أبوالحسن علي بن يونس بن الهيّاج الأنصاري ، قال: حدّثنا الحسين بن عبدالله وعمران بن عبدالله وعيسى بن علي وعبدالرّحمن النّسائي ، قالوا :حدّثنا عبدالرحمن بن صالح ، قال: حدّثنا علي بن عابس ، عن أبي إسحاق ، عن حنش ، قال : رأيت أباذرّ متعلّقاً بباب الكعبة وهو يقول : من يعرفني فليعرفني ومن لم يعرفني فأنا أبوذر. قال حنش : فحدّثني بعض أصحابي أنّه سمعه يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وسلّم : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي فإنهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. ألا! وإنّ أهل بيتي فيكم مثل باب بني إسرائيل ومثل سفينة نوح] .

ونيز عاصمي در « زين الفتى » درسياق طرق حديث غدير گفته : [وأخبرنا محمّد بن أبي زكريّا (رح) قال : وفيما أجازلنا أبوحفص بن عمر ، عن أبي الفضل بن فضلويه ، عن أحمد بن سلمة ، عن إسحاق بن إبراهيم ، عن جرير ، عن أبي حيّان ، عن يزيد بن حيّان بالحرم (الحديث . ظ) وفيه : قام رسول الله ﷺ بغدير خمّ ، فوعظ وذكّر ثمّ قال: أمابعد، فأيّها النّاس (ياأيها النّاس! . ظ) فإنّما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيب وإنّي تارك فيكم ثقلين أوّلهما كتاب الله ، وذكر بقيّة الحديث مذكور

(١) يريد به شيخه محمد بن احمد، كمالا يخفى على من راجع كتابه و تتبع أسانيده (م.ن.٢)

في «مسند أحمد بن تليد» على كتاب مسلم] إنتهى.

فهذا العاصمي بارعهم المحرز لجلائل المفاخر، وماهرهم المقتنى لعقائل المآثر، قد روى هذا الحديث المنير للنّواظر، المزكّى للسّرائر، المجلى للضّمائر، المطيب للخواطر، فلايماري فيه من سلمت لـه الإحساس والمشاعر، ولايمتري فيه من صحّت له الأحلام والبصائر، ولايجحده إلاّ من تعامى عن الحجج الزّاهرات السّوافر، ولاينكره إلاّ من ترامى عن الحقّ كالهائمات النوافر.

﴿ ۹۳ ـ أما روايت أبوالمؤيد موفق بن أحمد المعروف بأخطب خوارزم ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « المناقب » إخراج نموده ، چنانچه در كتاب مذكور بعد روايت أحاديث عديـده از بيهقى باين إسناد : [أخبرني الشّيخ الزّاهد أبوالحسن علي بن محمّد العاصمي الخوارزمي ، قال : أخبرنا الشّيخ إسمعيل بن أحمد الواعظ ، قال : أخبرنا أبوبكر أحمد بن الحسين البيهقي] گفته : [وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن الحسين هذا قال : أخبرنا أبوعبدالله قال : حدّثنا أبونصر أحمد بن سهل الفقيه ببخارا قال : حدّثنا صالح بن محمّد الحافظ قال : حدّثنا خلف بن سالم قال : حدّثنا يحيى بن حمّاد قال : حدّثنا أبوعوانة ، عن سليمان الأعمش قـال : حدّثنا حبيب بن أبي ثابت ، عن أبي الطفيل ، عن زيد بـن أرقم ، قال : لمّا رجع رسول الله صلّى الله عليه وآله من حجّة الوداع ونزل غدير خمّ أمر بدوحات فقممن ثمّ قال : كأنّي قد دُعيت فأجبت وإنّي قد تركت فيكم الثّقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروني كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا الحوض . ثمّ قال : إنّ الله عزّوجلّ مولاي وأنا مولى كلّ مؤمن ، ثـمّ أخذ بيد عليّ فقال : مَن كنت وليّه فهذا وليّه ، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقلت: أنت سمعتَ من رسول الله صلّى الله عليه وآله ؟ فقال: ماكان في الدّوحات أحد إلاّ قدرآه بعينه وسمعه بأذنه] .

ونيز **أخطب** در كتاب « المناقب » گفته : [وروي أنّ أميرالمؤمنين عليّ بن أبيطالب عليه السلام أرسل إلى معاوية رسله: الطّرمّاح وجرير بن عبدالله البجلي وغيرهما

قبل مسيره إلى صفّين و كتب إليه مرّة بعد أخرى يحتجّ عليه ببيعة أهل الحرمين له وسوابقه في الإسلام لئلّا يكون بين أهل العراق وأهل الشّام محاربة، ومعاوية يعتلّ بدم عثمان ويستغوي بذلك جهّال أهل الشّام وأجلاف العرب ويستميل طلبة الدّنيا بالأموال والولايات ، وكان يشاور في أثناء ذلك ثقاته وأهل مودّته وعشيرته في قتال عليّ عليه السلام فقال له أخوه عتبة : هذا أمر عظيم لايتمّ إلا بعمرو بن العاص فإنّه قريع زمانه في الدّهاء والمكر يَخدع ولايُخدع وقلوب أهل الشّام مائلة إليه ، فقال معاوية : صدقتَ و لكنّه يحبّ عليّاً فأخاف أن لايجيبني ،فقال: اخدعه بالأموال ومصر،فكتب إليه معاوية : من معاوية بن أبي سفيان خليفة ابن عفّان ، إمام المسلمين ، و خليفة رسول ربّ العالمين ، ذي النّورين ، ختن المصطفى على بنتيه ، و صاحب جيش العسرة وبئر رومة ، المعدوم النّاصر، الكثير الخاذل ، المحصور في منزله ، المقتول عطشا و ظلماً في محرابه ، المعذّب بأسياف الفسقة ، إلى عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله و ثقته و أمير عسكره بذات السّلاسل المعظم رأيه المفخم تدبيره . أمّا بعد! فلن يخفى عليك احتراق قلوب المؤمنين و ما اُصيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان و ما ارتكب به جاره حسداً و بغياً بامتناعه من نصرته و خدلانه إيّاه و إشلائه الغاغة عليه حتّى قتلوه في محرابه ، فيالها من مصيبة عمّت جميع المسلمين و فرضت عليهم طلب دمه من قتله ! و أنا أدعوك إلى الحظّ الأجزل من الثّواب والنّصيب الأوفر من حسن المآب بقتال من آوى قتلة عثمان وأحلّه جنّة المأوى . فكتب إليه عمرو: من عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله إلى معاوية بن أبي سفيان . أمّا بعد ! فقد وصل كتابك فقرأته وفهمته ، فأمّا مادعوتني إليه من خلع ربقة الإسلام من عنقي والتّهوّر في الضّلالة معك و إعانتي إيّاك على الباطل و اختراط السّيف على وجه علي بن ابيطالب وهو أخو رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيّه ووارثه وقاضي دينه و منجز وعده وزوج ابنته سيّدة نساء أهل الجنّة و أبو السّبطين الحسن والحسين سيّدي شباب أهل الجنّة، و أمّا ماقلت فانّك (من أنّك . ظ) خليفة عثمان ، فقد صدقت و لكن تبيّن اليوم عزلك عن خلافته و قد بويع لغيره وزالت خلافتك . وأمّا ماعظّمتني و نسبتني إليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وآله

و أنّي صاحب جيشه فلا أغترّ بالتّولية ولا أميل بها عن الملّة. وأمّا مانسبت أبا الحسن أخا رسول الله ﷺ ووصيّه إلى الحسد والبغي على عثمان وسمّيت الصّحابة فسقة وزعمت أنّه أشلاهم على قتله ، فهذا غواية ، ويحك يا معاوية ! أما علمت أنّ أباحسن بذل نفسه بين يدي رسول الله ﷺ وبات على فراشه؟! وهو صاحب السّبق إلى الإسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله ﷺ : هو منّي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبيّ بعدي ، وقد قال فيه رسول الله ﷺ يوم غدير خمّ : ألا من كنت مولاه فعليّ مولاه ، ألّلهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ، وهو الّذي قال فيه ﷺ يوم خيبر : لأعطينّ الرّاية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله و رسوله ، وهو الّذي قال فيه ﷺ يوم الطّير : ألّلهمّ ايتني بأحبّ خلقك إليك ، فلمّا دخل إليه قال : وإليّ وإليّ وقد قال فيه يوم النّضير : عليّ إمام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ، وقد قال فيه : عليّ وليّكم من بعدي ، وأكّد القول عليك و على جميع المسلمين وقال : إنّي مخلف فيكم الثّقلين كتاب الله عزّوجلّ وعترتي ، وقد قال : أنا مدينة العلم و عليّ بابها ، وقد علمت يا معاوية ! ما أنزل الله تعالى من الآيات المتلوّات في فضائله الّتي لا يشرك فيها أحد كقوله تعالى : يوفون بالنّذر ، إنّما وليّكم الله ورسوله والّذين آمنوا الّذين يقيمون الصّلوة و يؤتون الزّكوة وهم راكعون ، أفمن كان بيّنة من ربّه ويتلوه شاهد منه ، رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه ، وقال الله تعالى لرسوله ﷺ : قل لا أسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى ، و قد قال له رسول الله ﷺ : أما ترضى أن يكون سلمك سلمي و حربك حربي و تكون أخي ووليّي في الدّنيا والآخرة ؟ يا أبا الحسن ! من أحبّك فقد أحبّني و من أبغضك فقد أبغضني و من أحبّك أدخله الله الجنّة و من أبغضك أدخله الله النّار . وكتابك يا معاوية ! الّذي كتبت وهذا جوابه ليس ممّا ينخدع به من له عقل أو دين ، والسّلام] انتهى .

فهذا أبو المؤيّد موفّق بن أحمد المعروف بأخطب الخطباء ، عمدة علمائهم الأدباء ، و صفوة محدّثيهم النّبهاء ، و أسوة مسنديهم الفقهاء ، قد روى هذا الحديث المونق البهاء ، والمشرق الضّياء ، المعجب السّناء ، المغرب الرّواء . فلا يشيح بوجهه عن

الحقّ بعد هذا الجلاء ، ولاينأى بجانبه عنه اثر ذلك العلاء ؛ إلاّ من غمرت نحيزته بالبغضاء ، وعجنت غريزته بالشحناء ، والله الموفّق لسلوك المحجّة البيضاء ، الموزع لنهج القذّة الميثاء .

﴿ ٩٤ - أما روايت أبوالقاسم علي بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر ﴾

حديث ثقلين را ، پس ابن كثير در تاريخ خود در سياق طرق حديث غدير گفته:

[قد رواه معروف بن خرّبوذ المكّي ، عن أبي الطّفيل عامر بن واثلة ، عن حذيفة بن أسيد الغفاري ، قال : لمّا قفل رسول الله ﷺ من حجّة الوداع أمر أصحابه أن ينزلوا عند شجرات متقاربات بالبطحاء فنزلوا حولهنّ ثمّ أمر فقمّ ما تحتهنّ من الشوك وشذّبن بمقدار الرّؤوس ثمّ بعث إليهم فصلّى تحتهنّ ، ثمّ قام فقال : أيّها النّاس ! لقد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه لم يعمر نبيّ إلاّ مثل نصف عمر الّذي قبله و إنّي لأظنّ أنّه يوشك أن ادعى فاُجيب و إنّي مسؤول و أنتم مسؤولون فماذا أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنّك قد بلّغت ونصحت وجهدت ، فجزاك الله خيراً ، قال : ألستم تشهدون أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّداً عبده و رسوله و أنّ الجنة حقّ و أنّ النّار حقّ و أنّ الموت حقّ والبعث حقّ بعد الموت و أنّ السّاعة آتية لاريب فيها و أنّ الله يبعث من في القبور؟ قالوا : بلي ! نشهد بذلك ، قال : اللّهم اشهد ؛ ثمّ قال : أيّها النّاس! إنّ الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم ، مَن كنتُ مولاه فهذا مولاه ، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه ، ثمّ قال: أيّها النّاس ؛ إنّي فرطكم و إنّكم واردون عليّ الحوض حوض أعرض ممّا بين بصرى وصنعاء فيه آنية عدد النّجوم قدحان من ذهب و قدحان من فضّة و إنّي سائلكم حين تردون عليّ عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثّقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرف بأيديكم فاستمسكوا به ولا تضلّوا ولا تبدّلوا و عترتي أهلبيتي فإنّي قد (ظ) نبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض. رواه ابن عساكر من طوله بطريق معروف كما ذكرنا].

و نيز علامه ابن عساكر اين حديث شريف را از زيد بن أرقم روايت نموده كما سيتّضح فيما بعد إنشاء الله من كتاب « كفاية الطّالب » للحافظ الكنجي.

وزواهر مفاخر وسوافر مآثر علامه ابن عساکر بتتبع أسفار ناقدین أکابر سنیه مثل «معجم البلدان» یاقوت حموی و «وفیات الأعیان» ابن خلکان و «تذکرة الحفاظ» و «عبر - فی خبر من غبر» و «دول الإسلام» ذهبی و «مرآة الجنان» یافعی و «طبقات شافعیه» تاج الدین سبکی و «طبقات شافعیه» جمال الدین أسنوی و «طبقات شافعیه» تقی الدین أسدی و «أسماء رجال مسانید أبی حنیفه» لأبی المؤید الخوارزمی و «مختصر فی تاریخ البشر» لأبی الفدا الأیوبی و «تتمة المختصر» ابن الوردی و «طبقات الحفاظ» جلال الدین سیوطی و «تاریخ خمیس» حسین دیار بکری و «مدینة العلوم» أرنیقی و «أبجد العلوم» و «تاج مکلل» و «إتحاف النبلاء» مولوی صدیق حسن خان معاصر، ظاهر و باهر است. دربنجا بر بعض عبارات إکتفا میرود

علامه ذهبی در «تذکرة الحفاظ» گفته: [ابن عساکر - الإمام الحافظ الکبیر محدث

ترجمة حافظ ابن عساکر دمشقی

الشام فخر الأئمة ثقة الدین أبو القسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله بن الحسین الدمشقی الشافعی، صاحب التصانیف والکتب. ولد فی أول سنة تسع وتسعین وأربعمائة وسمع فی سنة خمس وخمسمائة باعتناء أبیه و أخیه ضیاء الدین، فسمع أبا القسم النسیب وقوام بن زید (زیاد. ن) وسبیع بن قیراط وأبا طاهر الحنائی وأبا الحسن بن الموازینی وطبقتهم بدمشق، ورحل فی سنة عشرین فسمع أبا القسم بن الحصین وأبا الحسین الدینوری و أبا العزیز کادش وأبا غالب بن البناء و أبا عبدالله البارع وقاضی المرستان و طبقتهم ببغداد، وعبدالله بن محمد الغزال بمکة، وعمر بن إبراهیم الزیدی بالکوفة، وأبا عبدالله الفراوی وهبة الله السندی وعبدالمنعم بن القشیری وسعید بن أبی الرجا والحسین بن عبدالملک الخلال وطبقتهما باصبهان، ویوسف بن أیوب الهمدانی الزاهد بمرو، و تمیم بن أبی سعید الجرجانی وطبقته بهراة؛ وعمل الأربعین البلدانیة، وعدد شیوخه

عدد شیوخ ابن عساکر ۱۳۰۰ شیخ و نیف و ۸۰ امرأة

ألف وثلث مائة شیخ ونیف و ثمانون امرأة. سمع منه معمر بن الفاخر وأبو العلاء الهمدانی وأبو سعد السمعانی والکبار، وحدث عنه ولده القاسم وأبو جعفر القرطبی وزین الأمناء

أبوالبركات بن عساكر و أخوه الشيخ فخرالدين وابن أخيه عزّ الدين ابن النسابة والحافظ عبدالقادر الرّهاوي والقسم بن صصري ويونس بن محمد الفارقي الخطيب وأبو نصر الشيرازي ومحمد بن أخي أبي البيان وأبوإسحاق إبراهيم بن الخشوعي وعبدالمعزّ أخوه ويونس بن منصور(ثور . ن)السّقياني و محمد بن رومي الجرواني (الجرداني . ظ) ومحمد بن غسان الحمصي و مسلم بن أحمد المازني وذاكر الله السعتري (الشعيري . ظ) و عبدالرّحمن بن راشد الثبت السّوائي وعمر بن عبدالوهّاب البراذعي وعتيق السّلماني والشيخ بهاء الدين علي بن الحميري ورشيد الدّين بن المسلمة (مسلمة. ظ) وسديد الدّين مكّي بن علان وخلق كثير. وقد روى عنه أبوسعد السّمعاني ومات قبل ابن علان بسبعين سنة . عمل « تاريخ دمشق » في ثمانين مجلّداً و« الموافقات » في ستّ مجلّدات و « الأطراف الأربعة » أربع مجلّدات و « عوالي مالك » في خمسين جزء و« غرائب مالك » عشرة أجزاء و« المعجم » مجلّد و « مناقب الشبّان » خمسة عشر جزء و « فضل أصحاب الحديث » مجلّد و« فضل الجمعة » أربعة أجزاء و « الأربعين الطّوال » ثلاثة أجزاء و « عوالي شعبة » مجلّد و « الزّهادة في الشّهادة » مجلد و « عوالي الثوري » مجلّد و« أربعي الجهاد » و « أربعي البلدان » و« أربعي المساواة » « مسند أهل داريا » مجلد و« من وافقت كنيته كنية زوجته » مجلّد و « شيوخ النّبل » مجلّد و« حديث أهل صنعاء الشّام » مجيلد و« حديث أهل البلاط » كذلك و كتاب « الزّلازل » ثلاثة أجزاء و « المصاب بالولدان » جزءان و « قبض العلم »جزء و« فضل مكّة » و « فضل المدينة » و « فضل عسقلان » و « تاريخ المزّة » و«فضل الرقوة (الربوة .ن) » و« فضل مقام إبراهيم » و« فضل الجمرتين » وجزء كفرسوسة وكفر بطنا وجزء المنيحة وسعد وعدّة أجزاء القرى هكذا وجزء حديث الهبوط، « الجواهر في الابدال» ثلثة أجزاء، وأملى في أبواب العلم أربعمائة مجلس وثمانية،وخرّج لجماعة منهم رفيقه أبوسعد السّمعاني خرّج له «أربعين المصافحات » وللفراوي «أربعين المساوات» وعمل بعض كتاب « الابدال » لنفسه و لو تمّ لجاء في عشرين مجلّداً . قال السّمعاني : أبوالقاسم ، حافظ ، ثقة ، متقن، ديّن، خير ، حسن السّمت ، جمع بين معرفة المتن

والاسناد ، وكان كثير العلم،غزير الفضل ، صحيح القراءة ، متثبتا ، رحل وتعب وبالغ في الطلب وجمع مالم يجمعه غيره و أربى على الأقران . دخل نيسابور قبلي بشهر، سمعت معجمه و«المجالسة» للدينوري وكان قدشرع في التاريخ الكبير لدمشق . قال ابن الحاجب فيما قرأت بخطه : حدثني زين الأمناء ، قال : حدثنا ابن القزويني عن والده، مدرس النظامية أبي الخير، قال : حكى لنا الفراوي ، قال : قدم علي شخص فقال : أنا رسول رسول الله ﷺ إليك ،فقلت:مرحباً بك!فقال : قال لي في النوم : إمض إلى الفراوي و قل له : قدم بلدكم رجل أسمر اللون يطلب حديثي فلاتمل منه ، قال القزويني : فوالله ماكان الفراوي يقوم حتى يقوم الحافظ . وقال المحدث بهاء الدين القسم : كان أبي رحمه الله مواظباً على الجماعة والتلاوة يختم كل ليلة ختمة ويختم في رمضان كل يوم ويعتكف في المنارة الشرقية وكان كثير النوافل والأذكار يحيي ليلة العيدين بالتلوة والذكر وكان يحاسب نفسه على لحظة تذهب! قال لي : لما حملت بي أمي قيل لها في منامها:تلدين غلاماً يكون له شأن ، وحدثني أن أباه رأى رؤياً معناه : يولد لك ابن يحيي الله به السنة وحدثني أنه كان يقرأ على شيخ فقال : قدم علينا علي بن الوزير فقلنا : مارأينا مثله ثم قدم علينا ابن السمعاني فقلنا : مارأينا مثله حتى قدم علينا هذا فلم نر مثله . قال سعد الخير: مارأيت غير ابن عساكر مثله . قال القسم بن عساكر: سمعت التاج المسعودي يقول: سمعت أبا العلاء الهمداني يقول لرجل استأذنه في الرحلة : إن عرفت أحداً أفضل مني حينئذ آذن لك أن تسافر إليه إلا أن تسافر إلى ابن عساكر فانه حافظ كما يجب . وحدثني أبو المواهب بن صصري قال : لما دخلت همدان قال لي الحافظ : أنا أعلم أنه لايساجل الحافظ أبا القاسم في شأنه أحد فلو خالط الناس ومازجهم كما صنع إذاً لاجتمع عليه الموافق والمخالف ، وقال لي يوماً : أي شيء فتح له وكيف الناس ؟ قلت : هو بعيد من هذا كله لم يشتغل منه أربعين سنة إلا بالجمع والتسميع حتى في نزهه وخلواته . قال : الحمد لله ، هذا ثمرة العلم الا انا حصل لنا هذا المسجد والدار والكتب تدل على قلة حظ أهل العلم في بلادكم.ثم قال : ماكان يسمى أبو القسم

إلاّ بشعلة نار ببغداد من ذكائه وتوقده وحسن إدراكه. قال أبوالمواهب: كنتُ اذاكر أباالقسم الحافظ عن الحفّاظ الّذين لقيهم، فقال: أمّا ببغداد فأبوعامر العبدري، وأمّا بإصبهان فأبو نصر اليونارتي لكن إسمعيل بن محمّد الحافظ كان أشهر، فقلت: فعلى هذا ما كان رآى سيّدنا مثل نفسه، فقال: لاتقل هذا! قال الله: لاتزكّوا أنفسكم، قلت: فقد قال: وأمّا بنعمة ربّك فحدّث! فقال: لو قال قائل: إنّ عيني لم تر مثلي لصدق ثمّ قال أبوالمواهب: لم أر مثله ولا من اجتمع فيه ما اجتمع فيه من لزوم طريقة واحدة مدّة أربعين سنة من لزوم الصّلوة في الصّف الأوّل إلاّ من عذر والإعتكاف في شهر رمضان وعشر ذي الحجّة وعدم التّطلّع إلى تحصيل الأملاك و بناء الدّور، قد أسقط ذلك عن نفسه و أعرض عن طلب المناصب من الإمامة والخطابة و أباها بعد أن عرضتْ عليه و أخذ نفسه بالأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر لاتأخذه في الله لومة لائم، قال لي: لمّا عزمتُ على التّحديث، والله المطّلع أنّي ما حملني على ذلك حبّ الرّياسة والتّقدّم بلى قلت: متى أروي ما سمعت وأيّ فائدة في كوني أخلفه صحائف، فاستخرت الله و استأذنت أعيان شيوخي رؤساء البلد وطفتُ عليهم فكلّهم قال (قالوا .ن) :من أحق بهذا منك؟ فشرعتُ في ذلك منذ ثلث و ثلثين وخمسمائة. قال القسم: حدّثني أبي، قال: قال لي جدي القاضي أبوالفضل يحيى بن على القرشي: إجلس إلى سارية حتّى أجلس إليك فلمّا عزمتُ على ذلك مرض أو عجز عن المجيء، سمعتُ أباالحسن عليّ بن محمّد الحافظ سمعت الحافظ أبا محمّد المنذري يقول: سألتُ شيخنا أباالحسن عليّ بن المفضل عن أربعة تعاصروا وأيّهم أحفظ؛ فقال: مَن؟ قلت: الحافظ ابن ناصر وابن عساكر، فقال: ابن عساكر أحفظ. قلت: الحافظ أبوالعلاء و ابن عساكر؟ قال: ابن عساكر أحفظ. قلت: الحافظ أبو طاهر السّلفي و ابن عساكر؟ فقال: السّلفيّ شيخنا السّلفيّ شيخنا! قلت: يعني أنّه ما أحبّ أن يصرّح بتفضيل ابن عساكر على السّلفيّ فإنّه شيخه. ثم أبوموسى حفظ من السّلفي مع أن السّلفي من بحور الحديث وعلمائه وكان شيخنا أبوالحجّاج يميل إلى ابن عساكر ويقول: ما رآى حافظاً مثل نفسه، قال الحافظ عبدالقادر: مارأيت أحفظ من ابن عساكر، وقال ابن النّجّار: أبوالقسم إمام المحدّثين في وقته، انتهت

إليه الرياسة في الحفظ والإتقان والنقل والمعرفة التامة وبه ختم هذا الشأن فقرأت بخط الحافظ معمر بن الفاخر في معجمه : ثنا الحافظ أبوالقسم الدمشقي بمنى ، وكان أحفظ من رأيت من طلبة الحديث والشان وكان شيخنا اسمعيل بن محمد الإمام يفضله على جميع من لقيناهم قدم إصبهان ونزل في داري ومارأيت شاباً أورع ولا أحفظ ولا أتقن منه ، وكان مع ذلك فقيهاً أديباً سنياً ، جزاه الله خيراً وكثر في الإسلام مثله . فإني كثيراً سألته عن تأخره عن المجيء إلى إصبهان فقال : لم تأذن لي أمي! قال القسم : توفي أبي في حادي عشر رجب سنة إحدى وسبعين وخمسمائة ، ورؤي له منامات حسنة ورثي بقصائد وقبره بزار بباب الصغير] إنتهى .

فهذا حافظهم الكبير ثقة الدين أبوالقسم المعروف بابن عساكر ، القائد عندهم من مفاخره الجمة الجحافل والعساكر ، قد روى هذا الحديث المزري بزاهر بهاء الربيع الباكر ، الهادي بباهر سناه كل أريب فاكر ، القاصم بحجته البالغة ظهر كل غاكر ، الفاصم ببينة الدامغة مكر كل ماكر ، فلاينكب عن مسلوك أممه إلا الجاحد المناكر ، ولاينكل عن ملحوب لقمه إلا الحائد المتناكر .

﴿٩٥ ـ أما روايت محمد بن عمر بن أحمد بن عمر الاصبهاني المعروف بأبي موسى المديني﴾

حديث ثقلين را ، پس در « تتمة معرفة الصحابه » كه ذيل كتاب أبونعيم اصفهانى ست اينحديث شريف را بروايت عامر بن ليلى بن ضمرة و حذيفة بن اسيد الغفارى إخراج نموده، چنانچه از إفادهٔ علامهٔ سخاوى در « إستجلاب إرتقاء الغرف » سابقا دانستى .

و **نور الدين سمهودى** در «جواهر العقدين» گفته: [عن عامر بن ليلى بن ضمرة وحذيفة بن أسيد رضى الله عنهما ، قال : لما صدر رسول الله ﷺ من حجة الوداع ولم يحج غيرها أقبل حتى إذا كان بالجحفة نهى عن سمرات بالبطحاء متقاربات : لاتنزلوا تحتهن ، حتى إذا نزل القوم وأخذوا منازلهم سواهن أرسل إليهن فقم ما تحتهن وشذبن عن رؤوس القوم حتى إذا نودي للصلوة غدا إليهن فصلى تحتهن ثم

انصرف إلى النّاس وذلك يوم غديرخمّ . وخمّ من الجحفة وله بها مسجد معروف ، فقال : أيّها الناس ! إنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير انّه لن يعمر نبيّ إلاّ نصف عمر الّذي يليه من قبله وإنّي لأظنّ أن أدعى فأجيب وإنّي مسئول وأنتم مسؤلون ، هل بلّغت؟ فما أنتم قائلون ؟ قالوا : نقول : قد بلّغت وجاهدت و نصحت ، فجزاك الله خيراً . قال : ألستم تشهدون أن لا إله إلاّ الله وأن محمّداً عبده وسوله وأنّ جنّته حقّ وأنّ ناره حقّ والبعث بعد الموت حق ؟قالوا: بلى نشهد ! قال: ألّلهمّ اشهد ! ثمّ قال: أيّها النّاس! ألا تسمعون ؟ ألا فإنّ الله مولاي وأنا أولى بكم من أنفسكم ، ألا! من كنت مولاه فهذا مولاه وأخذ بيد عليّ فرفعها حتّى عرفه القوم أجمعون ثمّ قال : اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه . ثمّ قال : أيّها النّاس! إنّي فرطكم وأنتم واردون عليّ الحوض ممّا بين بصري وصنعاء ، فيه عدد نجوم السّماء قدحان من فضّة ، ألا! وإنّي سائلكم حين تردون عليّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما حين تلقوني . قالوا: وما الثّقلان؟ يارسول الله! قال : الثّقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرف بأيديكم فاستمسكوا به لاتضلّوا ولا تبدّلوا ، ألا وعترتي ! فإنّي قد نبّأني اللّطيف الخبير أن لايتفرّقا حتّى يلقياني وسألت الله ربّي لهم ذلك فأعطاني فلاتسبقوهم فتهلكوا ولاتعلّموهم فهم أعلم منكم. أخرجه ابن عقدة في الموالاة من طريق عبدالله بن سنان عن أبي الطفيل عنهما به ، ومن طريق ابن عقدة أورده أبوموسى المديني في الصّحابة وقال: إنّه غريب جدّاً ، والحافظ أبوالفتوح العجلي في كتابه « الموجز في فضائل الخلفاء »] .

و عنقريب انشاء الله تعالى از تصريح أحمد بن الفضل بن محمّد باكثير در « وسيلة المآل » نيز واضح خواهد شد كه أبوموسى اينحديث شريف بهمين سياق روايت كرده ، واز إفادهٔ ابن اثير جزرى وابن حجر عسقلانى نيز إخراج ابوموسى اينحديث شريف را واضح وآشكارا ميشود .

ابن اثير جزرى در « أسد الغابه » گفته : [عامر بن ليلى بن ضمرة ، أورده ابوالعباس بن عقدة ، روى عبدالله بن سنان عن ابى الطّفيل وعامر بن واثلة ، عن حذيفة ابن اسيد الغفارى وعامر بن ليلى بن ضمرة ، قالا: لمّا صدر رسول الله صلّى الله عليه وآله من حجّة الوداع

ولم يحجّ غيرها أقبل حتّى إذا كان بالجحفة وذلك يوم غديرخمّ (وخمّ . صح . ظ) من الجحفة وله بها مسجد معروف ، فقال: أيّها النّاس ! إنّه قدنبّأني اللّطيف الخبير أنّه لم يعمر نبيّ إلاّ نصف عمر الّذي قبله وإنّي يوشك ان ادعى فأجيب. ثمّ ذكر الحديث إلى أن قال : فأخذ بيد عليّ فرفعها وقال : مَن كنتُ مولاه فهذا مولاه، ألّلهم وال من والاه وعاد من عاداه ، وذكر الحديث قال أبوموسى: هذا حديث غريب جدّاً لا أعلم انّي كتبته إلاّ من رواية ابن سعيد أخرجه أبوموسى] .

و ابن حجر عسقلانی در « إصابه » گفته :[**عامر بن ليلى بن ضمرة .** ذكره ابن عقدة في الموالاة ، وأخرج باسناده من طريق عبدالله بن سنان ، عن أبي الطفيل، عن حذيفة بن اُسيد وعامر بن ليلى بن ضمرة ، قالا : لمّا صدر رسول الله ﷺ من حجة الوداع أقبل حتّى إذا كان بالجحفة، فذكر الحديث في غدير خمّ ، وأخرجه أبوموسى من طريق ابن عقدة ، قال: غريب جدّاً] .

و علامه **أبوموسى المدينى** از أكابر أساطين أعلام وأجلّهٔ أركان عظام سنّيه است ، بسيارى از أئمهٔ اينحضرات ، على ما أفاده السّبكي في « الطبقات » در مناقب رفيعة الدرجات او تصانيف كثيره مفردات تصنيف فرموده‌اند ، ونبذى از آن بر متتبّع « وفيات الأعيان » ابن خلكان و « تذكرة الحفّاظ » و « عبر في خبر من غبر » ذهبى و « مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعى و « تتمة المختصر في أخبار البشر » عمر بن مظفّر الشّهير بابن الوردى و « طبقات » شافعيّه تاج الدّين سبكى و « طبقات شافعيّه » جمال الدين اسنوى و « طبقات شافعيّه » تقي الدّين أسدى و « طبقات الحفّاظ » جلال الدين سيوطى و « مقاليد الأسانيد » أبومهدى ثعالبى و « بستان المحدّثين » شاه‌صاحب « وإتحاف النّبلاء » و « تاج مكلّل » مولوى صديق حسن‌خان معاصر؛ واضح وآشكار است روماً للإيجاز والإختصار، درينجا بر بعضى از عبارات إكتفا وإقتصار ميشود.

علامه ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته :[أبوموسى المدينى ـ الحافظ شيخ الإسلام الكبير محمّد بن أبي بكر بن عمر بن أبي عيسى أحمد بن عمر الإصبهانى ، صاحب التّصانيف ، ولد في ذي القعدة سنة إحدى و خمسمائة ، سمع حضوراً باعتناء

ترجمهٔ أبو موسى مدينى اصفهانى

أبيه ثمّ سمع الكثير ورحل و عنى بهـذا الشّأن وحضوره عند أبى سعيد المطرّز وهو ابن سنتين وسمع من أبىمنصور محمّد بن عبدالله السّيرافى بكثرة وأبى الرّجا محمّدبن أبى زيد ومحمّد بن طاهر المقدسي الحافظ وأبى زكريّا بن مندة وهبة الله بن الحسن الأبرقوهى وهبة الله بن الحصين البغدادى و تخرّج بأبى القسم التّيمى وغيره ، و له التّصانيف النّافعة الكثيرة والمعرفة التّامّة والرّواية الواسعة ، إنتهى إليه التّقدّم فيهذاالشّأن مع علوّالاسناد ، حدّث عنه أبوسعد السّمعانىّ وأبوبكر محمّد بن موسى الخوارزمىّ وعبدالغنى بن عبدالواحد وعبدالقادر بن عبدالله الرّهاوىّ ومحمّد بن مكّى الاصبهانىّ وأبونجيع محمّد بن معاوية المقرى والنّاصح عبدالرحمن بن الحسن وآخرون ، وروى عنه بالاجازة عبدالله بن بركات الخشوعىّ وطائفة وقال الزّبيثىّ : عاش أبوموسى حتّى صاروحيد وقته وشيخ زمانهإسناداً وحفظاً، قال السّمعانىّ : سمعتُ منه وكتب عنّى وهوثقة صدوق . قال عبدالقادر: حصّل من المسموعات باصبهان مالم يحصل لأحد في زمانه وانضمّ إلى ذاك الحفظ والإتقان، وله التّصانيف الّتي أربى فيها على المتقدّمين مع الثّقة والعفّة ، له شيء يسير يبرقح (يترقح . ظ) به وينفق منه ولايقبل من أحد شيئاً قطّ أوصى إليه غيرواحد بمال فردّه ويقالله : فرّقه على من ترى فيمتنع ، وكان فيه من التّواضع بحيث إنّه يقرءُ الصّغير والكبير و يُرشد المبتدى رأيته يحفظ الصّبيان القرآن في الألواح ، وكان يمنع من يمشى معه فعلتُ ذلك مرّة معه فزبرنى وتردّدت إليه نحواً من سنة ونصف فما رأيت منه ولاسمعتُ عنه سقطةتعاب عليه، و كان أبومسعود يقول : أبوموسى كنزٌ مخفيٌ ، ومن تصانيفه : كتاب « معرفةالصّحابة » الّذى استدرك به على أبى نعيم الحافظ وكتاب « الطّوالات » جوّدها ولم يسبق إلى مثلها مع كثرةمافيها من الواهي والموضوع وكتاب « تتمّة الغريبين » يدلّ على براعته في لسان العرب وكتاب « اللّطائف » وكتاب « عوالى التّابعين » وأشياء وفنون ، و قد عرض من حفظه كتاب « علوم الحديث » للحاكم على إسماعيل الحافظ.قال الحسين ابن بوجر(نعمان . ظ) البارزى : كنت في مدينة الحان (الجاز ظ) فسألنى سائل عن

رؤيا فقال : رايت كأنّ رسول الله ﷺ توفي . فقلت : إن صدقت رؤياك يموت إمام لانظيرله في زمانه وإنّ مثل هذا المنام رؤي حال وفاة الشافعي والثوري واحمد بن حنبل . قال : فما أمسينا حتّى جاءنا الخبر بوفاة الحافظ ابى موسى وعن عبدالله بن محمد الخجندى قال : لمّا مات أبوموسى لم يكادوا أن يفرغوا حتّى جاء مطر عظيم في الحرّ الشّديد وكان الماء قليلاً باصبهان . قال محمد بن محمود الرّويد سى (الرّويدشتى . ظ): توفي الحافظ ابوموسى في تاسع جُمادي الاولى في سنة أحدى وثمانين وخمسمائة] .

وتاج الدين سبكي در « طبقات شافعيه » گفته: [محمد بن عمر بن احمد بن محمد بن ابى عيسى الحافظ ابوموسى المدينى الاصبهانى ، صاحب تصانيف ، ولد في ذى القعدة سنة إحدى وخمسمائة وسمع حضوراً في سنة ثلاث باعتناء والده من ابى سعد محمد بن محمد المطرّز ومات المطرّز بتلك السّنة ، وسمع ايضاً من ابى منصور محمد بن عبدالله بن مندويه الشروطي وغانم البرجي و أبى على الحدّاد وأبى الفضل محمد بن طاهر الحافظ و أبى القاسم إسمعيل بن محمد بن الفضل الحافظ و به تخرّج وهبة الله بن الحصين و فاطمة الجوزدانيّة و أبى العزّ بن كادش و خلق كثير ببلده و ببغداد وهمدان ، روى عنه الحافظ ابوبكر بن محمد بن موسى الحازمى والحافظ عبدالغنى والحافظ عبدالقادر الرّهاوى والحافظ محمد بن مكّى والحسن بن ابى معشر الاصبهانى والنّاصح بن الحنبلى وخلق كثير . ومن مصنّفاته الكتاب المشهور فى تتمّة معرفة الصّحابة الّذى ذيّل به على أبى نعيم و كتاب «الأخبار الطّوالات» مجلد و كتاب «تتمّة الغريبين» و كتاب « اللّطائف في المعارف» و كتاب «الوظائف» و كتاب «عوالى التّابعين» وغير ذلك ، وعرض من حفظه كتاب «علوم الحديث» للحاكم على إسماعيل الحافظ . قال ابن الدّبيثى : عاش حتّى صار أوحد وقته وشيخ زمانه إسناداً و حفظاً ، وقال ابن النّجّار : انتشر علمه في الآفاق وكتب عنه الحفّاظ واجتمع له مالم يجتمع لغيره من الحفظ والعلم والثّقة والإتقان والدّين والصّلاح و سديد الطّريقة و صحّة الضّبط والنّقل وحسن التّصانيف، قال : وتفقّه على أبى عبدالله الحسن العبّاس الرّستمى ، قال : و مهر في النّحو واللّغة قال : وسمعت أبا عبدالله بن حمار باش

يقول: كان الحافظ أبو موسى كوتاه: يقول أبو موسى كنزٌ مخفيٌّ. وقال الحافظ عبدالقادر الرّهاوي: حصّل من المسموعات بإصبهان خاصّة مالم يتحصّل لأحد في زمانه وانضمّ إلى كثرة مسموعاته الحفظ والإتقان، قال: وتعفّفه الّذي لم نره لأحد من حفّاظ الحديث في زماننا، له شيء يسير يتبرّ به وينفق منه ولا يقبل من أحد شيئا قطّ. وقال الحسين بن النّعمان الباوري: كنت في المدينة الجاز فجاءني رجل فسألني عن رؤيا قال: رأيت كأنّ رسول‌الله ﷺ توفي. فقلت: هذه رؤية (رؤيا. ظ) الكبار وإن صدقت رؤياك يموت إمام لا نظير له في زمانه، فإنّ هذا المنام روي حالة وفاة الشّافعي والثّوري وأحمد بن حنبل، قال: فما أمسينا حتّى جاءنا الخبر بوفاة الحافظ أبي موسى، وعن عبدالله بن محمّد الخجندي: لمّا دفن أبو موسى لم يكادوا يفرغون حتّى جاء مطر عظيم في الحرّ الشّديد وكان الماء قليلاً بإصبهان قال: وكان الحافظ أبو موسى قد ذكر في آخر إملاء أملاه أنّه متى مات في كلّ أمّة من له منزلةٌ عندالله رفيعة بعث الله له سحاباً يوم موته علامةً للمغفرة له ولمن صلّى عليه فوقع له ذلك عند موته كما كان حدّث في حياته. توفي بإصبهان يوم الأربعاء منتصف النّهار تاسع جمادى الأولى سنة إحدى وثمانين وخمسمائة ودفن بالمصلّى خلف محراب الجامع، قال أبوالبركات محمّد بن محمود الرّويديني (الرويدوشتي. ظ): وصنّفت الأئمّة في مناقبه تصانيف كثيرة].

و **علامه جلال‌الدين سيوطي** در «طبقات‌الحفّاظ» گفته: [أبوموسى المديني الحافظ الكبير شيخ‌الإسلام محمّد بن أبي‌بكر عمر بن أبي عيسى أحمد بن عمر الإصبهاني صاحب‌التّصانيف. ولد في ذي‌القعدة سنة ۵۰۱ واعتنى به أبوه فأحضره عند أبي سعد المطرّز ثم سمع الكثير ورحل وعني بهذا الشّأن وانتهى إليه التقدّم فيه مع علوّ الأسناد وعلا حتّى صار أوحد زمانه وشيخ وقته إسناداً وحفظاً مع التّواضع لا يقبل من أحد شيئاً قطّ، وله «معرفة‌الصّحابة» و«الطّوالات» و«تتمّة‌الغريبين» و«عوالي التّابعين» وغير ذلك ومات في سابع جمادى‌الأولى سنة ۵۸۱].

و **أبومهدي عيسى ثعالبي** در «مقاليدالأسانيد» گفته: [«نزهة‌الحفّاظ» للحافظ أبو موسى المديني - أخبرني بها قراءةً منّي عليه لطرف منها وإجازةً لسائرها بسنده

إلى الحافظ بن حجر بقراءته لها على فاطمة بنت محمد بن المنجا بصالحيّة دمشق سنة اثنين و ثمانمائة عن القاضي تقي الدّين سليمان بن حمزة المقدسي إجازة، قال: أنا الحافظ ضياء الدّين محمد ابن عبد الواحد المقدسي سماعاً ، قال أخبرنا أبو عبد الله محمد بن مكّي سماعاً ، قال : أخبرنا الحافظ أبو موسى محمد بن أبي بكر المديني الإصبهاني سماعاً ، فذكرها ، وبالسّند قال الحافظ أبو موسى رحمه الله في مسلسل الأحمدين : ستّة كلّ واحد من الآخر وهو المسموع أخبرنا أبو رجاء أحمد بن محمد بن أحمد الكسائي ، قال أبو العباس أحمد بن محمد بن إبراهيم الوزواني ، قال أبو بكر أحمد بن موسى الحافظ، قال حدّثنا أحمد بن إسحاق، قال ثنا أحمد بن الحسين الأنصاري ، قال: (حدّثنا.صح.ظ) أحمد بن شيبان الرّملي، قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن معرا ، قال : ثنا مجالد ، قال : سمعتُ الشّعبي يقول : العلم أكثر من عدد القطر فخذ من كلّ شيء أحسنه ، ثم قال : فبشّر عبادي الّذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه ، قال ابن شيبان : هذا رخصة في الإنتخاب ، إنتهى . **طراز** قال الذّهبي : هو الإمام الحافظ الكبير شيخ الإسلام أبو موسى محمد بن أبي بكر عمر بن أبي عيسى أحمد بن عمر بن محمد المديني الإصبهاني ، صاحب التّصانيف وبقيّة الأعلام ، ولد في ذي القعدة سنة إحدى وخمسمائة وسمع في سنة ثلاث حضوراً باعتناء والده من أبي سعد بن محمد بن مطرّز ثم سمع بعد من أبي علي الحدّاد والحافظ أبي الفضل محمد بن طاهر المقدسي والحافظ أبي القاسم إسمعيل بن محمد بن الفضل التيمي وبه تخرّج وهو استاذه ويحيى بن عبد الوهّاب بن مندة الحافظ وخلق كثير ببلده وبغداد وحمدان وصنّف التّصانيف النّافعة وكان واسع الدّراية في معرفة الحديث وعلله وأبوابه ورجاله وفنونه ولم يكن في وقته أعلم ولا أحفظ ولا أعلى سنداً منه وروى عنه أبو بكر محمد بن موسى الحازمي والحافظ عبد الغني المقدسي والحافظ عبد القادر الرّهاوي وخلق سواهم وعاش حتّى صار أوحد وقته وشيخ زمانه إسناداً وحفظاً ، وله التّصانيف الّتي أربي فيها على المتقدّمين ، منها كتاب « تتميم معرفة الصّحابة » الّذي ذيّله به على أبي نعيم وكتاب « الطّوالات وجودها » ولم يسبق إلى مثلها مع كثرة ما فيها من الواهي والموضوع وكتاب « تتمّة الغريبين » يدلّ على براعته في لسان العرب و

كتاب « اللّطائف » وكتاب « عوالي التّابعين » وغيرذلك ، وعرض من حفظه كتاب « علوم الحديث » للحاكم ، وكان من التّعفّف بالمكان المكين لايقبل من أحد شيئاً، له شيء يسير يتربح (يترفح . ظ) به وينفق منه ، أوصى إليه رجل من الأغنياء بمال كثير يفرّقة في البرّفلم يقبل ، قال : بل أوص إلى غيري وأنا أدلّك على من تدفعه إليه؛ وكان متواضعاً بحيث يُقرىء كلّ من أراده من صغير وكبيرولايكاد يستتبع أحداً إذا مضى إلى موضع ، قال الحافظ عبدالقادر: تردّدت إليه نحواً من سنة ونصف فما رأيت ولاسمعت منه سقطة تعاب عليه . توفي في تاسع جُمادى الأولى سنة إحدى وثمانين و خمسمائة ولم يفرغوا من دفنه حتّى جاءهم مطرعظيم في الحرّالشديد وكان الماء قليلاً باصبهان . قال بعضهم : سألني سائل عن رؤيا قال رايت كأنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم توفي ، فقلت : إن صدقت رؤياك يموت إمام لانظير له في زمانه فانّ مثل هذا المنام راى في حال وفاة الشافعي والثوري وأحمد بن حنبل. قال: فما أمسى حتّى جاء الخبر بوفاة الحافظ أبي موسى رحمه الله تعالى] .

وخو مخاطب در « بستان المحدّثين » گفته : [« نزهة الحفّاظ » تأليف أبوموسى مدائني (مديني . ظ) درمسلسل احمدين (أحمد ين .ظ) كه درسند آن شش كس متصل بهمديگر بنام احمد واقع شده ميگويد : أخبرنا ابورجاء احمد بن محمد الكسائي قال : ثنا : ابوالعبّاس أحمد بن محمد بن إبراهيم الوزاني ، ثنا أبوبكر احمد بن موسى ،قال: ثنا :أحمدبن إسحاق ،قال: ثنا أحمد بن الحسين الأنصاري ، قال : ثنا أحمد بن سنان الرّملي قال: ثنا عبدالرّحمن بن معزّ ، قال : ثنا مجالد سمعت الشّعبي يقول : العلم أكثر من عدد القطر فخذ من كلّ شيء أحسنه ثمّ قرء : فَبَشِّرعِبادِيَ الّذين يَستَمِعون القَول فيَتّبعون أحسَنَه . قال ابن سنان : هذا رخصة من الانتخاب . نام أبوموسى محمد بن أبي بكرعمربن أبي عيسى أحمد بن عمربن محمد المدائني (المديني . ظ) ست ، وأصل اوازإصفهان است يكى ازأعلام محدّثين وصاحب تصانيف نافعه است درين فن شريف درسال پانصد ويك درذي القعده متولّد شده ودر سال سوّم در مجلس سماع حديث ازأبوسعيد محمد بن محمد مطرّزحاضر شده ، والد او اورا تبرّكاً درآن مجلس

میبرد وچون هوشیارشد وبسنّ رشد وتمیز رسید ازأبوعلیّ حدّاد وحافظ أبوالفضل محمّد بن طاهر مقدسی وحافظ أبوالقاسم إسماعیل بن محمّد بن الفضل التّیمی أخذ این علم نمود ، گویا درحقیقت شاگرد همین أبوالقاسم است وعمدهٔ فوائد اوازوست وازحافظ یحیی بن عبدالوهّاب منده نیزدربغداد وهمدان إستفادهٔ این علم نموده وصاحب تبحّر عظیم بود درمعرفت علل حدیث وأبواب آن ودرمعرفت رجال ورُواة دستگاهی تمام داشت ودروقت خود یگانهٔ عصربود درین فن(فنون.ن) حافظ عبدالغنی مقدسی وحافظ عبدالقادر رُهاوی وحافظ أبوبکرمحمّد بن موسی حازمی ودیگرمحدّثان عمده شاگردان اویند ، ازتصانیف اوآنچه بدان برمتقدّمین پیش برده چند کتاب نافع ست ازآنجمله است : کتاب « تتمیم معرفة الصّحابه » که گویا ذیل کتاب أبونعیم ست ، و کتاب « الطّوالات » که مثل آن ازمتقدمین مصنف نشده بسیار جیّد نوشته است لیکن در آن (درین . ن) کتاب واهیات و موضوعات بسیارمندرجست بی تمیزإعتماد برآن نباید کرد و کتاب « تتمة الغریبین » که ازآن عبور اوبرلغت عرب بوده (بوجه.ظ) کمال ثابت میشود و کتاب «اللّطائف» وکتاب « عوالی التّابعین » وقوّة حافظهٔ او باینمرتبه بوده که یکبار ازیادخود کتاب « علوم الحدیث » للحاکم در مقام مقابلهٔ نسخه خوانده رفت ودرتعفّف وإستغنا از دنیا داران مرتبهٔ عالی داشت ازهیچکس نذر ونیازقبول نمیکرد ، جزءِ قلیلی ازمال داشت واز منفعت تجارت آن قوت بسر میبرد ، یکبار شخصی از دولتمندان مال کثیر باوداد که ترا وصیّ خود گردانیدم تادرمستحقانش صرف کنی گفت : من قبول نمیکنم أمّا ترا برشخصی دلالت خواهم کرد که این کاررا بوجه أحسن بهتر ازمن سرانجام دهد ، وخیلی مرد متواضع بود کسی را همراه نمیگرفت چون جای میرفت . حافظ عبدالقادر رُهاوی گفته ست که یك نیمسال نزد وی بودم هردووقت آمد ورفت میکردم درین مدّت ازوی چیزی که خلاف شرع ومروّت باشد ندیدم نهم جمادی الاول (الاُولی . ظ) پانصد وهشتاد ویك وفات یافت و اتّفاق عجیب این شد که هنوز از دفن اوفارغ نشده بودند که باران بسیار بهجوم آمد وموسم گرما بود وآب دراصفهان درآن روزها کمیاب بود . بعضی

ازصالحين آنزمان خبر دادند که من جناب رسالت را عليه الصلوة والسّلام بخواب ديدم گويا وفات يافته اند پيش معبّرى رفتم او گفت که اگر خواب توراست ست إمامى ازأئمّة مسلمين که بينظير وقت باشد رحلت نمايد زيرا که همين قسم خواب نزديك رحلت إمام شافعي ديده بودند ونزديك وفات سفيان ثورى و إمام أحمد حنبل نيزبيننده‌خواب گفت که هنوزشام نشده بود که خبروفات أبوموسى در كوچه وبازار شائع شد ، انتهى] .

ومولوى صديق حسن خان معاصر در« إتحاف النّبلاء» گفته : [أبوموسى محمّد بن أبى بكر عمر بن عيسى أحمد بن عمر بن مخلد الإصبهانى المدينى الحافظ المشهور . إمام عصرخود بود درحفظ ومعرفت درحديث وعلوم آن تواليف مفيده دارد كتاب «المغيث » او مجلّدى ست وبدان كتاب « الغريبين » هروى را كامل كرده وبر آن إستدراك نموده كتابى نافع ست واورا زيادت ست درجزوى لطيف بطورذيل بر كتاب شيخ اوأبى‌الفضل محمّد بن طاهر المقدسى المسمّى‌بكتاب « الأنساب » وروى إهمال اورا ذكر كرده وتقصيردرآن ننموده وازإصبهان بطلب‌علم‌حديث رحلت‌نموده وبدان رجوع كرده مقيم شد سه سال بود كه پدر او تبرّكاً اورا همراه خود بمجلس سماع حديث أبوسعيد محمّد بن مطرّز مى برد چون بسنّ تميز رسيد ازأبوعلي حدّاد وابن‌طاهرمقدسى وابوالقاسم تيمي أخذ اين‌علم‌نمود وازحافظ يحيى بن منده دربغداد استفاده كرد تبحّر عظيم داشت ودرمعرفت علـل حديث وأبواب‌آن ومعرفت رجال وروات يد طولى داشت درين فنون يگانه عصرخـود بود حافظ عبدالغنى مقدسى و حافظ عبدالقادر رُهاوي وحافظ أبوبكرحازمى وديگرمحدّثان عمده شاگرد اويند ، ازتصانيفش كه بدان برقُدما سَبقت برده چند كتابست ، منها : كتاب « تتميم معرفة الصّحابة » وآن گويا ذيل كتاب أبونعيم ست وكتاب « الطّوالات » وليكن درآن موضوعات و واهيات بسيارست وكتاب « اللّطائف » وكتـاب « عوالى التّابعين » . قوّت حافظهٔ اوبسياربود ، يكبار كتاب « علوم‌الحديث» حاكم درمقابلهٔ نسخه ازياد خود خواند . ازأهل دنيا مستغنى ومتعفّف بود ، از هيچكس نذر ونيازقبول‌نميكرد ،

جزئى قليل ازمالى داشت ازمنفعت تجارتش بسر أوقات ميكرد ، وخيلى متواضع بود ، كسى راهمراه نميگرفت. رُهاوى گفته: يكنيم سال نزد اوآمد ورفت كردم درينمدّت چيزى كه خلاف شرع ومروّت باشد ازوى نديدم . ولادت اودرذى قعده سنة إحدى وخمسمائه بوده ، ووفات ليلة الاربعاء تاسع جُمادى الأُولى سنة إحدى و ثمانين و خمسمائة وهردو باصبهان اتفاق افتاد ، هنوز از دفن اوفارغ نشده بودند كه باران بسيارهجوم آررد موسم گرما بودآب در إصفهان در آن روزها كم بود. بعضى ازصلحاى آنزمان خبردادند كه من آنحضرت ﷺ را بخواب ديدم گويا وفات يافته اند پيش معبّرى رفتم گفت اگرخواب توراست ست إمامى ازأئمة مسلمين كه بى نظيروقت باشد رحلت نمايد زيرا كه همين قسم خواب نزد رحلت إمام شافعى و وفات سفيان ثورى وإمام أحمد بن حنبل نيز ديده بودند . بينندهٔ خواب گفته هنوز شام نشده بود كه خبروفات أبوموسى در كوچه وبازار شائع شد. مدينى ـ بفتح ميم و كسر دال و سكون يا ـ نسبت ست بسوى مدينهٔ إصبهان . حافظ أبوسعد سمعانى در كتاب «الأنساب» گفته : اين نسبت بسوى چند مدينه است ، أوّل آنها مدينهٔ رسول است ﷺ ، دوّم: مرو ، سوّم : نيشاپور ، چهارم : إصبهان ، پنجم : مدينة المبارك بقزوين ، ششم : بخارا ، هفتم : سمرقند ، هشتم : نسف ، وذكر كرده كه نسبت بسوى همهٔ اين مُدن مدينى ست ، وأكثر در نسبت مدينه رسول ﷺ «مَدَني» آيد ، انتهى. محرّر اين مسطور هم در أصل مدينى ست نسبت ببخارا] انتهى.

در بيان نسبت مدينى بچند شهر

و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در «تاج مكلّل» گفته : [أبوموسى محمّد ابن أبى بكر عمر بن أبى عيسى أحمد بن عمر بن محمّد بن أبى عيسى الإصبهانى المدينى الحافظ المشهور ، كان إمام عصره في الحفظ والمعرفة ، وله في الحديث وعلومه تواليف مفيدة ، وصنّف كتاب «المغيث» في مجلّد كمّل به كتاب «الغريبين» للهروي واستدرك عليه وهو كتاب نافع ، وله كتاب « الزّيادات » في جزء لطيف جعله ذيلاً على كتاب شيخه أبوالفضل محمّد بن طاهر المقدسي الّذى سمّاه كتاب « الأنساب » وذكر من أهمله

وما اقصر عنه، ورحل عن إصبهان في طلب الحديث ثم رجع إليها وأقام بها ، ولد سنة ٥٠١ وتوفي ليلة الأربعاء تاسع جمادي الأولى سنة ٥٨١ باصبهان . والمديني ـ نسبة إلى مدينة إصفهان ـ وذكر الحافظ أبوسعد السمعاني في كتاب « الأنساب » هذه النسبة إلى عدة مدن أولها مدينة رسول الله صلى الله عليه وآله ، والثانية مرو، والثالثة نيسابور، والرابعة إصبهان ، و الخامسة مدينة المبارك قزوين ، والسادسة بخارا ، والسابعة سمرقند ، والثامنة نسف ، وذكر أن النسبة إلى هذه المدن كلها «المديني» وقال: أكثر ما ينسب إلى مدينة رسول صلى الله عليه وآله المدني] إنتهى .

فهذا أبوموسى المديني بارعهم المقدم عندهم للفضل البسيط النادح ، و قدوتهم المخزرفيما لديهم فاخرات المدائح ، وزاهرات الممادح ، قدروى هذا الحديث الرزين الوزين الراجح ، الناصر الموزر للحق النصيح الناجح ، فلا يقبل عليه إلا من أبصر الحق فهو إليه طامح ، ولا يدبر عنه إلا من فارق الصدق فهو عليه جامح ، و الله ولي التوفيق للإذعان بالصواب الواضح ، و هو الوافي بمنه عن التلهج بالغي الفاضح .

﴿ ٩٦ـ أما روايت أبوعبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرازي ﴾

حديث ثقلين را پس درصدر « أربعين ـ فضائل جناب أمير المؤمنين » عليه السلام كه نسخة آن بعد جد وجهد تمام بعنايت بعض علماي أعلام أوامهم الله المنعام بدست اين عبد مستهام رسيده ، گفته : [فنرجو من الله أن يحشرنا في زمرة نبيه وعترته ويرزقنا رؤيتهم وشفاعتهم بفضله وسعة رحمته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. وقال النبي صلى الله عليه وآله : إني تارك فيكم كتاب الله وعترتي أهل بيتي فهما خليفتان بعدي أحدهما أكبر من الآخر سبب موصول من السماء إلى الأرض فإن استمسكتم بهما لن تضلوا فإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض يوم القيامة فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا ولا تقصروا عنهم فتذهبوا فإن مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك ومثلهم فيكم كمثل باب حطة في بني إسرائيل من دخله غفر له، ألا ! وإن أهلبيتي أمان أمتي فإذا ذهب أهل بيتي جاء أمتي ما يوعدون . ألا و إن الله

عصمهم من الضّلالة وطهّرهم من الفواحش واصطفاهم على العالمين ، ألا ! وإنّ الله أوجب محبّتهم وأمر بمودّتهم ، ألا! وإنّهم الشّهداء على العباد في الدّنيا ويوم المعاد ، ألا! و إنّهم أهل الولاية الدّالّون على طرق الهداية ، ألا! وإنّ الله فرض لهم الطّاعة على الفرق والجماعة فمن تمسّك بهم سلك و من حاد عنهم هلك ؛ و بالعترة الهادية الطّيّبين دُعاة الدّين وأئمّة المتّقين وسادة المسلمين وقادة المؤمنين وأمناء ربّ العالمين على البريّة أجمعين الّذين فرّقوا بين الشّك واليقين وجاءوا بالحقّ المبين] إنتهى.

فهذا ابن الفوارس حبرهم الممارس ، قد روى هذا الحديث الّذي أورى قبساً لكلّ قابس ، و أنار علماً لكلّ حابس ، وأضحى لثغر الدّين خير حارس ، ولربع اليقين أفضل آنس ، فلا يحجم عنه إلّا الجاحد الحرون الشّامس ، ولا يجمجم فيه إلّا الممترى المُمارى الخائس .

﴿۹۷- أما روايت سراج الدين أبوالحسن علي بن عثمان بن محمد الاوشي الفرغاني الحنفي﴾

حديث ثقلين را، پس در «نصاب الأخبار» بنحديث شريف را آورده، چنانچه ملك العلماء دولتابادى در «هداية السّعداء» گفته: [وفى الأربعين في (عن.ظ) الاربعين و كتاب «الشّفاء» و «نصاب الأخبار» و «المصابيح» و «مشكوة الأنوار» و «النّسائية» أنا: محمّد بن المثنى، قال: ثنا يحيى بن (حماد ؛ أنا أبوعوانة ، عن سليمان قال : ثنا حبيب بن .صح. ظ) أبى ثابت ، عن الطّفيل ، عن زيد بن أرقم ، قال : لمّا رجع رسول الله صلعم عن حجّة الوداع و نزل عند غدير خمّ أمر بدوحات فقمّن وقال : إنّي دُعيت فأجبت و (ظ.) إنّي تارك فيكم الثّقلين أحدهما أعظم من الآخر وأكبر كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتى ولن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما].

و سراج الدين أوشى از أكابر علماى مشاهير و أفاخم فضلاي نحارير سنّيّه ميباشد .

عبدالقادر بن محمد القرشي در « جواهر مضيّه فى طبقات الحنفيّه » گفته :
[علىّ بن عثمان الأوشي الإمام المحقّق سراج الدّين له القصيدة المشهورة فى

ترجمهٔ سراج الدين على ابن عثمان اوشى

اُصول الدّين ستّة وستّون بيتاً أوّلها :

يقول العبد في بدء الأمالى　　　لتوحيد بنظم كاللآلى

و آخرها:

و إنّى الدّهر أدعو كنه وسعي　　　لمن بالخير يوما قد دعالي]

وملاعلي قاري در ديباجهٔ « ضوء المعالى ـ شرح قصيده بدء الأمالى » گفته: [لمّا شرعتُ فى شرح الفقه الأكبر للإمام الأعظم و الهُمام الأقدم كان فى نيّتى و طويّتى أن يكون شرحا بحيث ينتفع به المبتدى و يقتنع به المنتهى ثمّ انجرّ الكلام إلى الكلام حتّى خرج عن نظام المرام ، فسنح ببالي وخيالي أن أضع شرحا موجزاً على قصيدة « بدء الأمالى » ليكون مفيداً للأدانى والأعالى ويصير موجبا لترقّى حالى و سببا لحسن مآلى ، وسمّيته بضوء المعالى لبدء الأمالى ، فأقول و بالله التّوفيق إنّه قال النّاظم وهو الشّيخ العلاّمة أبو الحسن سراج الملّة والدّين على بن عثمان بن محمّد الأوشى سقى الله ثراه وطيّب مضجعه ومثواه) إلخ .

ومحمد بن محمد بن محمد مصرى درصدر كتاب « الدّر العوال لحلّ ألفاظ بدء الأمال » گفته : [لمّا كان التّوحيد أفضل العلوم وأولى ما ألقيت فيه دقائق المفهوم لتعلّقه بذات الحيّ القيّوم وشرف كلّ علم بحسب المعلوم ، وكانت هذه القصيدة المنسوبة (المنسوب . ظ) وضعها للشّيخ الامام أقضى قضاة الاسلام أبي الحسن عليّ بن عثمان الأوشى ـ بضمّ الهمزة وسكون الواو بعدها شين معجمة ـ بلدة بفرغانة ، الحنفي من أفضل ماصنّف فيه وأجلّ ما اُلّف فيه، سألني بعض الاخوان أبان الله لي ولهم معالم البيان، أني أضع عليها شرحاً يوضح مشكلاتها] الخ .

و مصطفى بن عبد الله قسطنطينى در « كشف الظّنون » گفته [« قصيدة يقول العبد » للشّيخ الامام سراج الدّين على بن عثمان الأوشي الفرغاني الحنفى وهي ستّة وستّون بيتاً أوّلها :

يقول العبد في بدء الأمالى　　　بتوحيد(لتوحيد.ظ) بنظم كاللآلى

و آخرها :

وإنّي الدّهرَ أدعو كُنهَ وُسعي   لِمَن بالخير يوماً قد دَعا لي

وهي مقبولة متداولة فرغ من نظمها سنة ٥٦٩ تسع وستين وخمسمائة كما نقله التّميمي في «طبقات الحنفية»].

ونيز مصطفى بن عبدالله قسطنطيني در «كشف الظنون» گفته: [«نصاب الأخبار لتذكرة الأخيار» لإمام الحرمين سراج الدين أبي محمّد علي بن عثمان بن محمّد الأوشي المتوفي سنة... أوّله: ألحمدلله ربّ العالمين، إلخ نقله من «الإقناع» بعلامة اق و«التّنبيه» بت و«جامع الترمذي» بج و«روضة العلما» بر و«شهاب الأخبار» بش و«صحيح البخاري» بص و«طبقات الطّوسي» بط و«عيون المحاسن» بع و«فردوس الأخبار» بف و«كنز الأحباب» بك و«اللّؤلؤات» بل و«مسند أبي هريره» بم و«المنتخب» بن و«اليواقيت» بي. وقد اختصره من كتاب «غرر الأخبار ودرر الأشعار» وهذا الّذي كان وعد بجمعه مقتصراً على إيراد ألف حديث صحيح وهو كثير الأبواب وكان حيّاً في سنة ٥٦٩ تسع وستين وخمس مائة] إنتهى.

فهذا سراج الدين الاوشي الفرغاني، المستفرغ جهده في تشييد ربوع الفضل والمغاني، قد روى هذا الحديث الوثيق المباني، وآثر هذا الخبر الأنيق المعاني، فالمستنكف عنه لايكون إلّا المضطغن الشّاني، والمشمئزّ عنه لايعدّ إلّا المجترم الجاني، ولايدبر عنه إلّا من شجرته كلماته كالرّماح الدّواني، ولايشيح بوجهه إلّا من سخنت لرؤيته منه العيون الرّواني.

﴿٩٨ - أما روايت أبو الفتوح أسعد بن محمود بن خلف العجلي الاصفهاني﴾

حديث ثقلين را، پس در كتاب «فضائل الخلفا» آنرا وارد فرموده، چنانچه آنفاً از عبارت ماضية «جواهر العقدين» واضح وآشكار گرديد. وأحمد بن الفضل بن محمّد باكثير المكّي در «وسيلة المآل» گفته: [وعن عامر بن ليلى بن ضمرة وحذيفة ابن أسيد رضي الله عنهما قال لمّا صدر رسول الله ﷺ من حجّة الوداع ولم يحجّ غيرها أقبل حتّى إذا كان بالجحفة نهى عن سمرات بالبطحاء متقاربات لاتنزلوا تحتهنّ حتّى

إذا نزل القوم وأخذوا منازلهم سواهن أرسل إليهن فقمّ ما تحتهنّ وشذّ بن عن رؤوس القوم حتّى إذا نودي للصّلوة غدا إليهن فصلّى تحتهنّ ثمّ انصرف إلى النّاس وذلك يوم غدير خمّ . وخمّ من الجحفة وله بها مسجد معروف في بعض الرّوايات أنّه كان يوماً شديد الحرّ وكان ثامن عشر ذي الحجّة ، فأقبل عليهم فقال : أيّها النّاس! إنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه لم يعمر نبيّ إلاّ نصف عمر الّذي يليه من قبله وإنّي لأظنّ أن اُدعى فأجيب وإنّي مسؤل وأنتم مسؤلون ، هل بلّغت ؟ فما أنتم قائلون ؟ قالوا نقول: قد بلّغت وجهدت ونصحت فجزاك الله تعالى خيراً . قال : ألستم تشهدون أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ جنّته حقّ وأنّ ناره حقّ والبعث بعد الموت حقّ؟ قالوا : بلى ، نشهد ! قال : اللّهمّ أشهد ! ثمّ قال : أيّها النّاس ! ألا تستمعون ؟ ألاّ ! فإنّ الله مولاي وأنا أولى بكم من أنفسكم ، ألا! مَن كنت مولاه فهذا مولاه ، وأخذ بيد عليّ فرفعها حتّى عرفه القوم أجمعون . ثم قال : اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه ثم قال : أيّها النّاس ! أنا فرطكم وإنّكم واردون عليّ الحوض أعرض ممّا بين بصري وصنعاء فيه عدد نجوم السّماء قدحان من فضّة ، ألا وإنّي سائلكم حين تردون عليّ عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما . قالوا : وما الثّقلان ؟ يا رسول الله ! قال: الثّقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلّوا ولا تبدّلوا ، ألا! وعترتي فإنّي قد نبّأني اللّطيف الخبير أن لا يفترقا حتّى يلقياني و سألت الله ربّي (ربّهم . ن) لهم ذلك فأعطاني فلا تسبقوهم فتهلكوا ولا تعلّموهم فهم أعلم منكم . أخرجه ابن عقدة في «الموالاة» ومن طريق ابن عقدة أورده أبوموسى في الصّحابة وقال: إنّه غريب والحافظ أبوالفتوح العجلي في فضائل الخلفاء] .

و شطری ازمآثر باهره ومفاخر زاهره که منقدّین أهل سنت برای عجلی ثابت مينمايند سابقاً در مجلّد حديث غدير از « عبر» ذهبی و « مرآة الجنان » يافعی و « طبقات ابن شهبه أسدی » شنيدی در ينجا نيز بعضی از عبارات قوم مذكور ميشود .

ابن خلكان در « وفيات الأعيان » گفته : [أبوالفتوح أسعد بن أبی الفضائل

محمود بن خلف بن أحمد بن محمّد العجلى الاصبهانى الملقّب منتخب الدين الفقيه الشافعى الواعظ ،كان من الفقهاء الفضلاء الموصوفين بالعلم والزّهد مشهوراً بالعبادة والنّسك والقناعة لايأكل إلاّ من كسب يده وكان يورّق و يبيع مايتقوّت به ،وسمع ببلده الحديث على أمّ إبراهيم فاطمة بنت عبدالله الجوز دانيّة والحافظ أبى القاسم إسمعيل بن محمد بن الفضل وأبى الوفا غانم بن أحمد بن الحسن الجلودى وأبى الفضل عبدالرّحيم بن أحمد بن محمد البغدادى وأبى المطهّر القاسم بن الفضل بن عبدالواحد الصّيدلانى وغيرهم ، وقدم بغداد ، وسمع بها من أبى الفتح محمد بن عبدالباقى بن سلمان المعروف بابن البطى في سنة سبع وخمسين وخمس مائة وغيره و له إجازة حدّث بها من أبى القاسم زاهر بن طاهر الشحامى وأبى الفتح إسماعيل بن الفضل الأخشيد وأبى المبارك بن عبدالعزيز بن محمّد الأزدى وغيرهم ، و عاد إلى بلده وتبحّر ومهر واشتهر و صنّف عدّة تصانيف ، فمن ذلك : « شرح مشكلات الوسيط والوجيز » للغزّالى تكلّم في المواضع المشكلة من الكتابين ونقل من الكتب المبسوطة عليهما ،وله كتاب « تتمّة التتمّة » لأبى سعد المتولّى و عليه كان الاعتماد في الفتوى باصبهان ، و كان مولده في أحد الرّبيعين سنة خمس أو أربع عشرة و خمسمائة باصبهان ، وتوفي بها في ليلة الخميس الثّانى والعشرين من صفر سنة ستّ مائة ، رحمه الله تعالى] .

و عبدالرحيم أسنوى در« طبقات شافعيه »گفته : [منتخب الدّين أبوالفتوح أسعد..بهمزة ثم سين ساكنة.. بن محمود بن خلف العجلى الاصفهانى،مصنّف«التّعليق على الوسيط والوجيز»و«تتمّة التتمّة» كان فقيهاً مكثراً من الرّواية زاهداً ورعاً يأكل من كسب يده يكتب ويبيع مايتقوّت به لاغير وكان عليه المعتمد باصبهان في الفتوى وكان يعظ ثمّ ترك الوعظ وصنّف في ذلك كتاباً سمّاه «آفات الوعّاظ » ولد باصبهان في سنة خمس عشرة وخمس مائة وتوفي بها في ليلة الخميس الثانى والعشرين من صفر سنة ستّ مائة ، قاله ابن خلّكان في تاريخه ، ذكره الرّافعى في الطلاق في الكلام على المسئلة الشّريحيّة فانّه استدلّ على بطلان الدّور بوجهين فذكر الأوّل ثمّ قال :

والثاني، قال الشيخ الإمام أبوالفتوح العجلي: تصحيح الدور يلزم منه المحال؛ هذه عبارة الرافعي في حقه، ولم ينقل عن احد اقرب زمناً إليه منه فإن الرافعي قد أكمل كتابه المذكور بعد وفات العجلي بشتى عشر سنة، فحين نقل الرافعي عنه في كتاب الطلاق مانقل يكون العجلي إمّا حيّاً وإمّا قريب العهد بحيوة وللأصحاب آخر يُعرف بالعجلي يأتي قريباً] إنتهى.

فهذا العجلي حبرهم الفقيه الكامل، و بارعهم النبيه الفاضل، قد روى هذا الحديث المميّز الفاصل، بين صريح الحق وخليط الباطل، وآثر ذاك الخبر الصّارم القاصل، المجتث المستأصل شبهات كلّ مسرع إلى الزيغ ناسل، ونزغات كلّ مسترسل إلى الغيّ متراسل، فالويل كلّ الويل للمنكر المناكر المناضل، والجاحد السّاخر المتهزى الهازل، التارك المصدق الصّراح والخاذل المتبوّء في ربع البوار والنازل، كيف جلب على نفسه الذّل الشّامل، والخزي العاجل، وحرم لشقاوه الفضل العاجل، والأجر الآجل.

﴿ ٩٩ - أما روايت مبارك بن محمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الأثير الجزري ﴾

حديث ثقلين را، پس دره جامع الأصول گفته: [ت، جابر بن عبدالله، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في حجّة الوداع يوم عرفة وهو على ناقة القصواء يخطب فسمعته يقول: إنّي تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي، أخرجه الترمذي. ح. غ. ت زيد بن بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدي أحدهما أعظم من الآخر وهو كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي لن يفترقا حتّى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما. أخرجه الترمذي. ح. غ].

ونيز درآن گفته: [م، يزيد بن حيّان قال: إنطلقت أنا و حصين بن سبره وعمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم، فلمّا جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسمعت حديثه وغزوت معه وصلّيت خلفه،

لقد لقيت يازيد خيراً كثيراً ، حدّثنا يازيد ! ماسمعتَ من رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : ياابن أخي ! والله لقد كبرتْ سنّي و قدم عهدي ونسيتُ بعض الّذي كنت أعي من رسول الله صلى الله عليه وآله ، فما حدّثتكم فاقبلوا ومالافلاتكلّفونيه ، ثم قال : قام رسول الله صلى الله عليه وآله فينا خطيباً بماء يُدعى خمّاً بين مكّة والمدينة ، فحمدالله وأثنى عليه ووعظ وذكّر ، ثمّ قال : أمّا بعد ، ألاياأيّها النّاس ! إنّما أنا بشريوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيب وإنّي تارك فيكم ثقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّورفخذوا بكتاب الله واستمسكوا به . نحثّ على كتاب الله ورغّب فيه ثم قال : وأهل بيتي ، أذكّركم الله في اهلبيتي ، أذكّركم الله في أهلبيتي (أذكّركم الله في أهلبيتي . ظ) فقال له حصين : ومَن أهلبيته يازيد ؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ فقال : نساؤه من أهل بيته ولكنّ أهلبيته من حرم الصّدقة بعده .قال: ومَن هم؟ قال : هم آل عليّ وآل عقيل وآل جعفر و آل عبّاس. قال : كلّ هؤلاء حرم الصّدقة ؟ قال: نعم ! زاد في رواية: كتاب الله فيه الهدى والنّورمن استمسك به وأخذ به كان على الهدى ومَن أخطاه ضلّ . وفي أخرى نحوه غير أنّه قال : ألا ! وإنّي تارك فيكم ثقلين أحدهما كتاب الله وهو حبل الله من تبعه كان على الهدى ومن تركه كان على ضلالة (الضّلالة.ظ) وفيه : فقلنا : مَن أهلبيته ؟ نساؤه؟ قال : لا! أيم الله ، إنّ المرأة تكون مع الرّجل العصر من الدّهر ثمّ يطلّقها فترجع إلى أبيها و قومها . أهل بيته : أصله وعصبته الّذين حرموا الصّدقة بعده. أخرجه مسلم].

و نيز ابن اثير در« نهايه » درلغت « ثقل » گفته : [فيه ـ إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي سمّاهما ثقلين لأنّ الأخذ بهما والعمل بهما ثقيل، ويقال لكلّ خطير نفيس «ثقل» فسمّاهما ثقلين إعظاماً لقدرهما وتفخيماً لشأنهما] .

و نيز ابن اثير در« نهاية » درلغت عترت گفته : [فيه : خلفت فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي . عترة الرّجل أخصّ أقاربه وعترة النّبيّ صلى الله عليه وآله بنوعبدالمطّلب ، وقيل :أهل بيته الأقربون وهم أولاده وعليّ وأولاده ، وقيل: عترته الأقربون والأبعدون منهم ، ومنه حديث أبي بكر : نحن عترة رسول الله صلى الله عليه وآله وبيضته الّتي تفقأت عنهم ، (عنه . ظ) لأنّهم كلّهم من قريش ، ومنه حديثه الآخر قال للنّبي صلّى الله عليه

وسلّم حين شاور أصحابه في أُسارى بدر: عترتك وقومك، أراد بعترته العبّاس ومن كان فيهم من بني هاشم وبقومه قريشاً ، والمشهور المعروف أنّ عترته أهل بيته الّذي حرمت عليهم الزّكوة] .

ومفاخر كثيره ومآثر أثيرة علاّمه مجد الدّين ابن أثير بر متتبّع خبير وناظر بصير أسفار مورّخين نحارير وكتب متقدّمين مشاهير مثل « تاريخ كامل » عزّ الدين ابن الأثير و « تاريخ إربل » أبو البركات ابن المستوفي و « وفيات الأعيان » ابن خلّكان و « مختصر في أخبار البشر » أبو الفداء الأيّوبي و « عبر في خبر من غبر » و « دول الإسلام » ذهبي و « مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد يافعي و « تتمّة المختصر » ابن الوردي و « روض المناظر » ابن شحنة حلبي و « طبقات الشّافعيّه » تاج الدّين سبكي و « طبقات شافعيّه » جمال الدين أسنوي و « طبقات شافعيّه » تقي الدّين أسدي و « بغية الوعاة » جلال الدّين سيوطي و « مدينة العلوم » فاضل أزنيقي « وأبجد العلوم » و « تاج مكلّل » و « إتحاف النّبلاء » مولوي صديق حسن خان معاصر ؛ واضح وآشكار است . دراينجا إكتفا بر عبارت « تاريخ كامل » ميرود ، وهي هذه : [وفيها - يعني سنة ستّ وستمائة - في سلخ ذي الحجّة توفي أخي مجد الدّين أبو السّعادات المبارك بن محمّد بن محمّد بن عبدالكريم الكاتب ، مولده في أحد الرّبيعين سنة أربع وأربعين وكان عالما في عدّة علوم منها الفقه والصرف والنّحو والحديث واللّغة ؛ وله تصانيف مشهورة في التّفسير والحديث والنّحو والحساب وغريب الحديث ، وله رسائل مدوّنة ، وكان كاتباً مفلقاً يضرب به المثل ذا دين متين ولزوم طريق مستقيم : رحمه الله ورضي عنه . فلقد كان من محاسن الزّمان ولعلّ من يقف على ما ذكرته يتّهمني في قولي ومن عرفه من أهل عصرنا يعلم أنّي مقصّر] انتهى .

مآخذ ترجمه مجد الدين ابن الأثير الجزري

ترجمه مجد الدين از « تاريخ كامل » عز الدين

فهذا مجد الدين ابن الاثير المعروف بينهم بالمجد الأثير ، والفضل الكثير ، والعلم الغزير ، والفضل الوفير ، والقدر الخطير ، والجاه الكبير ، فدروى هذا الحديث

السّائر الشهير، المرشد إلى الهُدى كلّ حائر بهير، وآثر ذاك الخبر المسفر المبلج المضيء المنير، المورى مقابس الرّشد لكلّ مستضيء و مستنير، فالحمـد لله على بوار نزغات كلّ زائغ مهيج للفتن مثير، وله المنّة على تبار شبهاته بأحسم مدمر وأطسم مبير.

﴿ ١٠٠- أما روايت فخرالدين محمد بن عمرالرازى ﴾

حديث ثقلين را، پس در« مفاتيح الغيب » درتفسير آية **واعتصموا بحبل الله جميعاً** گفته : [و روى عن أبى سعيد الخدري عن النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال : إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله تعالى حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتى أهلبيتى].

و محاسن عالية المقدار و محامد غالية الأسعار ومدائح فخيمـة الأخطار ومآثر عظيمة الاثار كه أساطين كبار وأئمـّة أحبار سنّيه براى فخر رازى ثابت مينمايند بالاتر ازآنست كه إحصاء وإستيفاى آن توانكرد، درينمقام بربعضى ازعبارات إكتفا ميرود.

ابن خلكان در« وفيات الأعيان » گفته : [أبوعبدالله محمّد بن عمربن الحسين ابن الحسن بن على التّيمى البكري الطّبرستـانى الرّازي المولد الملقّب فخرالدّين المعروف بابن الخطيب الفقيه الشّافعي ، فريد عصره ونسيج وحده ، فاق أهل زمانه فى علم الكلام والمعقولات و علم الأوائل ، لهالتّصانيف المفيدة فى فنون عديدة **ومنها** « تفسير القرآن الكريم » جمع فيه كلّ غريب وغريبة وهو كبير جدّاً لكنّه لم يكمله و« شرح سورة الفاتحه » فى مجلّد . **و منها فى علم الكلام** « المطالب العالية » و « نهاية العقول » و كتاب « الأربعين » و « المحصّل » و كتاب « البيـان والبرهان فى الردّ على اهل الزيغ والطغيان » و كتاب « المباحث العماديّة فى المطالب المعاديّة » و كتاب« تهذيب الدّلائل وعيون المسائل » و كتاب « إرشاد النّظار إلى لطائف الأسرار» و كتاب « أجوبة المسائل البخاريّة » و كتاب « تحصيل الحقّ » و كتاب « الزبدة » و « المعـالم » و غير ذلـك . **وفى أصول الفقه** « المحصول »

و « المعالم » وفي الحكمة « الملخّص » و « شرح الاشارات » لابن سينا و شرح عيون الحكمة، وغير ذلك . وفي الطلسمات « السّرّ المكنون » و « شرح أسماء الله الحسنى » ويقال إنّ له « شرح المفصّل » في النّحو للزّمخشري و « شرح الوجيز » في الفقه للغزالي و « شرح سقط الزّند » للمعرّي . وله مختصر في الإعجاز ومؤاخذات جيّدة على النّحاة، وله طريقة في الخلاف ، وله في الطبّ « شرح الكلّيّات للقانون » و صنّف في علم الفراسة ، وله مصنّف في مناقب الشّافعي ، وكلّ كتبه ممتّعة وانتشرت تصانيفه في البلاد ورُزق فيها سعادة عظيمة فانّ النّاس اشتغلوا بها ورفضوا كتب المتقدّمين وهو أوّل من اخترع هذا التّرتيب في كتبه وأتى فيها بما لم يسبق إليه وكان له في الوعظ اليد البيضاء ويعظ باللّسانين العربيّ والعجمي وكان يلحقه الوجد في حال الوعظ ويُكثر البكاء وكان يحضر مجلسه بمدينة هراة أرباب المذاهب والمقالات ويسألونه وهو يجيب كلّ سائل بأحسن إجابة ورجع بسببه خلق كثير من الطّائفة الكرّاميّة وغيرهم إلى مذهب أهل السّنّة وكان يلقّب بهراة شيخ الاسلام وكان مبدء اشتغاله على والده إلى أن مات ثمّ قصد الكمال السّمعاني (السّمناني .ظ) واشتغل عليه مدّة ثمّ عاد إلى الرّي واشتغل على المجد الجيلي وهو أحد أصحاب محمّد بن يحيى ، ولمّا طلب المجد الجيلي إلى مراغة ليدرّس بها صحبه فخر الدّين المذكور إليها وقرأ عليه مدّة طويلة علم الكلام والحكمة ، ويقال إنّه كان يحفظ « الشّامل » لإمام الحرمين في علم الكلام ثم قصد خوارزم وقد تمهّر في العلوم فجرى بينه وبين أهلها كلام فيما يرجع إلى المذهب والاعتقاد فأخرج من البلد فقصد ماوراء النهر فجرى له أيضاً هناك ماجرى له في خوارزم فعاد إلى الرّي وكان بها طبيب حاذق له ثروة ونعمة وكان للطّبيب ابنتان ولفخر الدّين ابنان فمرض الطّبيب وأيقن بالموت فزوّج ابنتيه لولدي فخر الدّين ومات الطّبيب فاستولى فخر الدين على جميع أمواله فمن ثمّ كانت له النّعمة ولازم الأسفار وعامل شهاب الدّين الغوري صاحب غزنة في جملة من المال ثم مضى إليه لاستيفاء حقّه منه فبالغ في إكرامه والانعام عليه وحصل له من جهته مال طائل وعاد إلى خراسان واتّصل بالسّلطان

محمد بن تكش المعروف بخوارزم شاه وحظى عنده ونال أسنى المراتب ولم يبلغ أحد منزلته عنده ومناقبه أكثر من أن تعدّ وفضائله لاتحصى ولا تحدّ وكان له مع هذه العلوم شيء من النّظم فمن ذلك قوله :

نهاية أقدام العقول عقـال　　　و أكثر سعي العالمين ضلال
وأرواحنا في وحشة من جسومنا　　　و حاصل دنيانا أذىً ووبال
ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا　　　سوى أن جمعنا فيه قيل وقالوا
و كم قد رأينا من رجال ودولة　　　فبادوا جميعا مسرعين وزالوا
و كم من جبال قد علت شرفاتها　　　رجال فزالو والجبـال جبال

وكان العلماء يقصدونه من البلاد وتشدّ إليه الرّحال من الأقطار. وحكى شرف الدّين ابن عنين الآتي ذكره إن شاء الله تعالى أنّه حضر درسه يوماً وهو يلقى الدّروس في مدرسته بخوارزم ودرسه حافل بالأفاضل واليوم شات وقد سقط ثلج كثير وخوارزم بردها شديد إلى غاية ما يكون فسقطت بالقرب منه حمامة وقد طردها بعض الجوارح فلمّا وقعت رجع عنها الجارح خوفاً من النّاس الحاضرين فلم تقدر الحمامة على الطّيران من خوفها وشدّة البرد ، فلما قام فخر الدّين من الدّرس وقف عليها ورقّ لها وأخذها بيده فأنشد ابن عنين في الحال :

يا ابن الكرام المطعمين إذا شتوا　　　في كلّ مسغبة وثلج خاشف
العاصمين إذا النّفوس تطايرت　　　بين الصّوارم والوشيج الرّاعف
من نبّأ الورقـاء أنّ محلكم　　　حرم وأنّك ملجأ للخائف
وفدت عليك وقد تدانى حتفها　　　فحبوتها ببقائها المستأنف
لو أنّها تحبى بمال لانثنت　　　من راحتيك بنائل متضاعف
جاءت سليمان الزّمان بشكوها　　　والموت يلمع من جناحي خاطف
قرم لواه القـوت حتّى ظلّه　　　بازائه يجـرى بقلب واجف

ولابن عنين المذكور فيه قصيدة من جملتها :

ماتت به بدع تمادى عمرها　　　دهراً و كاد ظلامها لاينجلى

فعلا به الإسلام أرفع هضبة ... ورساسواه في الحضيض الأسفل
غلط امرؤ بأبي علي قاسه ... هيهات قصّر عن مداه أبوعلي !
لوأنّ رسطا ليس يسمع لفظه ... من لفظ لعرته هزّة أفكل
و لحار بطليموس لولاقاه من ... برهانه في كلّ شكل مشكل
ولوأنّهم جمعوا لديه تيقّنوا ... أنّ الفضيلة لم تكن للأوّل

وقال أبوعبدالله الحسين الواسطي : سمعت فخرالدّين بهراة ينشد على المنبر عقيب كلام عاتب فيه أهل البلد :

المرءُ مادام حيّاً يُستهان به ... ويعظم الرزء فيه حين يُفتقد

وذكر فخرالدّين في كتابه الّذي سماه «تحصيل الحقّ» أنّه **اشتغل في علم الاصول** على والده ضياء الدّين عمر، ووالده على أبي القاسم سليمان بن ناصر الأنصاري ، وهو على إمام الحرمين أبي المعالي وهو على الأستاذ أبي إسحاق الاسفرايني وهو على الشّيخ أبي الحسين الباهلي ، وهو على الشيخ السّنّة أبي الحسن علي بن إسمعيل الأشعري ، و هو على أبي علي الجبائي أوّلاً ثمّ رجع عن مذهبه ونصر مذهب أهل السّنّة والجماعة. **وأما اشتغاله في المذهب** فانّه اشتغل على والده ووالده على أبي محمّد الحسين بن مسعود الفرّاء البغوي ، وهو على القاضي حسين المروزي ، وهو على القفّال المروزي، وهو على أبي زيد المروزي ، وهو على أبي إسحاق المروزي ، وهو على أبي العبّاس ابن سريج ، وهو على أبي القاسم الأنماطي ، وهو على أبي إبراهيم المزني ، وهو على الإمام الشّافعي رضي الله عنه . وكانت ولادة فخرالدّين في الخامس والعشرين من شهر رمضان سنة أربع وأربعين وقيل : ثلاث وأربعين وخمسمائة بالرّي، وتوفي يوم الإثنين وكان عيد الفطر سنة ستّ وستّمائة بمدينة هراة ودفن آخر النّهار في الجبل المصاقب لقرية مزداخان رحمه الله تعالى . ورأيت له وصيّة أملاها في مرض موته على أحد تلامذته تدلّ على حسن العقيدة . **ومزداخان** ـ بضمّ الميم وسكون الزّاء وفتح الدّال المهملة وبعد الألف خاء معجمة مفتوحة وبعد الألف الثانية نون ـ وهي قرية بالقرب من هراة، وقد تقدّم الكلام على هراة] .

وشمس الدين محمد بن علي بن أحمد الدّاودي المالکی در «طبقات المفسّرين» گفته : [محمّد بن عمر بن الحسين بن حسن بن علی ، الإمام العلّامة سلطان المتكلّمين في زمانه فخر الدّين أبو عبدالله القرشي البكري التّيمي من ذرّيّة أبي بكر الصّدّيق رضي الله تعالى عنه ، الطّبرستاني الأصل ثمّ الرّازي ابن خطيبها المفسّر المتكلّم إمام وقته في العلوم العقليّة واحد الأئمّة في العلوم الشرعية صاحب المصنّفات المشهورة والفضائل الغزيرة المذكورة واحد المبعوثين على رأس المائة السّادسة لتجديد الدّين ولد في رمضان سنة أربع وأربعين وخمسمائة وقيل سنة ثلاث ، اشتغل أوّلا على والده ضياء الدين عمر وهو من تلامذة البغوي وعلى الكمال السّمناني وعلى المجد الجيلي صاحب محمّد بن يحيى وأتقن علوماً كثيرة وبرز فيها و تقدّم وساد وقصدته الطّلبة من سائر البلاد وصنّف في فنون كثيرة و كان له مجلس كبير للوعظ يحضره فيه الخاصّ والعامّ ويلحقه فيه حال ووجد ، وجرت بينه وبين جماعة من الكرّاميّة مخاصمات وفتن واوذي بسببهم وأذاهم و كان ينال منهم في مجلسه وينالون منه ، و كان إذا ركب يمشي حوله نحو ثلثمائة تلميذ فقهاء ، وغيرهم ، وقيل إنّه كان يحفظ «الشّامل» لإمام الحرمين و قيل ، إنّه ندم على دخوله في علم الكلام . قال ابن الصلاح : أخبرني القطب الفرغاني مرّتين أنّه سمع الإمام فخر الدّين الرّازي يقول : ياليتني لم أشتغل بعلم الكلام وبكى ! وروى عنه أنّه قال : لقد اختبرت الطرق الكلاميّة والمناهج الفلسفيّة فلم أجدها تروي غليلاً ولا تشفي عليلاً ورأيت أصحّ الطّرق طريقة القرآن أقرأ في التّنزيه: «والله الغني و أنتم الفقراء » و قوله تعالى « ليس كمثله شيء» و «قل هو الله أحد» واقرأ في الاثبات « الرّحمن على العرش استوى » « يخافون ربّهم من فوقهم » و « إليه يصعد الكلم الطّيّب» و اقرأ في أنّ الكلّ من الله قوله تعالى «قل كلّ من عندالله» قال : و أقول من صميم القلب من داخل الرّوح: إنّي مقرّ بأنّ ما هو الأكمل الأفضل الأجلّ فهو لك، و كلّ ما هو عيب و نقص فأنت منزّه عنه . وكانت وفاته بهراة في يوم الخميس الاثنين يوم الفطر سنة ستّ و ستّمائة . قال أبو شامة : و بلغني أنّه خلف من الذّهب ثمانين ألف دينار سوى الدّوابّ والعقار وغير ذلك . نقل عنه في «الرّوضة » في موضع واحد في القضاء في

الكلام على ما إذا تغيّر اجتهاد المفتي ومن تصانيفه التّفسير الكبير سمّاه «مفاتيح الغيب» وكتاب «المحصول» وكتاب «المنتخب» وكتاب «نهاية العقول» وكتاب «البيان والبرهان على أهل الزّيغ والطّغيان» وكتاب «المباحث العماديّة» وكتاب (تأسيس التّقديس» في تأويل الصّفات وكتاب «إرشاد النّظّار إلى لطائف الأسرار» وكتاب «الزّبدة» وكتاب «المعالم» في أصول الدّين و «المعالم» في أصول الفقه و «شرح أسماء الحسنى» وكتاب «شرح الإشارات» «الملخّص في الفلسفة» و «شرح المفصّل» للزّمخشري و «شرح نصف الوجيز» للغزلي و «شرح سقط الزّند» لأبي العلاء وكتاب «إعجاز القرآن» وصنّف في الطّبّ «شرح كلّيّات القانون» وله مصنّف في مناقب الإمام الشّافعي وكتاب «المطالب العالية» في ثلاث مجلّدات ولم يتمّه وهو من آخر تصانيفه وكتاب «الملل والنّحل» وغير ذلك، ورزق سعادة في مصنّفاته وانتشرت في الآفاق وأقبل النّاس على الاشتغال بها. قال ابن السّبكي في «طبقات الكبرى»: وكان يفتي مع إبن عبد السّلام واختصر المذهب في كتاب سمّاه «الهادي» ومن شعره:

نهاية أقدام العقول عقال ... وأكثر سعي العالمين ضلال

وأرواحنا في غفلة من جسومنا ... وحاصل دنيانا أذىً ووبال

ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا ... سوى أن جمعنا فيه قيل وقالوا

وكم من جبال قد علت شرفاتها ... رجال فزالوا والجبال جبال

وكم قد رأينا من جبال ودولة ... فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا

فهذا فخرهم الفاخر، وبحرهم الزّاخر، ومحرزهم الذّاخر، لأبهى المآثر والمفاخر، قد روى هذا الحديث الدّاري في نحر كلّ آنف فاخر، الفاشع من الشبه كلّ مسحنفر طاخر، فالحمد لله على ظهور خزي الجاحد الهاذى السّاخر، ووضوح شين المنكر الصّاغر الدّاخر، وله المنّة على سبوغ نعمه وعموم كرمه في الأوّل والآخر.

﴿١٠١ ـ أما روايت أبو محمد عبد العزيز بن مسعود بن المبارك المعروف بابن الاخضر الجنابذى البغدادى﴾

حديث ثقلين را، پس در كتاب «معالم العترة النبويّه» ايـن حديث شريف را

بروايت أبوسعيد خدرى إخراج نموده، چنانچه نور الدّين سمهودى در «جواهر العقدين» درسياق طرق حديث ثقلين بعد ايراد حديث أبوسعيد خدرى وذكر إخراج أحمد وطبرانى وأبويعلى وغير ايشان آنرا گفته: [وأخرجه الحافظ أبومحمّد عبدالعزيز ابن الأخضر في «معالم العترة النّبويّة» وفيه أنّ النّبى صلّى الله عليه وآله قال ذلك في حجّة الوداع، وزاد مثله، يعنى كتاب الله كمثل سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجى ومثلهم يعنى أهلبيته كمثل باب حطّة من دخله غفرت له الذّنوب].

و **أحمد بن الفضل بن محمد با كثير المكى** در «وسيلة المآل» گفته: [وأخرج (وأخرجه . ظ) الحافظ أبومحمّد عبدالعزيز بن الأخضر في «معالم العترة النبويّة» وفيه أنّ النّبي صلّى الله عليه وآله قال ذلك في حجّة الوداع وزاد و مثله يعنى كتاب الله كمثل سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجى ومثلهم أي أهل بيته كمثل باب حطّة من دخله غفرت له الذّنوب].

و در مابعد إنشاء الله ازإفادة مناوى «درفيض القدير» ومولوى حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» و شيخ سليمان بلخى معاصر در «ينابيع المودّه» نيز واضح خواهد شد كه علاّمه ابن أخضر اينحديث شريف را روايت نموده، فكن من المتربّصين.

وعلامه ابن أخضر ازفضلاى محدّثين و نبلاى مسندين وحفّاظ بارعين وأيقاظ ماهرين نزدسنّيه بوده.

ذهبى درد تذكرة الحفاظ» گفته: [ابن الأخضر الإمام الحافظ المسند محدّث العراق أبومحمّد عبدالعزيز بن محمود بن المبارك الجنابذى ثمّ البغدادى، مولده سنة أربع وعشرين وخمسمائة وسمع باعتناء والده من القاضي أبى بكر الأنصارى وأبى القاسم بن السّمرقندى ويحيى بن الطّراح وعبدالوهّاب الأنماطى ثمّ طلب بنفسه وسمع من الأرموى وابن ناصر وأبى الوقت وابن البطي ومن بعدهم ونسخ وحصّل الأصول الثّمينة وصنّف وجمع وأفاد ونفع وحدّث نحواً من ستّين عاماً وكان ذاحلقة بجامع القصر

ترجمهٔ ابن الاخضر الجنابذى

وتواليفه تدلّ على معرفته وحفظه و كان ثقة صالحاً عفيفاً ديّناً ، قال ابن الدّبيثي : لم أر في شيوخنا أوفر شيوخاً منه ولاأغزر سماعاً ، حدّث بجامع القصر دهراً . قلت: وكان والده قد سمع من إسماعيل بن ملة وحجّ سنة خمس وثلثين وعمره أربعون سنة فعدم في الطّريق ، قال ابن نقطة : كان شيخنا ثقة ثبتاً مأموناً كثير السّماع واسع الرّواية صحيح الاصول ، منه تعلّمنا واستفدنا مارأينا مثله . قال ابن النجّار : بالغ شيخنا أبومحمّد حتى قرأ على شيوخنا وصنّف في كلّ فنّ وكانت له حلقة بجامع القصر يقرأبها كلّ جمعة بعد الصّلوة وكان أوّل سماعه في سنة ثلثين بإفادة أبيه و أبي الحسن بن بكردوس كتب . لنفسه وتوريقاً للنّاس في شبابه وكان له حانوت لزنجار الخليفة كنت أقرأعليه به حدّث بجميع مرويّاته به ، سمع منه عمربن على القزويني و كتب عنه في معجمه وكان ثقة حجّة نبيلاً مارأيت في شيوخنا سفراً ولاحضراً مثله فى كثرة مسموعاته ومعرفته لمشايخه وحسن اُصوله وحفظه وإتقانه ، وكان أميناً ثخين السّترمتديّناً عفيفاً اُريدَ على أن يشهد عند القضاء (القضاة . ظ) فامتنع وكان من أحسن النّاس خلقاً وألطفهم طبعاً من محاسن البغداديّين وظرفائهم مايملّ جليسه منه . قلت : حدّث عنه ابن الدّبيثي وابن نقطة وابن النجّار والضّياء البرزالي وابن الخليل والزّين النّابلسي وأحمد بن محمّد بن سمان الهمداني ومحمّد بن نصر الختلي وعليّ بن مهران سبط العاقولي وعليّ بن عدلان الموصلي و عليّ بن زريق وأحمد بن الحسين بن الخليل و محمّد بن سعيد النّسف (النّسفي . ظ) والفقيه يحيى بن الصّيرفي والنّجيب عبد اللّطيف وأخوه العزّ والنّجيب القيسي والعلم قاسم بن أحمد الاندلسي وولده عليّ بن الأخضر وآخرون وآخر من روى عنه بالاجازة الكمال عبدالرّحيم بن المكثر، توفي سادس شوال سنة إحدى عشرة وستمائة] .

و نيز ذهبي در « عبر » در وقائع سنه إحدى عشرة وستّمائة گفته : [وفيها - توفي أبومحمّد بن الأخضر الحافظ المتقن مسند العراق عبدالعزيز بن محمود بن المبارك الجنابذي ثم البغدادي، سمع سنة ثلاثين وخمسمائة وبعدها من قاضي المرستان وإسماعيل السمرقندي فمن بعدهما وحصّل الاصول الكثيرة وجمع وخرّج مع الثّقة والجلالة ،

توفی فی شوّال] .

و یافعی در « مرآة الجنان » در وقائع سنه مذکوره گفته : [فیها ـ توفی الحافظ المتقن مسند العراق عبدالعزیز بن محمود المعروف بابن الأخضر البغدادی] .

و ابن الوردی در « تتمة المختصر » در وقائع سنه مذکوره گفته : [وفیها ـ فی شوّال توفی عبدالعزیز بن محمود بن الأخضر وله سبع و ثمانون سنة من فضلاء المحدّثین] .

وعلامه جلال الدین سیوطی در « طبقات الحفّاظ » گفته : [ابن الأخضر الإمام الحافظ محدّث العراق أبومحمّد عبدالعزیز بن محمود بن المبارك البغدادي ، ولد سنة ٥٢٤ وسمع عبدالوهّاب الأنماطی والقاضی أبی‌بکر الأنصاری وصنّف وجمع وأفاد و حدّث نحو ستّین عاماً و تآلیفه تدلّ علی معرفته و حفظه ، و کان ثقة صالحاً دیّناً عفیفاً ثبتاً کثیر السّماع واسع المعرفة حدّث عنه النجیب الحرانی و أخوه العزّ و ابن خلیل وآخر من روی عنه بالإجازة الکمال عبدالرّحمن المکبّر ، مات سادس شوّال سنة ٦١١] إنتهی .

فهذا أبومحمد عبدالعزیز المعروف بابن الأخضر ، حافظهم الکبیر الأکبر ، و بارعهم الشهیر الأشهر ، المقتنی عندهم من عقائل المآثر للنّصیب الأوفر ، قدروی هذا الحدیث الأشرف الأفخر ، الآنق الأبهر ، الأضواء الأزهر ، الأبلج الأنور ، الأغضّ الأنضر ، الأطیب الأطهر ، الأعبق الأعطر فبالله وللجاحد الخاسر الأخسر والمنکر المنکر الأنکر ، کیف تربّد وتغیّر ، وتزمّخ وتمعّر ، وأعرض وأدبر ، وأبی واستکبر ، وأوحش قلبه وأوغر و أوزر ظهره وأوقر ، والله مجازیه علی سوء صنیعه یوم یقوم له ویحشر ، وهوالحسیب علیه یوم یبعث من رمسه ویبعثر .

﴿ ١٠٢ ـ أما روایت أبوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم المعروف بابن اثیر الجزری ﴾

حدیث ثقلین را ، پس در « أسدالغابه » بترجمهٔ جناب إمام حسن عليه السلام گفته :

[قال محمّد (١) وحدّثنا عليّ بن منذر الكوفي، حدّثنا محمّد بن فضيل، أخبرنا الأعمش، عن عطيّة، عن أبي سعيد والأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله ﷺ: إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهلبيتي ولن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

و نيز ابن اثير اينحديث شريف را باختلاف ألفاظ بروايت عبدالله بن حنطب روايت نموده، چنانچه در «اُسدالغابة» بترجمه او گفته: [و روى عنه ابنه أيضاً أنّه قال: خطبنا رسول الله ﷺ بالجحفة فقال: ألستُ أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: إنّي سائلكم عن اثنتين عن القرآن وعن عترتي].

وفضائل مبهره ومحامد مزهرهٔ عزّالدّين بن الأثير كه أكابر نحارير وأعاظم مشاهير قوم براى او ثابت مينمايند برناظر «وفيات الأعيان» ابن خلّكان و«تذكرة الحفّاظ» و«عبر - في خبر من غبر» و«دول الإسلام» ذهبى و«مختصر في أخبار البشر» أبوالفداء الأيّوبى و«مرآة الجنان» عبدالله بن أسعد اليافعي و«روض المناظر» ابن شحنه و«طبقات الشّافعيّه» تاج الدّين سبكى و«طبقات الشّافعيّه» جمال الدّين أسنوي و«طبقات الشّافعيّه» تقيّ الدّين الأسدى و«طبقات الحفّاظ» جلال الدّين سيوطى و«مدينة العلوم» فاضل أرنيقي و«أبجدالعلوم» و«تاج مكلّل» و«إتحاف النّبلاء» مولوى صديق حسن خان معاصر واضح ولائح است.

ترجمهٔ أبوالحسن عزالدين ابن الأثير

أبوالفداء اسماعيل بن على الأيّوبى در «مختصر في أخبار البشر» در سنة ثلثين وستّمائة گفته: [وفيها - في شعبان توفي الشّيخ عزّالدّين عليّ بن محمّد بن محمّد بن عبدالكريم بن عبد الواحد الشّيباني المعروف بابن الأثير الجزري، ولد بجزيرة ابن عمر في رابع جمادى الأولى سنة خمس وخمسين وخمس مائة ونشأ بها ثمّ صار إلى الموصل

(١) يعني به الترمذي صاحب «الصحيح» (١٢).

مع والده وإخوته وسمع بها من أبي الفضل عبدالله بن أحمد الخطيب الطوسي ومن في طبقته وقدم بغداد مراراً حاجّاً ورسولاً من صاحب الموصل و سمع من الشّيخين يعيش بن صدقة وعبدالوهّاب بن علي الصّوفي وغيرهما ، ثمّ رحل إلى الشّام والقدس وسمع هناك من جماعة ثمّ عاد إلى الموصل وانقطع في بيته للتوفير(للتوفّر.ظ) على العلم وكان إماماً في علم الحديث و حافظاً للتّواريخ المتقدّمة والمتأخّرة وخبيراً بأنساب العرب وأخبارهم وصنّف في التاريخ كتاباً كبيراً سمّاه « الكامل » وهو المنقول منه غالب هذا المختصر، إبتدأ فيه من أوّل الزّمان إلى سنة ثمان وعشرين وستّ مائة ، وله كتاب « أخبار الصّحابة » في ستّ مجلدات واختصر كتاب الأنساب للسّمعاني و هو الموجود في أيدي النّاس دون كتاب السّمعاني وورد إلى حلب في سنة ستّ وعشرين وستّمائة ونزل عند الطواشي طغربل الأتابك بحلب فأكرمه إكراماً زائداً ثمّ سافر إلى دمشق سنة سبع وعشرين ثمّ عاد إلى حلب في سنة ثمان وعشرين ثمّ توجّه إلى الموصل فتوفى بها في التاريخ المذكور. و نسبة الجزيرة إلى ابن عمر و هو رجل من أهل برقعيد من أعمال الموصل اسمه عبد العزيز بن عمر ، بنى هذه المدينه فأضيفت إليه] .

و **تاج الدين سبكي** در« طبقات الشّافعيه» گفته : [عليّ بن محمّد بن عبدالكريم الجزري ابن الأثير الحافظ المورّخ صاحب « كامل » في التاريخ ، لقبه عزّ الدّين وهو أخو الأخوين المحدّث اللّغوي مجدالدّين صاحب «النّهاية » و« جامع الأصول» والوزير ضياء الدّين صاحب «المثل السّائر» . ولد بالجزيرة العمريّة سنة خمس وخمسين وخمسمائة ونشأ بها ثم تحوّل بهم والدهم إلى الموصل ، سمع بها من خطيب الموصل أبي الفضل ومن أبي الفرج يحيي الثّقفي ومسلم بن علي الشّيحي وغيرهم ، وببغداد من عبدالمنعم بن كليب ويعيش بن صدقة الفقيه وعبدالوهّاب بن سكينة وأقبل في آخر عمره على الحديث وسمع العالي والنّازل حتّى سمع لمّا قدم دمشق من أبي القاسم بن صصرى وزين الأمناء ، روى عنه الذّهبيّ والشّهاب القوصي والمجد بن أبي جرادة والشّرف بن عساكر وسنقر القضاييّ وهما أشياخ شيوخنا وغيرهم ، ومن تصانيفه « مختصر

الأنساب » لابن السّمعاني وكتاب حافل في معرفة الصّحابة اسمه « أسد الغابة » وشرح في تاريخ الموصل . قال ابن خلّكان : كان بيته في الموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجدته مكملا في الفضائل والتّواضع وكرم الأخلاق ، توفي في رمضان سنة ثلاثين وستمائة] إنتهى .

فالحمدلله الميسر بفضله كل عسير ، حيث وضح علي كلّ ذي خبر بصير ، برواية هذا الجهبذ النّحرير ، والنّاقد الخبير ، أنّ هذا الحديث القاطع عرى كلّ تلميع وتزوير ، القالع أسس كلّ تخديع وتعزير ، ممّا لايعتريه إنكار ولاتنكير ، ولا يدانيه إلطاط ولاتغمير ، فالممترى فيه صاغر ضئيل قمئ حقير ، والمجتري عليه ضاغن بغيض أثيم وقير .

﴿ ١٠٣ - أما روايت ضياء الدين محمد بن عبدالواحد المقدسي الحنبلي ﴾

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « المختاره » كه در آن أحاديث صحاح را جمع نموده اين حديث شريف را بروايت حذيفه بن أسيد الغفاري يازيد بن أرقم إخراج كرده ، چنانچه سابقاً از تصريح علاّمهٔ سخاوي در « إستجلاب إرتقاء الغرف » وإفادهٔ علاّمهٔ سمهودى در « جواهر العقدين » واضح وآشكار شد ، وأحمد بن الفضل بن محمّد باكثير در « وسيلة المآل » گفته : [عن حذيفة بن أسيد الغفارى ، أوزيد بن أرقم رضي الله عنهما : لمّا صدر رسول الله صلّى الله عليه وآله من حجّة الوداع نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهنّ ثمّ بعث إليهنّ من يقمّ ماتحتهنّ من الشّوك وعمد إليهنّ وصلّى تحتهنّ (ثم قام فقال . صح . ظ) ياأيّها النّاس ! إنّي قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبي إلاّ نصف عمر الّذى يليه من قبله وإنّي لأظن أنّي يوشك أن أدعى فأجيب وإنّي مسئول وإنّكم مسئولون فماذا أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنّك قد بلّغت وجهدت ونصحت ، فجزاك الله خيراً ! فقال أليس تشهدون أن لاإله إلاّ الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ جنّته حقّ وناره حقّ وأنّ الموت حقّ وأنّ البعث حقّ بعد الموت وأنّ السّاعة آتية لاريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور ؟ قالوا بلى ! نشهد

بذلك ، قال : أللّهمّ اشهد ، ثمّ قال : أيّها النّاس ! إنّ الله مولاي وأنا وليّ المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم ، فمن كنت مولاه فهذا مولاه ، يعني عليّاً اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه ثمّ قال : أيّها النّاس ! إنّي فرطكم وإنّكم واردون عليّ الحوض حوض أعرض ممّا بين بصرى إلى صنعاء ، فيه عدد النّجوم قدحان من فضّة وإنّي سائلكم حين تردون عليّ الحوض عن الثّقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما ، الثّقل الأكبر كتاب الله عزّ وجلّ سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا به ولا تضلّوا ولا تبدّلوا وعترتي أهل بيتي فإنه (قد صح ط) نبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض أخرجه الطّبراني في الكبير والضّياء في «المختارة» من طريق سلمة بن كهيل عن أبي الطّفيل و هما من رجال الصّحيح، عنه بالشّك في صحابيه هل هو حذيفة بن أسيد أو زيد بن أرقم و أخرجه أبو نعيم في «الحلية» وغيره من حديث زيد بن الحسن الأنماطي وقد حسّنه التّرمذي وضعّفه غيره عن معروف بن خربوذ عن أبي الطّفيل وهما من رجال الصّحيح ، عن حذيفة وجده من غير شكّ]

و از افاده علامه مناوی در «فیض القدیر» و نقل مولوی حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» واضح و آشکار میشود که ملا مه مقدسی این حدیث شریف را در کتاب «مختاره» بروایت زید بن ثابت که مشتمل بر لفظ «إنّي تارك فيكم خليفتين» ست نیز روایت کرده کما ستطّلع عليه فيما بعد إنشاء الله تعالى .

ومناقب مبهره و محاسن مزهره و محامد سنیّه و مدائح مضیّة ضیاء مقدسی بر ناظر کتب أسفار در کمال إشراق و إسفارست ، شطری از آن علاّمهٔ ذهبی در « تذکرة الحفّاظ » و «تاریخ الإسلام» و «عبر في خبر من غبر» و محمّد بن شاکر بن أحمد الکتبی در «فوات الوفیات» و جلال الدّین سیوطی در « طبقات الحفّاظ » و أبو مهدی ثعالبی در «مقالید الأسانید» وخود مخاطب در «بستان المحدّثین» ومولوی صدیق حسن خان معاصر در « إتحاف النّبلا » و «تاج مکلّل» آورده اند ، دربنجا بر بعض عبارات إکتفا میرود .

ذهبی در «عبر» در وقائع سنة ثلاث و أربعين و ستمائة گفته، «[والشيخ الضياء

أبو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن أحمد المقدسي الحنبلي الحافظ أحد الأعلام، ولد سنة تسع وستين و سمع من الخضر بن طاوس وطبقته بدمشق ، ومن أبي المعطوش و طبقته ببغداد ؛ ومن البوصيري و طبقته بمصر ، ومن أبي جعفر الصيدلاني و طبقته باصبهان ، ومن أبي روح والمؤيد و طبقتهما بخراسان ، و أفنى عمره في هذا الشأن مع الدين المتين والورع والفضيلة التامة والثقة والاتقان و انتفع الناس بتصانيفه والمحدثون بكتبه ، فالله يرحمه و يرضى عنه . توفي في سادس والعشرين من جمادي الاخرة].

وأبو مهدی ثعالبی در « مقاليد الأسانيد » گفته : [« موافقات الأئمة الخمسة » للضياء المقدسي وعدتها ثمانية أحاديث اتفق الشيخان وأبوداود والترمذي والنسائي على إخراجها عن شيخ واحد قرأتها عليه جميعها بسنده إلى الحافظ الجلال السيوطي ، قال : أخبرني بجميع تصانيف الضياء جلال الدين عبدالرحمن بن علي بن عمر بن الملقن الأنصاري إجازة عن أبي إسحاق التنوخي عن التقي سليمان بن حمزة ، عن الحافظ ضياء الدين محمد بن عبدالواحد المقدسي فذكرها . وبالسند قال الحافظ ضياء الدين أبو عبدالله محمد بن عبدالواحد المقدسي رحمه الله وهو أول الأحاديث : أخبرنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن نصر الصيدلاني بقراءتي عليه ومولده سنة عشر وخمسمائة باصبهان و كل سماعه من الحداد سنة عشرة توفي سنة اثنتين و ستمائة باصبهان ، قلت له : أخبرك الحسن بن أحمد الحداد وأنت حاضر ؟ فأقر به ، قال : أخبرنا أبو نعيم أحمد بن عبدالله ابن أحمد بن إسحاق قراءة عليه قال : حدثنا محمد بن معمر قال : حدثنا موسى بن هرون قال : حدثنا قتيبة بن سعيد قال : حدثنا الليث بن سعد قال : حدثني عبدالله بن عبدالله ابن أبي مليكة أنه سمع المسور بن مخرمه رضي الله عنهما يقول : إنه سمع رسول الله ﷺ يقول وهو على المنبر إن : بني هشام بن المغيرة استأذنوني في أن ينكحوا ابنتهم علي بن بن أبيطالب فلا آذن ثم لا آذن إلا أن يحب علي بن أبيطالب أن يطلق ابنتي وينكح ابنتهم فانما فاطمة بضعة مني يريبني ما أرابها و يوذيني ما آذاها . أخرجه الأئمة الخمسة عن قتيبة بمثله أو نحوه ، إنتهى . معرف : قال الذهبي : هو الإمام العالم الحافظ

حديث غريب في شأن فاطمة الزهراء عليها السلام

الحجّة محدّث الشام شيخ السّنّة ضياءالدّين أبوعبدالله محمّد بن عبد الواحد بن أحمد ابن عبدالرّحمان السّعدي المقدسي ثمّ الدّمشقي الصّالحي الحنبلي صاحب التّصانيف النّافعة ، ولد سنة تسع وستّين وخمسمائة وأجازله السّلفيّ وشهده وسمع من أحمد ابن الموازيني ويحيى الثقفي وأبوالقاسم البوصيري وابن الجوزي وأبي جعفر الصّيدلاني وعبدالباقي بن عثمان والمؤيّد الطّوسيّ وأبي المظفّر السّمعاني وخلائق بدمشق و مصر وبغداد وإصبهان وهمدان ونيسابور وهراة ومرو وغيرها ، حصّل الاُصول كثيرة وصنّف وصحّح وليّن وجرح وعدل وكان المرجوع إليه في هذا الشّأن شيخ وقته و نسيج وحده علماً وحفظاً وثقةً وديناً كان شديد التّحرّي في الرّواية مجتهداً في العبادة كثير الذّكر منقطعاً متواضعاً ، سئل الزّكيّ البرزاليّ عنه فقال : ثقة جليل حافظ ، وقال ابن النّجار: حافظٌ متقنٌ حجّةٌ عالمٌ بالرّجال ورعٌ تقيّ مارأيتُ مثله في نزاهته وعفّته وحسن طريقته ، حدّث عنه البرزاليّ وابن أخيه وابن البخاري والحسن بن خلّال وآخرون وقد استوفيتُ سيرته وتواليفه في « التّاريخ الكبير » عاش أربعاً و سبعين سنة ، توفي جُمادى الآخرة سنة ثلاث وأربعين وستّمائة]إنتهى.

فهذا حافظهم الجليل الضّياء المقدسيّ صاحب المختارة ، الّذي لاتفي لهم بعدّ مفاخره كلام ولاعبارة،قد آثر اليقين واختاره ، ونصر الحقّ وأنصاره ، وأضاء الصّواب وأناره ، وأبان الصّدق وأثاره ، حيث عدّ هذا الحديث من الأحاديث الصّحاح المختارة وأدخلها في كتابه رغماً لآناف أهل اللّدد والدّعارة ، فمن أقبل على تلقّيه بالإذعان والقبول ربح في تجارته و أربح بها من تجارة ، ومن حاد عنه بالإعراض والنّكول حصل بسوء متاجرته على الإخفاق والخسارة ، و من شرح به صدراً عدّ لخبرته من أرباب النّظر والبصارة ، و من ضاق به ذرعاً ديث لنكرته بالقماءة والحقارة .

«١٠٤- أما روايت أبوعبدالله محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن النجار»

حديث ثقلين را ، پس در ما بعد إنشاء الله از عبارت « كفاية الطالب »

كنجى ظاهر خواهد شد ، دراينجا شطرى از محاسن عالية المقدار و مفاخر غالية الأسعار اورا با رعايت إيجاز وإختصار من غير إطناب و إكثار بر زبان بعضى از أجلّهٔ أحبار وأفاخم كبار سنّيه بايد شنيد .

ترجمهٔ حافظ محب الدين ابن النجار

ذهبى در «تذكرة الحفّاظ» گفته: [ابن النّجار ـ الحافظ الإمام البارع مورّخ العصر مفيد العراق محبّ الدّين أبو عبدالله محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن بن النّجّار البغدادى صاحب التّصانيف ، ولد سنة ثمان وسبعين وخمس مائة وسمع يحيى بن يونس وعبدالمنعم بن كليب وذا كر بن كامل المبارك بن المعطوش وابن الجوزى وطبقتهم وأوّل شيء سمع وله عشر سنين وأوّل عنايته بالطّلب وهو ابن خمس عشرة سنة وتلى بالرّوايات الكثيرة على أبى أحمد سكينة وغيره ، وسمع با صبهان من عين الشّمس الثّقفيّة وجماعة ، وبنيسابور من المؤيّد وزينب ، وبهراة من أبى روح ، وبدمشق من الكندى ، وبمصر من الحافظ بن الفضل و خلائق ، وجمع فأوعى و كتب العالى والنازل وخرّج لغير واحد وجمع «تاريخ مدينة السّلام» وذيّل به واستدرك على الخطيب وهو ثلثمائة جزء وكان من أعيان الحفاظ الثّقات مع الدّين والصّيانة والفهم وسعة الرّواية وحدّث عنه أبو حامد ابن الصّابونى وأبو العبّاس الفاروثى و أبو بكر الشّريشى وأبو الحسن العراقى وأبو الحسن بن بليان وأبو عبدالله بن القزّاز الحدانى وآخرون وبالإجازة أبو العبّاس بن الظّاهر وتقى الدّين الحنبلى وأبو المعالى ابن البالس . قال ابن السّاعى : كانت رحلة ابن النّجّار سبعاً و عشرين واشتملت مشيخته على ثلثة آلاف شيخ ، ألّف كتاب « القمر المنير فى المسند الكبير » ذكر كلّ صحابىّ و ماله من الحديث و كتاب « كنز الأنام (الإمام . ن.ظ) فى السّنن والأحكام» و كتاب «المؤتلف والمختلف» ذيّل به على ابن ما كولا و كتاب «المتّفق والمفترق» و كتاب «أنساب المحدّثين إلى الآباء والبلدان» و كتاب «العوالى» و كتاب « المعجم » و كتاب « جنّة النّاظرين فى معرفة التّابعين » و كتاب « العقد الفائق » و كتاب « الكمال فى الرّجال » وقرأت عليه « ذيل التّاريخ » عمله فى ستّة عشر مجلّداً وله كتاب « الدّرر الثّمينة فى أخبار المدينة » و كتاب « روضة الأولياء فى

درذکر مطاعن عثمان گفته : [و من تلك الشبه الّتی ألقوها إلی ضعفاء الإیمان: ما وقع بین عثمان وعبدالله بن مسعود رضی الله عنهما، وذلك أنّ عثمان رضی الله عنه لمّا جمع القرآن وکتب المصاحف وأثبت فیها ماتواتر من القرآن جمع المصاحف الّتی فیها شواذّ القرآآت المخالفة للمتواترة فأحرقها، منها مصحف عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب. فغضب لذلك عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ووقع بینه وبین عثمان رضی الله عنه کلام أوجب المهاجرة بینهما وکان کلّ منهما مجتهداً مأجوراً فی قوله لالوم علی واحد منهما والرّافضة یبالغون فی حکایة هذه القصّة و یقولون إنّ عثمان رضي الله عنه أمر غلاماً له أسود فدفع ابن مسعود وأخرجه من المسجد و رمی به إلی الأرض وضربه ، إلی غیر ذلك ممّا ذکروه ، فکلّه بهتان واختلاق لایصحّ شيء منه، وهؤلاء الجهلة لایتحامون الکتاب فیما یروونه موافقة لأغراضهم، إذلادیانة لهم تردّهم عن ذلك . قال أهل السّنّة : وعلی تقدیر صحّة صدق شيء من ذلك من الغلام؛ یکون فعله من نفسه غضباً لمولاه فإنّ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه کان یغلّظ فی الکلام علی عثمان رضی الله عنه ویلقاه بما یکره وعثمان رضي الله عنه کان یصبر علی ذلك ، وعلی تقدیر أنّ ذلك صدر من الغلام بأمر من عثمان رضی الله عنه یکون محمولاً علی التّأدیب فإنّ منصب الخلافة لایحتمل علی ذلك لما فیه من تضییع الهیبة بین الخاصّ والعامّ، ولم یزل دأب الخلفاء والاُمراء یؤدّبون من رأوا منه الخلاف. وقالوا: إنّ عثمان رضی الله عنه حبس عطاء ابن مسعود خمس سنین ، فعلی تقدیر صحّة ذلك یحمل أیضاً علی التّأدیب ولم یقصد عثمان رضی الله عنه حرمانه ألبتّة و إنّما أخّره إلی غایة اقتضی نظره التّأخیر إلیها أدباً ، ثمّ لمّا توفي ابن مسعود دفع ذلك لورثته].

مخفی نماند که ازین عبارات واضحة الدّلالة ؛ ظلم وجور عثمان واتباع عثمان برعبدالله بن مسعود بوجوه عدیده ظاهر وآشکارست، وآنچه أولیای عثمان دربعض عبارات مذکوره کلمات سخافت سمات برای حمایت عثمان آورده اند بطلان وهوان آن نزد ناظر « تشیید المطاعن » والدماجد علاّم ، أحلّه الله دار السّلام ؛ مفصّلاً ثابت ومحقّق می شود ، وعبارات دیگر که درینجا مذکور شده خود ناظر بصیر را برحقیقت حال مطّلع می گرداند ، ووهن نسج عنکبوتی أولیای عثمان را بمنصّهٔ شهود میرساند .

قوله :

[وأعلمكم بالحلال والحرام معاذ بن جبل]

أقول :

إستدلال مخاطب باكمال باين حديث واضح الإفتعال ، صريح الاختلال و بيّن الانخزالست بوجوه عديده :

اول آنكه : اينحديث هرگز از أحاديث إماميّه نيست ، پس ذكر آن بمقابلهٔ ايشان ناشي ازنهايت رقاعت وسفاهت وغايت صفاقت و بلاهتست .

دوم آنكه : إحتجاج باينحديث حسب إفادهٔ والد مخاطب جائز نيست ، زيرا كه حضرت او أحاديث صحيحين را نيز در مقام مناظرهٔ با أهل حقّ قابل إحتجاج ندانسته چه جاى اينحديث كه أصلاً اثرى ازآن در صحيحين نيست .

سوم آنكه : ذكر اينحديث بمقابلهٔ أهلحقّ خلاف عهود مكرّره و إلتزامات مقرّرهٔخود مخاطب ميباشد، وقد مرّ ذكرهاءمرّةبألفاظ تكرّعلى هفوات الخاطب أشد كرّة.

چهارم آنكه : اينحديث بحيثيّت سند؛ نهايت مقدوح ومجروح وبغايت مضروح و مطروح ميباشد ، زيرا كه اينحديث جزويست از حديث طويل « أرحم اُمّتى باُمّتي أبوبكر » كه وضّاعين أنكاس وصنّاعين أرجاس ؛ آنرا درقوالب مختلفهٔ وضع و كذبريخته سلسلهٔدين و إيمان خود رابارتكاب إفتراى قبيح و إفتعال فضيح گسيختهاند ، وبحمدالله الجليل قدح وجرح آن إفتراى طويل ببسط جميل وتفصيل جزيل درمجلّد حديث مدينة العلم بجواب عاصمي گذشته، وبرناظرآن جرح مفصّل ونقض مكمّل؛ واضح و لائح شده كه تمام أسانيد و كلّ طرق وقاطبهٔ وجوه اين حديث بهر نهج باطل و مضمحلّ و عاطل و منخزل ميباشد .

پنجم آنكه : ابن تيميهٔ حرّانى كه بسيارى از كبار سنّيه را بخرافات وجزافات وتعصّبات وهفوات خود مفتون نموده در « منهاج السّنّة » إعتراف كرده باينكه حديث أعلميّت معاذ را بعض أهلسنّت تضعيف مى نمايند ؛ چنانچه در جواب حديث « أقضاكم علي » بعد سرائيدن خرافات بىسر و پا وذكر حديث أعلميّت معاذ مى گويد : [مع

أنّ الحديث الّذي فيه ذكر معاذ و زيد بعضهم يضعّفه و بعضهم يحسّنه].

و پر ظاهر است كه قول محقّقين سنّيه براى ردّ وقدح اينحديث، دليل بس متين و برهان بغايت رزين ست كه بآن إرغام أنوف جاحدين وقطع ألسن معاندين بوجه أحسن صورت ميگيرد . أمّا قول ابن تيميّه كه بعض أهلسنّت تحسين آن مينمايند پس ضررى بأهل حقّ و يقين نمى رساند ، زيرا كه عنقريب متعقّب بودن آن حسب إفادهٔ علّامهٔ ابن عبدالهادى خواهى شنيد .

ششم آنكه : حديث أعلميّت معاذ را اگرچه بعضى ازعلماى سنّيه جسارة تحسين بلكه تصحيح نموده اند ، ليكن علاّمهٔ ابن عبد الهادى در « تذكرة » خود تعقّب ايشان كرده درصدد ردّ و إبطال كلام ومقالشان برآمده ، وازينجا ثابت وواضح وآشكارميگردد كه تحسين و تصحيح اينحديث بحدّى باطل وقبيحست كه محقّقين منصفين سنّيه؛ خود در ردّ و إبطال آن سعي جميل ميفرمايند و با ظهارحقيقت حال وهن و إنخزال آن درتوهين باطل لجلج و تهجين فاسد أسمج مى افزايند .

هفتم آنكه : علاّمه ابن عبدالهادى در« تذكره» خود ازراه كمال إنصاف، إعتراف نموده كه درمتن اين حديث نكارت است. وبعد إعتراف اين محقّق با مهارت درباب متن اينحديث بنكارت، إقدام مخاطب بى بصارت بر إحتجاج باين كذب سراسر خسارت خصوصاً بمقابلهٔ حديث ثقلين نهايت جرأت وجسارت بلكه منتهاى خلاعت ودعارت ميباشد .

هشتم آنكه : علاّمه ابن عبدالهادي در « تذكرة » خود إفاده نموده كه شيخ او اينحديث را تضعيف نموده ، و پرظاهراست كه بعد تضعيف شيخ ابن عبد الهادي إحتجاج مخاطب باغي و عادي باينحديث فاسد المبادي عين ظلم باديست.

نهم آنكه : علاّمه ابن عبدالهادى در « تذكره » خود إفاده نموده كه شيخ ابن عبدالهادى ازتضعيف اينحديث سخيف، ترقّي كرده موضوع بودن آنرا ترجيح داده ، و لعمري أنّ احتجاج المخاطب بهذاالحديث الموضوع وتمسّكه بهذا الخبر الممنوع ولوع بالباطل وأيّ ولوع ، ونزوع إلى الغيّ و أيّ نزوع .

دهم آنكه : علاّمه شمس الدّين ذهبي كه خود مخاطب ؛ بكلام او در جواب حديث طير متمسّك شده ، حديث أعلميّت معاذ راازأحاديث مقدوحه وروايات مجروحه

وانموده بذکر آن در کتاب « میزان » در ترجمهٔ سلام بن سلم متروك مهتوك؛ إظهار کمال وهن وهوان آن فرموده ، کما ستقف علیه إنشاءالله عنقریب .

یازدهم آنکه : علاّمهٔ مناوي در « فیض القدیر ـ شرح جامع صغیر » حدیث أعلمیّت معاذ را مقدوح ومجروح ساخته باظهار مروي بودن آن از طریق ابن البیلماني ومعروف بودن حال قدح إشتمال او نزد نقّاد رجال ، أعلام تفضیح وتقبیح او افراخته، ونیز متعلّق باینحدیث إفادات عالیهٔ علاّمه ابن عبدالهادي را که برای إظهار بطلان و فساد و تبیین إنخرام و إنهداد این خبر بی بنیاد ،کارشرط حدّاد میکند و بنای موهون اینحدیث مطعون را بمعاول نقض وهدم میکند؛ ذکر نموده طریق قبول وتقریر آن بلاردّ ونکیر پیموده . حالا عبارت مناوي که دارای این إفاداتست باید شنید و بکنه بطلان و هوان این کذب منحول وإفتراي مجعول باید رسید .

مناوي در « فیض القدیر » در شرح حدیث أعلمیّت معاذ که بسیاق طویل منقول است میگوید : [ع (١). من طریق ابن البیلماني ، عن أبیه ، عن ابن عمر بن الخطّاب و ابن البیلماني، حاله معروف لکن في الباب أیضاً عن أنس وجابر وغیرهما عند التّرمذي و ابن ماجه والحاکم وغیرهم لکن قالوا في روایتهم بدل أرأف: أرحم . وقال ت (٢) : حسن صحیح . وقال ك (٣) : علی شرطهما ، وتعقّبهم ابن عبدالهادي في تذکرته بأنّ في متنه نکارة و بأنّ شیخه ضعّفه بل « یح » وضعه ، انتهی] .

ومخفي نماند که ابن البیلماني و پدرش که راوی اینخبر مشبه السّمراز ابن عمر هستند هردو مقدوح و مجروح و مطاعن ومخازی ایشان أظهر من الشّمس وأبین من الأمس ست وغالباً بهمین سبب مناوي در حقّ ابن البیلماني بکلمهٔ بلیغهٔ خود : [وابن البیلماني حاله معروف] إکتفا ورزیده ازذکر مقدوحیّت او بتفصیل دل دزدیده ، لیکن ما درین مقام برای تبکیت خصام وهتك أستار کذّابین طغام قدری ازأحوال ابن البیلماني و پدرش هردو مرقوم ومسطور می نمایم .

* أمّا محمّد بن عبد الرحمان البیلماني پس شواهد قدح او بالاتر از آنست که

(١) أی أخرجه أبو یعلی (١٢) . (٢) أی الترمذی (١٢). (٣) أی الحاکم (١٢) .

في‌الحديث و« شرح البخاري » في‌مجلّد و« درّالسّحابة في‌وفيات الصّحابه» و«مختصر الوفيات » وكتاب « الضعفاء » وكتاب « الفرائض » وكان عالماً صالحاً] .

وعلامه **ذهبی** در« عبرفي خبرمن غبر» دروقائع سنه خمسين وستمائة گفته : [والصّغاني العلاّمة رضي الدّين أبوالفضائل الحسن بن محمّد بن الحسن بن‌حيدرالعدوي العمري الهندي اللغوي نزيل بغداد . ولد سنة سبع وسبعين وخمسمائة بلوهور و نشأبغزنة وقدم بغداد و ذهب في‌الرّسالة غيرمرّة وسمع بمكّة من‌أبي‌الفتوح‌بن‌الحصري وببغداد من سعيد بن الدّراز وكان إليه‌المنتهى في معرفة اللّغة ، له‌مصنّفات كبار في ذلك وله بصر بالفقه والحديث مع‌الدين والأمانة ، توفي في شعبان وحمل إلى مكّة فدفن بها] .

وعلامه **يافعي** در« مرآة‌الجنان » دروقائع سنه مذكوره گفته : [والعلاّمة أبوالفضائل رضي الدّين الحسن بن محمّد الصّغاني العدوي العمري الهندي اللّغوي نزيل بغداد وكان‌إليه‌المنتهى‌في‌معرفة اللّغة ، له مصنّفات كبارفي‌ذلك‌وله‌بصر في‌الفقه والحديث مع‌الدّين‌والامانة] .

و **ابن شحنه** در « روض المناظر» دروقائع سنه مذكوره گفته : [وفيها - توفي العلاّمة أبوالفضائل جارالله الحسن بن محمّد الصّاغاني الحنفي إمام اللّغة وكان مولده‌سنة‌سبع وسبعين وخمسمائة ومن مؤلّفاته « مجمع البحرين » في‌اللّغة اثني‌عشر مجلّداً و« العباب» عشرة ولم يكمل و«الشّوارق (الشّوارد.ظ) » و«مشارق‌الأنوار» في‌الحديث و«شرح‌البخاري» و«المفصّل»وغيرذلك] .

و **جلال الدين سيوطي** در « بغية الوعاة في‌طبقات اللغويين والنحاة » گفته : [الحسن بن‌محمّدبن‌الحسن بن حيدربن‌علي‌العدوي العمري الإمام رضي‌الدّين أبوالفضائل‌الصّغاني- بفتح‌الصّادالمهملة وتخفيف الغين المعجمة ، ويقال : الصّاغاني بالألف - الحنفي حامل لواء اللّغة في زمانه ، قال الذّهبي : ولد بمدينة لوهور سنة سبع وسبعين‌وخمسمائة ونشأ بغزنة‌ودخل بغداد سنة خمس عشرة وذهب منها‌بالرّياسة (بالرّسالة.ظ) الشّريفة إلى صاحب الهند فبقي‌مدّة وحجّ ودخل اليمن‌ثمّ عاد إلى بغداد

ثم إلى الهند ثم إلى بغداد وسمع من النظام الفرغاني ، وكان إليه المنتهى في اللّغة وكان يقول لأصحابه : احفظوا غريب أبي عبيد فمن حفظه ملك ألف دينار فانّي حفظته ملكتها (فملكتها.ظ) وأشرت إلى بعض أصحابي بحفظه فحفظه وملكها. حدّث عنه شرف الدّمياطي، وله من التصانيف : مجمع البحرين في اللّغة. التّكملة على الصّحاح العباب، وصل فيه إلى فصل «بكم» وقد قيل :

إنّ الصّغانيّ الّذي حاز العلوم والحكم

كان قصارىّ أمره أن انتهىٰ إلى بكم

النوادر في اللّغة . توشيح الدّريديّة . التراكيب . فعال فعلان . الأضداد . أسماء الغارة . الأسد . الذّيب . مشارق الأنوار في الحديث . شرح البخارى مجلّد . درّ السّحابة في وفيات الصّحابة . العروض . شرح أبيات المفصّل ، بغية (نغبة.ظ) الصّديان و غير ذلك . قال الدّمياطي : و كان معه مولود و قد حكم فيه بموته في وقته وكان يترقّب ذلك اليوم فحضر ذلك اليوم وهو معافى فعمل لأصحابه طعام شكران ذلك وفارقناه وعديت إلى الشّط فلقيني شخص أخبرني بموته فقلت له : السّاعة فارقته فقال : والسّاعة وقع الحمام بخبر موته فجأة و ذلك سنه خمسين و ستمائة ، ومن شعره :

يا راحم الطّفل الرّضيع المزعج يا فاتح الباب المنيع المرتج

إن كان غيرى بائساً مستيئساً فأنا المسيكين الفقير المرتجي

أو كان غيرى آمناً في سربة فأنا المليح المستجير المرتج

إن ناطت (فاتت.ظ) الرّاحات عنّي فانّنا

يا من يفرّب كلّ ناء مرتج

أنت الّذي منه شفاء السّقم لا قصب الذّريرة أودواء المرتج

أسندنا حديثه في «الطّبقات الكبرى» وذكرنا ماغرّزبه بيتي الحريرى مذكور في «جمع الجوامع» في باب كان].

ومحمود بن سليمان كفوى دره كتائب أعلام الأخيار» گفته : [الشّيخ الإمام

وعلى آله وسلّم : إذا كان آخر الزّمان واختلف الأهواء فعليكم بدين أهل البادية ، وفي رواية: بدين أهل البادية والنّساء . قال المصنّف: هذا حديث لايصحّ عن رسول الله صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم . قال يحيى بن معين : محمّد بن الحارث ومحمّد بن عبد الرّحمان ليسا بشيء . قال أبوحاتم : حدّث محمّد بن عبد الرّحمان عن أبيه بنسخة شبيه بمائتي حديث كلّها موضوعة لايحلّ الاحتجاج به ولا ذكره في الكتب إلاّ تعجّباً] .

ونيز ابن الجوزي در كتاب « الموضوعات » گفته : [باب فضل جدّة . أنبأ محمّد بن عبد الملك ، قال : أنبأ إسمعيل بن مسعدة ، قال : أنبأ حمزة قال : قال : أنبأ أبو أحمد بن عدي قال : حدّثنا محمّد بن إبراهيم الدّبيلي قال : ثنا عبد الحميد بن صبيح قال : ثنا صالح بن عبد الجبّار قال : ثنا محمّد بن عبد الرّحمن البيلماني، عن أبيه ، عن ابن عمر قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم: يأتي على النّاس زمان يكون أفضل الرّباط رباط جدّة. حديث آخر في ذلك : أنبأنا محمّد بن أبي طاهر ، عن الجوهري ، عن الدّار قطني ، عن أبي حاتم البستي ، قال : ثنا محمّد بن المسيّب ، قال : ثنا إسماعيل بن مالك ، قال : ثنا الحجّاج بن خالد، قال : ثنا عبد الملك بن هارون بن عنترة ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن عليّ ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم : أربعة أبواب من أبواب الجنّة مفتّحة في الدّنيا أوّلهنّ إسكندريّة وعسقلان وقزوين، وفضل جدّة على هؤلاء كفضل بيت الله الحرام على سائر البيوت . قال المصنّف : هاذان حديثان لاصحّة لهما. أمّا الأوّل ففيه: محمّد بن عبد الرّحمن، قال يحيى : ليس بشيء ، وقال ابن حبّان : حدّث عن أبيه نسخة شبيهاً بمائتي حديث كلّها موضوعة لايحلّ الاحتجاج به . وأمّا الثاني ففيه عبد الملك بن مروان: قال يحيى: كذّاب ، وقال السّعدي : دجّال كذّاب ، وقال ابن حبّان : يضع الحديث] .

وذهبي در « ميزان الاعتدال » گفته: [ﻫ . ق . محمّد بن عبد الرّحمان بن البيلماني، عن أبيه : ضعّفوه ، و قال البخاري وأبوحاتم : منكر الحديث ، وقال الدّارقطني وغيره: ضعيف ، وقال ابن حبّان : حدّث عن أبيه بنسخة شبيها (شبيه . ظ) بمائتي حديث كلّها موضوعة . صالح بن عبد الحميد الحضرمي : ثنا ابن البيلماني ، عن أبيه ، عن ابن عمر مرفوعاً : من مسح الرّكن فكأنّما وضعها في كفّ الرّحمن عزّ وجلّ . ابن حبّان : ثنا

محمّدبن يعقوب الخطيب بالأهواز ، ثنا عبيدبن محمّد الحارثي ، ثنا محمّدبن الحارث الحارثي ثنا محمّد بن عبد الرّحمن بن البيلماني مولى ابن عمر ، عن أبيه ، عن ابن عمر مرفوعاً : إذاختلف الأهواء فعليكم بدين أهل البادية . و به : ولد الزّنا لايرث ولايورث . و به : من صام يوم الجمعة كتب الله له عشرة أيّام غرّاً زهراً لايشاكلهنّ أيّام الدّنيا . و به : من صام صبيحة يوم الفطر فكأنّما صام الدّهر . و به : إنّ الّذي يعلم (يعمل . ظ) الطّاعات يحفظه الله في سبع قرون من ذرّيّته . و به : إذا لقيتَ الحاجّ فصافحه و مُره أن يستغفر لك فانّه مغفورله . و به : لازال (لايزال . ظ) أربعون يحفظ الله بهم الأرض . محمّدبن أبي بكر المقدمي : ثنا محمّدبن الحارث ، عن ابن البيلماني ، عن أبيه ، عن ابن عمر مرفوعاً : لا شفعة لصغير ولالغائب والشّفعة كحلّ العقال . قال ابن عدي : كلّما يرويه ابن البيلماني البلاء فيه منه ! ومحمّدبن الحارث ضعيفٌ أيضاً] .

ونيز ذهبي در « مغني » گفته : [محمّدبن عبد الرّحمن بن البيلماني عن أبيه . ضعّفوه ، وقال ابن حبّان : روى عن أبيه نسخة موضوعة] .

وحافظ زين الدين عبدالرحيم بن الحسين العراقي در كتاب « المغني عن حمل الأسفار في الأسفار » گفته : [حديث « عليكم بدين العجائز » . قال ابن طاهر في كتاب « التّذكرة » : هذااللّفظ تداوله العامّة ولم أقف له على أصل يُرجع اليه من رواية صحيحة ولاسقيمة حتّى رأيت حديثاً لمحمّدبن عبدالرّحمن بن البيلماني عن ابن عمر عن النّبيّ صلعم : إذاكان في آخر الزّمان واختلف الأهواء فعليكم بدين أهل البادية والنساء . وابن البيلماني له عن أبيه عن ابن عمر نسخةٌ كان يتّهم بوضعها ، انتهى . وهذااللّفظ عن هذا الوجه رواه « حب (١) » في الضّعفاء في ترجمة ابن البيلماني ، والله أعلم] .

وعلي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي در « مجمع الزّوائد » در باب صلوة الخوف بعد نقل حديثي از ابن عمر گفته : [رواه البزّار ، وفيه : محمّد بن عبدالرّحمان البيلماني وهوضعيف جدّاً] .

وابراهيم بن محمدبن خليل الحلبي المعروف بسبط ابن العجمي در كتاب

---

(١) اى ابن حبان (١٢) .

صفر سنه سبع وسبعین وخمسمائة واقع شد ، صغانی اورا باعتبار أصل گویند. صغان-
بفتح صاد مهمله و غین معجمه ـ شهری از بلاد ماوراء النّهرست ، إبتدای حال نزد
والد خود تلمّذ کرد و فنون کثیره تحصیل نمود و إستعداد عالی بهمرسانید ودرسنه
خمسة عشر وستّ مائة ببغداد رفت و سالها درآنجا رحل اقامت افکند و بتدریس
و تصنیف مشغول گشت ازآنجا بمکّه معظمه شتافت و مدّتی بمج اورت بیت‌الله
سعادت اندوخت وجانب عراق عطف عنان نمود ، در سنه سبعة عشر وستّ مائة
خلیفهٔ وقت او را برسبیل رسالت بهند فرستاد و در سنه أربع و عشرین‌وستّ مائة
از هند بعراق برگشت و کرّت ثانی برسبیل سفارت از آنجا بهندآمد و در سنه
٦٣٧ ببغداد معاودت نمود و در مکّه معظّمه و عراق عرب وهند ازشیوخ فراوان
حدیث را سماع نمود و تصانیف غرّا پرداخت مثل مشارق‌الأنوار که شهرت‌تمام‌دارد،
و شرح صحیح بخاری ، و درّالسّحابه ، و شرح آن ، همه در فن حدیث ، و کتاب
شوارد ، و عباب ، وشرح‌القلادة‌السّمطیة فی توشیح الدّریدیه ،وکتاب‌الافتعال‌درلغت
وکتاب الفرائض ، وکتاب العروض . وفاتش دربغداد سنهٔ خمسین وستّ مائة درعهد
مستعصم ختم خلفای عباسیّه إتفاق افتاد ، فرزندان خودرا وصیّت کرده که نعش اورا
بمکّهٔ معظّمه نقل کنند ، أوّل اورا درحرم ظاهری واقع بغداد بخانه خودش أمانت
گذاشتند ودر سال مذکوربمکّهٔ مقدّسه آورده دفن ساختند . مولانا درآغازمشارق
تمنّای قبرخود درآن بقعهٔ فاخره بیان کرده وگفته : أماته بها حمیداً فأقبره ثمّ إذا
شاء أنشره . هکذا فی« مآثرالکرام ـ تاریخ بلگرام » للسّیّد غلام علی آزاد الواسطی
البلگرامی . ودر« تحفه الأخیار» بترجمهٔ مشارق‌الأنوارنوشته : تصانیف ایشان‌بسیار
است از آنجمله کتاب : « مصباح الدّجی من صحاح أحادیث المصطفی » وکتاب
« الشّمس المنیرة من‌الصّحاح المأثورة » وکتاب « عقلة العجلان » وکتاب « وفیات
الصحابه»وکتاب « زبدة المناسك » وکتاب « درجات العلم والعلماء » وکتاب
« التکمله » درلغت ودروی باصلاح غلط جوهری در« صحاح » پرداخته ولغاتی که
درآن نبوددروی داخل ساخته ، وکتاب « مجمع البحرین » حافل جمیع لغت عرب

لغایت کلان ست ، و وراي این؛اورا تصانیف دیگر است کـه دلیل بر کمال علم ویست . انتهی] .

فهذا رضی الدین الصغانی صاحب«المشارق»، نابههم المعروف بینهـم في المغارب والمشارق ، قد روی هذا الحدیث المؤتلق البوارق،وآثرهذا الخبر الملتمع الشوارق، فلایحید عن الانقیاد لـه إلاّ حائد عن ربقة الدین مارق ، أو حائد لملاءة النّصف خارق ، أومعاند فی‌لجّةالعمه‌غارق ، أوجارد علي الحقّ لأ نیابه حارق.

﴿ ١٠٦- أما روایت أبوسالم محمد بن طلحة القرشی‌النصیبی‌الشافعی﴾

حدیث ثقلین را ، پس در کتاب « مطالب‌السّئول في مناقب آل الرّسول» گفته :

[وقد روی مسلم فی صحیحه بسنده عن یزید بن حیّان ، قـال : إنطلقت أنا وحصین ابن‌سبرة وعمروبن مسلم إلی زید بن أرقم فلمّا جلسنا إلیه قال له حصین : لقد لقیتَ یازید خیراً کثیراً: رأیتَ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وسمعتَ حدیثه وغزوتَ معه وصلّیتَ خلفه ، لقد لقیتَ (یازید . صح . ظ) خیراً کثیراً ، حدّثنا یازید ! ماسمعتَ من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ؟ قال : یابن أخي ! لقد کبرتْ سنّي وقدم عهدي ونسیتُ بعض الّذی کنت أعی من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فما أحدّثکم (حدّثتکم ظ) فاقبلوه ومالافلاتکلّفونیه . ثمّ قال : قام فینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوماً خطیباً بماء یُدعیٰ خمّاً بین مکّة والمدینة فحمدالله وأثنیٰ علیه ووعظ وذکّرثم قال : أما بعد ، (ألا! یا . صح . ظ) أیّها النّاس ! إنّما أنا بشریوشك أن‌یأتیني رسول ربّي فأجیب وأنا تارك‌فیکم‌ثقلین أوّلهما کتاب‌الله فیه الهدی والنّور، فخذوابکتاب‌الله واستمسکوا به . فحثّ علی کتاب‌الله ورغّب فیه ثمّ قال : وأهل بیتي،اذکّرکم الله في أهل‌بیتی، اذکّرکم الله في‌أهلبیتی(اذکّرکم‌الله في‌أهلبیتي.صح . ظ) . فقال‌له‌حصین: یازیدألیس نساؤه بأهل‌بیته؟ قال:أهل‌بیته من‌حرم الصّدقة علیه بعده] .

وعلامه ابن‌طلحه قرشی از أجلّهٔ حفّاظ أعلام وأفاخم فقهـای عظام سنّیه میباشد ، شطری ازحالات عظمت وجلالت ورفعت ونبالت اوبرناظره« مرآةالجنان» عفیف الدین عبدالله بن أسعد یافعی و« طبقات شافعیّه » جمـال الدّین عبدالرحیم بن

الحسن الأسنوي و« طبقات شافعيّه » تقي الدّين أبوبكر بن أحمد الأسدي المعروف بابن قاضي شهبة و« عجالة الرّاكب وبلغة الطّالب» عبدالغفّار بن إبراهيم العلوي المكّي العدناني الشافعي وغير آن واضح وظاهرست، بنابر إختصار، بعضي از عبارات موضحهٔ سموّ مرتبت وعلوّ منزلت او درينجا مذكور ميگردد .

محمد بن يوسف الكنجي الشافعي در « كفاية الطالب » درذكر آيات نازله درشأن جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته : [فمن ذلك : ما أخبرنا شيخنا حجة الاسلام شافعي الزمان أبو سالم محمد بن طلحة القاضي بمدينة حلب والحافظ محمّد بن محمود المعروف بابن النّجار ببغداد، قالا: أخبرنا أبوالحسن المؤيّد بن محمّد بن علي ، قال : أخبرنا عبدالجبّار الخواري ، أخبرنا العلاّمة أبوالحسن عليّ بن أحمد بن محمّد بن الحرث ، أخبرنا أبومحمّد بن حسّان ، حدّثنا محمّد بن يحيى بن مالك الضّبّي ، حدّثنا محمّد بن إسماعيل الجرجاني ، حدّثنا عبدالرّزّاق ، أخبرنا عبدالوهّاب بن مجاهد ، عن أبيه ، عن ابن عبّاس في قوله تعالى « ألّذين ينفقون أموالهم باللّيل والنّهار سرّاً وعلانية » قال : نزلت في علي بن أبيطالب ، كان عنده أربعة دراهم فأنفق باللّيل واحداً وبالنّهار واحداً وفي السّر واحداً وفي العلانية واحداً] .

تجليل كنجي شافعي وديگران از محمد ابن طلحهٔ شافعي

ازينعبارت ظاهرست كه علاّمه ابن طلحه شيخ و استاد كنجي ست كه بتحديث او كنجي اين خبر را درين كتاب بسلك روايت كشيده واورا بر شيخ ديگر خود أعني علاّمه ابن النّجار درذكر، شرف تقديم بخشيده وحضرتش را بألقاب جليلهٔ شيخنا، حجّة الاسلام ، شافعيّ الزّمان ، مدح نموده وباين صفات ثلثه نبيله كه عظمت وجلالت آن بنهايت وضوح وظهور وسطوع وسفور بر ماهران علم رجال ، واضح وعيانست كمال علوّ شان ورفعت مكانش برهمكنان ثابت فرموده ، وفي ذلك خير مقنع وكفاية لأهل التّبصّر والدّراية .

ونيز كنجي در « كفاية الطّالب » در ذكر فضائل حضرت خديجه سلام الله عليها گفته : [ومن مناقبها : سبق هدايتها وبشارتها للنبيّ صلّى الله عليه وآله ومشورتها معورقة

ابن نوفل في أمر رسول الله صلّى الله عليه وآله في بدو الوحي ، وهو ما أخبرنا أئمّة الأمصار وحفّاظ الوقت شيخ الاسلام حجّة العرب أبوعبدالله محمّد بن أبي الفضل المرسي بمكّة ، شرّفها الله تعالى ، وأوحد دهره أبوعمرو عثمان بن عبدالرّحمن بن الصلاح ، وقدوة أهل الحديث أبوإسحاق إبراهيم بن محمّد الصّريفيني بدمشق ، وبقية السّلف أبوعبدالله محمّد ابن عبد الواحد المقدسي بجبل قاسيون ، وشيخ المذاهب علاّمة الزّمان أبوالثّنا محمود بن أحمد الحصيري بدمشق أيضا ومولده ببخارا سنة ستّ وأربعين وخمسمائة وتوفي في يوم الأحد ثامن صفر سنة ستّ وثلاثين وستّمائة ، **وحجة الاسلام،شافعي الوقت، أبوسالم محمد بن طلحة النصيبي** ، ومورّخ العراق أبوعبدالله بن محمود بن الحسن المعروف بابن النّجّار ببغداد مولده ليلة الاحد ثالث عشرين (عشري . ظ) ذي القعدة سنة ثمان وسبعين و خمسمائة و توفي ، بكرة الثّلثاء خامس شعبان سنة ثلث وأربعين وستمائة و تقدّم في الصّلوة عليه شيخنا العلاّمة رئيس الأصحاب شرقاً وغرباً أبومحمّد عبدالله بن أبي الوفا البادرائي ودفن بالشهداء من باب حرب ، قالوا جميعاً : أخبرنا المقري أبوالحسن المؤيّد بن محمّد بن علي الطوسي بنيسابور ، أخبرنا أبو عبدالله محمّد بن الفضل ، أخبرنا أبوالحسين عبدالغافر ، أخبرنا أبو أحمد بن عمرو السّرّاج ، أخبرنا ابن وهب ، قال : أخبرني يونس ، عن ابن شهاب ، قال : حدّثني ابن الزّبير أنّ عائشة زوج النّبيّ صلّى الله عليه وآله أخبرته أنّها قالت :كانت أوّل مابدئ به رسول الله من الوحي الرّؤيا الصّادقة في النّوم وكان لايرى رؤياً إلاّ جاءت مثل فلق الصبح ، الحديث].

ازين عبارت نيز مثل عبارت سابقه واضحست كه حافظ كنجي ازعلاّمه ابن طلحه روايت حديث نموده واو را بعد معدود نمودن از أئمّه أعصار و حفّاظ وقت بحجّة الاسلام و شافعيّ الوقت ياد فرموده، وفي ذلك من التّبجيل الجليل والتّفخيم العظيم مالايخفى على ذى قلب سليم وطبع مستقيم .

ومرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در « مفتاح النجا » در ذكر أولاد أمجاد جناب إمام حسن عليه السلام گفته : [وقال الشّيخ العالم محمّد بن طلحة الشّامي : كانوا خمسة

عشر نفراً وعدّ سوى‌الأربعة‌الأولى (١) قاسماً وحسيناً و محمّداً وأبابكر وحمزة وجعفر وطلحة وإسماعيل ويعقوب‌وعبدالرّحمن‌وعبدالله‌الثّانى]،

ازين عبارت‌بصراحت ظاهرست كه مرزا محمّد بدخشانى بكلام‌ابن‌طلحه‌در كتاب خود إستناد كرده و بعد وصف او بشيخ عالم نامش برده .

ومحمد محبوب عالم كه‌از أكابر أوليا وعرفا و أفاخم علما وفضلاى‌سنّيّه است در «تفسير شاهى» كه غايت إستناد و نهايت إعتماد او بر ناظر إفادهٔ‌شاهصاحب در همين كتاب «تحفه» ومتتبّع كلام تلميذ رشيداودر «ايضاح» مخفى ومحتجب‌نيست در مقامات عديده دست‌تمسّك بروايات «مطالب‌السّئول»ابن طلحه زده با كثاروتوفير از مطالب‌آن نقل‌آورده ، وقد ذكرنا نبذاً منها فى مجلّد حديث‌التّشبيه،فراجع‌إليه إن شئت تستفد بمافيه .

وبالجملة، فهذا ابن طلحة‌المكنى بأبى سالم‌أحد أركانهم‌الأعلام،الموصوف عندهم بشافعى‌الزّمان وحجة‌الاسلام ، قدروى هذاالحديث‌المنير من‌العمى كلّ اغساق و اظلام ،المبير من‌الزّيغ‌لكلّ ناجم باصطلام ،الموضح من آيات‌الحقّ باهرات‌الأعلام الموصل بارشاده‌إلى جددالأمن و نهج‌السّلام ، فالحمدلله المنعم المفضل‌الخبير العلاّم حيث وضح على أهل‌النّهى و أرباب‌الأحلام ، أنّ شبهات‌الجاحدين أضغاث أحلام ، و أنّ هفوات‌المبطلين من خطل‌القول وزيف‌الكلام .

﴿١٠٧ - اما روايت‌شمس‌الدين‌ابوالمظفر يوسف‌بن قزغلى المعروف بسبط ابن‌الجوزى﴾

حديث‌ثقلين را، پس در«تذكرة‌خواص‌الأمة» گفته :[الباب الثانى‌عشر- فى‌ذكر الأئمة . قال أحمدفى‌الفضائل :ثنا أسودبن عامر ، ثنا إسرائيل ، عن‌عثمان بن‌المغيرة ، عن علي بن ربيعة ، قال : لقيت زيدبن أرقم‌فقلت له : هل سمعت رسول‌الله صلّى الله عليه وآله يقول: تركت‌فيكم‌الثّقلين‌واحدمنهماأكبرمن‌الآخر، قال : نعم،سمعته‌يقول:تركت‌فيكم‌الثقلين كتاب‌الله حبل ممدود بين‌السّماء والأرض وعترتى أهلبيتى ،ألا إنّهما لن‌يفترقا حتّى

(١) يريد بهم زيداً والحسن و عمراً و عبدالله (١٢).

يرداعلي الحوض ، ألا ! فانظروا كيف تخلفوني فيهما ، فان قيل : فقد قال جدك في كتاب «الواهية»: أنبأنا عبدالوهاب الأنماطي ، عن محمد بن المظفر ، عن محمد (١) العتيقي عن يوسف بن الدخيل ، عن جعفر العقيلي ، عن أحمد الحلواني ، عن عبدالله بن داهر ، ثنا عبدالله بن عبدالقدوس ، عن الأعمش ، عن عطية ، عن أبي سعيد ، عن النبي صلى الله عليه وآله بمعناه. ثم قال جدك : (عطية ـ صح ظ) ضعيف ، وابن عبدالقدوس رافضي ، وابن داهر ليس بشيء. قلت : الحديث الذي رويناه أخرجه أحمد في الفضائل وليس في إسناده أحد ممن ضعفه جدي وقد أخرجه أبوداود في سننه والترمذي أيضاً (وعامة المحدثين. ن) وذكره رزين في « الجمع بين الصحاح » والعجب كيف خفي عن جدي ماروى مسلم في صحيحه من حديث زيد بن أرقم : قام فينا رسول الله صلى الله عليه وآله خطيباً بماء يقال له «خم» أريد به خماً بين مكة والمدينة فحمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكر ثم قال : أما بعد ، أيها الناس ! فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب وأنا تارك فيكم الثقلين ، أوثقلين ، أولهما كتاب الله فيه النور والهدى ، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به . فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال وأهلبيتي أذكركم الله في أهلبيتي. قالها مرتين(٢) فقال حصين بن سبرة لزيد بن أرقم : ومن أهلبيته يازيد ؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ فقال زيد : نعم ! نساؤه من أهلبيته ولكن أهل بيته من حرم عليه الصدقة بعده. وفي رواية : فقال زيد : لاوأيم الله ! إن المرأة قد تكون مع الرجل العصر و(من ظ) الدهر ثم يطلقها فترجع إلى أبيها وقومها ، ولكن أهل بيته عصبته الذين يحرم عليهم الصدقة. قال حصين : و من هم ؟ قال : آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس . والثقلان : الخطيران العظيمان ، وقال أحمد في المسند : ثنا : عبدالرزاق(٣)

---

(١) في النسخة الحاضرة من كتاب ابن الجوزي هو احمد بن محمد العتيقي فليتنبه(١٢.ن).

(٢) المحفوظ في «صحيح مسلم» انه صلى الله عليه وآله وسلم قالها ثلاث مرات فليتنبه(١٢ ن).

(٣) هذا سبقة من قلم المصنف أو غلط من الناسخ، والصحيح الموجود في «المسند» كما نقل عنه في المتن سابقاً هو هكذا : ثنا أسود بن عامر ، ثنا اسرائيل ، عن عثمان بن المغيرة ، عن علي بن ربيعة . قال : لقيت زيد بن ارقم .الحديث (١٢.ن).

بالاسناد المتقدّم إلى علي(١) بمعناه].

و علامه **سبط ابن الجوزى** از صُدور حفّاظ بارعين وقروم فقهاى ماهرين وأساطين نُبهاى كابرين ومشاهير نبلاى فاضلين سنّيه ميباشد ، شطرى ازعظمت وجلالت ورفعت ونبالت ووثوق وإعتماد وشموخ وإستناد او بر ناظر

مآخذ ترجمهٔ سبط ابن الجوزى

« جامع مسانيد أبى حنيفه » تصنيف أبو المؤيّد محمّد بن محمود الخوارزمى و« كفاية الطالب » محمّد بن يوسف الكنجى و« وفيات الأعيان » قاضى القضاة ابن خلكان و« منظر الإنسان » يوسف بن أحمد السجزى و« ذيل مرآة الزمان » تاليف قطب الدين موسى بن محمّد اليونينى البعلبكى و كتاب « المختصر فى أخبار البشر » لأبى الفدا إسماعيل بن على بن محمود الأيوبى و « تتمة المختصر فى أخبار البشر » لزين الدين ابى حفص عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى و« عبر فى خبر من غبر » لشمس الدين الذهبى و « وافى بالوفيات » صلاح الدين صفدى و« مرآة الجنان » عبدالله بن أسعد النميني اليافعي الشافعي و« مختصر جواهر مضيه » مجدالدين أبوطاهر محمّد بن يعقوب الفيروز آبادى الشيرازى و« طبقات الشافعيّه » تقى الدين اسدى و «جواهر العقدين» نورالدين على بن عبدالله سمهودى و« حسن المقصد » جلال الدين السّيوطى و« قول منبى» شمس الدّين سخاوى و« إتحاف الورى » لنجم الدين عمر بن فهد المكى و«غاية المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام » عزّالدين عبدالعزيز بن فهد المكّي و« طبقات المفسّرين » شمس الدين محمّد بن على بن أحمد الداودى المالكى و« كتائب أعلام الاخيار» محمود بن سليمان الكفوى و « مدينة العلوم » فاضل ازنيقى و« أثمار جنيّه فى أسماء الحنفيّه » ملاعلى بن سلطان محمّد قارى و«إنسان العيون » نورالدين على بن إبراهيم الحلبى و«درّ مختار» محمّد بن على بن محمد بن على الحصكفى و« مفتاح النجاء» مرزا محمّد بن معتمدخان بدخشى و« كشف الظّنون» فاضل چلپى و« صواقع » خواجه نصر الله كابلى و« سيف مسلول » قاضى ثناء الله پانى پتى وهمين كتاب « تحفه » جود شاهصاحب و« ايضاح » رشيدالدين خان تلميذ رشيد مخاطب وحيد و«إزالة الغين »

(١) المراد على بن ربيعة الراوى عن زيد بن أرقم (١٢ ن).

مولوى حيدر على معاصر و « أبجد العلوم » مولوى صديق حسن خان معاصر ؛ واضح وآشكار است .

فهذا سبط ابن الجوزى أحد ثقاتهم الأعيان ، و فرد حفّاظهم الأركان ، قدروى هذا الحديث المتهدّل الأغصان ، المنتشر الأفنان ، من غير إيها ، ولا إيهان ، ولا إضجاع ، ولا إدهان ، بل أوضح بباهر تحقيقه وأبان ؛ بوار ما تفوّه به الجاحد المعاند المهان ، وفساد ما أتى به المنكر من الخطل الواضح الهوان ، فياله من فارس للحديث قد بذّ وشفّ على قاطبة الفرسان ، وسبق و فاق على سائر القروم من الأقران ، حتّى أصاب خصل السّبق إلى الغاية في هذا الميدان ، واستبد لتقدّمه في هذه الحلبة بالسّبقة والرّهان ، ولم يترك في جحد هـذا الحديث المرصّص البنيان ، الموصّص الارزان ؛ مجالاً لأهل البغي والعدوان ، ومقالاً لأرباب الزّيغ والطغيان ، وكلاماً لأصحاب الشّنف والشّنان ، وملاكاً لذوي الأحقاد والأضغان .

« ١٠٨ - أما روايت أبوعبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى »

حديث ثقلين را ، پس در « كفاية الطالب في مناقب عليّ بن ابيطالب » گفته : [الباب الأول - في بيان صحّة خطبته بماء يدعى خمّاً . أخبرنا محمّد بن عبدالله بن محمد بن أبي الفضل بمكّة حرسها الله ومحمّد بن الحسن بن سالم بن عليّ بن سلام بقرائتي عليه بين قبر النبيّ صلى الله عليه وآله ومنبره والحافظ محمد بن أبي جعفر القرطبى بمدينة بصرى وإبراهيم بن بركات الخشوعى بجامع دمشق ومحمد بن محمود بن الحسن الحافظ المعروف بابن النّجار بمدينة السّلام . قال ابن النجّار بن أبي الفضل : أخبرنا أبو الحسن المؤيّد بن محمّد بن على الطوسى ، وقال ابن سلام والقرطبى : أخبرنا محمّد بن على بن صدقة الحرّانى ، وقال الخشوعى : أخبرنا عليّ بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر مورّخ الشّام ، قالوا : أخبرنا الامام أبوعبدالله محمّد بن الفضل الفراوي ، أخبرنا أبوالحسن عبدالغافر بن محمّد الفارسى ، أخبرنا محمّد بن عيسى بن عمرويه الجلودي أخبرنا إبراهيم بن محمّد بن سفيان ، أخبرنا الإمام الحافظ أبوالحسين مسلم بن الحجّاج

القشيرى النّيسابوريّ ، حدّثني زهير بن حرب و شجاع بن مخلد ، جميعاً عن ابن علية ، قال زهير: حدّثنا إسمعيل بن إبراهيم ، حدّثنى أبو حيّان ، قال : حدّثني يزيد ابن حيّان ، قال : إنطلقتُ أنا وحصين بن سبرة وعمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم فلمّا جلسنا إليه قال له حصين : لقد لقيتَ يازيد خيراً كثيراً : رأيتَ رسول الله ﷺ وسمعتَ حديثه وغزوتَ معه و صلّيت خلفه، لقد لقيتَ يازيد خيراً كثيراً، حدّثنا يازيد ! ماسمعت من رسول الله ﷺ ؟ قال يا بن أخي! والله لقد كبرتْ سنّى وقدم عهدى ونسيتُ بعض الّذى كنتُ أعى من رسول الله ﷺ ، فما حدّثتكموه فاقبلوا و مالا احدّثكم فلا تكلّفونيه . ثم قال: قام رسول الله ﷺ يوماً فينا خطيباً بماء يُدعى خمّاً بين مكّة والمدينة فحمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكّر ثم قال: أما بعد ألا يا أيّها النّاس! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّى فاجيب وأنا تارك فيكم الثّقلين كتاب الله فيه هدى ونور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به . فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه ثم قال : وأهل بيتى اذكّركم الله في أهلبيتى. فقال حصين : ومَن أهلبيته ؟ قال : أهل بيته من حرم الصّدقة بعده ، وهُم آل على وآل عقيل وآل جعفر وآل عبّاس. اخرجه مسلم في صحيحه كما أخرجنا ورواه أبو داود وابن ماجة القزوينى في كتابيهما . قلت : إنّ تفسير زيد أهل البيت غير مرضىّ لأنّه قال : أهل البيت من حرم الصّدقة، وهم لاينحصرون في المذكورين فإنّ بنى المطّلب يشاركونهم في الحرمان ولأنّ آل الرّجل غيره على الصّحيح ، فعلى قول زيد يخرج أمير المؤمنين رضى الله عنه عن أن يكون من أهل البيت ، بل الصّحيح أنّ أهل البيت على ع وفاطمة والحسنان رضى الله عنهم ،

كما رواه مسلم باسناده عن عائشة أن رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج ذات غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن على فأدخله ثم جاء الحسين بن على فأدخله ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء على فأدخله ثم قال : انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً.

و هذا دليلٌ على أنّ أهل البيت هم الّذين ناداهم الله بقوله « أهل البيت » وأدخلهم الرّسول في المرط. وأيضاً روى مسلم باسناده أنّه لمّا نزلت آية المباهلة دعا رسول الله

ﷺ علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً رضي الله عنهم وقال: ألّلهم هؤلاء أهل بيتي] .

ونيز كنجي در «كفاية الطالب» گفته: [أخبرنا أبوالمنجا عبدالله بن عمر ابن علي بن اللّتي، قال: أخبرنا أبوالوقت عبدالأوّل بن عيسى قال: أخبرنا أبوالحسن عبدالرّحمن بن محمّد الدّارمي، أخبرنا أبومحمّد عبدالله بن أحمد بن حمويه، أخبرنا أبوإسحق إبراهيم بن خزيم، أخبرنا الإمام أبومحمّد عبد بن حميد، حدّثني يحيى بن عبدالحميد، حدّثنا شريك، عن الرّكين، عن القسم بن حسّان، عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله ﷺ: إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم (به.ظ) لن تضلّوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض. قلت: هكذا أخرجه في «المنتخب» من مسنده]. و كمال فضل وجلالت وأقصاى عظم ونبالت وغايت علوّ درجت ونهايت سموّ رتبت حافظ كنجي درعلوم أحاديث وأخبار وفنون روايات وآثار بنابر إفادات أئمّهٔ كبار وأساطين أحبار سنّيّه در مجلّدات سابقه بعون الله المنعام بتوضيح تمام مفصّل ومبيّن ومحقّق ومبرهن گرديده.

فهذا محمد بن يوسف الكنجي الحافظ أحد الأعلام الأفراد، وواحد الأحبار النقّاد، المضطلعين بأعباء علوم الحديث بين العباد، المختبر السّابر الخابر من الخبر بالمتن والإسناد، قد روى هذا الحديث الكثير الإسعاد، العظيم الانجاد، السّابق في الإرفاد، البالغ في الارشاد، الموضح المنير سنن الصّواب والسّداد، المنبط المثير كوامن الهدى والرّشاد، وصحّحه رغماً لآناف المؤثرين للعناد، وثبّته جدعاً لمعاطس المنبرين بالّلداد، وأطّده دفعاً لزوافر قصره المشاد. وشيّده دعماً لشجوب صرحه المصون عن التّداعي والانهداد.

﴿ ١٠٩ ـ أما روايت أبوالفتح محمد بن محمد بن أبي بكر الابيوردي (١) الشافعي ﴾

(١) قال في «الاتحاف»: الاباوردي ـ بكسر الهمزه وفتح الموحدة المخففة والواو وسكون الراء آخره دال مهملة. الى اباورد بليدة بخراسان ويقال بلاهمزة ويقال ابيورد بفتح الهمزة والواو وكسر الموحدة وسكون التحتية والراء وهو الاشهر. وأيضاً قال فيه: الابيوردي مر في الاباوردي. وايضاً قال فيه: الباوردي بفتح الواو وسكون الراء الى ابيورد، قد تقدم في موضعين (١٣).

حديث ثقلين را ، پس سيوطى در « إحياء الميت » گفته : [الحديث الخامس و الخمسون ـ أخرج الباوردى عن أبي سعيد قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : إنّى تارك فيكم الثّقلين ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله سبب طرفه بيدالله وطرفه بأيديكم وعترتى أهل بيتى وإنّهما لن يتفرّقا حتّى يرداعليّ الحوض] .

ومرزا محمد بدخشاني در « مفتاح النّجاه » بعد ذكر إخراج طبرانى اينحديث شريف را از أبوسعيدخدري گفته : [وأخرجه الحافظ أبوالفتح محمّد بن محمّد الباوردي عنه بلفظ : إنّى تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى كتاب الله سبب طرفه بيدالله وطرفه بأيديكم وعترتى أهلبيتى وإنهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض] .

و أبيوردى از أماثل حفّاظ و مشاهير و أفاضل أيقاظ نحارير نزد سنّيّه ميباشد .

ذهبى در « تذكرة الحفّاظ » گفته : [الأبيوردي ـ الامام المحدّث الحافظ المفيد زين الدّين أبوالفتح محمّد بن أحمد بن أبى بكر الابيوردى الصّوفي الشافعى ، نزيل القاهرة ، ولد سنة إحدى وستّمائة ؛ ظنّاً ، وطلب الحديث في كهولته فسمع من كريمة الزّبيريّة والسّخاوي والضّياء الحافظ وطبقتهم وأصحاب السّلفى وابن عساكر ثم نزل إلى أصحاب البوصيري والخشوعي ثمّ نزل إلى أصحاب ابن بافا وكتب الكثير و تعب وسوّد « المعجم » وقلّ ماروى ، عوضه الله بالعفو والمغفرة . قال الشّريف بالوفيات (في « الوفيات » . ظ) : كان حريصاً على التّحصيل صابراً على كلف الإستفادة ، سمعت منه وكان أهلاً للدّين والصّلاح والعفاف وله فهم وفيه تيقّظ ، خرّج معجمه ووقف أجزائه وكتبه ، وتوفي في حادي عشر جمادى الاولى سنة سبع وستّين وستّمائة . قلت : روى عنه الدّمياطيّ بيتين من نظمه وقال : توفي بخانقاه سعيد السّعداء] .

ترجمهٔ حافظ أبوالفتح أبيوردى

و نيز ذهبى در « عبر » دروقائع سنه سبع وستين وستّمائة گفته : [والابيوردي ـ الحافظ زين الدّين أبوالفتح محمّد بن محمّد بن أبى بكر الصّوفى الشّافعى ، سمع وهوابن أربعين سنة من كريمة وابن قميرة فمن بعدهما حتّى كتب عن أصحاب محمّد بن عماد

وشرع في « المعجم » وحرص وبالغ فما أفاق من الطّلب إلاّ والمنيّة قد فجأته ، وكان ذادين وورع ، توفي بخانكاه سعيدالسّعداء فيجمادي الاولى، وله شعر].

وعلامه جلال الدين سيوطي در« طبقات الحفّاظ »گفته : [الأبيوردي - الإمام المحدّث الحافظ المفيد زين الدّين أبوالفتح محمّد بن محمّد بن أبيبكر الصوفي الشّافعي نزيل القاهرة ، ولد سنة ٦٠١ وطلب الحديث كهلاً فسمع من السّخاوي والضّياء الحافظ وكان من أهل الدّين والصّلاح وله فهم ويقظة، خرّج معجمه ومات في حادي عشر جمادى الأولى سنة ٦٦٧].

و نيز سيوطي در « حسن المحاضره » گفته : [الأبيوردي - الإمام المحدّث الحافظ زين الدّين أبوالفتح محمّد بن محمّد بن أبي بكر نزيل القاهرة ، ولد سنة ستّمائة وسمع من السّخاوي وغيره وألّف وخرّج ، مات في جمادى الاولى سنة سبع وستّين] .

ومولوي صديق حسن خان معاصر در « إتحاف النّبلا » گفته : [الإمام المحدّث الحافظ زين الدّين أبوالفتح محمّد بن محمّد بن أبي بكر الأبيوردي ، نزيل القاهرة ، درسنه إحدى وستّمائة متولّدشده وازسخاوي وغيره شنيده وتأليف وتخريج نموده درسنه سبع وستين وستّمائة درگذشت] .

فهذا امامهم البارع الخبير النقاب ، أبوالفتح الأبيوردي المحرز لعقائل السّمات وجلائل الألقاب ، قدفتح برواية هذا الحديث باب الرّشد والصّواب ، وردم بتحديثه رتاج الغيّ والتّباب، فلايصدف عن الحقّ السّاطع السّافر كالشّهاب ، البارق الباهر كالمتهلّل من السّحاب ؛ إلاّ من سلك مسلك العدوان باتّباع النّصاب ، فابتلى لعماه من العمه و العته بأنجس الأوصاب ، حتّى قادته العصبيّة الموبقة إلى سوء المآب ، وأوردته الحميّة المردية على خسر الحساب .

« ١١٠ - أما روايت أبوزكريا يحيى بن شرف النووى »

حديث ثقلين را ، پس در كتاب « تهذيب الأسماء واللّغات » در ترجمه جناب أميرالمؤمنين عليه السلام دربيان فضائل آنجناب آورده : [وفي « صحيح مسلم » أيضاً عن زيد

ابن أرقم في جملة حديث طويل قال . قـام رسول الله ﷺ فينا خطيباً بماء يدعى خماً بين مكّة والمدينة فحمدالله وأثنى عليه ووعظ وذكّر ثم قال : أمّا بعد، ألا أيّها النّاس فإنّما أنابشر يوشك أن يأتي رسول ربّی فأجيب وأنا تارك فيكم ثقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به . فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه قال : وأهلبيتي، أذكّر كم الله في أهل بيتي، أذكّر كم الله فیأهلبيتي (أذكّر كم الله فی أهل بيتی، صح.ظ). فقيل: ومن أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ قال: نساؤه من أهل بيته؟ قال : نساؤه من اهل بيته ولكنّ أهل بيته من حرم الصّدقة بعده. قال: ومن هم؟ قال : آل عليّ وآل عقيل وآل جعفر وآل عبّاس] .

و محتجب نماند كه نووی از أعلام حفّاظ متبحّرين وأحبار فقهاي متمهّرين سنّيه بوده ، نبذی ازمناقب ساميه ومفاخر طامية او بر متتبّع « تذكرة الحفّاظ» و«عبر في خبر من غبر» ذهبی و«مرآة الجنان» يافعی و« تتمة المختصر» زين الدّين عمر بن مظفّر الشّهير بابن الوردی و«نجوم زاهره» جمال الدين أبو المحاسن يوسف بن تغری بردی الأتابكي و«طبقات شافعيه» جمال الدين اسنوی و« طبقات شافعيه» تقی الدين الأسدی» و«طبقات الحفّاظ» سيوطی و«إتحاف النّبلاء» مولوی صديق حسن خان معاصر وغير آن ظاهر وباهرست دراينجا روماً للاختصار، بعضی از عبارات مذكور می‌شود .

ذهبی در« تذكرة الحفّاظ» گفته : [النّواوی- الإمام الحافظ الأوحد القدوة شيخ الإسلام عَلم الأولياء محيی الدّين أبوزكريّا يحيی بن شرف بن مری الحزامی الحوازبی (الحوراني.ظ) الشّافعی صاحب التّصانيف النّافعة مولده فی المحرّم سنة إحدى وثلثين وستّمائة وقدم دمشق سنة تسع وأربعين فسكن فی الرّواحية (الرّواحية.ظ) يتناول خبز المدرسة فحفظ « التّنبيه» في أربعة أشهر ونصف وقرأ ربع « المهذّب» حفظاً فی باقی السنّة على شيخه الكمال بن أحمد ثم حجّ مع أبيه وأقامَ بالمدينة شهراً ونصفاً ومرض أكثر الطّريق فذكر شيخنا أبو الحسن بن العطار أنّ الشّيخ محيی الدّين ذكر له أنّه كان يقرأ كلّ يوم إثنى عشر درساً على مشايخه شرحاً وتصحيحاً: درسين فی «الوسيط»

ترجمهٔ محيی الدين نووی صاحب التهذيب

ودرساً في « المهذّب » ودرساً في « الجمع بين الصّحيحين » ودرساً في « صحيح مسلم » ودرساً في « اللّمع » لابن جنى ودرساً في « إصلاح المنطق » ودرساً في التصريف و ودرساً في أصول الفقه ودرساً في أسماء الرّجال ودرساً في أصول الدّين . قال : و كنت أعلّق جميع ما يتعلّق بها من شرح مشكل ووضوح عبارة وضبط لغة وبارك الله تعالى في وقتي وخطر لي أن أشتغل في الطبّ واشتغلت في كتاب « القانون » وأظلم قلبي و بقيت أيّاماً لا أقدر على الاشتغال فأفقت على نفسي وبعت « القانون » فنار قلبي قلت : سمع من الرّضى ابن البرهان وشيخ الشّيوخ عبدالعزيز بن محمّد الأنصاري وزين الدّين ابن عبدالدائم وعماد الدّين عبدالكريم الخرستاني (الحرستاني.ظ) وزين الدّين خلف ابن يوسف وتقي الدّين بن أبي اليسر وجمال الدّين بن الصّيرفي وشمس الدّين بن أبي عمر وطبقتهم وسمع « الكتب السّتّة » و« المسند » و« الموطّأ » و« شرح السّنة » للبغوي و« سنن الدارقطني » وأشياء كثيرة وقرأ « الكمال » للحافظ عبدالغني (على. صح . ظ) علاء الدّين وشرح في أحاديث الصّحيحين على المحدّث أبي إسحاق إبراهيم بن عيسى المرادي ، وأخذ الأصول على القاضي التّفليسي ، وتفقّه على الكمال إسحاق المغربي وشمس الدّين عبدالرّحمن بن نوح وعزّالدّين عمر بن سعد الإربلي والكمال سلار الإربلي ، وقرأ اللّغة على الشّيخ أحمد المصري وغيره ، وقرأ على ابن مالك كتاباً من تصنيفه ، ولازم الاشتغال والتّصنيف ونشر العلم والعبادة والأوراد والصّيام والذّكر والصّبر على المعيشة الخشنة في المأكل والملبس كلّية لامزيد عليها ، ملبسه ثوب خام وعمامته سبجانيّة صغيرة تخرّج به جماعة من العلماء ، منهم الخطيب صدر (الصدر ظ) سليمان الجعفري و شهاب الدّين أحمد بن جعوان وشهاب الدّين الاربدي وعلاء الدّين ابن العطّار ، وحدّث عنه ابن أبي الفتح والمزّي وابن العطّار . وأخبرنا عليّ بن إبراهيم ، ثنا يحيى بن شرف الفقيه ، أنبأ خالد بن يوسف . « ح » . وأجازلي ستّ العرب ستّ يحيى ، قالوا ، ثنا أبواليمن الكندي ، ثنا المبارك بن الحسين ، أنبأ عليّ بن أحمد ، أنبأ محمّد بن عبدالرّحمن ، ثنا عبدالله ، ثنا شيبان ، ثنا حمّاد بن سلمة ، عن ثابت ، عن أنس قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : من طلب الشهادة صادقاً من قلبه أعطيها ولولم تصبه . أخرجه

مسلم عن شيبان . قال ابن العطّار : ذكرلى شيخنا رحمه الله تعالى أنّه كان لايضيع له وقتاً لا فى ليل ولافي نهارحتّى فىالطّرق وأنّه دام ستّ سنين ثم أخذ فىالتصنيف والإفادة والنّصيحة وقول الحق . قلت : مع ماهو عليه من المجاهدة بنفسه والعمل بدقائق الورع والمراقبة وتصفية النّفس من الشّوائب ومحقها من أغراضها كان حافظاً للحديث وفنونه ورجاله وصحيحه وعليله رأساً فى معرفة المذهب ، قال شيخنا الرّشيد ابن المعلم: عذلتُ الشيخ محيىالدّين فىعدم دخوله الحمّام وتضييق العيش في مأكله وملبسه وأحواله وخوّفته من مرض يعطّله عن الإشتغال فقال : إنّ فلاناً صام وعبدالله حتى اخضرّجلده وكان يمتنع من أكل الفواكه والخيار ويقول: أخاف أن يرطب جسمي ويجلب النّوم؛ وكان يأكل في اليوم واللّيلة أكلةً ويشرب شربة واحدة عندالسّحر. قال ابن العطّار: كلّمته فيالفاكهة فقال : دمشق كثيرة الأوقاف و أملاك من تحت الحجر والتّصرف لهم لايجوز إلاّعلى وجه الغبطة لهم ثمّ المعاملة فيها على وجه المساقاة وفيها خلاف، فكيف تطيب نفسي بأكل ذلك ؟! وقد جمع ابن العطّار سيرته فىستّ كراريس . **فمن تصانيفه** : « شرح صحيح مسلم » و« رياض الصّالحين» و«الأذكار» و«الأربعين » و«الإرشاد» في علوم الحديث و«التقريب» مختصره و كتاب « المبهمات » و« تحرير الألفاظ » و«العمدة » و« تصحيح النّسبة » و«الإيضاح » و « المناسك » مجلّد . وله ثلاثة مناسك سواه، و«التبيان في آداب حملة القرآن»، وفتاواه مجموعة فيمجليد (مجيلد . ظ) و« الرّوضة » أربعة أسفار و «شرح المهذب» إلى باب المصراة في أربع مجلّدات ، وشرح قطعة من «البخارى» وقطعة من «الوسيط» وعمل قطعة من الأحكام وجملة كثيرة من الأسماء واللّغات و«مسوّدة فى طبقات الفقهاء» ومن التّحقيق إلي باب صلوة المسافر. وكان لايقبل من أحد شيئاً إلاّ فى النّادر ممّن لايشتغل عليه. أهدى له فقيرإبريقاً فقبله وعزم عليه الشّيخ برهان الدّين الإسكندرانى أن يفطر عنده فقال: احضر الطّعام إلىهنا ونفطرجملة ، فأكل من ذلك وكان لونين . وربّما جمع الشّيخ بعض الأوقات بين إدامين، وكان يواجه الملوك والظّلمة بالإنكار ويكتب إليهم ويخوّفهم بالله تعالى ، كتب مرّة : من عبد الله يحيى النواوى :

سلام الله ورحمته وبركاته على المولى المحسن ملك الامراء بدر الدين أدام الله له الخيرات وتولاّه بالحسنات وبلّغه من خيرات الدّنيا والآخرة كلّ آماله وبارك له في جميع أحواله، آمين وينهي إلى العلوم الشّريفة أنّ أهل الشّام في ضيق وضعف حال بسبب قلّة الامطار، وذكر فصلاً طويلاً وفي طيّ ذلك ورقة إلى الملك الظّاهر. فردّوا جوابها ردّاً عنيفاً مولماً فتنكّدت خواطر الجماعة، وله غير رسالة إلى الملك الظّاهر في الأمر بالمعروف، وكان شيخنا ابن فرح يشرح على الشّيخ الحديث فقال نوبة الشيخ محيى الدّين قد صار إلى ثلاث مراتب كلّ مرتبة لو كانت لشخص لشدّت إليه الرّحال: العلم والزّهد والأمر بالمعروف والنّهى عن المنكر. فسافر. (سافر. ظ) الشّيخ فزار بيت المقدس وعاد إلى نوى فمرض عند والده فحضرته المنيّة فانتقل إلى رحمة الله في الرّابع والعشرين من رجب سنة ستّ وسبعين وستمائة وقبره ظاهر يزار. قاله الشّيخ قطب الدين اليونيني وقال: كان أوحد زمانه في العلم والورع والعبادة والتقلّل وخشونة العيش، واقف الملك الظّاهر بدار العدل غير مرّة فحكى عن الملك الظّاهر أنّه قال: أنا أفزع منه! ولي مشيخة دار الحديث، قلت: وليها سنة خمس وستّين بعد أبي شامة إلى أن مات. وقال الشّيخ شمس الدّين بن الفخر الحنبلي: كان إماماً بارعاً حافظاً متقناً أتقن علوماً جمّة وصنّف التّصانيف الجمّة وكان شديد الورع والزّهد تاركاً لجميع المأكول إلاّ ما يأتيه به أبوه من كعك وتين، وكان يلبس الثّياب الرّديّة المرقعة، ولا يدخل الحمّام، وترك الفواكه جميعها ولم يتناول من الجهات، رحمه الله تعالى[1].

وابن الوردى در «تتمة المختصر» در وقايع سنه ستّ وسبعين وستّمائه گفته:

[قلت: وفيها توفي شيخ الاسلام العالم الرّباني الزّاهد محيى الدّين يحيى بن شرف ابن مري النّواوى وله خمس وأربعون سنة ونصف، وله سيرة مفردة في علومه و تصانيفه ودينه ويقينه وورعه وزهده وقناعته باليسير وتعبّده وتهجّده وخوفه من الله تعالى. ولي مشيخة دار الحديث بدمشق وكان لا يتناول من معلومها شيئاً وقبره ظاهر يزار بنوى. قلت:

لقيتَ خيراً يا نوى ! وحرستَ من ألم النّوى

فلقد نشا بك زاهد في العلم أخلص مانوى

و على عداه فضله فضل الحبوب على النوى . والله أعلم] .

وجلال الدین سیوطی در« طبقات الحفّاظ » گفته : [النووی - الإمام الفقیه الحافظ الأوحد القدوة شیخ الإسلام علم الأولیاء محیی‌الدین أبوزکریا یحیی ابن شرف بن مري الحزّانی الحورانی الشافعی . ولد فی‌المحرّم سنة٦٣١وقدم دمشق سنة ٤٩ وحجّ مرّتین وسمع من الرّضي بن البرهان والنّعمان بن أبی الیسروالطبقة وصنّف التّصانیف النّافعة في‌الحدیث والفقه وغیرها ، کشرح مسلم . والرّوضة.وشرح المهذّب . والمنهاج . والتّحقیق. والأذکار. وریاض‌الصّالحین . والإرشاد . والتقریب، کلاهما في علوم الحدیث.وتهذیب الأسماءواللّغات . ومختصر اُسدالغابة في‌الصّحابة. والمبهمات ، وغیر ذلك . وکان إماماً بارعاً حافظاً متقناً أتقن علوماً شتّی وبارك الله في علمه وتصانیفه لحسن قصده ، وکان شدید الورع والزّهدآمراً بالمعروف ناهیاًعن المنکر، تهابه الملوك ، تارکاًلجمیع‌ملاذ الدّنیا ولم یتزوّج وولي مشیخة دارالحدیث الأشرفیّة بعد أبي شامّة فلم یتناول منها درهماً ، مات في رابع عشري رجب سنة ٦٧٦.قلت:أفرزت ترجمته بالتّألیف . قال الذّهبی: وهوسیّدالطبقة الآتیة وإنّما ذکر هنا لتقدّم موته] .

حسین بن محمد دیار بکری در« تاریخ خمیس » گفته : [وفي سنة ستّ وسبعین وستّمائة فی‌رجبها مات شیخ الإسلام شیخ‌الشّافعیّة القدوة الزّاهد العلم‌محیي الدّین یحیی‌بن‌شرف‌النّووی، وله خمس وأربعون سنةً ونصف سنة،متفرّد فی‌علومه و تصانیفه‌ودینه‌ویقینه وورعه‌وزهده وقناعته بالیسیروتعبّده وتهجّده وخوفه من‌الله تعالی، وقبره بنوی یُزار].

و ولی الدین خطیب در« أسماء رجال مشکوة » گفته : [الإمام النّووي - هوأبوزکریا محیی‌الدین یحیی بن شرف‌النّووی إمام أهل زمانه کان عالماً فاضلاً متورعاً فقیهاًمحدّثاًثبتاًحجّة.له مصنّفات کثیرة مشهورة وتألیفات عجیبة مفیدة في‌الفقه

مثل «الرّوضة» وفي الحديث مثل «الرياض» و«الأذكار» وفي شرحه مثل «شرح مسلم» و غير ذلك من معرفة علوم الحديث واللّغة، سمع من المشايخ الكبار ومنه خلق كثير وأجاز رواية شرح مسلم والأذكار لجميع المسلمين وكان من أهل « نوى » قرية من أعمال دمشق نشأ بها وحفظ الختمة وقدم دمشق في سنة خمسين وستّمائة وله تسع عشرة سنة فتفقّه وبرع ، وكان خشن العيش قانعاً بالقوت تاركاً للشّهوات صاحب عبادة وخوف وكان قوّالاً بالحقّ صغير العمامة كبير الشّأن كثير السهر مكبّاً على العلم والعمل مات في رجب سنة ست وسبعين وستّمائة وقبره يزار بنوى، عاش خمساً وأربعين سنة].

وشيخ عبدالحق دهلوى در« أسماء رجال مشكوة » گفته : [النّوويّ - هو الشّيخ الإمام محيي الدّين أبو زكريّا يحيى بن شرف الحزامي - بحاء مهملة مكسورة والزّاء - النّووي، محرّر مذهب الشّافعي وممهّده ومنقّحه ومرتّبه صاحب التّصانيف المشهورة المباركة النافعة . ولد في العشر الأوّل من المحرّم سنة إحدى وثلثين و ستّمائة بنوى من الشّام من عمل دمشق وقرأ بها القرآن وقدم دمشق في سنة تسع وأربعين و قرأ « التّنبيه » في أربعة أشهر ونصفه (نصف.ظ) وحفظ ربع المذهب في بقيّة السّنة ومكث قريباً من سنتين لا يضع جنبه على الأرض وكان يقرأ في اليوم واللّيلة اثنى عشر درساً على المشايخ في عدّة من العلوم وتفقّه على المشايخ وأكثر انتفاعه على الكمال إسحق المغربي وكان رحمه الله على جانب كثير (كبير.ظ) من العمل والزّهد والصّبر على خشونة العيش ، وكان لا يدخل الحمّام ولا يأكل إلاّ أكلة واحدة في اليوم واللّيلة بعد العشاء الآخرة ولا يشرب إلاّ شربة واحدة عند السّحر ولا يشرب بالثّلج كما يعتاده الشّاميّون ، ولم يتزوّج ، وكان كثير السّهر في العبادة والتّصنيف ، وكان آمراً بالمعروف ناهياً عن المنكر يواجه به الملوك فمن دونهم وحجّ مرّتين وتولّى دار الحديث الأشرفيّة سنة خمس وستّين فلم يأخذ من معلومها شيئاً إلى أن توفي ، وكان يلبس ثوباً قطناً (قطنيّاً.ظ) وعمامة سختانيّة ، وكان في لحيته شعرات بيض وعليه سكينة ووقار في البحث مع الفقهاء وفي غيره لم يزل على ذلك إلى أن سافر إلى بلده وزار القدس والخليل ثمّ عاد إليها فمرض بها عند أبويه و توفي ليلة الأربعاء رابع عشر شهر

رجب سنة ستّ وسبعين و ستمائة ودفن ببلده ، رحمة الله تعالى عليه وعلى جميع عباده الصّالحين] .

ونيز **شيخ عبدالحق دهلوی** درمقدّمهٔ «أشعة اللّمعات» گفته : [إمام نووی- لقب وی محیی الدّین و کنیت وی أبوزکریّا ونام وی یحیی بن شرف حِزامی ست . وحزامی - بحاء مهملهٔ مکسوره وبزای - نسبتست بحزام که یکی ازأجداد اوست. ولادت وی درعشرهٔ أوّل ازمحرّم سنه إحدی وثلثین وستّمائه است در «نوی» ازشام که ازأعمال دمشق ست ونسبت بوی « نواوي» نیز گویند. قرائت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق درسنه تسع وأربعین وخواند « تنبیه » را که گویند درمذهب شافعی ست درچهارونیم ماه ویاد گرفت ربع مذهب را دربقیهٔ سال ومکث کرده دوسال چنانکه پهلو ننهاده برزمین ، میخواند درشب وروز دوازده درس برمشایخ درأنواع علوم دینیّه وتفقّه کرد بربسیاری ازمشایخ وأکثر إنتفاع وی بکمال الدّین إسحاق مغربی بود ووی محرّرمذهب شافعی ومهذّب ومنقّح ومرتّب اوست بعد ازرافعي ، والآن مدارمذهب شافعی برتصحیح وتحقیق اوست ، وبود وی رحمة الله تعالی علیه برجانب کثیر(کبیر. ظ) ازعمل وزهد وصبر برخشونت عیش ، درنمی‌آمد بحمام ونمیخورد ازفواکه دمشق که أکثرقوت أهل دیار برآنست بجهت آنچه درضمانیت آن بود ازخیانت وشبهه رقوت میکرد بآنکه می‌آمد ازبلد وی ازنزد والدین وی ، وأکل نمیکردمگریکبار بعد ازنمازعشا وشرب نمیکردمگریکبارنزد سحرونمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیانست وإختیارکرد تجرّد وإنفرادرا وإتّفاق نیفتادمراورا تزوّج ، وبسیارمیکرد بیداری را ازعبادت وتصنیف ومیکرد أمرمعروف ونهی منکر بملوك وأمراوغیرهم ، ورواه نمیداد مداهنت را درین کار ، ودوبار بحجّ رفت ومتولّي شد دارالحدیث أشرفیّه را درسنه خمس وستّین ، ونگرفت از وظائف وی چیزی تارفت ازینعالم ، ونبود درلحیهٔ مبارك وی مگرچند موی سفید ، وغالب بود بروی سکینه ووقاردربحث ودرجمیع أحوال ، ومنزّه بود ازتعصّب بشافعیّت ، ومتصف بود بانصاف ، ونقل میکرد درکتب خود ازأقوال أبي حنیفه ، ومتّصف بود بتصرّف و

إعتقاد مشايخ ، بعد از آن مسافرت کرد ببلدهٔ خود وزیارت کرد قدس خلیل را بازبوطن آمد وبیمار افتاد وتزدوالدین خودش وفات یافت درشب چهارشنبه چهاردهم شهررجب سنه ست وسبعین وستمائة وهم درشهرخودمدفون گشت، رحمة الله تعالی علیه وعلی جمیع عبادالله الصالحین] .

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلا» گفته : [محیی الدین أبوزکریا یحیی بن شرف الحزامي - بکسر الحاء وفتح الزاء نسبة إلی (بعض. صح.ظ) أجداده، النووی . ولادت وی درعشرهٔ اول ازمحرم سنهٔ إحدی وثمانین وستمائة بوده درقریهٔ نوی[1] از شام ، أعمال دمشق ، ونسبت بوی « نواوی» نیز گویند . قرائت کرد قرآن را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع وأربعین وخواند کتاب « تنبیه» را که درمذهب شافعی ست درچهارونیم ماه ویاد گرفت ربع مذهب را دربقیه سال ومکث کرد دوسال چنانکه پهلو ننهاد برزمین ومیخواند درشب وروزدوازده درس برمشایخ درأنواع علوم دینیه وتفقه کرد برسیاری ازمشایخ واکثرإنتفاع وی بر کمال الدین إسحق مغربی بود، ووی محررمذهب شافعی وممهد ومنقح ومرتب اوست بعد از رافعي ، والآن (مدار.صح . ظ) مذهب شافعی برتصحیح وتحقیق اوست،بود وی (رح) برجانب کثیر (کبیر. ظ) ازعمل وزهد وصبر برخشونت عیش ، نمی درآمد بحمام ونمیخورد ازفواکه دمشق که أکثرقوت أهل آن دیار بن آنست بجهه آنچه درضمانت آن بود ازخیانت وشبهه وقوت میکرد آنچه می آمد ازبلد وی ازتزد والدین (او. صح . ظ) ووی أکل نمیکرد درشب وروزمگر یکباربعد ازنمازعشا وشرب نمیکرد مگر یکبار نزد سحر ، نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیانست ، إختیار کرد تجرد وإنفراد (را . صح ظ) وإتفاق نیفتاد مراورا بتزوج،بسیارمیکرد بیداری را در عبادت وراه نمیداد مداهنت را دراین کار ودوبار بحج رفت ومتولی شد دارالحدیث أشرفیه را درسنه خمس وستین ونگرفت از وظائف وی چیزی تارفت ازین عالم ، ونبود لحیهٔ مبارك وی مگرچند موی سفید ، وغالب بود بروی سکینه ووقار دربحث ودرجمیع أحوال ومنزه بود ازتعصب شافعیت ومتصف بانصاف ونقل میکرد در کتب

خود ازأقوال أبوحنيفه ومتصف بود بتصوف وإعتقاد مشايخ ، بعد ازآن مسافرت كرد ببلد خود وزيارت كرد قدس خليل را باز بوطن آمد وبيمار افتاد نزد والدين خود پس وفات يافت درشب چار شنبه چهاردهم رجب سنه ستّ وسبعين وستّ مائه وهم درشهرخودمدفون گشت ، رحمه‌الله تعالى.هكذافي«أشعّةاللّمعات-شرح‌المشكوة» للشيخ‌عبدالحق‌الدهلوى (رح)].

فهذا! النووى فرد أعلامهم الأجبال ، وواحد عظمائهم الأقيال ، الموصوف عندهم بمآثر أثيرة لاتنال ، المذكور بمفاخرعزّلهم مثلها فى الأسلاف والأمثال ، قد روى هذا الحديث المصون عن الانحلال ، المبرّء عن الإضمحلال ، فمن أذعن له بالرّكون والإقبال ، وبادر فى أمره بالخضوع والإمتثال ، فازبما لايفى بوصفه منطق ومقال ، و أحرز مالا يدرك كنهه بضرب مثل ورسم مثال ، ومن أدبرعنه بالتعلّل والإعتلال ، والتّحوّل والإحتيال ؛ إحتقب فوادح الوزر والوبال ، واعتقب جوائح الخسف والنّكال .

﴿ ١١١- أماروايت محب الدين أبوالعباس أحمد بن عبد الله الطبرى المكى الشافعي ﴾

حديث ثقلين را ، پس دركتاب « ذخائرالعقبى في مناقب‌ذوي القربى » گفته :

[الباب‌الخامس- فى‌فضل أهل‌البيت. ذكربيان أهل البيت والحثّ على التمسّك بهم وبكتاب الله عزّوجلّ والخلف فيهما . عن زيد بن أرقم ، قال : قال رسول الله ﷺ : إنّي تارك فيكم الثّقلين ماإن تمسّكتم بهما لن تضلّوا بعدي أحدهما أعظم من‌الآخر كتاب‌الله حبل ممدود من‌السّماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتي ولن يفترقا حتّى يردا عليّ‌الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما ، أخرجه التّرمذيّ وقال: حديث غريب .

وعنه ، قال : قام فينا رسول الله ﷺ خطيباً فحمدالله وأثنى عليه ثمّ قال : أمّا بعد ، ياأيّهاالنّاس ! إنّماأنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيبه وإنّي تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى والنّورفتمسّكوابكتاب الله عزّوجلّ وخذوابه. وحثّ فيه (عليه‌ظ) ورغّب فيه ثمّ قال : وأهل بيتي ، أذكّركم‌الله عزّوجلّ فى أهل

بيتي ؛ ثلث مرّات . فقيل لزيد: مَن أهلبيته ؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ قال : بلى ! ولكنّ أهل بيته من حرم الصّدقة عليهم (قيل : ومن هم ؟ . صح . ظ) قال : هم آل جعفر وآل علي وآل عقيل وآل العبّاس . قال (قيل) : أكلّ هؤلاء من حرم عليهم الصّدقة ؟ قال : نعم ! أخرجه مسلم ، وعند أحمد بمعناه من حديث أبي سعيد و لفظه أنه صلى الله عليه وآله إنّي أوشك أن أدعى فأجيب وإنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي، إن اللّطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض فانظروا بما تخلفوني فيهما].

مآخذ ترجمهٔ محب الدين طبری

و مدائح جليله ومحامد جزيله و مفاخر غزيره ومكارم وفيرهٔ علاّمه محبّ الدّين طبري بر ناظر « تذكرة الحفّاظ » و« معجم » و« عبر في خبر من غبر » و« دول الاسلام » ذهبی و« تتمة المختصر » ابن الوردي و« طبقات شافعيّه» سبكى و« طبقات الشّافعيّه» أسنوي و« وافي بالوفيات» صفدی و « طبقات الحفّاظ » سيوطی و« توضيح الدّلائل » شهاب الدّين أحمد و« عجالة الرّاكب » عبدالغفّار عكّي شافعي و« وسيلة المآل » أحمد بن الفضل بن محمّد باكثير و« روضة نديّة » محمّد بن إسماعيل الأمير و« ذخيرة المآل » عبدالقادر عجيلى ؛ مخفى ومحتجب نيست .

فهذا امامهم الحافظ الجليل المحبّ الطّبری شيخ الحرم، الّذي شاب رأسه في هذا الشّان حتّى أدرك الهرم ، قدروى هذا الحديث لاجرم ، وساق طرقاً منه من غير برم، فقطع بإثباته أسباب الشّبهات وصرم ، وثلم بتشييده بنيان النّزغات وخرم، فمن نكص منه على عقبيه منع نفسه عن الصّواب وحرم ، ومن عاد باغياً للكيد نفخ في غير ضرم .